

(مجموعه خلفای راشدین)



ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه اول)

مؤلف:

دکتر علی صلابی

مترجم:

محمد ابراهیم کیانی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.

www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نام کتاب:	ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
نویسنده:	دکتر علی صلابی
تیراژ:	۳۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۴۳۱ هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید

www.aqeedeh.com	www.tabesh.net
www.islamtxt.com	www.sadaislam.com
www.ahlesonnat.net	www.islamhouse.com
www.isl.org.uk	www.bidary.net
www.islamtape.com	www.sunni-news.net
	www.farsi.sunnionline.us

صلى الله عليه وسلم

فهرست عناوین

عنوان	صفحه
یادداشت مترجم	۱۱
مقدمه‌ی مؤلف	۱۳
فصل اول: ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> در مکه	۲۷
مبحث اول: اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در دوره‌ی جاهلیت)	۲۹
زادگاه ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> و ویژگی‌های ظاهری او	۳۳
خانواده‌ی ابوبکر	۳۴
فرزندان ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۳۶
جایگاه اجتماعی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> و ویژگی‌های اخلاقی او در جامعه‌ی جاهلی پیش از اسلام	۳۹
عوامل برجستگی شخصیت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۴۰
مبحث دوم: زندگانی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> پس از ظهور اسلام	۴۵
مسلمان شدن ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۴۵
دعوت دادن ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> به سوی اسلام	۵۰
سختی‌هایی که ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در مسیر دعوت متحمل شد	۵۲
حمایت و پشتیبانی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> از پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>	۵۷
آزاد کردن غلامان	۵۹
ماجرای نخستین هجرت ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> (هجرت به حبشه)	۶۴
درس‌ها و آموزه‌های این ماجرا	۶۶
گشت و گذار ابوبکر <small>رضی الله عنه</small> در میان قبایل عرب و عرضه‌ی دعوت	۶۹

- آموزه‌ها و نکات قابل توجه در این ماجرا..... ۷۳
- مبحث سوم: هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه..... ۷۵
- ۱- نقش عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنهما در سفر هجرت..... ۸۸
- ۲- نقش عایشه و اسماء رضی الله عنهما در سفر هجرت..... ۸۹
- ۳- رازداری اسماء رضی الله عنها..... ۸۹
- ۴- نقش اسماء رضی الله عنها در برقراری آرامش در خانه..... ۸۹
- ۵- نقش عامر بن فهیره، خدمت‌گزار و آزادشده‌ی ابوبکر در هجرت..... ۹۱
- شگرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برقراری پیوند عمیق و روحی با دیگران..... ۹۴
- بیماری ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام رسیدن به مدینه..... ۹۵
- مبحث چهارم: حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد..... ۹۹
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بدر..... ۹۹
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ‌های احد و حمراء الاسد..... ۱۰۵
- حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی نضیر..... ۱۰۷
- حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بنی مصطلق..... ۱۰۸
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در خندق و بنی قریظه..... ۱۰۹
- حضور ابوبکر رضی الله عنه در حدیبیه..... ۱۰۹
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در مذاکرات اهل مکه و پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۱۱۰
- موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال صلح با کفار در حدیبیه..... ۱۱۱
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ خیبر..... ۱۱۳
- فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در سریه‌ی نجد..... ۱۱۳
- فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی فزاره..... ۱۱۳
- همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عمره‌ی قضا..... ۱۱۴
- حضور ابوبکر رضی الله عنه در سریه‌ی ذات‌السلاسل..... ۱۱۴
- جلوه‌هایی از حضور ابوبکر رضی الله عنه در فتح مکه..... ۱۱۷
- نقش ابوبکر رضی الله عنه در حنین..... ۱۱۹

- ۱۲۲..... نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ طائف
- ۱۲۴..... نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ تبوک
- ۱۲۶..... ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیر حج در سال ۹ هجری
- ۱۲۷..... حضور ابوبکر رضی الله عنه در حج وداع
- مبحث پنجم: ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه ی مدنی و برخی از صفات و فضایلش
- ۱۳۰.....
- ۱۳۰..... برخورد ابوبکر رضی الله عنه با فنحاص (یکی از علمای یهود)
- ۱۳۱..... حفظ راز رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۳۲..... ابوبکر صدیق رضی الله عنه و آیه ی ۱۱ سوره ی جمعه
- ۱۳۲..... رسول خدا صلی الله علیه و آله کبر و غرور را از ابوبکر رضی الله عنه بدور دانست
- ۱۳۳..... دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه در خوردن حلال
- ۱۳۳..... مرا در دعویاتان شرک کردید، پس
- ۱۳۴..... توجه ابوبکر رضی الله عنه به امر به معروف و نهی از منکر
- ۱۳۵..... مهمان نوازی ابوبکر رضی الله عنه
- ۱۳۵..... آموزه ها و درس های این ماجرا
- ۱۳۶..... گواهی اسید بن حضیر درباره ی خاندان ابوبکر رضی الله عنه
- ۱۳۷..... جانب داری رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر رضی الله عنه
- ۱۳۸..... ماجرای ربیعہ ی اسلمی رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۱۴۰..... تلاش و تکاپوی ابوبکر رضی الله عنه در انجام نیکی ها
- ۱۴۱..... خویشتن داری و کنترل عصبانیت
- ۱۴۳..... ابوبکر رضی الله عنه خواهان مغفرت و آمرزش الهی بود
- ۱۴۴..... سفر تجارتنی ابوبکر رضی الله عنه به شام
- ۱۴۵..... غیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۱۴۵..... خوف و خشیت ابوبکر رضی الله عنه از خداوند متعال

- مهم‌ترین صفات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۱۴۷
- عظمت و استواری ایمان ابوبکر رضی الله عنه ۱۴۷
- گستره‌ی علم و دانش ابوبکر رضی الله عنه ۱۵۰
- دعا و زاری ابوبکر رضی الله عنه به پیشگاه الهی ۱۵۴

فصل دوم: وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سقیفه‌ی بنی ساعده و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

- ۱۵۹
- مبحث اول: وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده ۱۶۱
- وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ۱۶۱
- آغاز بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۶۱
- موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۶۷
- ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده ۱۷۰
- نکات درخور توجه در ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده ۱۷۳
- چگونگی برخورد ابوبکر رضی الله عنه با مردم و توانایی وی در قانع کردن آن‌ها ۱۷۳
- بی رغبتی عمر و ابوبکر به نشستن بر مسند خلافت و اشتیاق همگانی مسلمانان برای حفظ وحدت و یک‌پارچگی ۱۷۵
- موضع رییس خزر جیان (سعد بن عباد رضی الله عنه) در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه ۱۷۸
- تحلیلی بر اختلاف عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما ۱۸۰
- موضع انصار در قبال حدیث الأئمة من قریش ۱۸۱
- اشاره‌ی آیات قرآن به خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۱۸۴
- نشانه‌های خلافت ابوبکر رضی الله عنه در احادیث ۱۹۱
- اجماع امت در مورد خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۱۹۶
- مباحثی پیرامون خلافت اسلامی و خلیفه ۱۹۹
- مبحث دوم: بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی ۲۰۵
- بیعت عمومی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۰۵

- ۱- مفهوم بیعت ۲۰۶
- ۲- مصادر قانون‌گذاری در حکومت ابوبکر صدیق ۲۰۹
- ۳- نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی ۲۱۰
- ۴- عدالت و برابری در میان مردم ۲۱۲
- ۵- صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم ۲۱۷
- ۶- جهاد در راه خدا، اولویت حکومت ابوبکر رضی الله عنه ۲۱۹
- ۷- مبارزه با مفسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت ابوبکر رضی الله عنه ۲۱۹
- اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی ۲۲۲
- مردمی بودن ابوبکر رضی الله عنه و حضور وی در جامعه ۲۲۵
- ساختار قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۳۴
- برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۳۶
- موضع علی و زبیر رضی الله عنهما در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه ۲۴۴
- حکم میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۴۷
- فصل سوم: اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان ۲۵۱**
- مبحث اول: اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ۲۵۳**
- تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه ۲۵۸
- نکات آموزنده در گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه ۲۶۱
- جلوه‌هایی از پابندی ابوبکر رضی الله عنه به رهنمودها و اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ۲۶۴
- مبحث دوم: جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان ۲۷۳**
- مفهوم ارتداد ۲۷۳
- زمینه‌های پیدایش ارتداد ۲۷۵
- پیدایش ارتداد، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷۷
- موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با مرتدان ۲۷۸

- ۲۸۳ اقدامات ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای دفاع از مدینه
- ۲۸۴ شکست و ناکامی مرتدان، در لشکرکشی به مدینه
- ۲۸۹ **مبحث سوم: هجوم همه جانبه به مرتدان**
- ۲۹۰ چگونگی رویارویی حکومت اسلامی با جریان ارتداد
- ۲۹۵ متن نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مردها
- ۳۰۲ ماجرای اسود عنسی و فرجام کار او
- ۳۰۹ لشکر عکرمه رضی الله عنه
- ۳۱۰ لشکر مهاجر بن ابی امیه رضی الله عنه
- ۳۱۴ نکات و آموزه‌های قابل لحاظ در جهاد با مرتدان یمن
- ۳۱۴ ۱- نقش مثبت یا منفی زن در جریان‌های اجتماعی
- ۳۱۷ ۲- نقش دعوت‌گران در فروخواباندن قتنه‌ی ارتداد در یمن
- ۳۱۸ ۳- کرامات اولیا و دوستان خدا
- ۳۲۰ ۴- عفو و گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۳۲۱ سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکرمه رضی الله عنه و بازخواستش از معاذ رضی الله عنه
- ۳۲۲ گردن نهادن یمنی‌ها در برابر شریعت و حکومت اسلام
- ۳۲۳ طلیحه‌ی اسدی و فرجام کارش
- ۳۲۶ جنگ بزاخه و پایان کار طلیحه‌ی اسدی
- ۳۲۷ درخواست بنی‌اسد و غطفان از ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای برقراری صلح
- ۳۲۸ ماجرای أم زمل
- ۳۲۸ باور و اطمینان کامل ابوبکر رضی الله عنه به نصرت الهی و تجربه‌ی جنگی وی
- ۳۲۹ جنگ روانی عدی بن حاتم رضی الله عنه بر ضد قبیله‌اش
- ۳۳۱ دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه
- ۳۳۲ برخی از پیامدهای جنگ بزاخه
- ۳۳۵ ماجرای فجائه
- ۳۳۵ داستان بنی تمیم، سجاح و کشته شدن مالک بن نویره

- ماندگاری و پایداری برخی از افراد بنی تمیم بر اسلام ۳۳۸
- تحلیلی بر کشته شدن مالک بن نویره ۳۳۸
- ازدواج خالد^{رضی الله عنه} با ام تمیم ۳۳۹
- دفاع ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} از خالد^{رضی الله عنه} ۳۴۲
- مرتد شدن اهل عمان ۳۴۴
- مرتد شدن بحرینی ها ۳۴۵
- بروز کرامتی از علاء بن حضرمی^{رضی الله عنه} ۳۴۸
- شکست مرتدهای بحرین ۳۴۸
- مبحث چهارم: مسیلمه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه ۳۵۳**
- مقدمه‌ای پیرامون شخصیت مسیلمه‌ی کذاب ۳۵۳
- بازگشت نمایندگان بنی حنیفه به یمامه ۳۵۴
- نامه‌ی مسیلمه‌ی کذاب به رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و پاسخ آن حضرت^{صلی الله علیه و آله و سلم} ۳۵۶
- شهادت شدن پیک رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} توسط مسیلمه‌ی کذاب ۳۵۶
- نقش رجال بن عنفوه‌ی حنفی در بالا گرفتن کار مسیلمه ۳۵۷
- پایداری برخی از افراد قبیله‌ی بنی حنیفه بر اسلام ۳۵۸
- حرکت خالد بن ولید^{رضی الله عنه} و لشکرش به سوی یمامه ۳۶۱
- به اسارت در آمدن مجاعه بن مراره‌ی حنفی ۳۶۲
- به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن ۳۶۴
- جنگ سرنوشت‌ساز ۳۶۵
- جلوه‌هایی از شجاعت و حماسه‌سازی مسلمانان در جنگ یمامه ۳۶۷
- برخی از شهدای جنگ یمامه ۳۶۹
- نیرنگ مجاعه در برقراری صلح ۳۷۴
- ازدواج خالد^{رضی الله عنه} با دختر مجاعه ۳۷۵
- تعصب سلمه بن عمیر حنفی بر جاهلیت ۳۸۰
- نمایندگان بنی حنیفه در حضور ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} ۳۸۱

- ۳۸۲ جمع آوری قرآن کریم
- مبحث پنجم: تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رویارویی با مرتد‌ها
- ۳۸۵
- ۳۸۵ ویژگی‌های مجاهدان و شرایط پیروزی در جنگ
- ۳۸۶ لزوم زمینه‌سازی برای تشکیل خلافت اسلامی
- ۳۸۷ پیامدهای حکومت الهی
- ۳۸۸ ویژگی‌های طلایه‌داران خلافت اسلامی
- ۳۹۳ بررسی جامعه‌شناختی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۳۹۶ استراتژی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان
- ۳۹۹ دستاوردهای جهاد با مرتد‌ها

فصل چهارم: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن عمر

- ۴۰۷ **فاروق رضی الله عنه**
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۱۱ مبحث اول: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق
- ۴۱۳ تاریخ اعزام لشکر خالد رضی الله عنه به عراق
- ۴۱۳ دانش نظامی و تاکتیک جهادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۴۱۴ موقعیت استراتژیک حیره در فتح عراق
- ۴۱۵ عدم خودپسندی مثنی بن حارثه
- ۴۱۵ احتیاط ابوبکر صدیق رضی الله عنه در به خدمت گرفتن سپاهیان
- ۴۱۶ خوش رفتاری با مردم و کشاورزان عراقی
- ۴۱۷ جلوه‌ای دیگر از ژرفاندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۴۱۷ جنگ‌های خالد بن ولید رضی الله عنه در عراق
- ۴۴۷ مبحث دوم: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام
- ۴۴۸ تصمیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جنگ با رومیان

نظرخواهی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> از صحابه در مورد جهاد با روم.....	۴۵۰
نامه‌ی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> به اهالی یمن و فراخوان آن‌ها برای جهاد با روم.....	۴۵۳
لشکرهای اعزامی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small> به شام.....	۴۵۶
شرایط سخت فراروی مسلمانان در فتح شام.....	۴۶۵
اعزام خالد بن ولید به سوی شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک.....	۴۷۲
جنگ اجنادین.....	۴۷۷
جنگ یرموک.....	۴۷۹
مبحث سوم: تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۴۹۳
شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر <small>رضی الله عنه</small>	۴۹۳
اساسی‌ترین برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۴۹۶
تبيين حقوق الهی، فرماندهان و سربازان در دستورات و رهنمودهای ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۵۰۰
دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان در برابر فارس و روم.....	۵۱۳
مبحث چهارم: وفات ابوبکر صدیق و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق.....	۵۱۵
چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق <small>رضی الله عنه</small>	۵۱۵
رحلت ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>	۵۲۰
خلاصه‌ی کتاب.....	۵۲۷
کتاب‌نامه‌ی مؤلف.....	۵۵۳



یادداشت مترجم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله محمد و على آله و صحبه أجمعين

در جهان امروز که پاره‌ای از تفکرات و اندیشه‌های فریبنده‌ی غرب به نام آزادی‌خواهی و برابری، ابزار ستم قرار گرفته و توسعه‌ی آزادی و حقوق بشر، توجیه‌گر تمام وحشی‌گری‌ها بر ضد مسلمانان گشته، جای تأمل و پژوهش است که کدامین اندیشه و عمل، عدالت راستین اسلام را در پهنه‌ی گیتی، حاکم می‌کند و انسانیت را از تنگناهای کنونی به فراخنای دنیای حقیقت و عدالت اسلامی، رهنمون می‌گردد. قصد بنده از این دیباچه، شرح اوضاع و احوال جاهلیت قرن بیستم نیست؛ بلکه قصد آن دارم که گذشته‌ی آکنده از عزت و شوکت این امت را یادآوری کرده و به طرح این سؤال پردازم که چرایی آن همه عزت و سرافرازی و این همه خفت و زبونی را در چه و کجا باید جستجو کرد؟ آیا این که چشم از واقعیت‌ها ببندیم و خود را به بوق تبلیغاتی غرب در مورد برابری حقوق انسان بسپاریم و هر دم و روز، اسلام خود را به رنگ و روی گرایش‌های غربی و طرح‌های تازه‌ی سیاسی و اجتماعی، در آوریم، گرهی از مشکلات کنونی مسلمانان، گشوده می‌شود؟ قطعاً چنین نیست. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره-۱۲۰) یعنی: «یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر آن که از آیین (تحریف‌شده و خواست‌های نادرست) ایشان، پیروی کنی...».

پس راه نجات چیست و چگونه می‌توان از این خفت و خواری رهایی یافت؟ خداوند متعال، در همین آیه، راه را نشان داده و فرموده است: ﴿إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ یعنی: «تنها رهنمود الهی، هدایت است.»

این آیه، گرچه رسول خدا ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد، اما در حقیقت وظیفه‌ای همیشگی، فراروی مسلمانان در تمام زمان‌ها می‌نهد که نباید دنباله‌روی یهودی‌ها و مسیحیان باشند. اسلام، آن قدر کامل است که مسلمان پایبند به داده‌ها و احکامش را به سرمنزل هدایت و رستگاری رهنمون گردد. آنچه مایه‌ی عزت و قدرت نخستین مسلمانان شد، اجرای بی‌چون و چرا و بدور از فلسفه‌بافی در مورد آموزه‌های آیین راستین اسلام بود. اما متأسفانه

اینک ما، چنان به خود و دنیای بی خود خویش مشغول شده‌ایم که نه تنها از آن اصول، دور افتاده‌ایم، بلکه آن گونه که باید و شاید، از گذشته‌ی پرافتخار خود، چیزی نمی‌دانیم تا چه رسد به این که خواسته باشیم، داشته‌های گذشته را به دارایی‌هایی کنونی تبدیل کنیم! دیرزمانی است که مسلمانان به جای کار بست اصول و زیرساخت‌های فکری و عملی صحابه رضی الله عنهم به پاره‌ای از اندیشه‌ها و قیل و قال‌های بیهوده پرداخته و از ارائه‌ی الگوهای راستین ایمانی غافل شده‌اند. بی‌گمان خلأ علمی و عملی در ارائه‌ی سیمای الگوسازان گذشته و سلف صالح این امت، زمینه‌ی مهمی در الگوگزینی مسلمانان و به‌ویژه جوانان، از داده‌های فکری غرب شده است. از این رو این وظیفه، فراروی دعوت گران و عالمان مسلمان قرار می‌گیرد که از نو به بازنگری و بازنگاری سیرت صحابه رضی الله عنهم پردازند تا به خواست خدای متعال، دیگر بار جان‌فشانی و از خودگذشتگی در راه حق، نمودار گردد و نسیم ایمان و یکتاپرستی، بوزد و پرتو ایمان، دل‌های مرده را زنده بگرداند.

نویسنده‌ی کتاب در مقدمه‌اش از چند و چون مطالب این نوشتار و ضرورت بازنگاری تاریخ و سیرت صحابه رضی الله عنهم به اندازه‌ی کافی، نگاشته است. از این رو سخن، کوتاه می‌کنم و ضمن سپاس‌گزاری از خدای متعال که مرا به ترجمه‌ی این کتاب، موفق نمود، از او می‌خواهم که مؤلف، مترجم، ناشر و تمام کسانی را که در به انجام رساندن این کار، نقش داشته‌اند، در دنیا و آخرت موفق بدارد و این تلاش و خدمت را بپذیرد و برای همگان، مفید بگرداند. از استاد و برادر گرامی، دکتر حبیب الله ضیائی نیز کمال تشکر و امتنان را دارم که یاور بنده در برگردان این کتاب بوده است.

محمد ابراهیم کیانی

بیرجند - ۱۳۸۴/۶/۲۰



مقدمه‌ی مؤلف

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَعِيزُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُضِلِّهِ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ؕ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا

وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ (آل عمران: ۱۰۲)

ترجمه: «ای اهل ایمان! آن‌چنان که باید و شاید، از خدا بترسید و شما (همواره سعی کنید، غفلت نکنید تا اگر مرگتان بناگاه فرارسد)، نمیرید مگر که مسلمان باشید.»

﴿يَتَّيِبُهَا النَّاسُ أَتَقُوا رَبَّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ؕ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾﴾ (نساء: ۱)

ترجمه: «ای مردم! از (خشم و عذاب) پروردگارتان بترسید؛ پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و همسرش را از نوع او خلق کرد و از آن دو، مردان و زنان زیادی (برروی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم و عذاب) خدایی بترسید که همدیگر را به او سوگند می‌دهید و پرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را نادیده بگیرید. همانا خداوند، مراقب شما است.»

﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٧﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ ۚ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٨﴾﴾ (احزاب: ۷۰ و ۷۱)

یعنی: «ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید (که در نتیجه) خداوند، اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد و هر کس که از خدا و پیامبرش، اطاعت کند، قطعاً به کامیابی بزرگی می‌رسد.»

فَيَا رَبُّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِكَ وَ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، لَكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى وَ لَكَ الْحَمْدُ إِذَا رَضِيتَ.

از دوران کودکی، اشتیاق وافر به سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه داشتم؛ به گونه‌ای که شیفته و دل‌باخته‌ی مطالعه یا شنیدن سیرت آن بزرگوار بودم. روزها گذشت و سال‌ها سپری شد و خدای متعال، به من توفیق تحصیل در دانشگاه اسلامی مدینه‌ی منوره را عنایت فرمود. یکی از مواد درسی تاریخ اسلامی در دانشگاه، تاریخ خلفای راشدین بود. استاد این درس، به کتاب تاریخ اسلامی شیخ محمود شاکر، بسنده نکرد و از ما خواست که البدایه و النهایه از ابن کثیر و هم‌چنین الکامل از ابن اثیر را نیز مطالعه کنیم و در آموزه‌های درس تاریخ به کار گیریم. این رهنمود استاد و توفیق الهی، ما را بیش از پیش با شخصیت و دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه آشنا کرد. همین‌طور، هنگامی که پایان‌نامه دکتری خود را در دانشگاه اسلامی ادرمان تحت عنوان «فقه التمکین فی القرآن الکریم و أثره فی تاریخ الامة» ارائه کردم و با توجه به این که این بحث، در سه بخش قرآن، سیرت نبوی و سیرت خلفا، بیش از ۱۲۰۰ صفحه شده بود، استاد راهنما پیشنهاد کرد که به همان بخش نخست، یعنی «فقه التمکین فی القرآن الکریم» بسنده کنم. این پیشنهاد و برنامه‌بندی استاد ناظر به تأیید شورای دانشکده و کمیته‌ی بررسی رسید و قرار بر آن شد که پس از بررسی کمیته، دو بخش دیگر را نیز در بحث (فقه التمکین فی السیره النبویه و فقه التمکین عند الخلفاء الراشدین) آغاز کنم و به انجام برسانم.

نگارش کتاب پیش روی شما، به توفیق الهی و با عنایت و توجه استاد ناظر بر پایان‌نامه‌ی دکتری بنده و هم‌چنین تشویق و راهنمایی عده‌ای از عالمان، دعوت‌گران و اندیشمندان، به انجام رسیده است که مایه‌ی دل‌گرمی و قوت قلب اینجانب بوده‌اند. به گفته‌ی یکی از همین بزرگواران، شکاف و فاصله‌ی زیادی میان مسلمانان امروزی و آن دوران شکوفا ایجاد شده و کار به جایی رسیده که اولویت‌بندی درستی در این زمینه صورت نگرفته و همین، موجب آمیختگی برنامه‌ریزی و ردیف‌بندی علمی و اصولی در پهنه‌ی سیره‌نگاری و سیرت‌پژوهی شده است. نمونه‌ی بارز آن، این که بسیاری از جوانان، بیش از آن که به مطالعه و بررسی زندگی و سیرت خلفای راشدین، بپردازند، به سیرت دعوت‌گران، علما و اصلاح‌گران روی آورده‌اند. این، در حالی است که سیرت خلفا، از غنا و پرباری قابل توجهی در زمینه‌های سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، فکری، جهادی و فقهی برخوردار است و ما نیز در حال حاضر، نیاز شدیدی به بررسی نظری و کاربردی زمینه‌های مذکور داریم و باید هم‌سو با حرکت رو

به جلوی زمان، در پی ایجاد مؤسساتی اسلامی در راستای سامان‌دهی امور قضایی، مالی و اقتصادی، حکومتی و نظامی و لشکری خود بر مبنای الگوی نظام عصر خلفا باشیم که در آن زمان توانست رویاروی دو تمدن روم و ایران بایستد و حرکت فتوحات اسلامی را به پیش ببرد.

آغاز کار و قلم‌فرسایی در این زمینه، فقط یک فکر و اراده بود که به خواست و توفیق خداوند، تحقق یافت؛ خدای متعال، کمک کرد و سختی‌های فرارویم را آسان نمود که توانستم به راحتی، به مراجع و منابع مورد نیاز دست یابم. انجام این کار که همواره فکر و حواس مرا به خود مشغول نموده و بر حواس و احساسات من غالب شده بود، مرا بر آن داشت که این کار مهم را در رأس کارها و اهداف خویش قرار دهم و در همین راستا نیز، بی‌پروا از سختی‌ها و گرفتاری‌ها، شب‌بیداری کشیدم و خدا را سپاس گزارم که به من، توفیقی این چنینی عنایت فرمود.

تاریخ خلفای راشدین، مملو و آکنده از درس‌ها، پندها و آموزه‌های گران‌بهایی است که در کتاب‌های مختلف و منابع و مراجع تاریخ، حدیث، فقه، ادبیات و تفسیر، پخش و پراکنده می‌باشد. این پراکندگی آموزه‌های تاریخ خلفا، نیازی شدید و کاری جدی، فراروی ما قرار می‌دهد که برای جمع‌آوری، ترتیب و نظم‌بخشی به آن و تحلیل و بررسی درست و اصولی سیرت خلفا، دست به کار شویم. چراکه عرضه‌ی درست و اصولی تاریخ خلافت، مایه‌ی تغذیه‌ی درونی انسان و تهذیب روح و روان است و اندیشه‌ها را روشن و اراده‌ها را قوی می‌گرداند و آن را به گونه‌ای پخته و پربار می‌کند که می‌توان در ایجاد و پرورش نسل‌های مسلمان بر مبنای روش و منهج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن بهره جست. مطالعه و واریسی تاریخ خلافت، ما را در شناخت زندگانی و دوران صحابه کمک می‌کند. خدای متعال درباره‌ی اصحاب چنین فرموده است: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۱۰۰)

ترجمه: «خداوند، از سبقت‌گیرندگان و پیشگامان مهاجران و انصار (که در ایمان، مهاجرت و نصرت، بر دیگران پیشی گرفتند) و از کسانی که به نیکی، روش آن‌ها را پیمودند، خشنود است و ایشان نیز از خدا خشنودند؛ و خداوند برای آنان، بهشت را آماده ساخته که در زیر (کاخ‌ها و درختان) آن، رودخانه‌ها جاری است و (آنان) جاودانه در آن جا می‌مانند: این است رستگاری بزرگ.»

﴿ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا ﴾ (فتح: ۲۹)

ترجمه: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، شدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی صحابه فرموده است: (خیر امتی القرن الذی بعثت فیهم...)^۱ یعنی: «بهترین امت من، کسانی هستند که در میان آنان مبعوث و برانگیخته شدم.»
عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: هر که می‌خواهد از شخص دیگری الگو پذیرد و به او اقتدا کند، پس راه و روش کسانی را در پیش بگیرد که در گذشته‌اند؛ چراکه شخص زنده، همواره ممکن است به فتنه مبتلا گردد. پیشینیانی که در گذشته‌اند و باید به آنان اقتدا نمود، یاران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستند که برترین افراد این امت می‌باشند. آنان، نیک‌ترین قلب‌ها را دارند و دانش آن‌ها از همه بیش‌تر است؛ آنان، کسانی هستند که خداوند، آن‌ها را برای هم‌راهی و هم‌صحبتی با پیامبرش و برپاداشتن دینش برگزید؛ پس فضل و برتری آنان را بشناسید و راه آنان را دنبال کنید و تا می‌توانید خود را به اخلاق و دین آن‌ها، آراسته سازید که آنان بر هدایت و راه درست و مستقیم بودند.^۲ صحابه رضی الله عنهم، ضمن به‌کارگیری احکام اسلام، آن را در دنیا گستراندند. دوران صحابه، بهترین دوران امت است؛ آنان، قرآن و سنت را به امت رساندند. آری، تاریخ صحابه رضی الله عنهم گنجینه‌ی گران‌بهایی است که ذخیره‌ها و اندوخته‌های فکری، علمی، فرهنگی، جهادی و خیزش و حرکت فتوحات اسلامی و تعامل و پیوند با دیگر اقوام و ملت‌ها را در خود جای داده است. نسل‌ها و اقشار مختلف امت، می‌توانند در این تاریخ باشکوه، نشانه‌ها و نمونه‌هایی بیابند که آنان را در دست‌یابی به یک زندگانی پربار بر اساس روش‌های درست و رهنمودهای استوار و هدفمند، یاری می‌رساند و در بازشناسی رسالت امت و نقش آن در جهان، به قشرهای مختلف امت اسلامی، کمک می‌کند. دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان، ماده‌باوران و... به تأثیر عمیق و وافر تاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و هم‌چنین خیزش و فوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در

۱- روایت مسلم (۴/۱۹۶۴ و ۱۹۶۴)

۲- شرح السنة از بغوی (۱/۲۱۴ و ۲۱۵)

تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک و شبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و هم‌چنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پس این تلاش شوم، هویدا است. دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا تاریخ اسلام را به سمت و سوی بکشند که بتوانند آن را تحریف کرده و از آن، سیمایی زشت نشان دهند. دشمنان اسلام که چاره‌ی شکست اسلام و مسلمانان را در تحریف تاریخ پرافتخار امت دیدند، همواره سعی کردند تا بر ضد مسلمانان، برای نابودی اسلام و فروپاشی حکومت اسلامی و پایه‌های عقیدتی و دینی مسلمانان و پراکندگی و تفرقه‌ی آنان، دسیسه بچینند و برای رسیدن به این هدف شوم، اخبار و داستان‌هایی دروغین سر هم کردند. از جمله دسیسه‌گری‌های دشمن، می‌توان به شایعه‌پراکنی و توطئه‌چینی بر ضد خلیفه‌ی سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه اشاره کرد؛ در آتش‌افروزی این فتنه‌ی بزرگ که به شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه منجر شد، عبدالله ابن سبای یهودی و پیروانش، نقشی فعال و اساسی داشته‌اند. تاریخ، دست پنهان این دشمنان را در برافروختن آتش فتنه در جنگ جمل (پس از گفتگوی صلح در میان دو طرف)، برملا ساخته است. از این رو دست دسیسه‌گر و توطئه‌چین این گروه، در تمام جریان‌هایی که به قصد نابودی اسلام و مسلمانان شکل گرفت، مشهود می‌باشد. از دیگر سو، روایات ضعیف و موضوعی که در برخی گزارش‌های تاریخی آمده، سیمای صحابه را بد وانمود کرده است. مانند ماجرای حکمیت که با دروغ‌پردازی و متهم نمودن برخی از صحابه به فریب‌کاری و یا جاه‌طلبی، چهره‌ای زشت از آنان ترسیم می‌کند. قطعاً جریان شکل‌گیری چنین روایاتی، سمت و سوی توطئه‌آمیز دارد که می‌خواهد، غیرمستقیم، اسلام را بدنام و زشت بنماید. این جریان هدفمند از آن جهت شکل گرفته که اگر در مقام والای صحابه، شک و تردیدی ایجاد شود، اسلام نیز زیر سؤال می‌رود؛ چراکه کسی جز آنان، اسلام را به نسل‌های بعدی نرسانده است و ایجاد شک و شبهه در عدالت صحابه و عدم اعتماد به آنان، یعنی ایجاد تردید و شبهه درباره‌ی صحت و سلامت اسلام.

خاورشناسان و دنباله‌روان کور آن‌ها، همواره به بزرگ‌نمایی روایات ساختگی و دروغین پرداخته و با محور قرار دادن چنین مباحثی، گستراندن روایات دروغین را غنیمت دانسته‌اند تا از آن به عنوان ابزاری در جهت نکوهش و بد‌نمایاندن اسلام و ریختن آبرو و حرمت صحابه‌ی کرام، بهره‌گیرند.

دشمنان، همواره کوشیده‌اند تا شکل و ساختار تاریخ اسلام را مطابق اهداف شوم خود، ترسیم نمایند و متأسفانه، برخی از مورخان و تاریخ‌نگاران مسلمان نیز از روش‌ها و برنامه‌های هدفمند و جهت‌دار دشمنان اسلام، اثر پذیرفته‌اند و بدین ترتیب نوشتارهای آنان در موضوع

تاریخ در دهه‌های گذشته، برگردانی از نوشته‌های دشمنان اسلام شده است. شاید دلیل این غفلت و اشتباه بزرگ، این باشد که تاریخ‌نگاران ما از حقیقت، روح و سرشت اسلام، تصور درستی ندارند. چرا که تاریخ‌نگاری اسلامی نیازمند شناخت حقیقت اندیشه‌ی اسلامی و درک نگرش دین بر زندگی، رخدادها و راست‌اندیشی باورهای اسلامی درباره‌ی ارزش‌ها و پایه‌های فکری و اخلاقی انسان‌ها می‌باشد؛ بنابراین تاریخ‌نگار باید از تأثیر اندیشه‌ی اسلامی بر روان و فکر آدمی آگاه باشد و بداند که چگونه حقیقت اسلام، شخصیت و هویت درونی و برونی انسان‌ها را شکل می‌دهد. البته واری و مطالعه‌ی شخصیت‌های اسلامی، پختگی و دانش زیادی می‌طلبد تا بر مبنای داده‌ها و باورهای اسلامی، بتوان از آنان رفع اتهام نمود که این مسأله در شکل‌گیری و جهت‌گیری منش‌ها در زندگی و برخورد با رویدادهای متفاوت، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است: در پهنه‌ی شناسایی خمیره و سرشت باورهای اسلامی و زدودن اتهامات وارد شده بر شخصیت‌ها و الگوهای چهره و نمونه‌ی دینی، تنها نویسنده‌ای موفق است که با تمام وجود، باورهای اسلامی را پذیرفته و بر اساس داشته‌های درونی و باورهای ژرف و باطنی خویش، در تاریخ و شخصیت‌های اسلامی، سیر و پژوهش نماید نه بر پایه‌ی آنچه با ذهن سرد و خالی خویش، از بیرون دریافت کرده است.^۱ البته به علت نبود این اسلوب درست، بسیاری از نویسندگان، ادیبان و تاریخ‌نگاران معاصر، به زشت‌نمایی سیمای سلف این امت مبتلا گشته و صحابه را افرادی دنیاپرست و چپاول‌گر معرفی نموده‌اند که برای دست‌یابی به خواسته‌ها و اهدافشان و چیرگی بر دشمنان، از هیچ کاری و از جمله کشت و کشتار و خون‌ریزی، کوتاهی نکرده‌اند. آری کسانی که به چنین باورها و نمایه‌های زشتی درباره‌ی صحابه رسیده‌اند، از فهم و شناخت حقیقت آن نسل تربیت یافته در مدرسه‌ی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دور بوده و رنگ و روی اسلامی، عقیده‌ی اسلامی و اصول اسلامی نداشته‌اند. چنین نوشتارهایی، زمینه‌ی پیدایش نسلی بوده که از تاریخ گذشته‌اش، چیزی جز جنگ، خون‌ریزی و فریب و حيله‌گری، نمی‌شناسد و سیمای عموم صحابه را زشت و کریه، نشان می‌دهد. متأسفانه برخی از مسلمانان نیز بدون آن که حقیقت چنین دروغ‌هایی را بدانند، این دروغ‌ها و اراجیف را تکرار می‌کنند؛ در صورتی که این دروغ‌ها، بی آن که از صحت تاریخی برخوردار باشد، فقط در برخی از کتاب‌ها آمده و جای تأمل و بررسی دارد.^۲

۱- نگاه کنید به: مقدمه‌ی استاد سید قطب رحمه الله بر کتاب خالد بن ولید، نوشته‌ی شیخ صادق عرجون، ص ۵

۲- نگاه کنید به: ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی محمد مال الله، ص ۱۵

بازنگری تاریخ اسلامی به روشی درست و اصولی، برای امت اسلامی یک ضرورت گریزناپذیر است. از آن‌جا که خداوند، حامی و پشتیبان دین اسلام است، چنین خواسته تا برخی از پژوهش‌گران و نویسندگان، در جهت ریشه‌یابی مسایل تاریخی، دست به قلم ببرند و در پهنه‌ی تاریخ صحابه، به تحقیق و بررسی رخدادها و تصحیح اخبار و روایات تاریخی، همت گمارند و ساخته‌ها و پرداخته‌های دروغین اراجیف‌پردازان و دروغ‌گویان را برملا سازند. آری، این، از فضل خدای متعال است که امامان فقه و حدیث، به کثرت در نوشتارهای خود، به روایت‌های صحیح پرداخته و دروغ‌ها و تهمت‌های ساختگی دروغ‌پردازان را نقد و نفی نموده‌اند.^۱ بنده در نگارش این کتاب، شیوه‌ی آن بزرگان را در پیش گرفته و به همه‌ی منابع و مراجع قدیمی و جدید در موضوع تاریخ، سرکشیده‌ام؛ البته تلاش من بر این بوده که در بررسی دوران خلفای راشدین، صرفاً به کتاب‌های مشهور تاریخ و از جمله طبری، ابن‌اثیر و ذهبی بسنده نکنم و کوشیده‌ام به کتاب‌های تفسیر، حدیث و شروح آن و هم‌چنین به کتاب‌هایی که درباره‌ی بررسی اوضاع و احوال راویان، به نگارش درآمده، مراجعه کنم؛ بنده با بررسی و مطالعه‌ی این کتاب‌ها، موارد تاریخی ارزشمند و پرباری یافتم که دسترسی به آن، در کتاب‌های مشهور و متداول تاریخی مشکل می‌باشد. دلیل این که سیرت نگاری خلفا را از ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز کردم، این است که او، سرور و بزرگ خلفا است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله ما را به پیروی روش و سنت خلفا و ره‌یابی به وسیله‌ی رهنمودهای آنان دستور داده و فرموده‌اند: (علیکم بسنتی و سنت الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی)^۲ «بر شما باد (که از) سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من (اطاعت و پیروی کنید.)» ابوبکر رضی الله عنه پس از پیامبران، در والاترین و برترین مقام صدق و نیکی قرار دارد؛ وی، برترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عالم‌ترین و داناترین آنها می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه فرموده‌اند: (لو كنت متخذاً خليلاً لا اتخذت أبابكر و لكن أخی و صاحبی)^۳ «اگر کسی را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌کردم، قطعاً ابوبکر را به دوستی می‌گرفتم و اما او، برادر و یار من است.» هم‌چنین فرموده‌اند: (اقتدوا بالذین من بعدی: ابوبکر و عمر)^۴ «به دو نفری که پس از من هستند، اقتدا کنید: ابوبکر و عمر» عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره‌ی ابوبکر

۱- المنهج الإسلامي لكتابة التاريخ، دکتر محمد محزون، ص ۴

۲- سنن ابی داود (۲۰۱/۴)؛ ترمذی (۴۴/۵)

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۶

۴- صحیح سنن الترمذی از آلبانی رحمه الله (۲۰۰/۳)

صدیق رضی الله عنه چنین گواهی داده است که: «تو، آقا و بهترین ما هستی و از همه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر و دوست داشتنی تری»^۱ باری محمد بن حنیفه از علی بن ابی طالب رضی الله عنه پرسید: «بهترین مردم، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی است؟» علی رضی الله عنه فرمود: «ابوبکر رضی الله عنه»^۲

زندگانی ابوبکر رضی الله عنه، صفحه‌ی درخشانی از تاریخ اسلامی است که پرتو آن، سراسر تاریخ را در بر گرفته و همه را خیره و مبهوت نموده است. آن دوران بی نظیری که تاریخ جوامع، هرگز چنان شوکت، عظمت، اخلاص، جهاد و دعوتی را به خود ندیده که تا این حد، بر پایه‌های ارزشمند فکری و عقیدتی استوار باشد. بنده در نگارش روایات وارد شده درباره‌ی ابوبکر و زندگانی و عصر وی، مراجع و منابع مختلف را مورد بررسی قرار دادم و مطالبی را که پیرامون عصر و شخصیت صدیق رضی الله عنه در کتاب‌ها آمده بود، تخریح کرده و پس از مرتب نمودن مطالب، به تحلیل و بررسی آن پرداختم تا آن‌چه پیش رو دارید، برای دعوت‌گران، سخنوران، علما، سیاست‌مداران، روشن‌فکران و دانش‌پژوهان و دولت‌مردان، مفید واقع شود و آنان بتوانند در زندگی و کارهای خویش، از نمونه‌ها و داده‌های ارزشمند این دوران، به‌خوبی الگوبرداری نمایند و بر همین اساس، راهی را در پیش بگیرند که مایه‌ی موفقیت و رستگاری دنیا و آخرتشان می‌باشد.

در این کتاب، به بررسی ویژگی‌ها و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرداخته‌ام و ضمن اشاره به همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضور وی در میادین جهاد، زندگانی آن بزرگوار را در جامعه‌ی مدنی و هم‌چنین مواضع و نظرات روشن و استوارش را در جریان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که منجر به ثبات امت شد، به قلم کشیده و جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده و رایزنی و گفتگوی مهاجرین و انصار را در آن‌جا، بررسی کرده‌ام و شبهات و دروغ‌هایی را که به صورتی جهت‌دار درباره‌ی سقیفه‌ی بنی‌ساعده، ساخته و پرداخته شده، روشن و بر ملا نموده‌ام. در این کتاب، نظر روشن و قاطع ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی ارسال لشکر اسامه رضی الله عنه و درس‌هایی که در این موضع مشخص از قبیل شورا، دعوت، سامان‌دهی امور، پیروی بی‌چون و چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بازگشت به کتاب و سنت در مواقع اختلاف نظر و هم‌چنین آداب جهاد و دیگر آموزه‌هایی که در فرستادن لشکر اسامه، وجود دارد، بیان شده است. ماجرای ارتداد و اسباب شکل‌گیری آن و گونه‌های مختلف ارتداد و آغاز پیدایش آن در روزهای

۱- روایت بخاری، شماره‌ی ۳۶۶۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۱

پایانی حیات پیامبر ﷺ، از دیگر مطالب این کتاب است که به بیان موضع صدیق ﷺ در برابر مرتدین و شیوه‌های آن بزرگوار برای رویارویی با مرتدها و سرکوب فتنه‌ی آنان می‌پردازد. در این مبحث شایستگی‌های ابوبکر ﷺ که به توفیق الهی جریان ارتداد را نابود کرد، بیان شده است. در کتاب پیش رویتان، دوران ابوبکر صدیق ﷺ و شاخص‌های حکومت اسلامی و هم‌چنین ویژگی‌های نسلی که به قیادت و پیشوایی ابوبکر، خلافت و حکومت اسلامی را شکل دادند، پردازش می‌شود و سیاست صدیق ﷺ در جریان رویارویی با دخالت بیگانگان در قلمرو خلافت اسلامی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته بنده در این کتاب به مهم‌ترین پیامدهای جریان ارتداد و برتری و تمایز اسلام بر دیگر باورها و منش‌ها پرداخته‌ام؛ در این مبحث، ضرورت وجود مرکزیت و پایگاهی استوار در قالب رهبری و قیادت جنبش‌ها و حرکت‌های فاتحانه و نیز ضرورت برخورداری پیشوا از دانشی عمیق و کاربردی، بیان شده است تا این سنت الهی که «حیله‌گری، دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود»، روشن گردد. استقرار نظامی سازمان‌یافته به عنوان دستاورد ابوبکر صدیق ﷺ پس از یک دوره آشفتگی، نشان‌دهنده‌ی شایستگی‌های او است. بنده، ضمن پرداختن به همه‌ی این موارد، از فتوحات ابوبکر و برنامه‌ها و اقدامات بزرگش در فتح عراق نوشته و قلم خود را با فرماندهی بزرگ لشکر اسلام خالد بن ولید ﷺ همراه کرده‌ام که شمال و جنوب عراق را در مجموعه‌ای از نبردها و جبهه‌ها، به سرزمین اسلام ضمیمه کرد. همان نبردهایی که در آن، قهرمانی‌های کم‌نظیر مثنی بن حارثه، قعقاع بن عمرو و خالد بن ولید و دیگر لشکریان پیروزمند، پدیدار گشت و نخستین گام برای تداوم فتوحات پس از ابوبکر صدیق ﷺ (در دوران خلافت عمر ﷺ و دیگر خلفا)، قرار گرفت تا تاریخ این امت را در پیام ارزنده و والایش برای نشر دین خدا و جهاد در راه او، درخشنده و افتخارآمیز بگردانند. در این کتاب، نامه‌های رد و بدل‌شده در میان ابوبکر، خالد بن ولید و عیاض بن غنم ﷺ را درباره‌ی جنگ‌ها و فتوحات عراق، آورده و به اقدامات ابوبکر صدیق ﷺ در جریان فتوحات شام پرداخته‌ام که چگونه (با عزم و اراده‌ی استوار، مشورت و رایزنی با بزرگان صحابه و فراخوان اهل یمن برای همراهی با لشکر اسلام به قصد فتح شام و رویارویی با روم)، دست به کار شد؛ رهنمودهای ابوبکر ﷺ به لشکریان و فرماندهان، بدرقه‌ی آنان به‌هنگام حرکت لشکر و گسیل قوای پشتیبانی و نیروهای انسانی به میادین نبرد و کمک‌رسانی به مجاهدان از طریق ارسال جنگ‌افزار و خواربار و مواد غذایی مورد نیاز رزمندگان، انتقال خالد بن ولید ﷺ از عراق به شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک، از دیگر مسایل مورد بحث ما، در این کتاب می‌باشد. بنده از خلال پرداختن به فتوحات اسلامی دوران ابوبکر صدیق ﷺ، برخی از سیاست‌های خارجی

وی را مورد بررسی قرار داده‌ام که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها و تداوم جهادی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمان داده‌اند، عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح‌شده، برداشتن فشارها و تمام‌گونه‌های زور و اجبار از مردم، برچیدن عوامل فاصله‌انداز در میان دعوت‌گران و عموم مردم تا با رفع چنین عواملی، پیوند و رابطه‌ای محکم و استوار در میان تمام اقشار جامعه، برقرار گردد. در این کتاب، پاره‌ای از برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی و جهادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به نگارش در آورده‌ام؛ از جمله: پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن، توان بالای ابوبکر در فراخوان و بسیج نیروهای رزمنده، عملیات منظم و پیوسته‌ی کمک‌رسانی به مجاهدان، هدفمند نمودن جنگ‌ها و افضل دانستن و برتر معرفی کردن حضور در صحنه‌ی جنگ و جهاد، عزل و نصب امیران و فرماندهان، ایجاد تحول و دگرگونی در شیوه‌ها و استراتژی‌های جنگی، و توجه وافر به این که ارتباط او با فرماندهان لشکرها همواره برقرار و در عین حال سالم و بدور از نفوذ جاسوس‌های دشمن باشد. بنده از خلال وصایا و سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرها به تبیین حقوق الهی پرداخته و از آخرین روزهای زندگی آن بزرگوار سخن گفته‌ام که چه اقداماتی برای تعیین خلیفه‌ی پس از خود انجام داد و آخرین دعا و گفته‌ی ابوبکر را آورده‌ام که در واپسین لحظات حیاتش فرمود: ﴿ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾ یعنی: «مرا در حال مسلمانی بمیران و به صالحان و نیکوکاران ملحق فرما.»

در این کتاب کوشیده‌ام، چگونگی شناخت صدیق اکبر رضی الله عنه نسبت به اسلام را تبیین کنم و از کیفیت زندگی او در دنیا و چگونگی اثرگذاری وی بر جریان‌های دوراننش، بنگارم. در این کتاب جنبه‌های مختلف شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در زمینه‌های سیاسی، نظامی و اداری بررسی کرده و از زندگی در جامعه‌ی اسلامی به عنوان یکی از افراد آن و پس از آن که خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، نوشته‌ام و بر نقش ابوبکر رضی الله عنه به عنوان دولت‌مرد بی‌نظیری در دستگاه حکومت اسلامی تأکید کرده‌ام. در این کتاب به مباحثی از قبیل سیاست‌های داخلی، خارجی و شیوه‌های اداری ابوبکر رضی الله عنه در اداره‌ی خلافت اسلامی و تشکیل دستگاه‌های قضایی در دوران او اشاره شده تا به‌خوبی بتوانیم از تحولات و پیشرفت‌های دوران خلافت راننده و تاریخ اسلامی، بهره ببریم.

این کتاب، عظمت و جایگاه والای ابوبکر صدیق رضی الله عنه را روشن می‌سازد و برای خواننده، ثابت می‌کند که او، در ایمان، علم، اندیشه، بیان، خلق و خوی و همین‌طور آثار و نتایجی که

به بار آورده، بزرگ و بی‌نظیر است و گویا تمام خوبی‌ها را در خود جمع کرده و با فهم و شناخت عمیقش از اسلام و پیوند با آن و رابطه‌ی بزرگش با خدای متعال و پیروی بی‌چون و چرا از رسول اکرم ﷺ، شخصیت بزرگ و والایی از خود ایجاد نموده است.

ابوبکر ﷺ از آن دسته پیشوایانی است که سیرت و راه آنان به نگارش در می‌آید تا مردم، به اقوال و کرده‌هایشان در زندگی دنیا درآمیزند و آن را پیشه‌ی خود سازند. چراکه سیرت ابوبکر ﷺ، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. همین نکته، مرا بر آن داشت تا به قدر توان و گستره‌ی دانش خود، پیرامون شخصیت و دوران ابوبکر صدیق ﷺ قلم فرسایم که قطعاً در این پهنه، بی‌نقص و بدون خطا و لغزش نخواهم بود. این عمل را به قصد رضای خدا و بدون هیچ چشم‌داشت دیگری انجام داده‌ام و امید آن دارم که مشمول ثواب و بخشش خداوند قرار گیرم. از الله متعال می‌خواهم که مرا در این مهم یاری رساند و این اثر را، مفید گرداند. خداوند، بهترین اسمها را دارد و شنوای نیازهای ما است. ترتیب و بخش‌بندی کتاب حاضر به صورت زیر است:

مقدمه

فصل اول: ابوبکر صدیق ﷺ در مکه

این فصل، شامل پنج مبحث می‌باشد:

- ۱- اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر (زندگانی ابوبکر در دوره‌ی جاهلیت)
- ۲- زندگانی ابوبکر پس از ظهور اسلام
- ۳- هجرت ابوبکر به همراه رسول خدا ﷺ به مدینه
- ۴- حضور و نقش ابوبکر صدیق ﷺ در میادین جهاد
- ۵- ابوبکر صدیق ﷺ در جامعه مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

فصل دوم: وفات رسول اکرم ﷺ، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر اسامه ﷺ

این فصل شامل دو مبحث است:

- ۱- وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده
- ۲- بیعت عمومی با ابوبکر ﷺ و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

فصل سوم: لشکر اسامه ﷺ و جهاد ابوبکر صدیق ﷺ با مرتدان.

این فصل، شامل پنج مبحث است:

- ۱- لشکر اسامه ﷺ

۲- جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

۳- حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان

۴- مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه.

۵- تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رویارویی با مرتد‌ها

فصل چهارم: فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن عمر

فاروق رضی الله عنه

این فصل، شامل چهار مبحث می‌باشد:

۱- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق

۲- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام

۳- تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۴- وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

این کتاب را پس از نماز عشاء جمعه، ۵ ماه محرم ۱۴۲۲ هـ برابر با ۳۰ مارس ۲۰۰۱م، به پایان رساندم. به هر حال فضل و دهش الهی همواره، بنده‌نوازی کرده است. از خدای متعال می‌خواهم که این عمل را بپذیرد و ما را به رفاقت و همراهی پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان مکرم بفرماید.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا يُرْسِلُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾ (فاطر: ۲)

ترجمه: «خداوند، هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و از هر چیزی که خداوند، جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را روانه سازد و خداوند، توانا و حکیم است (که توانایی هر کاری را دارد و هر کاری را با حکمت انجام می‌دهد)».

در پایان این مقدمه، با قلبی خاشع و توبه‌کار به درگاه الله متعال، می‌ایستم و به فضل و بخشش او بر خود اعتراف می‌کنم که او، همواره فضل و کرم فرموده و مرا یاری رسانده است. به خاطر آن همه منتی که همواره بر من نهاده، او را می‌ستایم و با توسل به صفات والا و اسمای نیکش، از او می‌خواهم که این عمل را خالص به رضای خویش بگرداند و برای بندگانش، سودمند قرار دهد؛ از او می‌خواهم که به هر حرفی که در این موضوع نوشته‌ام، مرا مستحق ثواب گرداند و آن را بر ترازوی نیکی‌هایم بیفزاید. از همه‌ی مسلمانانی که این کتاب

را می‌خوانند، می‌خواهم که این بنده‌ی نیازمند به عفو و غفران الهی را از یاد نبرند و در دعاهایشان، رحمت و رضوان خداوند را برای این بنده مسألت کنند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ (نمل : ۱۹) «پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاس‌گزار نعمت‌هایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی و توفیقم ده تا کارهای نیکی انجام دهم که تو، از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود، از زمره‌ی بندگان نیک و شایسته‌ات بگردان.

سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک و أتوب إليك، و آخر دعوانا
أن الحمد لله رب العالمین.

فقیر عفو و بخشش و رضایت پرودگارش

علی محمد محمد الصلابی

۱۴۲۲/۱/۵ هـ ق

فصل اول

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مکه

- ۱- اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر رضی الله عنه (زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی جاهلیت)
- ۲- زندگانی ابوبکر رضی الله عنه پس از ظهور اسلام
- ۳- هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه
- ۴- حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد
- ۵- ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه‌ی مدنی و برخی از ویژگی‌ها و فضایلش

مبحث اول

اسم، نسب، خاندان، کنیه و القاب ابوبکر

(زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی جاهلیت)

او، عبدالله پسر عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب قریشی تیمی است.^۱ نسب او در پشت ششم یعنی مره بن کعب با نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی می‌شود^۲ و کنیه‌اش ابوبکر است. بکر، به معنای شتر جوان است که به رییس و سرآمد قبیله بزرگ نیز اطلاق می‌گردد.^۳ ابوبکر رضی الله عنه، القاب زیادی دارد که هر کدام به منزلت والا و عظمت و شأن و گوهرش، دلالت می‌کند:

۱- عتیق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، او را به این لقب نامیده‌اند و فرموده‌اند: (أنت عتیق الله من النار) یعنی: «تو، عتیق الله (بنده‌ی آزاده شده‌ی خدا) از آتش هستی.» ابوبکر، پس از آن عتیق نامیده شد.^۴ در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است: ابوبکر رضی الله عنه به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به او فرمودند: «تو را خوش خبری باد که تو، عتیق خدا از آتش هستی.»^۵ و از آن روز، ابوبکر به عتیق نام گذاری و ملقب شد.^۶ البته مورخان و تاریخ‌نگاران، دلایل زیادی در مورد علت این لقب نگاشته‌اند. برخی گفته‌اند: او، به خاطر زیبایی چهره‌اش، عتیق نامیده شده‌است.^۷ عده‌ای نیز گفته‌اند: نام گذاری او به عتیق، به خاطر این بوده که وی، دارای دیرینه و پیشینه‌ی زیادی در خیر و نیکی بوده‌است.^۸ همچنین گفته شده که نجابت و جمال سیمایش، سبب این لقب گذاری می‌باشد.^۹ البته دلیل دیگری برای نام گذاری ابوبکر به لقب

۱- الإصابة از ابن حجر (۱۴۴/۴ و ۱۴۵)

۲- سیره و حیاة الصدیق از مجدی فتحی السید، ص ۲۷

۳- ابوبکر الصدیق از علی طنطاوی، ص ۴۶

۴- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (۲۸۰/۱۵) اسناد این حدیث، صحیح است.

۵- روایت ترمذی به شماره‌ی ۳۶۷۹ در المناقب - السلسلة الصحیحة از آلبانی (۱۵۷۴)

۶- اصحاب الرسول، از محمود المصری (۵۹/۱)

۷- المعجم الکبیر از طبرانی، (۵۲/۱)

۸- الإصابة (۱۴۶/۱)

۹- المعجم الکبیر (۵۳/۱) و الإصابة (۱۴۶/۱)

عتیق آورده‌اند و آن، اینکه: هیچ یک از فرزندان مادر حضرت ابوبکر، زنده نمی‌ماند. زمانی که مادرش، او را به دنیا آورد، رو به کعبه دعا کرد: «خداوندا! این بچه، عتیق و رهایی یافته‌ی تو از مرگ است؛ پس او را به من ببخش و برایم زنده‌اش بدار.»^۱ به هر حال هیچ مانعی برای جمع بین همه‌ی این دلایل، وجود ندارد؛ چرا که ابوبکر، زیباچهره و نیک‌نژاد بود و دیرینگی و پیشینه‌ی زیادی هم درخیر و نیکی داشت و بنا به اشاره و فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، عتیق الله و رهایی یافته از آتش جهنم نیز می‌باشد.^۲

۲- صدیق

رسول خدا صلی الله علیه و آله، این لقب را بر ابوبکر رضی الله عنه نهادند. در حدیث انس رضی الله عنه آمده‌است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم بالای کوه احد رفتند. (بر فراز کوه که بودند، کوه لرزید) و آنان را تکان داد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (أُتِبْتُ أَحَدًا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَ صَدِيقٌ وَ شَهِيدَانِ) یعنی: «ای احد! آرام و بی حرکت باش که بر فراز تو یک پیامبر، یک صدیق و دو شهید هستند.»^۳

یکی از دلایل ملقب شدن ابوبکر رضی الله عنه به صدیق، این است که او، همواره رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تصدیق می‌نمود. در این باره ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مسجد الاقصی برده شد، با مردم از اسراء و معراجش سخن گفت؛ (این گفته، آن چنان عجیب بود که) عده‌ای از کسانی که قبلاً به او ایمان آورده بودند، مرتد شدند و از دین برگشتند. گروهی به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و گفتند: «آیا می‌دانی که دوست و یارت (یعنی پیامبر) چه گفته و او را چه شده‌است؟ او، گمان می‌کند که او را به یک شب، به مسجد الاقصی برده‌اند!» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آیا واقعاً ایشان چنین گفته‌اند؟» گفتند: آری، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده‌اند، بی‌گمان راست گفته‌اند.» آن‌ها، به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «تو واقعاً او را تصدیق می‌کنی که به یک شب به بیت المقدس رفته و پیش از سپیده‌دم باز گشته‌است؟!» فرمود: «بله؛ من، او را در آن چه بعیدتر و عجیب‌تر است، تصدیق

۱- الکنی و السماء از دولابی (۶/۱)

۲- تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، از دکتر سیری محمد هانی، ص ۳۶

۳- بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب فضل ابی بکر (۱۱/۵)

می‌کنم؛ من، او را به این که به صبحی یا شامی خبر از آسمان می‌آورد تصدیق کرده‌ام.» به همین خاطر، ابوبکر رضی الله عنه، ملقب به صدیق، شد.^۱

امت، بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه، از آن جهت صدیق لقب گرفت که همواره در تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شتاب نمود و هرگز از او، هیچ بدی و بزهی دیده نشد.^۲

شعرا نیز در مدح ابوبکر رضی الله عنه، شعر سروده و او را به صدیق، لقب داده‌اند؛ ابومحجن ثقفی می‌گوید:

و سمیت صدیقاً و کل مهاجر سواک یسمی باسمه غیر منکر
سبقت الی الاسلام والله شاهد و کنت جلیساً فی العریش المشهر^۳

ترجمه: تو (ای ابوبکر)، صدیق نامیده شده‌ای و هر مهاجر دیگری غیر از تو، بدون انکار باسم خود، نامیده می‌شود. بی‌گمان تو، در پذیرش اسلام، از همگان سبقت گرفتی و خدای متعال، خودش شاهد و گواه است. تو همچنین در سایه‌بان^۴ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هم‌نشین بودی. اصعمی (عبدالملک بن قریب باهلی) نیز چنین سروده است:

و لکنی أحب بکل قلبی وأعلم أن ذاک من الصواب
رسول الله و الصدیق حباً به أرجو غداً حسن الثواب^۵

«من، با تمام وجودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه را دوست دارم و محبت آنان را از ته قلبم، درست و سزاوار می‌دانم و امیدوارم که فردای قیامت، به خاطر این محبت، پاداش نیکی بیابم.»

۳- صاحب

لقب صاحب (یار و رفیق هم‌دل) را خداوند متعال در قرآن کریم، بر ابوبکر رضی الله عنه، نهاده است:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ

۱- این حدیث را حاکم (۶۲/۳)، روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبی نیز با موافق است.

۲- الطبقات الكبرى (۱۷۲/۲)

۳- أسد الغابة (۳۱۰/۳)

۴- منظور شاعر از سایه‌بان، اشاره به جنگ بدر است که ابوبکر در سایه‌بانی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درست کردند، همراه ایشان بود تا از آن حضرت، در برابر حملات احتمالی دشمن، دفاع کند. (مترجم)

۵- ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص ۴۹

تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ
حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾ (توبه-۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، نفر دوم از دو تن بود. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزند، از سوی مشرکان برسد). در این هنگام پیامبر، خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت). و خداوند، پیامبرش را با سپاهیان یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله تعالی و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، با عزت و حکیم می‌باشد.»

علما بر این اجماع کرده‌اند که رفیق و همراه دل‌سوز پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است. انس رضی الله عنه می‌گوید که ابوبکر رضی الله عنه چنین گفته است: هنگامی که در غار ثور بودیم، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم: «اگر یکی از این مشرکان به پایین پاهایش بنگرد، حتماً ما را می‌بیند!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: (ما ظنک یا أبابکر بائین الله ثالثهما)^۱ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومین آنها، خداست، چه می‌باشد؟»

حافظ ابن حجر رحمه الله می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین مناقب و فضایل ابوبکر رضی الله عنه، این است که خداوند در آیه ۴۰ سوره‌ی توبه، او را به صاحب و یار دل‌سوز پیامبر صلی الله علیه و آله یاد فرموده که بدون هیچ تردید و اختلافی، منظور از صاحب در این آیه، ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد. احادیثی که به همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار دلالت می‌کند، مشهور و بسیار است و کس دیگری به این فضیلت، دست نیافته است.^۲

۴- اتقی

خداوند متعال، ابوبکر رضی الله عنه را در قرآن، اتقی نامیده است: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتَقِيُّ﴾ (لیل-۱۷)
یعنی: «و پرهیزکارترین انسان‌ها، از آن آتش هولناک، بدور داشته خواهد شد.»

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی ۵۳۸۱

۲- الإصابة فی تمييز الصحابة (۱۴۸/۴)

البته توضیح بیش تر این مطلب که خداوند، ابوبکر رضی الله عنه را پرهیزکارترین انسان‌ها خوانده است، در بحث فعالیت‌های ابوبکر رضی الله عنه برای آزادی بردگان مسلمانی که به دست مشرکان شکنجه می‌شدند، خواهد آمد.

۵- اوّاه (نرم دل و کسی که خدا را با تضرع و زاری بخواند)

ابوبکر رضی الله عنه به لقب اوّاه (نرم دل و زاری کننده)، نامیده شده که همین عنوان، دلیل خداترسی ابوبکر و فروهستگی او در مقابل خدای متعال است. ابراهیم نخعی رحمه الله می‌گوید: «ابوبکر از آن جهت به لقب اوّاه، نامیده شده که بسیار نرم دل بوده است.»^۱

زادگاه ابوبکر رضی الله عنه و ویژگی‌های ظاهری او

علما در این که ابوبکر رضی الله عنه پس از عام الفیل به دنیا آمده، اختلافی ندارند؛ اما بر سر این که تولد ابوبکر رضی الله عنه چند وقت، پس از عام الفیل بوده، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته‌اند: ابوبکر رضی الله عنه سه سال پس از عام الفیل به دنیا آمده و عده‌ای، دو سال و نیم پس از عام الفیل را زمان تولد ابوبکر رضی الله عنه می‌دانند. برخی هم دوسال و چند ماه را بدون تعیین عدد ماه، موقع تولد ابوبکر دانسته‌اند.^۲ به هر حال ابوبکر رضی الله عنه در آغوش پدر و مادری که در میان قومشان دارای حرمت و عزت بودند، به خوبی پرورش یافت و همین، باعث شد تا ابوبکر رضی الله عنه نیز در میان قومش، محترم و سرآمد باشد.^۳

شکل ظاهری ابوبکر رضی الله عنه را چنین بیان کرده‌اند: چهره‌ای سفید و جسمی نحیف و لاغر داشت؛ قیس بن ابی حازم می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه، شخصی لاغر اندام و سفید بود که گوشت کمی بر بدن داشت.^۴ سیرت‌نگاران، ویژگی‌های ظاهری ابوبکر رضی الله عنه را از زبان راویان، چنین گفته‌اند: وی، سفید آمیخته به زردی بود؛ قد و قامتی نیک و لاغر و چهره‌ای استخوانی با گونه‌های پر نشاط داشت؛ شلوارش، به کمر، بند نمی‌شد و پشتش، اندکی خمیده و گونه‌اش، شاداب و کم گوشت بود؛ چشمان فرورفته‌ای داشت و بینی‌اش، از وسط، برآمده و دارای سوراخ‌های کوچکی بود؛ ساق‌های باریکی داشت و با وجودی که

۱- الطبقات الکبری (۱۷۱/۳)

۲- سیره و حیاة الصدیق، مجدی فتحی السید ص ۲۹ و تاریخ الخلفاء، ص ۵۶

۳- تاریخ الدعوة الی الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدین ص ۳۰

۴- الطبقات از ابن سعد (۱۸۸/۳)

ران هایش، کم گوشت بود، اما محکم و چابک به نظر می رسید؛ پیشانیش، بلند و کشیده بود و انگشتانش، استخوانی و یکنواخت؛ او، ریشش را با حنا و کتم^۱، رنگ می کرد.^۲

خانواده‌ی ابوبکر

پدرش، عثمان بن عامر بن عمرو با کنیه‌ی ابوقحافه بود که در فتح مکه، مسلمان شد؛ ابوبکر رضی الله عنه، پدرش را در فتح مکه به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. رسول خدا فرمودند: «ای ابوبکر! چرا پیرمرد را نگذاشتی که ما به نزدش برویم؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «سزاوار بود که او، به حضور شما بیاید.» ابوقحافه رضی الله عنه در آن روز، مسلمان شد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد.^۳ روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسلمان شدن ابوقحافه رضی الله عنه را به ابوبکر رضی الله عنه تبریک گفتند^۴ و به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند: «سفیدی موهایش را تغییر دهید (و خضاب کنید) که سر ابوقحافه، مانند گیاه درمنه سفید شده است.»^۵ در این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک سنت و درس بزرگ درباره‌ی احترام گذاشتن به بزرگسالان، وجود دارد که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز تصریح کرده‌اند که: (لیس منا من لم یوقر کبیرنا و یرحم صغیرنا) یعنی: «کسی که به بزرگان ما احترام نگذارد و به کوچک‌ها مهر و شفقت نوزد، از ما نیست.»^۶

مادر ابوبکر، سلمی دختر صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم با کنیه‌ی ام‌الخیر است که از مسلمانان نخستین، به‌شمار می‌رود و ماجرای مسلمان شدنش در صفحات بعدی خواهد بود.

ابوبکر رضی الله عنه، چهار همسر داشته که از آنان، دارای سه پسر و سه دختر شده است؛ همسران ابوبکر، عبارتند از:

۱- نوعی گیاه

۲- بخاری، شماره‌ی ۵۸۹۵ و مسلم، شماره‌ی ۲۳۴۱- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی مجدی السید، ص ۳۲

۳- الإصابة (۳۷۵/۴)

۴- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلية، ص ۵۷۷

۵- الإصابة (۳۷۵/۴)

۶- روایت ترمذی، کتاب البر، باب ۱۵

۱- قتیله دختر عبدالعزی بن اسعد بن جابر بن مالک

درباره‌ی مسلمان شدن قتیله، اختلاف نظر وجود دارد.^۱ او، مادر عبدالله و اسماء است. ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام، قتیله را طلاق داد. یک بار قتیله، به مدینه رفت و برای دخترش اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما با هدایایی از قبیل کشک و روغن برد؛ اما اسماء رضی الله عنها، هدیه‌ی مادرش را نپذیرفت و حتی به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را هم نداد و شخصی را به نزد خواهرش ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها فرستاد تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرسد که آیا می‌تواند هدیه‌ی مادر نامسلمانش را بپذیرد و به او اجازه‌ی ورود به خانه‌اش را بدهد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «او را به خانه‌اش ببرد و هدیه‌اش را بپذیرد.» خداوند متعال نیز این آیه را نازل فرمود: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِينِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (ممتحنه-۸)

یعنی: «خدا، شما را منع نمی‌کند از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین، با شما نجنگیده و شما را از شهر و دیارتان، بیرون نکرده‌اند؛ خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» این آیه در تفسیر المنیر، چنین معنا شده است که: «خداوند، شما را از نیکی و احسان، به کفاری از قبیل زنان و ضعیفان که با شما نجنگیده‌اند، باز نمی‌دارد و از پیوند خویشاوندی، پناه‌دادن پناهنده و پذیرایی از کسانی که شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، منع نمی‌کند. همین‌طور، خدای متعال، شما را منع نمی‌کند از این که در روابط خود با چنین کافرانی، عدالت را رعایت نمایید و حقوق و امانت‌هایشان را به آنان دهید یا به قراردادهای میان خود و آنها، وفا کنید و بدون کم و کاست، قیمت آن‌چه را از آنان می‌خرید، بپردازید.»^۲

۲- ام‌رومان دختر عامر بن عویمر

او، از قبیله‌ی بنی‌کنانه بن خزیمه است که شوهرش، حارث بن سخبره^۳ را در مکه از دست داد و پس از آن، به ازدواج ابوبکر رضی الله عنه درآمد. او، در مسلمان شدن، پیشینه‌ی زیادی دارد؛ با

۱- الطبقات از ابن سعد (۱۶۹/۳) (۲۴۹/۸)

۲- تفسیر المنیر از زحیلی (۱۳۵/۲۸)

۳- نویری، نام عبدالله بن حارث را به عنوان شوهر پیشین ام‌رومان ثبت کرده که از او، دارای فرزندی به نام طفیل بوده است. بنابراین، طفیل، برادر مادری عبدالرحمن و عایشه می‌باشد. (مترجم)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد و به مدینه، هجرت نمود. ام‌رومان، مادر عبدالرحمن و عایشه رضی الله عنهما می‌باشد و در سال ششم هجری در مدینه‌ی منوره درگذشت.^۱

۳- اسماء دختر عمیس بن معبد بن حارث

او، از نخستین زنان مهاجر است و دیرینه‌ی زیادی در مسلمان شدن دارد و پیش از پناه بردن مسلمانان، به دارالاقم، مسلمان شد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود. وی، مادر عبدالله بن جعفر رضی الله عنه است و به همراه شوهر قبلی اش، یعنی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه به حبشه هجرت کرد. سپس همراه جعفر رضی الله عنه به مدینه هجرت نمود. شوهرش جعفر رضی الله عنه در جنگ مؤته به شهادت رسید. پس از آن، ابوبکر رضی الله عنه، با او ازدواج کرد که دارای پسری به نام محمد شدند. صحابه‌ای چون: عمر، ابوموسی، عبدالله بن عباس و ام‌فضل رضی الله عنها از او روایت کرده‌اند؛ او، خویشاوندان خویش را بسیار اکرام و پذیرایی می‌نمود که از آن دسته می‌توان اشاره کرد به: رسول الله صلی الله علیه و آله، حمزه و عباس رضی الله عنهما.^۲

۴ - حبیبه دختر خارجه بن زید بن ابی‌زهیر

حبیبه رضی الله عنها از انصار است و خزرجی؛ او، از ابوبکر رضی الله عنه، باردار شد که پس از وفات ابوبکر، دختری به نام ام‌کلثوم، به دنیا آورد. ابوبکر رضی الله عنه در سنح (خانه‌های بنی حارث در اطراف مدینه) با او سکونت کرده بود.

فرزندان ابوبکر رضی الله عنه

۱- عبدالرحمن بن ابی‌بکر

عبدالرحمن، بزرگ‌ترین پسر ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در روز حدیبیه، مسلمان شد و در اسلام، سابقه‌ی نیکی از خود به جای گذاشت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله، همراهی نمود. وی، به دلیری و شجاعت، مشهور بوده و پس از مسلمان شدن، وضعیت خوب و نمونه‌ای در جنگ‌ها از خود نشان داده‌است.^۳

۱- الإصابه (۳۹۱/۸)؛ برخی، وفات ام‌رومان را در ذی‌حجه‌ی سال چهارم یا پنجم هجرت گفته‌اند. (مترجم)

۲- سیر أعلام النبلاء (۲۸۲/۲)؛ اسماء بنت عمیس، خواهر مادری ام‌المؤمنین میمونیه رضی الله عنها می‌باشد. (مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۳۴۶/۶)

۲- عبدالله بن ابی بکر

وی، در جریان هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، نقش فعالی ایفا نمود. او، روزها در میان اهل مکه می ماند و با شنیدن سخنان اهل مکه و کسب اطلاعات، پنهانی به غار می رفت و شنیده ها و دیده هایش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش، گزارش می داد و سپیده دم برای کسب خبر و انتقال آن به پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه باز می گشت. او، در جنگ طائف، تیری خورد که جراحتش همواره او را همراهی کرد تا این که در مدینه منوره و در زمان خلافت پدرش، بر اثر جراحت همان تیر، شهید شد.^۱

۳- محمد بن ابی بکر

مادرش، اسماء بنت عمیس است؛ محمد، در سال حجه الوداع به دنیا آمد و از جوان مردان قریش بود؛ در دامان علی بن ابی طالب رضی الله عنه زندگی کرد^۲ که توسط علی رضی الله عنه به سمت والی مصر گماشته شد و در همان جا به قتل رسید.^۳

۴- اسماء بنت ابی بکر

اسماء رضی الله عنها، از عایشه رضی الله عنها بزرگ تر بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را ذات النطاقین نامیدند. ذات النطاقین یعنی: صاحب دو دامن؛ جریانش از این قرار است که اسماء رضی الله عنها، توشه ی سفر پیامبر صلی الله علیه و آله را در هجرت فراهم کرد و چون چیزی برای بستن توشه ی سفر نیافت، دامنش را دو قسمت کرد که از یک بخش آن، به عنوان دامن استفاده نمود و با دیگری دهانه ی کیسه را بست؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله، همان جا، او را ذات النطاقین نامیدند. اسماء رضی الله عنها با زبیر بن عوام رضی الله عنه ازدواج کرد و در حالی که عبدالله بن زبیر رضی الله عنهما را در شکم داشت، به مدینه هجرت نمود و اولین نوزادی که پس از هجرت در مدینه، زاده شد، عبدالله پسر زبیر و اسماء بود. اسماء رضی الله عنها، صد سال عمر کرد و دچار حواس پرتی و عارضه ی فراموشی پیرسالی هم نشد. پنجاه و شش حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما و پسران آن بانوی بزرگوار عبدالله و عروه و هم چنین عبدالله بن ابی ملیکه و غیره از او روایت نموده اند. اسماء رضی الله

۱- نسب قریش، ص ۲۷۵

۲- علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه با مادر محمد بن ابوبکر رضی الله عنه یعنی: اسماء بنت عمیس ازدواج کرد و بدین ترتیب محمد، در دامان علی رضی الله عنه پرورش یافت. (مترجم)

۳- نسب قریش ص ۲۷۷ و الإستیعاب (۱۳۶۶/۳)

عنها، اهل جود و بخشش بود و در سال ۷۳ هجری در مکه و پس از شهادت پسرش عبدالله بن زبیر رضی الله عنه در گذشت.^۱

۵ - ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها

ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها که ملقب به صدیقه است، در شش سالگی به نکاح رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و در نه سالگی به خانه‌ی آن حضرت رفت. عروسی اش در ماه شوال بود. او، عالم‌ترین و داناترین زنان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله، کنیه‌ی ام عبدالله را بر او نهادند. عایشه رضی الله عنها، آن چنان نیک و شایسته بود که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله با او، نمونه‌ی دوست داشتن همسر نیک و شایسته بود.^۲

شعبی، می‌گوید: هرگاه مسروق، از ام المؤمنین، عایشه رضی الله عنها حدیث می‌گفت، چنین کلماتی را بر زبان می‌آورد که: «صدیقه دختر صدیق رضی الله عنهما، آن که در کتاب خدا از تهمت و گناه، بری دانسته شد، حبیبی حبیب الله صلی الله علیه و آله، مرا این چنین حدیث گفته است.» از عایشه رضی الله عنها، ۲۲۱۰ حدیث روایت شده که ۱۷۴ حدیث، متفق علیه می‌باشد. ۵۴ حدیث او را بخاری رحمه الله، به تنهایی روایت کرده و ۶۹ حدیث او را هم، امام مسلم رحمه الله نقل نموده است.^۳ حضرت عایشه رضی الله عنها، شصت و سه سال و چند ماه، زندگی فرمود و در سال ۵۷ هجری بی آن که فرزندی داشته باشد، در گذشت^۴

۶ - ام کلثوم بنت ابی بکر

مادر ام کلثوم، حبیبه بنت خارجه رضی الله عنها است. ابوبکر رضی الله عنه به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در بستر وفاتش در باره‌ی دو برادر و دو خواهر عایشه سفارش کرد و فرمود: «آنها، خواهران و برادران تو هستند.» عایشه رضی الله عنها در آن هنگام پرسید: «من، یک خواهر دارم که اسماء است؛ آن یکی، کیست؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «همسر حبیبه دختر خارجه، باردار است و من، احساس می‌کنم که آن بچه، دختر خواهد بود.» و همین‌طور هم شد و ام کلثوم بعد از وفات ابو بکر رضی الله عنه به دنیا آمد؛^۵ طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه با ام کلثوم بنت

۱- سیر أعلام النبلاء (۲/۲۸۷)

۲- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين ص ۳۴

۳- سیر أعلام النبلاء (۲/۱۳۵ و ۱۳۹)

۴- طبقات ابن سعد (...); المنذر (۴/۵)

۵- طبقات (۳/۱۹۵)

ابی بکر رضی الله عنه ازدواج کرد؛ طلحه رضی الله عنه شوهر ام کلثوم در جریان جنگ جمل شهید شد. عایشه رضی الله عنها، خواهرش را به همراه خود در حالی که عده‌اش را می‌گذرانند، برای زیارت خانه‌ی خدا به مکه برد.^۱

آری، این، افراد خانواده‌ی مبارک و پرخیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بودند که خداوند، همه‌ی آنان را به اسلام مشرف فرمود. ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه به این فضل الهی مختص گردیده که تمام خانواده‌اش مسلمان شوند. علما گفته‌اند: از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ خانواده‌ای نیست که چهار نسل آن، اسلام آورده و به شرافت هم‌صحبتی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله نایل شده باشند، مگر خانواده‌ی ابوبکر که عبارتند از عبدالله بن زبیر (نوه‌ی ابوبکر)، مادر عبدالله بن زبیر یعنی اسماء بنت ابی بکر و خود ابوبکر و پدرش ابوقحافه رضی الله عنه این چهار نسل و هم‌چنین محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه رضی الله عنه، همگی از یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.^۲

در میان صحابه، کسی جز ابوبکر رضی الله عنه نیست که پدر و مادر و تمام فرزندان‌ش، مسلمان شده و دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریافته باشند. محمد بن عبدالرحمن، نوه‌ی ابوبکر، دوره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خود دیده و ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی است که تمام نسلش، هم از طرف زنان و هم از جانب مردها، به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به افتخار هم‌صحبتی آن حضرت صلی الله علیه و آله نایل شدند. بله، این، خانه‌ی صدیق است که تمام خانواده‌اش، ایمان آورده و هیچ منافقی، در میان آن‌ها نبوده است؛ این، افتخاری است که از میان صحابه، فقط نصیب ابوبکر رضی الله عنه گردید.

در آن زمان، همواره بر سر زبان‌ها بود که: ایمان، خانه‌هایی دارد و نفاق نیز خانه‌هایی؛ خانه‌ی ابوبکر از مهاجران، یکی از خانه‌های ایمان است؛ همان‌گونه که خانه‌های بنی‌نجار از انصار، جزو خانه‌های ایمان می‌باشد.^۳

جایگاه اجتماعی ابوبکر رضی الله عنه و ویژگی‌های اخلاقی او در جامعه‌ی جاهلی پیش از اسلام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در دوره‌ی پیش از اسلام، یکی از افراد برجسته و بلکه از اشراف و بزرگان قریش بود؛ در میان قریشیان پیش از ظهور اسلام، ده نفر از طوایف خاص، دارای وجاهت و شرافت ویژه‌ای بودند: *عباس بن عبدالمطلب از بنی‌هاشم، سقایت (آب رساندن)

۱- نسب قریش، ص ۲۷۸؛ الإصابه (۴۶۶/۸)؛ تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۳۵

۲- ابوبکر الصديق، از محمد رشید رضا، ص ۷

۳- ابوبکر الصديق (۲۸۰/۱) از محمد مال الله برگرفته از منهاج السنة از ابن تیمیة (رح)

حج گزاران آن دوره را بر عهده داشت که این منصب، پس از اسلام نیز برایش ماندگار ماند. *ابوسفیان بن حرب از بنی امیه، پرچم دار قریش بود. *حارث بن عامر بن بنی نوفل، مسؤول اموالی بود که قریشیان در زمان جاهلیت جمع می کردند و به نیازمندان و در راه ماندگان، می دادند. *عثمان بن طلحه بن زمعه بن اسود از بنی اسد، مسؤول شورای قریش بود که اگر قریش، در مورد مسأله ای اتفاق نمی کردند، رأی و نظر او را اجرا می نمودند. *ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بنی تیم، مسؤولیت پرداخت دیه ها و بدهی های قریش را بر عهده داشت؛ او، همواره در این مورد، به قدری امین و مورد اعتماد قریشیان بود که در پرداخت خون بها یا تاوان و غرامت، با او همراهی می کردند و اگر شخصی غیر از ابوبکر، برای کسی خون بها و یا غرامتی تعیین می کرد، مورد قبول قریش واقع نمی شد. *خالد بن ولید رضی الله عنه از بنی مخزوم، مسؤولیت پشتیبانی مالی و عملیاتی لشکرها را عهده دار بود؛ قریش، پولی را جمع می کرد و مسؤول پشتیبانی، آن را برای تجهیز لشکر قریش، هزینه می نمود؛ پشتیبانی عملیاتی جنگ های قریش نیز با خالد رضی الله عنه بود که در دنباله ی لشکر به همراه دسته ای از سواران حرکت می کرد. *عمر بن خطاب از بنی عدی، سفیر قریش در دوره ی جاهلی بود. *صفوان بن امیه از بنی جمح، مسؤول بخت آزمایی و چوبه های تیری بود که عرب ها، پیش از اسلام با آن، فال می گرفتند. *حارث بن قیس از بنی سهم، مسؤولیت امور اداری و مالی خدایان قریش را بر عهده داشت.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام، یکی از بزرگان قریش و از سرآمدان آنان بود که برای رسیدگی به بسیاری از مسایل و یا مشکلاتشان از او کمک می خواستند. ابوبکر رضی الله عنه، آن قدر مهمان نواز بود که در مکه، مهمانی های بی نظیری می گرفت^۲

عوامل برجستگی شخصیت ابوبکر رضی الله عنه

عوامل و زمینه های شهرت و برتری ابوبکر رضی الله عنه عبارتند از:

۱- نسب شناسی و آگاهی از نسب و تبار افراد

ابوبکر رضی الله عنه، یکی از نسب شناسان و تاریخ دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم گیری داشت که او را در رتبه ی استادی نسب شناسانی چون عقیل بن ابی طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب ها، محبوب و

۱- أشهر مشاهیر الإسلام (۱۰/۱)

۲- نهاية الأرب (۱۰/۱۹)؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة از یسری محمد، ص ۴۶

دوست داشتنی می کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب جویی و عیب گویی نمی کرد.^۱ ابوبکر رضی الله عنه بیش از سایر قریشیان، از اصل و نسب آن‌ها آگاه بود و خوب و بد هر تباری را می دانست.^۲ در این باره عایشه رضی الله عنها می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (إِنَّ أَبَابَكْرَ أَعْلَمُ قُرَيْشٍ بِأَنْسَابِهَا) یعنی: «ابوبکر رضی الله عنه، داناترین فرد قریش در برشماری و توصیف اصل و نسب قریش می باشد.»^۳

۲- تجارت و بازرگانی

ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام تاجر بود؛ وی، به قصد تجارت به بصری در سرزمین شام و سرزمین‌های دیگری سفر کرده‌است. سرمایه‌ی تجاری او، چهل هزار درهم بود؛ او، چنان سخاوتمندانه از ثروتش بذل و بخشش می کرد که در دوره‌ی جاهلیت نیز به سخاوت و بخشندگی معروف و مشهور شده بود.^۴

۳- عزت و احترام ابوبکر در نزد دیگران

ابن اسحاق در سیرتش چنین نگاشته که خویشاوندان ابوبکر رضی الله عنه، دوستش داشتند و همواره به فضیلت و جایگاه والای او و هم‌چنین اخلاق سترگش اعتراف می کردند.^۵ هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه به قصد هجرت، از مکه بیرون شد، با شخصی به نام ابن دغنه ملاقات کرد؛ او، که ابوبکر رضی الله عنه را می شناخت، چنین گفت: «تو، به خوبی پیوند خویشاوندی را برقرار داری و در سختی‌های ناگوار، دیگران را یاری می رسانی؛ به آسیب دیدگان و بلازده‌ها کمک می کنی و همواره، کارهای نیک و شایسته انجام می دهی.»^۶ ابن حجر رحمه الله پیرامون گفته‌های ابن دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه، چنین می گوید: «این از مناقب، فضایل و افتخارات ابوبکر رضی الله عنه می باشد که ابن دغنه، سردار قبیله‌ی قاره، ابوبکر رضی الله عنه را به همان ویژگی‌هایی توصیف کرده که خدیجه‌ی کبری رضی الله عنها، درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام بعثت آن حضرت، گفته

۱- التهذیب (۲/۱۸۳)

۲- الإصابه (۴/۱۴۶)

۳- مسلم (۲۴۱۰) - طبرانی در الکبیر به شماره‌ی (۳۵۸۲)

۴- ابوبکر الصدیق از علی طنطاوی ص ۶۶: التاريخ الإسلامی، الخلفاء الراشدون، ص ۳۰

۵- السیره النبویه از ابن هشام (۱/۳۷۱)

۶- بخاری، شماره‌ی ۳۹۰۵

است؛ سخنان ابن دغنه درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و گفته‌های خدیجه رضی الله عنها درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، بی آن که با هماهنگی و یا هم‌دستی قبلی باشد، هم‌سان و یک‌نواخت شد. همین، بیان‌گر نهایت آراستگی و فضیلت ابوبکر می‌باشد؛ چراکه ویژگی‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله، همیشه برترین و کامل‌ترین صفات بوده است.^۱

۴ - ابوبکر رضی الله عنه، پیش از اسلام نیز شراب ننوشید

ابوبکر رضی الله عنه، در دوره‌ی جاهلیت پیش از اسلام، فرهیخته‌ترین و پاکدامن‌ترین مردم بود.^۲ پرهیز ابوبکر رضی الله عنه از شهوات و پستی‌ها به حدی بود که پیش از اسلام نیز، شراب را بر خود حرام کرده بود. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه، شراب را خود حرام کرده بود؛ او، نه در دوره‌ی جاهلیت و نه در زمان ظهور اسلام، شراب ننوشید. دلیل این که، ابوبکر رضی الله عنه شراب را بر خود حرام کرد، این است که یک بار مرد مستی را دید که دستش را در کثافت فرو می‌برد و به دهانش نزدیک می‌کرد، آن را می‌بویید و باز می‌گرداند؛ ابوبکر رضی الله عنه با دیدن آن صحنه، گفت: او نمی‌داند که چه می‌کند؟ و بدین ترتیب شراب را بر خود حرام نمود.»^۳ در روایت دیگری از عایشه رضی الله عنها آمده است: ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما، در دوره‌ی جاهلیت شراب‌نوشی را بر خود حرام کرده بودند.^۴ شخصی از ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «آیا پیش از اسلام، شراب نوشیده‌ای؟» فرمود: «پناه بر خدا» گفت: چرا؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «من همواره به فکر حفظ آبرو و حیثیت خود بوده‌ام؛ چراکه هر کس، شراب بنوشد، آبرو و حیثیتش را در معرض نابودی قرار می‌دهد.» این گفتگو، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله دوبار فرمود: «ابوبکر راست گفته است.»^۵

۵ - ابوبکر رضی الله عنه، در دوره‌ی جاهلیت، برای بت سجده نکرد

ابوبکر رضی الله عنه هرگز برای بتی سجده نکرده است. خود ابوبکر رضی الله عنه در میان جمعی از صحابه فرمود: «هرگز برای بتی سجده نکردم؛ وقتی که اندکی بزرگ شدم، پدرم، دستم را گرفت و به اتاقی برد که در آن تعدادی بت بود و رو به من کرد و گفت: این‌ها، خدایان تو هستند و

۱- الإصابه (۱۴۷/۴)

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۴۸

۳- سیره و حیاة الصدیق، مجدی فتحی، ص ۳۴

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۴۹

۵- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۲۹

مرا تنها گذاشت و رفت. من نزدیک بت رفتم و گفتم: من، گرسنه‌ام؛ به من غذا بده و پاسخم را نداد. گفتم: برهنه‌ام، پس به من لباس بده و باز هم پاسخی نشنیدم؛ سنگی روی بت انداختم که بت به جلو افتاد.»

آری! این چنین فکر روشن، خوی پسندیده و سرشت سالم و آگاه، ابوبکر رضی الله عنه را فراتر از هر عمل و منش جاهلانه‌ای قرار داد که کرامت و مقام والای انسانی را خدشه‌دار می‌کند و با فطرت سالم، سازگاری ندارد و با عقل درست و کمال راستین و حقیقی، در تناقض است.^۱ بنابراین از چنین کسی، جای شگفت و تعجب نیست که با این منش و اخلاق سترگش به قافله‌ی دعوت حق پیوندد و بلکه در رأس آن قرار گیرد و با مسلمان شدن، برترین شخص پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گردد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (خيار کم فی الجاهلیة خیار کم فی الإسلام إذا فقهوا) یعنی: «بهترین شما در دوره‌ی جاهلیت، بهترین شما در دوره‌ی اسلام هستند بدان گاه که دانشمند و فقیه گردند.»^۲

استاد رفیق‌العظم درباره‌ی زندگانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین گفته‌است: واقعاً جای تعجب است که شخصی در میان بت‌ها پرورش یابد و بدون وجود رهنما و رهبری، این چنین با اراده‌ی قلبی و وجدان خویش، بدون پروا، پرهیخته و جوان‌مرد باشد و به چنین جایگاه پرفضیلتی دست یابد؛... به شایستگی و با تمام وجود و از ته قلب، از اسلام استقبال نماید و نخستین مؤمن به پروردگار هدایت‌گر، شود و خیلی زود، اسلام را بپذیرد و بینی متکبران و سرکشان را به خاک بمالد و زمینه‌های رهایی و هدایت‌یافتگی به دین استوار الهی را فراهم کند؛ آری، او، راه رهایی به دین استوار الهی را نشان داد و چنان، الگویی است که اگر کسی، راه او را ببیند و به رشته‌ی محکم و استوار او درآویزد، ریشه‌های رذالت و پستی از وجودش، کنده و ریشه‌کن می‌گردد.^۳

آفرین و مرحبا بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پیش از ظهور اسلام و در دوره‌ی جاهلی و در جامعه‌ی قریش، دارای ارزش‌های والا و اخلاق ستوده و نهاد و سرشتی نیکو بود که اهل مکه را بر آن داشت تا به تهور و تقدم وی در عالم اخلاق، ارزش‌ها و نمونه‌ها و الگوهای اخلاقی و رفتاری، گواهی دهند. ابوبکر رضی الله عنه آن‌چنان بزرگ و نیکونهاد، بود که هیچ یک از قریشیان بر او خرده نگرفت و آن‌گونه که بر مؤمنان ضعیف، عیب‌جویی می‌کردند، بر او

۱- أصحاب الرسول از محمود المصری (۵۸/۱)؛ الخلفاء از محمود شاکر، ص ۳۱

۲- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۴۳

۳- أشهر مشاهیر الإسلام (۱۲/۱)

عیبی نگرفته و خوارش نداشته‌اند. قریشیان، تنها عیب و خرده‌ای که به گمان خودشان بر ابوبکر رضی الله عنه، گرفتند، این بود که او، به خدا و رسولش ایمان آورد.^۱

۱- منهاج السنة از ابن تیمیة (۴/۲۸۸ و ۲۸۹). نقل از کتاب (ابوبکر الصدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة) از محمد عبدالرحمن قاسم، ص ۱۸ و ۱۹؛ عادت کفار قریش بر این بود که چنان‌چه شخصی، مسلمان می‌شد، اشتباهات دوره‌ی جاهلیت‌ش را نقل مجالس خود می‌کردند و به بدگویی از او می‌پرداختند. اما ابوبکر رضی الله عنه، چنان پیشینه‌ی خوبی داشت که قریشیان، هیچ نقطه‌ی ضعفی از گذشته‌اش سراغ نداشتند که به بدگویی از او پردازند. (مترجم)

مبحث دوم

زندگانی ابوبکر رضی الله عنه پس از ظهور اسلام

مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه

مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه، زاده‌ی یک برنامه‌ی ایمانی در پهنه‌ی جستجوی دین حقیقی و راستینی بود که با فطرت و نهاد سالم، سازگاری می‌یابد و انگیزه‌ها و نیازهای انسانی را پاسخ می‌دهد. دین حق و راستینی که با اندیشه‌های کامل و بینش‌های، درست تطابق و هماهنگی دارد. ابوبکر رضی الله عنه، به ضرورت فعالیت تجاری خویش، بسیار سفر می‌کرد و به صحراها و روستاها و شهرهای عربستان و شبه‌جزیره‌ی عرب، رفت و آمد داشت و همین مسأله، زمینه‌ی دیدار و بلکه رابطه‌ی او با صاحبان ادیان دیگر و به‌ویژه مسیحیت را فراهم می‌نمود. او، در قبال سخنان موحدان و کسانی که پرچم توحید را برافراشته و در جستجوی دینی راستین و بدور از خرافه بودند، سکوت اختیار می‌کرد.^۱ خودش می‌گوید: در کنار کعبه و در صحن مسجد الحرام نشسته بودم؛ زید بن عمرو بن نفیل نیز آن‌جا بود که امیه بن ابی‌الصلت به نزدش آمد و گفت: «چگونه‌ای ای طالب خیر و حقیقت؟» زید بن عمرو گفت: «خوبم.» امیه، ادامه داد: «به نتیجه‌ای هم دست یافته‌ای؟» و چون زید، پاسخ منفی داد، چنین سرود:

کل دین يوم القيامة إلا ما قضی الله فی الحقیقة بور^۲

و سپس افزود: «پیامبری که انتظارش می‌رود، یا از میان ما برانگیخته خواهد شد و یا از میان شما.» ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: پیش از آن، هرگز نشنیده بودم که شخصی، به پیامبری برانگیخته خواهد شد و یا کسی انتظار بعثتش را داشته باشد؛ برخاستم و به نزد ورقه بن نوفل رفتم. او، به آسمان زیاد می‌نگریست و ناله‌ای در سینه‌اش، موج می‌زد. (اشاره‌ای است به عبادت گزار بودن نوفل). ماجرا را به او گفتم. به من گفت: «بله، ای پسر برادرم! ما، اهل کتاب و دارای علم و دانش هستیم؛ آن پیامبر که انتظار بعثتش می‌رود، از میان عرب‌های پاک‌نژاد و شریف، مبعوث می‌شود. من، نسب‌شناس نیز هستم و می‌دانم که قوم تو، نسب برجسته‌ای دارند.» گفتم: ای عمو! آن پیامبر، چه می‌گوید؟ گفت: «همان چیزی را می‌گوید

۱- مواقب الصدیق مع النبی بمکه، از دکتر عاطف لماضه، ص ۶

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۳۱؛ ترجمه: هر دینی، در روز قیامت، تباہ و بی‌نتیجه خواهد بود مگر آن دینی که خداوند، به آن حکم کرده و بنایش را بر حق و حقیقت، نهاده است.

که به او وحی می‌شود؛ او، چنان شخصیتی دارد که ستم نمی‌کند و بر کسی ستم روا نمی‌دارد.» ابوبکر رضی الله عنه می‌افزاید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، مبعوث شدند، به آن حضرت ایمان آوردم و تصدیقش کردم.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، دوره‌ی جاهلی را با بصیرت، عقل و اندیشه‌ای روشن و با استعدادی درخشان، تیزهوشی، ذکاوت و اندیشه‌ی استواری که تمام وجودش را در بر گرفته بود، سپری کرد. تیزهوشی و فراست ابوبکر رضی الله عنه، این امکان را برایش فراهم آورد که بتواند اشعار و اخبار زیادی را در مورد بعثت پیامبری جدید، به خاطر بسپارد. یک بار رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از گروهی از صحابه که ابوبکر رضی الله عنه نیز در میان آنها بود، پرسیدند: «چه کسی از شما سخنان قس بن ساعده را در بازار عکاظ، حفظ است؟» صحابه ساکت بودند که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «من، کلام قس را حفظ هستم؛ آن روز من، در بازار عکاظ بودم که قس، بر شتر خاکستریش، ایستاد و گفت: ای مردم! گوش کنید و آگاه باشید تا فایده ببرید؛ همانا همه، روزگاری زندگی می‌کنند و روزی هم مرگشان، فرامی‌رسد؛ آن کس که بمیرد، فرصتش پایان می‌یابد. بی‌گمان در آسمان، خبرهایی است که ما از آن بی‌خبریم و در زمین اتفاقات قابل‌پندی در جریان است؛ زمین، به‌سان فرش گسترده و آسمان، همانند سقفی برافراشته است؛ ستارگان، در گردش هستند و دریاها، هرگز نمی‌خشکنند؛ شبها، تار و تاریک است و آسمان، دارای برج‌ها، باروها و ستارگان بی‌شمار!

قس، خطاب به مردم سوگند یاد نمود که خداوند، دینی دارد که از دین شما بهتر و دوست‌داشتنی‌تر است و سپس چنین سرود:

فی الذاهبین الأولی	من من القرون لنا بصائر
لما رأیت موارداً	للموت لیس لها مصادر
و رأیت قومی نحوها	یسعی الأکابر والأصاغر
أیقنت أنى لامحاً	لّة حیث صار القوم صائر ^۲

یعنی: «در مردمانی که پیش از این رفته‌اند، پندها و عبرت‌های زیادی برای ما وجود دارد.

آن‌گاه که مرگ‌های زیادی دیدم، دانستم که مرگ، وقت و زمان مشخصی ندارد.

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۵۲

۲- مواقف الصدیق مع النبی بمکة، ص ۸

من، خویشان نزدیک و دور خود را از کوچک و بزرگشان دیدم که به سوی مرگ می‌روند و بدین ترتیب یقین کردم که من نیز به همان جا می‌روم که آنان رفتند». ابوبکر صدیق رضی الله عنه با حافظه‌ای استوار و بلندمدت، توانست گفته‌های قس بن ساعده را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، بازگو کند.^۱

باری، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سفر شام، خوابی دید؛ آن خواب را برای بحیرای راهب، تعریف کرد. بحیرا، پرسید: «تو از کجایی؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «از مکه؛» بحیرا پرسید: «از کدامین طایفه؟» ابوبکر، پاسخ داد: «از قریش.» بحیرا دوباره سؤال کرد: «چه کاره هستی؟» ابوبکر جواب داد: «تاجرم.» بحیرا گفت: «اگر خداوند، خوابت را به حقیقت تبدیل کند، پیامبری از قوم تو برمی‌انگیزد که تو در حیات آن پیامبر، وزیر و معاون او خواهی بود و پس از او خلیفه و جانشینش خواهی شد.» ابوبکر رضی الله عنه، این گفته‌های بحیرا را همواره پیش خود نگه داشت و فاش نکرد.^۲

ابوبکر رضی الله عنه، پس از جستجو و انتظاری طولانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قریشیان مبعوث شد، اسلام آورد. شناخت عمیق ابوبکر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و رابطه‌ی استوارش با ایشان در زمان جاهلیت مردم مکه، او را بیش از هر چیز دیگری برای لیبک گفتن به دعوت حق، یاری رساند. آن هنگام که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد، ایشان، شروع به دعوت مردم به سوی خداوند یکتا نمود و نخستین انتخاب و گزینش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای دعوت به اسلام، یار و رفیق دل‌سوزش ابوبکر بود که او را پیش از بعثت، به نرم‌خویی و پاک‌نهادی می‌شناخت؛ همان‌طور که ابوبکر رضی الله عنه نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به صداقت، امانت و اخلاق سترگش شناخته بود و می‌دانست، چنین شخصی که نمی‌تواند، بر مردم دروغ بیافد، هرگز بر خداوند نیز دروغ نمی‌بندد.^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دعوتشان را به ابوبکر عرضه کردند و ابوبکر رضی الله عنه نیز بدون درنگ و دودلی، قدم پیش نهاد و مسلمان شد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پیمان یاری بست و به پیمانش عمل کرد. به همین خاطر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، درباره‌ی ابوبکر، فرموده‌اند: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذِبًا وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟) یعنی: «خداوند، مرا به سوی شما برانگیخت؛ شما (تکذیب کردید و) گفتید: دروغ می‌گویی؛ اما

۱- مواقف الصديق مع النبي بمكة ص ۹

۲- الخلفاء الراشدون از محمود شاکر، ص ۳۴

۳- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدین، ص ۴۴

ابوبکر (تصدیق نمود و) گفت: راست می گوید؛ او، مرا با جان و مالش یاری نمود.» و دوبار فرمودند: «پس آیا شما، یار و رفیق دل سوزم را (محض خاطر من) برایم می گذارید؟»^۱

ابوبکر رضی الله عنه اولین مرد آزادی بود که اسلام را پذیرفت. ابراهیم نخعی، حسان بن ثابت، ابن عباس و اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهم گفته اند: اولین کسی که اسلام آورد، ابوبکر بود. یوسف بن یعقوب می گوید: پدرم و مشایخ و اساتید ما اعم از: محمد بن منکدر، ربیعہ بن عبدالرحمن، صالح بن کیسان، سعد بن ابراهیم و عثمان بن محمد، در این شک و تردیدی نداشتند که نخستین فردی که مسلمان شده، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است.^۲

ابن عباس رضی الله عنهما گفته است: نخستین کسی که نماز خواند، ابوبکر بود و سپس، اشعاری از حسان رضی الله عنه را در این باره آورد که:

إذا تذكرت شجواً من أخی ثقة	فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا
خير البرية أتقاها و أعدلها	بعد النبي و أوفاهها بما حملا
الثاني التالي المحمود مشهده	و أول الناس منهم صدق الرسلا
والثاني اثنين في الغار المنيف و قد	طاف العدو به إذ صعد الجبلا
عاش حميداً لأمر الله متبعاً	هدى صاحبه الماضي و ما انتقلا
و كان حب رسول الله قد علموا	من البرية لم يعدل به رجلا ^۳

ترجمه: «هرگاه خواستی از روی محبت، از یاران و دوستان، یاد کنی و خاطره‌ی خوشی را به یاد آوری، برادرت ابوبکر را با کارهایی که (در راه اسلام و برای اسلام) کرده است، به یاد آور.»

او، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بهترین، پرهیزکارترین و عادل‌ترین نیکوکاران می‌باشد و دیه‌ها را خوب پرداخته (و هر مسؤولیتی را که پذیرفته، به نیکی انجامش داده است). کسی که در هجرت، همراه پیامبر بود و همراهی‌اش با پیامبر در غار، در قرآن آمده و ستوده شده است؛ او، نخستین شخص این امت است که پیامبران را تصدیق نمود.

ابوبکر، در غار کوه بلند، ستر و استوار به همراه پیامبر بود؛ در حالی که دشمنان، از کوه بالا رفته بودند و دور و بر غار می‌گشتند. ابوبکر، چه نیک، زندگی کرد؛ او، در زندگی

۱- بخاری کتاب فضائل اصحاب‌النبی شماره‌ی ۳۶۶۱

۲- صفة الصفة (۲۳۷/۱)؛ روایت احمد، فضائل الصحابة (۱۲۰۶/۳)

۳- دیوان حسان بن ثابت به تحقیق ولید عرفات، (۱۷/۱)

همواره پیرو دستورهای خداوند بود و بر راه یار و دوستش رسول خدا صلی الله علیه و آله گام می‌نهاد و هیچ‌گاه در عرصه‌ی اطاعت از خدا و پیامبر، فروگذاری نکرد و منحرف نشد. همه‌ی نیکان و نیکوکاران، می‌دانند که هیچکس به اندازه‌ی ابوبکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست نمی‌دارد و محبت ابوبکر با رسول خدا صلی الله علیه و آله از محبت همه‌ی معبان پیامبر، بیش‌تر است.»

علما، مسأله‌ی مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه را مورد بررسی قرار داده‌اند که آیا ابوبکر، نخستین کسی است که اسلام آورد؟ عده‌ای در این باره نظر قطعی داده و ابوبکر را نخستین مسلمان این امت، دانسته‌اند؛ برخی نیز با نظریه‌ای قطعی، علی رضی الله عنه را نخستین مسلمان شناخته‌اند. عده‌ای گفته‌اند: زید بن حارثه رضی الله عنه، پیش از همه مسلمان شد. اما ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «نخستین مسلمان از میان زنان و هم‌چنین مردان، خدیجه رضی الله عنها است؛ از غلامان آزادشده، زید بن حارثه رضی الله عنه و از افراد نابالغ، علی رضی الله عنه، پیش از دیگران مسلمان شدند. این‌ها، در آن موقع اعضای خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. و اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که فواید و پیامدهای نیک مسلمان شدنش، بیش از افراد مذکور بود. چرا که او، به عنوان یکی از رؤسای قریش، جایگاه والا و ثروت زیادی داشت و از آن‌جا که مورد احترام و محبت همه بود، دعوتش در دیگران اثر می‌کرد؛ وی، دعوت‌گری بود که در راه خدا و رسولش، مال و ثروت خود را هزینه و صرف نمود.

ابن کثیر اضافه بر این می‌گوید: «ابوحنیفه رضی الله عنه، این اقوال را به‌خوبی جمع‌بندی نموده و گفته است: اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و نخستین زنی که اسلام آورد، خدیجه رضی الله عنها است؛ از میان غلامان، زید بن حارثه رضی الله عنه و از پسران نابالغ، علی رضی الله عنه، پیش از دیگران مسلمان شدند.»^۱

هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه مسلمان شد، سرور و شادی تمام قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را در بر گرفت؛ عایشه‌ی صدیق رضی الله عنها در این باره می‌گوید: «زمانی که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، پایان یافت، ابوبکر رضی الله عنه، اسلام آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در حالی از نزد ابوبکر رفتند که از شادی و سرور مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه، کسی در مکه، از ایشان، شادمان‌تر نبود.»^۲

ابوبکر رضی الله عنه گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛

۱- البدایة و النهایة (۳/۲۶ و ۲۸)

۲- البدایة و النهایة (۳/۲۹)

خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به گونه‌ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند. چراکه اخلاق و منش نیک، عامل و عنصری مؤثر در برقراری پیوند و الفت می‌باشد. او، همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، درباره‌اش فرموده‌اند: (أرحم أمتی بأمتی أبوبکر) یعنی: «مهربان‌ترین فرد امتم نسبت به امت من (و در قیاس با دیگران)، ابوبکر است.»^۱

ابوبکر رضی الله عنه در تاریخ و نسب‌شناسی که در نزد عرب‌ها، مهم‌ترین علوم و دانش‌ها محسوب می‌شد، بیش‌ترین بهره را داشت و قریشیان نیز همواره به برتری علمی ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی این علوم اذعان می‌کردند و باور داشتند که ابوبکر رضی الله عنه از گذشته‌ی خوب و بد قریش و قریشیان، آگاهی و دانش وافری دارد. فرهیختگان قریش همواره در پی مجالس ابوبکر بودند تا با دانش وافر و گسترده‌ی او، عطش پژوهش و جویندگی خود را فرو خوابانند. جوانان بیدار و تیزهوش، مجالس علمی ابوبکر رضی الله عنه را دنبال می‌کردند تا از داشته‌های علمی او، استفاده کنند که این خود، نشان دیگری از مقام والای ابوبکر رضی الله عنه است. فعالان مالی و تجاری مکه نیز همواره به مجالس ابوبکر، رفت و آمد داشتند؛ چراکه گرچه ابوبکر رضی الله عنه، بزرگ‌ترین بازرگان مکه نبود، اما از مشهورترین تجار و بازرگانان مکه محسوب می‌شد. سایر اقشار و عموم مردم نیز همواره به‌خاطر برتری‌های اخلاقی و رفتاری ابوبکر رضی الله عنه، در مجالسش شرکت می‌کردند و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به سبب اخلاق سترگش، مهمان‌دار بزرگی بود که با دیدن مهمانانش شادمان می‌شد و با آنان، انس و الفت می‌گرفت. طبقات و اقشار مختلف جامعه‌ی مکی، هر کدام به سهم خود از ابوبکر رضی الله عنه استفاده می‌کردند. جایگاه والای ادبی، علمی و اجتماعی ابوبکر در مکه، باعث شد که با مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه و آغاز حرکت دعوتی او، جمعی از برگزیدگان مکه، مسلمان شوند و در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار بگیرند.^۲

دعوت دادن ابوبکر رضی الله عنه به سوی اسلام

ابوبکر رضی الله عنه مسلمان شد و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسؤولیت دعوت را بر عهده گرفت؛ او از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به خوبی یاد گرفت که اسلام، دین عمل، دعوت و جهاد است و ایمان مسلمان، زمانی کامل می‌شود که جان و بلکه تمام داشته‌های خود را برای پروردگار جهانیان

۱- صحیح الجامع الصغیر، از آلبنانی (۸/۲)

۲- التریبۃ القیادیة (۱۱۶/۱)

نثار کند.^۱ خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٢٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿٢٢٣﴾﴾ (انعام: ۱۶۲ و ۱۶۳)

یعنی: «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است؛ پروردگاری که شریک ندارد و به همین دستور داده شده ام و من نخستین مسلمان (امت خود) هستم.»

ابوبکر رضی الله عنه برای دعوت جدید، جنب و جوش و فعالیت زیاد و در عین حال خجسته و پربرکتی داشت، هر کجا که قدم می گذاشت و حرکت می کرد، پیامدهای زیادی بجای می نهاد و دستاوردهای بزرگی نصیب اسلام می کرد. او، واقعاً نمونه‌ی زنده و مصداق حقیقی فرموده‌ی الهی بود که: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾﴾ (نحل-۱۲۵)

یعنی: «مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزه‌های نیکو و زیبا، به راه پروردگارت دعوت بده و با ایشان به بهترین شیوه، گفتگو کن. همانا پروردگارت، بهتر می داند که چه کسانی ره یافته و هدایت شده می باشند.»

تلاش و فعالیت ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی دعوت به الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می کند و این حقیقت را روشن می سازد که پذیرش دین خدا، قرار و آرام مؤمن را می گیرد و او را آسوده خاطر نمی گذارد تا این که در دنیای مردم، آن چه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی دعوت تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.^۲

اولین و مهم ترین نتیجه‌ی فعالیت‌های دعوتی ابوبکر رضی الله عنه، مسلمان شدن کسانی بود که در جرگه‌ی بهترین بندگان خدا قرار گرفتند؛ افرادی از قبیل: زبیر بن عوام، عثمان بن عفان، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی وقاص، عثمان بن مظعون، ابو عبیده بن جراح، عبدالرحمن بن عوف، ابوسلمه بن عبدالاسد و ارقم بن ابی الارقم رضی الله عنه. ابوبکر رضی الله عنه، هریک از این بزرگواران را

۱- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۸۷

۲- الوحي و تبلیغ الرسالة، دکتر: یحیی یحیی، ص ۶۲

جداگانه به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بُرد؛ آن‌ها به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، اسلام آوردند و هر یک از آنان، به سان ستونی برای ساختمان عظیم دعوت شد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله با مسلمان شدن این‌ها، قوت و توان بیش‌تری برای دعوت یافتند. خدواند متعال، با مسلمان شدن این افراد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، را قوت و توانی افزون عنایت کرد و به دنبال مسلمان شدن این افراد نام‌دار، عموم مردم اعم از از زنان و مردان، دسته دسته به اسلام گرویدند. یکایک افرادی که به دعوت ابوبکر رضی الله عنه، مسلمان شدند، طلایه‌دار و پیشاهنگ دعوت اسلامی گردیدند و سبب شدند تا گروه‌های دیگری به شمار پیشگامان دعوت اسلامی بیوندند و با وجود شمار اندکشان، گردان دعوت و دژ رسالت شکل بگیرد؛ آنان، به مقامی دست یافتند که هرگز هیچ‌کس، نتوانست و نخواهد توانست به چنان مقامی دست یابد.^۱

ابوبکر رضی الله عنه، در مسیر دعوت، خانواده‌اش را از یاد نبرد؛ بلکه با توجه و غم‌خوارگی ویژه برای آنان، باعث شد تا اسماء، عایشه، عبدالله، ام رومان و خدمت‌کارش عامر بن فهیمه رضی الله عنهم مسلمان شوند. صفات پسندیده، اخلاق کریمانه و ویژگی‌های والای ابوبکر رضی الله عنه عامل مهمی در پذیرش دعوتش از سوی مردم بود؛ اخلاق سترگش، به‌سان دامی گسترده در میان قوم و عشیره‌اش، آن‌ها را شکار و مجذوب خود می‌کرد و همین باعث می‌شد که دعوتش را بپذیرند و یا حداقل در مقابل او، شدت نشان ندهند. او یگانه‌ی نسب‌شناسی در میان قوم خودش بود؛ ابوبکر، فردی سرآمد، محترم و سخاوتمند که از مال و ثروتش، بذل و بخشش می‌نمود و در مکه، جلسات و مهمانی‌های بی‌ظیری داشت؛ او، سخنوری توانمند بود.^۲

آراستگی به چنین ویژگی‌هایی، نیاز و ضرورت‌گریز ناپذیر داعیان و دعوت‌گران است؛ چرا که بی‌بهرگی از این ویژگی‌ها و نداشتن چنین صفاتی، دعوت‌تنگران را مانند فریادی در یک دره و دمی در خاکستر، می‌گرداند. سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، روشن‌گر فهم و شناخت درست او از اسلام است و چگونگی زندگی او، نمونه و الگوی مناسبی برای دعوت‌گران می‌باشد تا در دعوت مردم به سوی خدا از او الگو‌گزینی نمایند.

سختی‌هایی که ابوبکر رضی الله عنه در مسیر دعوت متحمل شد

ابتلای انسان به پاره‌ای از سختی‌ها، یک سنت و تقدیر الهی است که در میان افراد، گروه‌ها، امت‌ها، ملت‌ها و دولت‌های مختلف جریان می‌یابد. این سنت الهی، آن‌چنان در میان

۱- محمد رسول‌الله، از عرجون (۱/۵۳۳)

۲- السیرة الحلبیة (۱/۴۲۲)

صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم جریان یافت که آنان را متحمل سختی‌های زیادی کرد و آنان را به مصائبی آزمود که کوه‌های بزرگ و استوار را هم به زیر می‌کشد. اما صحابه، شکیبایی ورزیدند و جان‌ها و مال‌هایشان را در راه خدا نثار کردند. سختی‌هایی که آنان در راه اسلام کشیدند، به حدی بود که تنها خداوند، اندازه‌اش را می‌داند. مسلمانان اشراف‌زاده هم که در میان قریش دارای جاهت و شرافت بودند، از این مشکلات و سختی‌ها در امان نماندند. ابوبکر رضی الله عنه به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاک و خاکستر ریختند و در مسجد الحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که در میان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.^۱ عایشه رضی الله عنها می‌گوید: زمانی که اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به سی و هشت نفر رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه با اصرار، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا دعوتشان را آشکارا و علنی کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابوبکر! ما اندکیم.» ابوبکر رضی الله عنه به قدری اصرار کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله خواسته‌اش را پذیرفتند. مسلمانان، در قسمت‌های مختلف مسجد پراکنده شدند و هر کدامشان، طوری جا گرفت که در میان خویشاوندانش باشد. ابوبکر رضی الله عنه، برخاست و شروع به دعوت کرد؛ در آن هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نشسته بودند؛ ابوبکر، نخستین خطیبی بود که به راه خدا و رسولش دعوت داد. مشرکان، بر ابوبکر رضی الله عنه و سایر مسلمانان شوریدند و ابوبکر رضی الله عنه را به شدت زدند و زیر لگد گرفتند. عتبه بن ربیع، به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک شد و شروع به زدن ابوبکر با دو کفش پاشنه‌دار کرد؛ عتبه، تیزی و لبه‌ی محکم کفش‌ها را به صورت ابوبکر رضی الله عنه می‌زد و خودش را روی شکم آن حضرت رضی الله عنه می‌انداخت. ابوبکر رضی الله عنه طوری زخمی و خونین شد که صورت و بینی‌اش، معلوم نمی‌شد. بنی تیم (خویشاوندان ابوبکر) برای دفاع از ابوبکر، به ستیز و دعوای مشرکان برخاستند که در نتیجه مشرکان، دست از زدن ابوبکر رضی الله عنه کشیدند؛ بنی تیم، ابوبکر رضی الله عنه را در پارچه‌ای گذاشتند و او را در حالی به خانه‌اش بردند که در مردنش، شکی نداشتند. بنی تیم دوباره به مسجد برگشتند و گفتند: «به خدا سوگند اگر ابوبکر بمیرد، حتماً عتبه بن ربیع را می‌کشیم.» این را گفته، به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفتند. ابوقحافه (پدر ابوبکر) و بنی تیم، با ابوبکر رضی الله عنه صحبت می‌کردند تا بلکه از او چیزی بشنوند؛ سرانجام ابوبکر پاسخ داد و در واپسین لحظات آن روز، دهان به سخن گشود و گفت: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است؟» بنی تیم تعجب کردند و او را سرزنش نمودند که با این حال، چه جای این پرسش است؟ آنان، به مادر ابوبکر (ام‌خیر) گفتند: «حتماً به ابوبکر

چیزی بدهی که بخورد.» زمانی که مادر ابوبکر با او تنها شد، با اصرار از او خواست که چیزی بخورد؛ اما ابوبکر رضی الله عنه گفت: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چطور است؟» ام خیر گفت: «به خدا سوگند که من، از حال دوستت، خبری ندارم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به نزد ام جمیل بنت خطاب برو و حال پیامبر را از او پرس.» ام خیر به نزد ام جمیل رفت و گفت: «ابوبکر از تو جویای حال محمد بن عبدالله است.» ام جمیل گفت: «من، نه ابوبکر را می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را؛ اما اگر دوست داری با تو به نزد پسرت می‌آیم.» ام خیر گفت: باشد. و با هم به خانه‌ی ابوبکر رفتند؛ هنگامی که ام جمیل، ابوبکر رضی الله عنه را افتاده و زخمی دید، جلو رفت و گفت: «به خدا سوگند کسانی که با تو چنین کرده‌اند، فاسق و کافرند و من، امیدوارم که خداوند، انتقام تو را از آنان بگیرد.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «حال رسول الله صلی الله علیه و آله چطور است؟» ام جمیل رضی الله عنها گفت: «مادرت، اینجاست؛ می‌شنود.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «از او به تو آسیبی نمی‌رسد.» ام جمیل رضی الله عنها گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح و سالم هستند.» ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «ایشان، کجا هستند؟» ام جمیل رضی الله عنها پاسخ داد: «در خانه‌ی ابن ارقم.» ابوبکر فرمود: «به خدا سوگند که تا زمانی که به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نروم، چیزی نمی‌خورم و نمی‌نوشم.

ام خیر و ام جمیل رضی الله عنهما، صبر کردند تا مردم، به خانه‌هایشان بروند و رفت و آمدشان، قطع شود و سپس او را در حالی که به آن‌ها تکیه داده بود، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، با دیدن ابوبکر رضی الله عنه، با شتاب برخاستند و به سوی او رفتند و او را بوسیدند. مسلمانان نیز با دیدن حال زار ابوبکر رضی الله عنه، به سوی او شتافتند. دل رسول اکرم صلی الله علیه و آله، به شدت، برای ابوبکر سوخت. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت؛ طوری نیست. فقط آن فاسق، با صورتم چنین کرده‌است. ای رسول خدا! این زن، مادر من است؛ به فرزندش نیکی زیادی کرده و شما هم خجسته و بزرگوارید؛ پس او را به سوی خدا دعوت دهید و از خدا برایش طلب هدایت کنید تا بلکه خداوند، او را به وسیله‌ی دعوت شما، از آتش جهنم برهاند.» راوی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش دعا کردند و او را به اسلام فرا خواندند و بدین ترتیب ام خیر (مادر ابوبکر) همان‌جا مسلمان شد.^۱

در این ماجرا، درس‌ها و آموزه‌های زیادی برای هر مسلمانی که مشتاق پیروی از صحابه‌ی کرام است، وجود دارد. به برخی از این آموزه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- حرص و اشتیاق وافر ابوبکر رضی الله عنه بر این که اسلام را در برابر کفار، علنی و آشکار کند؛ این مسأله، نشان‌دهنده‌ی عمق ایمان و شجاعت صدیق رضی الله عنه می‌باشد. او، در راه دعوت، آن قدر

۱- السیرة النبویة، از ابن کثیر (۱/۴۳۹ و ۴۴۱)؛ البداية و النهایة (۳/۳۰)

مورد آزار و شکنجه قرار گرفت که خویشانش، مرگش را قطعی پنداشتند. محبت خدا و رسولش، آن چنان در قلب ابوبکر رضی الله عنه جای گرفته بود که پس از اسلام، چیزی جز برافراشتن رایت و پرچم توحید، برایش مهم نبود؛ او، به قیمت جانش هم که شده، خواهان این بود که بانگ لا اله الا الله محمد رسول الله بر کرانه‌های مکه، طنین انداز شود. آری ابوبکر رضی الله عنه کاری کرد که نزدیک بود جانش را به خاطر عقیده و اسلامش، از دست بدهد.

۲- پافشاری ابوبکر رضی الله عنه، بر علنی کردن دعوت اسلام در فضای تنگ و سرکش جاهلیت، به خاطر آگاهی دادن به مردم درباره‌ی اسلام و اطلاع‌رسانی به آنان در مورد دینی بود که تازگی و طراوتش، دل‌ها را تسخیر می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه این هدف را در حالی دنبال کرد که به یقین می‌دانست که او و دوستانش، مورد اذیت و شکنجه واقع می‌شوند. بنابراین چرایی و دلیل این پافشاری را باید در وارسنگی ابوبکر رضی الله عنه جستجو نمود.

۳- محبت خدا و رسول، آن چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه نفوذ کرده بود که آنان را از خودش بیش‌تر دوست می‌داشت. برای درک درستی این نکته، همین دلیل بس که با وجود آن همه سختی و رنج و در حالی که امیدی به زندگیش نیست، حال پیامبر صلی الله علیه و آله را جو یا شد و پرسید: حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چگونه است؟! او، چیزی نخورد و سوگند یاد کرد که تا به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، نرود از خورد و نوش، امتناع می‌کند.

آری، هر مسلمانی، باید این چنین باشد و خدا و رسولش را بیش‌از هر چیزی دوست بدارد؛ حتی اگر در این مسیر، مجبور شود از جان و مالش مایه بگذارد.^۱

۴- عصیبت قومی و جانب‌داری خویشاوندی در آن زمان، نقش مهمی در شکل‌گیری و یا ایجاد دگرگونی و تحول در رخدادها و رفتارهای اجتماعی افراد داشت. این جانب‌داری، به حدی بود که حتی در صورت وجود اختلاف عقیده هم پدیدار می‌شد. چنان‌که بنی‌تیم (خویشاوندان ابوبکر) با وجودی که مسلمان نشده بودند، از ابوبکر جانب‌داری کرده و تهدید نمودند که اگر ابوبکر بر اثر جراحت، جان بازدهد، حتماً عتبه را می‌کشند.^۲

۵- در این ماجرا، واکنش‌های جالب و شکوهمندی از ام‌جمیل بنت خطاب رضی الله عنها بروز می‌کند و او را به خیزش و حرکت به خاطر دین وامی‌دارد و میزان اشتیاق وی بر پاسداری از دین را نمایان می‌سازد. به‌طور مثال ام‌جمیل رضی الله عنها در پاسخ مادر ابوبکر رضی الله عنه که حال رسول خدا صلی الله علیه و آله را پرسید، آگاهانه و باتدبیر گفت: «من، نه ابوبکر را

۱- استخلاف ابوبکر الصدیق، از دکتر جمال عبدالهادی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

۲- محنة المسلمین فی العهد المکی، دکتر سلیمان سویکت، ص ۷۹

می‌شناسم و نه محمد بن عبدالله را» این واکنش ام‌جمیل رضی الله عنها، یک منش و استراتژی هشیارانه و احتیاط‌آمیز بود؛ چراکه تا آن هنگام ام‌خیر، مسلمان نشده بود و ام‌جمیل نیز اسلامش را از ام‌خیر پنهان نمود و جای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او نشان نداد که مبادا ام‌خیر جاسوس قریشیان باشد.^۱ ام‌جمیل با آن که خودش را نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و آله، بی‌خیال و ناآشنا جلوه داد، موفق شد با فراست تمام به مادر ابوبکر بقبولاند که به دیدن ابوبکر رضی الله عنه برود و پس از آن که با ابوبکر رضی الله عنه ملاقات نمود، باز هم جوانب احتیاط را رعایت کرد و در کمال هشیارگی کوشید تا محل اختفای رسول خدا صلی الله علیه و آله را فاش نکند و در عین حال به ابوبکر رضی الله عنه، اطمینان خاطر بدهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله، صحیح و سالم هستند.^۲ جلوه‌ی دیگر احتیاط و هشیارگی این‌ها برای حفظ اسرار مسلمانان، شگرد ام‌جمیل، ام‌خیر و ابوبکر به‌هنگام رفتن به خانه‌ی ابن‌ارقم است که صبر می‌کنند تا رفت و آمدها، تمام شود و مردم، به خانه‌هایشان بروند.^۳

۶- در این ماجرا میزان خیرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مادرش نمایان می‌شود که مشتاق مسلمان شدن مادرش بود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «این، مادر من است که نسبت به فرزندش نیکی زیادی روا داشته و می‌دارد؛ شما نیز بزرگوار و پرخیر هستید؛ پس او را به سوی خدا دعوت دهید و از خدای متعال، برایش هدایت بخواهید تا او را به وسیله‌ی دعوت شما، هدایت کند و از آتش جهنم برهاند.» این، از ترس عذاب الهی و رغبت و اشتیاق به رضوان و بهشت پروردگار بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد که مادرش را دعوت دهند و برایش دعای هدایت کنند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز برای هدایت مادر ابوبکر رضی الله عنه دعا کردند و دعایشان پذیرفته شد و بدین ترتیب مادر ابوبکر، اسلام آورد و در جرگه‌ی مسلمانانی قرار گرفت که برای نشر و گسترش دین خدای متعال، از هیچ تلاش و کوششی دریغ نمی‌کردند. از این ماجرا درمی‌یابیم که خدای متعال، بر بندگانش، مهر و رحمت بی‌کرانی فرو می‌فرستد و به درستی قانون و سنت «پاداش پس از رنج و مشقت» پی می‌بریم و مشاهده می‌کنیم که هر مشقتی، پیامد و نتیجه‌ی درخور و شایسته‌اش را به دنبال دارد.

۱- السیرة النبویة، قراءة لجوانب الحذر و الحماية، ص ۵۰

۲- مرجع سابق، ص ۵۱

۳- استخلاف الصدیق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص ۱۳۲

۷- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آنجا که هم‌راه و هم‌نشین خاص و همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، بیش از سایر صحابه در معرض اذیت و آزمایش قرار می‌گرفت؛ چراکه او همواره در جاهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله تعرض می‌شد، همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله بود و همین رابطه و همراهی همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، او را فدایی و جان‌نثار آن حضرت صلی الله علیه و آله کرده بود که برای دفاع از ایشان پیاپی می‌خواست و در حالی که خودش، از بزرگان قریش و چهره‌های معروف و نام‌دار بود، مورد اذیت و سفاهت کفار قرار می‌گرفت.^۱

حمایت و پشتیبانی ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکر رضی الله عنه بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و هم‌چنین حمایت و پشتیبانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از هیچ سرزنش و توبیخی متأثر نمی‌شد. عروه بن زبیر می‌گوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص خواستم که برایم از شدیدترین رفتارهای مشرکان با رسول خدا صلی الله علیه و آله، بگوید؛ او، گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار کعبه نماز می‌خواندند که عقبه بن ابی معیط آمد و لباس را در گردن آن حضرت صلی الله علیه و آله آویخت و به قدری کشید که نزدیک بود رسول خدا صلی الله علیه و آله خفه شوند. ابوبکر رضی الله عنه به سوی عقبه شتافت، شانه‌هایش را گرفت و او را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دور کرد^۲ و گفت: ((أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)) (غافر-۲۸)

یعنی: «آیا می‌خواهید مردی را بکشید به این خاطر که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟»

در روایت انس رضی الله عنه آمده است: باری مشرکان، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را چنان زدند که آن حضرت صلی الله علیه و آله تا سرحد بیهوشی پیش رفتند. ابوبکر رضی الله عنه پیاپی می‌گفت: «وای بر شما! (آیا کسی را به این خاطر می‌زنید و می‌خواهید بکشید که می‌گوید: پروردگار من، الله است؟)»^۳ در روایت اسماء رضی الله عنها آمده است: شخصی، فریاد زنان، به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و گفت: «دوستت را دریاب و به کمکش بشتاب.» اسماء رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه در حالی که چهار گیسو داشت، از میان ما برخاست و با شتاب به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و فریاد

۱- محنة المسلمين في العهد المكي، ص ۷۵

۲- بخاری، شماره ۳۵۸۶

۳- الصحيح المسند في فضائل الصحابة از عدوی، ص ۳۷

بر آورد که: ((أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)).. مشرکان با شنیدن فریاد ابوبکر رضی الله عنه، دست از آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیدند و به سوی ابوبکر رضی الله عنه شتافتند و او را زدند. ابوبکر رضی الله عنه در حالی به خانه بازگشت که از شدت کتکی که به او زده بودند، هر یک از گیسوانش را که دست می زد، کنده می شد و در دستانش قرار می گرفت.^۱

یک بار علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حال سخنرانی پرسید: «ای مردم! چه کسی شجاع تر و دلیر تر است؟» مردم گفتند: «شما، ای امیر مؤمنان!» فرمود: «من، با هر کس که جنگیده‌ام، شکستش داده‌ام؛ اما شجاع ترین مردم، ابوبکر رضی الله عنه است. ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول خدا صلی الله علیه و آله بماند تا مشرکی، به آن حضرت صلی الله علیه و آله حمله نکند؟ به خدا سوگند تنها ابوبکر رضی الله عنه برای این کار قدم پیش نهاد و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و هر مشرکی را که به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می شد، دور می کرد؛ پس ابوبکر رضی الله عنه، شجاع ترین مردم است.» علی رضی الله عنه افزود: «من، دیدم که قریشیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان گرفته بودند و این ابوبکر رضی الله عنه بود که به شدت از آن حضرت صلی الله علیه و آله دفاع می کرد و آنان را از ایشان دور می راند. قریشیان به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: تویی که خدایان را منکر شده‌ای و به جای این همه معبود، به خدای واحدی معتقدی؟! در آن هنگام تنها ابوبکر رضی الله عنه بود که به آن حضرت صلی الله علیه و آله نزدیک شد و در حالی که گفته‌ی مؤمن آل فرعون را بر زبان داشت، رویاروی مشرکان ایستاد و آنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد. حال، شما را به خدا سوگند می‌دهم که مؤمن آل فرعون، بهتر است یا ابوبکر؟» مردم، ساکت بودند و چیزی نگفتند. علی رضی الله عنه فرمود: «قسم به خدا، اگر تمام زمین از امثال مؤمن آل فرعون پر شود، یک لحظه‌ی ابوبکر رضی الله عنه از همه‌ی آنها بهتر است. زیرا مؤمن آل فرعون، ایمانش را پنهان کرده بود؛ اما این مرد (ابوبکر)، ایمانش را آشکارا بیان کرد.»^۲

این، وصف و جلوه‌ی روشنی از ابوبکر رضی الله عنه به زبان علی مرتضی رضی الله عنه می‌باشد که کشاکش میان حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را به تصویر می‌کشد و به‌خوبی روشن می‌سازد که ابوبکر رضی الله عنه در راه خدای متعال، چه قدر سختی و مشقت متحمل شد. بنابراین شخصیت و سیمای واقعی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از لابلای نشانه‌ها و ویژگی‌های بی‌نظیرش، به گواهی و زبان امام علی رضی الله عنه شناخته می‌شود. علی رضی الله عنه پس از گذشت چندین سال در دوران خلافتش به ویژگی‌های ابوبکر اشاره می‌کند و به رادمردی و شجاعتش گواهی می‌دهد و

۱- منهاج السنة (۴/۳)؛ فتح الباری (۱۶۹/۷)

۲- البداية و النهاية (۲۷۱/۳ و ۲۷۲)

آن چنان به هنگام گفتن صفات ابوبکر رضی الله عنه متأثر و دگرگون می‌شود که هم خودش، می‌گوید و هم دیگران را به گریه می‌اندازد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نخستین مسلمان است که در راه خدا مورد شکنجه و آزار قرار گرفت. او، نخستین پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین دعوت‌گری بود که به سوی خدا فرا خواند.^۱ او، بازوی راست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که برای حمایت از دعوت و یاری پیامبر، تمام تلاشش را به کار بست تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را در گرامیداشت و تعلیم و تربیت تازه‌مسلمانان، یاری برساند. ابوذر رضی الله عنه ضمن بیان داستان مسلمان شدنش می‌گوید: ... ابوبکر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «به من اجازه دهید تا من، او را برای شام پیش خود ببرم.» ابوبکر رضی الله عنه با کشمش طائف، از ابوذر رضی الله عنه پذیرایی کرد.^۲ ابوبکر رضی الله عنه بی‌پروا و بدون هیچ ترس و هراسی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌ایستاد و همواره هر خطر بزرگ و کوچکی را که متوجه پیامبر می‌شد، دور می‌کرد و تا آن‌جا که می‌توانست از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر دشمنان، دفاع و پشتیبانی می‌نمود. او، مشرکان را دید که یقه و گریبان رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفته‌اند؛ خودش را به میان آنان افکند و بانگ برآورد: «وای بر شما! آیا می‌خواهید او را به این خاطر که می‌گوید: پروردگارم، الله است، بکشید؟» مشرکان، دست از رسول خدا صلی الله علیه و آله کشیدند و شروع به زدن ابوبکر رضی الله عنه و کشیدن و کندن موهایش نمودند و او را به قدری کتک زدند که خونین و بی‌هوش شد.^۳

آزاد کردن غلامان

اذیت و آزار قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش، موازی با گسترش دعوت اسلام در مکه، افزایش یافت و به نهایت خشونت بر ضد مسلمانان و به‌ویژه مسلمانان ضعیف و بی‌کس رسید. قریشیان، آزار و شکنجه‌ی مسلمانان را شدید و سخت کردند تا بلکه اهل اسلام را از عقیده و ایمانشان برگردانند و آنان را مایه‌ی عبرت دیگران قرار دهند و در عین حال بتوانند آتش خشم و کینه‌ای را که از اسلام و مسلمانان، به دل داشتند و آزارشان می‌داد، فروخوابانند.

۱- ابوبکر الصدیق، از محمد عبدالرحمن قاسم، ص ۲۹

۲- فتح‌الباری (۲۱۳/۷)، الخلافة الراشدة از یحیی یحیی، ص ۱۵۶

۳- عبقریة الصدیق از عقاد، ص ۸۷

بلال رضی الله عنه، یکی از همین مستضعفان بود که به شدت شکنجه می شد. او، هیچ پشتیبان و عشیره‌ای نداشت که از او حمایت کند و به دفاع از وی شمشیر بکشد. افرادی چون بلال رضی الله عنه، در جامعه‌ی جاهلی مکه، هیچ عددی محسوب نمی شدند و تنها حق و بهره‌ای که از زندگی داشتند، این بود که بیگاری کنند، اطاعت نمایند و مانند کالا و شتر، خرید و فروش شوند. بنابراین در چنان جامعه‌ای داشتن نظر، اندیشه، دعوت و یا پیوستگی به یک مکتب و جریان، برای بردگان بینوا، جرم بزرگی بود. آن هم پیوستگی و ارتباط با دعوتی که جامعه‌ی مکه را تکان داده و زیرساخت‌های فکری و باورهای کهن مردمش را زیر سؤال برده بود. دعوت جدید، جوانان زیادی را جذب خود کرده و آنان را رویاروی باورها و آداب و رسوم میراثی پدرانشان قرار داده بود. دعوت جدید، قلب این غلام به ظاهر بی چیز و ناچیز را تسخیر نمود و او را در پهنه‌ی زندگی، انسانی چون سایر افراد به شمار آورد.^۱ مفاهیم ایمان، در اعماق وجود بلال رضی الله عنه نفوذ کرد و پس از مسلمان شدن وی و گرایش به دین جدید و پذیرش دعوت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و پیوستن به سایر برادران دینی اش در قافله‌ی بزرگ دعوت، سر بر آورد. امیه بن خلف که مالک بلال رضی الله عنه بود، گاهی با تطمیع و گاهی با تهدید، در صدد آن برآمد که بلال رضی الله عنه را از راهی که در پیش گرفته بود، منحرف کند؛ اما وقتی که دید بلال رضی الله عنه بیش از تصورش سمج و استوار است و به کفر و جاهلیت باز نمی گردد، بر او خشم گرفت و او را بی آن که یک شبانه‌روز، آب و غذا بدهد، به صحرا برد و در زیر تابش سوزان آفتاب نیم‌روزی، به پشت بر روی ریگ‌های داغ انداخت و به دیگر غلامانش دستور داد که سنگ بزرگی، روی سینه‌ی بلال رضی الله عنه بگذارند. دست‌های بلال را بستند و سنگ بزرگی، رویش نهادند. امیه بن خلف به بلال رضی الله عنه گفت: «یا همین طور می میری و یا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم، کافر می شوی و لات و عزی را می پرستی.» اما بلال رضی الله عنه، ثابت و استوار، احد احد می گفت. او، از عمق وجودش می گفت: «خدا، یکی است؛ خدا، یکی است.» امیه بن خلف، مدتی بلال رضی الله عنه را به همین طرز وحشتناک، شکنجه داد^۲ تا این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به محل شکنجه‌ی بلال رضی الله عنه رفت و به امیه گفت: «از خدا نمی ترسی که این بینوا را این چنین شکنجه می کنی؟! تا کی می خواهی به این کار ادامه دهی؟» امیه گفت: «تو، خودت او را خراب کردی و به این روز انداختی؛ اگر راست می گویی نجاتش بده.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «باشد؛ این کار را می کنم. غلام سیاهی دارم که بر دین توست و از بلال رضی الله عنه، قوی تر است. او را به جای بلال رضی الله عنه به تو

۱- التریبة القيادية (۱۳۶/۱)

۲- عتیق العتقاء (ابوبکر الصدیق)، نوشته‌ی محمود بغدادی، ص ۳۹

می‌دهم.» امیه نیز پذیرفت و ابوبکر رضی الله عنه، غلامش را به امیه داد و بلال رضی الله عنه را از او گرفت و آزاد کرد.^۱ به روایت دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بلال رضی الله عنه را به چهل اوقیه طلا خرید.^۲ به راستی بلال رضی الله عنه چقدر استوار و شکیبا بود! او، با صدق و اخلاص مسلمان شد و قلب پاکی داشت؛ صبر و شکیبایی بلال رضی الله عنه، او را در برابر آزار و شکنجه‌ی کفار، تسلیم‌ناپذیر کرد و خشم و عصبانیت کافران را برانگیخت. بلال رضی الله عنه، در برابر کفار پایداری کرد و هرگز با آنان کنار نیامد و دست از توحید و اسلام برنداشت؛ بلکه همواره با تمام تاب و توانش، بانگ توحید بر زبان داشت و در راه خدا چنان استقامتی کرد که به سرشکستگی کافران انجامید.^۳ قطعاً در پس هر سختی و مشقتی، راحتی و گشایشی هست؛ بلال رضی الله عنه، از آزار و شکنجه‌ی کفار و از بند بردگی رهایی یافت و مانده‌ی عمرش را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سپری کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین‌سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می‌کرد. از آن دست مسلمانانی که توسط ابوبکر رضی الله عنه، آزاد شدند، می‌توان به این افراد اشاره کرد: *عامر بن فهیره که در جنگ‌های بدر و احد نیز حضور یافت و در بئرمعونه به شهادت رسید. *ام‌عیس. *زنیره که هنگام آزادیش نابینا شد و کفار مکه گفتند: او، به گرفت و عذاب لات و عزی، گرفتار شده که بینایی‌اش را از دست داده است. زنیره رضی الله عنها گفت: «به خدا سوگند، آنان دروغ می‌گویند؛ چراکه لات و عزی نه می‌توانند به کسی ضرری برسانند و نه نفعی.» خدای متعال، بینایی زنیره رضی الله عنها را دوباره به او بازگردانید.^۴ *نهدیه و دخترش که کنیزان زنی از بنی‌عبدالدار بودند؛ آن زن، نهدیه و دخترش را به آرد کردن گندم و گرداندن آسیاب دستی واداشته بود و می‌گفت: «به خدا که هرگز شما را آزاد نمی‌کنم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دیدن این صحنه و شنیدن قسم آن زن، فرمود: «تو، آخرش سوگندت را می‌شکنی.» زن گفت: «اگر راست می‌گویی، خودت این کار را بکن و این دو را آزاد نما که خود تو، آنان را خراب کرده‌ای.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هر

۱- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۳۹۴/۱)

۲- التریبۃ القیادیة (۱۴۰/۱)

۳- محنة المسلمین فی العهد المکی، ص ۹۲

۴- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۳۹۳/۱)

دو را به چند می فروشی؟» آن زن، قیمتی تعیین کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پذیرفت و فرمود: «آن دو را گرفتم و آن‌ها، پس از این آزاد هستند.» و سپس رو به نهديه و دخترش کرد و گفت: «آرد و گندم این زن را به خودش بدهید.» نهديه و دخترش پرسیدند: «آیا پس از اتمام کار، چنین کنیم؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هر طور که می خواهید.»^۱

اندکی تأمل در این ماجرا، به ما نشان می دهد که اسلام، چگونه میان ابوبکر رضی الله عنه و آن دو کنیز، برابری ایجاد می کند تا آن‌ها، به گونه ای با ابوبکر رضی الله عنه صحبت کنند که شریکی، با شریکش سخن می گوید و اصلاً در گفتگوی میان آن‌ها، رابطه و مسایل آقایی و نوکری معنا ندارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز با وجود آن همه بزرگی و مقام و با آن که نسبت به آنان خوبی کرده و آزادشان نموده، بی هیچ منتی به سخنانشان گوش سپرد. همین طور اسلام، نهديه و دخترش را به چنان اخلاقی آراسته کرد که با وجودی که می توانستند گندم های آن زن را بگذارند و دست از کار بکشند، باز هم کارشان را نه به عنوان یک وظیفه که از روی لطف و احسان، ادامه دادند تا گندم‌ها و آردهای آن زن، خوراک حیوانات و پرندگان نشود و یا باد، آن را نبرد.^۲

یک بار ابوبکر صدیق رضی الله عنه، کنیزی از بنی مؤمل از قبیله ی عدی بن کعب را دید که توسط عمر بن خطاب شکنجه می شد تا از اسلام برگردد. در آن زمان که عمر رضی الله عنه، هنوز مسلمان نشده بود، آن کنیز را به حدی زد که خودش خسته شد و گفت: «پوزش می خواهم که خسته شدم و دیگر نمی توانم ادب کنم!» آن کنیز مسلمان گفت: «خداوند، با تو نیز چنین کند.» ابوبکر رضی الله عنه، این صحنه را دید، کنیز مسلمان را خرید و آزادش نمود.^۳

ابوبکر رضی الله عنه، غلامان و کنیزان زیادی در راه اسلام آزاد کرد. او، شیخ اسلام و بزرگ مرد امت بود و در میان قومش چنین شناخته شده بود که: «به نداران و بینوایان کمک می کند؛ با خویشاوندان، رابطه ی خویشی دارد؛ ناتوانان و یتیمان را سرپرستی می کند؛ مهمان نواز است و در سختی‌ها، یاور بلازدگان.»^۴ بله، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران جاهلیت نیز در گناه آشکاری غوطه ور نشد. او، آن چنان مهربان بود که همه، دوستش داشتند. از قلب ابوبکر رضی الله عنه بر ضعیفان و بردگان، مهر و محبت می بارید؛ وی، بخش زیادی از ثروتش را برای آزادی بردگان، هزینه کرد و آنان را در راه خدا و به خاطر خدا، آزاد نمود. البته زمانی که ابوبکر رضی الله عنه، چنین

۱- مرجع سابق.

۲- السیرة النبویة از ابی شهبه (۳۴۶/۱)

۳- السیرة النبویة از ابن هشام (۳۹۳/۱)

کارهای بزرگ و سترگی می کرد، هنوز حکم و یا ترغیبی اسلامی در مورد آزاد کردن بردگان نازل نشده بود که به آزاد کردن برده‌ها، فرابخواند و به پاداش زیادی برای انجام چنین کاری نوید بدهد.^۱

در مکه، کسی همانند ابوبکر رضی الله عنه که مالش را برای مستضعفان هزینه کند، به ندرت پیدا می شد و یا اصلاً یافت نمی شد. مستضعفان، در نگاه و باور ابوبکر رضی الله عنه، برادران دینی او بودند و ابوبکر رضی الله عنه کاملاً باور داشت که مؤمنان مستضعف، از تمام مشرکان و سرکشان زمین، بهترند. ابوبکر رضی الله عنه می دانست که وجود همین عناصر مؤمن و ظاهراً ضعیف است که دولت توحید را شکل می دهد و تمدن باشکوه اسلام را به وجود می آورد.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه، این رویه را خالصانه در پیش گرفت و هرگز به دنبال جاه و دنیا نبود و نمی خواست که مورد تعریف و تمجید دیگران قرار بگیرد؛ او، تنها خواهان رضایت و خشنودی خدای متعال بود. یک بار پدر ابوبکر، به او گفت: «من، تو را می بینم که با پولت برده‌های ضعیف را آزاد می کنی؛ تو که قصد آزاد کردن برده‌ها را داری، برده‌های قوی و نیرومند را آزاد کن تا به وقت نیاز، از تو دفاع کنند و به دردت بخورند.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «پدر! من، هر چه می کنم، فقط برای رضای خدای متعال است و بس.» بنابراین جای شگفت و تعجب نیست که خدای متعال، در قرآن، آیاتی درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو فرستاد که تا قیامت، تلاوت می شود: ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿۵﴾ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ﴿۶﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ﴿۷﴾ وَأَمَّا مَنْ خِلَّ وَأَسْتَغْنَى ﴿۸﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿۹﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿۱۰﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿۱۱﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى ﴿۱۲﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿۱۳﴾ فَأَنْذَرْنَاهُمْ نَارًا تَلَطَّى ﴿۱۴﴾ لَا يَصْلَبُهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿۱۵﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۱۶﴾ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿۱۷﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿۱۸﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿۱۹﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۰﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿۲۱﴾ ﴿ لیل، آیات ۵-۲۱ ﴾

یعنی: «کسی که (در راه خدا، دارایی خود را) بذل و بخشش کند و پرهیزکاری پیشه نماید و خوب و خوبی را تصدیق کند، پس او را (به انجام نیکی‌ها، موفق می کنیم و) آماده و مهیای رفاه و آسایش می گردانیم و اما کسی که بخل ورزد و خود را (از توفیق خدا و پاداش

۱- السیرة النبویة از ابی شهبه (۳۴۵/۱)

۲- التریبة القيادیة (۳۴۲/۱)

الهی در دنیا و آخرت) بی‌نیاز بیندارد و پاداش خوب و خوبی را قبول نداشته باشد، او را مهبیای سختی و مشقت می‌کنیم (و در زندگی دنیا یا آخرت، به سختی و عذاب دچار می‌نماییم). آن هنگام که (به قبر یا دوزخ) سقوط کند، ثروتش، هیچ سودی به حالش ندارد. قطعاً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت) بر عهده‌ی ما است و همین‌طور آخرت و دنیا، از آن ما می‌باشد. من، شما را از آتشی بیم می‌دهم که زبانه می‌کشد و تنها بدبخت‌ترین انسان‌ها به آن داخل می‌شود و می‌سوزد؛ همان کسی که (حقیقت را) تکذیب می‌کند و (به آیات و دین خدا) پشت می‌نماید. و اما پرهیزکاترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که ثروتش را (در راه خدا) در حالی می‌دهد که خود را تزکیه و پاک می‌دارد. او، کسی است که هیچ کس، بر او نعمت و حقی ندارد (که این شخص پرهیزکار را بر آن دارد تا به او بذل و بخشش کند و بدین وسیله) سپاس گفته (و پاسخ حق او داده) شود. بلکه هدف او فقط جلب رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش می‌باشد که قطعاً (خداوند نیز با کارهای نیکی که چنین بنده‌ای کرده)، راضی خواهد شد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیش از همه، اموالش را در راه‌هایی صرف می‌کرد که خشنودی خدا و رسولش را در پی داشت. این مسؤولیت‌پذیری همه‌جانبه در میان مسلمانان صدر اسلام، مایه‌ی تمام نیکی‌ها بود. بردگان و غلامان که پیش از ظهور و پذیرش اسلام، از معمولی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند، با پذیرش اسلام و به برکت اسلام، از حق داشتن عقیده و اندیشه، برخوردار شدند و به خاطر دفاع از افکار و عقایدشان، رویاروی دیگران قرار گرفته و بلکه در راه عقیده، جهاد و مبارزه نمودند. اقدام ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خریداری و آزاد کردن برده‌ها، دلیل و نشانه‌ی عظمت این دین و جایگاه آن در وجود آن بزرگوار می‌باشد که او را بر آن داشت تا بدین اندازه از وجود و دارایی خود برای دین، مایه بگذارد. اینک مسلمانان، به شدت نیازمند احیای این ارزش‌ها و احساسات ارزشمند هستند تا هم‌زیستی و پیوند اجتماعی آنان بهبود یابد و شعور غم‌خواری و پشتیبانی از یکدیگر در میان آن‌ها به جایی برسد که ایشان را برای رویارویی همه‌جانبه با دسیسه‌های گسترده‌ی دشمنان که به منظور براندازی عقیده و دین مسلمانان، می‌کوشند، بیش از پیش آماده سازد.

ماجرای نخستین هجرت ابوبکر رضی الله عنه (هجرت به حبشه)

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: از آن وقت که به سن تشخیص رسیده و پدر و مادرم را به یاد می‌آورم، آن‌ها را مسلمان و بر دین اسلام، به خاطر دارم؛ هیچ روزی بر ما نمی‌گذشت مگر آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، صبح و شام به خانه‌ی ما می‌آمدند. زمانی که اذیت و آزار کفار بر ضد

مسلمانان، شدت گرفت، ابوبکر رضی الله عنه به قصد هجرت به حبشه از مکه بیرون شد، در محل (برک الغماد) با رئیس قبیله‌ی (قاره) از بنی هون بن خزیمه یعنی ابن دغنه^۱ ملاقات کرد. ابن دغنه که ابوبکر رضی الله عنه را خوب می‌شناخت، پرسید: «کجا می‌روی؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «قوم من، مرا بیرون کرده‌اند و می‌خواهم در زمین، گشت و گذار نموده، در جایی سکونت کنم که بتوانم پروردگارم را عبادت نمایم.» ابن دغنه گفت: «ای ابوبکر! برای امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون شوند و نه زینده است که کسی، آنها را بیرون کند؛ چرا که تو، دست‌نदार را می‌گیری؛ صله‌ی رحم می‌کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می‌نمایی؛ مهمان‌نواز هستی و در سختی‌ها، یاور مصیبت‌زدگانی؛ من، تو را پناه می‌دهم و تحت امان و حمایت خود، اعلام می‌کنم. پس بازگرد و خدایت را در شهر خودت عبادت کن.» ابوبکر رضی الله عنه به همراه ابن دغنه به مکه بازگشت. ابن دغنه، شبانگاه به ملاقات سران قریش رفت و گفت: «ابوبکر، کسی نیست که امثال او، وطنشان را ترک کنند و یا آنها را از شهرشان بیرون برانند. مگر می‌خواهید کسی را از شهرش اخراج کنید که به بینویان و مستمندان، یاری می‌رساند و پیوند خویشاوندی را پاس می‌دارد؛ سرپرستی یتیمان را عهده‌دار می‌شود و بار زندگیشان را بر دوش می‌کشد و به بلازدگان کمک می‌نماید؟»

سران قریش، پناه‌دهی ابن دغنه را پذیرفتند و گفتند: «به ابوبکر بگو: خدایش را در خانه‌اش عبادت کند، همان‌جا نماز بگذارد و هر چه می‌خواهد، قرآن بخواند؛ اما ما را با نماز و عبادتش نیازارد و این کارها را آشکارا انجام ندهد. ما، از این می‌ترسیم که نماز و عبادت ابوبکر، زنان و فرزندانمان را در فتنه بیندازد و باعث شود که آنها، از دین جدید متأثر شوند.» ابن دغنه، خواسته‌ی قریش را با ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در میان گذاشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، مدتی را به همین منوال، سپری نمود و فقط در خانه‌اش عبادت می‌کرد و آشکارا و بیرون از خانه‌اش نماز نمی‌خواند تا این که به این پنهان‌کاری، تاب نیاورد و به قصد دعوت و جلب دیگران به اسلام، در صحن ورودی خانه‌اش، جایی برای سجده و نماز و تلاوت قرآن درست کرد. زمانی که ابوبکر رضی الله عنه در پیشگاه خانه‌اش، به عبادت می‌پرداخت، زنان و فرزندان مشرکان، اطرافش جمع می‌شدند و با شگفت و تعجب به او نگاه می‌کردند. ابوبکر رضی الله عنه، شخص نرم‌دل و گریانی بود که هنگام تلاوت قرآن، نمی‌توانست جلویش را بگیرد و به قدری می‌گریست که دل‌های زنان و کودکان نظاره‌گر را نرم و متأثر می‌کرد. از این‌رو کفار قریش، در هراس افتادند و برای ابن دغنه پیام فرستادند که: «ما، پناه‌دهی تو درباره‌ی

۱- گفته شده که نام ابن دغنه، حارث بن یزید یا ربیع بن رفیع بوده است.

ابوبکر را پذیرفتیم مشروط به این که فقط در خانه اش عبادت کند؛ اما ابوبکر، این شرط را رعایت نکرده و در صحن خانه اش، جایی برای سجده و عبادت، ساخته و آشکارا در آن جا به خواندن نماز و تلاوت قرآن می پردازد. ما می ترسیم که زنان و فرزندانمان، به فتنه افتند و از او متأثر شوند. بنابراین ابوبکر را از ادامه ی این کار باز دار؛ اگر بخواهد، می تواند در خانه اش، خدایش را عبادت کند و اگر حاضر به پذیرش این شرط نشد، از او بخواه که عهد و امان تو را بازپس دهد که ما، نه دوست داریم عهد و پیمان تو را بشکنیم و نه حاضریم که ابوبکر، آشکارا، خدایش را عبادت کند.»

ابن دغنه، نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و گفت: «تو، از پیمانی که به خاطرت با قریش بسته ام، آگاهی؛ اگر حضری به شروط آن پیمان عمل کنی، پس خدایت را در خانه ات عبادت کن و گرنه آن پیمان را فسخ نما و از امان من بیرون بیا که من، پس از این هیچ تعهدی نسبت به تو نمی دهم. زیرا دوست ندارم، قریش به تو تعرضی کنند و در میان عرب ها، شایع شود که ابن دغنه، در مورد کسی قرار پناهندگی بسته و پیمانش، شکسته شده است.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «امان و پیمان را به تو برمی گردانم و به امان و پناه خدا، راضی و خرسندم.»^۱

هنگامی که ابوبکر رضی الله عنه، از امان ابن دغنه در آمد، یکی از سفیهان و سبک سران قریش، ابوبکر رضی الله عنه را دید که به سوی کعبه می رود. آن شخص جاهل و سبک سر، بر روی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خاک ریخت. ولید بن مغیره یا عاص بن وائل از آن جا می گذشت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به او فرمود: «این احمق را می بینی که با من چه می کند؟» ولید یا عاص گفت: «تو، خودت با خود، چنین کرده و این بلا را بر سر خود آورده ای.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوندا، چقدر صبرت زیاد است! خداوندا، چه قدر بردبار و حلیم هستی!»^۲

درس ها و آموزه های این ماجرا

۱- ابوبکر رضی الله عنه، پیش از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، از چنان عزت و جایگاهی در میان قومش برخوردار بود که ابن دغنه به او می گوید: «امثال تو، نه شایسته است که خودشان بیرون شوند و نه زینده است که کسی، آن ها را بیرون کند؛ چرا که تو، دست ندار را می گیری؛ صله ی رحم می کنی؛ یتیم و ضعیف را سرپرستی می نمایی؛ مهمان نواز هستی و در سختی ها، یاور مصیبت زدگانی...» بنابراین ابوبکر رضی الله عنه، در میان قومش از چنان جایگاهی برخوردار بوده که

۱- فتح الباری (۲۷۴/۷)

۲- البدایة و النهایة (۹۵/۳)

هیچ دلیلی به جا نمی ماند که او، به خاطر جاه طلبی و یا سلطه جویی، مسلمان شده باشد. قطعاً مسلمان شدن ابوبکر رضی الله عنه، فقط به خاطر خدا و رسولش بوده که در پی آن، به سختی های زیادی، آزموده شده است. به عبارت دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از مسلمان شدن، هیچ قصد و چشم داشتی جز رضای خداوند، نداشته است؛ چرا که پس از مسلمان شدن، ناگزیر شد تا برای عبادت پروردگارش، خانواده و زادگاه و خویشانش را ترک کند.^۱

۲- توشه ی ابوبکر رضی الله عنه برای دعوت، قرآن کریم بود. از این رو برای حفظ، فهمیدن و عمل کردن به قرآن، کوشش زیادی نمود و همین توجه بسیار به قرآن و آموزه های قرآنی، از ابوبکر رضی الله عنه، دعوت گری ساخت که نه به زبان، بلکه با تلاوت قرآن، به طرز شگفت آوری دعوت داد تا بن افکار و ژرفای اندیشه ها را هدف دعوتش قرار بدهد و ضمن در نظر داشتن اوضاع و احوال شنوندگان و ارائه ی دلایل محکم و علمی، موضوع دعوتش را عمیق و زنجیروار، عرضه نماید.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هنگام تلاوت قرآن، دگرگون و گریان می شد که این، دلیل یقین کامل و حضور قلبش با خدا و آیاتی است که تلاوت می نمود. بستر و انگیزه ی گریه، اندوه شدید و یا شادی بسیار است. مؤمن واقعی نیز همواره از هدایت و رهنمود الهی، شادمان و خرسند می باشد و در عین حال از این می ترسد که مبدا ذره ای از راه راست منحرف شود. تلاوت قرآن، هر مؤمنی را که همانند ابوبکر رضی الله عنه، دارای احساس زنده و فکر بیدار باشد، به یاد آخرت و حساب و کتاب آن جهان و هم چنین عذاب و پاداش آن جا می اندازد و نشانه اش، در خشوع و فروهستگی بدن و سرازیر شدن اشک، پدیدار می گردد و در بینندگان و نظاره گران، اثر می کند. مشرکان مکه، از این ترسیدند که مبدا گریه های ابوبکر رضی الله عنه، در زنان و بچه هایشان اثر بگذارد و باعث گرایش آنان به اسلام شود.^۳

ابوبکر رضی الله عنه، دست پرورده ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ او، کتاب خدا را حفظ کرد، آن را در زندگیش به کار بست و در آن تأمل و اندیشه ی بسیاری نمود. او، هیچ گاه بدون دانش سخن نمی گفت؛ یک بار که از او درباره ی یکی از آیات قرآن، سؤال کردند و او، پاسخش را نمی دانست، فرمود: «کدامین زمین، مرا در خود جای می دهد و کدامین آسمان، بر من سایه

۱- استخلاف ابی بکر الصدیق، ص ۱۳۴

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۸۸

۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۲۰۹/۱۹)

می‌افکند و مرا در زیر چترش، جا می‌دهد که من، درباره‌ی کتاب خدا، چیزی بگویم که منظور و خواست خدا از آن، چیز دیگری بوده است؟^۱

سخنان زیادی از ابوبکر رضی الله عنه نقل شده که نشان‌گر تدبیر و تفکر او در آیات قرآن است؛ از جمله: «خداوند متعال، در قرآن سخن از کسانی به میان آورده که آن‌ها را به بهترین اعمالشان، پاداش می‌دهد و بدی‌هایشان را می‌آمرزد؛ شخصی می‌گوید: من، کجا و این‌ها کجا؟ و دیگری می‌گوید: من، از این‌ها نیستم. در حالی که او از جرگه‌ی آنان می‌باشد.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه، هرگاه در فهم آیه‌ای با مشکل روبرو می‌شد، با کمال ادب و احترام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش پرس و جو می‌کرد. آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی نساء نازل شد و خداوند متعال فرمود: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (سوره نساء: ۱۲۳)

یعنی: «(فضیلت و برتری و بهشت و نعمت‌های آن)، نه به آرزوهای شما است و نه به آرزوهای اهل کتاب؛ هر کس که کار بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و کسی جز خدا را یار و یاور نخواهد یافت.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول خدا! این که مصیبت و کمرشکن است؛ مگر کسی از ما هست که گناهی نکرده باشد؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (یا ابابکر، أَلَسْتَ تَنْصَبُ؟ أَلَسْتَ تَحْزَنُ؟ أَلَسْتَ تَصِيْبُكَ الْأَوَاءُ؟ فَذَلِكُ مِمَّا تَجْزُونَ بِهِ)^۳ یعنی: «ای ابوبکر! آیا رنجور و آزرده نمی‌شوی؟ آیا تو را حزن و اندوه نمی‌گیرد؟ آیا به تو سختی و ناراحتی نمی‌رسد؟ همین‌ها، کیفر اعمال شما است.»

ابوبکر رضی الله عنه مفسر قرآن نیز بود و برخی از آیات قرآن را تفسیر کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (فصلت: ۳۰)

یعنی: «همانا کسانی که می‌گویند: پروردگار ما، خدا است و سپس استوار و پابرجا (بر این عقیده) می‌مانند، (در واپسین لحظات زندگیشان)، فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و به

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۱۱۷؛ این روایت، منقطع می‌باشد.

۲- الفتاوی از ابن تیمیة (۲۱۲/۶)

۳- روایت احمد (۱۱/۱)؛ شیخ شاکر، سند این روایت را ضعیف دانسته که البته صحت آن، بنا بر طرق و شواهد دیگر، محرز می‌گردد. نگاه کنید به: مسند امام احمد، شماره‌ی ۶۸

آن‌ها مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را مژده باد به بهشتی که (در دنیا به آن) وعده داده می‌شدید.»

ابوبکر رضی الله عنه، درباره‌ی این آیه فرموده است: «آنان، کسانی هستند که هیچ‌گاه توجهشان، از جانب خدا به چپ و راست نمی‌گردد و دل‌هایشان، هرگز متوجه غیر او نمی‌شود؛ آن‌ها، تنها بر خدا توکل می‌کنند و بر غیر او توکل و اعتماد نمی‌نمایند؛ فقط خدا را دوست دارند و کسان دیگری را در محبت با خدا، شریک نمی‌کنند؛ آنان، کسانی هستند که نه از روی منفعت طلبی و یا دفع مضرت، بلکه خالصانه، دل‌داده‌ی خداوند متعال شده و تنها به او دل بسته‌اند و از غیر او نمی‌هراسند و نگاه و توجه قلوبشان، به سوی غیر خدا نمی‌رود.»^۱

دعوت‌گران و داعیان الی الله همواره باید با قرآن، انس داشته باشند، تلاوتش کنند، در آن بیندیشند و گنج‌ها و معارف آن را برای مردم بیرون کشند و جنبه‌های مختلف اعجاز قرآن اعم از بلاغت و اعجاز علمی و تشریحی آن را برای مردم تشریح کنند و راه کارهای ارائه‌شده در قرآن را برای رهایی انسان‌های معذب در جنگ‌ها و گرفتار در انواع غم و غصه، با شیوه‌ای درست و مناسب و موازی و همگام با پیشرفت در ابزار دعوت و ارتباطات، بیان کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، چه خوب و بجا دریافته بود که تلاوت و قرائت قرآن در میان قریشیان و به‌طور علنی، یکی از مؤثرترین راه‌ها و ابزارهای دعوت الی الله می‌باشد.^۲

گشت و گذار ابوبکر رضی الله عنه در میان قبایل عرب و عرضه‌ی دعوت

پیش از این دانستیم که ابوبکر رضی الله عنه، نسب‌شناس بود و در پهنه‌ی نسب‌شناسی، دانش زیادی داشت. سیوطی رحمه الله می‌گوید: من، در نوشتارهای حافظ ذهبی رحمه الله دیده‌ام که از جمله کسانی که در فن و دانش زمان خود، یگانه‌ی دوران بوده‌اند، ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در نسب‌شناسی، یگانه‌ی زمان خویش بوده است.^۳ ابوبکر رضی الله عنه از این دانش خود در راه دعوت استفاده کرد و بدین‌سان اسوه‌ی همگان قرار گرفت تا به همه‌ی کارداران و کارشناسان بفهماند که باید از دانش، تخصص و شغل خود، در هر رشته و پایه‌ای که باشد -چه در پهنه‌ی علوم نظری و چه در عرصه‌ی علوم تجربی و یا مشاغل مهم در سطح جامعه و ساختار اجتماعی- در راه خدا استفاده کنند و برای گسترش دعوت اسلامی به کار گیرند.^۴ در سطور

۱- الفتاوی (۲۲/۲۸)

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص ۹۵

۳- تاریخ الخلفاء، ص ۱۰۰؛ نگاه کنید به: تاریخ الدعوة، ص ۹۵

۴- تاریخ الدعوة الإسلامية فی عهد الخلفاء، ص ۹۶

بعدی خواهید خواند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به کار می‌گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، سخنور نام‌دار و توانمندی بود که کلمات و معانی را به‌خوبی به هم پیوند می‌داد و در بود و نبود رسول اکرم صلی الله علیه و آله، در مورد آن حضرت و بعثشان، سخن می‌گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در موسم حج، برای دعوت مردم به سوی اسلام، به میان قبایل می‌رفتند. در این گشت و گذارها، ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بی‌آن‌که قصد پیش‌دستی و گستاخی در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته باشد، پیش از ایشان دهان به سخن می‌گشود و مقدمه‌چینی می‌کرد تا کار آن حضرت صلی الله علیه و آله را در ارائه دعوتش، آسان‌تر نماید.^۱ توانایی و دانش ابوبکر رضی الله عنه در شناخت نسب و ریشه‌ی قبایل، زمینه‌ی مناسبی برای برقراری ارتباط با آنان و معرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دعوت ایشان بود. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که خدای متعال، به پیامبرش دستور داد تا خودش را به قبایل عرب، معرفی کند، من و ابوبکر رضی الله عنه به همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله به سوی قبایل عرب حرکت کردیم تا این‌که به جمعی از عرب‌ها رسیدیم که با متانت و وقار نشسته بودند. ابوبکر رضی الله عنه جلو رفت و سلام کرد و گفت: «شما از کدام قبیله هستید؟» گفتند: «ما، از قبیله‌ی بنی‌شبیان بن ثعلبه هستیم.» ابوبکر رضی الله عنه، رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «پدرم و مادرم، فدایت شوند؛ این‌ها، بزرگان این قوم هستند.» در آن جمع، شخصی به نام مفروق حضور داشت که از لحاظ جمال و سخنوری، برتر از دیگران بود و دو گیسوی بافته‌اش را بر روی سینه انداخته و از همه به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک‌تر بود. ابوبکر رضی الله عنه از او پرسید: «تعداد افراد قبیله‌ی شما، چقدر است؟» مفروق پاسخ داد: «بیش از هزار نفر و جمعی هزار نفره، هرگز به خاطر کم‌بودنشان، شکست نمی‌خورند.» ابوبکر رضی الله عنه دوباره سؤال کرد: «وضعیت جنگی و دفاعی شما چگونه است؟» مفروق گفت: «شدیدترین خشم ما، زمانی است که با دشمن روبرو می‌شویم و شدیدترین نبرد ما، هنگامی است که خشمگین می‌گردیم. ما، اسب‌های تیزرو را بر فرزندان خود ارجح می‌دانیم و اسلحه و ابزار جنگی را بر شتران شیرده، ترجیح می‌دهیم. پیروزی در جنگ را خدا رقم می‌زند؛ گاهی ما، بر دشمن پیروز می‌شویم و گاهی نیز دشمن، بر ما پیروز می‌گردد. شاید شما، قریشی هستید.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه، فرمود: «اگر شما از بعثت پیامبری در میان قریش اطلاع یافته‌اید، آن پیامبر، همین است.» مفروق گفت: «به ما خبر رسیده که شخصی، در میان قریش ادعای پیغمبری کرده است.» و سپس رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرد و ادامه داد: «ای برادر قریشی! به چه دعوت می‌دهی؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله

فرمودند: «شما را به این دعوت می‌دهم که گواهی دهید که خدایی، جز الله نیست؛ او، یگانه و یکتا است و شریکی ندارد و به این که من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم، اقرار کنید، مرا در میان خود جا دهید و از من پشتیبانی نمایید؛ زیرا قریشیان، در مخالفت با دین خدا از یکدیگر حمایت می‌کنند و پیامبر خدا را تکذیب می‌نمایند. آنان، در باطل فرو رفته و خود را از حق بی‌نیاز می‌دانند؛ در صورتی که تنها خدا، بی‌نیاز و قابل ستایش است.» مفروق پرسید: «دیگر به چه دعوت می‌دهی؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله، این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۱۵۱﴾ (انعام-۱۵۱)

یعنی: «بگو: بیاید چیزهایی را برایتان بیان کنم که پروردگارتان، بر شما حرام نموده است؛ این که هیچ چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر، نیکی نمایید و فرزندانان را از ترس فقر و تنگ‌دستی، نکشید که ما، شما و ایشان را روزی می‌دهیم و به گناهان بزرگ نزدیک نشوید؛ خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را به ناحق نکشید که خداوند، آن را حرام کرده است. این‌ها، اموری است که خداوند، شما را به آن توصیه می‌کند تا باشد که شما بفهمید و عاقلانه عمل کنید.»

مفروق با شنیدن دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفت: «ای برادر قریشی! دیگر به سوی چه دعوت می‌دهی؟ به خدا سوگند که این‌ها، سخنان زمینیان نیست؛ چرا که اگر این‌ها، کلام زمینیان بود، ما حتماً زمینی بودن آن را درک می‌کردیم.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ مفروق، این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾ (نحل: ۹۰)

یعنی: «خداوند متعال، به عدل و نیکوکاری و هم‌چنین بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ و انجام کارهای زشت و ناشایست و نیز سرکشی و ستم‌گری باز می‌دارد؛ خداوند، شما را اندرز می‌دهد تا باشد که پند بگیرید.»

مفروق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «ای برادر قریشی! به خدا سوگند که شما، به اخلاق کریمانه و اعمال نیک دعوت می‌دهید؛ قومی که تو را تکذیب کرده و بر ضد تو متحد شده‌اند، سبک‌سر و بدور از حق هستند.» مفروق در آن هنگام مناسب دید که هانی بن قیصه نیز در این گفتمان، شرکت کند و افزود: «این شخص، هانی بن قیصه یکی از بزرگان قبیله و پیشوای دینی ما است.» هانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «ای برادر قریشی! سخنان را شنیدم و آن را تأیید می‌کنم؛ اما چنین می‌پندارم که اگر به همین یک جلسه و دیدار، دین خود را رها کنیم و به دین تو در آییم، کار عاقلانه‌ای نباشد؛ چرا که هنوز درباره‌ی دعوت و عواقب آن نیندیشیده‌ایم و همین، سبک‌سری و بی‌تدبیری است و قطعاً عجله و شتاب‌زدگی، پیامدی جز خطا و انحراف ندارد. گذشته از این قبیله‌ای داریم که مناسب نمی‌دانیم بدون نظر آن‌ها، پیمانی ببندیم. البته پیشنهاد می‌کنم که فعلاً شما برگردید و ما هم برمی‌گردیم تا بیش از این بیندیشیم.» هانی، مثنی بن حارثه را نیز در این گفتگو شریک کرد و گفت: «مثنی، یکی از بزرگان قبیله و مسؤول امور جنگی است.» مثنی، رو به پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «سخنان را شنیدم که چه نیک، سخن گفتی و مرا به شگفتی و تعجب انداختی؛ اما جواب من نیز، همان جواب هانی بن قیصه است؛ ما، در میان دو سرزمین ساحلی قرار گرفته‌ایم؛ یکی (یمامه) و دیگری (سماوه).» رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی این دو سرزمین پرس و جو کردند. مثنی گفت: «یکی، قسمت‌های ساحلی سرزمین عرب و اطراف آن است و دیگری، سرزمین فارس و نهرهای کسری؛ ما، با کسری (حکومت فارس) پیمان بسته‌ایم که نه خودمان، در این منطقه، جریانی را به راه بیندازیم و نه مجرمی را در این منطقه پناه دهیم. بنابراین شاید دعوت شما، از همان مواردی باشد که پادشاهان نمی‌پسندند. عرب‌ها عادت دارند که عذر خطاکار را بپذیرند؛ اما عادت مردم فارس و مناطق اطراف آن، این است که عذر خطاکار را نمی‌پذیرند. لذا اگر بخواهید شما را در برابر عرب‌ها یاری می‌کنیم؛ اما در برابر اهل فارس، هیچ تعهدی به شما نمی‌هیم.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شما، پاسخ بدی ندادید و حقیقت را به‌صراحت بیان کردید. اما تنها کسی، به حمایت و جانب‌داری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» آن حضرت صلی الله علیه و آله افزودند: «مدت زمان زیادی بر شما نخواهد گذشت که خداوند، سرزمین‌ها و دارایی‌های اهل فارس را به شما خواهد داد و دخترانشان را کنیزان و هم‌بستران شما خواهد نمود. پس آیا خدا را به پاکی یاد نمی‌کنید؟» نعمان بن شریک که از همان قبیله بود و آن‌جا حضور داشت، گفت: «ای برادر قریشی! خدا کند که برای تو نیز چنین شود.»

آموزه‌ها و نکات قابل توجه در این ماجرا

۱- همراهی همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبب شد تا ابوبکر، تمام ابعاد و جوانب اسلام را بشناسد و خدای متعال، او را چنان پرورش دهد که عالم‌ترین و داناترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به دین خدا شود. وی، حقیقت اسلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراگرفت و در حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و به دست ایشان، معانی و مفاهیم دینی را به‌خوبی آموخت و از منهج الهی سرشار گشت و بدین‌سان خدایش را، راز وجودش را، حقیقت هستی را و نهاد و درون‌مایه‌ی زندگی را شناخت و درک کرد که مفهوم قضا و قدر چیست و پس از مرگ چه‌ها خواهد دید. او، به کنه قصه‌ی شیطان و آدم پی برد و حقیقت کشاکش حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را دریافت. همراهی و ارتباط همیشگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، باعث شد تا محبت عبادت، در او جای بگیرد و او را دوست‌دار نماز شب، ذکر خدا و تلاوت قرآن، بار بیاورد و اخلاقی را به اوج نیکی برساند و وجود و روحش را پاک و پاکیزه بگرداند.

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق همراهی همیشگی اش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام عرضه‌ی دعوت، بهره‌های زیادی برد و آموخت که یاری و نصرتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از سران قبایل برای دعوت اسلام درخواست نمود، یاری و نصرتی فراگیرنده و همه‌جانبه بود که یاری‌گران را ملزم به شکستن تمام قراردادهایی می‌کرد که قبلاً با دیگر قبایل و حکومت‌ها بسته بودند؛ قراردادهای و پیمان‌هایی که با نهاد و سرشت دعوت اسلامی، مغایر و ناسازگار بود و ریسان قبایل را از آزادی عمل در پهنه‌ی دعوت، باز می‌داشت. پناه‌دهی رؤسا و سرکردگان چنین قبایلی به اهل دعوت و یا حمایت و پشتیبانی آنان از دعوت و دعوت‌گران، نه تنها مفید نبود که خطر بزرگی برای دعوت اسلامی و منافع آن به شمار می‌رفت؛ چرا که قراردادهای میان قبایل و حکومت ایران، به گونه‌ای تنظیم شده بود که هر آن امکان داشت سرکردگان قبایل را به رویارویی با اهل دعوت ملزم نماید.^۱

حمایت و پشتیبانی مشروط و جزئی بنی‌شیمان از اسلام و مسلمانان، هدف و غایت دعوت را محقق نمی‌ساخت؛ چرا که بر اساس قرارداد بنی‌شیمان و اهل فارس، اگر حکومت فارس، خواهان تسلیم و تحویل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌شد، قبیله‌ی بنی‌شیمان بدون هیچ واکنشی، خواسته‌ی هم‌پیمانانش را می‌پذیرفت. زیرا بنی‌شیمان، خود را ملزم به رعایت قراردادهایی می‌دانست که قبلاً با اهل فارس بسته بود و وجود همین پیش شرط، باعث شد تا مذاکرات و

۱- الجهاد و القتال فی السیاسة الشرعیة، محمد هیکل (۴۱۲/۱)

گفتگوهای رسول خدا صلی الله علیه و آله با سران بنی شیبان، بدون نتیجه پایان یابد و به توافقی نهایی دست نیابند.^۱

۳- هنگامی که مثنی بن حارثه به رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیشنهاد کرد که در مقابل عرب‌ها از آن حضرت پشتیبانی می‌کند و هیچ تعهدی به ایشان در مورد ایرانیان نمی‌دهد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله، پیشنهادش را رد کردند و فرمودند: «تنها کسی، به حمایت و جانب‌داری از دین خدا می‌پردازد که همه‌سویه و از تمام جوانب به این کار اقدام کند.» دورنگری سیاسی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا برای کارشناسان سیاسی کاملاً مشهود است و نشان می‌دهد که آن حضرت صلی الله علیه و آله آن‌چنان آینده‌ی دوری از اسلام و مسلمانان را می‌دیدند که به‌راحتی قابل سنجش و پیش‌بینی نیست.^۲

۴- موضع بنی شیبان در برخورد احترام‌آمیزشان با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نشان‌دهنده‌ی گشاده‌خویی، بزرگ‌منشی و رادمردی آنان است که خیلی صریح و آشکار، میزان جانب‌داری و حمایتشان را بیان کردند و به این نکته نیز اذعان نمودند که پادشاهان هم‌پیمانان، از جریان دعوت اسلام، ناخرسند هستند. به‌هر حال خداوند متعال، پس از ده سال و یا بیش‌تر، مقدر فرمود که نور ایمان در قلوب بنی شیبان بتابد و آنان را در لشکر اسلام برای نخستین بار، رویاروی ایرانیان قرار دهد و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی رضی الله عنه، پهلوان جنگاورشان، یکی از فرماندهان لشکر اسلام در فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه شود. مثنی بن حارثه و قبیله‌اش که روزگاری در دوره‌ی جاهلیت از ایرانیان می‌ترسیدند و هرگز به جنگ با آنان نمی‌اندیشیدند، پس از پذیرش اسلام، از دلیرترین مجاهدان مسلمان در مقابل اهل فارس شدند. آری بالاخره این‌ها که روزگاری دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را بدین بهانه که پذیرش اسلام، ممکن است آنان را رویاروی اهل فارس قرار دهد، اسلام را پذیرفتند و در برابر ایرانیان جهاد کردند تا بر همگان معلوم شود که آیین راستین اسلام، آن‌قدر بزرگ است که مسلمانان را در همین دنیا، به گونه‌ای رفیع و والا می‌گرداند که حکم‌رانان زمین می‌شوند و از این فراتر، این‌که در آخرت نیز آنان را از نعمت‌های همیشگی در بهشت‌های پر نعمت و جاوید، بهره‌مند می‌سازد.^۳

۱- التحالف السياسي فی الإسلام، منیر غضبان، ص ۵۳

۲- مرجع سابق، ص ۶۴

۳- التاريخ الإسلامی (۶۹/۳)؛ التربية القيادية (۲۰/۲)

مبحث سوم

هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه

اذیت و آزار کفار قریش بر ضد مسلمانان به اندازه‌ای شدت گرفت که برخی از مسلمان‌ها را بر آن داشت تا به حبشه هجرت کنند. پس از آن، هجرت به مدینه آغاز شد. تاریخ به وضوح گزارش داده است که ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه‌ی هجرت خواست؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «لا تعجل، لعل الله يجعل لك صاحباً»^۱ یعنی: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیدوار بود که سفر هجرت را در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همراه ایشان، آغاز کند. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها درباره‌ی هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پدرش، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز صبح و شام به خانه‌ی ابوبکر تشریف می آوردند. روزی که خداوند، به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم، اجازه‌ی هجرت و ترک مکه و رفتن از میان قومش را داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر خلاف گذشته، هنگام ظهر به خانه‌ی ما آمدند. زمانی که ابوبکر رضی الله عنه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دید، گفت: حتماً اتفاق تازه و کار مهمی پیش آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، الآن تشریف آورده‌اند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شدند، ابوبکر رضی الله عنه از روی تختش عقب‌تر رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کنار او نشستند. در آن هنگام من و خواهرم اسماء در خانه بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسانی را که این جا هستند، از خانه بیرون بفرست (که می‌خواهم مسأله‌ی مهمی را با تو در میان بگذارم).» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «پدرم و مادرم، فدایت؛ این‌ها، دختران من هستند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال، به من اجازه‌ی هجرت و خروج از مکه را داده است.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! می‌خواهم (در سفر هجرت) با شما همراه شوم.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، فرمودند: «تو، در این سفر همراه من، هستی.» عایشه رضی الله عنها می گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که (از فرط شادی به خاطر همراهی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر هجرت) گریست.» ابوبکر رضی الله عنه پس از آن گفت: «ای رسول خدا! این دو شتر را از پیش، برای چنین روزی آماده کرده‌ام.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، عبدالله بن اریقط را که مشرک بود و از قبیله‌ی بنی‌الدیل بن بکر، به عنوان راهنما استخدام کردند. مادر عبدالله بن اریقط، از قبیله‌ی بنی‌سهم بن عمرو بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه، شترها را

در اختیار عبدالله بن اریقط گذاشتند؛ او، شترها را می چرانید تا آن که زمان هجرت و خروج از مکه فراسید.^۱

در روایت امام بخاری رحمه الله به نقل از حضرت عایشه رضی الله عنها، حدیث بلندی آمده که به تفصیل، جریان هجرت را بیان می کند.. در بخشی از این حدیث آمده است: در حالی که ما، سر ظهر در خانه (ی ابوبکر) نشسته بودیم، شخصی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حالی که سرشان را پوشانده اند، به این جا می آیند.» آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله، (به وقت نیم روز و) زمانی بود که پیش از آن عادت نداشتند، در چنان موقعی به خانه ی ابوبکر رضی الله عنه بیایند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پدر و مادرم، فدای او باد؛ به خدا سوگند که اتفاق مهمی، پیامبر صلی الله علیه و آله را (در این وقت) به این جا کشانده است.» رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و اجازه ی ورود خواستند. به داخل خانه دعوت شدند؛ وارد شده، به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «کسانی را که این جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پدر و مادرم، فدایت؛ این ها، خانواده ی من هستند.» فرمودند: «به من اجازه ی خروج داده شده است.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پدرم، فدایت؛ یکی از این شترها را برای سفر قبول کنید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(باشد؛ البته) در قبال پرداخت قیمتش.» عایشه می افزاید: با عجله، مقداری توشه و خوراکی برایشان آماده کردیم و در کیسه ای چرمی گذاشتیم؛ اسماء رضی الله عنها بخشی از دامنش را برید و دهانه ی کیسه را بست و از همان جا، (ذات النطاقین) یعنی: صاحب دو دامن، نامیده شد. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، به غار ثور رفتند و سه روز در آن جا پنهان شدند. عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما که جوانی زرنگ و فهمیده بود، شبها را نزد آنان در غار می گذراند و صبح زود یا هنگام سحر به میان اهل مکه می رفت و به هر حيله و توطئه ای که بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه می چیدند، گوش داده و آن را پس از تاریک شدن هوا، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، منتقل می کرد. عامر بن فهیره رضی الله عنه، که غلام (خدمت کار) ابوبکر رضی الله عنه بود، گوسفندان شیره را پس از گذشت پاسی از شب به سمت غار می برد و بدین ترتیب، آن ها، شب را در میان گله می گذراندند و در شیر گوسفندان، سنگ داغ انداخته و آن را جوشانده و می نوشیدند؛ عامر رضی الله عنه هنگام سپیده دم گوسفندان را هی می کرد و از آن جا می بُرد. خدمت کار ابوبکر رضی الله عنه در هر سه شب، این کار را کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، راهنمای ماهر از بنی دیل که از طایفه ی بنی عبد بن عدی بود، استخدام کردند و به او که بر دین کفار قریش و هم پیمان بنی سهم (خاندان عاص بن وائل سهمی) بود، اعتماد نمودند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه، شترهای سفرشان را به راهنما دادند و با او قرار گذاشتند که پس از سه شب، خود را هنگام پگاه، در غار ثور به آنان برسانند. عامر بن فهیره رضی الله عنه و راهنما به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه، از ساحل و کناره‌های دریا، راه هجرت را در پیش گرفتند.^۱ کسی جز علی بن ابی طالب، ابوبکر و خانواده‌اش رضی الله عنهم، از زمان حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه خبر نداشت. موعد مقرر، فرارسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه از پنجره‌ی کوچکی که در پشت خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه بود، بیرون شدند تا قریشیان، متوجه آن‌ها نشوند و آنان را از این سفر خجسته و مبارک باز ندارند. آنان، با راهنمایان عبدالله بن اریقظ قرار گذاشتند که پس از سه شب، در غار ثور به آن‌ها پیوندند.^۲ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام خروجشان از مکه، دعا کرده و سپس فرمودند: (و الله إنک لخير أرض الله و أحب أرض الله إلی الله، و لولا أنى أخرجت منک ماخرجت)^۳ یعنی: «به خدا سوگند که تو، بهترین زمین خدایی و خداوند، تو را از تمام سرزمین‌ها، بیش‌تر دوست دارد؛ اگر من، مجبور به ترک تو نبودم، از این جا نمی‌رفتم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه از مکه، خارج شدند؛ کفار قریش در جستجوی آنان و به دنبال رد پایشان، به کوه ثور رسیدند، از آن بالا رفتند و خود را به غار رساندند و چون بر دهانه‌ی غار، تارهای عنکبوت را دیدند، گفتند: «اگر کسی داخل غار می‌رفت، تارهای عنکبوت، این‌طور سالم نمی‌ماند و پاره می‌شد.» بدون شک تارهای عنکبوت، از سربازان و مأموران الهی بود تا مهاجران را یاری دهد:

﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ (مدثر: ۳۱)

یعنی: «لشکریان پروردگارت را جز او، کسی نمی‌داند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به‌رغم استفاده از اسباب و به‌کارگیری آن‌ها، هرگز به اسباب ظاهری تکیه و اعتماد نفرمود. بلکه تنها به خدای متعال، امید بست؛ چرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، اطمینان کاملی به خدا داشت و به یقین می‌دانست که خداوند، او را نصرت و یاری می‌فرماید. از این‌رو همواره با امید به نصرت الهی، به همان شکلی که خدایش، به او آموزش داده بود، دعا

۱- بخاری، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي صلی الله علیه و آله و سلم، شماره‌ی ۳۹۵

۲- خاتم النبیین از ابوزهره (۶۵۹/۱)؛ السیرة النبویة از ابن‌کثیر (۲۳۴)

۳- روایت ترمذی (۷۲۲/۵)

می کرد که: «رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾» (إسراء-۸۰)

یعنی: «پروردگارا! مرا صادقانه (به هر کاری) وارد کن و صادقانه (از آن) بیرون بیاور (و) آغاز و پایان کارم را نیکو و صادقانه بفرما) و از جانب خود، قدرتی به من عطا کن که مددکار من باشد.»

خدای متعال، در این آیه‌ی کریمه، دعایی به پیامبرش آموزش داد تا با آن خدایش را بخواند و امتش نیز، چگونگی دعا و توجه به سوی خدا را یاد بگیرند. دعایی که در آن، آغاز و پایان نیک و صادقانه‌ی کارها، طلب می‌شود و به صداقت و راستی در اول و آخر هر کار و در حین انجام هر عملی، اشاره می‌گردد. طلب صدق و راستی در سفر هجرت از آن جهت بود که مشرکان در تلاش بودند تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به کنار گذاشتن دعوت و دروغ بستن بر خدا و شرک ورزیدن به پروردگار متعال، وادار کنند. ثبات و پایداری بر حق، اطمینان و آرامش و همین‌طور یقین کامل و باور درونی، اخلاص و پاک‌داشتن نیت از هرگونه شائبه، در مفهوم صدق و صداقت می‌گنجد؛ و اما این که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد و گفت: «وَأَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾»، به این مفهوم می‌باشد که به من، توان و قدرتی عنایت کن که در راه حق مددکار من باشد و بتوانم بر توان زمینی و فناپذیر مشرکان، غلبه کنم. این که در دعا فرمود: «اَمِنْ لَّدُنْكَ ﴿٨٠﴾» میزان عمق پیوند و نزدیکی با حضرت و جلال الهی را به تصویر می‌کشد و بیان می‌کند که باید مستقیماً و بدون واسطه، از خدا، مدد خواست و تنها به پناه و حمایت او، دل بست.

هر دعوت‌گری باید تنها از خداوند، مدد و قوت بخواهد و جز از قدرت خدا نترسد. داعی و دعوت‌گر، باید بی‌آن که به حاکم و صاحب قدرتی، پناه ببرد، به خدایش روی بیاورد و تمام توجهش را به سوی پروردگار قادر و متعال، بگرداند. این از فضل الهی است که گاهی دعوت، قلوب قدرتمندان و صاحب‌منصبان را به گونه‌ای تسخیر می‌کند که سرباز و خدمت‌گزار دعوت می‌شوند و به رستگاری می‌رسند. اما اگر دعوت و یا حرکت و جنبشی، در خدمت قدرتمندان و دولت‌مردان قرار بگیرد، هرگز فرجام نیکی در انتظارش نیست؛ چرا که دعوت، امری است دینی و خدایی که بالاتر و فراتر از هر صاحب قدرت و منصبی می‌باشد.^۱

هنگامی که مشرکان، پیرامون غار می گشتند و نزدیک بود که مهاجران را ببینند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه اطمینان خاطر دادند که: «خدا، با ما است.» ابوبکر رضی الله عنه می گوید: در غار، به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: «اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می بیند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: (ما ظنک یا أبابکر باثنين اللّٰه ثالثهما)^۱ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومیشان، خدا است، چه می باشد؟»

خدای متعال، در قرآن کریم ماجرای غار را چنین ثبت فرموده است: ((إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ))

(توبه: ۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می کند، همان گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، نفر دوم از دو تن بود. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزندی، از سوی مشرکان برسد.) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت.) و خداوند، پیامبرش را با سپاهیان یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله تعالی و سخن (و شریعت) الهی، بالا و برتر است و خداوند، باعزت و حکیم می باشد.»

پیامبر اکرم و رفیق دل سوزش، پس از گذشت سه شبانه روز و بعد از آن که مشرکان از یافتن آن‌ها، ناامید شده و دست از گشت‌های جستجوگرانه برداشته بودند، از غار بیرون شدند و به سوی مدینه حرکت کردند. پیش از این گفتیم که پیامبر و ابوبکر، به عبدالله بن اریقظ اعتماد کرده و شترهایشان را به او سپردند و با او قرار گذاشتند پس از گذشت سه شب، در غار ثور به آن‌ها بپیوندند. عبدالله نیز به وعده اش عمل کرد و در موعد مقرر، سر قرارش حاضر شد و بی راهه را برای سفر انتخاب کرد تا کفار قریش، ردی از آنان نیابند.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی ۵۳۸۱

۲- المستفاد من قصص القرآن، زیدان (۱۰۱/۲)

در مسیر راه و در وادی (قدید)، جایی که خانه‌های خزاعه قرار داشت، با ام‌معبد (عاتکه بنت کعب خزاعی)^۱ ملاقات کردند. او، خواهر حبیش بن خالد خزاعی است که دربارهاش، قصه‌ی مشهوری روایت شده و راویان و سیرت‌نگاران، آن را نقل کرده‌اند. ابن‌کثیر رحمه الله می‌گوید: «قصه‌ی این زن، مشهور می‌باشد و به طرق مختلف که برخی از آن‌ها، بعضی دیگر را قوت می‌بخشد، روایت شده است.»^۲

قریشیان، در اطراف مکه، جار زده بودند که هر کس، زنده یا مرده‌ی محمد صلی الله علیه و آله را بیاورد، صد شتر، پاداش می‌یابد. این خبر، در میان قبایل عرب اطراف مکه، پخش شد. سراقه بن مالک بن جعشم، به طمع دست‌یابی به جایزه‌ای که قریش برای دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله، تعیین نموده بود، به جستجو پرداخت تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را دستگیر کند و تحویل قریشیان دهد. اما خداوند متعال، با قدرت همیشه غالبش، چنان نمود که سراقه پس از تلاش بسیار به قصد دستگیری رسول خدا صلی الله علیه و آله، به مدافع و پشتیبان آن حضرت تبدیل شود.

مسلمانان مدینه که از حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شهرشان باخبر شده بودند، هر روز صبح، به محلی به نام (حره) می‌رفتند و تا ظهر به انتظار آن حضرت صلی الله علیه و آله و استقبال از ایشان، می‌نشستند. روزی مسلمانان مدینه پس از انتظاری طولانی، به خانه‌هایشان بازگشته بودند. در آن روز یکی از یهودیان، برای انجام کاری، بالای قلعه‌ای رفته بود که چشمش، به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد؛ همراهان آن حضرت صلی الله علیه و آله که لباس سفید بر تن داشتند، در سراب و بازتاب نور خورشید، دیده نمی‌شدند. آن یهودی، نتوانست خودش را کنترل کند و با صدای بلند بانگ برآورد: «ای عرب‌ها! رییس و سرداری که انتظارش را می‌کشیدید، آمد.» مسلمانان، فوراً سلاح‌هایشان را برداشتند و به استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند و در حره، با ایشان ملاقات کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر مسیر داده و همراه مسلمانان، به محله‌ی بنی‌عمرو

۱- ابن‌کثیر، نام ام‌معبد را عاتکه بنت کعب ثبت کرده و به نقل از ابن‌اسحاق آورده که نامش، عاتکه بنت خلف بن ربیع بن اصرم بوده است. اموی نیز نام ام‌معبد را عاتکه بنت تبیع گفته و سهیلی، نام این بانو را عاتکه بنت خلد (خالد) از طایفه‌ی بنی‌کعب (قبیله‌ی خزاعه)، دانسته است. [مترجم]

۲- البدایة و النهایة (۱۸۸/۳)؛ ماجرای ام‌معبد از این قرار است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر هجرت با او ملاقات کردند، ام‌معبد گفت: «به خدا سوگند که ما، هیچ غذا و حیوان شیرده‌ی نداریم؛ گوسفندان ما، شیرده نیستند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله از او خواستند تا گوسفندانش را بیاورد و سپس دست مبارک را بر پستان گوسفندان کشیده و دعا کردند که در پی آن پستان‌ها، پر از شیر شد؛ آن‌گاه به ام‌معبد فرمودند: «از این شیر بنوش.» شرح داستان ام‌معبد را نگاه کنید در: دلائل النبوة (۴۹۱/۲)، طبقات ابن‌سعد (۲۳۰/۱) و البدایة و النهایة (۱۵۲/۳) چاپ دار احیاء التراث بیروت. [مترجم]

بن عوف رفتند. ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه و استقبال مسلمانان از ایشان، در روز دوشنبه^۱ و در ماه ربیع الاول به وقوع پیوست. ^۲ ابوبکر رضی الله عنه برای مردم برخاست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند. انصار، گروه گروه به ملاقات ایشان می آمدند؛ اما کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را پیش از آن ندیده بودند، به ابوبکر رضی الله عنه خوشامد می گفتند تا این که نور آفتاب، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد و ابوبکر رضی الله عنه برای آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله، زیر سایه قرار بگیرند، عبایش را بالای سر ایشان گرفت و بدین ترتیب مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله را شناختند.^۳

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه به مدینه رسیدند، روز شادی بود؛ روز هیجان و روز سرور؛ روزی که مدینه هرگز مانند آن را به خود ندیده بود. مردم، بهترین لباس هایشان را پوشیده بودند و گویی، روز عید بود و واقعاً هم عید بود. چرا که در آن روز اسلام از فضای تنگ و بسته‌ی مکه به مدینه‌ی فراخ و باز، انتقال یافت تا آن سرزمین مبارک، مرکز نشر و گسترش اسلام شود و آیین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به دیگر بلاد و سرزمین ها انتشار یابد. مردم مدینه، آن فضل و احسانی را که خداوند، بر آنان نموده بود، دریافتند و احساس کردند که خداوند، واقعاً آنان را دوست داشته که ایشان را به چنین افتخاری، مفتخر و مخصوص گردانیده است. آنان، به این می بالیدند که شهرشان، پذیرای رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش و مرکز نصرت و یاری اسلام شده تا زود زمانی پایگاه و پایتخت نظام اسلامی همه جانبه‌ای گردد که بنیادی بس محکم دارد و از ارزش هایی بس والا برخوردار است. به همین خاطر بود که مردم مدینه در کمال شادی و هیجان و با ندای لا اله الا الله به استقبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتند و به اشکال گوناگون، به آن حضرت صلی الله علیه و آله خوشامد گفتند و سلام کردند.^۴ پس از این استقبال باشکوه و بزرگی که مانند آن، در تاریخ انسانیت یافت نمی شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتادند و در خانه‌ی ابویوب انصاری رضی الله عنه، منزل گزیدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مهمان خارجه بن زید انصاری رضی الله عنه شد.

با وجودی که سفر رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشکلات و سختی های زیادی همراه بود، اما ایشان بر تمام سختی های فراروی خود در جریان هجرت، پیروز شدند تا هجرتشان، طلیعه‌ی

۱- حافظ ابن حجر می گوید: گفته‌ی صحیح درباره‌ی روز ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه، دوشنبه می باشد و این که عده‌ی اندکی، روز جمعه گفته‌اند، نادرست به نظر می رسد. (الفتح، ۴/۵۴۴)

۲- الهجرة فی القرآن الکریم، ص ۳۵۱

۳- مرجع سابق، ص ۳۵۲

۴- الهجرة فی القرآن، ص ۳۵۳

آینده‌ای درخشان برای امت و حکومتی باشد که توانست تمدن انسانی شکوهمندی را بر پایه‌ی ایمان، تقوا، نیکی و عدالت و دادگستری، به وجود آورد و بر دو قدرت جهانی آن زمان، یعنی فارس و روم غلبه کند.^۱ صدیق رضی الله عنه از هنگام طلوع دعوت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بازوی آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به خوبی از منابع و چشمه‌های نبوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هم‌نشینی و هم‌راهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستی، آگاهی و بیداری، صفا و صمیمیت، عزم و اراده‌ی آهنین، اخلاص و فهم درست از دین و... و واکنش‌های درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جریان وقایع پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله (در سقیفه‌ی بنی ساعده، گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه و جنگ با مرتد‌ها)، نماد تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکر رضی الله عنه را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و هم‌بستگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند. هجرت ابوبکر رضی الله عنه به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله، آموزه‌ها و نکات قابل پندی دارد؛ از جمله:

الف) خداوند متعال، می‌فرماید: ((إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)) (توبه: ۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، خداوند، (او را یاری می‌کند، همان‌گونه که قبلاً) او را یاری کرد؛ آن‌گاه که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که او، دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت). هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار (ثور) بودند، (ابوبکر، ناراحت بود که مبادا به پیامبر گزندی، از سوی مشرکان برسد). در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است. پس خداوند، آرامش خود را بر او نازل کرد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت). و خداوند، پیامبرش را با سپاهیان یاری فرمود که شما، آنان را ندیدید و سخن کافران (و شرک و توطئه‌شان درباره‌ی قتل پیامبر) را پایین کشید (و ناکام نمود) و در هر حال کلمه‌ی الله تعالی و سخن (و شریعت) الهی،

بالا و برتر است و خداوند، با عزت و حکیم می‌باشد... در این آیه، دلایلی در مورد فضیلت و جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه وجود دارد که می‌توان موارد زیر را نام برد:

۱- خدای متعال، در این آیه به صراحت بیان می‌کند که کافران و مشرکان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از مکه بیرون راندند. بنابراین خروج و بیرون شدن ابوبکر رضی الله عنه به همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز واقعی است تاریخی که نشان می‌دهد، فشار مشرکان بر مؤمنان و از جمله ابوبکر رضی الله عنه سبب شده که ناگزیر به ترک مکه شوند.

۲- ابوبکر رضی الله عنه در این آیه، صاحب یعنی یار دل‌سوز پیامبر نامیده می‌شود. او، تنها یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از آن دو نفری است که سومینشان، خدای متعال بود و در آن هنگام که نصرت و یاری الهی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، همراه ایشان بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از میان صحابه رضی الله عنهم تنها کسی است که به همراهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مواقع خاص مفتخر گردیده است. موقعی از قبیل: *سفر هجرت. *همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نگرانی از ایشان در سایه‌بانی که در جنگ بدر برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درست کردند. *همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام عرضهی دعوت به قبایل عرب در موسم حج و... تمام سیرت‌شناسان به این اذعان کرده‌اند که تنها ابوبکر رضی الله عنه در مواقع خاص و البته پرافتخار به همراهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مفتخر شده است.

۳- بنا بر نص قرآن، ابوبکر رضی الله عنه تنها یار و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود و از این رو «یار غار» نامیده می‌شود. بخاری و مسلم رحمهما الله از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: هنگامی که در غار بودیم، به پاهای مشرکان نگرستم که بالای سرمان بودند؛ گفتم: «ای رسول خدا! اگر یکی از آن‌ها به پایین پایش نگاه کند، حتماً ما را می‌بیند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (یا أبا بکر ما ظنک بائین اللّٰه ثالثهما)^۱ یعنی: «ای ابوبکر! گمان تو درباره‌ی دو نفر که سومینشان، خدا است، چه می‌باشد؟» تمام اهل حدیث (حدیث‌شناسان)، این حدیث را صحیح دانسته‌اند و حتی دو نفر از آنان هم در مورد صحت و درستی این حدیث، با یکدیگر اختلاف ندارند. نص قرآن نیز، درستی این حدیث را تأیید می‌کند.^۲

۴- ابوبکر رضی الله عنه، یار همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. آن چه در آیه، از ابوبکر به یار غار تعبیر می‌کند، بدین معنا نیست که ابوبکر رضی الله عنه، فقط یار غار پیامبر بوده و بس. بلکه ابوبکر

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۳؛ مسلم، شماره‌ی ۵۳۸۱

۲- منهاج السنة (۲۵۲، ۲۴۱/۴)

صدیق رضی الله عنه، یار مطلق و همیشگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از چنان سابقه‌ای در هم‌صحبتی با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخوردار است که به اتفاق نظر سیرت‌شناسان، شخص دیگری چنان سابقه‌ای در هم‌صحبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد. برخی از علما به این نکته تصریح کرده‌اند که: «فضایل و مناقب ابوبکر رضی الله عنه، ویژگی‌های خاص خود او و منحصر به فرد بوده و ابوبکر رضی الله عنه در برخورداری از آن‌همه فضایل و ویژگی‌ها، شریک و همانندی ندارد.»^۱

۵- ابوبکر رضی الله عنه، یار دل‌سوز رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. لفظ ((لَا تَحْزَنَنَّ)) که در این آیه به نقل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوبکر رضی الله عنه آمده، نشان می‌دهد که ابوبکر، دوست‌دار و یاور شفیق و دل‌سوز آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است. ابوبکر رضی الله عنه از این ناراحت و دل‌نگران بود که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شوند و اسلام، از میان برود. به همین خاطر در سفر هجرت، گاهی پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می‌کرد و گاهی پشت سر آن حضرت؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل این کارش را پرسیدند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «وقتی به فکر می‌افتم که ممکن است کفار، پیشاپیش ما کمین کرده باشند، جلو حرکت می‌کنم و هنگامی که به یاد تعقیب و جستجوی آن‌ها می‌افتم و این مسأله به خاطر می‌رسد که ممکن است دشمن از پشت سر برسد، عقب حرکت می‌کنم (تا خطری متوجه شما نباشد و به شما آسیبی نرسد).»^۲ امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه گاهی پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌رفت و گاهی جلو و پیشاپیش آن حضرت؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «تو را چه شده که چنین می‌کنی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! (وقتی) از این می‌ترسم که کفار، از جلوی شما درآیند، پیشاپیش شما حرکت می‌کنم (و همین‌طور بر عکس).» زمانی که به غار رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! همین‌جا بمانید تا من، داخل غار را تمیز کنم.» ابوبکر رضی الله عنه وارد غار شد و در آن سوراخی دید و پایش را آن‌جا نهاد و سوراخ را بست و گفت: «ای رسول خدا! چنین کردم تا اگر گزنده‌ای در سوراخ باشد، پای مرا نیش بزند (و شما در امان باشید).»^۳

آری، برای ابوبکر رضی الله عنه این‌که او زنده بماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، کشته شوند، قابل تحمل نبود؛ به همین خاطر ابوبکر رضی الله عنه تمام داشته‌ها و جان و مالش را فدای آن حضرت صلی الله علیه و آله کرد تا به همه‌ی مؤمنان، این درس بزرگ را آموزش دهد که هر مؤمنی، موظف به انجام چنین کار

۱- منهاج السنة (۴/۲۴۵، ۲۵۲)

۲- ابوبکر الصديق افضل الصحابة و احقهم بالخلافة، ص ۴۳

۳- منهاج السنة (۴/۲۶۲)

سترگی است و بدون تردید که ابوبکر رضی الله عنه شایسته ترین مؤمنی بود که جان و مالش و بلکه تمام داشته‌هایش را در راه دعوت و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نثار کرد.^۱

۶- پیامد همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این شد که به معیت و همراهی خدای متعال، مشرف و مفتخر گردد. وی، یگانه شخصیتی است که در قرآن کریم به معیت و همراهی خدا با او، تصریح شده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾. این کلمات، خیلی صریح به مشارکت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر هجرت و در معیت و یاری خدا، اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که ابوبکر رضی الله عنه، تنها کسی است که به افتخاری این‌چنینی، مفتخر گردیده است. این آیه، بیان می‌دارد که خداوند متعال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه را در برابر دشمنان یاری رسانده و آنان را همراهی می‌فرماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غار، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه اطمینان خاطر دادند که خداوند، من و تو را نصرت می‌کند و در مقابل دشمنان، به ما محبت کرده و عزیزمان می‌دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ (غافر: ۵۱)

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (هم‌چنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، پیاخیزند، یاری می‌کنیم.»

آری! این، انتهای ستودگی ابوبکر صدیق است. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او می‌گویند: «خدا، با ما است». و گویی درباره‌اش گواهی می‌دهند که او، در کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از چنان ایمانی برخوردار است که نصرت و معیت الهی را در پی دارد؛ آن هم در موقعیتی که تنها مؤمنان راستین، از سوی خدا یاری می‌شوند و سایر مخلوقات خدا، مشمول نصرت و یاری پروردگار نمی‌گردند.^۲

دکتر عبدالکریم زیدان، ضمن اشاره به معیتی که در این آیه آمده، می‌گوید: این معیت که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به آن اشاره شده، والاتر و ارزشمندتر از آن معیتی است که خداوند، در مورد پرهیزکاران و نیکوکاران، فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (بی‌گمان خداوند، همراه تقوایستگاران و نیکوکاران است).^۳ معیتی که در ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ به آن اشاره شده، عبارت است از نصرت، رحمت و مدد

۱- منهاج السنة (۲۶۳/۴)

۲- منهاج السنة (۲۴۲/۴)

الهی که تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به آن مختص گردیده‌اند. معیتی که در آیهی ((إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ))^۱ به آن اشاره شده، مقید به شرایطی چون تقوایشگی و نیکوکاری می‌باشد؛ اما معیتی که خدای متعال، بهره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارش نمود، نوعی از همراهی الهی بود که صرفاً مخصوص این دو بزرگوار بود و در قالب نشانه‌های خارق‌العاده و فراتر از حد تصور نمودار گشت.^۱

۷- بر اساس این آیه، کاملاً روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه، به هنگام نزول سکینه و آرامش و نصرت الهی، همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است. آن‌جا که خداوند متعال می‌فرماید: ((فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا))

اگر به دو نفر که همراه یکدیگرند و یکی از آنان را هراس برداشته، نصرت و آرامشی برسد، بی‌گمان شخص هراسان، با حضور در آن‌جا بهره‌ی وافری از نصرت و آرامش نازل شده، می‌برد. آن‌چه در آیه به بیان حزن و هراس ابوبکر رضی الله عنه می‌پردازد، فقط به خاطر بیان وضع و حال وی نمی‌باشد. چراکه وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً آرام و آسوده‌خاطر بودند، دیگر ضرورتی برای نزول سکینه بر ایشان وجود نداشت. از این‌رو این آیه، ضمن این‌که به وضع و حال ابوبکر رضی الله عنه اشاره می‌کند، به بیان نزول آرامش و تأیید و نصرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌پردازد تا روشن شود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز از این آرامش و نصرت نازل شده بهره‌مند بوده است. بنابراین نزول سکینه و آرامش و هم‌چنین نصرت و امداد غیبی برای یار و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، بسی بزرگ‌تر و فراتر از کمک‌های غیبی برای دیگران می‌باشد. چنین طرز بیانی، از بلاغت قرآن و ساختار فصیح و رسای کلام خدا و شیوه‌ی تأمل برانگیز آن است.^۲

ب) برنامه‌ریزی و مقدمه‌چینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه، در جریان هجرت، نکته‌ی قابل توجه و نمایانی است. هر کس در ماجرای هجرت پیامبر و یارش، بیندیشد، به وجود یک برنامه‌ریزی منظم و دقیق در جریان هجرت و هم‌چنین تدارک مقدمات سفر از آغاز تا پایان آن، پی می‌برد. بازبینی جریان هجرت، نشان می‌دهد که هدفمندی و برنامه‌ریزی، یکی از مسایل مهم و مورد توجه رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام فعالیت‌هایش بوده که از طریق وحی، قوت می‌گرفته و سامان‌دهی می‌شده تا دست‌یابی به اهداف خجسته‌ی فراروی پیامبر صلی الله علیه و آله عملی و ممکن گردد. برنامه‌ریزی در کارها و فعالیت‌ها، بخشی از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و این وظیفه را فراروی هر مسلمانی می‌نهد که در انجام

۱- المستفاد من قصص القرآن (۱۰۰/۲)

۲- منهاج السنة (۲۷۲/۴)

مسئولیت هایش، به آن توجه نماید. کسانی که می‌پندارند برنامه‌ریزی، ردیف‌بندی و مقدمه‌چینی و سنجش‌گری در انجام کارها، سنت نیست، و یا گمان می‌کنند که باید هر کاری را بی‌پروا و بدون برنامه، انجام داد و گذاشت تا هر کاری، روالش را طی کند، قطعاً به اشتباه رفته و نسبت به خود و دیگران، بد روا داشته‌اند.^۱

هنگامی که وقت هجرت، فرارسید و به پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه داده شد تا این سفر خجسته را آغاز کند، آن حضرت صلی الله علیه و آله اقداماتی در این زمینه انجام دادند که نشان‌گر برنامه‌ریزی دقیق و منظمی می‌باشد تا این سفر مهم، با وجود سختی‌ها و پسامدهای سخت و شدید، با موفقیت کامل به انجام برسد. هر یک از مسایل مربوط به هجرت، با دقت تمام، مورد بررسی قرار گرفت که برای مثال، نمونه‌های زیر را می‌توان نام برد:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر خلاف عادت گذشته‌اش، سر‌ظهر و هنگام نیم‌روز به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت که هوا، بسیار گرم بود و کسی هم در کوچه‌های مکه رفت و آمد نمی‌کرد تا کسی، ایشان را نبیند و قصد آن حضرت در مورد هجرت، به‌سان یک راز، پوشیده بماند.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابق رسم آن زمان، چهره‌شان را پوشاندند تا شناخته نشوند. پوشیدن سر و صورت در آن زمان، شیوه‌ای کاربردی و مناسب بود که افراد برای عدم شناخته شدن، در پیش می‌گرفتند.

۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر فرمودند: «کسانی را که این‌جا حضور دارند، بیرون کن.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد که این‌ها فرزندان من هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حضور خانواده‌ی ابوبکر، صرفاً از فرمان و اجازه‌ی خدا درباره‌ی هجرت سخن گفتند و جزئیات هجرت را در حضور همه، بیان نکردند.

۴- خروجشان از خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه، شبانه و از درب یا پنجره‌ی پشت منزل بود.

۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله، در سفر هجرت و در تمام جنبه‌ها، کاملاً محتاط و هشیار عمل کردند؛ از بی‌راهه رفتند و راهنمایی خیره و کارآزموده به‌کار گرفتند که راه‌ها و گذرگاه‌های مختلف بیابان را یاد داشت. از آن‌جا که آن راهنما مشرک بود، این نکته روشن می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله، از دانش و توانمندی‌های غیرمسلمانان تا زمانی که مصلحتی در آن بود، استفاده می‌کرده‌اند. آقای عبدالکریم زیدان، به ضابطه‌ی مهمی درباره‌ی کمک خواستن از مشرک یا به خدمت گرفتن وی اشاره کرده و گفته که در این مورد، اصل بر عدم جواز است ولی این اصل، استثنا نیز دارد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را با شرایط مشخصی،

۱- الأساس فی السنة، نوشته‌ی سعید حوی...

روا می‌کند. این شرایط، عبارتند از: *مصلحتی در کمک گرفتن از غیرمسلمان وجود داشته باشد؛ به عبارتی مصالح کمک‌خواهی از غیرمسلمان، بر خطرات احتمالی آن غالب باشد. *کمک گرفتن از غیرمسلمان، هیچ آسیب و یا خطری برای دعوت و ارزش‌های آن نداشته باشد. *غیرمسلمانی که از او کمک خواسته می‌شود، کاملاً قابل اعتماد باشد. *ضرورتی شدید وجود داشته باشد که کمک گرفتن از غیرمسلمان را ناگزیر گرداند. باید دانست که در صورت نبود هر یک از شرایط مذکور، کمک گرفتن از غیرمسلمان، جایز نیست.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرزندانش را به اسلام دعوت داد و به فضل الهی از این کار بزرگ، موفق و سربلند درآمد. او، خانواده‌اش را در خدمت اسلام گماشت و از هر یک از آنان برای به انجام رسیدن هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله کار گرفت. وی، در برنامه‌ی هجرت با شرح مسؤولیت هر یک از فرزندانش، آنان را در اجرای نقشی فعال و مهم و حضوری عملی در این جریان مبارک و فرخنده‌ی تاریخی، سهیم کرد:

۱- نقش عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنهما در سفر هجرت

عبدالله رضی الله عنه نقش خبررسانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را ایفا کرد. وی، روزها برای کسب اطلاعات از تحرکات و اقدامات قریش، به میان آن‌ها می‌رفت و اطلاعات به دست آمده را به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش می‌داد. عبدالله بر محبت دین و تلاش برای یاری دین، پرورش یافته و در پهنه‌ی فعالیت دعوتی، دارای بصیرت، هوش و ذکاوت بالایی بود. این‌ها، نشان‌دهنده‌ی توجه و غم‌خوارگی ابوبکر رضی الله عنه نسبت به تربیت عبدالله رضی الله عنه می‌باشد. ابوبکر، نقش پسرش را در هجرت مشخص نمود و او نیز به‌خوبی از عهده‌ی مسؤولیتش برآمد. عبدالله رضی الله عنه به میان قریشیان می‌رفت و پس از کسب اطلاعات از گفته‌ها و تحرکات آن‌ها، شبانگاه به غار رفته و پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرش را از دسیسه‌ها و برنامه‌های اهل مکه باخبر می‌کرد. عبدالله رضی الله عنه به‌خوبی از پس این مسؤولیت برآمد و چنان هوشمندانه، این کار را انجام داد که هیچ یک از کفار مکه به او شک نکرد. وی، شب‌ها را در کنار غار به پاسبانی می‌پرداخت و سپیده‌دم به مکه باز می‌گشت تا کسی به خاطر نبودش در مکه، شک نکند.^۲

۱- المستفاد من قصص القرآن (۱۴۴، ۱۴۵/۲)

۲- السیرة الحلبیة (۲۱۳/۲)؛ البدایة و النهایة (۱۸۲/۳)

۲- نقش عایشه و اسماء رضی الله عنهما در سفر هجرت

حضور فعال و مؤثر اسماء و عایشه رضی الله عنهما در سفر هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه، ناشی از تربیتی بود که بر اساس آن، به دست پدر بزرگوارشان پرورش یافته بودند. آنان، هنگام رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه از فرمان هجرت، اطلاع یافتند و بلافاصله برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرشان، زاد و توشه‌ی سفر و غذا آماده کردند. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «من و اسماء، فوراً برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرمان، بار و بُنه‌ی سفر (و غذا) آماده کردیم و آن را در یک کیسه‌ی چرمی گذاشتیم؛ اسماء، تکه‌ای از دامنش را جدا کرد تا دهانه‌ی کیسه را ببندد و از آن جا به (ذات النطاقین = صاحب دو دامن) نامیده شد.»^۱

۳- رازداری اسماء رضی الله عنها

اسماء رضی الله عنها در جریان هجرت، نقش مسلمان فهیمی را ایفا کرد که حقیقت و طبیعت دینش را شناخته است. او، اسرار دعوت را فاش نکرد و به همین خاطر متحمل اذیت و آزار فراوانی شد. خود اسماء رضی الله عنها می‌گوید: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه از مکه بیرون شدند، عده‌ای از قریشیان و از جمله ابوجهل بن هشام، به خانه‌ی ما آمدند و در خانه ایستادند. من، بیرون خانه رفتم؛ آنان، از من پرسیدند: ای دختر ابوبکر! پدرت کجا است؟ گفتم: به خدا نمی‌دانم، اینک پدرم کجاست؟ ابوجهل که آدم پلید و بدی بود، چنان بر صورتم نواخت که از شدت سیلی‌اش، گوشواره‌ام افتاد...»^۲

اسماء رضی الله عنها به تمام زنان مسلمان در همه‌ی زمان‌ها، این درس بزرگ را آموخت که باید اسرار مسلمانان را از دشمنان پنهان بدارند. او، در مقابل سرکش تبه‌کاری چون ابوجهل، استوار و پابرجا ایستاد و اسرار هجرت و دعوت را فاش نکرد.

۴- نقش اسماء رضی الله عنها در برقراری آرامش در خانه

ابوبکر رضی الله عنه با تمام دارایی‌اش که مانده‌ی ثروت پیشینش بود - معادل پنج یا شش هزار درهم - به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت کرد. ابوقحافه، به خانه‌ی پسرش رفت تا به نوه‌هایش سر بزند و احوال آنان را بپرسد. او که بینایی‌اش را از دست داده بود، گفت: «به خدا سوگند، گمان من، این است که ابوبکر، گذشته از جفایی که در حق خود کرده، تمام ثروتش را با خود برده و شما را هم در مشقت انداخته است.» اسماء رضی الله عنها گفت: «نه، پدر بزرگ؛ بلکه

۱- البدایة و النهایة (۱۸۴/۳)

۲- الهجرة النبویة المبارکة، ص ۱۲۶

پدر، برای ما خیر^۱ زیادی گذاشته است.» ماجرا را از زبان خود اسماء رضی الله عنها دنبال می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «مقداری سنگریزه در طاقچه‌ای گذاشتم که پدرم، پول‌هایش را آن‌جا می‌گذاشت و پارچه‌ای رویش انداخته و دست پدر بزرگم را گرفتم و گفتم: دستت را روی این پول‌ها بگذارید. او، دستش را روی پارچه گذاشت و گفت: «حالا که ابوبکر، برای شما پولی گذاشته، مشکلی نیست؛ با این پول‌ها، گذران شما می‌شود.» اسماء رضی الله عنها می‌افزاید: «به خدا قسم که پدر، چیزی برایمان نگذاشته بود و من، فقط می‌خواستم پدر بزرگم پیرم را آرام کنم.»^۲

آری، اسماء رضی الله عنها، با هوش سرشارش، حرمت پدرش را در نزد پدر بزرگش حفظ کرد و به او نگفت که ابوبکر، تمام مالش را با خود برده است؛ بلکه پیرمرد را آرام کرد و به او اطمینان خاطر داد که در نبود پدرشان، مشکلی ندارند. اسماء رضی الله عنها دروغ نگفته بود؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه واقعاً برای آن‌ها خیر فراوانی گذاشته بود؛ او، برایشان ایمانی چون کوه گذاشته بود که هرگز نلرزد و در برابر طوفان سختی‌ها، تکان نخورد؛ ایمانی که دارایی و نداری، در آن تأثیری نمی‌گذاشت. آری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خانواده‌اش، یقین و باوری استوار به جای نهاد که قابل وصف و اندازه نیست. ابوبکر رضی الله عنه در وجود فرزندان، آن‌چنان همت و اراده‌ی بزرگی ایجاد نمود که تنها به ارزش‌های والا می‌اندیشیدند و به امور معمولی و پیش‌پاافتاده و بی‌ارزشی چون دنیا، هیچ توجهی نداشتند. ابوبکر رضی الله عنه خانه و خانواده‌ای نمونه ایجاد کرد که پیدایش دوباره‌ی چنان خانواده‌ای، دور از امکان به نظر می‌رسد و یافتن خانواده‌ای، هم‌سان و همانند خانواده‌ی ابوبکر رضی الله عنه مقدور و میسر نیست.

اسماء رضی الله عنها با این مواضع و نشانه‌های روشن و پرافتخاری که در جریان دعوت و حرکت اسلامی از خود نشان داده، الگویی مناسب برای زنان و دختران مسلمانی قرار گرفته که اینک بیش از هر زمانی، نیازمند الگوگزینی از این بزرگ‌بانوی مسلمان هستند و باید راه و منش او را در پیش بگیرند. اسماء رضی الله عنها در مکه ماند و هیچ‌گاه از سختی‌ها و تنگناهای زندگی شکایت نکرد و به مخلوقی، عرض نیاز ننمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، زید بن حارثه و ابورافع رضی الله عنهما را با دو شتر و پانصد درهم به مکه فرستادند تا این‌ها، دختران

۱- کلمه‌ی خیر به معنای مال و ثروت (پول) نیز می‌باشد و ابوقحافه، از این سخن نوه‌اش پنداشت که منظور اسماء، پول است.

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۰۲/۲)

آن حضرت رضی الله عنه (فاطمه و ام کلثوم) و همسر ایشان سوده بنت زمعه و هم‌چنین اسامه بن زید و برکه ملقب به ام ایمن را با خود از مکه به مدینه ببرند. عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه نیز خانواده‌اش را برداشت و بدین ترتیب خانواده‌ی ابوبکر رضی الله عنه، در مصاحبت و همراهی این‌ها، از مکه به مدینه هجرت کردند.^۱

۵ - نقش عامر بن فهیره، خدمت‌گزار و آزادشده‌ی ابوبکر در هجرت

معمولاً خیلی از مردم، نسبت به خدمت کارانشان، کوتاهی می‌کنند و به آنان اهمیتی نمی‌دهند. اما دعوت‌گران و مردمان نیک، چنین رویه‌ای ندارند؛ آن‌ها، تمام تلاششان را برای هدایت و راهنمایی دیگران به کار می‌برند. ابوبکر رضی الله عنه نیز خادمش عامر بن فهیره رضی الله عنه را تربیت دینی نمود و نسبت به آموزش او، توجه خاصی داشت. همین کوشش ابوبکر رضی الله عنه برای آموزش و پرورش عامر رضی الله عنه، او را جان‌فشانی بار آورد که حاضر بود برای اسلام و خدمت دین، از جانش بگذرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان هجرت، نقش مهمی به عامر رضی الله عنه داد؛ عامر رضی الله عنه، گوسفندان ابوبکر را در اطراف مکه می‌چراند و هشیارانه و بی‌آن‌که بی‌تدبیری نماید، گوسفندان را به سوی غار ثور می‌برد تا پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه از گوشت و شیر گوسفندان بخورند. کار دیگری که عامر رضی الله عنه می‌کرد، این بود که گوسفندان را به دنبال عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه به راه می‌انداخت تا رد پای از عبدالله به‌جا نماند. این‌ها، نشانه‌ی فراست و ذکاوت عامر رضی الله عنه در انجام اموری است که موفقیت سفر هجرت را به دنبال داشت.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همه آموخت که مسلمانان راستین، توجه خاصی به خدمت کارانشان می‌کنند و برایشان فرقی نمی‌کند که آن‌ها کجایی و چه رنگی باشند. ابوبکر رضی الله عنه به همه یاد داد که مسلمان، حقوق انسانی خدمت‌کارش را محترم می‌شمارد و او را آموزش اسلامی می‌دهد تا به خواست خدای متعال، خدمت‌گزار دین گردد و آن‌گونه که باید و شاید، عهده‌دار خدمت به دین و دعوت شود.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خانواده‌اش را در جریان هجرت به‌سان سربازانی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد. این نکته، بیان‌گر توجه ویژه‌ی ابوبکر رضی الله عنه به مسایل هجرت و دعوت و دوران‌دیشی وی در این زمینه می‌باشد که شیوه‌های درست و ظرفیت‌های مختلف را در مسیر خدمت به اسلام قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه در جریان دعوت به هر یک از افراد، مسؤولیت مناسب و بجایی داد و تمام شکاف‌هایی را که موجب آسیب‌پذیری دعوت می‌شد، بست و

۱- تاریخ طبری (۱۰۰/۲)؛ الهجرة النبوية المباركة، ص ۱۲۸

۲- تاریخ الدعوة فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۱۱۵

با پوششی مناسب، تمام نیازهای دعوت را برآورده کرد و بدون زیاده‌روی، به نیروهای مشخص و معدودی بسنده نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آنجا که توانستند، اسباب و ابزار را به خدمت دعوت گرفتند تا عنایت الهی نیز همان‌گونه که انتظارش می‌رفت، با اقدامات آن حضرت رضی الله عنه همراه شود و هجرت را به سرمنزل مقصود برساند.^۱

بهره‌گیری از اسباب، به عنوان امری کاملاً عادی و بلکه واجب، بدین معنا نمی‌باشد که انسان، همیشه به نتیجه‌ی مورد دل‌خواه خود دست خواهد یافت؛ چراکه بازدهی هر کاری به خواست و اراده‌ی خداوند، بستگی دارد و بی‌گمان توکل به خدا، به عنوان یکی از ابزار دست‌یابی به نتیجه، خیلی مهم و ضروری می‌باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز تمام اسباب و ابزار لازم را برای به نتیجه رساندن هجرت، در نظر گرفتند و در عین حال به خدای متعال توکل کردند و از او خواستند تا تلاششان را به نتیجه برساند. دعای آن حضرت رضی الله عنه پذیرفته شد و تلاش و حرکت ایشان، به ثمر نشست.^۲

ج) گریه‌ی شادمانی ابوبکر رضی الله عنه، نشان افتخار این سرباز نمونه:

نشانه‌ها و آثار تربیت نبوی بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برهه‌های مختلف پدیدار گشت و او را سربازی نمونه در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام قرار داد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آهنگ هجرت نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «عجله نکن؛ شاید خداوند، برای تو یار و همراهی (در این سفر) مقدر فرماید.» ابوبکر رضی الله عنه پس از شنیدن این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، برای هجرت مقدمه‌چینی و برنامه‌ریزی کرد و اسباب لازم را فراهم نمود. او، دو شتر خرید و در خانه‌اش نگه داشت تا هنگام هجرت، آمادگی کافی داشته باشد. در صحیح بخاری رحمه الله تصریح شده است که ابوبکر رضی الله عنه، دو شتر را به مدت چهار ماه، علوفه می‌داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رهواری و پیشوایی امت پرورش یافته بود و با هوش و فراست وافرش می‌دانست که لحظه‌ی هجرت، بنا بر مسایل و ضرورت‌هایش، آنی و ناگهانی خواهد بود و از این رو باید پیشاپیش، اسباب و وسایل مورد نیاز را فراهم آورد. به همین خاطر شترهای سواری را آماده کرد و به آن‌ها علوفه داد، توشه‌ی سفر را فراهم کرد و خانواده‌اش را برای خدمت به پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا نمود. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر خبر دادند که اذن و فرمان هجرت، نازل شده، ابوبکر از فرط شادی گریست. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: «تا آن روز ندیده بودم که کسی، از شادی گریه کند تا این که ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که (از فرط شادی

۱- أضواء علی الهجرة، نوشته‌ی توفیق محمد، ص ۳۹۳-۳۹۷

۲- من معین السیرة، ص ۱۴۸

به خاطر همراهی با آن حضرت رضی الله عنه در سفر هجرت) گریست. «گاهی شادی، در قالب گریه نمودار می‌شود:

ورد الكتاب من الحبيب بأنه	سیزورنی فاستعبرت أجبانی
غلب السرور علیّ حتی إننی	من فرط ما قد سرنی أبکانی
یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین من فرح و من أحزانی

ترجمه: «نامه‌ای از دوستم رسیده که به زودی به ملاقاتم می‌آید؛ به خاطر شنیدن این خبر، پلک‌هایم، اشک‌آلود شده و شادی، چنان مرا در بر گرفته که از این خبر مسرت‌بخش، به گریه افتاده‌ام. ای چشم! اشک ریختن و گریستن، برای تو عادت شده و تو، از شادی و اندوه، می‌گریی.»

ابوبکر رضی الله عنه با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دریافت که در سفر هجرت، به همراهی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، مفتخر خواهد شد و خواهد توانست در آن سفر ده روزه، هر آنچه دارد، به آقا و حبیبش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم تقدیم کند؛ چه سعادت، بالاتر از این سعادت که ابوبکر رضی الله عنه از میان تمام زمینیان و از بین صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم، در سفر خجسته‌ی هجرت به همراهی آقای مخلوقات، مفتخر گردید؟^۱

یکی دیگر از نشانه‌های محبت خالصانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آن‌جا جلوه نمود که با رسیدن مشرکان به اطراف غار، او را هراس برداشت که مبادا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تعرضی کنند. ابوبکر رضی الله عنه به عنوان سرباز نمونه و راستین پیشوای امینش، سزاوار نشان افتخاری است که با بروز خطر، فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگران شد و اصلاً خود را از یاد برد و به خود نیندیشید. دلیل این که ابوبکر رضی الله عنه در آن لحظات حساس و پرخطر، فقط نگران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده، این که چنانچه او، بر خود بیمناک بود، در این هجرت سرنوشت‌ساز و پرخطر، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، همراه نمی‌شد؛ زیرا او، به‌خوبی می‌دانست که اگر دستگیر شود، کم‌ترین مجازاتش اعدام است.^۲ قطعاً ابوبکر رضی الله عنه نگران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آینده‌ی اسلام بود و فقط از این ترسید که مبادا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دست مشرکان گرفتار شوند و آینده‌ی اسلام، به خطر بیفتد.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سفر هجرت، تمام جنبه‌های امنیتی را در نظر گرفت. چنانچه

۱- التریبة القيادية (۱۹۱، ۱۹۲/۲)

۲- در قرآن کریم، به حزن و اندوه یار غار اشاره شده است، نه به خوف و هراس. برای درک بهتر و بیش‌تر این موضوع، به تفاوت واژه‌های (حزن) و (خوف) توجه کنید. (مترجم)

۳- السیرة النبویة دروس و عبر، نوشته‌ی سباعی، ص ۷۱

شخصی در مسیر راه، از ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «این مرد، کیست؟» ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: «ره‌نمایی است که راه را به من نشان می‌دهد.» بدین سان پرسش‌گر، گمان کرد که منظور ابوبکر رضی الله عنه این است که شخص همراهش (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) راهنمای راه‌ها و گذرگاه‌ها است. در صورتی که منظور ابوبکر رضی الله عنه، این بود که همراهش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، به راه‌های خیر و سعادت راهنمایی می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه بی آن که دروغ بگوید، خود را از تنگنای دروغ رها نید و راز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برملا نکرد. وی، در پاسخ پرسش‌گر، توریه نمود و دوپهلوی سخن گفت تا آموخته‌ی امنیتی خود را به اجرا درآورد و جریان سری هجرت را فاش نکند؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از پیش، سری بودن جریان هجرت را برایش تبیین نموده بودند.^۱

زیرکی و باهوشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در برقراری پیوند عمیق و روحی با دیگران

ژرفای محبت سیطره‌یافته بر قلب ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در سفر هجرت نمایان می‌گردد. البته نگاهی به سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمایان‌گر محبت و دل‌دادگی تمام صحابه رضی الله عنهم به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. این محبت خدایی، محبتی است خالصانه که از دل سرچشمه می‌گیرد و محبتی منافقانه نیست که ریشه‌اش دنیوی باشد و منفعتی گیتیانه یا ترس از چیزی در خود نهفته داشته باشد. یکی از زمینه‌های این محبت و دل‌باختگی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ویژگی‌های شایسته‌ی آن حضرت در پهنه‌ی رهبری امت است. او، آن چنان بزرگواری بود که بیداری می‌کشید تا دیگران راحت بخوابند؛ سختی‌ها را به جان می‌خورد تا دیگران راحت باشند و گرسنگی می‌کشید تا دیگران سیر شوند؛ از شادی آنان شاد می‌گشت و از غم و اندوهشان غمگین. پس هر کس که به رضای خدا راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم را در تمام امور زندگی در پیش بگیرد و خودش را در غم‌ها و شادی‌های دیگران سهیم بداند، محبوب و مورد احترام دیگران واقع می‌شود. این واقعیت، درباره‌ی مسئولان و صاحب‌منصبان نیز صادق است.^۲

پیشوایی و قیادت درست و صحیح، می‌تواند قبل از هر چیز بر روح و روان انسان‌ها حکم براند و با ضمیر و درون آن‌ها رابطه برقرار کند. هر چه قدر پیشوا، نیک و شایسته باشد، به همان نسبت رعیت و زیردستانش نیز نیک و شایسته می‌شوند و هر اندازه پیشوا، اهل بذل و

۱- السیرة النبویة از سباعی، ص ۶۸

۲- الهجرة النبویة از ابوفارس، ص ۵۴

بخشش باشد، بیش تر در نزد دیگران محبوب می گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری نسبت به پیروان و یارانشان دل سوز و مهربان بودند که پس از آن رهسپار مدینه شدند که بیش تر صحابه هجرت کرده بودند و تنها مستضعفان، بینوایان و کسانی که در تدارک سفر هجرت بودند و کار مهمی داشتند، در مکه ماندند.^۱

قابل یادآوری است که محبت ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر رضای خدا بود؛ چراکه مهم ترین شناسه‌ی تشخیص محبت و دوستی برای خدا که همان اخلاص و راستی است، در دوستی ابوبکر رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله نمودار می باشد. از آن جا که محبت ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنایی خدایی داشت، مورد قبول واقع شد و آیات سوره‌ی اللیل درباره‌اش نازل گشت. ابوبکر رضی الله عنه از غیر خدا - نه از پیامبر صلی الله علیه و آله و نه از دیگران - پاداش نخواست؛ بلکه ضمن ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله نصرت و یاریش نمود تا به خداوند نزدیکی جوید، از او پاداش بگیرد و با عمل به اوامر و نواهی پروردگار و با امید و ترس از وعده و وعیدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله حمایت نماید.^۲

ابوطالب عموی پیامبر هم رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می داشت اما ایشان را به خاطر خویشاوندی و هوای نفس یاری و نصرت می دادند بخاطر همین خداوند عزوجل دوستی و یاری ابوبکر را قبول کرده و یاری و دوستی ابوطالب را قبول نکردند بلکه ایشان را وارد جهنم کردند برای اینکه مشرک شدند و عملشان بخاطر غیر الله بود این در حالی بود که ابوبکر هیچگاه اجر و پاداشی از رسول الله نخواستند و نه از غیر ایشان بلکه به پیامبر ایمان آوردند و ایشان را دوست داشتند و ایشان را در راه دعوت یاری دادند در حالی که ایشان اجرشان را فقط از الله می خواستند.

بیماری ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام رسیدن به مدینه

هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم از مکه به مدینه قربانی بزرگی بود؛ چرا که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی مکه چنین فرموده‌اند: « به خدا سوگند که تو بهترین و محبوب ترین سرزمین خدا در نزد خدا هستی؛ اگر من مجبور به بیرون شدن از تو نبودم، هرگز تو را ترک نمی کردم.^۳ عایشه می گوید: « زهاب^۴ مدینه، خوب نبود و آبی نامرغوب داشت و به همین

۱- الهجرة النبوية المباركة، ص ۲۰۵

۲- الفتاوی از ابن تیمیة (۲۸۶/۱۱)

۳- روایت ترمذی، کتاب المناقب باب فضل مکه (۷۲۲/۵) شماره‌ی ۳۹۲۵

۴- زهاب به آبی می گویند که از چشمه، دره و یا شکاف زمین بیرون می شود.

خاطر در مدینه بیماری، شایع بود؛ بنابراین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رسیدند، یارانشان بیمار گشتند و خدای متعال آن حضرت را از بیماری مصون داشت. ابوبکر، عامر بن فهیره و بلال رضی الله عنهم که در یک خانه سکونت داشتند نیز به شدت تب کردند؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستم به عیادتشان بروم که اجازه فرمودند. به قصد عیادت به خانه‌ای رفتم که آن‌ها در آن اقامت داشتند؛ در آن زمان حکم حجاب بر ما نازل نشده بود. آنان، چنان بیمار شده بودند که تنها خداوند از شدت بیماریشان آگاه است. به ابوبکر نزدیک شدم و گفتم: پدر! حال شما چطور است؟ فرمود:

کلّ امریء مصیح فی أهله و الموت أدنی من شراک نعله

یعنی: «مرگ، به هر شخصی که در میان خانواده‌اش، قرار دارد، از بند کفش هم به او نزدیک‌تر است و هر شخصی، در آستانه مرگ می‌باشد».

با خود گفتم: به خدا سوگند (حال پدرم چنان خراب است) که نمی‌داند چه می‌گوید.

سپس به عامر بن فهیره رضی الله عنه نزدیک شدم و گفتم: حالت چطور است؟ گفت:

لقد وجدت الموت قبل ذوقه إن الجبان حفته من فوقه

کلّ امریء مجاهد بطوقه کالثور یحمی جلده بروقه

یعنی: «مرگ را پیش از آن که آن را بچشم و بمیرم، یافتم؛ مرگ ترسو همواره بالای اوست و او از مرگ می‌هراسد. هر شخص تنومندی تمام توان و تلاشش را برای مقابله و رویارویی با مرگ به کار می‌گیرد و چون حیوانی که با شاخ‌هایش از خود دفاع می‌کند، برای رهایی از مرگ دست و پا می‌نماید.»

گفتم: به خدا قسم عامر رضی الله عنه نمی‌داند، چه می‌گوید. هر گاه تب بلال رضی الله عنه قطع می‌شد، به

کنار خانه تکیه می‌داد و صدایش را بلند می‌کرد:

ألا لیت شعری هل أبیتن لیلة بواد و حولی إذخر و جلیل

و هل أردن یوماً میاه مجنّة و هل یبدون لی شامة و طفیل

یعنی: «ای کاش می‌دانستم که آیا شبی دگر در وادی مکه در حالی بسر خواهم کرد که

پیرامون من اذخر و جلیل باشد و آیا روزی دگر گذرم بر چشمه‌سار مجنه می‌افتد و آیا

دوباره مکه را در میان دو کوه شامه و طفیل خواهم دید؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این ماجرا باخبر کردم؛ ایشان دعا فرمودند: «اللهم حبب إلینا المدینة کحبنا مکه أو أشد؛ و صححها و بارک لنا فی مدها و صاعها و انقل حمّاتها و اجعلها بالجحفة»^۱

یعنی: «خدایا مدینه را برایمان محبوب گردان؛ آن چنان که مکه را محبوبمان کرده‌ای و بلکه بیش‌تر؛ خدایا مدینه را آکنده از صحت و سلامتی فرما و در صاع و مدّ مدینه^۲ (محصولات و فرآورده‌هایش) برکت و فزونی عنایت کن و بیماری و مرض را از این جا بردار و در جحفه بیفکن.»

خداوند متعال، دعای پیامبرش را پذیرفت و پس از آن مسلمانان از این بیماری رهایی یافتند و خدا چنین خواست تا مدینه، وطن ممتاز و ویژه‌ی مهاجرانی گردد که از جاهای گوناگون رهسپار مدینه شده بودند.^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از آن که در مدینه مستقر شد، شروع به پایه‌ریزی و تثبیت ارکان حکومت اسلامی نمود؛ در میان مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار فرمود، مسجد ساخت، به قصد اتمام حجت و محکم‌کاری، با یهودیان پیمان‌هایی منعقد کرد، سپاه‌یانی برای سرایا و گسیل به جنگ‌ها فراهم نمود و به زیرساخت‌های اقتصادی، آموزشی و تربیتی توجه و اهتمام خاصی ورزید. ابوبکر رضی الله عنه به عنوان وزیر باصداقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی همواره در کنار پیامبر بود و از بذل مالش و یا مشورت و پیشنهاد دریغ نورزید.^۴

۱- بخاری، کتاب الدعوات، باب الدعاء یرفع الوباء و الوجع شماره‌ی ۶۳۷۲؛ جحفه: نام مکانی است.

۲- در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه به روایت بخاری (شماره‌ی ۶۷۱۴) آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدایا! در بیمانه، صاع و مدّ مردم مدینه، برکت عنایت کن.» (مترجم)

۳- التریبۃ القیادیة، (۳۱۰/۲)

۴- تاریخ الدعوة إلى الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، ص ۱۲۱

مبحث چهارم حضور و نقش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میادین جهاد

تاریخ‌نگاران و سیرت‌شناسان چنین نگاشته‌اند که ابوبکر رضی الله عنه در بدر و تمامی جنگ‌ها حضور داشته و هیچ نبردی را از دست نداده است. او در جنگ احد، هنگام عقب‌نشینی سپاهیان مسلمان، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله استقامت ورزید. وی، پرچم‌دار لشکر اسلام در جنگ تبوک بود.^۱

ابن کثیر می‌گوید: سیرت‌شناسان در این هیچ اختلافی ندارند که ابوبکر رضی الله عنه در تمام صحنه‌های جهاد و در همه‌ی غزوات با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بوده است.^۲

زمخشری می‌گوید: نام ابوبکر رضی الله عنه برای همیشه در کنار نام رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد می‌شود؛ او از کوچکی رفیق و هم‌صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در بزرگسالی، اموالش را در راه خدا و رسول بذل و بخشش نمود؛ وی توشه و سواری رسول خدا صلی الله علیه و آله را در سفر هجرت فراهم کرد و ثروتش را در طول زندگیش برای آن حضرت صرف نمود؛ دخترش - عایشه - را به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در آورد در سفر و حضر، ندیم و همراه ایشان بود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، ایشان را در خانه‌ی دخترش عایشه که محبوب‌ترین همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، به خاک سپرد.^۳

سلمه بن اکوع رضی الله عنه می‌گوید: به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در هفت غزوه شرکت کردم؛ در نه سریه نیز شرکت نمودم که یک بار ابوبکر رضی الله عنه امیران بود و یک بار دیگر اسامه رضی الله عنه.^۴ در این مبحث به بررسی زندگی جهادی ابوبکر رضی الله عنه می‌پردازیم که چگونه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله با جان و مالش و پیشنهادهای بی‌نظیرش جهاد نمود تا دین خدا را یاری کرده باشد.

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بدر

جنگ بدر در سال دوم هجری روی داد که ابوبکر رضی الله عنه در آن به اشکال مختلف نقش فعالی داشت؛ مهم‌ترین نقش‌آفرینی‌های ابوبکر رضی الله عنه در این غزوه عبارتند از:

۱- الطبقات الكبرى (۱/۱۲۴)؛ صفوة الصفوة (۱/۲۴۲)

۲- أسد الغابة (۳/۳۱۸)

۳- خصائص العشرة الكرام البررة، ص ۴۱.

۴- بخاری، کتاب المغازی، باب بعث النبی أسامة، شماره‌ی ۴۲۷۰

۱ - پیشنهاد جنگیدن با کفار

هنگامی که خبر گریز کاروان تجارتی قریش و پافشاری اشراف و رؤسای مکه برای جنگیدن با پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت رسید، با صحابه وارد رایزنی و مشورت شدند^۱ که آیا با قریشیان بجنگند یا نه؟ ابوبکر رضی الله عنه برخاست و گفت: «خوبست که با آنان بجنگیم.» عمر رضی الله عنه نیز همین نظر را داشت^۲.

۲ - نقش ابوبکر رضی الله عنه در کسب اطلاعات از لشکر قریش

رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر رضی الله عنه برای کسب اطلاعاتی درباره‌ی لشکر قریش، در اطراف به گشت‌زنی پرداختند؛ در این میان با پیرمردی روبرو شدند و از وی درباره‌ی لشکر قریش جست و جو نمودند و (برای آن که شک پیرمرد برانگیخته نشود)، از او درباره‌ی لشکر محمد صلی الله علیه و آله و یارانش نیز پرس و جو کردند. پیرمرد گفت: «تا به من نگوئید که شما کیستید، هیچ گزارشی به شما نمی‌دهم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو آن چه می‌دانی به ما بگو تا ما نیز خود را به تو معرفی کنیم.» پیرمرد گفت: «به من چنین خبر رسیده که محمد صلی الله علیه و آله و یارانش، در فلان روز حرکت کرده‌اند که اگر این خبر درست باشد، آنان اینک باید در فلان مکان باشند. هم چنین به من خبر رسیده که قریشیان، در فلان روز به راه افتاده‌اند که در صورت صحت این خبر، آن‌ها اکنون باید به فلان مکان رسیده باشند.» پیرمرد پس از آن افزود: «من، شما را از آن چه می‌خواستید، باخبر کردم؛ پس اینک به من بگوئید که شما کیستید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما از آب هستیم.» و سپس به همراه ابوبکر رضی الله عنه آن‌جا را ترک کردند و رفتند. پیرمرد، که به فکر فرو رفته بود، با خود می‌گفت: «منظورش از آب چه بود؟! شاید منظورش از آب، آب عراق بود.»^۳

از این ماجرا به خوبی نزدیکی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایان می‌گردد و واضح می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه چگونه از آموزه‌های آن حضرت صلی الله علیه و آله بهره‌مند می‌شود.

۳ - پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه بان

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دسته‌بندی و مرتب‌نمودن صفوف مجاهدان فارغ شدند، به مقررمانده‌ی بازگشتند؛ مقررمانده‌ی، سایه‌بانی بود که بر فراز تپه‌ای مشرف به میدان نبرد ایجاد

۱- صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۹۵۲

۲- السیرة النبویة از ابن هشام (۴۴۷/۲)

۳- سیرة ابن هشام (۲۲۸/۲)

کرده بودند و ابوبکر رضی الله عنه نیز در آن جا در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و عده‌ای از جوانان انصار به فرماندهی سعد بن معاذ از آن حراست می‌کردند.^۱ باری حضرت علی رضی الله عنه در این باره در میان مردم سخنرانی کرد و گفت: «ای مردم! شجاع‌ترین مردم کیست؟» آن‌ها گفتند: «شما ای امیر مؤمنان! علی رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس، با من مبارزه نکرده مگر آن که او را شکست داده‌ام؛ اما شجاع‌ترین مردم، ابوبکر رضی الله عنه است. ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه‌بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه‌بان بماند تا کسی از مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله نکند؟ به خدا سوگند کسی جز ابوبکر رضی الله عنه برای این منظور قدم پیش نگذاشت؛ وی برای پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که شمشیر از نیام بیرون کشیده بود، بالای سر ایشان ایستاد و به هر کافری که قصد حمله به پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نمود، حمله‌ور می‌شد. پس ابوبکر رضی الله عنه شجاع‌ترین مردم است.»^۲

۴- حضور ابوبکر در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگام نزول بشارت نصرت و پیروزی اهل بدر

پس از آن که اسباب و مقدمات جنگ فراهم شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشتند و از خدا پیروزی و نصرتی را طلبیدند که پیش از آن وعده داده بود؛ ایشان چنین دعا فرمودند: (اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنْ تَهْلِكْ هَذِهِ الْعَصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَلَا تُعْبِدْ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا) «خدایا! آن چه را به من وعده فرمودی به انجام رسان؛ خداوندا! اگر همین گروه اندک از مسلمانان نابود شوند، پس از این هرگز در زمین پرستش نخواهی شد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چنان دعا می‌کردند و خدا را به نصرت می‌طلبیدند که ردای ایشان افتاد. ابوبکر رضی الله عنه آن را بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و گفت: «ای رسول خدا! دیگر بس است که قطعاً خداوند، آن چه را به شما وعده فرموده، عملی می‌سازد.^۳ خدای متعال، همان دم آیه فرو فرستاد که: ((إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ))^۴

۱- مرجع سابق (۲/۲۳۳)

۲- البداية و النهاية (۳/۲۷۱-۲۷۲)

۳- مسلم، کتاب الجهاد، باب الإمداد بالملائكة ببدر، شماره‌ی ۱۷۶۳ (۳/۱۳۸۴)

۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۹: «زمانی را که (در جنگ بدر) از پروردگار خود نصرت و یاری طلب می‌کردید، (به یاد آورید که) درخواست شما را پذیرفت...»

در روایت ابن عباس رضی الله عنهما چنین آمده است که رسول خدا، روز بدر دعا کردند: «بارخدا یا! از تو می‌خواهم که وعده و پیمانت را به انجام برسانی؛ خداوند! اگر چنین بخواهی که این جمع اندک از مسلمانان نابود شوند، دیگر پرستش نخواهی شد.» ابوبکر رضی الله عنه دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: «خداوند، شما را کفایت می‌کند.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از سایه بان بیرون شدند که این آیه بر زبانشان جاری بود: ((سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الدُّبْرَ))^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله مدتی را با التهاب و نگرانی در سایه بان به سر بردند و سپس برخاستند و فرمودند: «ای ابوبکر! تو را بشارت باد که نصرت الهی برای تو فرا رسیده؛ این جبرئیل علیه السلام است که افسار اسبش را گرفته و او را چنان برای نصرت مسلمانان می‌تازاند که گرد و غبار به هوا برخاسته است.» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد مسلمانان رفتند و آنان را به جنگ و جهاد برانگیختند.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این ماجرا، این درس بزرگ را فرا گرفت که برای نزول نصرت و یاری الهی به خلوت و تنهایی خویش فرو رود و با تمام وجود خدایش را فراخواند و با صدق و اخلاص پیشانی به پیشگاه پروردگارش بساید و دو زانو به آستان کبریای الهی بنشیند و عرض نیاز نماید. این صحنه در حافظه، قلب و درون ابوبکر رضی الله عنه ماندگار شد تا در چنان لحظاتی و در چنان موقعیت‌هایی به آقایش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اقتدا کند. بدون تردید در فریادخواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشگاه پروردگار متعال، آموزه‌ای بس بزرگ برای حاکمان، زمام‌داران و مسؤولان و تمام کسانی که می‌خواهند از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی بزرگوارش الگو بردارند، وجود دارد.

زمانی که تابش خورشید شدت گرفت و گرد و غبار میدان نبرد به فضا برخاست و چک‌چک شمشیرها بلند شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به جنگی شجاعانه فراخواندند؛ مجاهدان با یاد و ذکر خدا رویاروی کافران ایستادند؛ خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز گام در میدان نبرد نهادند و مبارزه‌ی سخت و سنگینی نمودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود^۳ و از خود شجاعت بی‌نظیری به نمایش گذاشت. صدیق اکبر رضی الله عنه آن‌چنان برای مبارزه با کفار آماده بود که تنها به سرفرازی اسلام می‌اندیشید و راضی بود برای این منظور با فرزندش نیز بجنگد؛ عبدالرحمن پسر ابوبکر رضی الله عنهما در جنگ بدر در جرگه و لشکر

۱- نگاه کنید به صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قصه بدر (۶/۵) شماره‌ی ۳۹۵۳

۲- السیرة النبویة از ابن هشام (۴۵۷/۲)، تاریخ الدعوة، ص ۱۲۵

۳- البداية و النهاية (۲۸۷/۳)

مشركان قرار داشت و از جنگاورترین مردان قریش بود و در تیراندازی سرآمد و مشهور. عبدالرحمن رضی الله عنه پس از آن که مسلمان شد، به پدرش ابوبکر رضی الله عنه گفت: «در جنگ بدر شما در مقابل من قرار گرفتید و در تیررس من بودید، اما من جای دیگری رفتم و شما را نکشتم.» ابوبکر فرمود: «اگر تو در تیررس من قرار می‌گرفتی، حتماً تو را هدف قرار می‌دادم.»^۱

۵ - موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال اسیران بدر

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که عده‌ای از کافران، در جنگ بدر اسیر شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر و عمر فرمودند: (ما ترون فی هؤلاء الأساری؟) یعنی: «نظر شما درباره‌ی این اسیران چیست؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای پیامبر خدا! این‌ها، با مسلمان‌ها خویشاوند و پسرعمو هستند؛ بنابراین پیشنهاد من این است که از آنان فدیة بگیریم و با آن، توان خود را در مقابل کفار بالا ببریم؛ علاوه بر این شاید خدا خواست که این‌ها نیز مسلمان شوند.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «عمر! نظر تو چیست؟» عمر رضی الله عنه گفت: «نه ای رسول خدا، به خدا سوگند که با ابوبکر رضی الله عنه در این باره موافق نیستم؛ بلکه پیشنهاد می‌کنم به ما اجازه دهید تا گردن‌هایشان را بزنیم؛ به علی رضی الله عنه اجازه دهید تا گردن عقیل را بزند؛ به من اجازه دهید تا گردن نزدیکان خود را بزنم؛ چرا که هر یک از این‌ها رهبران و لشکریان کفر هستند.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظر ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند. روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه را دیدم که نشسته‌اند و می‌گریند؛ علت را جویا شدم و گفتم: ای رسول خدا! چرا شما و یارتان گریه می‌کنید؟ به من بگویید تا اگر بتوانم با شما همدردی کنم و بگیرم و اگر نتوانستم برای ابراز همدردی با شما به خود ظاهر گریستن بگیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به خاطر پیشنهادی که دوستانت به من کردند تا از اسیران فدیة بگیرم، عذاب خداوند، نزدیک‌تر از این درخت (درختی که نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت) برایم نمایان شد.» خداوند متعال این آیات را فرو فرستاد: ((مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُتَخَّرَ فِي الْأَرْضِ يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كَتَبْنَا مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسْكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾)) (انفال: ۶۷-۶۹)

یعنی: «هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد مگر آن که خوب دشمن را ضعیف گرداند و بر او غالب آید. شما، کالای ناپایدار دنیا را می‌خواهید و خداوند، سرای

آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می خواهد و خداوند، عزیز و حکیم است. اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، امتی را کیفر ندهد)، عذاب بزرگی به شما در مقابل آن چه (به عنوان فدیة از اسیران) گرفتید، می رسید. اکنون از آن چه به عنوان فدیة گرفته اید، (بدون دغدغه) حلال و پاکیزه بخورید و (همیشه) از خدا بترسید. بی گمان خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است.»

خداوند، پس از نزول این آیات، استفاده از غنیمت جنگی را برای مسلمانان حلال فرمود.^۱

در روایتی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه چنین آمده است: روز بدر رسول خدا صلی الله علیه و آله به صحابه فرمودند: «در باره ی این اسیران چه نظری دارید؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! این ها اقوام و خویشان شما هستند؛ پس این ها را بگذارید و مهلتشان دهید تا شاید توبه کنند و خداوند، توبه شان را بپذیرد.» عمر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! این ها، شما را بیرون کردند و به قرابت و خویشاوندی شما با خود نیز توجه نکردند؛ پس آنان را گردن بزنید.» عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! آنان را در شילה ای پر از هیزم ببرید و آن ها را به آتش کشید.» عباس که در میان آن جمع بود، گفت: «قرابت و خویشاوندیت را نادیده می گیری که این چنین نظر می دهی.» رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به این پیشنهادها هیچ واکنشی نشان ندادند. برخی از مردم معتقد بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه عمل می کنند و عده ای می گفتند که آن حضرت به رأی عمر رضی الله عنه عمل خواهند نمود؛ بعضی هم بر این باور بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله نظر عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را اجرا می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که قبلاً آن جا را ترک کرده بودند، بازگشتند و فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ لِيلِينُ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَلِينٌ مِنَ اللَّبَنِ وَ إِنَّ اللَّهَ لِيَشِدُّ قُلُوبَ رِجَالٍ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ أَشَدَّ مِنَ الْحِجَارَةِ وَ إِنَّ مَثَلَكُ يَا أَبَا بَكْرٍ كَمَثَلِ عِيسَى إِذْ قَالَ: «إِنَّ تَعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» ﴿١٣٨﴾) و إِنَّ مَثَلَكُ يَا عُمَرُ كَمَثَلِ نُوحٍ إِذْ قَالَ: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿١٣٩﴾) و إِنَّ مَثَلَكُ مِثْلُ مُوسَى إِذْ قَالَ: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿١٤٠﴾»

یعنی: «خداوند، قلب برخی را چنان نرم می‌کند که از شیر نیز نرم‌تر و رقیق‌تر می‌گردد و دل بعضی را چنان سفت و سخت می‌گرداند که از سنگ نیز سخت‌تر می‌شود. ای ابوبکر! تو مانند عیسی هستی که گفت: ﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱ و تو ای عمر! همانند نوح هستی که دعا کرد: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دَيَّارًا﴾^۲ و همانا مثال تو همانند موسی (عليه السلام) می‌باشد که گفت: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾^۳ [مسند احمد (۳۷۳/۱)؛ تفسیر ابن کثیر (۳۲۵/۲)]

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره هنگام مشورت و رایزنی با یارانش، ابتدا با ابوبکر رضی الله عنه گمانه‌زنی و مشورت می‌فرمود؛ گاهی به مشورت با ابوبکر رضی الله عنه بسنده می‌کرد و گاهی با یاران دیگرش نیز مشورت می‌فرمود. البته عادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر این بود که معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر میان مشورت ابوبکر رضی الله عنه و پیشنهادهای دیگران، به مشورت ابوبکر رضی الله عنه عمل می‌کرد.^۴

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ‌های احد و حراء الاسد

مسلمانان، در جنگ احد با سختی‌های شدیدی روبرو شدند و به خاطر غفلتی که از برخی از آنان سرزد، نظم و توانشان در میدان نبرد از هم پاشید و کار به جایی انجامید که از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پراکنده شدند؛ در میان لشکر شایع شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده‌اند؛ این شایعه، اثری منفی بر صحابه گذارد و با واکنش و پیامد بدی همراه گشت؛ میدان نبرد وسیع

۱- سوره مائده، آیه ۱۱۸: «اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (و هرگونه بخواهی درباره‌شان حکم می‌کنی)؛ و اگر از ایشان گذشت کنی (باز هم خود دانی که تو دانا و توانایی).»

۲- سوره نوح، آیه ۲۶: «پروردگارا! هیچ‌کسی از کافران را بر روی زمین زنده مگذار.»

۳- سوره یونس، آیه ۸۸: «و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و فرعونیان در دنیا زینت و ثروت داده‌ای که عاقبتش این شده تا (بندگان را) از راه بدر کنند و گمراهشان نمایند. پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و دل‌هایشان را سخت و محکم کن تا ایمان نیاورند مگر آن‌گاه که به عذاب دردناک گرفتار شوند (و آن هنگام بدانند که پشیمانی سودی ندارد).»

۴- ابوبکر صدیق، از محمد مال الله، ص ۳۳۵

بود و به سبب هیاهو و هرج و مرج حاکم بر میدان، دسترسی به یک خبر درست درباره‌ی شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله ممکن نبود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی بود که خود را از میان صف‌ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و پس از او ابو عبیده بن جراح، علی، طلحه، زبیر، عمر بن خطاب، حارث بن صمه، ابودجانه و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم و عده‌ای دیگر از صحابه رضی الله عنهم خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساندند و به همراه آن حضرت به قصد باز یابی و جمع و جور کردن توان مادی و معنویشان به سوی کوه احد شتافتند.^۱

هرگاه سخن از جنگ احد به میان می‌آمد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرمود: «آن روز همه‌اش از آن طلحه رضی الله عنه است؛ من در روز احد، نخستین کسی بودم که پس از بروز هرج و مرج در میان مسلمانان و پراکندگی آن‌ها دوباره به جنگ و کارزار با کافران روی آوردم؛ در این اثنا مردی را دیدم که مشغول نبرد با کفار بود؛ با خود گفتم: گویا او، طلحه رضی الله عنه است. در میان من و مشرکان، کافری قرار داشت که او را نمی‌شناختم. من، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک بودم که ناگهان چشمم به ابو عبیده رضی الله عنه افتاد؛ خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رساندیم. دندان پیشین آن حضرت شکسته و چهره‌ی مبارکش زخمی و خونین شده و دو حلقه از خود (کلاه آهنی) در صورتشان فرو رفته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرمودند: «به یاری دوستان بشتابید.» منظورشان طلحه رضی الله عنه بود که از شدت خونریزی ناتوان و بی رمق شده بود. ما، به قصد کمک و رسیدگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به گفته‌شان توجهی نکردیم. جلو رفتیم تا حلقه‌های آهنین را از صورت آن حضرت بیرون بکشیم؛ ابو عبیده رضی الله عنه مرا سوگند داد که بگذار من این کار را بکنم. من گذاشتم تا او حلقه‌ها را از صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون بکشد؛ وی، برای آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله اذیت نشوند، حلقه‌ها را با دستش نگرفت؛ بلکه حلقه‌ها را به دندان گرفت و به هنگام بیرون کشیدن یکی از حلقه‌ها، آخرین دندان پیشینش با حلقه بیرون آمد. پس از رسیدگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به سراغ طلحه رضی الله عنه رفتیم و او را در حالی در چاله‌ای دیدیم که بیش از هفتاد جراح بر اثر شمشیر، نیزه و ضربات وارد آمده، برداشته و یکی از انگشتانش نیز قطع شده بود.» منزلت و جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه از آن جا هویدا می‌گردد که پس از پایان این جنگ ابوسفیان بانگ برآورد که: «آیا محمد صلی الله علیه و آله در میان شما است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند که کسی جوابش را ندهد. ابوسفیان سه بار همین پرسش را نمود و چون پاسخی نشنید، سؤال کرد: «آیا پسر ابوقحافه رضی الله عنه در میان شما است؟» سه بار این سؤال

۱- موافق الصدیق مع النبی صلی الله علیه و آله فی المدینة، از دکتر عاطف لماضة، ص ۲۷

۲- منحة المعبود (۱۹/۲)؛ نگاه کنید به تاریخ الدعوة الإسلامية ص ۱۳۰

را تکرار کرد و پاسخی نشنید؛ بنابراین سراغ عمر رضی الله عنه را گرفت و پرسید: «آیا پسر خطاب در میان شما است؟» ابوسفیان پاسخی نشنید؛ به میان قریشیان بازگشت و گفت: «این‌ها (محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر و عمر) کشته شده‌اند»^۱

این ماجرا، بیان گر این است که ابوسفیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر و عمر را پایه‌ها و رجال اصلی اسلام می‌دانست و به همین خاطر نیز برای آن که خیالش در مورد نابودی اسلام راحت شود، سراغ این سه نفر را گرفت تا مطمئن شود که آن‌ها کشته شده‌اند.^۲

زمانی که مشرکان اراده کردند، مسلمانان را نابود کنند و آن‌ها را ریشه کن نمایند، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یک استراتژی و برنامه‌ی منظم و حساب‌شده، دسیسه‌شان را خنثی نمودند و به مسلمانان دستور دادند به تعقیب مشرکان پردازند؛ مسلمانان، با وجود جراحات و تلفات شدیدی که در احد متحمل شده بودند، فرمان خدا و رسول را لیک گفتند. عایشه رضی الله عنها به عروه بن زبیر چنین فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! خداوند متعال، در قرآن عده‌ای را ستوده و فرموده است: ﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۷۲) یعنی: «کسانی که پس از آن همه زخم‌ها و جراحات‌هایی که برداشتند، فرمان خدا و پیامبر را اجابت کردند (و هنوز زخم‌های جنگ احد التیام نیافته بود که در تعقیب مشرکان به سوی حمراءالاسد شتافتند، کار بس بزرگی نمودند که قابل ستایش است و) آن عده از ایشان که (چنین کار سترگ و) نیکی کردند و تقوا پیشه نمودند، اجر و پاداش بزرگی می‌یابند.» ای خواهرزاده‌ام! پدرت زبیر رضی الله عنه و هم‌چنین ابوبکر رضی الله عنه از همین جرگه بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز احد و پس از آن که مشرکان رفتند، بدین خیال افتادند که مبدا مشرکان، برای ریشه کن کردن مسلمانان بازآیند؛ بنابراین فرمودند: «چه کسی به تعقیبشان می‌رود؟» هفتاد نفر برای این کار آماده شدند که ابوبکر و زبیر از آن جمله بودند.^۳

حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی نضیر

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به محله‌ی بنی نضیر رفتند تا از آنان در پرداخت خون‌بهای دو تن از کسانی که عمرو بن امیه از بنی عامر، آن‌ها را به اشتباه کشته بود، کمک بگیرند. زمانی که

۱- الفتح (۱۸۸/۶)، الفتح (۴۰۵/۷)

۲- مواقف الصديق مع النبي صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینة، ص ۲۸

۳- مسلم، شماره‌ی ۲۴۱۸

رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد بنی نضیر رفتند و خواسته‌شان را مطرح نمودند، بنی نضیر گفتند: «ای ابوالقاسم! هر آن چه بخواهی و دوست داشته باشی، کمکت می‌کنیم.» در این میان عده‌ای از آنان با برخی دیگر در خلوت بر ضد آن حضرت صلی الله علیه و آله توطئه چیدند و گفتند: «هرگز این مرد را در چنین حالتی نمی‌یابید که در کنار خانه‌ای از شما نشسته باشد؛ بنابراین چه کسی بالای بام می‌رود و سنگی بر او می‌افکند تا ما را از دستش راحت کند؟» عمرو بن جحاش بن کعب برای این کار اظهار آمادگی کرد و گفت: «من، بالای بام می‌روم و سنگی رویش می‌اندازم.» سپس برای اجرای این نقشه بالای بام رفت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان جمعی از یارانشان و از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم نشسته بودند که توسط وحی از توطئه‌ی یهودیان باخبر شدند و از جا برخاستند و آهنگ مدینه کردند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مدت زمانی که آن حضرت تأخیر نمودند، در پی آن حضرت برخاستند و در راه مدینه شخصی را دیدند و از او درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند؛ او گفت: «ایشان، در مدینه بودند.» صحابه به نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از خیانت یهود آگاه ساختند. آن‌گاه محمد بن مسلمه را پیش یهودیان فرستادند و پیام دادند از شهر من بیرون شوید. منافقان، در پی این ماجرا به یهودیان وعده‌ی یاری دادند و گفتند: «شما از سرزمین خود بیرون نشوید و در قلعه‌های خود بمانید.» حی بن اخطب به این وعده‌ی منافقان فریفته گشت و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیام فرستاد که ما، مدینه را ترک نمی‌کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله بر ضد بنی نضیر فرمان جنگ صادر کردند و آنان را محاصره نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن ام‌مکتوم رضی الله عنه را به نیابت از خویش در مدینه گذاشتند. این ماجرا، در ماه ربیع الاول بود. شراب نیز همان‌جا حرام شد. بنی نضیر در قلعه‌هایشان پناه گرفتند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را در محاصره گرفتند و دستور دادند نخل‌هایشان را قطع کنند یا بسوزانند. بنی نضیر پس از دیدن زور و قوت مسلمانان پذیرفتند که از شهر و سرزمین رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اجازه دادند هر کدامشان یک بار شتر به جز اسلحه با خود ببرد. سوره‌ی حشر نیز همان‌جا نازل شد.^۱

حضور ابوبکر رضی الله عنه در جنگ بنی مصطلق

بنی مصطلق، آهنگ حمله به مدینه را نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دو شب گذشته از ماه شعبان سال ششم هجری به همراه هفتصد تن از یارانشان رهسپار دیار بنی مصطلق شدند؛ هنگامی که به آنان رسیدند، بیرق مهاجران را به ابوبکر رضی الله عنه یا عمار بن یاسر رضی الله عنهما دادند و بیرق

۱- بخاری، کتاب المغازی، باب حدیث بنی‌النضیر (۲۱۷/۵)؛ مغازی الواقعی (۳۶۳/۱)؛ البدایة و النهایة (۸۶/۴)

انصار را به سعد بن عباده رضی الله عنه؛ سپس به عمر فاروق رضی الله عنه دستور دادند تا در میان بنی مصطلق ندا دهد که: «لا اله الا الله بگویند و خود و اموالتان را نجات دهید.» آنان نپذیرفتند و شروع به تیراندازی کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مجاهدان فرمان حمله دادند و آنان نیز یک تن به بنی مصطلق یورش بردند و ده نفر از آنان را به هلاکت رساندند و بقیه‌شان را اسیر کردند. در این جنگ تنها یک مسلمان شهید شد.^۱

نقش ابوبکر رضی الله عنه در خندق و بنی قریظه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دو جنگ خندق و بنی قریظه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت نمود. او در روز خندق با لباسش خاک جابجا می کرد و به همراه دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می کوشید تا در کم‌ترین زمان ممکن کار حفر خندق به پایان رسد. چراکه در جنگ احزاب، حفر خندق مهم‌ترین راهکار و استراتژی رویاری با احزاب و دسته‌های کفر بود که متفق و یک پارچه به جنگ اسلام آمده بودند.^۲

حضور ابوبکر رضی الله عنه در حدیبیه

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ذی قعده‌ی سال ششم هجری به قصد زیارت خانه‌ی خدا به همراه عده‌ای از یارانشان عازم مکه شدند و ضمن بستن احرام با خود شتران قربانی نیز برداشتند تا اهل مکه گمان نکنند که ایشان به جنگ با آنان می روند و دریابند که خروج ایشان به سوی مکه فقط به قصد زیارت خانه‌ی خدا می‌باشد و بس؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله جاسوسی از خزاعه برای تجسس از احوال مکه گسیل فرمودند؛ او (که بسر بن سفیان خزاعی بود) پس از بررسی‌های لازم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و خبر داد که اهل مکه بر آن شده‌اند تا آن حضرت و یارانش را از زیارت خانه‌ی خدا بازدارند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به یارانشان فرمودند: «ای مردم! نظر و پیشنهاد خود را بگویند.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! ما به قصد خانه‌ی خدا بیرون شده‌ایم و اصلاً قصد جنگ و کشتار نداریم. بنابراین به راهی که در پیش گرفته‌ایم، ادامه دهیم و اگر کسی مانع ما از این سفر شد، با او بجنگیم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «با نام خدا برای ادای عمره آماده شوید.»

۱- البدایة و النهایة (۱۵۷/۴)

۲- مواقف الصدیق مع النبی فی المدینة، ص ۳۲

قریش نیز مصمم شده بود که به هیچ عنوان به رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه‌ی ورود به مکه را ندهد. میان اهل مکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتگوهای رد و بدل شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند چنانچه در گفتگوهایشان با اهل مکه نشانه‌هایی مبنی بر برقراری دوباره‌ی پیوند خویشاوندی ببینند، پاسخشان را بدهند و با آنها به یک نتیجه‌ی نهایی برسند.^۱

نقش ابوبکر رضی الله عنه در مذاکرات اهل مکه و پیامبر صلی الله علیه و آله

عده‌ای از قریشیان برای مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله به حضور آن حضرت رفتند. نخستین پیک قریش برای مذاکره با پیامبر شخصی از خزاعه به نام بدیل بن ورقاء بود؛ اما پس از آن که برایش تصمیم قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش برای زیارت خانه‌ی خدا محرز شد، به مکه بازگشت. پس از او مکرز بن حفص، حلیس بن علقمه و عروه بن مسعود ثقفی یکی پس از دیگری حاملان پیام قریشیان بودند. گفتگو میان عروه بن مسعود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آغاز شد؛ در این مذاکرات، ابوبکر رضی الله عنه و برخی دیگر از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشتند.^۲ عروه گفت: «ای محمد! تو ناکسان و فرومایگان را پیرامون خود جمع کرده و به آنان دل بسته‌ای و گمان می‌کنی می‌توانی به همراهشان وارد مکه شوی؛ بدان که قریشیان سوار پرشرانی جوان به همراه زن و مرد و کوچک و بزرگشان بیرون شده و تصمیم گرفته‌اند تا تو را به هیچ عنوان به مکه راه ندهند؛ من سوگند یاد می‌کنم که این‌ها، به تو پشت می‌کنند و تنهایت می‌گذارند!!!» ابوبکر فرمود: «بظر (چیز) لات^۳ را بمک و چنین مگو؛ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها می‌گذاریم و از او می‌گریزیم؟!»^۴ عروه گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر خوبی‌هایی که قبلاً در حقم نموده‌ای، ممنونت نبودم، حتماً جوابت را می‌دادم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه قبلاً به عروه، نیکی‌های زیادی کرده بود و به همین خاطر نیز عروه، جواب ابوبکر رضی الله عنه را نداد. برخی از علما بر مبنای این ماجرا جایز دانسته‌اند که به ضرورت یا مصلحتی شرعی می‌توان به طور صریح و رک، نام اندام تناسلی را بر زبان آورد و این عمل در فحش و دشنام غیر شرعی نمی‌گنجد.^۵ عروه بن مسعود خواست تا جنگی روانی بر ضد مسلمانان به راه اندازد و آنان را دچار ضعف و شکست روحی کند؛ به همین خاطر سعی نمود توان نظامی قریش را بزرگ

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۱۳۶

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۱۳۷

۳- بظر، پاره‌گوشه میان فرج زن را گویند و لات، نام بت ثقیف بوده است.

۴- بخاری، کتاب الشروط فی الجهاد (۲۷۳/۳) شماره‌ی ۲۷۳۲

۵- ابوبکر صدیق از محمد مال الله، ص ۳۵۰

جلوه دهد و چنان وانمود کند که پیروزی نهایی، از آن قریش است. او کوشید تا با فتنه‌گری، در صفوف مسلمانان رخنه افکند و با توصیف یاران و اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله به فرومایگی، فضای حاکم بر روابط پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش را غیرقابل اعتماد نشان دهد و چنین وانمود کند که روزی یاران محمد صلی الله علیه و آله، او را تنها می‌گذارند. واکنش ابوبکر رضی الله عنه به گونه‌ای بُرنده و جدی بود که جنگ روانی عروه را در هم شکست. واکنش و موضع ابوبکر رضی الله عنه در مقابل عروه در نهایت عزت و سرافرازی ایمانی بود؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهْتَبُوا وَلَا مَخْزُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹) یعنی: «سست وزبون نشوید که شما غالب و برترید اگر به راستی مؤمن باشید.»

موضع ابوبکر رضی الله عنه در قبال صلح با کفار در حدیبیه

هنگامی که نتیجه‌ی مذاکرات مشرکان به سرکردگی سهیل بن عمرو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این شد که با هم صلح کنند، ابوبکر رضی الله عنه به طور کامل و بدون هیچ قیل و قالی توافق رسول خدا صلی الله علیه و آله را با مشرکان پذیرفت؛ با آن که شرایط صلح‌نامه به گونه‌ای بود که به ظاهر در حق مسلمانان ظلم و اجحاف شده بود، اما ابوبکر رضی الله عنه به یقین می‌دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله خودسرانه و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و یقیناً خداوند، او را از فرجام کاری که می‌کند، آگاه کرده است.^۱ تاریخ‌نگاران چنین نگاه‌شده‌اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه به قدری با شرایط و مفاد صلح حدیبیه مخالف بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «مگر شما رسول خدا نیستید (که این چنین اجازه می‌دهید عنوان رسول الله را از بندهای قرارداد، حذف کنند؟)» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله؟» عمر رضی الله عنه گفت: «مگر ما مسلمان نیستیم؟» فرمودند: «چرا؟» عمر رضی الله عنه دوباره گفت: «مگر آن‌ها مشرک نیستند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله، (آن‌ها مشرکند.)» عمر رضی الله عنه گفت: «پس چرا با وجودی که خدا به خاطر این دین به ما عزت داده، خفت و خواری را بپذیریم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ لَسْتُ أَعْصِيهِ) یعنی: «من، پیامبر خدا هستم و خدایم را نافرمانی نمی‌کنم.» و به روایت دیگری فرمودند: (أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ، لَنْ أَخَالَفَ أَمْرَهُ وَ لَنْ يُضِيعَنِي) یعنی: «من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم و با فرمان او مخالفت نمی‌ورزم و قطعاً او نیز مرا ضایع نمی‌کند.»^۲ عمر رضی الله عنه گفت: «مگر شما

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۱۳۸

۲- مرجع سابق؛ تاریخ طبری (۳۶۴/۲)

پیش از این به ما نمی گفتید که به طواف خانه‌ی خدا می‌رویم؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله (من به شما گفتم که به طواف خانه‌ی خدا مشرف می‌شویم؟) اما آیا گفتم، همین امسال؟» عمر رضی الله عنه گفت: «نه» و سپس به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و همان گفته‌ها را تکرار کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فاروق را نصیحت کرد و از او خواست تا از این قیل و قال دست بردارد و بدون چون و چرا به خواست خدا و رسول راضی شود. ابوبکر به عمر گفت: «بی‌چون و چرا این عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بپذیر؛ چرا که او پیامبر خدا است و با حکم خدا مخالفت نمی‌ورزد و قطعاً خداوند نیز ضایعش نمی‌کند.»^۱ با آن که ابوبکر رضی الله عنه از پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه بی‌اطلاع بود، همانند گفته‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای عمر رضی الله عنه تکرار نمود که این، نشان‌گر کمال وفاق و هم‌بستگی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. قطعاً ابوبکر رضی الله عنه در این فضیلت، بر عمر رضی الله عنه سبقت گرفته است؛ چرا که بر خلاف عمر رضی الله عنه در مورد بندهای پیمان‌سازش، بی‌چون و چرا پیامبر معصوم را تأیید نمود و تنها به ظاهر مفاد قرارداد نگاه نکرد.^۲

صلح حدیبیه، مقدمه‌ی ظفر و پیروزی مسلمانان و بلکه پیروزی بزرگی بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌اش فرموده است: «در اسلام هیچ پیروزی و فتحی بزرگ‌تر از حدیبیه وجود ندارد؛ در آن روز ذهن و خرد مردم از درک آن‌چه میان محمد صلی الله علیه و آله و خدایش می‌گذشت، بازماند و مردم، بر اساس عادت بشری خود، در این باره نیز زود قضاوت کردند؛ اما خدای متعال، همانند بندگانش عجله نمی‌کند و هر کاری را به‌موقع به سرمنزل مقصود می‌رساند. من، در حجه الوداع به سهیل بن عمرو نگریستم که در قربانگاه به بهانه‌ی نزدیک کردن شتر قربانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش را به آن حضرت نزدیک می‌کرد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله که به دست مبارک خویش شتر قربانی نمودند، به حَلّاق (موی تراش) امر فرمودند که موهایشان را بتراشد. سهیل رضی الله عنه موهای آن حضرت را برمی‌داشت و بر دیده‌هایش می‌نهاد. در آن هنگام به یاد روز حدیبیه افتادم که او از طرف اهل مکه برای بستن پیمان صلح آمده بود و از نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم و محمد رسول الله در متن صلح‌نامه امتناع می‌ورزید؛ لذا خدا را شکر گفتم که او را به اسلام هدایت فرمود»^۳ و از دوستان و شیفتگان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داد.

۱- السیرة النبویة از ابن هشام (۳/۳۴۶)

۲- الفتاوی از ابن تیمیة (۱۱۷/۱۱)

۳- نگاه کنید به خطب ابی‌بکر از محمد احمد عاشور، ص ۱۱۷

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان صحابه از خرد، فهم و هوش بیش تری برخوردار بود^۱ و مسایل را بهتر درک می کرد.

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ خیبر

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ با یهودیان خیبر آماده شدند و قلعه‌هایشان را به محاصره درآوردند. نخستین فرماندهی که برای فتح دژهای خیبر گسیل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. اما قلعه‌ها فتح نشد و ابوبکر رضی الله عنه بازگشت. سپس عمر رضی الله عنه گسیل شد و بی آن که قلعه‌ها فتح شوند، بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا يَحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ) یعنی: «فردا پرچم را به شخصی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد...» آن شخص علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.^۲ برخی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد کردند، نخل‌های یهودیان را قطع کنند تا در میانشان سستی بیفکنند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این پیشنهاد را پذیرفتند. مسلمانان، به قصد بریدن نخل‌های خیبر حرکت کردند؛ اما ابوبکر رضی الله عنه به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و پیشنهاد کرد که درختان خرما را قطع نکنند؛ چراکه معتقد بود چه با یهودیان صلح کنند و چه بر آنان ظفر یابند، این کار به ضرر خود مسلمانان است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفتند و در میان مسلمانان بانگ برآوردند که درختان خرما را قطع نکنید.^۳

فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در سریه ی نجد

ایاس بن سلمه به نقل از پدرش می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را به سریه ی نجد گسیل فرمودند و او را امیر ما تعیین نمودند. شبانه به گروهی از هوازن شیخون زدیم. من به دست خود هفت تن از مشرکان را کشتم. در آن سریه شعارمان این بود: «بمیران، بمیران».^۴

فرماندهی ابوبکر رضی الله عنه در جنگ با بنی فزاره

ایاس بن سلمه رضی الله عنه از پدرش چنین روایت کرده است: به همراه ابوبکر رضی الله عنه برای جنگ با بنی فزاره حرکت کردیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جنگ ابوبکر رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر گماشتند. هنگامی که به آب آنان نزدیک شدیم، فرمان داد به قصد استراحت اندکی اردو

۱- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۶۱

۲- فتوح البلدان (۲۶/۱)

۳- المغازی از واقدی (۶۴۴/۲)

۴- الطبقات الكبرى (۱۲۴/۱)؛ ابوداود (۴۳/۳)

بزینم. چنین کردیم و پس از نماز صبح به ما فرمان حرکت و حمله داد؛ ما به کنار آب آمدیم و با بنی فزاره جنگیدیم. در این گیر و دار عده‌ای را دیدم که می‌خواهند با زن و بچه به کوه پناه ببرند؛ ترسیدم پیش از من به کوه برسند و فرار کنند؛ تیری به میانشان انداختم و با دیدن تیر ایستادند. آنان را به نزد ابوبکر رضی الله عنه بردم. در میانشان زنی، پوستینی چرمی به تن داشت و دختری از زیباترین عرب‌ها به همراهش بود. ابوبکر رضی الله عنه آن دختر را به من بخشید؛ من جامه از او برداشتم و با او نزدیکی نکردم تا این که به مدینه باز گشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در بازار دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من بده.» گفتم: «ای رسول خدا! خیلی شیفته‌اش شده‌ام و هنوز جامه از او کنار نرده‌ام.» رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگر، چیزی نگفتند و رفتند. روز بعد نیز مرا دیدند و فرمودند: «ای سلمه! این زن را به من ببخش.» گفتم: «ای رسول خدا! هنوز به او دست نرده‌ام؛ اما این دختر را به شما بخشیدم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دختر را به عنوان فدیة برای آزادی مسلمانانی که در اسارت کفار مکه بودند، به مکه فرستادند.^۱

همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در عمره‌ی قضا

ابوبکر رضی الله عنه از آن دسته مسلمانانی بود که به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در عمره‌ی قضا حضور داشت. این عمره را از آن جهت عمره‌ی قضا می‌نامند که به جای آن عمره انجام شد که مشرکان، به پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش اجازه‌ی ورود به مکه را ندادند.^۲

حضور ابوبکر رضی الله عنه در سریه‌ی ذات السلاسل

رافع بن عمرو طائی رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو بن عاص رضی الله عنه را بر لشکر ذات السلاسل گماشتند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز با این لشکر گسیل فرمودند. آنان، حرکت کردند و در کوه طئیء اردو زدند. عمرو رضی الله عنه گفت: «نگاه کنید، شخصی در راه است و می‌آید.» گفتند: «گویا رافع بن عمرو است. او پیش از اسلام چنان دزد تنومندی بود که به تنهایی با دیگران درگیر می‌شد.» رافع می‌افزاید: پس از پایان جنگ و بازگشت به اردوگاه، ابوبکر رضی الله عنه را دیدم و در او آثار و نشانه‌هایی یافتم که حاکی از شخصیت والایش بود؛ وی، در آن وقت عبایی بر تن داشت که به هنگام سوارشدن بر مرکب جمعش می‌نمود. به حضورش رفتم و گفتم: من، شما را در میان این افراد شاخص تر می‌بینم؛ به من چیزی یاد بده که در صورت فراگیری آن، همانند تو شوم و طولانی هم نباشد که بتوانم آن را یاد بگیرم. به

۱- احمد (۴/۴۳۰)؛ طبقات (۴/۱۶۴)

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية، ص ۱۴۲

من گفتم: « پنج انگشتت را که می توانی بشماری؟ » گفتم: آری؛ فرمود: « ۱ - بگو: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً عبده و رسوله؛ ۲ - پنج وقت نماز بخوان؛ ۳ - اگر ثروتمندی، زکات مالت را بده؛ ۴ - به حج خانه‌ی خدا برو؛ ۵ - ماه رمضان را روزه بگیر؛ » و سپس پرسید: « این‌ها را حفظ کردی؟ » گفتم: آری؛ فرمود: « یک چیز دیگر (هم به تو می گویم) و آن، این که امارت گروه دو نفره را هم قبول نکن. » گفتم: غیر از این است که فرمانروایی در میان شما مرسوم است که در خانه‌های خشتی (و در شهر) زندگی می کنید؟ فرمود: « بعید نیست که روزی امارت و فرماندهی، به تو و یا افرادی برسد که در سطحی پایین تر از تو قرار دارند؛ خدای متعال، پیامبرش را مبعوث فرمود و مردم به اسلام گرویدند؛ عده‌ای به میل خود و رضای خدا مسلمان شدند و برخی هم به زور شمشیر؛ در هر حال همه‌ی این مسلمانان به سوی خدایشان بازگشته‌اند و در حمایت و پناه او هستند. امیری که زیردستانش به ظلم و جور روی آورند و او دادخواهی مظلومان را ننماید، مورد خشم و انتقام خدا قرار می گیرد. ممکن است شخصی از شما از روی حمیت و به خاطر گوسفندی چنان برای همسایه‌اش خشم بگیرد که رگ‌ها و ماهیچه‌هایش از عصبانیت برآمده و برجسته گردد و نداند که حق، چیز دیگری است و تنها خداوند، از پس پرده و حقیقت ماجرا آگاه می‌باشد.»^۱

در این نصیحت ابوبکر رضی الله عنه درس‌ها و آموزه‌های زیادی برای مسلمانان وجود دارد؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه پرورش یافته‌ی اسلام و مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. مهم‌ترین آموزه‌های نصیحت ابوبکر رضی الله عنه عبارتند از:

۱- اهمیت و جایگاه والای عبادات در اسلام: نماز، ستون دین است و زکات، روزه و حج از مهم‌ترین پایه‌های عبادی دین می باشد.

۲- عدم ذوق و اشتیاق برای رسیدن به امارت یا پست فرماندهی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوذر غفاری رضی الله عنه را این چنین نصیحت نموده‌اند که: (و إِنَّهَا أمانةٌ و إِنَّهَا يومَ الْقِيامةِ حِزْبٌ و ندامَةٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا)^۲ یعنی: «امارت، امانتی است. و روز قیامت سبب رسوایی و ندامت می گردد (و تنها امیری رسوا و پشیمان نمی گردد که) امرات به بحق بگیرد و حق امارت را ادا نماید.» در روایت دیگری آمده است: (و إِنَّهُ مَنْ يَكُنْ أَميراً فَإِنَّهُ أَطولُ النَّاسِ حِساباً و أَغْلظُهُم عذاباً و مَنْ لا يَكُنْ أَميراً فَإِنَّهُ مِنْ أيسرِ النَّاسِ حِساباً و أهونُهُم عذاباً) یعنی: «هر کس امیر باشد، روز قیامت حسابش بیش از دیگران طول می کشد و بیش تر و شدیدتر از

۱- مجمع الزوائد (۲۰۲/۵)

۲- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی ۱۸۲۵

آنان عذاب می گردد و هر کس امیر نباشد، آسان تر از دیگران از او حساب گرفته می شود و عذابش نیز سبک تر است.^۱

فهم و شناخت ابوبکر رضی الله عنه از مقام امارت و پست فرماندهی چقدر دقیق است که عمرو طائی رضی الله عنه را از پذیرش امارت یک گروه دو نفره بر حذر می دارد.

۳- خداوند، خودش ذره ای ظلم نمی کند و بندگانش را از ظلم و ستم باز می دارد و روا نمی داند نسبت به یکدیگر ظلم و جور پیشه نمایند. چرا که ظلم، تاریکی های روز قیامت را به دنبال دارد. در حدیثی قدسی چنین آمده است: (مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنَنِي بِالْحَرْبِ) یعنی: «کسی که دوستی از من را بیازارد، با او اعلام جنگ می کنم.»^۲ چرا که دوستان خدا، در پناه خدایند و به سان همسایگانیش؛ بنابراین خداوند، از این که به دوستانش تعرض و ستمی گردد، خشم و غضب می گیرد.^۳

۴- امیران و زمام داران امت اسلامی، روزگاری از بهترین و برگزیده ترین مسلمانان بودند؛ اما زمانی فرارسید که امت، به ضعف و سستی گرایید و کسانی بر مسند حکومت و زمامداری نشستند که لایق و شایسته ی آن جایگاه نبودند.^۴

۵- در جنگ ذات السلاسل موضع ممتاز و متمایز ابوبکر رضی الله عنه در قبال احترام و نکوداشت امیران و فرماندهان نمایان می گردد و به خوبی واضح و ثابت می شود که ابوبکر رضی الله عنه از توان روحی و درونی وافر برای تعامل با دیگران و حفظ حرمت و مقام آنان برخوردار بود.^۵ عبد الله بن بریده می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن عاص رضی الله عنه را به جنگ ذات السلاسل گسیل نمود و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را نیز تحت فرماندهی عمرو رضی الله عنه به این جنگ فرستاد؛ زمانی که لشکر، به میدان نبرد نزدیک شد، عمرو (فرمانده ی لشکر) دستور داد، هیچ آتشی روشن نکنند. عمر رضی الله عنه خشم گرفت و خواست به فرمانده اعتراض نماید؛ اما ابوبکر رضی الله عنه او را از این کار باز داشت و توجیهش نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن جهت عمرو بن عاص رضی الله عنه را امیر تعیین کرده اند که به مسایل جنگی، دانش و اشراف بیشتری دارد. عمر رضی الله عنه نیز توجیه شد و آرام گرفت.

۱- استخلاف ابی بکر، نوشته ی جمال عبدالهادی، ص ۱۳۹

۲- مسند احمد (۲۵۶/۶)

۳- استخلاف ابی بکر از جمال عبدالهادی، ص ۱۴۰

۴- همان منبع.

۵- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۸۲

جلوه‌هایی از حضور ابوبکر رضی الله عنه در فتح مکه

چرایی حرکت لشکر اسلام برای فتح مکه در سال ۸ هجری

ابن اسحاق دلیل خیزش لشکر اسلام را پس از صلح حدیبیه برای فتح مکه چنین آورده است: در صلح حدیبیه قرار بر این شد که هر کس به محمد صلی الله علیه و آله پیوندد و در عقد و پیمانش درآید یا به قریش پیوندد و در عقد و پیمان قریش داخل گردد، مختار است. خزاعه، با هم رایزنی نمودند و گفتند: ما در عهد و پیمان محمد صلی الله علیه و آله داخل می‌شویم؛ بنی‌بکر نیز به عهد و پیمان قریش در آمدند. هفده یا هجده ماه بر همین منوال گذشت. افرادی از بنی‌بکر که تحت پیمان قریش بودند با همکاری عده‌ای از سران قریش، شبانگاه و در محلی به نام وتیر در نزدیکی مکه بر خزاعه (هم‌پیمانان پیامبر) شیخون زدند؛ قریشیان گفتند: شب است و بی آن که محمد بفهمد، این کار را می‌کنیم و کسی هم ما را نمی‌بیند. بنابراین ضمن کمک تسلیحاتی و دادن اسلحه، اسب و ابزار جنگی به بنی‌بکر، خود نیز همراهشان شدند و به خاطر دشمنی و کینه‌توزیشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله به هم‌پیمانان آن حضرت یورش بردند. عمرو بن سالم خزاعی خود را به مدینه رساند و ماجرا را باز گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمرو بن سالم فرمودند: «تو ای عمرو، از جانب ما نصرت و یاری می‌شوی.»^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه برای حرکت به سوی مکه آماده شدند و ضمن پوشاندن خبر حرکت به سوی مکه، از خدای متعال نیز خواستند حرکشان را بر قریشیان پوشیده دارد تا آن‌ها ناگهانی و بدون آمادگی و اقدام قبلی با لشکر اسلام روبرو شوند. خود قریش می‌دانست که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است؛ بنابراین ابوسفیان را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد تا علاوه بر تحکیم پیمان حدیبیه، مدت آن را نیز افزایش دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوسفیان فرمودند: «چرا به این جا آمده‌ای؟ حتماً آن چه رخ داد، (ماجرای شیخون بر هم‌پیمانان پیامبر) از سوی شما بوده است؟» ابوسفیان گفت: «پناه بر خدا، ما بر پیمان و صلح خویش پایبندیم و نمی‌خواهیم آن را زیر پا بگذاریم...». سپس به سوی صحابه رفت تا بلکه آنان، برای تمدید پیمان صلح میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله میانجی‌گری کنند.^۲

ملاقات ابوسفیان با ابوبکر رضی الله عنه به قصد تمدید پیمان حدیبیه

ابوسفیان از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا براساس صلح حدیبیه تجدید پیمان نماید و مدت قرارداد را افزایش دهد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «حرف من، همان حرف رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ به خدا

۱- السیرة النبویة از ابن هشام (۴۴/۴)

۲- التاریخ السیاسی و العسکری از دکتر علی معطی، ص ۳۶۵؛ طبری (۴۳/۳)

سوگند که اگر مورچه‌ای را بینم با شما می‌جنگد، حتماً او را در مقابل شما یاری می‌کنم.» این چنین فراست و دانش سیاسی ابوبکر رضی الله عنه نمایان می‌گردد که بدون هیچ واهمه‌ای اعلام می‌کند، آماده است با تمام توانش با قریش بجنگد؛ آری، ایمان قوی ابوبکر رضی الله عنه هویدا می‌شود و با صراحت تمام به ابوسفیان می‌گوید که اگر مورچه‌ای را رویارو و در کارزار با قریش ببیند، حتماً یاریش می‌نماید.^۱

آن‌چه میان ابوبکر و ام‌المؤمنین عایشه پیش از حمله به مکه گذشت...

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت. عایشه رضی الله عنها مشغول غربال کردن گندم بود؛ البته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه دستور داده بودند، تمیز کردن گندم‌ها و آماده نمودن غذا را به نحوی انجام دهد که کسی متوجه نشود. ابوبکر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها گفت: «دخترم! چرا این همه خوراکی آماده می‌کنی؟» عایشه سکوت نمود و چیزی نگفت. ابوبکر رضی الله عنه ادامه داد: «حتماً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهنگ غزوه‌ای نموده‌اند؟» عایشه رضی الله عنها چیزی نگفت. ابوبکر رضی الله عنه افزود: «شاید قصد جنگ با رومیان را دارند؟» باز هم عایشه‌ی صدیقه پاسخی نداد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «شاید هم قصد جنگ با اهل نجد را دارند؟» و چون از عایشه جوابی نشنید، دوباره پرسید: «حتماً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواهند به مکه حمله کنند؟» عایشه رضی الله عنها چیزی نگفت. در همین بحبوحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند؛ ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «ای رسول خدا! آیا می‌خواهید به قصد جهاد، بیرون شوید؟» فرمودند: «بله» پرسید: «آیا قصد حمله به رومیان را دارید؟» فرمودند: «خیر» دوباره سؤال کرد: «حتماً هدف شما نجد است؟» فرمودند: «نه» بار دیگر پرسید: «شاید می‌خواهید به قریش حمله کنید؟» فرمودند: «آری» ابوبکر عرض کرد: «ای رسول خدا! مگر میان شما و آنان پیمان صلح نیست؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مگر نمی‌دانی که آن‌ها با بنی کعب (از قبیله‌ی خزاعه) چه کرده‌اند؟»

ابوبکر رضی الله عنه سراپا تسلیم امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد و خودش را آماده نمود تا در انجام این وظیفه‌ی مهم در خدمت پیشوایش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد. وی، به همراه تمام مهاجران و انصار به انجام این مهم پرداخت و هیچ یک از آنان از غزوه‌ی فتح تخلف نورزید.^۲

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۱۴۵

۲- مغازی واقدی (۷۹۶/۲)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام ورود به مکه

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه در حالی وارد آن جا شدند که ابوبکر رضی الله عنه در کنارشان بود و زنان، با پارچه و روسری‌هایشان اسب‌ها را زده و هی می کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله با لبی خندان به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «ای ابوبکر! حسان چه شعری سروده؟» ابوبکر رضی الله عنه شعر حسان رضی الله عنه را شروع به خواندن نمود که:

تُثِيرُ النَّقْعَ مَوْعِدُهَا كِدَاءٌ	عَدِمْنَا خَيْلَنَا إِنْ لَمْ تَرَوْهَا
عَلَى أَكْتَا فِيهَا الْأَسْلُ الظُّبَاءُ	بِيارين الْأَسْنَةَ مُصْغِيَات
تَلْظِمُهُنَّ بِالْخُمْرِ النَّسَاءُ ^۱	تَظَلُّ جِيادُنَا مَتْمَطَّرَات

یعنی: «ما، هیچ اسب و خیلی نداشته باشیم اگر شما شاهد به هوا برخاستن گرد و غبار تاخت و تاز اسب‌هایمان در مسیر کداه - نام یکی از دروازه‌های مکه - نباشید. اسب‌های مادر حالی به سوی شما می تازند که گویی با نیزه‌ها (بی که بالای سرشان قرار دارد)، در مسابقه هستند و بر پشت خود، نیزه‌های تیز و تشنه به خون دشمن را حمل می کنند. آن‌ها، پشت سر هم و باشتاب در حالی به سوی شما می تازند که زن‌ها با روسری‌هایشان، آن‌ها را می نوازند و غبارشان را پاک می کنند».^۲

پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه شعر حسان رضی الله عنه را خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از همان جا که حسان گفت، به مکه وارد شوید.»^۳ با مسلمان شدن ابوقحافه - پدر ابوبکر - در آن شرایط، نعمت‌های الهی بر ابوبکر رضی الله عنه به تمام و کمال رسید.^۴

نقش ابوبکر رضی الله عنه در حنین

مسلمانان، در حنین تجربه‌ی سختی را پشت سر گذاشتند؛ زیرا در همان آغاز جنگ به گونه‌ای غافل گیر شدند که هر کدام به سمتی گریختند و به تعبیر امام طبری: چنان سریع از معرکه بدر شدند که پشت سرشان را هم نگاه نکردند و هیچ کسی متوجه دیگری نبود.^۵

۱- حاکم، در المستدرک روایت کرده و سندش را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او موافقت کرده است. (۷۲/۳)
 ۲- این شعر با اندکی اختلاف الفاظ در صحیح مسلم، شماره‌ی ۲۴۹۰ آمده است. در این شعر، تصویر زیبا و بلیغی از چگونگی تاخت و تاز اسب‌ها بیان شده و نووی رحمه الله، غباررویی زنان از اسب‌ها را، نشانه‌ی قدر و ارزش اسب‌ها دانسته است. (مترجم)

۳- مستدرک حاکم (۷۲/۳)؛ تاریخ طبری (۴۲/۳)

۴- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۱۴۷

۵- تاریخ الطبری (۷۴/۳)

رسول خدا صلی الله علیه و آله بانگ بر آوردند: «ای مردم! کجا می‌روید؟ به سوی من بیایید؛ من رسول خدا هستم؛ من محمد بن عبدالله هستم. ای گروه انصار! منم، بنده و رسول خدا.» سپس به عمویش عباس که صدای بلندی داشت، فرمود: «ای عباس! بانگ بر آور: ای گروه انصار! ای اصحاب سمره!»^۱ حالت مسلمانان در ابتدای جنگ چنان بود که همه جز اندکی گریختند و پیامبر خدا را تنها گذاردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشاپیش آن گروه اندکی قرار داشت که در آن حالت سخت در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و استقامت ورزیدند و پس از آن تجربه‌ی تلخ خداوند متعال، مسلمانان را نصرت و یاری فرمود.^۲

مهم ترین نقش آفرینی های ابوبکر رضی الله عنه در جنگ حنین عبارت است از:

۱- اظهار نظر ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد یک مسأله

ابوقتاده رضی الله عنه می‌گوید: روز حنین مسلمانان را دیدم که با مشرکی درگیر بود؛ مشرکی دیگر آن مسلمان را از پشت سرش گرفته بود تا هم‌رزمش او را بکشد؛ به سرعت خود را به مشرکی رساندم که آن مسلمان را گرفته بود؛ شمشیرش را به قصد من بالا برد و من هم بلافاصله دستش را زدم و قطع کردم؛ سپس مرا گرفت و خود را محکم به من چسباند که مرا ترس برداشت؛ اما سست شد و من نیز بلافاصله او را پس زدم و کشتم تا آن که مسلمانان عقب‌نشینی کردند و من هم به همراهشان گریختم. در همین گیر و دار عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم؛ به او گفتم: مردم را چه شده؟ گفت: «امر و خواست الهی است که چنین شده‌اند.» مردم دوباره پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله جمع و جور شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ فرمودند: «هر کس دلیلی بیاورد که کسی را کشته، کالاها (لباس و اسلحه‌ی) آن کشته از آن او است.» من به جستجوی دلیلی برای اثبات کشتن شخصی که پیش از آن، او را کشته بودم، پرداختم؛ اما هیچ کس و چیزی نیافتم که گواه ادعایم باشد. دوباره در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستم و ماجرا را باز گفتم. یکی از حاضران در آن جلسه، گفت: «اسلحه‌ی کشته‌ای که ابوقتاده می‌گوید، پیش من است. پس ای رسول خدا! او را از طرف من راضی کنید تا این اسلحه را به من بدهد.» ابوبکر رضی الله عنه که آن‌جا حضور داشت، فرمود: «هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله این اسلحه را به او نمی‌دهند؛ زیرا او قریشی ضعیفی است که شیری از شیران خدا را که برای خدا و رسول می‌جنگد، رها می‌کند و تنها می‌گذارد.» ابوقتاده می‌افزاید: رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب فی غزوة حنین (۱۳۹۸/۳) شماره‌ی ۱۷۷۵؛ سمره، نام درختی است که صحابه، زیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. این بیعت، به بیعة الرضوان نیز مشهور می‌باشد. (مترجم)

۲- موافق الصدیق مع النبی فی المدینة، ص ۴۳

رفتند و آن شخص نیز اسلحه را به من داد که از پول فروش آن، باغی خریدم و این، نخستین ثروتی بود که در اسلام فراهم نمودم.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این دست اظهارنظرها در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار دارد؛ بلکه گاهی در صدور فتوا، اظهار نظر و پاسخ‌دهی به دیگران با توجه به فضای ایمانی حاکم بر زندگی صحابه از کلمات توییحی و سرزنش‌آمیز نیز استفاده می‌کرد که با تأیید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز همراه می‌شد. ابوبکر رضی الله عنه تنها شخصیتی بود که از این امتیاز برخوردار بود.^۲ اگر در روایت پیشین دقت کنیم، کامل واضح است که ابوقتاده‌ی انصاری رضی الله عنه برای نجات برادر مسلمانش و کشتن کافری که در صدد قتل برادرش بود، سرعت عمل و تلاش زیادی به خرج داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پس از پایان جنگ برای احقاق حق ابوقتاده رضی الله عنه و دفاع از او، موضعی واضح و روشن اتخاذ نمود. این موضع‌گیری ابوبکر رضی الله عنه برای دفاع از ابوقتاده رضی الله عنه نشانه‌ی ایمان راسخ و یقین ژرف و عمیق وی برای برقراری و حفظ اخوت اسلامی است و جایگاه رفیع و والای ابوبکر رضی الله عنه را در پهنه‌ی روابط اسلامی نمایان می‌کند.^۳

۲ - ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شعر عباس بن مرداس

پس از آن‌که غنایم جنگ حنین تقسیم شد، عباس بن مرداس سهم خودش را از غنایم اندک و ناچیز پنداشت و در قالب شعری رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرزنش و نکوهش نمود. او در شعرش چنین سروده بود که:

بکری علی المهر فی الأجرع	کانت نهاباً تلافيتها
إذا هجع الناس لم أهجع	و إيقاضی القوم أن یرقدوا
بین عینة و الأقرع	فأصبح نهبی و نهب العبيد
فلم أعط شيئاً و لم أمنع	و قد كنت فی الحرب ذا تدرء
عديد قوائمها الأربع	إلا أفائل أعطيتها
یفوقان شیخی فی المجمع	و ما كان حصنٌ و لا حابسٌ
و من تضح اليوم لا یرفع	و ما كنت دون امری منهما

۱- بخاری، کتاب المغازی (۱۱۹/۵) شماره‌ی ۴۳۲۲

۲- الرياض النضرة فی مناقب العشرة از ابوجعفر محب‌الدین، ص ۱۸۵

۳- التاريخ الإسلامی از حمیدی (۲۶/۸)

۴- السيرة النبوية از ابن هشام (۱۴۷/۴)

یعنی: «سوار بر اسب در میدان جنگ، تاختم و غنیمت جنگی به دست آوردم. آن گاه که مردم در خواب و غفلت بودند، من هشیار و بیدار بودم و آنان را به جنگ برمی‌انگیختم.

با این حال سهم من و اسبم از غنایم جنگی میان عینه بن حصن و اقرع بن حابس تقسیم شد.

با وجودی که من در میدان نبرد جنگاور و دلیر بودم، سهم قابل توجهی از غنایم نگرفتم و تنها شتران کوچکی به من داده شد که تعدادشان اندک و ناچیز بود.

نه حصن، بر پدرم برتری و شرفی داشته که پسرش عینه نسبت به من سهم بیش‌تری از غنایم برد و نه حابس، برتر از پدرم بوده تا سهم پسرش اقرع از من بیش‌تر باشد. خود من نیز کم‌تر و پایین‌تر از عینه و اقرع نبوده‌ام که سهمی ناچیز از غنایم ببرم؛ به هر حال هر کس که امروز خوار و نادیده تلقی گردد، دیگر مورد توجه قرار نمی‌گیرد و والا و ارجمند نمی‌شود.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (... فاقطعوا عنی لسانه) یعنی: «زبانش را از نکوهش من قطع کنید.» لذا به او آن قدر از غنایم دادند که راضی شد. منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله از قطع کردن زبان عباس بن مرداس، این بود که به قدری از غنایم به او بدهید که راضی شود و دهان، از نکوهش آن حضرت ببندد.^۱ عباس بن مرداس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «تو گفته‌ای: فَأَصْبَحَ نَهْبِي وَ نَهْبُ الْعَبِيدِ بَيْنَ الْأَقْرَعِ وَ عَيْنَةَ؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «عباس بن مرداس بنا بر حفظ قواعد شعر و رعایت وزن، عینه را بر اقرع مقدم داشته و گفته: بین عینه و الأقرع رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چه فرقی می‌کند؟) هر دو، یکی است.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «گواهی می‌دهم، شما همان گونه هستید که خداوند متعال درباره‌ی شما فرموده است: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾^۲ (یس: ۶۹) یعنی: «ما به پیامبر شعر نیاموخته‌ایم و شعرسرای، سزاوار او نیست؛ این (کتاب نیز که بر او نازل شده) تنها یادآور (و پند و اندرز) و قرآنی روشن‌گر است.»

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ طائف

عده‌ای از اصحاب، در حصار طائف زخمی و برخی هم شهید شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست از محاصره‌ی طائف برداشتند و به مدینه بازگشتند. یکی از شهدای این غزوه عبدالله پسر

۱- مرجع سابق.

۲- السیرة النبویة از ابن‌هشام (۱۴۷/۴)

ابوبکر رضی الله عنهما بود؛ وی در این جنگ، هدف تیری قرار گرفت که در مدینه و پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اثر جراحات همان تیر به شهادت رسید.^۱

پس از مدتی گروهی از اهل طائف رو به سوی مدینه نهادند تا مسلمان شوند. ابوبکر رضی الله عنه هنگام نزدیک شدن ثقیف (اهل طائف) به مدینه، دریافت که آنان اسلام آورده‌اند و نخستین کسی بود که مژده‌ی مسلمان شدن طائفیان را به اهل مدینه رساند.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اسلام آوردن اهل طائف، وظایفشان را تشریح فرمود و چون اراده نمود، امیری برایشان تعیین کند، ابوبکر رضی الله عنه با اشاره به عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه که از همه جوان‌تر بود، گفت: «ای رسول خدا! من این جوان را مشتاق‌تر از دیگران برای تفقه در اسلام و دانش‌پژوهی و فراگیری قرآن می‌بینم.»^۳ عادت عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه بر این بود که به وقت خواب نيمروز همراهانش، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و قرآن و آموزه‌های دینی را فرا می‌گرفت تا آن که آموخته‌هایش افزایش یافت و به رشد علمی مطلوبی دست یافت. وی، این رویه را بدون آن که همراهانش بدانند، ادامه می‌داد و چنان‌چه رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب بودند، از داشته‌های علمی ابوبکر رضی الله عنه بهره می‌جست. این رویه‌ی عثمان بن ابوالعاص رضی الله عنه و شوق و اشتیاقش برای دانش‌اندوزی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را شگفت‌زده کرده و باعث شده بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله او را دوست داشته باشند.^۴

به ماجرای تیر خوردن عبدالله بن ابی بکر رضی الله عنهما باز می‌گردیم؛ پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه تیراندازی را که سبب شهادت پسرش عبدالله رضی الله عنه شده بود، شناخت، کلماتی بر زبان آورد که نشانه‌ی ایمان راسخ و والای او می‌باشد. قاسم بن محمد می‌گوید: عبدالله بن ابوبکر در غزو طائف مورد اصابت تیری قرار گرفت که در اثر جراحات آن چهل شب پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله جان باخت. روزی، هیأتی از طائفیان به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند؛ هنوز تیری که عبدالله رضی الله عنه با آن شهید شده بود، پیش ابوبکر رضی الله عنه بود؛ ابوبکر رضی الله عنه تیر را به آنان نشان داد و گفت: «آیا کسی از شما این تیر را می‌شناسد؟» سعد بن عبید گفت: «این تیری است که خودم بر آن پَر گذاشتم و پرتاب کردم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این، همان تیری است که پسرم عبدالله را از پای در آورد؛ الحمد لله که خداوند، او را به دست تو به مقام شهادت رساند و تو

۱- تاریخ الدعوة الإسلامية، ص ۱۵۱

۲- السیرة النبویة از ابن هشام (۱۹۳/۴)

۳- تاریخ الدعوة الإسلامية، ص ۱۵۲

۴- تاریخ الإسلام از ذهبی، المغازی، ص ۶۷۰

را به دست او در حالت کفر نکشت که ناکام و خوار می گشتی؛ خداوند به هر دوی شما فضل زیادی نموده است.»^۱

نقش ابوبکر رضی الله عنه در جنگ تبوک

رسول خدا صلی الله علیه و آله با لشکری بزرگ و بالغ بر سی هزار رزمنده به قصد جنگ با رومیان شام، رهسپار تبوک شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بسیج عمومی صحابه برای جنگ تبوک، امیران و فرماندهان را تعیین فرمود و پرچم‌ها را به آنان داد؛ پرچم اصلی و بزرگ را به ابوبکر رضی الله عنه سپرد.^۲ برخی از مواضع و نقش آفرینی‌های ابوبکر رضی الله عنه در جنگ تبوک عبارتند از:

۱- آن چه ابوبکر رضی الله عنه در خاک سپاری عبدالله ذوالبجادرین رضی الله عنه گفت...

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: در غزوه‌ی تبوک در تاریکی شب بیرون شده بودم که آتشی برافروخته در کناره‌ای از لشکر مشاهده کردم؛ به سمتش رفتم و آن جا، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دیدم؛ عبدالله ذوالبجادرین مزنی رضی الله عنه وفات کرده بود و آنان، برایش قبری کنده بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر بودند و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جنازه‌ی عبدالله رضی الله عنه را پایین می دادند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برادرتان را پایین دهید.» ابوبکر و عمر رضی الله عنهما عبدالله رضی الله عنه را پایین دادند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله زمانی که او را در لحد گذاردند، فرمودند: (اللهم إني أمسيتُ راضياً عنه فارض عنه) یعنی: «خدایا! من از او راضیم؛ تو هم از او راضی باش.» ابوبکر رضی الله عنه در آن هنگام گفت: «ای کاش من صاحب این قبر بودم.»^۳ ابوبکر رضی الله عنه هر گاه مرده‌ای را در قبر می گذاشت، چنین می گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَبِالْيَقِينِ وَبِالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ.»^۴

۲- درخواست ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دعا کردن در حق مسلمانان

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: در سوز گرما به قصد تبوک بیرون شدیم؛ در میانه‌ی راه در جایی اردو زدیم و به قدری عطش و تشنگی بر ما غالب شد که سرهایمان سنگینی می نمود و احساس می کردیم که هر آن، از گردن‌هایمان جدا می شود؛ حتی برخی شتر خود را

۱- خطب ابی بکر، ص ۱۱۸

۲- صفة الصفوة (۲۴۳/۱)

۳- صحیح السیرة النبویة، ص ۵۹۸

۴- مصنف عبدالرزاق (۴۹۷/۳)؛ نگاه کنید به موسوعة فقه الصدیق، ص ۲۲۲

کشتند، شکمبه‌اش را فشردند و آب بیرون آمده از آن را نوشیدند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! خداوند متعال، همیشه دعای شما را به نیکی پاسخ داده و پذیرفته است؛ پس دعا کنید تا این حالت برطرف گردد.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا تو چنین می‌خواهی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «بله، دوست دارم، شما این کار را بکنید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشتند و هنوز دستان مبارک را نینداخته بودند که باران خفیفی شروع شد و سپس باران، شدت گرفت و سپاهیان اسلام، هر آنچه با خود داشتند، پر آب کردند. پس از پایان باران، دیدیم که فقط محدوده‌ی لشکر، باران باریده است و بس.^۱

۳- پشتیبانی مالی ابوبکر رضی الله عنه از جهاد و مجاهدان در جنگ تبوک

شرایط جنگ تبوک از لحاظ کثرت دشمن و دوری مسافت به گونه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن داشت تا از مسلمانان بخواهند که از داشته‌های مالی خود در این جنگ مایه بگذارند و از جانب خدا وعده دادند که هر کس مال و ثروتش را در این جنگ هزینه نماید، اجر و پاداش وافر خواهد یافت. هر کس به اندازه‌ی توانش در این جنگ مایه گذاشت؛ عثمان رضی الله عنه گوی سبقت را در تجهیز لشکر اسلام ربود و بیش از همه کمک مالی نمود.^۲ عمر بن خطاب رضی الله عنه نیمی از ثروتش را برای این جنگ انفاق نمود و در عین حال گمان می‌کرد که خواهد توانست در این امر از ابوبکر رضی الله عنه پیشی بگیرد؛ بیان ماجرا را به خود عمر فاروق رضی الله عنه واگذار می‌کنیم که می‌فرماید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما امر فرمودند که از دارایی خود، (برای تجهیز لشکر اسلام) مایه بگذاریم؛ آن روز با خود گفتم: اگر امروز بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، از او پیش افتاده‌ام. بنابراین نصف ثروتم را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» عرض کردم: همین قدر که به این جا آورده‌ام. ابوبکر رضی الله عنه تمام داراییش را آورده بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه گذاشته‌ای؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «خدا و رسولش را برای آنان گذاشته‌ام.» آن جا بود که گفتم: من هرگز نمی‌توانم در انجام نیکی‌ها بر ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم.^۳

۱- ابن حبان، کتاب الجهاد، باب غزوة تبوک شماره‌ی ۱۷۰۷

۲- السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص ۶۱۵

۳- سنن ابی داود، کتاب الزکاة (۳۱۲، ۳۱۳/۲)

کار عمر رضی الله عنه نوعی رقابت در انجام نیکی‌ها است که مباح می‌باشد. اما نکته‌ی قابل توجه در این ماجرا، این است که ابوبکر رضی الله عنه بدون نظر داشت تنافس و رقابت در نیکی‌ها و صرفاً به رضای خدای متعال، تمام ثروتش را در راه خدا بذل و بخشش نمود.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه امیر حج در سال ۹ هجری

نظام پرورشی جامعه و ساختار حکومتی در عهد رسالت، در تمام جنبه‌های عقیدتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و عبادی در اوج و بالاترین نقطه‌ی ممکن قرار گرفته بود. فریضه‌ی حج، در سال‌های گذشته انجام نشده بود و تنها در سال ۸ هجری حجی صورت گرفته بود که مسلمانان و مشرکان در آن حضور داشتند^۲ و هنوز آیات برائت نازل نشده بود. موسم حج، فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آهنگ گزاردن حج نمودند؛ اما فرمودند: «هنوز مشرکان، عربان و برهنه برای طواف خانه می‌آیند و من، دوست ندارم در چنین حالتی حج گزارم.» بنابراین ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان امیر حج در سال ۹ هجری به مکه گسیل فرمودند. پس از خروج ابوبکر رضی الله عنه و سایر حج گزاران، سوره‌ی برائت نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی رضی الله عنه را فرا خواندند و به او دستور دادند خود را به ابوبکر رضی الله عنه برساند. علی رضی الله عنه سوار بر مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام عضباء در محلی به نام ذوحلیفه به کاروان ابوبکر رضی الله عنه ملحق شد؛ ابوبکر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه پرسید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را به عنوان امیر فرستاده‌اند یا مأمور؟» علی رضی الله عنه پاسخ داد: «من، به عنوان مأمور آمده‌ام تا تحت امارت تو انجام مسؤولیت کنم.» ابوبکر رضی الله عنه همانند گذشته با مردم در ماه ذی‌الحجه حج گزارد و آن گونه که گفته شده حج آن سال، در ماه ذی‌القعدة نبوده است. ابوبکر رضی الله عنه در روز ترویبه (هشتم ذی‌الحجه)، روز عرفه (نهم ذی‌الحجه)، روز نحر (دهم ذی‌الحجه) و پس از بازگشت حاجیان از منی، سخنرانی کرد و مناسک حج را به آنان آموزش داد. علی رضی الله عنه نیز ضمن قرائت نخستین آیات سوره‌ی برائت در مکان‌های مختلف، ضمن لغو پیمان‌ها، در میان مردم ندا می‌داد که: «تنها انسان مؤمن، به بهشت داخل می‌شود؛ هیچ برهنه‌ای، حق طواف خانه را ندارد؛ پس از امسال به هیچ مشرکی اجازه‌ی حج داده نمی‌شود.^۳

۱- الفتاوی از ابن تیمیة (۷۲، ۷۳/۱۰)

۲- دراسات فی عهد النبوة از عماد الدین خلیل، ص ۲۲۲

۳- صحیح السیرة النبویة، ص ۶۲۵

ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابوهریره رضی الله عنه را با گروهی فرستاد تا به علی رضی الله عنه در انجام مأموریتش کمک کنند.^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی مأموریت دادند تا به گوش مشرکان برساند که پیمان‌های پیشین، دیگر اعتباری ندارد و مُلغی است. در میان عرب‌ها انعقاد قرارداد و یا لغو آن بر عهده‌ی بزرگ قبیله یا نماینده‌ی وی بود؛ این عادت عرب‌ها، هیچ منافاتی با اسلام نداشت؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی رضی الله عنه مأموریت دادند تا برای تبلیغ سوره‌ی براءت به کاروان حاجیان بپیوند و با نظر و سرپرستی ابوبکر رضی الله عنه مأموریتش را به انجام برساند.^۲

ابوبکر رضی الله عنه در مراسم حج کاملاً واضح و روشن کرد که دوره‌ی بت و بت‌پرستی پایان یافته و دوران جدیدی آغاز شده است و اینک همه باید به شریعت ناب و توحیدی اسلام روی بیاورند. پس از اعلان و ابلاغ عمومی ابوبکر رضی الله عنه که خبرش، به تمام قبایل رسید، همگان باورشان شد که قضیه کاملاً جدی است و دوران بت‌پرستی به پایان رسیده است. بنابراین قبایل، هیأت‌ها و نمایندگان خود را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند تا اعلان کنند که مسلمان شده و به دین توحیدی گرویده‌اند.^۳

حضور ابوبکر رضی الله عنه در حج و داع

اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنهما می گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قصد حج بیرون شدیم تا این که به وادی (عرج) رسیدیم؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن جا اتراق نمودند و عایشه رضی الله عنها کنار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست. شتر بارکش ابوبکر رضی الله عنه به همراه غلامش بود؛ بنابراین ابوبکر رضی الله عنه به انتظار غلامش نشست تا از راه برسد. غلام ابوبکر بی آن که با او شتری باشد، رسید. ابوبکر رضی الله عنه از او سراغ شتر را گرفت و پرسید: «شترت کجا است؟» غلامش گفت: «دیشب گمش کردم.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «یک شتر را (نتوانستی نگه داری و) گمش کردی؟!» و سپس شروع به زدندش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که لبخند می زدند، فرمودند: «به این محرم نگاه کنید که چه می کند؟!»^۴

۱- السیرة النبویة از ابوشهبة (۵۳۷/۲)

۲- نگاه کنید به صحیح السیرة النبویة، ص ۶۲۴ و همچنین السیرة النبویة از ابوشهبة (۵۴۰/۲)

۳- قراءة سياسية للسیرة النبویة از قلجعی، ص ۲۸۳

۴- مسند احمد (۳۴۴/۶)

مبحث پنجم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جامعه‌ی مدنی و برخی از صفات و فضایلش

زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در مدینه آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که با برخورداری از الگوها و نمونه‌های زنده و بی‌نظیر، ما را در شناخت هر چه بیش‌تر اسلام و بکارگیری این دین در تمام جنبه‌های زندگی یاری می‌دهد. شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر مبنای صفات و ویژگی‌های بی‌نظیری، متمایز و برجسته می‌گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری از احادیث و فرموده‌های گهربارش به تعریف از او می‌پردازد و فضیلت و پیش‌افتادگی او را بر یاران دیگرش آشکار می‌سازد.

برخورد ابوبکر رضی الله عنه با فنحاص (یکی از علمای یهود)

یک بار ابوبکر رضی الله عنه به کنشت (معبد) یهودیان رفت؛ عده‌ای از آنان پیرامون شخصی به نام فنحاص که از علمای یهود بود، جمع شده بودند؛ ابوبکر رضی الله عنه به فنحاص گفت: «وای بر تو از خدا بترس و مسلمان شو؛ به خدا سوگند که تو خوب می‌دانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده‌ی خدا است و به حق و راستی از جانب او به سوی شما آمده و ویژگی‌ها و نشانه‌هایش در انجیل و تورات بیان شده است.» فنحاص به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای ابوبکر! به خدا که ما آن‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید، به خدا نیازی نداریم و خدا است که محتاج ما می‌باشد؛ ما از او بی‌نیازیم و او به ما نیازمند؛ ما به او تضرع و زاری نمی‌کنیم و اوست که به ما زاری می‌کند و از ما قرض می‌خواهد. مگر نه این است که دوست محمد صلی الله علیه و آله و سلم در سخنانی که از خدایش نقل می‌کند، از مردم برای خدا قرض نیکو می‌طلبد؟ و غیر از این است که خدایش، از ربا نهی می‌کند و خودش به ما در قبال آن قرض یا صدقات، ربا می‌دهد (و می‌گوید: صدقات را فزونی می‌بخشد)؟ اگر خدا، غنی و بی‌نیاز بود که به ما آن‌گونه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید در قبال قرض دادن، وعده‌ی ربا و فزونی اموال نمی‌داد.» ابوبکر رضی الله عنه به قدری ناراحت شد که به شدت بر صورت فنحاص زد. فنحاص برای شکایت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: «ای محمد! بنگر که دوست ابوبکر با من چه کرده است.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ابوبکر پرسیدند: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «ای رسول خدا! دشمن خدا، سخن سنگین و بزرگی گفت که مرا تاب نیامد و به خاطر خدا او را زدم؛ او گمان می‌کند که خداوند متعال، فقیر است و این‌ها، بی‌نیازند.» فنحاص این ماجرا را منکر شد و گفت که من چنین نگفته‌ام. خداوند متعال، در رد فنحاص و تأیید ابوبکر رضی الله عنه این آیات را فرو فرستاد:

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَحَنُ أَعْيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتَلَهُمُ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (آل عمران: ۱۸۱)

یعنی: «برخی از یهودیان گفتند: خدای محمد فقیر است و از ما درخواست قرض می‌کند؛ بی‌گمان خداوند، سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آن‌چه را که گفتند و این که (گذشتگان‌شان)، پیامبران را به ناحق کشتند، خواهیم نوشت و همه‌ی این‌ها ثبت و ضبط می‌شود تا بدان‌گاه که) به ایشان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را.»

خداوند متعال، درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه و خشمی که در راه خدا گرفت، آیه فرو فرستاد^۱ که:
﴿لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ
الْأُمُورِ﴾ (آل عمران: ۱۸۶)

یعنی: «حتماً شما از لحاظ جان و مال خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و از سوی کسانی که پیش از شما کتاب داده شده‌اند و هم‌چنین از سوی مشرکان، سخنان آزاردهنده‌ای می‌شنوید؛ و اگر بردباری و تقوا پیشه کنید، (کار شایسته‌ای کرده‌اید که) این‌ها، امور مهمی است که باید برای دستیابی و بکارگیری آن‌ها کوشید.»

حفظ راز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: دخترم حفصه رضی الله عنها پس از وفات شوهرش خنیس بن حذافه رضی الله عنه که از بدریان بود، بیوه شد؛ عثمان بن عفان رضی الله عنه را دیدم و به او پیشنهاد کردم: اگر بخواهی حفصه را در نکاح تو در می‌آورم. عثمان رضی الله عنه گفت: «تا بینم و فکر کنم» و پس از مدتی مرا دید و گفت: «فعلاً قصد ازدواج ندارم.» به دیدن ابوبکر رضی الله عنه رفتم و همین پیشنهاد را به او گفتم. او سکوت کرد و چیزی نگفت؛ از او بیش‌تر از عثمان رضی الله عنه دل‌گیر شدم. مدتی گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حفصه رضی الله عنها خواستگاری نمود و من نیز حفصه را به نکاح آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آوردم. ابوبکر رضی الله عنه مرا دید و به من گفت: «شاید موقعی که به تو پاسخی ندادم، از من دل‌گیر شدی.» گفتم: بله، همین‌طور است. فرمود: «هیچ چیز مانع من از

پذیرش پیشنهادت نشد جز این که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که قصد ازدواج با حفصه را دارد و من نخواستم راز رسول خدا صلی الله علیه و آله را فاش کنم؛ بنابراین به تو چیزی نگفتم تا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد دیگری نمود و با حفصه رضی الله عنها ازدواج نکرد، من از حفصه خواستگاری کنم.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه و آیه ۱۱ سوره ی جمعه

جابر بن عبدالله رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه مشغول خطابه و سخنرانی بودند که کاروان حامل مواد غذایی به مدینه آمد. اصحاب برای تأمین نیازهایشان به سوی کاروان شتافتند و کسی جز دوازده نفر با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماند. خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ هَواً أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿١١﴾﴾ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جزو آن دوازده نفر بودند.^۲ ترجمه ی آیه از این قرار است: «(برخی از یاران، در یکی از جمعه ها که مشغول سخنرانی بودی،) هنگامی که تجارت یا لهوی^۳ دیدند، از اطرافت پراکنده شدند و تو را ایستاده رها کردند؛ بگو: آنچه، پیش خدا است، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند، بهترین روزی رسان می باشد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله کبر و غرور را از ابوبکر رضی الله عنه بدور دانست...

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلًا لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) یعنی: «خداوند، در روز قیامت به کسی که شلوارش را از روی تکبر بلند بگیرد (که برآمدگی پایش را ببوشاند)، نگاه (رحمت) نمی کند.» ابوبکر رضی الله عنه عرض نمود: «یکی از نیمه ها (پاچه ها)ی شلوارم، فرو می افتد؛ مگر آن که آن را محکم بگیرم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تو که این کار را از روی تکبر نمی کنی.»^۴

۱- الفتح (۸۱/۹)؛ الطبقات الكبرى (۸۲/۸)

۲- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (۳۰۰/۱۵)؛ مسلم، شماره ی ۸۶۳

۳- برخی از مفسران، لهو را سرگرمی ها و بازیچه های دنیا معنا کرده اند و بعضی هم گفته اند منظور از لهو در این آیه، طبلی است که هنگام ورود کاروان های تجارتنی به شهرها به صدا درمی آوردند. (مترجم)

۴- بخاری، شماره ی ۳۶۶۵

دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه در خوردن حلال

قیس بن ابی حازم می گوید: ابوبکر رضی الله عنه غلامی داشت که هر گاه خوراکی یا غذایی می آورد، ابوبکر رضی الله عنه از او پرس و جو می کرد؛ اگر دوست داشت و سزاوار می دید، از آن غذا می خورد و در صورت ناخوشایند بودن آن غذا برایش از لحاظ راهی که به دست آمده بود، آن را نمی خورد. یک شب فراموش کرد و از غلام نپرسید که آن غذا را چگونه به دست آورده است؛ اما پس از آن که میلش نمود، در این باره از غلامش پرس و جو کرد و چون راه کسبش را ناخوشایند دید، دستش را به دهان برد و آن قدر استفراغ کرد که چیزی از آن غذا در معده اش نماند.^۱

بله این نشانه‌ی دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه در خوردن و نوشش می باشد تا آن چه می خورد، کاملاً حلال باشد و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نباشد. قطعاً این باریک بینی و دقت نظر ابوبکر رضی الله عنه، نمایان گر کمال تقوا و پرهیزختگی او است. بر هیچ کس پوشیده نیست که بر اساس آموزه‌های دینی، پاکی و حلال بودن خوراک، پوشاک و نوشیدنی‌ها رابطه‌ای مستقیم با اجابت دعا دارد.^۲ در حدیثی به شخص مسافری اشاره شده که با سری ژولیده و تنی غبار آلود، دست به دعا برمی دارد و خدا را فرا می خواند؛ اما چون خوراک، پوشاک و نوشیدنی‌ش حرام است و با حرام تغذیه کرده، دعایش پذیرفته نمی شود.^۳

مرا در دعوائتان شرک کردید، پس...

باری ابوبکر رضی الله عنه به دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه رضی الله عنهما را دید که مانند هر زن و مرد دیگری که ممکن است دعوا کنند، دعوائشان شده و عایشه، صدایش را در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کرده است؛ ابوبکر رضی الله عنه که از صدابلندی عایشه رضی الله عنها در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شد، به دخترش نزدیک شد تا او را بزند و به او گفت: «تو را می بینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کرده‌ای!» اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلوی ابوبکر رضی الله عنه را گرفتند و نگذاشتند، عایشه رضی الله عنها را بزند. ابوبکر با ناراحتی خانه را ترک کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همسرش عایشه رضی الله عنها فرمودند: «دیدی که چگونه تو را از کتک خوردن رهانیدم؟» مدتی گذشت و ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه‌ی شرف یابی

۱- الزهد از امام احمد، ص ۱۱۰ نگاه کنید به التاریخ الإسلامی از حمیدی (۱۳/۱۹)

۲- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۱۳/۱۹)

۳- حدیث از این قرار است: «ثُمَّ ذَكَرَ الرَّجُلُ يُطِيلُ السَّفَرَ أَشْعَثَ أَغْبَرَ يَمُدُّ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ: يَا رَبَّ! يَا رَبَّ! وَمَطْعَمُهُ حَرَامٌ وَمَشْرَبُهُ حَرَامٌ وَمَلْبَسُهُ حَرَامٌ وَغُذِيَ بِالْحَرَامِ فَأَنَّى يُسْتَجَابَ لِذَلِكَ» روایت مسلم، شماره‌ی ۱۰۱۵ (۷۰۳/۲)

خواست. وقتی ابوبکر رضی الله عنه دید که آنان با هم آشتی کرده‌اند، گفت: «مرا آن گونه که در دعویاتان شریک کردید، در آشتی خود نیز داخل کنید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «باشد، چنین کردیم.»^۱

توجه ابوبکر رضی الله عنه به امر به معروف و نهی از منکر

ابوبکر رضی الله عنه در یکی از عیدها به خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت؛ دو دختر بچه‌ی انصاری دید که در حضور عایشه رضی الله عنها آواز می‌خواندند؛ فرمود: «آیا در خانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بانگ شیطان پیا است؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله که رویشان را از جانب آن دو دختر بچه‌ی آوازخوان به سوی دیوار برگردانده بودند، خطاب به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: (دعُهما یا أبابکر، فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيدًا وَ هَذَا عِيدُنَا أَهْلِ الْإِسْلَامِ)^۲ یعنی: «ای ابوبکر! کاری به آن دو نگیر؛ هر قومی عید و سروری دارند و این، عید ما مسلمانان است.» در این حدیث، به روشنی بیان شده که گوش دادن به آوازا و سرودها عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه نبوده است و این، از خصلت نیکان و صالحان است که به سرگرمی‌های مباح نیز مشغول نمی‌شوند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همین اساس سرودخوانی آن دو دختر بچه یا کنیزکان انصاری را بانگ شیطان نامید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز ضمن حذر داشت ابوبکر رضی الله عنه از ایجاد ممنوعیت برای آن خواننده‌های کوچک، روز عید را که روز شادی و سرور است، دلیل این امر خواندند. البته باید دانست که در آوازخوانی بچه‌ها در اعیاد و شادی‌ها رخصت وجود دارد و در حدیث نیز آمده است: (لِيَعْلَمَ الْمُشْرِكُونَ أَنَّ فِي دِينِنَا فَسْحَةً)^۳ یعنی: «تا مشرکان بدانند که در دین ما فراخی است.» عایشه رضی الله عنها دوستان کم‌سن و سالی داشت که به نزد او می‌رفتند و با هم بازی می‌کردند. در حدیث چنین نیامده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آوازخوانی آن‌ها گوش می‌دادند؛ بلکه تنها آن‌جا حضور داشتند و صدای آواز به گوش آن حضرت می‌رسید. از این روایت، چنین برداشت می‌کنیم که پرداختن به برخی سرگرمی‌ها از قبیل آوازخوانی با شرایط مشهورش روا است.^۴

۱- ابوداود شماره‌ی ۴۹۹۹؛ آلبانی، این حدیث را ضعیف دانسته است؛ سیرة الصدیق از مجدی سید، ص ۱۳۶

۲- روایت مسلم در صلاة العیدین، شماره‌ی ۸۹۲

۳- الفتاوی (۳۰۸/۱۱)؛ مسند احمد (۱۱۶، ۲۳۳/۶) به نقل از عایشه صدیقه رضی الله عنها

۴- مرجع سابق (۱۱۸/۳۰)؛ در این روایت و روایاتی این چنین، جواز سرودخوانی برداشت می‌شود و نه پرداختن به ترانه‌ها و سرودهایی که همراه آن، آهنگ و موسیقی نیز نواخته می‌گردد. (مترجم)

مهمان‌نوازی ابوبکر رضی الله عنه

عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما می‌گوید: اصحاب صغه، مردمانی فقیر بودند. یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که غذای دو نفر را دارد، سه نفر را مهمان کند و کسی که غذای چهار نفر را دارد، پنج نفر را با خود ببرد». ابوبکر رضی الله عنه سه نفر را با خود به خانه آورد... ابوبکر رضی الله عنه به خاطر محبت وافرش با رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را با آن حضرت گذراند و چون پاسی از شب گذشته بود، به خانه آمد. همسر ابوبکر رضی الله عنه گفت: «چه چیزی مانع آمدن تو به نزد مهمانانت شد؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «مگر به آنان شام نداده‌ای؟» همسرش گفت: «برایشان غذا بردند، اما آن‌ها شام نخوردند و منتظر ماندند تا تو بیایی.» عبدالرحمن رضی الله عنه می‌گوید: پنهان شدم که مبادا ابوبکر رضی الله عنه دعوایم کند؛ اما دعوایم کرد و مرا تبیل و ندادن خواند که غذای مهمانان را نداده بودم. ابوبکر رضی الله عنه به مهمانان گفت: «بخورید، نوش جانان؛ ببخشید که از حلاوت افتادید.» بعد سوگند یاد کرد که خودش از آن غذا نخورد. اما مهمان‌ها نیز قسم خوردند تنها در صورتی که ابوبکر رضی الله عنه شام بخورد، آنان نیز شام خواهند خورد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «این قسم از جانب شیطان بود» و سپس از اهل خانه خواست تا غذا را بیاورند و با مهمان‌ها شروع به خوردن کرد. به خدا سوگند، هیچ لقمه‌ای بر نمی‌داشتیم مگر آن که از پایین بیش‌تر می‌شد؛ به هر حال همه، سیر شدند و غذا از اولش هم بیش‌تر شده بود. ابوبکر رضی الله عنه نگاهی به غذا انداخت و چون دید که از اولش بیش‌تر است، خطاب به همسرش گفت: «ای ام‌رومان! این چیست؟!» ام‌رومان با شادی و مسرت زیاد گفت: «قطعاً این غذاها از اولش نیز بیش‌تر است.» ابوبکر رضی الله عنه لقمه‌ای دیگر خورد و غذا را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد. ما، دوازده دسته شدیم و با هر کدامشان تعداد دیگری نیز بودند که تنها خداوند، تعدادشان را می‌داند و همه از آن غذا سیر خوردند.^۱

آموزه‌ها و درس‌های این ماجرا

۱- اشتیاق وافر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مهمان‌نوازی و عمل کردن به آیات و احادیثی که به

اکرام مهمان، تشویق می‌کنند: ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ (ذاریات: ۲۷)

یعنی: «پس غذا را نزدیک ایشان گذاشت و گفت: آیا غذا نمی‌خورید؟»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده‌اند: (مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ) یعنی: «هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد»^۱

۲- در این داستان، کرامتی برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمایان می‌گردد که در غذا آن‌چنان فزونی و برکتی می‌افتد که تعداد زیادی از آن سیر می‌خورند و حتی غذا از اولش هم بیش‌تر می‌شود. این کرامت، به برکت پیروی و اتباع همیشگی ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نصیب وی می‌گردد و همین نکته، نشان می‌دهد که ابوبکر رضی الله عنه از اولیای خدا است؛ همان دوستان و اولیایی که همیشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا می‌کنند و همواره به اوامر و نواہیش توجه می‌نمایند؛ خداوند متعال، نیز دوستانش را با فرشتگان یاری می‌رساند و در قلوبشان، نور و روشنی می‌افکند و به آنان کراماتی می‌بخشد که با آن، ایشان را گرامی می‌دارد.^۲

۳- عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه هرگز سوگند خود را نشکسته بود، تا آن‌که خدای متعال، حکم کفاره‌ی قسم را نازل فرمود؛ خود ابوبکر رضی الله عنه چنین گفته است که: «اگر درباره‌ی چیزی سوگند یاد کنم و بهتر را در غیر آن قسم بینم، همان بهتر را اختیار می‌کنم و کفاره‌ی سوگندم را می‌دهم»^۳. بنابراین عادت ابوبکر رضی الله عنه بر این بود که هرگاه سوگند یاد می‌کرد و بعد به این نتیجه می‌رسید که باید قسمش را بشکند، همین کار را می‌کرد و کفاره می‌داد.^۴ در این قصه چنین آمده بود که ابوبکر رضی الله عنه ابتدا سوگند یاد کرد که از شام آن شب نخورد؛ اما به خاطر مهمانانش، قسمش را شکست تا به خاطر اکرام آنان، به همراهشان شام بخورد.^۵ و در روایات دیگر آمده است که ابوبکر کفاره‌ی قسمش را ادا نمود.

گواهی اسید بن حضیر درباره‌ی خاندان ابوبکر رضی الله عنه

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از سفرها رفته بودیم که گردن‌بندم در بیابان، گم شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش رضی الله عنهم برای پیدا کردن گردن‌بند به جستجو پرداختند؛ آن‌جا آب نبود و همراه خود نیز آب نداشتیم. مردم، به ابوبکر رضی الله عنه گلابه کردند که می‌بینی، عایشه چه کرد و ما را در چه مشقتی انداخت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بر پایم

۱- مسلم (۱۳۵۳/۳)

۲- الفتاوی (۱۵۲/۱۱)

۳- سنن بیهقی (۳۴/۱۰)؛ نگاه کنید به موسوعه فقه ابی‌بکر، ص ۲۴۰

۴- مصنف ابن‌ابی‌شیبہ (۱۵۸/۱)

۵- موسوعه فقه ابی‌بکر، ص ۲۴۱

نهاده و خوابیده بودند که ابوبکر رضی الله عنه آمد و به من گفت: «تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را گرفتار کردی؛ با خود آب نداریم و این جا هم آب نیست.» عایشه می‌افزاید: او، مرا سرزنش می‌کرد و به پهلویم می‌زد که در اثرش تکان می‌خوردم؛ اما در عین حال سعی می‌نمود که پایم تکان نخورد تا مبادا مزاحم استراحت آن حضرت صلی الله علیه و آله شود. به هر حال به همین منوال گذشت و خداوند، آیه‌ی تیمم را فرو فرستاد: ﴿فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ (نساء: ۴۳) یعنی: «... با خاک پاک تیمم کنید.»

اسید بن حضیر رضی الله عنه پس از نزول این آیه گفت: «ای خانواده‌ی ابوبکر! این، نخستین بار نیست که شما مایه‌ی خیر و برکت می‌شوید.» عایشه می‌گوید: «هنگامی که حرکت کردیم، گردن‌بند را زیر همان شتری دیدیم که من، بر آن سوار بودم.»^۱

این داستان، ادب و رفتار مؤدبانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد و به خوبی روشن می‌سازد که ابوبکر رضی الله عنه چه قدر نسبت به هر چیزی که مایه‌ی گرفتاری و درد سر آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌شد، حساس بود. برای ابوبکر رضی الله عنه فرق نمی‌کرد که چه چیزی یا چه کسی مایه‌ی درد سر آن حضرت صلی الله علیه و آله شود؛ هرچند کسی چون عایشه رضی الله عنها باشد که از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر بود و برای آن حضرت، بسیار محبوب و دوست‌داشتنی. آری ابوبکر رضی الله عنه برای همه‌ی دعوت‌گران، الگویی است که کمال ادب را نسبت به خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه‌ی مسلمانان به تصویر می‌کشد.^۲

جانب‌داری رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر رضی الله عنه

بسیاری از احادیث صحیح نشان می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها از ابوبکر رضی الله عنه دفاع کرده و مردم را از مخالفت و ستیز با ابوبکر رضی الله عنه بر حذر داشته‌اند. ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که ابوبکر رضی الله عنه در حالی آمد که یک طرف لباسش را گرفته و زانویش نمایان شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن ظاهر ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «گویا دوستتان دعوا کرده است.» ابوبکر رضی الله عنه سلام کرد و گفت: «میان من و عمر مسأله‌ای پیش آمد؛ من با او تندی کردم و بعد پشیمان شدم. به همین خاطر از او عذرخواهی کردم، اما او نپذیرفت. اینک پیش شما آمده‌ام تا ماجرا را به شما بگویم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله سه بار به ابوبکر رضی الله عنه فرمودند: «خدا، تو را ببخشد.» پس از این عمر رضی الله عنه نیز نادم و پشیمان به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت و پرسید:

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۲

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية، ص ۴۰۳، ۴۰۲

«آیا ابوبکر این جا است؟» و چون ابوبکر رضی الله عنه را آن جا نیافت، به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و سلام کرد. چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن عمر رضی الله عنه دگرگون شد؛ ابوبکر رضی الله عنه که ترسید رسول خدا صلی الله علیه و آله واکنش شدیدی از خود در مقابل عمر رضی الله عنه نشان دهند، گفت: «ای رسول خدا! به خدا سوگند (تقصیر من است و) من، زیاده‌روی و بی‌حقی نموده (و اول دعوا را شروع کردم).» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذِبًا وَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ وَ اسَانِي بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟) یعنی: «خداوند، مرا به سوی شما مبعوث کرد؛ شما (ابتدا تکذیب کردید و) گفتید: دروغ می‌گویید؛ اما ابوبکر (همان اول تصدیق کرد و) گفت: راست می‌گویند و مرا با جان و مالش یاری نمود (و دستم را در مالش باز گذاشت و مرا در مالش هم‌سان خود قرار داد). پس آیا شما، دوستم را (محض خاطر من) برانگیخته‌اید؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله این گفته را دو بار تکرار نمودند. پس از آن ابوبکر رضی الله عنه هرگز مورد بی‌حرمتی یا اذیت قرار نگرفت.^۱ در این ماجرا، درس‌های قابل‌پنداری وجود دارد؛ از جمله: * سرشت و نهاد بشری در صحابه نیز سبب می‌شد که گاهی چون دیگر انسان‌ها با هم درگیر شوند. اما لجوج و لج‌باز نبودند؛ بلکه خیلی زود به اشتباه خود پی برده و از برادرشان عذرخواهی می‌کردند. * این ماجرا، نشان‌گر دوستی و یک‌رنگی صحابه با هم‌دیگر است. * از این ماجرا جایگاه والای ابوبکر رضی الله عنه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم نمایان می‌شود. و ...

ماجرای ربیعه‌ی اسلمی رضی الله عنه و ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ربیعه‌ی اسلمی رضی الله عنه می‌گوید: من به رسول خدا صلی الله علیه و آله خدمت می‌کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله به من زمینی دادند. همین‌طور به ابوبکر رضی الله عنه نیز زمینی بخشیدند تا این که میان من و ابوبکر رضی الله عنه بر سر درخت خرمایی اختلاف پیدا شد؛ من مدعی بودم این درخت در محدوده‌ی زمین من است و ابوبکر رضی الله عنه می‌گفت: در زمین من است و این بگو مگو ادامه یافت و ابوبکر رضی الله عنه به من سخنی گفت که خودش، آن را ناپسند دانست و پشیمان شد و به من گفت: «ای ربیعه! مانند آن چه به تو گفتم، تو نیز به من بگو تا قصاص کرده باشی.» گفتم: من، هرگز چنین جسارتی نمی‌کنم. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «اگر قصاص نکنی، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت می‌کنم.» اما من باز هم از قصاصش سر باز زدم؛ ابوبکر رضی الله عنه آن‌جا را به قصد عرض شکایت به رسول خدا صلی الله علیه و آله ترک کرد. عده‌ای از خویشانم گفتند: «تعجب است؛ خودش، به تو ناسزا گفته و باز می‌خواهد از

تو، به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کن!« گفتم: می دانید او کیست؟ او، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است؛ یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله و شیخ و بزرگ مسلمانان که عمرش را در خدمت اسلام سپری کرده است. نینم کسی از شما بخواهد به خاطر من بر او گستاخی کند و مایه‌ی ناراحتیش شود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ناراحت کردن ابوبکر رضی الله عنه ناراحت می‌شوند و ناراحتی پیامبر، خشم خدا را به دنبال دارد. آنان گفتند: «می‌گویی چه کار کنیم؟» گفتم: هیچ کار، باز گردید. من، به دنبال ابوبکر رضی الله عنه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. ابوبکر رضی الله عنه ماجرای را که میان من و او گذشت، باز گو کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سرشان را به سوی من بلند کردند و فرمودند: «ای ربیعہ! میان تو و صدیق چه گذشت؟» من، ماجرا را باز گو کردم و گفتم که در خلال بگو مگویی که میان من و ابوبکر رخ داد، او، به من ناسزا گفت و پشیمان شد و از من خواست تا قصاص کنم. اما من قصاص نکردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بله، این طور جوابش را نده؛ بلکه بگو: ای ابوبکر! خدا تو را ببخشد.» من نیز مطابق امر رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر گفتم: خدا تو را ببخشد. حسن بصری می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه در حال گریه آن‌جا را ترک کرد.»^۱

واقعاً جای شگفت و تعجب است که ابوبکر رضی الله عنه، چه وجدان بیدار و درون پاکی داشت که او را وادار کرد تا بلافاصله از برادر مسلمانش بخواهد که در مقابل گفته‌اش، او را قصاص کند و یا او را ببخشد! ابوبکر رضی الله عنه به حدی از فضیلت، بزرگ‌منشی، ادب و شعور رسیده بود که به خاطر خطای زبانی کوچکی، سراسر وجودش آکنده از غم و اندوه می‌شود و تنها به قصاص و یا بخشش آرامش می‌یابد!^۲

قطعاً حرف ابوبکر رضی الله عنه به ربیعہ رضی الله عنه سخنی معمولی بوده است؛ اما ابوبکر رضی الله عنه از این ترسید که شاید ربیعہ رضی الله عنه به سبب همان سخن معمولی آزرده‌خاطر شده باشد؛ بنابراین ضمن عذرخواهی از ربیعہ، از او تقاضا کرد تا قصاص نماید. ربیعہ رضی الله عنه که ابوبکر رضی الله عنه را خوب می‌شناخت و مقام او را در اسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست، از قصاص امتناع ورزید. بدون تردید امکان ندارد سخن ابوبکر رضی الله عنه به ربیعہ رضی الله عنه فحش و یا دشنام بوده باشد؛ چرا که اخلاق سترگ ابوبکر رضی الله عنه به او چنین اجازه‌ای نمی‌داد. ابوبکر رضی الله عنه کسی بود که پیش از اسلام و در دوره‌ی جاهلیت نیز فحش و ناسزا بر زبانش نمی‌آمد.^۳

۱- مسند احمد (۴/۵۸، ۵۹)

۲- أشهر مشاهیر الإسلام (۱/۸۸)

۳- خلفاء الرسول، از خالد محمد خالد، ص ۱۰۳

ابوبکر رضی الله عنه از این ترسید که به گفتن آن سخن، گنهکار شده باشد؛ بنابراین به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و شگفت این جا است که او، ماجرای زمین و اختلافش با ربیع رضی الله عنه را فراموش کرد و تنها به این اندیشید که چرا چنان سخنی به ربیع رضی الله عنه گفت؟! او به خوبی می دانست که باید در آن چه به حقوق بندگان مرتبط است، از حق دار (صاحب حق)، پوزش بخواهد.^۱ در این عمل کرد ابوبکر رضی الله عنه پند و آموزه‌ی بزرگی برای علما، دعوت گران، حاکمان و همه‌ی مردم وجود دارد و آن، این که چگونه خطاهایشان را جبران نمایند و یا به حقوق دیگران احترام بگذارند و پایمالش نکنند.

خویشاوندان ربیع رضی الله عنه این عمل ابوبکر رضی الله عنه را که به قصد شکایت به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت از آن جهت ناپسند می پنداشتند که همانند ابوبکر نمی دانستند که باید اختلافات را با یک قضاوت درست و دست یابی به نتیجه‌ی مورد قبول طرفین درگیر، پایان داد تا در همین دنیا کدورت‌ها و آزرده‌گی‌ها برطرف گردد و انسان را در روز قیامت در معرض حساب و بازخواست الهی قرار ندهد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، این که به رغم راضی شدن ربیع رضی الله عنه در پی توجیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز هم ابوبکر رضی الله عنه از ترس و خشیت الهی گریست و این، نشان دهنده‌ی ایمان قوی و یقین راسخ ابوبکر رضی الله عنه می باشد.

موضع ربیع بن کعب اسلمی رضی الله عنه در تجلیل و بزرگداشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در خور توجه است؛ چرا که او، در مقابل ابوبکر رضی الله عنه هیچ واکنشی نشان نداد و این، برگرفته از شناخت او نسبت به فضیلت و برتری ابوبکر رضی الله عنه و احترام به وی و بلکه نشانه‌ی خردمندی و دین داری شخص ربیع رضی الله عنه می باشد.^۲

تلاش و تکاپوی ابوبکر رضی الله عنه در انجام نیکی‌ها

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به صفات والا، اخلاق پسندیده و شتاب و تلاش برای انجام نیکی‌ها به گونه‌ای شناخته شده است که در مکارم اخلاق و نیکی‌ها الگو و نمونه می باشد؛ او، در پرداختن به نیکی‌ها از خود اشتیاق و آفری نشان می داد و می دانست که دنیا، جای عمل است و هر لحظه از آن فرصتی برای انجام نیکی‌ها؛ اما آخرت هنگام حساب است و دیگر جای عمل نمی باشد. وی، این اصل مهم را به خوبی می دانست که امروز، روز عمل است و نه

۱- تاریخ الإسلامی (۱۶/۱۹)

۲- تاریخ الإسلامی (۱۶/۱۹)

حساب؛ و فردا، هنگام حساب است و نه عمل. بنابراین در انجام نیکی‌ها درنگ نمی‌کرد. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (مَنْ أُصْبِحَ مِنْكُمْ صَائِمًا؟) یعنی: «چه کسی از شما امروز، روزه است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (فَمَنْ تَبِعَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ جَنَازَةً) یعنی: «چه کسی از شما امروز در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوباره سؤال کردند: (فَمَنْ أَطْعَمَ مِنْكُمْ مَسْكِينًا؟) یعنی: «چه کسی از شما امروز به مسکینی غذا داده است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: (فَمَنْ عَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ مَرِيضًا) یعنی: «چه کسی امروز به عیادت مریضی رفته است؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: من. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (مَا اجْتَمَعَنَ فِي أَمْرٍ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ) یعنی: «این اعمال، در شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این که آن شخص، به بهشت داخل می‌شود.»^۱

خویشن‌داری و کنترل عصبانیت

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود؛ شخصی، به ابوبکر رضی الله عنه ناسزا گفت و ابوبکر رضی الله عنه هیچ پاسخی نداد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شگفت‌زده، لبخند می‌زدند. آن شخص، به قدری به ابوبکر رضی الله عنه ناسزا گفت که ابوبکر رضی الله عنه را به واکنش واداشت و باعث شد تا ابوبکر رضی الله عنه برخی از گفته‌های دشنام‌دهنده را پاسخ دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شدند و آن‌جا را ترک کردند. ابوبکر رضی الله عنه خود را به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رساند و گفت: «ای رسول خدا! تا وقتی او به من ناسزا می‌گفت (و من، ساکت بودم)، شما نشسته بودید؛ اما وقتی از حد گذراند و من، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتم، ناراحت شدید و برخاستید!» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (إِنَّهُ كَانَ مَعَكَ مَلَكٌ يَرُدُّ عَنكَ، فَلَمَّا رَدَدْتَ عَلَيْهِ بَعْضَ قَوْلِهِ وَقَعَ الشَّيْطَانُ فُلْمَ أَكُنْ لِأَقْعَدَ مَعَ الشَّيْطَانِ) یعنی: «فرشته‌ای با تو بود که از طرف تو پاسخ می‌داد؛ اما وقتی تو برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفتی، شیطان به میان آمد و برای من سزاوار نیست که با شیطان در یک‌جا بنشینم.» و سپس افزودند: (يَا أَبَا بَكْرٍ ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ حَقٌّ: مَا مِنْ عَبْدٍ ظَلَمَ بِمَظْلَمَةٍ فَيُعْضِي عَنْهَا لِلَّهِ عَزْوًا جَلًّا إِلَّا أَعَزَّ اللَّهُ بِهَا نَصْرَهُ، وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ عَطِيَّةٍ يَرِيدُ بِهَا صَلَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا كَثْرَةً، وَمَا فَتَحَ رَجُلٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ يَرِيدُ بِهَا كَثْرَةً إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ بِهَا قَلَّةً) یعنی: «ای ابوبکر! سه چیز حق است: *هر بنده‌ای که مورد ستم قرار بگیرد و بر آن، صبر و خویشن‌داری پیشه

سازد، خدای متعال، به خاطر خویشتن داری و صبرش، او را یاری کرده و گرمی می‌دارد؛ *هیچ شخصی در بذل و بخشش را به قصد پیوند خویشاوندی نمی‌گشاید مگر این که خدای متعال، به جای آن در مالش، کثرت و فزونی می‌نهد؛* و هیچ شخصی، از روی زیاده‌خواهی و افزون‌طلبی، در گدایی را نمی‌گشاید مگر که خدای متعال، به جای آن (در مالش) نقص و کمی می‌افکند.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره خشمش را فرو می‌برد و خویشتن دار بود. اما به گمان این که اگر پاسخ آن دشنام‌گو را بدهد، ساکتش می‌کند، برخی از گفته‌هایش را پاسخ گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر رضی الله عنه را به صبر و بردباری ترغیب دادند و او را راهنمایی کردند تا به وقت عصبانیت، شکیبایی پیشه کند. چرا که شکیبایی و خویشتن داری، انسان را در چشم مردم عزیز می‌کند و قدر و منزلتش را در نزد خدا بالا می‌برد.

از این داستان، واضح می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه را هراس برداشت که مبادا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناراحت شده باشند؛ بنابراین به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شتافت تا ایشان را از ناراحتی درآورد و خشنودشان گرداند. آموزه‌های دیگر فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر رضی الله عنه در حدیث گذشته از این قرار است: *نکوهش عصبانیت و برحذر داشتن از آن؛* دوری انبیا از مجالسی که شیطان در آن حضور دارد؛ *بیان فضیلت مظلومی که با هدف خشنودی خدا و کسب اجر و پاداش از او، شکیبایی می‌ورزد؛* تشویق به بخشندگی و برقراری پیوند خویشاوندی؛* و نکوهش تکدی‌گری و گدایان.

ابوبکر رضی الله عنه به قدری شکیبیا و خویشتن دار بود که به نرم‌خویی و حلم شناخته شده بود و این، بدین معنا نیست که ابوبکر رضی الله عنه اصلاً ناراحت نمی‌شد؛ بلکه به خاطر خدا خشم می‌گرفت و وقتی می‌دید، محارم و دستورهای الهی می‌شکند، به شدت عصبانی می‌شد.^۲

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٧﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٨﴾ ﴿

(آل عمران: ۱۳۴، ۱۳۳)

۱- الدر المنثور از سیوطی (۷۴/۲)؛ مجمع الزوائد (۱۹۰/۸)

۲- سیره و حیات صدیق از مجدی فتحی سید، ص ۱۴۵

یعنی: «و (با انجام اعمال شایسته) به سوی آموزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنای آن، (مانند) آسمانها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است؛ آن کسانی که در خوشی و ناخوشی (و در توان‌گری و نداداری)، بذل و بخشش می‌کنند و آنان که خشمشان را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.»

ابوبکر رضی الله عنه زندگی‌اش را با تأمل و تدبر در این فرمایش الهی و نیز در عمل به آن سپری می‌کرد.

ابوبکر رضی الله عنه خواهان مغفرت و آموزش الهی بود...

ابوبکر رضی الله عنه خرجی مسطح بن اثاثه را می‌داد؛ اما وقتی مسطح رضی الله عنه ناخواسته و همانند برخی از مؤمنان دیگر در فتنه‌ی افک و تهمت شاخ‌داری که در اثر دسیسه‌ی منافقان، بر ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها بسته شد، سخنان ناشایستی بر زبان آورد و به آن ماجرا دامن زد، ابوبکر رضی الله عنه را بر آن داشت تا سوگند یاد کند که دیگر به او خرجی ندهد؛ خداوند متعال، این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (نور: ۲۲)

یعنی: «کسانی از شما که اهل فضیلتند و توان‌گر، نباید سوگند بخورند که بذل و بخشش خود را از نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا باز می‌گیرند و باید عفو و گذشت پیشه نمایند. آیا مگر دوست ندارید که خداوند، شما را بیامرزد؟ (پس، از لغزش‌های دیگران درگذرید و به بذل و بخشش ادامه دهید تا مورد غفران خداوند واقع شوید.) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

ابوبکر رضی الله عنه پس از نزول این آیه فرمود: «به خدا سوگند که من دوست دارم خدا مرا بیامرزد.» و دوباره بذل و بخشش بر مسطح را شروع کرد و سوگند یاد نمود که هرگز خرجش را قطع نکند.^۱ ابوبکر رضی الله عنه از این آیه چنین برداشت کرد که مسلمان باید همواره به اخلاق اسلامی آراسته باشد و از لغزش‌ها و خطاهای دیگران درگذرد تا مورد عفو و آمرزش خداوند قرار گیرد و بر دیگران پرده پوشی نماید تا به نسبت خیر و نیکی به دیگران مشمول

لطف و توجه واقع شود. این آیه، واضح و صریح بیان نمود که همان‌طور که دوست دارید، خداوند متعال از گناهانتان در گذر فرماید، از زیردستانتان در گذرید. در آیه‌ی مذکور به روشنی بیان شده که هر کس بر انجام ندادن عملی سوگند یاد کند و سپس انجام آن را بهتر ببیند، سوگندش را بشکند و کفاره دهد. برخی از علما گفته‌اند: این آیه از آن جهت که بندگان خدا را با این گفتار به تدبیر و امیدبخش‌ترین آیه‌ی قرآن می‌باشد.^۱

این آیه، ابوبکر رضی الله عنه را در مقامی قرار می‌دهد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جای می‌گیرد؛ چراکه خداوند متعال در این آیه صفات شگفت‌آوری از ابوبکر رضی الله عنه بیان می‌کند که نشان‌دهنده‌ی شأن برجسته‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد. امام فخر رازی در تفسیرش، از این آیه چهارده ویژگی برای ابوبکر رضی الله عنه استنباط نموده که به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم؛ وی می‌گوید: «خداوند متعال، در این آیه، به طور مطلق و بدون هیچ قیدی ابوبکر رضی الله عنه را اهل فضیلت می‌خواند؛ در این توصیف، فضیلت و برتری بر دیگران نیز می‌گنجد. به عبارت دیگر ابوبکر رضی الله عنه به طور مطلق شخص فاضلی بود که با این آیه برتر از دیگران خوانده شد.» فخر رازی در تفسیر همین آیه افزوده است: «از آن‌جا که خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را در این آیه با صیغه‌ی جمع و ساختاری عمومی و فراگیرنده ستوده است، بنابراین بایسته است که بگوییم: او، انسان وارسته‌ای بود که معصیت در او راه نداشت؛ لذا امکان ندارد کسی که تا این حد به برازندگی و نیکویی مورد مدح واقع شود، جهنمی باشد.»^۲

سفر تجارتي ابوبکر رضی الله عنه به شام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قصد تجارت، به بصری در سرزمین شام رفت. او با وجودی که دوست داشت، همواره در کنار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، از این سفر تجارتي منصرف نشد و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز با وجود محبت زیادشان نسبت به ابوبکر رضی الله عنه او را از این سفر باز نداشتند^۳ تا اهمیت کسب و کار برای مسلمان، مشخص شود و دریابد که باید منبع درآمدی داشته باشد تا مجبور نشود دست‌گدایی پیش خلق دراز کند و بدین‌سان هر مسلمانی بداند که باید با انجام کاری درآمدزا، نیازمندان را یاری رساند و گره از مشکلات دیگران بگشاید و در باب انفاق در راه خدا که مورد پسند خدا است، شتاب کند.

۱- تفسیر المنیر (۱۸/۱۹۰)

۲- تفسیر رازی (۱۸/۳۵۱)

۳- فتح الباری (۴/۳۵۷)؛ نگاه کنید به الخلافة الراشدة و الدولة الأموية، ص ۱۶۳

غیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما می گوید: عده‌ای از بنی‌هاشم، از اسماء بنت عمیس رضی الله عنها که همسر ابوبکر رضی الله عنه بود، دیدن کردند؛ ابوبکر رضی الله عنه به خانه آمد و آنان را آنجا دید و ناراحت شد (که در نبود او به خانه اش آمده‌اند). این ماجرا را به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدای متعال همسرت را از بدی پاک داشته است.» و در عین حال، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر منبر رفته و چنین فرمودند: (لا یدخل رجل بعد یومی هذا علی مغیبة إیلاً و معه رجل أو رجلان) یعنی: «هیچ مردی از امروز به بعد بر زن تنهایی که شویش نیست، وارد نشود مگر آن که یک یا دو نفر با خود داشته باشد.»^۱

خوف و خشیت ابوبکر رضی الله عنه از خداوند متعال

خوف و هراس از خدای متعال، نعمت بارزشی است که انسان را از مصیبت بدور می‌دارد و سبب می‌شود تا آدمی، در نهان و آشکار همواره خدا را به یاد داشته باشد. قطعاً چنین حالتی، زمینه‌ی رشد، زیبایی و باروری اعمال انسان می‌گردد. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿يَبْنَیْ إِسْرَائِیلَ أَذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِیْ أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَإِنِّیْ فَارْهَبُونَ﴾ (بقره: ۴۰)

یعنی: «ای بنی اسرائیل! به یاد آورید نعمتی را که بر شما ارزانی داشته‌ام و به عهد من (که همان ایمان و کردار نیک است)، وفا کنید تا به پیمان شما (یعنی پاداش نیک و بهشت برین) وفا کنم و تنها از من بترسید.»

خدای متعال، می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطَّعَوْا إِنَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِیْرٌ﴾ (هود: ۱۱۲)

یعنی: «پس همان گونه که فرمان یافته‌ای (در راه دعوت) استقامت کن به همراه کسانی که با تو، به سوی خدا برگشته‌اند و (از حدود خدا) تجاوز نکنند که قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، بصیر و آگاه است.»

بنده‌ای که از خدای متعال بترسد، پاداش بزرگی می‌یابد: ﴿وَلِمَنْ حَافٍ مَقَامَ رَبِّهِ

جَنَّاتٍ﴾ (الرحمن: ۴۶)

یعنی: «و هر کس از مقام (عظمت و کبریایی) پروردگارش بترسد، باغ‌هایی (در بهشت) دارد.»

انس رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما چنان سخنرانی و موعظه‌ای کردند که هرگز مانند آن را نشنیدم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: (لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلاً و لبكيتم كثيراً) یعنی: «اگر آن‌چه من می‌دانم، شما می‌دانستید، قطعاً کم می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید.» اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله (با شنیدن سخنان آن حضرت، به قدری دگرگون شدند که سر در گریبان نهادند و) چهره‌هایشان را پوشانده و (چنان گریستند که هق هق می‌کردند و) صدای گریه‌شان شنیده می‌شد.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه که میان خوف و رجاء (ترس و امید) جمع کرده بود، نمونه‌ی عملی هر مسلمانی اعم از حاکم و رعیت و امیر و مأمور است که خواهان سعادت و رستگاری در آخرت می‌باشد.^۲ محمد بن سیرین رحمه الله می‌گوید: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کسی ترس‌اتر از ابوبکر رضی الله عنه نیست.» قیس می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه را در حالی دیدم که کنارهی زبانش را گرفته بود و می‌گفت: «این، همان چیزی است که مرا به گناه و عذاب گرفتار می‌سازد.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «بگریید و اگر شما را گریه نمی‌آید، به خود حالت گریه بگیریید.»^۴ میمون بن مهران می‌گوید: «زاغی بزرگ‌بال به نزد ابوبکر رضی الله عنه آوردند؛ او، آن را وارونه کرد و گفت: «هیچ شکاری به دام نمی‌افتد و هیچ درختی بریده نمی‌شود، مگر به خاطر آن‌که تسبیح و یاد خدا را باید و شاید نکرده است.»^۵ از ابوبکر رضی الله عنه چنین نیز روایت شده است که: «به خدا سوگند دوست داشتم، درختی می‌بودم که از میوه‌ام می‌خوردند و یا مرا قطع می‌کردند^۶ (و بر من حساب و کتابی نبود.)» هم‌چنین فرموده است: «کاش مویی از تن مؤمن بودم.»^۷

۱- بخاری، کتاب التفسیر، باب لا تسألوا عن أشياء (۶۸/۶)؛ در حدیث، به نوعی گریه اشاره شده که با صدای بینی همراه است.

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام از یسری محمد، ص ۳۹۶

۳- صفة الصفوة (۲/۲۵۳)

۴- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی بکر، ص ۱۰۸

۵- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی بکر، ص ۱۱۰

۶- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی بکر، ص ۱۱۲

۷- الزهد از امام احمد، باب زهد ابی بکر، ص ۱۰۸

مهم‌ترین صفات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصیت برجسته و متمایزی دارد که در قالب صفاتی بزرگ و خدایی نمودار شده است. برخی از این صفات را به طور اجمالی و بعضی را هم به تفصیل بررسی می‌کنیم. صفات و ویژگی‌های مهمی از قبیل: اعتقاد پاک و راستین به باورهای دینی، برخورداری وافر از دانش شرعی، اطمینان و اعتماد به خدای متعال، برخورداری از صفات والا و نیک، صدق و اخلاص، لیاقت و شایستگی در تمام جنبه‌های زندگی و دینی، شجاعت و رادمردی، زهد و تقوا، جان‌فشانی و قربانی در راه خدا، گزینش درست و مناسب همکاران و مشاوران و کارگزاران حکومتی، صبر و شکیبایی، بلند همتی و اراده‌ی قوی و آهنین، توانمندی در رویارویی با مشکلات و حل آنان، توانایی در انتقال داشته‌های علمی و دینی به دیگران و پرورش شخصیت‌های برجسته و ایجاد زمینه‌ی مناسب برای رشد و بالندگی نخبگانی که به وقتش زمام امور را به دست گیرند و بسیاری از صفات برجسته‌ی دیگر، بخشی از خصوصیات ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در دوران مکی و در هم‌صحبتی و همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در جامعه‌ی مدنی از طریق همیاری با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حضور در میدان جنگ به دست آورده بود. البته بسیاری از ویژگی‌ها و توانمندی‌های ابوبکر رضی الله عنه در دوره‌ی خلافتش نمودار گشت و او توانست با توفیق الهی و توانایی‌هایی که خدای متعال به او ارزانی داشته بود، پایه‌های حکومت اسلامی را در شرایط بحرانی زمان خودش قوت بخشد و ضمن رویارویی با مرتدان، به فضل و توفیق خداوند گام‌های استواری در راهبری امت بردارد. در این پهنه برخی از صفات بارز ابوبکر رضی الله عنه را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

عظمت و استواری ایمان ابوبکر رضی الله عنه

باور و ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت و کلمه‌ی توحید، به گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربرگرفت که نشانه‌هایش، در عملکرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر رضی الله عنه بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از گُنش پست و فرومایه در او یافت نمی‌شد. ابوبکر رضی الله عنه همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش سبب حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرفرازی بود. او، از یقین و ایمان بی‌مانندی برخوردار

بود که هیچ یک از صحابه رضی الله عنهم را نمی توان در ایمان و یقین در حد و پایه‌ی او دانست. ابوبکر بن عیاش می گوید: «ابوبکر رضی الله عنه به کثرت نماز و روزه از صحابه رضی الله عنهم پیش نیفتاد و بلکه او به خاطر ایمان و یقینی بر صحابه سبقت گرفت که در قلبش رسوخ کرده بود.»^۱ به همین خاطر گفته‌اند: «اگر ایمان ابوبکر رضی الله عنه در مقابل ایمان تمام مؤمنان مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد، ایمان ابوبکر رضی الله عنه برتری می یابد.» باری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» شخصی گفت: «من خواب دیدم ترازیی از آسمان فرو آمد و شما و ابوبکر رضی الله عنهما در آن ترازو وزن شدید و کفه‌ی شما برتر از ابوبکر رضی الله عنه گردید؛ سپس ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سنجیده شدند و ابوبکر رضی الله عنه سنگین تر شد؛ بعد از آن عمر و عثمان رضی الله عنهما وزن شدند و کفه‌ی عمر رضی الله عنه سنگین تر شد و سپس ترازو به آسمان رفت.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خواب را بدین گونه تعبیر فرمودند: «(این خواب، نشانه‌ی) خلافت نبوت است (که نوع حکومت پس از پیامبر، خلافتی بر منهج او می باشد) و سپس خداوند، ملک و پادشاهی را به هر کس که بخواهد، می دهد.»^۲

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: یک بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از نماز صبح رو به مردم کرده و فرمودند: (بینما رجل يسوق بقرة له، قد حمل عليها التفتت إليه البقرة فقالت: إنني لم أخلق لهذا، إنما خلقت للحرث.) یعنی: «شخصی بر پشت گاوش بار نهاده بود و او را به جلو می راند؛ گاو رو به صاحبش کرد و گفت: من، برای این خلق نشده‌ام؛ بلکه برای شخم زدن آفریده شده‌ام.» مردم از روی شگفت و تعجب گفتند: سبحان الله! آیا می شود گاوی سخن بگوید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (فإنني أو من به و أبوبكر و عمر و بينا راع في غنمه عدا عليه الذئب فأخذ منها شاة فطالبه الراعي حتى استنقذها منه، فالتفت إليه الذئب فقال له: من لها يوم السبع، يوم ليس لها راع غيري؟) یعنی: «این، برای من و ابوبکر و عمر قابل باور است.» و باز فرمودند: «چوپانی در میان گوسفندانش بود که گرگی به میان گوسفندان جست و گوسفندی گرفت؛ چوپان در پی گرگ رفت و گوسفند را (از چنگالش) رهانید. گرگ، به چوپان گفت: چه کسی روز سبع^۳ را در پیش دارد؟ همان روزی که چوپانی جز من نیست.» مردم

۱- فضائل الصحابة از امام احمد (۱/۱۷۳)

۲- ابوداود، شماره‌ی ۴۶۳۴؛ ترمذی، شماره‌ی ۲۲۸۸

۳- اهل لغت و شارحان حدیث در مورد کلمه‌ی سبع نظرات متفاوتی داده‌اند. برخی گفته‌اند: سبع، به معنای رستاخیز و روز قیامت است؛ البته بکاربردن این معنا در این حدیث صحیح به نظر نمی رسد؛ چراکه در روز قیامت گرگی وجود ندارد. البته سبع به روزی اطلاق می گردد که ترس و هراس شدیدی در آن وجود دارد؛ اما به هر

گفتند: «سبحان الله! گرگی سخن بگوید؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (فإني أؤمن به و أبو بكر و عمر. و ما هما ثم) یعنی: «من و ابوبکر و عمر به این باور داریم. در حالیکه در آنجا حضور نداشتند»^۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را خیلی دوست داشتند؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه ایمان محکمی داشت و با صدق و اخلاص پایبند اسلام و شریعت خدا بود. محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوبکر رضی الله عنه بیش از محبت آن حضرت با یاران دیگرش بود. عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در جنگ ذات السلاسل امیر تعیین فرمودند؛ به نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله رفتم و از ایشان پرسیدم: چه کسی در نزد شما از همه محبوب تر و دوست داشتنی تر است؟ فرمودند: «عایشه». عرض کردم: از مردها چه کسی را بیش تر دوست دارید؟ فرمودند: «پدر عایشه را» گفتم: سپس چه کسی را؟ فرمودند: «عمر بن خطاب را» و همین طور عده‌ای را نام بردند.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خاطر همین اخلاص و پایبندی به دین خدا و کوششی که برای نصرت اسلام به کار بست، از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به بهشت بشارت داده شد که تمام دروازه‌های بهشت، او را به سوی خود فرامی‌خوانند. ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: روزی در خانه وضو گرفتم و با خود گفتم: امروز را در ملازمت و همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری می‌کنم. به مسجد رفتم و سراغ آن حضرت را گرفتم. به من گفتند که به فلان طرف رفته‌اند. به دنبال آن حضرت صلی الله علیه و آله به راه افتادم و خودم را در محلی به نام چاه اریس به ایشان رساندم. صبر کردم تا آن حضرت قضای حاجت نمایند و وضو بگیرند. سپس به نزد ایشان رفتم. آن حضرت صلی الله علیه و آله در دهانه‌ی چاه نشسته و پاهایشان را در حالی از چاه آویزان کرده بودند که شلوارشان را بالا کشیده بودند و ساق‌های ایشان نمایان شده بود. به ایشان سلام کردم و به سمت در باغ به راه افتادم و با خود قصد کردم که آن روز دربان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم. شخصی در زد؛ پرسیدم: کیستی؟ گفت: ابوبکر هستم. گفتم: اندکی صبر کن و سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ابوبکر رضی الله عنه

حال هر یک از این معانی در مورد این حدیث دور از ذهن و نادرست به نظر می‌رسد و بهتر آن است که گفتار آن عده از شارحان حدیث را ترجیح دهیم که گفته‌اند: سبع، یکی از اعیاد دوره‌ی جاهلی است که مردم در آن به جشن و شادی، سرگرم می‌شدند و از گوسفندانشان غافل می‌گشتند و به همین خاطر نیز گوسفندانشان طعمه‌ی گرگ می‌شد. شرح این حدیث را در صحیح مسلم بشرح النووی ج ۸ ص ۱۳۲ چاپ دار الفکر به سال ۱۴۱۵ هجری بنگرید. (مترجم)

۱- روایت مسلم، شماره‌ی ۲۳۸۸

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۶۶۲

اجازه‌ی حضور می‌خواهد. فرمودند: (إِذْ نَلَهُ وَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ) «به او اجازه بده وارد شود و او را به بهشت، خوش‌خبری و بشارت بده.» در را باز کردم و به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: بیا داخل که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله تو را به بهشت بشارت می‌دهند. ابوبکر رضی الله عنه وارد شد و سمت راست رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نشست و مانند آن حضرت شلوارش را بالا زد و پایش را از چاه آویزان کرد...^۱

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (مَنْ أَنْفَقَ زَوْجِينَ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دُعَى مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دَعَى مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دَعَى مِنْ بَابِ الرِّيَّانِ وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دَعَى مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ) یعنی: «کسی که دو چیز^۲ در راه خدا انفاق کند، از دروازه‌های بهشت فراخوانده می‌شود که ای بنده‌ی خدا! این، خجسته و نیکو است. (از این در وارد شو)؛ کسی که اهل نماز باشد، از در نماز به بهشت فراخوانده می‌شود و هر کس اهل جهاد باشد، از در جهاد. هر کس اهل روزه باشد، از دروازه‌ی ریان به بهشت فراخوانده می‌شود و هر که اهل صدقه باشد، از در صدقه.» ابوبکر رضی الله عنه عرض کرد: «... آیا کسی هست که از تمام دروازه‌های بهشت به بهشت فراخوانده شود؟» رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (نعم و أرجو أن تكون منهم یا أبابکر) یعنی: «بله و من امیدوارم تو ای ابوبکر، یکی از آنان باشی (که از تمام درهای بهشت به بهشت فراخوانده می‌شوند).»

گستره‌ی علم و دانش ابوبکر رضی الله عنه

ابوبکر رضی الله عنه از عالم‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترساترین آن‌ها بود و بیش از همه از خدا می‌ترسید.^۴ اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکر رضی الله عنه عالم‌ترین شخص امت است. دلیل این امر، این است که ابوبکر رضی الله عنه همواره ملازم و همراه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرت صلی الله علیه و آله مجلس

۱- بخاری، شماره‌ی ۳۶۷۴

۲- در روایت دیگری تصریح شده که منظور از دو چیز (زوجین)، دو اسب یا دو ناقه یا آزاد کردن دو غلام می‌باشد. (مترجم)

۳- بخاری، شماره‌ی ۳۶۶۶

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۵۸

می کرد و با ایشان به قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می گفت که کم تر کسی به این افتخار مشرف می شد. خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هر گاه می خواستند با صحابه در مورد مسأله‌ای مشورت و رایزنی کنند، ابتدا با ابوبکر رضی الله عنه مشورت و رایزنی می فرمودند؛ گاهی به مشورت با ابوبکر رضی الله عنه بسنده می کردند و مشورت او را به اجرا می گذاشتند و گاهی پس از مشورت با ابوبکر رضی الله عنه با یاران دیگرشان نیز مشورت می نمودند و معمولاً در صورت وجود اختلاف نظر در مشورت ابوبکر رضی الله عنه و دیگران، به مشورت ابوبکر عمل می کردند.^۱ رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را به سرپرستی نخستین حج گماشتند و به او مسایل حج را که حاوی باریک‌ترین و حساس‌ترین احکام می باشد، آموزش دادند؛ قطعاً اگر ابوبکر رضی الله عنه از علم وافر و گسترده‌ای برخوردار نبود، به سرپرستی آن حج حساس و مهم گماشته نمی شد. ابوبکر رضی الله عنه به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در محراب نماز قرار گرفته که همین، بیان گر جایگاه علمی ابوبکر رضی الله عنه می باشد؛ چرا که تنها ابوبکر رضی الله عنه در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله به چنین افتخاری نایل شده است. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انس رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه فرا گرفته است. چرا که ابوبکر بیش از دیگران به آموزه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انس رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است.^۲ دانش ابوبکر رضی الله عنه در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی توان از ابوبکر رضی الله عنه حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت. این، در حالی است که دیگران در این پهنه دچار لغزش و خطا شده‌اند.^۳ ابوبکر رضی الله عنه در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله فتوا می داد و قضاوت می نمود که عمدتاً مورد تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز قرار می گرفت. ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی است که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله حکم و فتوا صادر می کرد. در صفحات پیشین به اظهار نظر یا حکم ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی غنیمت جنگی ابوقتیاده رضی الله عنه در جنگ حنین و در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کردیم. پختگی علمی و دانش وافر ابوبکر رضی الله عنه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز پدیدار و هویدا گشت؛ امت در دوران خلافت ابوبکر رضی الله عنه در هر مسأله‌ای که دچار اختلاف شد، با حل و فصل خلیفه‌ی مسلمانان پس از تبیین و تشریح مسأله‌ی مورد اختلاف بر مبنای کتاب و سنت به هماهنگی و یکنواختی رسید. این رویکرد ابوبکر رضی الله عنه در

۱- ابوبکر صدیق، از محمد مال الله، ص ۳۳۴ و ۳۳۵

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی ۱۴۴۸

۳- ابوبکر صدیق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص ۶۰

تبیین و توضیح مسایل مورد اختلاف، نشانه‌ی کمال علمی وی و شناختش به دلایلی است که نزاع و قیل و قال را برطرف می‌سازد. مردم نیز در پی دلایل ابوبکر رضی الله عنه قانع می‌شدند؛ چراکه او را درست‌کار و راست‌گفتار می‌شناختند. ابوبکر رضی الله عنه در زمان بحرانی رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با موضعی استوار صحابه رضی الله عنهم را به درک این حقیقت دردناک قانع نمود و ایمانشان را در آن غم جان‌سوز از آفت بی‌صبری مصون داشت. علاوه بر این جای دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر اساس آنچه از خود آن حضرت شنیده بود، مشخص کرد و بر مبنای آموخته‌هایش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تأیید تعداد زیادی از صحابه، حکم مشخصی درباره‌ی میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله صادر نمود. او با وجود برخی مخالفت‌ها، بی‌درنگ با مرتدان و مانعان زکات جنگید و بر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید کرد. ابوبکر رضی الله عنه بر اساس فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای صحابه تبیین نمود که خلیفه باید از قریشیان باشد. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بنده‌ای از بندگان خدا اشاره کردند که در مورد دنیا و آخرت به او اختیار انتخاب داده شده، ابوبکر رضی الله عنه دانست که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بنده‌ی خدا، خودشان می‌باشد. در صفحات بعد به این موضوع خواهیم پرداخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ابوبکر رضی الله عنه خوابی دیدند که از آن به علم ابوبکر تعبیر شد؛ از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (رأیت کأنی أعطیت عساً، فشریت منه حتی تملأت فرأيتها تجری فی عروقی بین الجلد و اللحم، ففضلت منها فضلة فأعطيتها أبابکر) یعنی: «(در خواب) دیدم که کاسه‌ای پر از شیر به من داده شد و از آن به گونه‌ای سیر نوشیدم که گویا آن را می‌دیدم که در رگ‌هایم و در میان پوست و گوشتم جریان یافته است؛ مقداری از آن شیر زیاد آمد؛ آن مقدار اضافه را به ابوبکر رضی الله عنه دادم.» صحابه عرض کردند: «ای رسول خدا! این، همان علمی است که خدای متعال به شما داده و شما از آن سرشار گشته و مقداری را نیز به ابوبکر رضی الله عنه داده‌اید.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «درست تعبیر کردید.»^۱

ابوبکر صدیق چنین باور داشت که خواب، حق است و در تعبیر خواب نیز توانمند بود. او معمولاً پس از نماز صبح از مردم می‌خواست تا هر کس خواب خوبی دیده، تعریف کند؛ او همواره می‌گفت: «خواب خوب مسلمانی که با وضو خوابیده، در نزد من از خیلی چیزها بهتر است.»^۲ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

۱- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان (۲۶۹/۱۵)

۲- خطب ابی بکر ص ۱۵۵

«شب در خواب، سایبانی را دیدم که از آن روغن و عسل برمی‌دارند؛ برخی مقدار زیادی از روغن و عسل جمع می‌کردند و برخی هم مقدار کمی؛ در این میان ریسمانی دیدم که از آسمان به زمین آویخته بود؛ شما را دیدم که از آن بالا رفتید؛ سپس شخص دیگری ریسمان را گرفت و از آن بالا رفت؛ آنگاه شخص دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سرانجام شخص دیگری ریسمان را گرفت تا بالا برود، اما ریسمان پاره شد؛ پس از آن دوباره ریسمان به حالت اولش درآمد. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای رسول خدا! پدرم فدایت شود؛ شما را به خدا بگذارید تا من این خواب را تعبیر کنم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه اجازه دادند تا آن خواب را تعبیر کند. ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آن سایبان، اسلام است و روغن و عسل که از آن چکیده، به معنای قرآن می‌باشد که برخی (با تلاوت قرآن) از شیرینی و حلاوت آن زیاد بهره می‌برند و برخی هم کم و اندک. اما ریسمان آویخته از آسمان به زمین، همان حق و حقیقتی است که شما بر آن هستید و به وسیله‌ی آن خدا، شما را بالا می‌برد و سپس شخصی پس از شما نیز آن ریسمان (دین حق و آموزه‌های کتاب و سنت) را می‌گیرد و بالا می‌رود. سپس شخص دیگری به همین منوال و وسیله بالا می‌رود. سپس شخص دیگری آن را می‌گیرد، اما ریسمان پاره می‌شود و دوباره وصل می‌گردد و او هم به وسیله آن بالا می‌رود.» ابوبکر رضی الله عنه پس از تعبیر خواب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «پدرم فدای شما ای رسول خدا، بفرماید که آیا درست تعبیر کردم یا اشتباه؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسمتی را درست گفتی و مقداری هم اشتباه کردی.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند به من بگوئید کجا اشتباه گفتم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوگند نخور.»^۱

یک بار عایشه رضی الله عنها در خواب دید که سه ماه تابان در خانه‌اش قرار گرفتند. خوابش را برای ابوبکر رضی الله عنه تعریف کرد. ابوبکر رضی الله عنه خواب عایشه رضی الله عنها را چنین تعبیر فرمود: «اگر خوابت به حقیقت پیوندد، در خانه‌ات سه نفر از بهترین بندگان خدا دفن خواهند شد.» پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، ابوبکر رضی الله عنه به عایشه رضی الله عنها فرمود: «ای عایشه! این بهترین ماه تابانی است که در خانه‌ات قرار گرفت.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر خواب، علم و دانش بیشتری از دیگران داشت.^۳ البته ابوبکر رضی الله عنه با وجودی که در میان صحابه از همه عالم‌تر بود، در عین حال بیهوده سعی نمی‌کرد درباره‌ی

۱- بخاری، کتاب التبعیر، شماره‌ی ۷۰۴۶

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۱۲۹

۳- مرجع سابق، ص ۱۳۰

چیزی که نمی‌داند، اظهار نظر کند. روایت شده که یک بار ابوبکر رضی الله عنه آیه ۳۱ سوره عبس **اَوْفَلِكِهَاتٍ وَّ اٰبَاً** را خواند؛ آن‌جا این سؤال مطرح شد که منظور از «أب» در این آیه چیست؟ هر کس به گونه‌ای اظهار نظر کرد. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این، تکلف و اظهار نظر نابجا است که ندانسته چیزی گفته شود؛ کدامین زمین مرا در خود جای می‌دهد و کدامین آسمان مرا در زیر سقفش می‌گنجاند که درباره‌ی کتاب خدا چیزی بگویم که می‌دانم؟»^۱

دعا و زاری ابوبکر رضی الله عنه به پیشگاه الهی

دعا، دروازه‌ی بزرگی است رو به غفران و رحمت الهی که هرگاه بر بنده‌ای گشوده شود، خیر و برکت زیادی به سوی آن بنده سرازیر می‌گردد. هم‌چنین دعا، یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین عوامل پیروزی بر دشمن است. ابوبکر رضی الله عنه پیوند و رابطه‌ی خوبی با خدا داشت و به کثرت دست به پیشگاه الهی دراز می‌کرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾ (غافر: ۶۰)

یعنی: «پروردگارشما می‌گوید: مرا (برای رفع نیازها و مشکلاتتان) به فریاد بخوانید تا (خواستگاران را) بپذیرم (و نیازتان را برآورده سازم). همانا کسانی که از عبادت (دعای) من سرباز می‌زنند (و خود را از کمک من بی‌نیاز می‌پندارند)، با خفت و خواری در جهنم داخل خواهند شد.»

هم‌چنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ

الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴾ (بقره: ۱۸۶)

یعنی: «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند (که من دورم یا نزدیک، بگو): من نزدیکم و دعای دعاکننده را هرگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس آنان هم باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا هدایت یابند.»

ابوبکر رضی الله عنه پیوسته همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و می‌دید که آن حضرت چگونه خداوند را به فریادرسی و کمک می‌طلبد و از او درخواست یاری می‌کند. ابوبکر رضی الله عنه کیفیت دعا و عبادت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا گرفت و همواره می‌کوشید تا دعا و تسبیحش به همان شکل و ساختاری باشد که آن حضرت به او آموزش می‌دادند. همین‌جا این نکته را یادآوری

۱- فتح الباری (۲۵۸/۱۳)؛ در سند روایت، میان ابراهیم نخعی و ابوبکر صدیق، انقطاع وجود دارد.

می‌کنیم که سزاوار نیست هیچ مسلمانی صرفاً به خاطر جمله‌بندی‌های زیبا، دعاها و اذکار وارد شده در سنت صحیح را ترک کند یا به سلیقه‌ی خود صیغه و ساختاری در ذکر خدا یا درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بکار گیرد که در سنت نیامده است؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم و آموزگار خوبی‌ها است و با آموزش خوبی‌ها به دیگران، راه درست و مستقیم را تبیین فرموده است و از همگان، بیش‌تر می‌دانسته که چه بهتر و کامل‌تر می‌باشد.^۱

در صحیحین آمده است: ابوبکر رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «به من دعایی آموزش دهید که در نماز با آن دعا کنم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بگو: اللهم إني ظلمت نفسي ظلماً كثيراً ولا يغفر الذنوب إلا أنت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني إنك أنت الغفور الرحيم»^۲ یعنی: «خداوندا! من به خودم ظلم زیادی کردم و کسی جز تو گناهان را نمی‌بخشد؛ پس مرا به آمرزشی از نزد خود بیامرز و مرا مورد رحمت قرار بده که تو آمرزنده و مهربان هستی.»

در این دعا بنده با اظهار گنهکاری خویش و اذعان به قدرت خداوند برای آمرزش و بخشایش و هم‌چنین اعتراف به این که مغفرت گناهان فقط در قدرت خدا است، به درگاهش عرض نیاز و تقاضای آمرزش و مغفرت می‌کند و صریح و بی‌واسطه خواسته‌اش را مطرح می‌نماید تا پذیرفته گردد. ثنا و ستایش خداوند به وقت دعا، از کامل‌ترین انواع طلب و عرض نیاز به درگاه الهی است^۳ و در این دعا خداوند نیز به صفاتی چون آمرزندگی و بخشندگی ستوده می‌گردد.

در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای رسول خدا! به من دعایی یاد بدهید که صبح و شام آن را پیشه‌ی خود سازم.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بگو: اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغيب والشهادة رب كل شيء وملكه أشهد أن لا إله إلا أنت أعوذ بك من شر نفسي و من شر الشيطان و شرکة و أن أقترف على نفسي سوءاً أو أجره إلى مسلم) این را هنگام صبح و شام و وقتی که (خواستی بخوابی و) پهلوی بر بستر نهادی، بگو.»^۴ معنی دعا چنین است: «ای آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین! ای دانای هر نهنان و آشکارا! ای پروردگار و ای مالک همه چیز! گواهی می‌دهم که خدای برحق جز تو نیست

۱- ابوبکر صدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص ۲۰۷

۲- مسلم، شماره‌ی ۲۷۰۵؛ بخاری، شماره‌ی ۸۴۳

۳- الفتاوی (۱۴۶/۹)

۴- روایت ابوداود در الأدب، شماره‌ی ۵۰۶۷؛ ترمذی در الدعوات، شماره‌ی ۳۵۲۹

و به تو پناه می‌برم از شر نفس خود و از شر شیطان و از دامش و به تو پناه می‌جویم از این که در حق خود بدی نمایم و گناه کنم یا آن را به مسلمان دیگری روا دارم».

ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفت که هیچکس نباید خودش را از توبه و انابت به خداوند متعال و از استغفار و طلب آموزش بی‌نیاز پندارد؛ بلکه هر شخصی همیشه به توبه و استغفار نیاز دارد. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۝ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝﴾ (احزاب: ۷۲، ۷۳)

یعنی: «ما، امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و این‌ها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان، این امانت را به دوش گرفت (و مقامی بس بزرگ یافت؛ اما برخی از) انسان‌ها (قدر این مقام رانمی‌دانند و) واقعاً ستم‌گر و نادانند. خداوند (این امانت را بر دوش انسان نهاد تا افراد بشر را بیازماید و) با این هدف که مردان و زنان منافق و مشرک را عذاب دهد و بر مردان و زنان مؤمن ببخشد و خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

اگر انسان، ارزش و مقامش را نشناسد، جهالت کرده و نسبت به خود ستم نموده است. البته فرجام مؤمنان، بخشش و رضای الهی است. خداوند متعال، در قرآن مجید تصریح می‌فرماید که توبه‌ی بندگان نیکش را می‌پذیرد و آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. در صحیحین حدیثی روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: (لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدٌ بِعَمَلِهِ) یعنی: «هرگز کسی در قبال عملش به بهشت نمی‌رود و (فقط به رحمت الهی بهشتی می‌گردد.)» صحابه عرض کردند: شما هم ای رسول خدا؟ آن حضرت فرمودند: (و لا أنا إلا أن يتغمدني الله برحمته) «و من هم (به ازای عملم به بهشت نمی‌روم و) تنها به فضل خدا که مرا در برگیرد، وارد بهشت می‌شوم.»^۱ در این حدیث به این نکته تصریح شده که دخول به بهشت در ازای اعمال نیک بند نیست و تنها به فضل و رحمت خدا است که بنده‌ای در بهشت داخل می‌شود. این حدیث، هیچ تعارضی با آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حاقه ندارد که خدای متعال در آن سبب بهره‌مندی بهشتیان را از بهشت، اعمال نیکی بیان می‌فرماید که بهشتیان، در

دنیا کرده‌اند؛ خداوند متعال، در این آیه می‌فرماید: ﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾^۱ یعنی: «به سبب کارهای نیکی که در ایام گذشته (دنیا) انجام داده‌اید، گوارا بخورید و بیاشامید.» میان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و این آیه، هیچ تعارضی نیست؛ چراکه در حدیث، میزان اعمال نیک در قیاس با نعمت‌های بهشت ناچیز تلقی گردیده و بیان شده که هیچکس در مقابل عمل یا هم‌سان کرده‌ی نیکش وارد بهشت نمی‌شود و اصلاً نیکی‌هایش در آن حد و جایگاه نیست که با نعمت دخول در بهشت برابری کند و تنها فضل و رحمت خداست که بنده را دستگیری می‌نماید و به بهشت می‌برد؛ آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی حاقه که سبب بهره‌مندی بهشتیان از نعمت‌های بهشت را اعمال نیک گذشته بیان می‌کند، مفسران قرآن و شارحان حدیث را بر آن داشته تا بدین نکته تصریح کنند که هرگاه خداوند متعال، بنده‌ای را دوست بدارد، به او توفیق توبه و استغفار می‌دهد و اصرار و تداوم بر گناه را از او سلب می‌فرماید. قطعاً این پندار که تداوم و اصرار بر گناه به گنهکار ضرری نمی‌رساند، پنداری است خام و بلکه منحرف و مخالف با کتاب و سنت و اجماع سلف و ائمه؛ زیرا هر کس، ذره‌ای نیکی داشته باشد، نتیجه‌اش را می‌بیند و هر کس، ذره‌ای بدی داشته باشد، سزایش را می‌چشد.^۱

ابوبکر رضی الله عنه همواره در یاد خدا و توجه به سوی او بود و بسیار تضرع و زاری می‌نمود و اوقاتش را در دعا و راز و نیاز با خداوند متعال سپری می‌کرد. این‌جا به پاره‌ای از دعاهایی که از ابوبکر رضی الله عنه روایت شده، اشاره می‌کنیم:

(الف) أَسْأَلُكَ تَمَامَ النِّعْمَةِ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا وَ الشُّكْرَ لَكَ عَلَيْهَا حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا وَ الْخَيْرَةَ فِي جَمِيعِ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ الْخَيْرَةَ بِجَمِيعِ مِيسُورِ الْأُمُورِ كُلِّهَا لَا بِمَعْسُورِهَا يَا كَرِيمُ^۲

یعنی: «خداوندا! من از تو می‌خواهم که نعمت را در همه چیز بر من تکمیل بفرمایی و توفیق دهی که بر این نعمت‌ها شکرگزارت باشم تا راضی شوی، و پس از آن که راضی و خرسند شوی نیز به من توفیق سپاس‌گزاری عنایت کن؛ ای خدای کریم! از تو می‌خواهم که به من توفیق انتخاب و انجام برگزیده‌ترین و بهترین اعمال عنایت فرمایی تا بتوانم راه‌ها و کارهای ممکن و آسان را در انجام نیکی‌ها در پیش بگیرم، نه آن‌که راه‌های سخت و مشکل فرارویم قرار گیرد.»

۱- الفتاوی (۱۴۲/۱۱)

۲- الشکر از ابن‌ابی‌الدنیا، شماره‌ی ۱۰۹؛ نگاه کنید به خطب‌ابی‌بکر، ص ۳۹

ب) اللهم إني أسألك الذي هو خير لي في عاقبة الخير؛ اللهم اجعل آخر ما تعطيني من الخير رضوانك و الدرجات العلى من جنات النعيم^۱

یعنی: «خداوندا! من از تو همان چیزی را می‌خواهم که در عاقبت و فرجام نیک، برایم خیر و نیکی باشد؛ خداوندا! از تو می‌خواهم که آخرین نعمت و داده‌ی نیکت را به من، رضوان و رضایت و درجات والا در بهشت‌های پر نعمت قرار دهی.»

ج) اللهم اجعل خیر عمري آخره و خیر عملی خواتمه و خیر أيامی يوم ألقاك^۲

یعنی: «خداوندا! بهترین دوران زندگانی‌م را واپسین لحظات آن قرار بده و بهترین کرده‌ام را پایانی‌ترین عملم بده؛ و بهترین روزم را آن روزی مقرر بفرما که تو را در آن روز ملاقات می‌کنم.»

د) ابوبکر رضی الله عنه هر گاه می‌دید یا می‌شنید که دیگران، از او تعریف می‌کنند، چنین دعایی بر زبان می‌آورد: اللهم أنت أعلم بي مني و أنا أعلم بنفسی منهم؛ اللهم اجعلني خيراً ممّا يظنون و اغفر لي ما لا يعلمون و لا تؤاخذني بما يقولون^۳

یعنی: «بارخدا یا! تو نسبت به من از خودم آگاه‌تری و من نیز نسبت به خود از این‌ها، بیش‌تر خبر دارم؛ خداوندا! مرا بهتر از گمان نیکشان نسبت به من قرار بده و گناهانم را که آنان از آن بی‌خبرند، بیامرز و مرا به آنچه ایشان درباره‌ام می‌گویند (و مرا نیک می‌پندارند)، بازخواست نفرما.»

گذری کوتاه و مختصر بر پاره‌ای از صفات و فضایل ابوبکر رضی الله عنه نمودیم؛ در صفحات بعد به بررسی آثار و پیامدهای تربیت نبوی بر ابوبکر رضی الله عنه خواهیم پرداخت که چگونه به فضل و توفیق الهی، توانست مقام و جایگاهی بی‌نظیر بیابد و بتواند بر مبنای ایمان راسخ، پختگی علمی و شاگردی در مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله سربازی نمونه در خدمت آن حضرت گردد و مراحل و درجات مختلف آن سربازی مقدس را در رکاب رهبرش سپری کند و پس از آن که در مقام خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله قرار بگیرد، به خوبی از عهده‌ی راهبری امت برآید و به‌رغم طوفان‌های شدید و امواج متلاطم، کشتی اسلام را به پیش‌برد و آن را از فتنه‌های موج و تار دوره‌ی بحرانی پس از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله برهاند و به کرانه‌های امن و سلامت برساند.

۱- خطب ابی بکر، ص ۱۳۹

۲- کنز العمال، شماره‌ی ۵۰۳۰

۳- أسد الغابة (۳/۲۲۴)

فصل دوم
وفات رسول اکرم ﷺ، سقیفه‌ی بنی‌ساعده و اعزام لشکر
اسامه رضی الله عنه

- ۱- وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده
- ۲- بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

مبحث اول

وفات رسول اکرم ﷺ و ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

وفات رسول اکرم ﷺ

ارواح پاک و درون‌مایه‌های بی‌آلایش، می‌توانند برخی از امور پنهان و پشت‌پرده را به خواست و قدرت الهی درک کنند؛ دل‌های پاک و سرشار از ایمان نیز گاهی صاحبانشان را از رخدادهای آینده خبردار می‌سازند؛ عقل‌های بافراست و اذهان تیزهوش و آکنده از نور ایمان، می‌توانند حقایقی را که در پسِ الفاظ و رویدادها نهفته می‌باشد، به اندک اشاره‌ای دریابند. پیامبر بزرگوار ما محمد مصطفی ﷺ بیش‌ترین بهره را از این ویژگی‌ها داشته و در حد و پایه‌ی بی‌مثالی در این پهنه بوده‌اند. البته یادآوری این نکته نیز ضروری است که آیات قرآنی بر این حقیقت تأکید دارد که رسول خدا ﷺ از لحاظ ویژگی‌های بشری همانند دیگر انسان‌ها هستند و مانند دیگر انسان‌ها و بلکه مثل انبیای گذشته، طعم مرگ را می‌چشند و از این دنیا می‌روند. رسول اکرم ﷺ پس از نزول برخی از آیات فهمیدند که زمان رحلتشان نزدیک شده و بر همین مبنا در بعضی از فرموده‌هایشان به نزدیک شدن اجل خویش اشاره کردند؛ برخی از گفته‌های آن حضرت ﷺ در مورد نزدیک شدن اجلشان، صریح بود و برخی هم غیرصریح که تنها بعضی از بزرگان صحابه از جمله ابوبکر، عباس و معاذؓ نزدیک شدن رحلت آن حضرت ﷺ را درک کردند.

آغاز بیماری رسول خدا ﷺ

رسول خدا ﷺ پس از بازگشت از حج و داع در ماه ذی‌الحجه، مانده‌ی آن ماه و ماه‌های محرم و صفر سال یازدهم^۱ هجری را در مدینه گذراندند و در این مدت لشکری از عموم مسلمانان و از جمله مهاجرین و انصار به قصد بلقاء و فلسطین به فرماندهی اسامه بن زید رضی الله عنهما که هجده ساله بود، فراهم آوردند. برخی فرماندهی اسامهؓ را بر لشکری که در آن مهاجران و انصار حضور داشتند، از آن جهت که اسامهؓ غلام‌زاده و کم‌سن و سال بود، نادرست می‌پنداشتند که اعتراضشان مورد قبول رسول خدا ﷺ قرار نگرفت.^۲ رسول

۱- مؤلف، به اشتباه سال دهم هجری نگاشته است؛ در صورتی که سال یازدهم هجری صحیح می‌باشد. نگاه کنید

به: طبقات ابن‌سعد، مبحث سربیه‌ی زید بن حارثهؓ و وفات رسول اکرم ﷺ. (مترجم)

۲- نگاه کنید به: السیرة النبویة الصحیحة (۵۵۲/۲)

اکرم رضی الله عنه در پاسخ این اعتراض فرمودند: (إِنْ يَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ وَ إِيْمِ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيفًا لِلْإِمَارَةِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ وَ إِنْ أَبَنَهُ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ) ^۱ یعنی: «تنها در مورد امارت اسامه رضی الله عنه اعتراض نمی‌کنند، بلکه در مورد امارت پدرش نیز خرده می‌گرفتند؛ به خدا سوگند که پدر اسامه رضی الله عنه شایسته‌ی فرماندهی بود^۲ و از محبوب‌ترین مردم در نزد من؛ این فرزندش نیز پس از او در نزد من از محبوب‌ترین مردم است.» زمانی که مردم در حال آماده شدن برای جهاد در لشکر اسامه رضی الله عنه بودند، بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شد. در فاصله‌ی بیماری آن حضرت صلی الله علیه و آله و وفاتشان هر یک از این مسایل روی داد: * رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به احد و استغفار برای شهدای آن و نماز بر آنان.^۳ * اجازه خواستن آن حضرت صلی الله علیه و آله از همسرانش که دوره‌ی بیماریش را در خانه‌ی عایشه رضی الله عنها سپری کند و شدت گرفتن بیماری ایشان.^۴ * وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر بیرون کردن مشرکان از جزیره العرب.^۵ * زهار و برحذر داشتن از این که بر قبر آن حضرت صلی الله علیه و آله سجده شود یا آن را مسجد کنند.^۶ * وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر داشتن حُسن ظن به خدای متعال^۷ * سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد پایبندی بر نماز و رعایت حقوق غلامان و زیردستان^۸ * بیان این نکته که مژده‌های نبوت (بشارت‌هایی که از طریق وحی به پیامبر و پس

۱- بخاری، کتاب فضائل أصحاب النبی صلی الله علیه و آله (۲۱۳/۴) شماره‌ی ۴۴۶۹

۲- شایستگی زید پدر اسامه رضی الله عنه به حدی بوده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در چند سریه او را به فرماندهی لشکر گماشتند؛ از جمله: سریه‌ی زید رضی الله عنه به بنی سلیم در ربیع‌الثانی سال ششم هجری، سریه‌ی زید رضی الله عنه به منطقه‌ی عیص به قصد شیبخون بر کاروان تجارتی قریش در جمادی‌الاولی سال ۶ هجری، گسیل وی به منطقه‌ی طَرْف برای حمله به مشرکان بنی ثعلبه در جمادی‌الثانی سال ۶ هجری، سریه‌ی زید رضی الله عنه به حسمی در جمادی‌الثانی سال ۶ هجری، سریه‌ی وادی القری در ماه رجب سال ۶ هجری و سریه‌ی دیگری به وادی القری در رمضان سال ۶ هجری؛ نگاه کنید به: مغازی و اقدی، طبقات ابن سعد و سیره‌ی ابن هشام. (مترجم)

۳- بخاری، کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الشہید، شماره‌ی ۱۳۴۴

۴- صحیح السیره النبویه، ص ۶۹۵

۵- بخاری، کتاب الجهاد و السیر، شماره‌ی ۳۰۳۵

۶- صحیح السیره النبویه، ص ۷۱۲؛ بخاری، کتاب الصلاة، شماره‌ی ۴۳۵

۷- مسلم، کتاب الجنة؛ منظور از حُسن ظن به خداوند متعال این است که بنده‌ی مؤمن از رحمت خداوند ناامید نگردد و همواره به عفو و بخشش الهی امید داشته باشد و در عین حال از سوء خاتمه و عذاب پروردگار بلند مرتبه بترسد. (مترجم)

۸- سنن ابن ماجه، کتاب الوصایا (۹۰۱ و ۹۰۰/۲) شماره‌ی ۲۶۹۷

از آن توسط پیامبر به مردم ابلاغ می شود)، پایان می یابد و تنها خواب های نیک و صادق به جا می ماند.^۱ * سفارش رسول خدا ﷺ در مورد احترام و نکوداشت انصار ﷺ * رسول اکرم ﷺ در دوران بیماری خویش خطبه ای بدین مضمون ایراد فرمودند که: (إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَ بَيْنَ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ) یعنی: «خداوند متعال، بنده ای را در میان دنیا و آن چه نزد خداست، محترّم فرموده و آن بنده نیز آن چه را که در نزد خداست، انتخاب نموده است.» ابوبکر ﷺ با شنیدن این سخنان رسول خدا ﷺ گریست؛ ابوسعید خدری ﷺ می گوید: ما از این تعجب کردیم که چرا ابوبکر ﷺ با شنیدن فرموده ی رسول خدا ﷺ گریست؟! اما ابوبکر ﷺ از همه ی ما داناتر بود و (منظور رسول خدا ﷺ را درک کرد و دانست که آن بنده ی محترّم، خود آن حضرت ﷺ می باشند.)؛ رسول اکرم ﷺ فرمودند: (إِنَّ أَمَنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَ مَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَ لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَ لَكِنَّ أَخُوهُ الْإِسْلَامِ وَ مَوَدَّتْهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سَدًّا إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ)^۲ یعنی: «آن که بیش از همه ی مردم مرا با جان و مالش همراهی نمود، ابوبکر ﷺ است و اگر می خواستم کسی غیر از خدایم را به دوستی برگزینم، ابوبکر ﷺ را به دوستی برمی گزیدم؛ ولی دوستی و برادری اسلامی کافی است. همه ی درهایی را که به مسجد باز می شود، ببندید مگر در خانه ی ابوبکر ﷺ را.»

حافظ ابن حجر رحمه الله می گوید: گویا ابوبکر ﷺ بنا بر این دلیل و قرینه که رسول خدا ﷺ در حالت بیماری خود بیان کردند که بنده ای در میان دنیا و آخرت محترّم شده، به راز و کنه فرموده ی آن حضرت ﷺ پی برد و دانست که منظور رسول خدا ﷺ، خود ایشان می باشد و به همین خاطر هم گریست.^۳ بیماری رسول خدا ﷺ شدید شد؛ وقت نماز فرا رسید و بلال ﷺ اذان داد؛ رسول اکرم ﷺ فرمودند: (مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ) یعنی: «به ابوبکر ﷺ بگویند: (جلو شود و) نماز بگزارد.» اهل خانه (عایشه) به آن حضرت ﷺ گفتند: ابوبکر ﷺ شخصی رقیق القلب است و هنگامی که به جای شما در محل نماز (محراب) قرار بگیرد، تاب نمی آورد و نمی تواند برای مردم امامت دهد. رسول خدا ﷺ دوباره تأکید کردند که ابوبکر ﷺ پیش نماز شود و همان گفته ی قبلی تکرار شد و در نهایت رسول خدا ﷺ

۱- مسلم، کتاب الصلاة (۱/۳۴۸)

۲- بخاری، کتاب مناقب الأنصار، شماره ی ۳۷۹۹

۳- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره ی ۳۶۵۴

۴- فتح الباری (۷/۱۶)

فرمودند: (إِنَّكَ صَوَّاحِبُ يَوْسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ) یعنی: «شما مانند زنان دور و برِ یوسف علیه السلام هستید.^۱ به ابوبکر رضی الله عنه بگویند که برای مردم امامت دهد.» پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه به قصد امامت به مسجد رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس کردند که حالشان اندکی بهتر است؛ بنابراین در حالی که دو نفر زیر بغلشان را گرفته بودند و پاهای آن حضرت صلی الله علیه و آله از شدت بیماری به زمین کشیده می‌شد، به مسجد تشریف بردند؛ ابوبکر پس از آن که متوجه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، از محراب عقب آمد تا آن حضرت صلی الله علیه و آله در محراب نماز قرار گیرند. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستشان به ابوبکر رضی الله عنه اشاره کردند تا در جایش بماند و خود ایشان نیز در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشستند. باری در حضور اعمش گفته شد که ابوبکر رضی الله عنه در آن نماز به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کرد و مردم به ابوبکر رضی الله عنه! اعمش سرش را به نشانه‌ی تأیید این گفته پایین انداخت.^۲ امامت ابوبکر رضی الله عنه در روزهای بعدی نیز ادامه یافت تا این که روز دوشنبه فرا رسید. در نماز صبح روز دوشنبه، مردم در حال ادای نماز به امامت ابوبکر رضی الله عنه بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از اتاق عایشه رضی الله عنهما با کنار زدن پرده به مسلمانان نگرستند که در پیشگاه خدایشان ایستاده بودند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند که درخت دعوت و جهادشان به ثمر نشسته و امتی پرورش یافته‌اند که در بود و نبود ایشان بر نماز پایندی می‌کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن آن منظره‌ی زیبا و موفقیتی که برای هیچ پیامبر و دعوت‌گر دیگری به دست نیامده بود، به قدری شادمان شدند که برق شادی در چشمانشان نمایان شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مطمئن شدند که پیوند این امت با دین و عبادت خدای متعال، پیوندی است همیشگی که با وفات پیامبرش گسسته نمی‌گردد؛ به همین سبب به اندازه‌ای وجودش آکنده از سرور و شادی گشت و شادمانی در چهره‌ی نورانی و تابناکش نمایان شد که تنها خداوند از حد و اندازه‌اش خبر دارد.^۳ برخی از صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده‌ی خانه‌ی عایشه را کنار زدند و در حال ایستاده به ما نگاه کردند و بر چهره‌ی ایشان تبسم و لبخند شادی نقش بسته و چیزی نمانده بود که ما با دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن حالت، از شدت خوشحالی از خود بی‌خود شویم؛ ما گمان کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نماز از اتاق بیرون

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت اطرافیان خود و از جمله ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها را به زنان دور و برِ یوسف علیه السلام تشبیه کردند که بر خلاف آن‌چه به ظاهر گفتند که ابوبکر رضی الله عنه نمی‌تواند در جای نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله بایستد، در دل و درون خود خیلی دوست داشتند که ابوبکر رضی الله عنه به چنین افتخار بزرگی نایل شود.

۲- بخاری، کتاب الأذان، شماره‌ی ۷۱۲

۳- السیرة النبویة از ندوی، ص ۴۰۱

می شوند و به مسجد می آیند؛ اما به ما اشاره فرمودند که نمازتان را تمام کنید و به داخل حجره رفتند و پرده را پایین انداختند.^۱ صحابه که تا آن روز نگران حال پیامبر ﷺ بودند، احساس کردند که حال آن حضرت بهتر شده و برخی از آنان، به سراغ کارهایشان رفتند. ابوبکر ﷺ نزد دخترش عایشه رضی الله عنها رفت و گفت: «گویا حال رسول خدا ﷺ خوب شده؛ امروز نوبت حبیبه بنت خارجه است.» خانه‌ی حبیبه که یکی از همسران ابوبکر بود، در منطقه‌ای بیرون از مدینه (حومه‌ی مدینه) به نام سُنْح قرار داشت؛ ابوبکر ﷺ سوار اسب شد و به خانه‌اش در سُنْح رفت.^۲

رسول خدا ﷺ به حال احتضار در آمدند؛ اسامه ﷺ نزد آن حضرت رفت؛ رسول اکرم ﷺ دیگر توان سخن گفتن نداشتند و تنها دستشان را به سوی آسمان بلند می کردند و سپس آن را بر اسامه ﷺ می نهادند؛ اسامه ﷺ فهمید که رسول خدا ﷺ برای او دعا می کنند؛ عایشه رضی الله عنها سر آن حضرت ﷺ را بالای سینه‌اش نهاده بود؛ در آن هنگام عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنهما در حالی که مسواکی به دست داشت، وارد شد؛ نگاه رسول خدا ﷺ به مسواک خیره شده بود؛ عایشه رضی الله عنها از رسول خدا ﷺ پرسید: «آیا می خواهید مسواک را برای شما بگیرم؟» رسول خدا ﷺ با اشاره‌ی سر فرمودند: بله. عایشه رضی الله عنها مسواک را از برادرش گرفت و آن را با دندان‌ش جوید و نرم کرد و سپس آن را به رسول خدا ﷺ داد؛ رسول خدا ﷺ با آن مسواک به بهترین نحو مسواک زدند و همواره بر زبانشان این کلمات جاری بود: «فی الرفیق الأعلى»^۳ در کنار رسول خدا ﷺ ظرف یا تشت آبی بود که آن حضرت دستشان را در آب فرو برده و سپس به صورتشان می کشیدند و می گفتند: (لا إله إلا الله... إنَّ للموتِ سكرات) یعنی: «مرگ، سختی‌ها (زیادی) دارد.» و سپس دستشان را بلند کردند و فرمودند: (فی الرفیق الأعلى) یعنی: «(مرا در بهشت) در جوار رفیق بزرگ و بلندمرتبه قرار بده.» و سرانجام روح از تن جدا شد و دست مبارک افتاد.^۴ در روایتی آمده است که رسول خدا ﷺ در واپسین لحظات حیاتشان چنین دعا فرمودند: (اللهم أعنّی علی سكرات الموت)^۵ یعنی: «بارخدا یا! مرا بر سختی‌های مرگ یاری فرما.»

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۴۸

۲- نگاه کنید به: السیرة النبویة از ابی شهبه (۵۹۳/۲)

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۳۷

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۴۹

۵- ترمذی، کتاب الجنائز، شماره‌ی ۹۷۸

در روایت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفات به پشت تکیه داده بودند (و چیزی می گفتند)؛ خوب گوش کردم؛ می فرمودند: (اللهم اغفر لی و ارحمنی و ألحِقنی بالرفیقِ الأعلى).^۱ یعنی: «خداوندا! مرا بیامرز و مرا مورد رحمت خویش قرار بده و مرا به رفیقِ اعلی و بلندمرتبه ملحق فرما.»

فاطمه ی زهرا رضی الله عنها پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: «ای وای که پدرم، دعوت پروردگارش را اجابت کرد؛ وای پدرم (وفات کرد)؛ بهشت برین، جایگاه اوست؛ پدر جان، (وای بر ما که وفات کردی) و به جبرئیل خبر مرگ تو را می دهیم.» پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند، فاطمه رضی الله عنها به انس رضی الله عنه فرمود: «چگونه حاضر شدید (و توانستید) بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاک بریزید؟»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا در حالی رحلت کردند که شبه جزیره ی عربستان تحت سیطره ی آن حضرت در آمده بود و پادشاهان آن دوران، از گسترش اسلام می هراسیدند؛ یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چنان شیفته ی وی بودند که از فدای جانها، مالها و فرزندانشان برای آن حضرت صلی الله علیه و آله دریغ نمی ورزیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آن که درهم و دیناری بر جای گذارند یا غلام و کنیزی از ایشان بماند، از دنیا رفتند و تنها استری سفید از ایشان ماند و سلاح و زمینی که آن را برای در راه ماندگان قرار دادند.^۳ زره ایشان نیز هنگام وفاتشان در قبال سی صاع گندم در رهن یک یهودی بود.^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن ۶۳ سالگی^۵ در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری به وقت نیمروز دار فانی را وداع گفتند؛^۶ آن روز، تاریک ترین، اندوه بارترین و پرمصیبت ترین روز مسلمانان و بلکه مصیبتی بزرگ بر تمام بشریت بود؛ همان طور که در مقابل، روز ولادتش، خجسته ترین روزی بود که خورشید در آن طلوع کرد.^۷ انس رضی الله عنه می گوید: «روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند، از فرخندگی و خجستگی آن روز، همه جا آکنده از روشنی و پرتو روشنایی گشت؛ اما روز وفاتش، همه جا

۱- بخاری، کتاب المغازی، شماره ی ۴۴۴۰

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره ی ۴۴۶۲

۳- بخاری، کتاب المغازی، شماره ی ۴۴۶۱

۴- السیرة النبویة از ندوی، ص ۴۰۳

۵- مسلم، کتاب فضائل (۸۲۵/۴)

۶- البدایة و النهایة (۲۲۳/۴)

۷- السیرة النبویة از ندوی، ص ۴۰۴

را ظلمت و تاریکی فرا گرفت.»^۱ ام ایمن رضی الله عنها پس از وفات رسول خدا ﷺ می گریست؛ به او گفته شد که چرا برای رسول خدا ﷺ می گریی؟! وی، پاسخ داد: «من می دانستم که رسول خدا ﷺ روزی از دنیا می روند و اینک بدین خاطر می گریم که رشته‌ی وحی گسست و وحی از ما برداشته شد.»^۲

موضع ابوبکر ﷺ در قبال فاجعه‌ی وفات رسول خدا ﷺ

ابن رجب می گوید: زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، مسلمانان را اضطراب و آشفتگی شدیدی دربر گرفت؛ عده‌ای از آنان به حدی حیران و سرگشته شدند که توان روحی و فکریشان از هم پاشید؛ فشار مصیبت بر بعضی هم به اندازه‌ای بود که توان ایستادن نداشتند و زیر بار اندوه خمیده گشتند؛ زبان برخی نیز چنان از این فاجعه‌ی بزرگ بند آمد که اصلاً نمی توانستند سخن بگویند؛ باور این مصیبت برای برخی به قدری شدید بود که به طور کلی منکر وفات رسول خدا ﷺ شدند!^۳

قرطبی، ضمن بیان عظمت این مصیبت می گوید: «بزرگ‌ترین مصیبت، مصیبتی است که در دین بر مسلمانان وارد می گردد... رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (إِذَا أَصَابَ أَحَدُكُمْ مَصِيبَةٌ فَلْيَذْكَرْ مَصَابَهُ بِي فَإِنَّهَا أَكْبَرُ الْمَصَائِبِ)^۴ یعنی: «هرگاه به یکی از شما مصیبتی رسید، پیشامد ناگوار (موت) مرا به یاد آورد که آن، بزرگ‌ترین مصیبت است.» رسول خدا ﷺ راست و درست فرموده‌اند؛ چراکه مصیبت از دست دادن آن حضرت ﷺ از تمام مصایبی که به هر مسلمانی تا روز قیامت می رسد، بزرگ‌تر است؛ با وفات آن حضرت ﷺ وحی منقطع گردید و نبوت خاتمه یافت؛ وفات ایشان، سرآغاز ظهور فتنه و ارتداد برخی از عرب‌ها و غیرعرب‌ها بود و بلکه با رحلت ایشان، خیر و نیکی گسسته شد و نخستین کمبود و کاستی دامن گیر امت اسلام گشت.»^۵

ابن اسحاق می گوید: «با وفات رسول خدا ﷺ مصیبت بزرگی بر مسلمانان وارد شد؛ فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره‌ی مصیبت رحلت پیامبر اکرم ﷺ چنین به

۱- ترمذی (۵۴۹/۵) شماره‌ی ۳۶۱۸

۲- مسلم (۱۹۰۷/۴)

۳- لطائف المعارف، ص ۱۱۴

۴- السلسلة الصحيحة از آلبنی رحمه الله، شماره‌ی ۱۱۰۶

۵- تفسیر قرطبی (۱۷۶/۲)

من رسیده که: (با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله برخی از عرب‌ها از دین برگشتند؛ یهودیان و نصاری گردن کشی کردند و نفاق و تزویر پدیدار شد؛ مسلمانان، با از دست دادن پیامبرشان چون گوسفندانی شده بودند که در شبی تار و بارانی چوپانی نداشتند.)^۱

قاضی ابوبکر بن العربی^۲ می‌گوید: «... با مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله وضعیتی آشفته و پریشان به وجود آمد؛ کمر مسلمانان شکست و بزرگ‌ترین مصیبت بر آنان وارد شد؛ علی رضی الله عنه در خانه‌ی فاطمه رضی الله عنها سر به زانوی غم نهاد؛ زبان عثمان رضی الله عنه به خاطر این مصیبت بند آمد و عمر رضی الله عنه چنان بهم ریخته بود که این کلمات بر زبانش جاری شد که: (رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده است؛ بلکه چون موسی علیه السلام به میعاد پروردگارش رفته و قطعاً باز می‌گردد و دست و پای کسانی را که می‌گویند ایشان وفات کرده‌اند، می‌برد.)^۳ زمانی که خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، بلافاصله خودش را از سنج به مدینه رساند، به مسجد رفت و بی‌آن که با کسی سخن بگوید، وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و به سراغ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دید که بُردی یمنی (پاچه‌ای کتانی) به روی آن حضرت صلی الله علیه و آله کشیده‌اند؛ ابوبکر رضی الله عنه پارچه را از صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار زد، ایشان را بوسید و گریست و رو به جسد مبارک فرمود: «پدر و مادرم، فدایت؛ به خدا سوگند که خداوند، تو را دو بار نمی‌میراند؛ موتی که برایت مقدر بود، فرا رسید.»^۴ ابوبکر رضی الله عنه به مسجد رفت؛ عمر رضی الله عنه ایستاده بود و می‌گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند... ابوبکر رضی الله عنه گفت: «ای عمر! بنشین.» اما عمر رضی الله عنه هم چنان با فریاد و اضطراب سخن می‌گفت. ابوبکر رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند، چنین فرمود: «کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و سپس آیه‌ی ۱۴۴ سوره‌ی آل عمران را تلاوت نمود که: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

۱- ابن هشام (۲۲۳/۴)

۲- ابن عربی، نام دوشخص نام‌دار در دو قطب مخالف است: یکی از آن‌ها، همین قاضی ابوبکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن العربی (با الف و لام) می‌باشد که در سال ۵۴۳هـ وفات نمود؛ وی، محدث و فقیهی نام‌دار است که شرحی بر سنن ترمذی به نام (عارضه الأحمودی فی شرح سنن الترمذی) دارد و (العواصم من القواصم) و هم‌چنین (قانون التأویل فی تفسیر القرآن)، از آثار اوست. شخص دیگری نیز به ابن عربی (بدون الف و لام)، معروف بوده است. وی، محب‌الدین محمد بن علی معروف به ابن عربی صوفی است که در سال ۶۳۸هـ وفات کرده است. صوفیان، محب‌الدین ابن عربی صوفی را با نام شیخ اکبر می‌شناسند. (مترجم).

۳- العواصم من القواصم، ص ۳۸

۴- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۲

قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده‌اند و رفته‌اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید)؟ و هر کس به عقب باز گردد (و کافر شود)، کوچک‌ترین زبانی به خداوند نمی‌رساند؛ و خداوند به سپاس‌گزاران پاداش خواهد داد.»

پس از سخنرانی ابوبکر ﷺ مردم باورشان شد که واقعاً رسول خدا ﷺ وفات کرده‌اند و پس از آن زار گریستند.^۱

عمر ﷺ می‌گوید: «به خدا سوگند زمانی که ابوبکر ﷺ آن آیه را تلاوت کرد، فهمیدم که رسول خدا ﷺ واقعاً وفات کرده‌اند؛ دیگر پاهایم، تاب مرا نیاورد و به زمین افتادم.»^۲ قرطبی می‌گوید: «این آیه و موضعی که ابوبکر ﷺ به هنگام وفات رسول خدا ﷺ اتخاذ نمود، نشان شجاعت و دلیرمردی ابوبکر ﷺ می‌باشد؛ چرا که شاخص شجاعت و دلیری، این است که انسان به وقت بروز مشکلات و سختی‌ها ثبات و استقامت ورزد و شجاعت و دانش ابوبکر ﷺ در بحرانی‌ترین مشکل، یعنی در مصیبت وفات رسول خدا ﷺ هویدا گشت. در آن مصیبت بزرگ برخی چون عمر ﷺ خود را چنان باختند که به طور کلی وفات پیامبر ﷺ را انکار کردند؛ زبان عثمان ﷺ بند آمد و علی ﷺ نیز سر به زانوی غم نهاد و اصلاً یارای سخن گفتن و نشستن با دیگران را نداشت. اضطراب و پریشانی، همه را در بر گرفت؛ اما ابوبکر ﷺ با تلاوت آیه‌ی قرآن، حقیقت وفات رسول خدا ﷺ را تبیین نمود و به آن وضع بحرانی پایان داد.»^۳

ابوبکر ﷺ به استناد آیات قرآن، در جملاتی کوتاه مردم را از گیجی و سرگشتگی بیرون آورد و به زیبایی، فهم و شناخت درستی از پیامبر ﷺ و وفات آن حضرت به مردم ارائه داد و برایشان تشریح نمود که تنها خدای یگانه و همیشه‌زنده، سزاوار عبادت است و بس؛ ابوبکر ﷺ به مردم فهمانید که اسلام پس از وفات محمد مصطفی ﷺ نیز هم‌چنان پابرجا و ماندگار است.^۴ ابوبکر ﷺ ماندگاری اسلام را چنین بیان نمود که: «همانا دین خداوند، پابرجا

۱- بخاری، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی ۳۶۶۸

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۵۴

۳- تفسیر قرطبی (۲۲۲/۴)

۴- إستخلاف أبي بكر الصديق، نوشته‌ی جمال عبدالهادی، ص ۱۶۰

است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ اینک کتاب خدا در میان ما است؛ همان کتابی که نور است و مایه‌ی هدایت و بهبودی دل‌ها از گمراهی‌ها؛ کتابی که حلال و حرام را بیان نموده و هدایت‌گر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چراکه شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس سر بتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.^۱

وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مصیبتی بزرگ و آزمایشی سخت بود که در خلال آن مصیبت دردناک و پس از آن، شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان راهبری بی‌نظیر و پیشوایی بی‌مثال جلوه نمود.^۲ انوار یقین چنان در دل ابوبکر رضی الله عنه تابید که حقایق ایمانی در سراسر وجودش جای گرفت و حقیقت بندگی، حقیقت نبوت و حقیقت مرگ را برایش نمایان کرد تا حکمت و فرزانه‌گی در آن وضع بحرانی پدیدار گردد و بتواند مردم را به سوی توحید سوق دهد و بگوید: «هر کس خدا را پرستش می‌کرده، پس بداند که خدا، همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.» و توحید که هنوز در دل یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تازه و راسخ بود، به اندک اشاره و یادآوری ابوبکر صدیق رضی الله عنه برانگیخته شد و آنان را به حقیقتی بازگردانید که به خاطر مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از یاد برده بودند.^۳ عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: «به خدا سوگند که مردم این آیه را فراموش کرده بودند تا این که ابوبکر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد و گویا مردم، آیه را از ابوبکر شنیدند...»^۴

ماجرای سقیفه‌ی بنی‌ساعده

پس از آن که صحابه واقعیت وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله را باور نمودند، انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده در روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۱۱ هجری گرد آمدند تا از میان خود کسی را به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزینند.^۵

۱- دلائل النبوة از بیهقی (۲۱۸/۷)

۲- ابوبکر رجل الدولة، نوشته‌ی مجدی حمدی، ص ۲۵

۳- إستخلاف أبي بكر الصديق، ص ۱۶۰

۴- بخاری، کتاب الجنائز، شماره‌ی ۱۲۴۱

۵- التاريخ الإسلامی (۲۱/۹)

انصار ﷺ پیرامون رییس خزر جیان سعد بن عبادہ ﷺ جمع شدند؛ خبر اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به مهاجرین رسید که با ابوبکر ﷺ برای انتخاب جانشین پیامبر ﷺ گرد آمده بودند.^۱ برخی از مهاجران گفتند: با هم به نزد برادران انصار برویم که آنان نیز در این امر، حق و سهمی دارند.^۲ عمر ﷺ می گوید: «ما به قصد پیوستن به انصار ﷺ رهسپار محل اجتماع آن‌ها شدیم؛ به نزدیکی آنان رسیده بودیم که عویمر بن ساعده و معن بن عدی رضی الله عنهما که مردانی نیک و از انصار بودند، ما را دیدند و ما را از آن‌چه انصار بر آن اتفاق کرده بودند، باخبر ساختند. آنان از ما پرسیدند: قصد کجا دارید؟ گفتیم: می خواهیم به نزد آن دسته از انصار برویم که (در سقیفه بنی ساعده) جمع شده‌اند. آن دو گفتند: شما به نزد آنان نروید؛ بلکه خود شما مهاجران، درباره‌ی تعیین امیر تصمیم بگیرید. من در پاسخ پیشنهاد آن دو انصاری گفتم: به خدا سوگند که ما به نزد برادران انصار می‌رویم. سپس به راه افتادیم و در سقیفه بنی ساعده به جمع انصار پیوستیم؛ آنان در آن جا گرد آمده بودند و شخصی جامه به خود پیچیده، در میانشان بود (که به خاطر پوششی که داشت، شناخته نمی‌شد). پرسیدم: او کیست؟ گفتند: سعد بن عبادہ ﷺ است. گفتم: او را چه شده (که چنین خودش را در لباس پیچیده)؟ گفتند: به شدت بیمار است. ما نیز در میان انصار نشستیم؛ پس از اندکی شخصی از آنان برخاست و پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ما ناصران دین خداییم و دسته‌ای بزرگ از اسلام؛ و شما نیز ای گروه مهاجرین! جماعتی از ما مسلمانان هستید؛ اما عده‌ای از قوم و قبیله‌ی شما آمده‌اند تا ما را از اساس حذف کنند (ما را در این امر دخالتی ندهند) و حق ما را از خلافت نادیده بگیرند.» زمانی که آن شخص سکوت کرد، من آهنگ آن کردم تا در حضور ابوبکر ﷺ سخنی بگویم که در پاسخ آن شخص آماده کرده بودم؛ اما تا حدودی در حضور ابوبکر ﷺ مدارا می‌کردم. هنگامی که خواستم سخن بگویم، ابوبکر ﷺ که صبر و حوصله‌ی بیش‌تری از من داشت، مرا به صبر و خودداری واداشت و سپس خود شروع به سخن نمود؛ به خدا سوگند ابوبکر ﷺ هیچ سخنی بر زبان نیاورد مگر که سنجیده‌تر و آراسته‌تر از سخنانی بود که من قصد گفتنش را داشتم؛ او (در بخشی از سخنانش) چنین گفت: «آن‌چه، از فضایل و خوبی‌هایتان بیان کردید، قطعاً سزاوار و شایسته‌ی آن هستید. اما امر خلافت جز برای قریشیان مقرر نشده که قریش از لحاظ نسب و جایگاه قبیله‌ای از همه برتر است؛ من برای شما یکی از این دو نفر را می‌پسندم؛ با هر کدامشان که می‌خواهید،

۱- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص ۴۰

۲- مرجع سابق، همان صفحه

بیعت کنید.» و سپس دست من و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه را گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه در آن وقت بین من و ابو عبیده رضی الله عنه نشسته بود. من هیچ یک از سخنان ابوبکر رضی الله عنه را ناپسند نپنداشتم جز همین سخن را که عهده‌داری خلافت را برای من پیشنهاد نمود؛ زیرا به خدا سوگند که من، این را بیش تر دوست داشتم که گردنم زده شود و به من پیشنهاد امارت بر قومی که ابوبکر رضی الله عنه در میانشان بود، داده نشود. چرا که اگر گردنم زده شود، در معرض معصیت قرار نمی‌گیرم...».

شخصی از انصار گفت: «من، چون خرمابنی^۱ هستم که سرد و گرم روزگار چشیده (و بنا بر تجربه و جایگاه خود پیشنهادی دارم که قابل تصویب و اجرا است)؛ یک نفر از ما (انصار) به عنوان امیر تعیین شود و یک نفر هم از شما ای قریشیان! «(عمر رضی الله عنه) می‌گوید: «همه‌ها بالا گرفت و سر و صدا به راه افتاد؛ من از آن ترسیدم که اختلاف در میان مردم گسترش یابد؛ بنابراین گفتم: ای ابوبکر، دستت را دراز کن و او نیز دستش را دراز کرد و با او بیعت کردم و مهاجرین و انصار نیز با او بیعت نمودند.»^۲

در روایت احمد رحمه الله چنین آمده است: ... ابوبکر رضی الله عنه سخن گفت و تمام آیات و احادیثی را که در فضیلت انصار آمده، بیان نمود و گفت: «می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (لو سلكَ النَّاسُ وادياً و سلكتَ الأنصارُ وادياً سلكتُ وادی الأنصار) یعنی: «اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را؛ من به راه انصار می‌روم.» تو ای سعد بن عباده! نشسته بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (قریش، ولأمة هذا الأمر فبئس الناس تبع لبرهم و فاجر الناس تبع لفاجرهم) یعنی: «قریش، والیان و صاحبان این امر (زاممداری امور مسلمانان) هستند؛ بنابراین بهترین مردم، از شایسته‌ترین آن‌ها به نیکی پیروی می‌کند و بدترین و تبه‌کارترینشان نیز پیرو تبه‌کار و فاجر ایشان می‌باشد.»^۳ سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: «راست می‌گویی؛ ما وزیر هستیم و شما امیر.»^۱

۱- در متن، چنین آمده است: أنا جذيلها المحكك و عذيقها المرجب؛ جذيل و عذيق، به چوب ضخیمی گفته می‌شود که در میانه‌ی پشت شتر نصب می‌کنند تا بر آن تکیه دهند و مرجب، کنایه از برجستگی و سرآمد بودن، دارد. [مترجم]

۲- بخاری، کتاب الحدود، شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- در احادیثی که امام مسلم رحمه الله در باب الناس تبع لقریش روایت کرده، مفهوم این حدیث به خوبی روشن می‌شود؛ یکی از احادیثی که امام مسلم در این باب آورده، این است که: «مردم، در خیر و شر، پیرو قریش هستند.» نووی در شرح این حدیث با استناد به حدیث دیگری که به تبعیت مردم از قریش در اسلام و کفر، دلالت می‌کند، گفته است: معنای حدیث از این قرار است که مردم در اسلام و جاهلیت، تابع قریش هستند. چرا که

نکات در خور توجه در ماجرای سقیفه بنی ساعده

چگونگی برخورد ابوبکر ﷺ با مردم و توانایی وی در قانع کردن آنها

از روایت امام احمد رحمه الله چنین برمی آید که ابوبکر ﷺ توانست در درون و روان انصار ﷺ نفوذ کند و بی آن که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیق ﷺ به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت. البته باید دانست که تعریف از مخالف، راه کاری شرعی برای رعایت انصاف و دادگری در حق مخالف است تا بدین طریق خشمش فرو کشد و زمینه های خودخواهی و خودپسندی وی از میان برود و برای پذیرش حق آماده گردد. در رهنمودهای رسول خدا ﷺ نیز نمونه های زیادی از این دست وجود دارد که نشان دهنده تعریف از مخالف می باشد. ابوبکر ﷺ با فراست تمام به بیان فضیلت انصار پرداخت تا از خلال آن، این حقیقت را روشن سازد که فضیلت و جایگاه والای انصار بدین معنا نیست که آنان، سزاوار امر خلافت می باشند.^۲ ابن العربی مالکی می گوید: ابوبکر ﷺ با روشی منطقی ضمن بیان سفارش رسول خدا ﷺ درباره انصار مبنی بر انتخاب و انجام گنش نیک نسبت به آنان، این نکته را ثابت کرد که خلافت، باید به قریش واگذار شود. ابوبکر ﷺ در بخشی از سخنانش به این نکته اشاره کرد که: «خداوند، ما (مهاجرین) را الصَّندِ قُونَ نامیده و شما (انصار) را الْمَفْلِحُونَ». اشاره ای ابوبکر ﷺ به آیات ۸ و ۹ سوره ی حشر بود که خدای متعال می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّانِدُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ حُبُّونَ مَنْ هَاجَرَ

قریش پیش از اسلام نیز در جایگاه ریاست بر قبایل عرب قرار داشت و زمامدار امور حج و هم جوار حرم بود و به همین سبب قبایل عرب به موضع قریشیان در قبال اسلام می نگریستند و با مسلمان شدن قریش، قبایل عرب نیز به اسلام گرویدند... پس از اسلام نیز این رویه ادامه یافت و قریشیان، زمامدار امر خلافت بودند و مردم در گستره ی حاکمیت دینی، تابع و پیرو قریشیان. در صفحات بعد مباحثی پیرامون این دسته از احادیث مطرح شده است. (مترجم)

۱- مسند أحمد (۵/۱)؛ الخلافة و الخلفاء از بهنساوی، ص ۵۰

۲- التاریخ الإسلامی (۲۴/۹)

إِلَيْهِمْ وَلَا تَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠١﴾

یعنی: «غنایم، از آن فقرای مهاجرین است که از کاشانه و اموال خویش بیرون رانده شدند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می‌خواهند و خدا و پیامبرش را یاری می‌رسانند؛ این‌ها، صادقان (و مؤمنان راستین) هستند. و آنانی که پیش از (رسیدن) مهاجران، خانه و کاشانه (برای ایشان) آماده کردند و (سرای) ایمان را، (از این صفات برخوردارند که) دوست می‌دارند کسانی را که به نزد ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون به آن‌چه مهاجران داده شده‌اند، احساس نیاز و رغبت نمی‌کنند و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند؛ هرچند که خودشان سخت نیازمند باشند و کسانی که از بخل نفس و آز درون، رهایی (و وارستگی) یابند، رستگارانند (و همین نیز، خوی انصار است).»

ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که بر اساس آیات قرآن، مهاجران را الصّٰدِقُونَ (و مؤمنان راستین) نامید، به استناد آیه‌ی ۱۱۹ سوره‌ی توبه که اهل ایمان را به همراهی و همگامی با صادقان و راستان فرا می‌خواند، چنین گفت: «(از آن‌جا که خداوند، ما مهاجران را صادق نامیده)، شما را به همراهی و همگامی با ما فرا خوانده است؛ چراکه خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَتَّخِطُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّٰدِقِينَ﴾ ﴿١٠١﴾ یعنی: «ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و با صادقان همراه باشید.»

ابوبکر رضی الله عنه علاوه بر این سخنان بجا، دلایل دیگری ایراد نمود که انصار را بر آن داشت تا نصوص شرعی را در این باره به یاد آورند و در برابر دلایل ابوبکر رضی الله عنه گردن نهند و آن را بپذیرند.^۱ ابوبکر رضی الله عنه در خطابه‌ای که ایراد نمود، این نکته را به خوبی روشن کرد که یکی از صلاحیت‌ها و شایستگی‌های ضروری در عهده‌دار شدن خلافت، این است که نامزد یا داوطلب این منصب باید از قوم و قبیله‌ای باشد که سایر قبایل عرب به فرمان‌پذیری از آن قبیله، تن دهند تا در پی آن، ساختار حکومتی شایسته‌ای استقرار یابد و کسی بر مسند خلافت ننشیند که سایر قبایل به حکومتش راضی نشوند و در نتیجه فتنه و آشوب، دامن‌گیر مسلمانان گردد. ابوبکر رضی الله عنه این قضیه را نیز به خوبی توضیح داد که اقوام عرب، تنها حکومت مسلمانان

قریشی را می‌پذیرند؛ چرا که رسول خدا ﷺ قریشی بوده‌اند و علاوه بر این، قریش از جایگاه والا و قابل احترامی در نزد قبایل عرب برخوردار بود.

سخنان روشن‌گر ابوبکر ﷺ انصار ﷺ را قانع کرد تا همانند دوره‌ی رسول خدا ﷺ به‌سان وزیران و سربازانی مخلص در خدمت اسلام باشند و برادران مهاجر خویش را در پهنه‌ی حاکمیت دینی یاری رسانند و بدین‌گونه یک‌پارچگی مسلمانان از گزند تفرقه مصون ماند.^۱

بی‌رغبتی عمر و ابوبکر به نشستن بر مسند خلافت و اشتیاق همگانی مسلمانان برای حفظ وحدت و یک‌پارچگی

ابوبکر ﷺ پس از سخنرانی در سقیفه، عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما را برای خلافت پیشنهاد کرد. اما این پیشنهاد به قدری برای عمر ﷺ ناخوشایند بود که خودش به آن تصریح نموده و گفته است: «اگر گردنم را می‌زدند، برایم خوشایندتر بود از این که با وجود ابوبکر ﷺ به مسند امارت گماشته شوم».^۲

از آن‌جا که عمر ﷺ میل و رغبتی به خلافت نداشت و ابوبکر ﷺ را بیش از خود شایسته‌ی خلافت می‌دانست، از ابوبکر ﷺ خواست تا دستش را برای اخذ بیعت دراز کند؛ ابوبکر ﷺ دستش را دراز کرد. عمر فاروق ﷺ می‌گوید: «من، با ابوبکر ﷺ بیعت کردم و سپس مهاجرین و انصار نیز با او دست بیعت دادند.» در روایتی چنین آمده که عمر ﷺ به انصار فرمود: «ای گروه انصار! مگر نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ به ابوبکر ﷺ دستور دادند تا برای مردم امامت دهد؟ پس کدام یک از شما به این راضی می‌گردد که بر ابوبکر ﷺ تقدم بجوید و خود را جلوتر از او پندارید؟!» انصار ﷺ گفتند: «پناه بر خدا از این که خواسته باشیم نسبت به ابوبکر ﷺ جسارت کنیم و خود را جلوتر از او بدانیم».^۳

عمر ﷺ با نگاهی تیزبینانه به جریان امامت ابوبکر ﷺ در روزهای پایانی حیات رسول اکرم ﷺ، فرمان آن حضرت ﷺ را در مورد امامت ابوبکر ﷺ نوعی اشاره بدین نکته دانست که ابوبکر ﷺ بیش از همه شایسته‌ی خلافت است. شیوه‌ی سخن گفتن عمر ﷺ درباره‌ی این موضوع، در کمال ادب و تواضع و خالی از هرگونه منفعت‌خواهی یا جاه‌طلبی بود. بی‌رغبتی ابوبکر ﷺ نیز برای پذیرش مسؤلیت خلافت، از سخنرانی نمایان می‌گردد که در مورد قبول این مسؤلیت فرموده است: «به خدا سوگند که هیچ شب و روزی، آزمند امارت نبودم

۱- التاریخ الإسلامی (۲۴/۹)

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب المحاربین، شماره‌ی ۶۸۳۰

۳- مسند أحمد (۲۱/۱)

و هیچ گاه به آن رغبت نداشتم و هرگز - نه در نهران و نه آشکارا - از خدا نخواستم که مرا بر مسند امارت بنشانند؛ بلکه همواره از این می ترسیدم که به این آزمایش مبتلا شوم؛ من در امارت (و فرمانروایی) هیچ آرامشی نمی بینم و آن را مسؤولیت بزرگی می دانم که بر گردنم نهاده شده و خود را در قبال آن ناتوان می دانم مگر که خدای متعال یاریم رساند و توانم بخشد تا از عهده‌ی این مسؤولیت برآیم؛ اما باز هم دوست دارم که افرادی قوی تر از من به جایم بر این جایگاه می نشستند.»^۱

در روایت دیگری چنین آمده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «در سقیفه‌ی بنی ساعده دوست داشتم، مسؤولیت خلافت را بر گردن ابوعبیده یا عمر رضی الله عنهما بیندازم و خودم به عنوان وزیری در خدمت آنان باشم.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بسیاری از خطابه‌ها و سخنرانی‌هایش نسبت به پذیرش خلافت، ابراز اندوه و بی میلی نموده و خواهان کناره‌گیری از این پُست پر مسؤولیت شده است. از آن جمله این که یک بار ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! امر خلافت را به شما واگذار می کنم تا هر کس را که بخواهید، بر این مسؤولیت بگمارید و من هم چون یکی از شما (تحت فرمان و در خدمت خلیفه‌ی اسلامی) باشم.» اما مردم این گونه به ابوبکر رضی الله عنه پاسخ گفتند که: «ما، به امارت و خلافت تو راضی هستیم؛ تو کسی هستی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غار و در سفر هجرت همراه بودی.»^۳

ابوبکر رضی الله عنه بارها در دوران خلافتش خواست تا در صورت وجود هر گونه مخالفتی از سوی مسلمانان نسبت به خلافتش، از این مسؤولیت کناره‌گیری نماید و بلکه بارها مردم را به این خاطر قسم داد تا در صورت وجود نارضایتی، از کارش استعفا دهد؛ باری خطاب به مردم فرمود: «ای مردم! شما را به خدا سوگند که اگر کسی از شما پشیمان است که با من بیعت نموده، برخیزد (و بیعتش را پس بگیرد). علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که با خود شمشیری داشت، برخاست و به ابوبکر رضی الله عنه نزدیک شد؛ یک پایش را بر پله‌ی منبر نهاد و گفت: «به خدا سوگند که ما بر تو نمی شوریم و تو را کنار نمی زنیم؛ تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را (برای نماز) جلو کردند. پس چه کسی به خود جسارت می دهد که تو را پس بزند؟!»^۴ ابوبکر رضی الله عنه تنها کسی نبود که به خلافت و عهده‌داری مسؤولیت‌های سنگین

۱- المستدرک (۶۶/۳)؛ حاکم رحمه الله این روایت را صحیح دانسته و ذهبی رحمه الله نیز در صحت روایت با او موافق است..

۲- الأئصار فی العصر الراشدی، نوشته‌ی حامد محمد الخلیفه، ص ۱۰۸؛ تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۹۱

۳- الخلافة الراشدة از عمری، ص ۱۳

۴- الأئصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۸

رغبته نداشت؛ بلکه بی‌رغبته به پُست‌ها و مسؤولیت‌ها، ویژگی مسلمانان آن دوره و آمیخته با روح و روانشان بود. بنابراین اندکی دقت نظر در گفتگویی که در سقیفه بنی‌ساعده جریان یافت، این نکته را روشن می‌سازد که گفتمان سقیفه، از چارچوب بی‌رغبته صحابه ﷺ نسبت به دنیا، بیرون نبوده است. علاوه بر این گفتمان سقیفه، بیان‌گر اشتیاق وافر انصار ﷺ به تداوم و ماندگاری دعوت اسلامی در آینده و رایزنی در این باره می‌باشد؛ سقیفه، آمادگی انصار و بلکه تمام صحابه را برای ادامه‌ی جان‌فشانی در راه خدا نمایان می‌کند. انصار آن هنگام که اطمینان یافتند با سر کار آمدن ابوبکر ﷺ دعوت اسلامی تداوم می‌یابد، در بیعت و بستن پیمان با ابوبکر ﷺ درنگ نکردند. با وجودی که ماجرای سقیفه، نمادی از وحدت و یک‌پارچگی صحابه ﷺ می‌باشد، برخی بدون بررسی دقیق و علمی گفتمان سقیفه، چنین می‌پندارند و می‌نگارند که صحابه ﷺ در سقیفه با هم اختلاف پیدا کردند. بدون تردید چنین پنداری، با روح آن دوره و امید و آرزوهایی که صحابه برای تداوم اسلام داشتند، هیچ‌گونه سازگاری و تطابقی نمی‌یابد. اگر این پندار را بپذیریم که گردهمایی اصحاب در سقیفه، به دودستگی مهاجرین و انصار انجامیده است، این پرسش ایجاد می‌شود که انصار با آن که اهل مدینه بودند و از لحاظ توانایی و آمادگی برای رویارویی با مخالفشان در سطح بالایی قرار داشتند، چگونه به نتیجه‌ی سقیفه بنی‌ساعده تن دادند و با ابوبکر ﷺ بیعت کردند؟! و چگونه امکان دارد انصار، آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند با مهاجرین اختلاف پیدا کنند و در عین حال به خلافت ابوبکر ﷺ تن دهند و حاضر شوند در لشکرش به شرق و غرب گسیل شوند و برای تثبیت ارکان و پایه‌های خلافتی که ابوبکر ﷺ در رأس آن قرار داشت، مجاهده و جان‌فشانی نمایند؟!^۱

بازخوانی تاریخ آن دوران، بیان‌گر اشتیاق و تلاش وافر انصار ﷺ برای اجرا و انجام سیاست‌های خلیفه و از جمله جهاد با مرتدان (ازدین برگشتگان) می‌باشد. هیچ‌یک از انصار و بلکه هیچ‌یک از مسلمانان از بیعت با ابوبکر ﷺ امتناع نکرد. پیمان برادری مهاجرین و انصار، بسی بزرگ‌تر و فراتر از تخیلات و گمان‌های کسانی است که با نگارش و پردازش روایاتی دروغین و مغرضانه می‌کوشند تا چنین وانمود کنند که مهاجرین و انصار با هم اختلاف پیدا کردند.^۲

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۹

۲- مرجع سابق، همان صفحه

موضع رییس خزر جیان (سعد بن عباده رضی الله عنه) در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه

سعد بن عباده رضی الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضی الله عنه (پسر عموی سعد بن عباده رضی الله عنه) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ نگاران، بیان گر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی بنی ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت. گستاخی در دروغ‌بافی بر صحابه به حدی رسیده که برخی می‌گویند: آنچه در میان ابوبکر، عمر و ابو عبیده در سقیفه‌ی بنی ساعده گذشت، با هماهنگی، زد و بند و برنامه‌ی قبلی آنان بوده است تا خلافت را پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چنگ خویش آورند!!^۱ قطعاً ابوبکر، عمر و ابو عبیده رضی الله عنهم آن قدر خداترس و تقوایسته بوده‌اند که امکان ندارد از آنان چنین چیزی سر زده باشد.

برخی از تاریخ نگاران کوشیده‌اند تا از سعد بن عباده رضی الله عنه چنان تصویری ارائه دهند که گویا برای رسیدن به مسند خلافت، با حرص و آز تمام با مهاجرین رقابت می‌کرده و به قصد دست‌یابی به هدفش از هیچ نقشه و راهی برای تفرقه‌افکنی در میان مسلمانان فروگذار نبوده است! اگر به پیشینه و گذشته‌ی سعد بن عباده رضی الله عنه باز گردیم و آن را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهیم، او را در چنان صحنه‌هایی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌بینیم که به طور قطع اعتراف می‌کنیم: او، از آن دسته بندگان برگزیده‌ی خدا است که با علم و عملشان در پی دنیا نبودند. سعد رضی الله عنه پشاهنگ و بزرگ جماعتی بود که در پیمان دوم عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمودند؛ کفار قریش، او را در نزدیکی مکه دستگیر کردند، دستانش را به گردنش بستند و او را اسیر و دربند به مکه بردند؛ اما جبیر بن مطعم بن عدی، سعد رضی الله عنه را از بند اسارت رها نمود. سعد بن عباده رضی الله عنه در غزوه‌ی بدر حضور یافت^۲ و به مقام بدریان در پیشگاه خداوند متعال مشرف گردید. وی، زاده‌ی خانه‌ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش به سخاوت و بخشندگی گواهی دادند. سعد بن عباده و سعد بن معاذ رضی الله عنهما از افراد قابل اعتماد در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ خندق، با سعد بن عباده و

۱- استخلاف ابی بکر، ص ۵۰

۲- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب (۵۹۴/۲)

سعد بن معاذ رضی الله عنهما مشورت کردند که آیا ثلث (یک سوم) محصول خرماى مدینه را به عیینه بن حصن بدهند تا از همراهی با احزابی که برای جنگ با مسلمانان گرد آمده بودند، سر باز زند؟ واکنش سعد بن عباد و سعد بن معاذ در قبال این نظرخواهی رسول خدا ﷺ برگرفته از ایمانی عمیق و جانفشانی بزرگی بود.^۱ نقش سعد بن عباد ﷺ در صحنه‌های مختلف دوران رسول خدا ﷺ کاملاً مشهود و هویدا است. پیشینه‌ی درخشان وی در خدمت به اسلام و همراهی صادقانه با رسول خدا ﷺ به حدی است که گذشته از عدم وجود روایت صحیحی مبنی بر موضع نادرست وی در سقیفه بنی ساعده، اصلاً امکان ندارد که کسی چون سعد بن عباد ﷺ با چنین گذشته‌ای بخواهد در گردهمایی سقیفه، عصیت جاهلی را احیا کند تا از طریق تفرقه افکنی در میان مسلمانان، به پست خلافت دست یابد. متأسفانه برخی روایات دروغین، به این شایعه دامن زده که سعد ﷺ پس از آن که ابوبکر ﷺ به خلافت رسید، با جماعت مسلمانان نماز نمی خواند، حج نمی گزارد و بکلی از جماعت مسلمانان بُرید و جدا شد! بدون تردید این‌ها، روایت‌های دروغینی است که پذیرفتنی نمی باشد؛ چرا که از روایات صحیح ثابت می شود که سعد بن عباد ﷺ با ابوبکر صدیق ﷺ بیعت نموده است؛ ابوبکر ﷺ در سقیفه بنی ساعده، فضایل انصار را برشمرد و فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را یادآوری کرد که (اگر همه‌ی مردم، راهی را در پیش بگیرند و انصار، راه دیگری را، من آن راهی را می پیمایم که انصار در پیش گرفته اند). ابوبکر ﷺ پس از بیان فضایل انصار ﷺ در گفتاری صریح و مستدل، فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را به یاد سعد بن عباد ﷺ انداخت و به او رو کرد و گفت: «ای سعد! تو خود می دانی و نشسته بودی که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قریش، والیان و زمام داران امر خلافت هستند؛ بهترین مردم از بهترینشان تبعیت می کند و بدترین و تبه‌کارترین مردم نیز پیرو تبه‌کاران قریشی می باشد.» سعد ﷺ ضمن تأیید گفته‌های ابوبکر ﷺ گفت: «راست می گویی؛ شما امیر هستید و ما وزیر.»

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۸ - عیینه بن حصن، سرکرده‌ی جمعی از قبیله‌ی فزاره بود که با هزار شتر برای جنگ با مسلمانان در جنگ خندق با دیگر احزاب کفر، هماهنگ شده بود. رسول خدا ﷺ با سعد بن معاذ و سعد بن عباد رضی الله عنهما مشورت کردند تا با دادن ثلث خرماى مدینه به عیینه بن حصن، او را از همراهی با احزاب، منصرف کنند. هر دو سعد در پاسخ نظرخواهی رسول خدا ﷺ گفتند: اگر این، فرمان خدا است که اجرائش کنید و اگر رأی خودتان می باشد، ما پیشنهاد می کنیم که چیزی به ایشان ندهیم. نگاه کنید به: طبقات ابن سعد، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج ۲/ص ۹۰، نشر نو (۱۳۶۹) [مترجم]

لذا تمام مردم و از جمله سعد رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.^۱ کاملاً ثابت و معلوم است که تمام انصار در مورد بیعت با ابوبکر رضی الله عنه اجماع نمودند و همگی با وی بیعت کردند؛ بنابراین معنا ندارد که همواره به روایاتی دروغین در آویزیم؛ چرا که چنین چیزی، اصلاً واقعیت ندارد که بزرگ انصار (سعد بن عباد رضی الله عنه) خواسته باشد در میان مسلمانان تفرقه بيفکند و قطعاً پذیرش چنین دروغی به معنای انکار پیشینه‌ای است که سعد رضی الله عنه در مورد جهاد و نصرت و یاری مهاجرین دارد. فراتر و بزرگ‌تر از این، دروغ شاخ‌داری است که بر اسلام و مسلمانی سعد رضی الله عنه خدشه وارد می‌کند که وی، در جریان سقیفه‌ی بنی‌ساعده گفته است: «با شما بیعت نمی‌کنم و تا تیر در تیردان دارم با شما می‌جنگم و سرنیزه‌ام را به خونتان آغشته می‌کنم و در مقابل شما شمشیر می‌زنم!» چه دروغی بزرگ‌تر از این که سعد رضی الله عنه چنین گفته باشد یا از جماعت مسلمین جدا شده باشد؟! گرچه این روایت، در تاریخ طبری آمده، اما باید دانست که این روایت، باطل و بی‌ریشه است؛ چرا که راویش (لوط بن یحیی ابومخنف) شخص گمراهی بوده که ذهبی رحمه الله درباره‌اش گفته: «راوی دروغ‌پرداز و غیرقابل اعتمادی است.»^۲ ذهبی رحمه الله درباره‌ی این روایت چنین گفته است: «اسنادش، آن‌گونه است که می‌بینید.»^۳ گذشته از آن که اسناد این روایت در نهایت ضعف قرار دارد، با سیره و پیشینه‌ی سعد بن عباد رضی الله عنه و فضایل وی و هم چنین روایات صحیحی که بیان‌گر بیعت او با ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد، هیچ سازگاری و تطابقی نمی‌یابد.^۴

تحلیلی بر اختلاف عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما

آن‌چه، در مورد کشاکش و بگومگوی عمر و حباب بن منذر رضی الله عنهما در سقیفه‌ی بنی‌ساعده روایت شده، بنا بر قول راجح صحیح نمی‌باشد؛ چرا که عمر رضی الله عنه از دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با حباب بن منذر رضی الله عنه درگیر نشد. دلیل این مطلب این است که عمر فاروق رضی الله عنه می‌فرماید: «... از آن‌جا که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان من و حباب بن منذر رضی الله عنه دعوایی به وجود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از بگومگو با حباب رضی الله عنه نهی فرمودند، سوگند یاد کردم که

۱- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۲

۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال (۲۹۹۲/۳)؛ نگاه کنید به: مرویات أبی مخنف فی تاریخ الطبری، نوشته‌ی

دکتر یحیی یحیی، ص ۴۵ و ۴۶

۳- سیر أعلام النبلاء (۲۷۷/۱)

۴- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳

هرگز به حجاب ﷺ سخنی نگویم که او را ناراحت کند.^۱ همین طور این روایت که در سقیفه میان عمر و حجاب رضی الله عنهما کشمکش و ستیزی به وجود آمده، بر خلاف واقعیت است؛ چرا که حجاب ﷺ در برخورد با مسایل رویه‌ی درستی داشت و طوری به خردمندی و صاحب‌نظری در امور شناخته شده بود که لقبش را در زمان رسول خدا ﷺ، ذی‌رأی (یعنی خردمند و صاحب‌نظر) گذاشته بودند؛^۲ حجاب ﷺ کسی بود که پیشنهادهایش در بدر و خیبر پذیرفته شده بود.^۳ حتی پیشنهاد حجاب ﷺ در سقیفه بنی ساعده که گفت: (یک نفر از انصار امیر باشد و یکی هم از مهاجرین)، به خوبی روشن می‌سازد که حجاب ﷺ اصلاً قصد آن نداشته که خودش، به خلافت برسد. بلکه وی می‌گوید: «به خدا سوگند که ما هرگز نمی‌خواهیم به خلافت شما رشک ببریم یا آن را از شما بگیریم؛ بلکه ما از این می‌ترسیم که کسانی به خلافت برسند که ما، پدران و برادرانشان را (پیش از این در میدان نبرد کفر و ایمان) کشته‌ایم.» قطعاً عذر حجاب ﷺ در نزد مهاجرین پذیرفته بود؛ به خصوص که مهاجرین نیز در کشتن مشرکان با انصار شریک بوده‌اند.^۴

موضع انصار در قبال حدیث الأئمة من قریش

این حدیث که (امامان و زمام‌داران امور مسلمانان، قریشی هستند)، در بخاری و مسلم و دیگر کتاب‌های حدیث به الفاظ مختلف روایت شده است. در صحیح بخاری چنین آمده است: (إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يَعْادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ)^۵ یعنی: «این امر (خلافت)، در قریش است و هیچ‌کسی با آنان تا زمانی که دین را پیاپی دارند، دشمنی نمی‌ورزد مگر که خدای متعال، او را سرنگون می‌کند (و یا به چهره‌اش در آتش می‌افکند).» در صحیح مسلم نیز روایت شده که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: (لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا بِخَلْفَاءِ كَلِّهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ)^۶ یعنی: «اسلام، همواره به خلفایی که همه‌ی آن‌ها از قریش هستند، غالب و عزیز خواهد بود.» عبدالله بن عمر می‌گوید که رسول خدا ﷺ

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۰

۲- الإستيعاب (۳۱۶/۱)

۳- الأنصار في العصر الراشدي، ص ۱۰۰

۴- مرجع سابق، همان صفحه

۵- بخاری، کتاب الأحكام، شماره‌ی ۷۱۳۹

۶- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی ۱۸۲۱

فرموده‌اند: (لا يزال هذا الأمر في قریش ما بقى منهم إثنان)^۱ یعنی: «امر خلافت، تا زمانی که دو قریشی وجود داشته باشند، در قریش است (و به قریش اختصاص دارد)». هم‌چنین فرموده‌اند: (الناس تبع لقریش في هذا الشأن، مسلمهم لمسلمهم و کافرهم لکافرهم)^۲ یعنی: «مردم، در این باره پیرو قریش هستند؛ مسلمانان، پیرو مسلمان قریشی است و کافرشان، تابع کافر قریشی». بکیر بن وهب جزری می‌گوید: انس بن مالک انصاری رضی الله عنه به من گفت: «آیا می‌خواهی به تو حدیثی بگویم که آن را به هر کسی نمی‌گویم؟ ما، در خانه‌ای از انصار نشسته بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشریف آوردند؛ کنار در ایستادند و دو طرف چارچوب را گرفتند^۳ و فرمودند: (الأئمة من قریش، إن لهم عليكم حقاً و لكم عليهم حقاً مثل ذلك، ما إن استرحموا فرحموا و إن عاهدوا أوفوا و إن حکموا عدلوا) یعنی: «امامان (و زمام‌داران امور مسلمین) قریشی هستند؛ آنان بر شما حقوقی دارند و شما نیز هم‌سان ایشان بر آنان حقوقی دارید؛ (بر شما اطاعت ایشان واجب است تا آن‌گاه که) اگر از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و چون قول و قراری بندند، به آن وفا کنند و هرگاه حکمی نمایند، عدالت را پیا دارند.»^۴

ابن حجر رحمه الله در فتح الباری احادیث زیادی در این باره از کتاب‌های مختلف حدیث آورده است. احادیثی که درباره‌ی موضوع امارت قریش، روایت شده به حدی است که تقریباً در همه‌ی کتاب‌های حدیث آمده و با وجود اختلاف الفاظ بر این نکته تأکید دارد که خلافت شرعی، از آن قریش است و در سایر موارد همه‌ی مسلمانان برابرند.^۵ البته یادآوری این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که گرچه احادیث نبوی، بر این تأکید دارد که خلافت، از آن قریش است، در مقابل از پیروی کورکورانه نیز بر حذر می‌دارد؛ چنان‌چه در حدیث نخست، و جوب فرمان‌برداری از حاکمان قریشی، مشروط به این بود که آنان، دین‌دار و در خدمت دین باشند. در حدیثی که از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده، به برخی از این شرایط اشاره شده است: «(بر شما اطاعت ایشان لازم است، تا زمانی که) هرگاه از ایشان بخشش طلبند، ببخشایند و پایبند پیمان‌ها و قرارهای خویش باشند و در حکومت و قضاوت، عدالت

۱- بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی ۷۱۴۰

۲- مسلم، کتاب الإمارة، شماره‌ی ۱۸۱۸

۳- الفتح الربانی از ساعتی، باب الخلافة ج ۵؛ ابن‌ابی شیبہ (۵۴۴/۵)

۴- المصنف از ابن‌ابی شیبہ (۵۴۴/۵)

۵- مرجع سابق

پیشه کنند و هر کس چنین نکند، مورد لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم قرار می‌گیرد.^۱ احادیث پیامبر اکرم ﷺ بر این دلالت می‌کند که نباید از قریش در صورت عدم هماهنگی با شرایطی که در حدیث پیشین آمد، اطاعت نمود؛ چراکه عدم اجرای احکام الهی، خطر بزرگی برای امت به دنبال دارد و به همین خاطر نیز در احادیث، به دوری از حاکمانی که پیادارنده‌ی دین نیستند، امر شده است. زیرا همراهی با چنین حاکمانی، خطرهای زیادی فراروی امت قرار می‌دهد. رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: (إِنَّ هَلاکَ أُمَّتِي أَوْ فسادَ أُمَّتِي أَغْلِمَةُ سفهاءِ مِنْ قَرِيشٍ) یعنی: «همانا (سبب) هلاکت و تباهی امتم، (سرکردگان) بچه‌مانند و سبک‌سری از قریش هستند.»^۲ از آن حضرت ﷺ پرسیدند: وظیفه‌ی ما در آن هنگام چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «مردم باید از آنان دوری کنند.»^۳

بررسی این روایات، شرایط امارت قریش را روشن می‌سازد و بدون تردید انصار ﷺ با حفظ این اصول و شرایط، خلافت قریش را پذیرفتند. انصار با رسول خدا ﷺ عهد کرده بودند که: همواره از آن حضرت ﷺ اطاعت و حرف‌شنوی نمایند و بر سختی‌ها، شکیبایی ورزند و بر سر زمام‌داری امور مسلمانان با اهل آن کشاکش نداشته باشند مگر آنکه از والیان امور، کفر آشکاری بینند که درباره‌اش دلیل محکمی از سوی خدای متعال داشته باشند.^۴ انصار ﷺ تصور درست و کاملی از مسأله‌ی خلافت داشتند و آنچه در پندار خود درباره‌ی خلافت مجسم کرده بودند، مجهول و مبهم نبود؛ بلکه بسیاری از آنان، این حدیث را از رسول خدا ﷺ شنیده بودند و روایت می‌کردند که: (خلیفه از قریش است). آن عده که این حدیث را نشنیده بودند، به روایت ابوبکر ﷺ قانع شدند و بر اساس دلایلی که ابوبکر ﷺ ارائه داد، بگومگو درباره‌ی مسأله‌ی خلافت را پایان دادند و بدین گونه به خواست و مشورت همگان و بر پایه‌ی عقل و نصوص شرعی، خلیفه، از میان قریشیان تعیین شد و انصار به طور کامل نتایج رایزنی‌های سقیفه را پذیرفتند.^۵ بنابراین بی‌اساسی این گفتار روشن شد که: قریش، به قصد به خلافت رساندن ابوبکر ﷺ حدیث (خلفا از قریش هستند) را شعار خویش

۱- مرجع پیشین

۲- بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی ۷۰۸۵- در صحیح مسلم حدیثی بدین مضمون آمده است که: «هلاکت و نابودی امت من توسط طایفه‌ای از قریش است.» (مترجم)

۳- دلائل النبوة از بیهقی (۴۶۴/۶)؛ الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، شماره‌ی ۶۷۱۳

۴- بخاری، کتاب الفتن، شماره‌ی ۷۰۵۶

۵- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۱۶

قرار دادند تا خلافت را از دست انصار بیرون کشند و ابوبکر رضی الله عنه را به خلافت برسانند. همین طور این گفتار نیز باطل است که: (حدیث مذکور، ساخته و پرداخته‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و اصلاً چنین حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نشده است.) برخی ضمن رد این حدیث، آن را ساخته و پرداخته و استراتژی قریش برای رسیدن به خلافت می‌دانند که بازتاب جایگاه قریش در جامعه‌ی عربی آن روز بوده است! بدون تردید چنین پردازشی از ماجرای سقیفه و حدیث صحیح و مشهور (الأئمة من قریش) شکلی از زشت‌نمایی و دروغ‌بافی است که تاریخ دوران خلفای راشدین و صدر اسلام، خلاف آن را نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که شکل‌گیری نظام اسلامی به خاطر تلاش و مجاهدت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بر اساس اخوت و برادری ژرف و استوار مهاجرین و انصار قوت گرفته است.

اشاره‌ی آیات قرآن به خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

در برخی از آیات قرآن به این نکته اشاره شده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه سزاوارترین و شایسته‌ترین فرد این امت برای خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آیات زیر از این دست می‌باشد:

۱- ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۶﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷﴾﴾ (فاتحه: ۶ و ۷)

یعنی: «ما را به راه راست راهنمایی فرما؛ راه کسانی که به ایشان نعمت داده‌ای، نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان.»

توضیح: در این آیه خداوند متعال، به بندگانش آموزش می‌دهد که از او بخواهند تا آنان را به راه راست، یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده، راهنمایی کند؛ خداوند متعال، در آیه‌ی ۶۹ سوره‌ی نساء، چهار دسته را نام می‌برد که به ایشان نعمت داده است؛ یکی از این گروه‌ها، صدیقین می‌باشند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از جرگه‌ی صدیقین معرفی کرده و بلکه بر او لقب صدیق نهاده‌اند. بنابراین ابوبکر رضی الله عنه یکی از صدیقین است و البته جلودارتر از همه؛ وقتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکی از کسانی باشد که راهشان، همان راه راست و مستقیم است، کدامین عاقل در این که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص امت برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد، شک می‌کند؟^۱ محمد بن عمر رازی رحمه الله می‌گوید:

۱- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة از ناصر حسن الشیخ (۵۳۲/۲)

«این آیات سوره‌ی فاتحه، بر خلافت ابوبکر ﷺ دلالت می‌کند؛ چرا که راه راست در این آیات، راه کسانی تعریف می‌شود که خداوند، به آنان نعمت داده است و خداوند متعال، در آیات دیگر (۶۹ سوره‌ی نساء) بیان می‌کند که آنان، عبارتند از: انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین. بدون شک ابوبکر ﷺ در رأس صدیقین قرار دارد و به عبارتی مفهوم آیات سوره‌ی فاتحه از این قرار است که خدای متعال به ما دستور می‌دهد از او هدایتی را درخواست کنیم که ابوبکر صدیق ﷺ و سایر صدیقین بر آن بوده‌اند. اگر ابوبکر ﷺ شخص گمراهی بود، اصلاً اقتدا به او درست نبود؛ بنا بر آن چه آوردیم، این آیه، دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیق ﷺ می‌باشد.^۱

محمد امین شنقیطی می‌گوید: «از این آیه، درستی خلافت ابوبکر صدیق ﷺ برداشت می‌شود؛ چرا که ابوبکر ﷺ در جرگه‌ی کسانی قرار دارد که خداوند متعال، در سوره‌ی فاتحه به ما یاد می‌دهد که از او هدایت و ره‌یابی به راه کسانی را بخواهیم که راهشان، راست و مستقیم است. خداوند، این نعمت‌یافتگان را معرفی نموده و صدیقین را از جمله‌ی آنان بر شمرده است. قطعاً ابوبکر ﷺ از جرگه‌ی صدیقین است و از این رو در جمع کسانی می‌گنجد که خداوند متعال، به آنان نعمت داده و به ما امر فرموده تا از خدای مهربان بخواهیم که ما را به راه چنین کسانی راهنمایی کند. لذا هیچ تردیدی به‌جا نمی‌ماند که ابوبکر صدیق ﷺ بر راه راست بوده و خلافتش نیز حق می‌باشد.»^۲

۲- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ (مانده: ۵۴)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که به کسی، چنین ویژگی‌هایی بدهد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند، آگاه است و دارای فضل فراوان.»

۱- تفسیر رازی (۱/۲۶۰)

۲- أضواء البيان (۱/۳۶)

ویژگی‌هایی که در این آیه بیان شد، بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه و کسانی که او را در جنگ با مرتدان و از دین برگشته‌ها همراهی نمودند، منطبق می‌گردد. خداوند متعال، در این آیه، ابوبکر رضی الله عنه و لشکریان مسلمانی را که رویاروی مرتدین ایستادند، به کامل‌ترین و برترین ویژگی‌ها ستوده است. این آیه از آن جهت دلیلی بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که: «خداوند علیم می‌دانست که عده‌ای، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دین بر می‌گردند؛ خداوند متعال نیز وعده داد که در چنان زمانی، کسانی را رویاروی مرتدین قرار می‌دهد که در مقابل مؤمنان، فروتن و در برابر کافران، سخت و نیرومند هستند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از هیچ سرزندی باک ندارند. پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این حادثه به وقوع پیوست و عده‌ای از دین برگشتند؛ خداوند متعال، نیز وعده‌اش را تحقق بخشید و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای جهاد با مرتدین بلند کرد و به صحابه رضی الله عنهم توفیق داد تا ابوبکر رضی الله عنه را در انجام این مهم همراهی نمایند. ابوبکر رضی الله عنه در انجام این وظیفه از هیچ سرزندی نهراسید و بدین گونه حق، پیروز شد و وعده‌ی الهی درباره‌ی جهاد بندگان برگزیده‌اش با مرتدین به حقیقت پیوست و دلیل و حجتی برای جهانیان در مورد درستی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد.»^۱

۳- ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ (توبه: ۴۰)

یعنی: «اگر پیامبر را یاری نکنید، (بدانید که) خدا (یاریش می‌کند، آن گونه که پیش از این) او را یاری کرد؛ آن هنگام که کافران، او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که یکی از دو نفر بود (و ابوبکر را به همراهش داشت. هنگامی که آن دو (پیامبر و ابوبکر) در غار بودند، (ابوبکر از این نگران بود که گزندی از سوی کفار به پیامبر برسد؛ به همین سبب) پیامبر، (او را اطمینان خاطر داد و) در آن هنگام خطاب به رفیق دل‌سوزش گفت: غم مخور که خدا با ما است. خداوند، آرامش خود را بر او فرو فرستاد (و ابوبکر در پرتو الطاف الهی، آرام گرفت و خداوند) پیامبر را با سپاه‌یانی یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید و سخن کافران (و توطئه‌ی آنان را درباره‌ی قتل پیامبر) فرو کشید و کلمه‌ی الله پیوسته بالا است (و نور توحید، همیشه بر کفر چیره می‌باشد) و خداوند، با عزت و حکیم است.»

ابو عبدالله قرطبی می گوید: اَثَانِيْ اَثْنَيْنِ ﴿ در این آیه، بر این دلالت دارد که ابوبکرؓ جانشین رسول خدا ﷺ است؛ چرا که خلیفه و جانشین به کسی اطلاق می شود که در جایگاه دوم و پس از زمامدار پیشین قرار می گیرد. از ابوالعباس احمد بن عمر چنین شنیده ام که: «ابوبکرؓ از آن جهت که پس از رسول خدا ﷺ در جایگاه زمامداری امت قرار گرفته، سزاوار این است که ثانی اثنین نامیده شود؛ زیرا رسول خدا ﷺ نخستین کسی بودند که راهبری امت را بر دوش کشیدند و ابوبکرؓ دومین نفر پس از آن حضرت در عهدهداری این مسؤولیت محسوب می گردد. هنگامی که برخی از قبایل عرب، مرتد شدند، ابوبکرؓ مردم را به اسلام فراخواند و با کسانی که به اسلام پشت کردند، جنگید و در واقع رویه‌ی رسول خدا ﷺ را در دعوت به اسلام و جهاد با کافران در پیش گرفت و به همین خاطر نیز شایسته و سزاوار این شد که درباره اش گفته شود: ثانی اثنین.»

۴- ﴿ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ (توبه: ۱۰۰)

یعنی: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان راضی است و این‌ها نیز از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده کرده که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن، نه‌رها جاری است و ایشان در آن جاودان می مانند؛ این، رستگاری بزرگی است.»

این آیه نیز بر شایستگی ابوبکرؓ و حقانیت خلافت وی دلالت می کند؛ چرا که هجرت، عملی است که بر نفس سنگین تمام می شود و بر خلاف میل انسان می باشد. لذا هر کس که برای انجام چنین تکلیف مهمی پیش قدم شود، الگوی دیگران قرار می گیرد. پیش‌دستی در هجرت، سبب دل‌گرمی رسول خدا ﷺ و از میان رفتن پریشانی آن حضرت بود. همین‌طور پیشگامی در نصرت و یاری نیز مایه‌ی غمگساری رسول خدا ﷺ بود. بدون تردید کسانی که کمر به یاری و خدمت رسول خدا ﷺ بستند، به افتخار بزرگی نایل شدند. ابوبکر صدیقؓ از آن دست مردمانی است که برای هجرت پیشگام شدند و در هر جا و مکانی آستین همت به خدمت رسول اکرم ﷺ بالا زدند؛ بنابراین پیشگامی ابوبکرؓ در هجرت و همراهی وی با رسول خدا ﷺ او را در رتبه‌ای از این افتخار قرار داد که نصیب هیچ کس

دیگری نشد. بر همین اساس ابوبکر رضی الله عنه از خدا خشنود گشت و خداوند متعال نیز از او اعلان رضایت نمود و قطعاً خشنودی خداوند، برترین و بالاترین فضل و دهشی است که نصیب بنده می‌گردد. بی‌گمان این آیه از مهم‌ترین دلایل فضیلت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و درستی خلافت آن دو بزرگوار می‌باشد.^۱

۵ - ﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ (نور: ۵۵)

یعنی: «خداوند، به کسانی که شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن‌گونه که پیشینان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان، فاسقان (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند).»

این آیه، بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و سه خلیفه‌ی دیگر منطبق می‌گردد. پذیرش این نکته که ویژگی‌های بیان شده در این آیه با خلافت خلفای راشدین (ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم) منطبق و برابر می‌گردد، دلیل حقانیت و شایستگی خلافت هر یک از این بزرگواران است.^۲ یکی از بزرگان سلف، ضمن تلاوت این آیه گفته است: «حقانیت خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در کتاب خدا بیان شده است.»^۳

۶ - ﴿ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرٌ عَوْنِ إِلَى قَوْمِ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾ (فتح: ۱۶)

۱- تفسیر رازی (۱۶/۱۶۸ و ۱۶۹)

۲- تفسیر ابن‌کثیر (۵/۱۲۱)

۳- مرجع سابق

یعنی: «به عرب‌های بادیه‌نشین بازپس مانده (از جهاد) بگو: به زودی (برای نبرد) به سوی قومی جنگجو و پر قدرت فراخوانده خواهید شد؛ با آنان پیکار می‌کنید (و دو راه پیش رویشان می‌نهد: یا با شما می‌جنگند و) یا مسلمان می‌شوند.. اگر فرمان‌برداری کنید (و به جنگ این قوم بروید)، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد و اگر مانند گذشته سربتایید، خداوند به شما عذاب دردناکی می‌رساند.» ابوالحسن اشعری می‌گوید: این آیه بر درستی خلافت ابوبکر ﷺ دلالت می‌کند.

خداوند متعال، در سوره‌ی توبه در مورد کسانی که از همراهی رسول خدا ﷺ در جنگ تبوک سر باز زدند، می‌فرماید: ((فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَعْدَّ نُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ نَّخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ)) (توبه: ۸۳)

یعنی: «هرگاه خداوند، تو را (از جنگ تبوک) به نزد گروهی از آنان بازگرداند (که تو را در این جنگ، همراهی نکردند) و آنان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو (در نبرد دیگری) خروج کنند، بگو: هرگز با من (برای جهاد) حرکت نخواهید کرد و همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ (چرا که من به شما اجازه‌ی همراهی با خودم را نخواهم داد). زیرا شما نخستین بار (که به همراهی من در جنگ تبوک امر شدید)، به کناره‌گیری و خانه‌نشینی راضی و خشنود گشتید؛ پس با خانه‌نشینان (پیرمردها، زنان، کودکان و ناتوانان) بنشینید.» خداوند متعال، در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح به پیشینه‌ی کسانی اشاره می‌فرماید که قبلاً در جهاد شرکت نکرده‌اند و با تغییر شرایط می‌خواهند به قصد دست‌یابی به غنایم، در جنگ شرکت کنند؛ فرمان و قانون الهی در آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی توبه بیان شده که چنین کسانی نمی‌توانند با مؤمنان در میدان نبرد همراه شوند. به عبارتی در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح، مفهوم ((لَنْ نَّخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا)) تفسیر و پردازش شده است. خداوند متعال، در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح ضمن اشاره به رویارویی قریب‌الوقوع مسلمانان با لشکری قوی و نیرومند، بیان می‌فرماید که اگر هنگام فراخوان عمومی برای جهاد با کفار در آن برهه‌ی زمانی همانند گذشته از حضور در میدان نبرد سربتایید، به عذاب الهی گرفتار می‌شوید. مقایسه‌ی آیات سوره‌ی فتح و توبه، این موضوع را روشن می‌سازد که بنا بر آنچه در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح بیان شده، شخصی که در زمان رویارویی مسلمانان با کفار قوی و نیرومند، مردم را به بسیج عمومی بر ضد کافران فرا می‌خواند، کسی غیر از رسول اکرم ﷺ است؛ چرا که خداوند در آیه‌ی ۸۳

سوره‌ی توبه و هم‌چنین در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی فتح، قانونی تعیین می‌فرماید که بر اساس آن کسانی که در گذشته از همراهی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهاد سرتافته‌اند، هیچ‌گاه نمی‌توانند در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و همراه وی به جهاد بروند. لذا فراخوانی که در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح بیان شده، از سوی کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد و او، کسی جز ابوبکر رضی الله عنه نیست که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همگان را به بسیجی عمومی بر ضد مسیلمه‌ی کذاب یا فارس و روم فرا خواند.^۱ مجاهد و حسن بصری رحمهما الله بر این باورند که منظور از کفار قوی و نیرومند در آیه‌ی ۱۶ سوره‌ی فتح، فارس و روم می‌باشند؛ بنا به روایتی ابن عباس رضی الله عنهما نیز همین نظر را داشته و به روایت دیگر، ابن عباس رضی الله عنه بر این باور بوده که منظور، بنوحیفه (قوم مسیلمه‌ی کذاب) و رویارویی مسلمانان با آن‌ها در روز یمامه می‌باشد. در هر صورت این آیه، بر حقانیت خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت می‌کند؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه در دوران خلافتش مسلمانان را بر ضد مسیلمه و بنوحیفه (اهل یمامه) بسیج نمود و از دیگر سو مسلمانان را به جنگ با فارس و روم نیز فراخواند. البته جنگ مسلمانان با فارس و روم در دوران عمر فاروق رضی الله عنه با پیروزی اسلام به نتیجه رسید و از آن‌جا که آغاز نبرد با فارس و روم در زمان ابوبکر رضی الله عنه بوده، این آیه، بیان‌گر خلافت ابوبکر رضی الله عنه است؛ اگر برداشت ما از این آیه، خلافت عمر رضی الله عنه باشد، باز هم حقانیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه از این آیه ثابت می‌شود؛ زیرا ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را به صلاح‌دید خود به عنوان خلیفه پیشنهاد کرد و پیشنهادش، مورد قبول شورا و اجماع صحابه واقع شد. این آیه، بر درستی خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دلالت می‌کند. بدون تردید از آن‌جا که درستی خلافت ابوبکر رضی الله عنه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شد، این نکته نیز روشن می‌گردد که ابوبکر رضی الله عنه از همه‌ی مسلمانان افضل و برتر می‌باشد.^۲

۷- ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ

اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (حشر: ۸)

یعنی: «غنایم، از آن مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند؛ آن کسانی که فضل و رضای خدا را می‌جویند و (دین) خدا و پیامبرش را یاری می‌رسانند. آنان، راستان (و مؤمنان راستین) هستند.»

۱- تفصیل این بحث را نگاه کنید در: الإبانة عن أصول الديانة، ص ۶۷؛ مقالات الإسلامیین (۱۴۴/۲)

۲- الإبانة عن أصول الديانة، ص ۶۷

خداوند متعال، در این آیه، مهاجرین را صادقان و مؤمنان راستین نامیده است؛ قطعاً کسی که از سوی خداوند، صادق نامیده شود، در ورطه‌ی دروغ نمی‌افتد و کنش و رویه‌ی صادقانه‌اش، تداوم می‌یابد. چراکه خداوند از آینده‌ی هر کسی آگاه است و به صداقت کسی گواهی می‌دهد که بر راستی و صدقش، دوام می‌ورزد. ابوبکر ﷺ از جرگه‌ی مهاجران است؛ بنابراین جانشین رسول خدا ﷺ، به گواهی قرآن، مؤمنی صادق و راستین است.^۱ لذا این آیه، بیان‌گر صداقت و راستی ابوبکر ﷺ و درستی خلافت وی می‌باشد.^۲

نشانه‌های خلافت ابوبکر ﷺ در احادیث

آن دسته از احادیث رسول اکرم ﷺ که آشکارا یا به اشاره، به مسأله‌ی خلافت ابوبکر ﷺ می‌پردازند، مشهور و فراوان بوده و شهرت و تواتر این احادیث به حدی است که جایی برای انکار آن نمانده است.^۳ در این بخش به برخی از احادیث رسول اکرم ﷺ در موضوع خلافت ابوبکر ﷺ می‌پردازیم:

۱- جبیر بن مطعم ﷺ می‌گوید: زنی نزد رسول اکرم ﷺ آمد؛ رسول اکرم ﷺ به او امر فرمودند که دوباره نزد ایشان بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (و شما از دنیا رفته بودید)، چه کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: (إن لم تجدینی فأتی أبا بکر) یعنی: «اگر مرا نیافتی، نزد ابوبکر برو.»^۴

این حجر رحمة الله می‌گوید: «در حدیث، بدین نکته اشاره شده که انجام وعده‌ها و قراردادهای رسول اکرم ﷺ بر عهده‌ی جانشین آن حضرت ﷺ می‌باشد...»^۵.

۲- حذیفه ﷺ می‌گوید: در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که آن حضرت ﷺ فرمودند: (إِنِّي لَا أُدْرِي مَا قَدْرَ بَقَائِي فَيَكُمُ فَاقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي...)^۶ یعنی: «من، نمی‌دانم چه قدر در میان شما می‌مانم؛ پس از دو نفری که پس از من هستند، پیروی کنید» و به ابوبکر و عمر اشاره کردند.

۱- منهاج السنة (۱/۱۳۵)، الفصل فی الملل و الأهواء و النحل (۴/۱۰۷)

۲- عقیده اهل السنة و الجماعة فی الصحابة (۲/۵۳۸)

۳- همان مرجع (۲/۵۳۹)

۴- مسلم (۴/۱۸۵۶ و ۱۸۵۷)؛ بخاری، شماره‌ی ۳۶۵۹

۵- فتح الباری (۷/۲۴)

۶- سلسله الأحادیث الصحیحة از آلبانی (۳/۲۳۳ و ۲۳۶)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این حدیث به صراحت بیان می‌کنند که به دو خلیفه‌ی پس از من (ابوبکر و عمر) اقتدا کنید و از آنان پیروی نمایید؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن جهت به پیروی از ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دستور دادند که آنان، سیرتی نیک و باطنی درست داشتند؛ این حدیث، به مسأله‌ی خلافت نیز اشاره می‌کند.^۱

۳- رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (بینا أنا نائمٌ رأیتُ أنّی أنزع علی حوضی أسقی الناسَ فجاءنی أبو بکر فأخذ الدلوَ من یدی لیروحنی فنزع الدلوَینِ و فی نزعه ضعفٌ و الله یغفر له، فجاء ابن الخطاب فأخذ منه فلم أر نزع رجل قط أقوى منه حتی تولی الناس و الحوض ملآن یتفجر) یعنی: «در خواب دیدم که از حوض خود آب می‌کشم و به مردم می‌دهم؛ (در این بحبوحه) ابوبکر آمد و دلو را از دستم گرفت تا مرا آسوده کند (و به من کمک نماید). ابوبکر دو دلو آب کشید و در کشیدن آب ضعیف بود؛ خداوند، او را مورد مغفرت قرار می‌دهد. سپس عمر آمد و دلو را از ابوبکر گرفت؛ من هرگز ندیدم که کسی قوی‌تر از عمر، آب بکشد؛ مردم (پس از آن که سیراب شدند) رفتند و آب هم چنان می‌جوشید.»^۲

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «خواب انبیا، نوعی وحی است؛ در این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (ابوبکر رضی الله عنه در کشیدن آب ضعیف بود)، اشاره‌ای است به دوران اندک خلافت ابوبکر رضی الله عنه و مشغولیت وی به جنگ با مرتدان؛ در نتیجه عدم دست‌یابی به فتوحات گسترده‌ای که در دوران دراز مدت خلافت عمر رضی الله عنه نصیب مسلمانان و خلافت اسلامی گردید.»^۳

۴- عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری ارتحال خود به من فرمودند: (أدعی لی أبا بکر أباک و أخاک حتی أکتب کتاباً فإنی أخاف أن یتمنی متمنٌ و یقول قائل: أنا ولی. و یأبی الله و المؤمنون إلاّ أبا بکر) یعنی: «پدرت ابوبکر و برادرت را به نزد من بخوان تا وصیتی بنویسم؛ چرا که من از این می‌ترسم که کسی آرزوی خلافت در سر بپروراند و به آن طمع ورزد و کسی ادعا کند که (برای خلافت) سزاوارتر است؛ در حالی که خداوند متعال و مؤمنان، جز ابوبکر را (برای خلافت) نمی‌پسندند.»^۴

۱- تحفة الأحمذی بشرح الترمذی (۱۴۷/۱۰)

۲- روایت مسلم از ابوهیره (۱۸۶۱/۴ و ۱۸۶۲)

۳- الإعتقاد از بیهقی، ص ۱۷۱

۴- مسلم (۱۸۵۷/۴)

این حدیث، فضیلت ابوبکر صدیق ﷺ را کاملاً روشن می‌سازد و به مسایلی اشاره می‌کند که امکان وقوع آن پس از وفات رسول خدا ﷺ بر سر جانشینی آن حضرت ﷺ وجود داشت و از این خبر می‌دهد که مسلمانان، به خلافت کسی جز ابوبکر ﷺ راضی نمی‌شوند. بنا بر اشاره‌ی حدیث، این امکان وجود داشت که در مورد جانشینی رسول خدا ﷺ اختلاف نظر به وجود آید که البته چنین نیز شد. اما پس از رایزنی، همه‌ی صحابه در مورد خلافت ابوبکر ﷺ به اتفاق نظر و اجماع رسیدند.^۱

۵- عیدالله بن عبدالله می‌گوید: به نزد عایشه رفتم و گفتم: آیا از بیماری رسول خدا ﷺ برایم می‌گویی؟ عایشه رضی الله عنها فرمود: «بله؛ رسول خدا ﷺ بی‌حال شدند و پرسیدند: (أصلی الناس) یعنی: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستند. فرمودند: (ضعوا لی ماء فی المخضب) یعنی: «برایم ظرفی را آب کنید.» چنان کردیم و آن حضرت ﷺ وضو گرفتند و خواستند برخیزند که ضعف، بر ایشان چیره شد و بیهوش شدند؛ زمانی که به خود آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ منتظر شما هستند. فرمودند: «برایم ظرف را آب کنید.» چنان کردیم و ایشان وضو گرفتند و خواستند برخیزند که دوباره سست و بیهوش شدند؛ وقتی به هوش آمدند، پرسیدند: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟» گفتم: نه؛ در انتظار شما هستید... مردم در مسجد منتظر رسول خدا ﷺ بودند تا با ایشان نماز عشا را ادا کنند. رسول اکرم ﷺ به ابوبکر ﷺ پیام فرستادند که برای مردم امامت دهد؛ پیک نزد ابوبکر ﷺ رفت و گفت: رسول خدا ﷺ دستور داده‌اند که با مردم نماز بگزارد. ابوبکر ﷺ که مرد نازک‌دلی بود، به عمر ﷺ گفت: «تو جلو شو و با مردم نماز بگزار.» عمر ﷺ گفت: «تو، به این کار سزاوارتری.» در آن روزها ابوبکر ﷺ امامت می‌داد تا این‌که روزی رسول خدا ﷺ احساس سبکی و بهبود کردند و بر دو نفر که یکی از آنان عباس ﷺ بود، تکیه دادند و برای ادای نماز ظهر به مسجد رفتند؛ در آن حال ابوبکر ﷺ برای مردم نماز ظهر را امامت می‌داد؛ ابوبکر ﷺ با دیدن رسول خدا ﷺ خواست عقب برود که رسول اکرم ﷺ به او اشاره کردند عقب نرو و به آن دو نفر فرمودند تا ایشان را کنار ابوبکر ﷺ بنشانند؛ آن‌ها چنان کردند و ابوبکر ﷺ در حال ایستاده، به رسول اکرم ﷺ که نشسته بودند، اقتدا کرده بود و مردم نیز به امامت ابوبکر ﷺ نماز می‌گزاردند.» عیدالله می‌گوید: نزد ابن عباس رضی الله عنهما رفتم و گفتم: آیا آن‌چه را که عایشه رضی الله عنها در مورد وفات رسول خدا ﷺ به من گفته، برایت بازگو کنم؟ ابن عباس ﷺ گفت: بگو. من نیز گفته‌های عایشه را درباره‌ی

وفات پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابن عباس رضی الله عنهما بازگو کردم؛ ابن عباس رضی الله عنه چیزی از آن را انکار نکرد و گفت: «آیا عایشه رضی الله عنها مردی را که با عباس رضی الله عنه بود، نام برد؟» گفتم: نه. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «آن شخص، علی رضی الله عنه بود.»^۱

نکاتی از این روایت برداشت می شود که می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و برتری او بر تمام صحابه رضی الله عنهم.

ب) شایستگی ابوبکر رضی الله عنه و حقانیت خلافت وی.

ج) هرگاه امام جماعت، بنا بر عذری از حضور در مسجد باز بماند، شخصی که شرایط

برتر و بهتری دارد، به جایش امامت می دهد.

د) فضیلت عمر فاروق رضی الله عنه نیز از این روایت معلوم می شود و واضح می گردد که او، در

مقام پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد؛ چرا که ابوبکر رضی الله عنه تنها به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد جلو شود

و برای امامت به شخص دیگری روی نیاورد.^۲

۶- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند، انصار پیشنهاد

کردند یک امیر از ما تعیین شود و یک امیر هم از مهاجران؛ عمر رضی الله عنه در پاسخ پیشنهاد انصار

چنین گفت: «ای گروه انصار! مگر نمی دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند تا برای

مردم امامت دهد؟ پس کدامین شما این را می پسندد که خودش را جلوتر از ابوبکر رضی الله عنه

بداند؟» انصار گفتند: «پناه بر خدا از این که خواسته باشیم بر ابوبکر رضی الله عنه برتری بجوییم و یا

خود را برتر از او بدانیم.»^۳

۷- علی رضی الله عنه می گوید: «زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند، جوانب تعیین امیر را

بررسی کردیم و دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را برای نماز جلو کردند؛ لذا به این نتیجه

رسیدیم که کسی را برای دنیایمان برگزینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را برای دینمان برگزیدند؛

بنابراین ابوبکر رضی الله عنه را جلودار و امیر کردیم.»^۴

ابوالحسن اشعری رحمه الله می گوید: «پیش نمازی ابوبکر رضی الله عنه به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله

دلیلی است بر این که ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه رضی الله عنهم از همه عالم تر بوده و بیش از دیگران به

دانش قرائت، آگاهی داشته است؛ چرا که در حدیث صحیح آمده است: (يَوْمَ الْقَوْمِ أَقْرؤُهُمْ

۱- مسلم، شماره ۴۱۸؛ بخاری، شماره ۶۸۷

۲- شرح النووی (۱۳۷/۴)

۳- المستدرک (۶۷/۳)

۴- طبقات ابن سعد (۱۸۳/۳)

لکتاب اللّٰه فإِن كانوا فى القراءة سواء فأعلمهم بالسنة فإِن كانوا فى السنّه سواء فأکبرهم سنّاً فإِن كانوا فى السنّ سواء فأقدمهم إسلاماً) یعنی: «داناترین هر قوم به کتاب خدا، آنان را امامت می‌دهد و اگر همگی، در دانش قرائت یکسان بودند، کسی امامت می‌دهد که به سنت آگاه‌تر باشد و چنان‌چه در سنت‌شناسی نیز برابر بودند، کسی جلو می‌شود که سن بیشتری دارد و اگر هم سن و سال بودند، کسی امامت می‌دهد که جلوتر مسلمان شده است.» ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «این سخن ابوالحسن اشعری است که باید آن را با آب طلا نوشت؛ چراکه تمام این ویژگی‌ها در ابوبکر صدیق ﷺ جمع شده بود.»^۱

اهل سنت در مورد این که آن چه در احادیث در مورد خلافت ابوبکر ﷺ آمده، صریح است و یا پوشیده و از باب اشاره، دو گفتار و باور متفاوت دارند:

الف) برخی از جمله حسن بصری، احمد بن حنبل و عده‌ای از اهل حدیث^۲ بر این باورند که احادیث وارد شده در موضوع خلافت ابوبکر ﷺ از نوع پوشیده و از باب اشاره است. دلیل این دسته، این است که رسول خدا ﷺ ابوبکر ﷺ را برای نماز جلو کردند و دستور دادند درهایی را که به مسجد باز می‌شود، ببندند جز در خانه‌ی ابوبکر را.

ب) باور عده‌ای از جمله ابو محمد بن حزم و برخی از اهل حدیث بر این است که احادیث وارد شده در مورد خلافت ابوبکر ﷺ صریح می‌باشد و به احادیث ۳، ۲، ۱ و ۴ استناد می‌کنند که پیش از این آورده‌ایم.

بنده، در جمع‌بندی این موضوع به این نتیجه رسیده‌ام که رسول خدا ﷺ مسلمانان را به این دستور نداده‌اند که ابوبکر ﷺ باید در جایگاه خلافت و جانشینی ایشان قرار بگیرد؛ بلکه آن چه رسول خدا ﷺ در این باره فرموده‌اند، ساختاری خبری دارد که ایشان، از سوی خدای متعال، مسلمانان را از این خبردار می‌کنند که آن‌ها، ابوبکر ﷺ را به خاطر صفات و ویژگی‌های بی‌نظیرش که در قرآن و سنت به آن اشاره شده و او را بر تمام امت محمد مصطفی ﷺ برتری داده است، به عنوان خلیفه برمی‌گزینند.^۳

ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «آن چه از بررسی روایات برمی‌آید، این است که پیامبر اکرم ﷺ در قالب اقوال و افعال متعددی، مسلمانان را به این رهنمون شدند که آن‌ها، ابوبکر ﷺ را به خلافت می‌رسانند؛ اسلوب روایات، نشان می‌دهد که اشاره‌ی رسول خدا ﷺ

۱- البدایة و النهایة (۲۶۵/۵)

۲- منهاج السنة از ابن تیمیه (۱۳۴/۱ و ۱۳۵)

۳- نگاه کنید به: عقیده اهل السنة و الجماعة (۵۴۸/۲)

در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه به گونه‌ای است که ایشان به خلافت ابوبکر رضی الله عنه خرسند هستند و خلافت وی را می‌ستایند؛ حتی خواسته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بود که به طور صریح ابوبکر رضی الله عنه را به جانشینی خود بگمارند؛ اما بدان سبب که دانستند، مسلمانان بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه اجماع می‌کنند، از نوشتن حکم خلافت ابوبکر رضی الله عنه منصرف شدند... دلایل زیادی وجود داشت که بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه تأکید می‌کرد و همین، صحابه رضی الله عنهم را بر آن داشت تا با درک و شناخت دلایل موجود در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه، به جانشینی وی اتفاق کنند. عمر بن خطاب رضی الله عنه در حضور مهاجرین و انصار سخن گفت و چنین فرمود: «درمیان شما کسی نیست که به حد و پایه‌ی ابوبکر رضی الله عنه برسد یا از او پیش افتاده باشد.» نصوص بسیاری، درستی خلافت ابوبکر رضی الله عنه را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه را شایسته‌ی خلافت دانسته‌اند؛ مسلمانان، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و بر پایه‌ی فضایی که از ابوبکر رضی الله عنه در کتاب و سنت سراغ داشتند، وی را به خلافت برگزیدند و بدین گونه ابوبکر رضی الله عنه بنا بر نص و به اجماع تمام صحابه رضی الله عنهم به خلافت رسید. البته نصوص وارد شده در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه بیان‌گر این است که خدا و رسول، ابوبکر را شایسته‌ی خلافت دانستند و به حقانیت آن اشاره کردند؛ نصوص، صحابه را بر این ره نمود که خداوند متعال، خلافت ابوبکر را مقدر نموده و همین طور نیز شد. باید دانست که اشاره‌ی نصوص به خلافت ابوبکر رضی الله عنه از صدور حکم وی به عنوان خلیفه، رساتر و سرآمدتر بود و جلوه‌ی بهتری داشت؛ چراکه با صدور حکم در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه، وی تنها بر پایه‌ی عهد و پیمان صحابه با خدا به خلافت می‌رسید؛ اما مسلمانان، ابوبکر رضی الله عنه را بدون حکم یا قرار قبلی بر اساس نصوصی که این کار را درست و سزاوار می‌دانست، به عنوان خلیفه برگزیدند و این، بیان‌گر این است که ابوبکر رضی الله عنه در حد و اندازه‌ای از فضیلت قرار داشت که او را از دیگران متمایز ساخت و باعث شد تا مسلمانان، او را بیش از دیگران شایسته و سزاوار خلافت بدانند...^۱

اجماع امت در مورد خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه بیش از همه سزاوار جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چراکه فضیلت و پیشینه‌ی وی بر کسی پوشیده نیست و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دوران حیات خویش، او را بر تمام صحابه مقدم قرار دادند و امام جماعت نمودند؛ صحابه رضی الله عنهم کنه

۱- منهاج السنة (۱۳۹/۱-۱۴۱)؛ مجموع الفتاوی (۴۷/۳۵)

این قضیه را دریافتند و بر خلافت ابوبکر ﷺ اجماع کردند و هیچ یک از آنان، با خلافت ابوبکر ﷺ مخالفت نورزید. عقیده‌ی ما، این است که امکان ندارد صحابه ﷺ بر گمراهی و ضلالتی، به اجماع و اتفاق نظر برسند. همه‌ی صحابه با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و همواره از وی اطاعت و حرف شنوی داشتند و هیچ یک از آنان در مورد خلافت ابوبکر ﷺ مخالفت نکرد.^۱ از سعید بن زید سوال شد: «کی با ابوبکر ﷺ بیعت شد؟» سعید پاسخ داد: «همان روزی که رسول خدا ﷺ وفات نمودند؛ چراکه صحابه دوست نداشتند، مانده‌ی آن روز را در حالی سپری کنند که در جماعت نباشند.»^۲ صحابه ﷺ و هم‌چنین اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر ﷺ سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.^۳ اینک به برخی از اقوال علما در این زمینه می‌پردازیم:

الف) خطیب بغدادی رحمه الله می‌گوید: «مهاجرین و انصار بر خلافت ابوبکر صدیق ﷺ اجماع کردند و او را خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نامیدند و هیچ کس دیگری را بدین نام، صدا نزدند؛ گفته شده که رسول خدا ﷺ در میان سی‌هزار مسلمان وفات نمودند؛ تمام این عده، به ابوبکر ﷺ، خلیفه‌ی رسول خدا می‌گفتند و پس از رسول اکرم ﷺ ابوبکر را به خلافت برگزیدند.»^۴

ب) ابوالحسن اشعری رحمه الله می‌گوید: «خداوند متعال، مهاجران و انصار و پیشگامان مسلمان را ستوده و در موارد مختلف از آنان تعریف کرده است؛ خداوند متعال، درباره‌ی کسانی که در زیر درخت با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، چنین فرموده است:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (فتح: ۱۸)

یعنی: «به تحقیق که خداوند، از مؤمنان راضی گشت بدان‌گاه که زیر درخت با تو بیعت کردند...».

همین کسانی که خداوند آنان را ستوده است، بر خلافت ابوبکر ﷺ اجماع کردند، با او بیعت نمودند و او را خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نامیدند؛ این‌ها، به فضیلت ابوبکر ﷺ به خوبی

۱- عقیده اهل السنة في الصحابة (۵۵۰/۲)

۲- أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ از ابراهيم شعوط، ص ۱۰۱

۳- عقیده اهل السنة و الجماعة في الصحابة (۵۵۰/۲)

۴- تاريخ بغداد (۱۳۰/۱۰)

آگاه بودند و او را در برخورداری از تمام ویژگی‌های نیک از قبیل علم، تقوا، درست‌اندیشی و راهبری امت، برتر از دیگران می‌شناختند.^۱

ج) عبدالملک جوینی رحمه الله می‌گوید: «خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اجماع صحابه تحقق یافت؛ صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم تمام تلاششان را در حرف‌شنوی و اطاعت از خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بکار بستند... آن‌چه در مورد بیعت نکردن علی رضی الله عنه در ابتدای امر گفته شده، دروغی بیش نیست؛ بله، علی رضی الله عنه در سقیفه حضور نداشت و از غم وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلوت گزیده بود؛ اما در حضور دیدگان مردم و در میان جمع زیادی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.»^۲

د) ابوبکر باقلانی رحمه الله در بحث اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: «مسلمانان، در مورد خلافت ابوبکر رضی الله عنه و اطاعت از وی اجماع کردند و از این جهت اطاعت از ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همگان لازم و واجب شد. باری ابوبکر رضی الله عنه در خلال خطبه‌ای گفت: «مرا می‌توانید برکنار کنید؛ چراکه من، خودم را بهترین شما نمی‌دانم.» علی رضی الله عنه این گفته‌ی ابوبکر رضی الله عنه را چنین پاسخ داد: «ما، تو را عزل نمی‌کنیم و اصلاً چنین نمی‌خواهیم؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را برای دینمان جلو کردند؛ پس ما چگونه به تو در امر دنیایمان راضی نشویم؟» اشاره‌ی علی رضی الله عنه به ماجرای امامت ابوبکر رضی الله عنه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور دادند با مردم نماز بگزارد. علی رضی الله عنه به امارت و سرپرستی ابوبکر رضی الله عنه در حج اشاره کرد و آن را دلیل دیگر شایستگی ابوبکر رضی الله عنه برای خلافت برشمرد: «و تو را بر ما امیر فرمود...» ابوبکر صدیق رضی الله عنه برترین، مؤمن‌ترین، آگاه‌ترین و داناترین شخص امت بود.^۳

۱- الإبانة عن أصول الديانة، ص ۶۶

۲- نگاه کنید به: کتاب الإرشاد، ص ۳۶۱- روایات صحیح، بیان‌گر این است که علی رضی الله عنه یک روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله (روز سه‌شنبه ۱۳ ربیع‌الاول) با ابوبکر رضی الله عنه بیعت نموده است. (مترجم)

۳- الإنصاف فیما یجب إعتقاده ولا یجوز الجهل به، ص ۶۵

مباحثی پیرامون خلافت اسلامی و خلیفه

خلافت اسلامی، شیوه‌ای است که امت اسلامی آن را برای زمام‌داری امور مسلمانان برگزیده و بر آن اجماع نموده تا از طریق آن، امور جامعه‌ی اسلامی را سامان بخشد و مصالح امت را تأمین نماید. پیدایش و شکل‌گیری خلافت اسلامی، ضرورت‌گریزناپذیر و ناگسستی امت اسلامی است؛ همین نیاز شدید امت به تشکیل خلافت، دلیل شتاب صحابه برای تعیین جانشین رسول خدا ﷺ بود. امام ابوالحسن ماوردی می‌گوید: «خداوند، قدرتش را نمایان کرد و برای امت، کسی را به ریاست رسانید و جانشین پیامبر ﷺ نمود که امت را گرد آورد و راهبری آن‌ها را عهده‌دار شد تا مصالح جامعه، توسط آموزه‌ها و قوانین دینی تأمین گردد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه بر اساس پیروی از خلیفه حفظ شود. بنابراین خلافت اسلامی شکل گرفت تا با پی‌ریزی پایه‌های حکومت اسلامی، مصالح عمومی مسلمانان سامان‌دهی شود و حقوق و خواسته‌های آحاد جامعه تحقق یابد و زمام‌داران و والیان مناطق مختلف قلمرو حکومت اسلامی، از سوی خلیفه مشخص شوند.»^۱

امت اسلامی، پس از وفات رسول خدا ﷺ با مشکلات زیادی روبرو شد؛ وضعیت آن برهه‌ی زمانی چنین ایجاب می‌کرد تا مسلمانان، زود و حکیمانه برای سامان‌دهی امور خویش اقدام کنند و هیچ عرصه و زمینه‌ای نگذارند که امت، دچار پراکندگی شود؛ چراکه با وفات رسول اکرم ﷺ بیم آن می‌رفت که سستی و دودلی در برخی رخنه کند و گستره‌ی آن، به ارکان و پایه‌هایی که رسول خدا ﷺ بنا نمودند، آسیب برساند.^۲

شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده است.^۳ گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین

۱- الأحكام السلطانية، ص ۳

۲- عصر الخلفاء الراشدين، نوشته‌ی دکتر فتحیه نبروی، ص ۲۲

۳- مرجع سابق، ص ۲۳

و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و داد گستری، بیداد و ستم را ریشه کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد.. تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.^۱

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹)

یعنی: «ای اهل ایمان! از خدا و پیامبر اطاعت کنید و از از کارداران و فرمانروایان مسلمان خود فرمان برداری نمایید.»

همچنین می‌فرماید: ﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ (ص: ۲۶)

یعنی: «(خداوند به داوود، فرمود) ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه‌ی خود ساختیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه حق منحرف می‌سازد. کسانی که از راه حق منحرف می‌شوند، به خاطر آن که روز حساب (قیامت) را فراموش می‌کنند، عذاب سختی (در پیش) دارند.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حِجَةَ لَهُ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ)^۲ یعنی: «کسی که دست از اطاعت (حاکم عدل گستری که شرایع دینی را اجرا می‌کند) بکشد، روز قیامت هیچ دلیل (و عذر موجهی) ندارد و هر کس در حالی بمیرد که در گردن (و بر عهده‌اش) بیعتی نیست، بر مرگ جاهلی مرده است.»^۳

در مورد اجماع صحابه بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه این نکته در خور توجه است که صحابه رضی الله عنهم پیش از خاک سپاری رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند تا به اتفاق هم خلیفه‌ای تعیین کنند؛

۱- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۵۸

۲- مسلم (۱۴۷۸/۳)

۳- منظور از مرگ جاهلی، این است که مرگش بر صفت و ویژگی دوره‌ی پرهج و مرج جاهلیت و بر ضلالت و گمراهی است. (مترجم)

ابوبکر ﷺ نیز دلیل پذیرش مسئولیت خلافت را ترس از بروز فتنه به سبب عدم تعیین خلیفه بیان نمود.^۱

شهرستانی در این باره می‌گوید: «نه در قلب ابوبکر ﷺ و نه در قلب هیچکس دیگری، این نیامد که نبود حاکم برای مسلمانان درست باشد. همه‌ی دلایل، حاکی از آن است که صحابه‌ی کرام به عنوان مسلمانان صدر اسلام و کسانی که ایمان و باورهای دینشان دست‌خوش دگرگونی نشده بود، بر ضرورت وجود خلیفه اتفاق نظر داشتند و بر پایه‌ی همین ضرورت، بر تعیین خلیفه اجماع کردند که خود، دلیل قاطعی بر وجوب تعیین خلیفه می‌باشد.»^۲ بررسی دقیق و منصفانه‌ی جریان تعیین خلیفه، نادرستی این مسأله را روشن می‌سازد که شتاب صحابه برای تعیین خلیفه بلافاصله پس از وفات رسول خدا ﷺ به خاطر جاه‌طلبی بوده است!^۳

ابن خلدون، خلافت را این چنین تعریف کرده است: «خلافت، عبارت است از زمام‌داری اموری که به خلیفه ارجاع می‌شود تا با نظر داشت مصالح دنیوی و اخروی همگان و بر مبنای دیدگاه‌ها و داده‌های شرعی به انجام رسد؛ با توجه به این که از دید شارع، اعتبار و حیثیت مسایل دنیوی بر اساس مصالح اخروی است، لذا خلافت، در حقیقت عبارت است از نمایندگی شارع برای حراست و پاسداری از دین و کاربرد راهبردهای دنیوی در این جهت.»^۴

علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق ﷺ بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است. با وجودی که برخی از این شرایط در کتاب پیش روی شما به صورت پراکنده بیان شده، برای جمع‌بندی کلی این شرایط به طور مختصر شرایط خلافت را از نگاه ندوی بازگو می‌کنیم:

الف) یکی از مواردی که ابوبکر ﷺ را ممتاز و برجسته می‌نماید، این است که ابوبکر ﷺ پس از پذیرش اسلام در تمام مدت زندگانش، مورد اعتماد رسول خدا ﷺ بود و بارها خود

۱- الخلفاء و الخلفاء الراشدون، ص ۵۹

۲- الملل و النحل (۸۳/۷)؛ نگاه کنید به: نظام الحکم از محمود خالدي، ص ۲۳۷ تا ۲۴۸

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۴۹

۴- المقدمة، ص ۱۹۱

آن حضرت رضی الله عنه بدین نکته گواهی دادند و ابوبکر رضی الله عنه را به نیابت خود در ارکان اساسی دین گماشتند و در موارد زیادی در حیات خود بسیاری از امور مهم را به ابوبکر رضی الله عنه واگذار کردند؛ ابوبکر رضی الله عنه آن چنان مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که به مناسبت‌های مختلف و بلکه در برهه‌های حساس زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ایشان همراه گشت و در مواردی از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به افتخار همراهی با ایشان مفتخر گشت که تنها از افراد قابل اعتماد و مورد اطمینان درخواست همراهی می‌شود.

ب) دلیل دیگر تمایز و برجستگی ابوبکر رضی الله عنه این است که او در مقابل جریان‌ها و طوفان‌های شدیدی که به قصد نابودی و ریشه‌کنی دین و از میان‌بردن زحمت‌ها و ثمرات دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شکل گرفت، چون کوهی استوار، پایداری ورزید؛ ابوبکر رضی الله عنه در شرایطی رویاروی این جریان‌ها ایستاد که قلوب بسیاری از مؤمنان راستین لرزید؛ ابوبکر رضی الله عنه در آن وضع آشفته و بحرانی، با صداقت و پایداری بی‌نظیرش، از عهده‌ی مسؤولیتش برآمد، پرده از چشم‌ها کنار زد و غبار از گوهر دین و عقیده‌ی صحیح زدود.

ج) چهرگی و تمایز ابوبکر رضی الله عنه را می‌توان در فهم و شناخت درستش از اسلام جستجو کرد؛ آری می‌توان ابوبکر رضی الله عنه را در دوره‌ی زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برتر و برجسته‌تر از همه یافت که در حالات و موارد مختلف از دیگران متمایز می‌گردد.

د) یکی دیگر از ویژگی‌های ممتاز ابوبکر رضی الله عنه این بود که بر حفظ و ماندگاری اصالت دین به همان شکل و ساختار زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه‌ای غیرت می‌ورزید که هیچ‌کسی بر آبرو، همسر، مادر و فرزندانش چنان غیرتی ندارد؛ ابوبکر رضی الله عنه به اندازه‌ای برای حفظ و ماندگاری دین، همت و غیرت نشان می‌داد که هیچ چیزی او را از این مسیر باز نمی‌داشت و بی‌آن‌که از چیزی بترسد یا در چیزی طمع ورزد، تمام تلاشش را برای بقای دین به کار می‌برد و اگر یاران و نزدیکانش بنا به دلایلی که برای خود داشتند، او را همراهی نمی‌کردند، باز هم از هیچ تلاشی برای صیانت از آیین محمدی دریغ نمی‌کرد.

ه) ابوبکر صدیق رضی الله عنه خیلی باریک‌بین بود تا خواسته‌ها و سفارش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجرا کند؛ وی برای انجام خواسته‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی مویی منحرف نشد و در این مسیر چانه‌زنی هیچ‌کسی را نپذیرفت و از هیچ سرزنشی نیز نهراسید.

و) امتیاز دیگر ابوبکر رضی الله عنه این است که او نسبت به دنیا به قدری بی‌رغبت بود که تنها رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌توان در بی‌رغبتی به دنیا، برتر و والاتر از او دانست و بس؛ چه دلیلی در مورد زهد ابوبکر رضی الله عنه بالاتر از این که وی، هرگز نخواست سلسله‌ی زمام‌داری امت را همانند

حکومت‌های فارس و روم در خانواده‌اش موروثی کند و شالوده‌ی حکومت را در قالب خانواده‌ای سلطنتی بنا نماید.^۱

تمام این ویژگی‌ها و شرایط در ابوبکر ﷺ وجود داشت و در شخصیت وی چه در زمان رسول خدا ﷺ و چه پس از آن که به خلافت رسید، به گونه‌ای پدیدار گشت که تردیدناپذیر و غیرقابل انکار می‌باشد...^۲ علاوه بر این باید دانست که بزرگان و سرآمدان صحابه در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر ﷺ بیعت کردند و روز بعد او را به عنوان خلیفه معرفی نمودند و بدین سان تمام امت، به طور عمومی با ابوبکر ﷺ بیعت کردند.^۳ آن‌چه در سقیفه گذشت، مجموعه‌ای از مبادی و قواعد حکومت دینی را تبیین نمود که می‌توان از آن دست، به این موارد اشاره کرد:

- ۱- تعیین خلیفه و کاردار از طریق انتخاب صورت می‌گیرد.
- ۲- بیعت، یکی از پایه‌ها و شیوه‌های انتخاب است که به حکومت، مشروعیت می‌بخشد.
- ۳- باید کسی را به عنوان خلیفه برگزید که دیانت و کفایتش در اداره‌ی امور، بیش از دیگران باشد؛ لذا سنجهی صلاحیت در گزینش خلیفه، بر اساس ارزش‌های اسلامی، فردی و اخلاقی می‌باشد.
- ۴- خلافت، نباید موروثی باشد. به عبارت دیگر نباید مبنای انتخاب خلیفه را وراثت نسبی یا قبیله‌ای قرار داد.
- ۵- آن‌چه در سقیفه بنی ساعده در مورد شرافت قریش به میان آمد، مبتنی بر واقع‌نگری و دلایلی بود که باید به آن توجه می‌شد و اصلاً در انتخاب خلیفه هر شرافت و مسأله‌ای که با اصول اسلام تعارضی نداشته باشد، معتبر است و مورد توجه قرار می‌گیرد.^۴
- ۶- فضای حاکم بر گفتمان سقیفه، بدور از هرج و مرج، دروغ، عهدشکنی و دسیسه‌گری بود و چنان سلامت و امنیتی در خود داشت که می‌توان آن را فرایند‌گردن نهادن صحابه در برابر نصوص شرعی دانست؛ چراکه نصوص شرعی، به عنوان اصول مذاکره بر گفتمان سقیفه حاکم شده بود.

۱- المرتضی، سیره ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب، ص ۶۵

۲- سیره ابی‌الحسن علی بن ابی‌طالب، ص ۶۷

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، ص ۶۶

۴- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۵۶

دکتر توفیق شاوی ضمن بررسی شورای صحابه در دوران خلفای راشدین، گفتمان سقیفه را مورد کنکاش قرار داده و چنین نتیجه‌گیری نموده که:

الف) نشست سقیفه، نشان داد که مشورت آزادانه و رایزنی در فضای باز به عنوان یکی از آموزه‌های صریح قرآن، مبنا و پایه‌ی تشکیل حکومت می‌باشد. پایبندی صحابه رضی الله عنهم به آموزه‌های دین، آنان را به اجماع و اتفاق نظر در مورد تعیین خلیفه رسانید؛ به عبارت دیگر محور اصلی اجماع صحابه در سقیفه، آیاتی از قرآن بود که به اصل شورا و مشورت دستور می‌دهد. اجماع صحابه در سقیفه، بیان‌گر و مؤکد این است که شورا، اصل و پایه‌ی تشکیل دولت اسلامی می‌باشد و نخستین اصل قانون اساسی مورد اجماع در حاکمیت دینی است که برگرفته از نصوص کتاب و سنت می‌باشد.

ب) سقیفه‌ی بنی ساعده، نشان می‌دهد که انتخاب رییس دولت یا حکومت اسلامی و تعیین اختیاراتش، بر اساس شورا و بیعت است؛ انتخاب و بیعت آزادانه و یا به تعبیر امروزی قانون اساسی، در قبال اختیاراتی که به رییس حکومت می‌دهد، شرایط و وظایفی نیز پیش رویش می‌نهد و می‌توان تفویض اختیارات و شرح وظایف حاکم اسلامی را اصل دیگری از قانون اساسی حکومت اسلامی دانست که در سقیفه مورد اجماع صحابه واقع شد.

ج) در سقیفه‌ی بنی ساعده بر مبنای دو اصل پیشین، ابوبکر رضی الله عنه به اجماع صحابه به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب شد تا به عنوان نخستین خلیفه‌ی دولت اسلامی، انجام وظیفه نماید.^۱ البته انتخاب ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی ساعده، جنبه‌ی معرفی داشت و تفویض نهایی خلافت به وی در روز بعد و پس از بیعت عمومی مردم با او در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم تحقق یافت.^۲ در صفحات بعد، به بررسی بیعت عمومی مردم با ابوبکر رضی الله عنه خواهیم پرداخت.

۱- فقه الشوری و الإستشارة از دکتر توفیق شاوی، ص ۱۴۰

۲- مرجع سابق، ص ۱۴۲

مبحث دوم

بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه و اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

بیعت عمومی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه

روز پس از گردهمایی سقیفه و بیعتی که با ابوبکر رضی الله عنه صورت گرفت، مسلمانان برای بیعت عمومی با ابوبکر رضی الله عنه جمع شدند؛ عمر فاروق رضی الله عنه در آن روز نقش مهمی در بیعت عموم مسلمانان با ابوبکر رضی الله عنه داشت.^۱ انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه یک روز پس از آن که با وی در سقیفه بیعت شد، بر منبر نشست؛ عمر رضی الله عنه برخاست و پیش از ابوبکر رضی الله عنه سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی، چنین گفت: «ای مردم! من دیروز به فکر و اندیشه‌ی خود به شما سخنانی گفتم که نه از آن چه در کتاب خدا یافته‌ام، بود و نه از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن سفارش فرموده‌اند؛ چرا که من چنین می‌پنداشتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر در میان ما می‌ماند و ما را راهبری می‌کنند.^۲ خداوند متعال، در میان شما کتابی باقی نهاده که مایه‌ی هدایت و راه‌یابی است؛ پس اگر به این کتاب تمسک ورزید، خداوند بلند مرتبه، شما را به راه راست ره می‌نماید؛ همان‌طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هدایت کرده است. خدای متعال، اراده‌ی شما را بر این هماهنگ فرموده تا زمام‌داری امور خویش را به بهترین خود یعنی یار دل‌سوز رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که در سفر هجرت با پیامبر صلی الله علیه و آله همراه بود، واگذار کنید؛ پس برخیزید و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کنید.» مردم برخاستند و به‌طور عمومی و همگانی با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند. ابوبکر رضی الله عنه پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود: «ای مردم! مرا در حالی به امارت خویش گماشتید که (گمان نمی‌کنم) بهترین شما باشم؛ پس اگر نیک و درست عمل کردم، یاریم دهید و اگر بد و نادرست رفتار کردم، اصلاح کنید. صداقت و راستی، (چون) امانت است (که خوب و کامل ادا شده) و دروغ، کمال خیانت؛ کسی که در بین شما ضعیف (و حق‌باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا، حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده)، در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به ذی‌حق بازپس دهم).» هیچ

۱- عصر الخلفاء الراشدين، ص ۳۰

۲- عمر فاروق رضی الله عنه با این سخنان، به اشتباه خود در روز وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذعان می‌کند که گفته بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند و ... نگاه کنید به: نهایت‌الاربع نویری. (مترجم)

قومی، جهاد در راه خدا را ترک نمی کنند مگر آن که خدای متعال، آن‌ها را خوار و ذلیل می گرداند و فحشا و بدکاری در هیچ قومی گسترش نمی یابد مگر که خدای متعال، همه‌ی آن‌ها را به بلا و عذابی عمومی گرفتار می سازد. از من تا زمانی که از خدا و رسولش اطاعت می کنم، فرمان پذیرید و هرگاه از اطاعت خدا و رسول، سرتافتم، نباید از من اطاعت کنید. خداوند، شما را مورد رحمت خود قرار دهد؛ برای نماز برخیزید.»^۱

در صحیح امام بخاری رحمه الله نیز به بیعت عمومی صحابه رضی الله عنهم با ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشاره شده است.^۲

این خطبه‌ی شکوهمند با آن که مختصر و کوتاه می باشد، از باارزش ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می آید؛ چرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می پردازد و بر این تأکید می کند که اطاعت از ولی امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم گسیختگی جامعه می باشد.^۳ بررسی سخنرانی‌ها و رخدادهای پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این زمینه را برای پژوهش گر فراهم می آورد تا سیمای حکومت اسلامی دوره‌ی خلافت راشد را بهتر بشناسد. آنچه در این پهنه، بیش تر جلوه می نماید، موارد ذیل است:

۱- مفهوم بیعت

علماء، تعریف‌های گوناگونی از بیعت ارائه داده‌اند. ابن خلدون، بیعت را این چنین تعریف کرده است: «بیعت، پیمانی است که بر اطاعت ولی امر و کاردار مسلمان بسته می شود.»^۴ برخی هم بیعت را هم پیمانی بر مبنای اسلام دانسته‌اند^۵ و عده‌ای بیعت را عهد و میثاق استوار برای حفظ و اقامه‌ی کتاب و سنت، تعریف کرده‌اند.^۶ مسلمانان، به هنگام بیعت با امیر و

۱- البدایة و النهایة (۳۰۵/۶) - آن گونه که برخی از سیرت نگاران، نگاشته‌اند، منظور از نماز در این گفتار ابوبکر رضی الله عنه، نماز بر جنازه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. (مترجم)

۲- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب الأحکام، شماره‌ی ۷۲۱۹

۳- التاریخ الإسلامی (۲۸/۹)

۴- المقدمة، ص ۲۰۹

۵- نگاه کنید به: جامع الأصول من احادیث الرسول (۲۵۲/۱)

۶- نظام الحکم فی الإسلام، ص ۲۴۸

کاردار خود، به نشان بستن پیمانی استوار، دست در دستش می‌نهند. کلمه‌ی بیعت، آن‌گونه که معلوم است از ریشه‌ی بیع به معنای داد و ستد گرفته شده و به جهت همانندی و تشابه با دست دادن فروشنده و خریدار، بدین اسم نامیده شده است.^۱

آن‌چه از بیعت مسلمانان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مشخص می‌شود، این است که هر گاه سرامدان امت با کسی که تمام شرایط زمامداری را دارد، بیعت کردند، بر دیگران نیز بیعت با وی لازم می‌گردد و بر آنان واجب می‌شود تا کاردار مسلمان را در مقابل سرکشان و آشوب‌گران یاری رسانند و برای حفظ یک‌پارچگی و پایداری امت در برابر دشمنان داخلی و خارجی خلیفه را همراهی کنند.^۲

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ) یعنی: «هر کس در حالی بمیرد که در گردنش بیعتی نیست، مرگش (بر صفت دوره‌ی) جاهلیت است.»

این حدیث، وجوب بیعت با کاردار مسلمان را روشن می‌کند و به بیان وعید سختی درباره‌ی ترک بیعت می‌پردازد که هر کس، در آن حال بمیرد، زندگی و مرگش بر ضلالت و گمراهی است.^۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَ ثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيَطْعَمَهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يَنْزَعَهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ)^۴ یعنی: «هر کس، با خلیفه‌ای پیمان اطاعت و یاری بست، پس تا می‌تواند از او اطاعت کند و اگر شخص دیگری با خلیفه درگیر شد (و بر سر خلافت با خلیفه تنازع نمود)، پس گردن آن شخص را بزنید.» از آن‌جا که این حدیث به کشتن فرد یا افراد درگیر با خلیفه دستور می‌دهد، بیان‌گر حرام بودن سرکشی از خلیفه و نزاع با وی می‌باشد؛ چراکه با وجود خلیفه‌ی اسلامی، بستن پیمان با شخص دیگری به معنای شوریدن بر خلیفه‌ای می‌باشد که اطاعت او بر مسلمانان واجب است.^۵

۱- مرجع سابق، ص ۲۵۰

۲- مرجع سابق، همان صفحه

۳- مسلم، کتاب الإمامة، شماره‌ی ۱۸۵۱

۴- نظام الحكم فی الإسلام، ص ۲۵۰

۵- مسلم، کتاب الإمامة، شماره‌ی ۱۸۵۲

۶- نگاه کنید به: نظام الحكم فی الإسلام، ص ۲۵۳

در مرکز حکومت، شخص خلیفه از مردم بیعت می‌گیرد و در سایر مناطق، نمایندگان وی از مردم بیعت می‌گیرند؛ چنانچه مردم مکه و طائف با نمایندگان ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کردند.

بیعت با خلیفه‌ی واجد شرایط بر سرآمدان قومی و علمی و امیران منطقه‌ای و اهل شورا واجب است و بیعت عمومی مردم با شخص خلیفه ضروری نیست؛ بلکه بیعت توده‌ی مردم با خلیفه، این است که تحت بیعت سرآمدان و اهل شورا در بیعت خلیفه داخل شوند.^۱ البته برخی از علما بر این باورند که بیعت عمومی با خلیفه ضروری است؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از بیعت همگانی مسلمانان، عهده‌دار خلافت اسلامی شد.^۲

بیعت به آن معنا که برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه شکل گرفت، تنها به خلیفه‌ی اسلامی اختصاص دارد و با هیچ کس دیگری در بود و نبود حکومت اسلامی چنین پیمانی بسته نمی‌شود؛ چراکه این گونه‌ی بیعت، شرایط و احکام خاص خودش را دارد.^۳ خلاصه این که: بیعت به معنای خاص آن، پیمانی است که با خلیفه در مورد اطاعت و حرف‌شنوی از او بسته می‌شود و در مقابل، او را ملزم به این می‌کند که در پهنه‌ی حکومت، مطابق شریعت الهی عمل کند. به عبارت دیگر، بیعت، پیمانی است دوطرفه که خلیفه در یک طرف آن قرار دارد و مسلمانان، در سوی دیگر آن هستند؛ بیعت، خلیفه را از یک سو به این ملزم می‌سازد که بر اساس کتاب و سنت حکومت کند و به طور کامل در برابر احکام و باورهای دینی گردن نهد و از دیگر سو مسلمانان را موظف می‌کند به این که در حدود شریعت، کاملاً تابع و فرمان‌بردار خلیفه باشند.

بیعت، از ویژگی‌های منحصر به فرد سیستم حکومتی اسلام در میان نظام‌های حکومتی قدیم و جدید است و خلیفه و شهروندان را ملزم به پایبندی احکام و آموزه‌های شریعت می‌سازد و سزاوار و روا نمی‌داند که در قالب حکومت اسلامی، خلیفه یا شهروند از احکام و دستورات دینی پافراتر بگذارند و یا قوانینی به تصویب برسانند که مخالف کتاب و سنت و اصول کلی شریعت می‌باشد و بلکه چنین رویکردی را خروج از دایره‌ی اسلام و ستیزه‌گری

۱- مرجع سابق

۲- فقه الشوری، ص ۴۳۹؛ عصر الخلفاء الراشدين، ص ۳۰

۳- نظام الحکم فی الإسلام، ص ۲۵۴

با نظام حکومت اسلام می شناسد. خداوند متعال، کسانی را که چنین رویه‌ای در پیش می گیرند، بی ایمان و نامسلمان معرفی می کند.^۱

۲- مصادر قانون گذاری در حکومت ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق ﷺ در بخشی از خطبه‌ای که ایراد فرمود، چنین گفت: «تا زمانی که از خدا و رسول اطاعت کردم، از من اطاعت کنید و هر گاه از اطاعت خدا و رسول سرتانم، پس نباید از من فرمان پذیرید.» از این فرموده‌ی ابوبکر صدیق ﷺ می توان چنین نتیجه گرفت که مصادر قانون گذاری در حکومت ابوبکر ﷺ از این قرار بوده است:

الف) قرآن کریم

خداوند متعال، می فرماید: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْنَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ﴾ (نساء: ۱۰۵)

یعنی: «ما، قرآن را به حق بر تو نازل کرده‌ایم تا در میان مردم طبق آنچه خدا به تو نشان داده، حکم کنی و مدافع خائنان نباش.»

قرآن کریم که حاوی احکام شرعی مربوط به امور زندگی است، نخستین منبع و مصدر تشریح و قانون گذاری می باشد. قرآن، دربردارنده‌ی اصول و پایه‌های مورد نیاز در اصلاح و به کرد تمام شاخه‌های زندگانی است و پایه‌های اساسی تشکیل حکومت را برای مسلمانان تبیین می کند.

ب) سنت نبوی

سنت رسول اکرم ﷺ، دومین منبعی است که قانون اساسی حکومت اسلامی بر پایه‌ی آن تدوین می شود و از خلال آن این امکان فراهم می شود تا شیوه‌های اجرایی لازم برای پیاده کردن احکام قرآن، ارزیابی و تبیین گردد. ساختار حکومت ابوبکر صدیق ﷺ نمونه‌ی کاملی از حکومت اسلامی بود که شریعت اسلامی و آموزه‌های ناب دینی، در آن فراتر و والاتر از هر قانونی به شمار می آمد. خلافت ابوبکر ﷺ این حقیقت را روشن ساخت که حکومت اسلامی، بهترین گونه‌ی حکومت است که تمام ساز و کارهای آن در خدمت اسلام می باشد؛ کسی که در این نوع حاکمیت در رأس قرار دارد، ملزم به اجرای دستورات

۱- مرجع سابق، ص ۱۵۲

۲- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص ۴۳۲

دینی در عرصه‌ی حکومت است و حق ندارد ذره‌ای از آن را پس و پیش نماید.^۱ در حکومتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه حاکم بود و شهروندانش، صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم بودند، شریعت فراتر از همه بود و همگان - حاکم و شهروندان - در برابر دستورات دینی گردن می‌نهادند و بر همین اساس بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مردم خواست تا تنها در محدوده‌ی اطاعت از خدا و رسول از او فرمان‌برداری کنند؛ آنان، این را به خوبی می‌دانستند که: «در معصیت خدا، هیچ اطاعتی نیست (و نباید در آنچه مایه‌ی نارضایتی خدا است، از امیر و هر کس دیگری اطاعت نمود) و تنها در نیکی‌ها باید اطاعت کرد.»^۲

۳- نظارت همگانی بر حاکم، حق شهروندی مردم در حکومت اسلامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خطابه‌اش به مردم چنین فرمود: «اگر نیک و درست عمل کردم، مرا یاری رسانید و اگر عملکردم نادرست بود، مرا اصلاح کنید.» این ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که نظارت بر خلیفه و پرسش‌گری و ارزیابی عملکردش را حق تک‌تک افراد می‌شناسد و از مردم می‌خواهد تا در برابر اشتباهاتش بایستند و او را به انتخاب و انجام رویه‌ی درست ملزم کنند.^۳ ابوبکر رضی الله عنه در نخستین خطابه‌اش، این مسأله را روشن کرد که حاکم نیز ممکن است رویه‌ی اشتباه و نادرستی در پیش بگیرد؛ بنابراین حق شهروندان است که در برابر اشتباهات وی بی‌تفاوت نباشند و او را همواره مورد ارزیابی قرار دهند. ابوبکر رضی الله عنه خلافت را برای خود امتیازی نمی‌دانست که به آن بهانه، خود را برتر از دیگران بیندارد؛ چرا که او می‌دانست با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوت خاتمه یافته و دیگر پیامبر معصوم در رأس حکومت نیست که به طور مستقیم و از طریق وحی، راهنمایی شود و هرگز به خطا نرود؛ ابوبکر رضی الله عنه می‌دانست که با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوره‌ی عصمت پایان یافته و حکومت وی، بر مبنای انتخاب و بیعت مردم شکل گرفته است.^۴ در فقه سیاسی ابوبکر رضی الله عنه مردم حق داشتند با نظارت بر عملکرد حاکمیت در اداره‌ی حکومت مشارکت کنند و بتوانند در جنبه‌های مختلف اداره‌ی امور از پرسش‌گری و نظارت گرفته تا خیرخواهی و حمایت از حاکمیت، نقش فعال و زنده‌ای داشته باشند. در حاکمیت دینی، مردم می‌توانند و بلکه باید حاکم را یاری رسانند تا شریعت الهی را به اجرا درآورد و در امور دین و جهاد، بازوی خلیفه باشند تا خلیفه احساس سرخوردگی

۱- نظام الحکم فی الإسلام، ص ۲۲۷

۲- بخاری، شماره‌ی ۷۱۴۵

۳- فقه الشوری و الإستشارة، ص ۴۴۱

۴- فقه الشوری و الإستشارة، ص ۴۴۱

و ناتوانی نکند و حقوقش محترم شمرده شود؛ چراکه جایگاه خلیفه از آن جهت که وظایف بزرگ و سنگینی چون اعلای شریعت الهی بر دوش اوست، بس والا و محترم می‌باشد و این وظیفه را فراروی مردم قرار می‌دهد که در تکریم و احترام خلیفه کوتاهی نکنند. رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَى: إِكْرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمَسْلُومِ وَ حَامِلِ الْقُرْآنِ غَيْرِ الْمَغَالِي فِيهِ وَ الْجَافِي عَنْهُ وَ إِكْرَامَ ذِي السُّلْطَانِ الْمَقْسُطِ» یعنی: «همانا از بزرگداشت خدای متعال است که: پیرمرد مسلمان مورد احترام قرار گیرد؛ حافظ قرآن که از حقوق قرآن تجاوز و غفلت نکرده، تکریم گردد و حاکم دادگستر و عادل، گرامی و محترم شمرده شود.»^۱ مردم وظیفه دارند خیرخواه زمام‌داران خود باشند. رسول اکرم ﷺ سه بار فرمودند: (الدین النصیحة) یعنی: «دین، عبارت است از نصیحت و خیرخواهی.» صحابه عرض کردند: «خیرخواهی برای چه کسی؟» رسول اکرم ﷺ فرمودند: (لِلَّهِ - عِزٌّ وَ جَلٌّ - وَ لِكِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ عَامَتِهِمْ) یعنی: «برای خدا، برای کتاب خدا، برای پیامبرش و برای زمام‌داران مسلمانان و عموم مردم.»^۲ صحابه ﷺ این را به خوبی دریافته بودند که بقا و

۱- صحیح سنن أبی داود، شماره‌ی ۳۵۰۴

۲- مسلم، کتاب الإیمان، باب أن الدین النصیحة، شماره‌ی ۵۵ - جایگاه این حدیث در نزد حدیث‌شناسان چنان والا است که برخی از شارحان حدیث، آن را حدیثی محوری دانسته‌اند که تمام امور دینی در آن نهفته است؛ مفهوم نصیحت آن چنان گسترده می‌باشد که برخی گفته‌اند: در زبان عربی، هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند مفهوم این واژه را دقیق بیان کند... *نصیحت و خیرخواهی برای خدا، یعنی: ایمان به خدای یگانه و شرک نورزیدن به او، پاس‌داشت حرمت صفات الهی و دوری از الحاد در صفات، پاک دانستن خداوند متعال از تمام نقایص و کاستی‌ها، اطاعت و فرمانبرداری از خدای متعال و اجتناب از معصیتش، دوستی و دشمنی به خاطر خدا، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، جهاد با کافران، اذعان به نعمت‌های الهی و شکر و سپاس‌گزاری از خداوند متعال، و... علاوه بر این باید دانست که فرآیند این نصیحت و خیرخواهی، متوجه خود انسان می‌شود؛ چراکه خداوند متعال از خیرخواهی این و آن بی‌نیاز است.. خیرخواهی برای کتاب خدا یعنی: ایمان به این‌که قرآن، کلام خدا است که به سوی بندگان فرو فرستاده شده، تلاوت قرآن با خضوع و خشوع، رعایت حرمت قرآن، فهمیدن آموزه‌های قرآن و تلاش برای نشر علوم قرآنی و... خیرخواهی برای رسول خدا ﷺ یعنی: ایمان آوردن به رسالتش و پذیرش بی‌چون و چرای آن‌چه آورده (و از طرق صحیح - نه ساختگی و دروغین - به ما رسیده) است، اطاعت از آن بزرگوار و عمل به سنت صحیحش، تلاش و کوشش برای نشر دعوتی که به خاطر آن مبعوث شد، آراستگی به اخلاقش، محبت با خاندان و یارانش و... خیرخواهی برای زمامداران مسلمانان یعنی: همکاری با آنان در راه حق و اطاعت و فرمانبرداری از ایشان در محدوده‌ی شریعت الهی، پند و اندرز دلسوزانه‌ی حاکمان و کارداران؛ البته برخی از شارحان حدیث، ائمه‌ی مسلمین را علمای دین معنا کرده‌اند... خیرخواهی برای عموم

ماندگاری این امت در گرو پایداری حاکمان و زمامداران می‌باشد؛ از همین رو نیز این را از وظایف شهروندی می‌دانستند که همواره برای اصلاح و اندرز زمامداران کوشا باشند؛ واقعاً جای افتخار است که در آن زمان، وظایف و حقوق شهروندی از سیاست‌های راهبردی ابوبکر رضی الله عنه در خلافت اسلامی قرار گرفت و این سیاست وی، در قالب کمیته‌های ویژه و تخصصی و مجالس مشورتی نمودار گشت. در عین حال جای بسی اندوه و افسوس است که اینک کشورهای اسلامی، آن الگوی حکومتی را نادیده می‌گیرند و به سبب همین جاه‌طلبی حکام اسلامی، مصایب امت گسترش یافته است؛ بلکه عقب‌ماندگی کنونی مسلمانان، زاییده‌ی خودسری و دیکتاتورگری حاکمانی است که روح شجاعت و مشارکت خیرخواهانه‌ی امت را از بین برده و در عوض تخم بزدلی را کاشته‌اند تا نارضایتی، راه به جایی نبرد. نهادینه شدن نظارت همگانی بر حاکم در میان جامعه‌ی اسلامی، مایه‌ی گسترش دین به تمام دنیا و در نتیجه بازیابی قدرت و شوکت از دست‌رفته‌ی پیشین خواهد بود.^۱

۴ - عدالت و برابری در میان مردم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جمع مردم چنین فرمود: «کسی که در میان شما ضعیف (و حق‌باخته) است، در نزد من قوی خواهد بود تا به خواست خدا حقش را به او بازگردانم و هر کس که در میان شما قوی است (و حق دیگران خورده) در نزد من ضعیف خواهد بود تا به خواست خدا حق را از او بستانم (و به صاحب حق بازپس دهم).»

یکی از اهداف حکومت اسلامی، ایجاد سیستم و نظامی اسلامی است که شکل‌گیری جامعه‌ی اسلامی را به دنبال داشته باشد؛ شورا، عدالت، برابری و آزادی از مهم‌ترین ابزار تشکیل نظام اسلامی مطلوب در جهت ایجاد جامعه‌ی اسلامی است که در نخستین سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، کاملاً هویدا است. نقش شورا در چگونگی گزینش ابوبکر رضی الله عنه و بیعت با وی مشهود است؛ به مسأله‌ی عدالت نیز در سخنرانی وی تصریح می‌شود. بدون تردید عدالتی که در اندیشه‌ی ابوبکر رضی الله عنه بود و از آن سخن گفت، مهم‌ترین رکن جامعه و حکومت اسلامی است؛ زیرا در جامعه‌ای که جور و ستم حاکم است و عدالت را نمی‌شناسد، اسلام معنا ندارد.

مسلمانان یعنی: ارشاد و راهنمایی آنان به آنچه مصالح دنیا و آخرتشان، در آن است، تعلیم آموزه‌های دینی به آنان، فراخوانشان به نیکی‌ها و بازداشتن آن‌ها از بدی‌ها، از مال و آبروی آن‌ها چون مال و آبروی خود پاسبانی کردن و... (مترجم)

عدل و دادگری، امری معمولی و داوطلبانه نیست که به میل و خواسته‌ی حاکم یا فرمانروا باشد و هرگاه بخواهد، ترکش کند؛ بلکه عدالت و دادگستری در میان مردم از نگاه دین، یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین وظایف دینی به شمار می‌آید و امت بر وجوب آن اجماع کرده‌اند.^۱ این حکم، برگرفته از قرآن و سنت است. یکی از اهدافی که حکومت اسلامی دنبال می‌کند، تشکیل جامعه‌ای اسلامی است که عدالت و برابری بر آن حاکم باشد تا گونه‌های مختلف جور و ستم را ریشه کن سازد؛ جامعه‌ای که در فضایی باز، این امکان را برای همه فراهم آورد تا حقوق و خواسته‌های خود را به آسان‌ترین شکل ممکن و بدون هیچ هزینه‌ای مطالبه نمایند؛ جامعه‌ای اسلامی که تمام عوامل بازدارنده از دست‌یابی به حقوق و خواسته‌های شهروندی را از سر راه صاحبان حق بردارد تا همه بتوانند بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای به خواسته‌های شرعی خود دست یابند.

اسلام، این وظیفه را فراروی حکام قرار داده تا در میان مردم به عدل و داد رفتار کنند و بدون توجه به زبان، وطن و جایگاه اجتماعی افراد، رویکرد عادلانه‌ای با ایشان داشته باشند. اسلام، به حاکمان و قاضیان دستور داده تا عدالت را رعایت کنند و در میان مردم به عدل و داد حکم نمایند و اصلاً به این توجه نکنند که دادخواه، دوست آنان است یا دشمنشان؛ فقیر است یا ثروتمند؛ کارگر است یا کارفرما.^۲ خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهِمُ الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوْمِ اللَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۗ أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

(مائده: ۸)

یعنی: «ای اهل ایمان! از کسانی باشید که در انجام واجبات الهی می‌کوشند و به عدالت و دادگری گواهی می‌دهند؛ و بغض و دشمنی قومی، شما را بر آن ندارد که عدالت را رعایت نکنید؛ (بلکه با دشمنان نیز) عدالت کنید که این عمل به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا بترسید که همانا خداوند، از آن‌چه انجام می‌دهید، آگاه است.»

ابوبکر ﷺ چنان عادل و دادگر بود که در عدالت، الگوی بی‌نظیر و نمونه‌ای است که دل‌ها را می‌رباید و خردها را به شگفت وامی‌دارد. عدالت از نگاه ابوبکر ﷺ دعوت عملی اسلام بود که دل‌ها را برای پذیرش ایمان فتح می‌کرد؛ ابوبکر ﷺ در بخشش و دهش به

۱- نگاه کنید به: تفسیر رازی (۱۴۱/۱۰) و فقه التمکین فی القرآن الکریم ص ۴۴۵

۲- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص ۴۵۹

مردم، عدالت و برابری را رعایت می کرد و از مردم می خواست تا او را در عدالت و داد گستری یاری دهند؛ ابوبکر رضی الله عنه به حدی منصف و دادگر بود که خودش را از ترس الهی در معرض قصاص قرار داد: عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه در روز جمعه ای گفت: «فردا برای تقسیم شترهای زکات جمع شوید و (هنگام تقسیم شترها) کسی بدون اجازه نزد ما نیاید.» زنی، افساری به شوهرش داد و گفت: «این افسار را با خودت ببر؛ شاید به خواست خدا، شتری نصیبمان شود.» شوهر آن زن به مکانی رفت که شترها را تقسیم می کردند؛ آنجا ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را دید که به میان شترها رفته اند؛ او نیز به نزد ابوبکر و عمر رفت. ابوبکر رضی الله عنه به آن مرد رو کرد و گفت: «چرا (بدون اجازه) نزد ما آمدی؟» و سپس افسار را از دستش گرفت و با آن، او را زد. ابوبکر رضی الله عنه پس از تقسیم شترها، آن مرد را صدا زد و افسار را به او داد و از او خواست تا قصاص کند. عمر رضی الله عنه که نظاره گر ماجرا بود، گفت: «به خدا که او قصاص نمی کند؛ تو هم این روش را پیاده نکن (که خلیفه مورد قصاص قرار گیرد).» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «چه کسی مرا از بازخواست الهی در روز قیامت می رهااند؟» عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا ابوبکر رضی الله عنه آن مرد را راضی کند. بنابراین ابوبکر رضی الله عنه به غلامش دستور داد تا برای راضی کردن آن مرد، به او شتری با پالان و هم چنین بالاپوشی مخملی و پنج دینار بدهد.^۲

اصل برابری و مساواتی که ابوبکر رضی الله عنه در خطبه اش به آن اشاره کرد، یکی از اصول و زیرساخت های مورد تأکید در اسلام برای ایجاد جامعه ای اسلامی است؛ اسلام، به حدی بر مساوات و برابری تأکید کرده که در این پهنه بر قوانین جدید عصر حاضر پیشی گرفته است. چنانچه الله تعالی می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات: ۱۳)

یعنی: «ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خدا با تقواترین شما است. بی گمان خداوند (از کردار و پندار شما) آگاه و باخبر است.»

همه ی مردم اعم از حاکم و شهروند، زن و مرد، عرب و غیرعرب و سفید و سیاه، از نگاه اسلام برابرند؛ اسلام، تمام تفاوت های جنسی، نژادی، نسبی و طبقه ای را بی اعتبار می داند و

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۴۱۰

۲- مرجع سابق، ص ۴۱۱

همگان را هم‌سان و برابر می‌شناسد.^۱ بازنگاهی به گفتاری که پیش از این از ابوبکر صدیق ﷺ آوردیم و کنکاشی در عمل کرد وی، اصل برابری را در خلافت اسلامی روشن می‌سازد.

ابوبکر صدیق ﷺ در تقسیم اموال عمومی، مساوات و برابری را رعایت می‌فرمود؛ ابن سعد و دیگر سیرت‌نگاران، آورده‌اند: ابوبکر ﷺ در سُنح - محلی در حومه‌ی مدینه - جایی داشت که بیت المال در آن بدون هیچ نگهداری نگهداری می‌شد. به ابوبکر ﷺ پیشنهاد کردند تا نگهداری بر بیت المال بگمارد. ابوبکر ﷺ گفت: «بر بیت المال بیم سرقت نمی‌رود.» و دلیلش را فقلی که بر خزانه بود، دانست. به همین منوال ادامه یافت و ابوبکر ﷺ موجودی بیت المال را در میان مسلمانان تقسیم کرد؛ ابوبکر ﷺ از سُنح که در حومه‌ی مدینه بود، نقل مکان کرد و در مرکز مدینه سکونت گزید و بیت‌المال را نیز به محل اقامتش منتقل نمود. مال زیادی از معادن جهینه به بیت المال سرازیر گشت و در دوران خلافتش، معدن بنی سلیم نیز راه‌اندازی شد... ابوبکر ﷺ موجودی بیت‌المال را به‌طور مساوی در میان مردم تقسیم می‌کرد و به همه - آزاد و غلام، زن و مرد، بزرگ و کوچک - سهم یک‌سانی می‌داد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر ﷺ در سال اول به همه - مردان و زنان آزاد و همچنین غلامان و کنیزان - ده سهم داد و در سال دوم بیست سهم؛ عده‌ای به نزد ابوبکر ﷺ آمدند و گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! شما بیت‌المال را به‌طور مساوی در میان مردم تقسیم کردید و خود می‌دانید که از همین مردم، کسانی هستند که پیشینه‌ی بهتر و بیش تری در اسلام دارند؛ لذا پیشنهاد می‌کنیم به چنین کسانی سهم بیش تری بدهید!» ابوبکر ﷺ چنین پاسخ داد: «کسی منکر فضیلت و پیشینه‌ی این افراد نیست؛ اما پاداش آن‌ها با خدا است و این، مال عمومی و اسباب زندگانی است و باید همه را در آن برابر دانست.»^۲ دهش یک‌سان از بیت‌المال، رویه‌ی ابوبکر صدیق ﷺ در دوران خلافتش بود. باری عمر فاروق ﷺ به ابوبکر صدیق ﷺ گفت: «آیا در سهم بیت‌المال کسانی را که دو بار هجرت کردند و به سوی دو قبله نماز گزارند، با کسانی که در فتح مکه مسلمان شدند، برابر می‌دانی؟» ابوبکر ﷺ پاسخ داد: «آنان، برای خدا عمل کردند و پاداششان نیز با خدا است؛ اما در نیازهای دنیوی، همه برابرند.»

عمر فاروق ﷺ در دوران خلافتش، رویه‌ی دیگری در تقسیم بیت‌المال در پیش گرفت و برای کسانی که پیشینه‌ی بیش تری در اسلام و جهاد داشتند، سهم بیش تری تعیین کرد. اما ایشان در واپسین روزهای خلافتش چنین فرمود: «اگر فرصت می‌داشتم، دیگر این رویه را

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، ص ۴۶۰

۲- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص ۱۸۷؛ طبقات ابن سعد (۱۹۳/۳)

دنبال نمی‌کردم و همان روش ابوبکر رضی الله عنه را در پیش می‌گرفتم و سهم همه را برابر قرار می‌دادم.^۱

ابوبکر رضی الله عنه همواره اسب و شتر و سلاح جنگی می‌خرید و به مجاهدان می‌داد تا در راه خدا بکار گیرند. یک سال لباس‌های مخملی و گرم خرید و در زمستان میان فقرای مدینه تقسیم کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه تمام اموالی را که در دوران خلافتش به خزانه رسید و دویست هزار برآورد کرده‌اند، در راه‌های خیر صرف کرد.^۲

ابوبکر رضی الله عنه برای برقراری عدالت و برابری اجتماعی، شیوه‌ای خدایی در پیش گرفت و برای این منظور در برآورده ساختن حقوق ضعیفان و ناتوانان کوشش زیادی نمود. او، سطح زندگانش را در تراز طبقه‌ی مستضعف قرار داد تا بتواند به خوبی درد ناتوانان را از نزدیک ببیند و بشنود. ابوبکر رضی الله عنه خودش را در میان مستضعفان و بلکه فردی از آنان قرار داد تا از ایشان غافل نشود... آری این اسلام بود که در دولت نامور این مرد درد آشنا حکومت می‌کرد و او را بر آن می‌داشت تا ستم و بی‌عدالتی را به زیر کشد و در میان مردمش عدل و داد، بگستراند و بدین گونه پایه‌های حکومتش را قوی گرداند و نقش حکومت را در رعایت حقوق ملت و امت پاس بدارد.^۳

ابوبکر رضی الله عنه از نخستین لحظه‌های خلافتش کوشید تا حکومتش را بر پایه‌ی زیرساخت‌های برابرخواهانه و دادگسترانه پی‌ریزی نماید و باید هم این‌گونه می‌بود که او، به خوبی می‌دانست عدالت، مایه‌ی سرافرازی و عزت حکومت و مردم است. همین امر، او را بر آن داشت تا استراتژی برابرخواهی را به اجرا درآورد و همواره فرمان الهی را به یاد داشته باشد که: ﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ (نحل: ۹۰)

یعنی: «همانا خداوند به دادگری و نیکوکاری و بخشش به نزدیکان دستور می‌دهد و از ارتکاب گناهان بزرگ (چون شرک و زنا) و انجام کارهای ناشایست و ستم‌گری (و تجاوز به حقوق دیگران) نهی می‌کند. خداوند شما را اندرز می‌دهد تا پند بگیرید.»

ابوبکر رضی الله عنه همواره می‌خواست تا مسلمانان بر حکومت اسلام و دعوت اسلامی اطمینان یابند؛ او خوب می‌دانست که این مهم تنها بر پایه‌ی عدالت و دوری حاکم از خودسری میسر

۱- الأحكام السلطانية از ماوردی، ص ۲۰۱

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۵۸

۳- ابوبکر رجل الدولة، ص ۴۶

می‌گردد. حکومت عدل اسلامی چنین می‌طلبد که حاکم فراتر از عناوین فردی یا باورهای شخصی عمل کند و عدالت و رحمت را در حکومتش رعایت نماید. زیرساخت حکومت ابوبکر ﷺ انکار خویشتن بود و دوری از خودخواهی و خودسری تا بتواند به رضای خدا و رابطه‌ای عمیق و محکم با او، نیاز جامعه و درد ضعیفان را دریابد و بدور از خودخواهی، عدل و داد بپا دارد و عدالت را قربانی خود و خانواده‌اش نکند و با کمال آگاهی و بیداری به انجام امور بزرگ و کوچک حکومت، پردازد.^۱

آن‌جا که پرچم عدالت برافراشته گردد، مستضعفان، دست‌یابی به حقوقشان را ناممکن نمی‌دانند و باور می‌کنند که در سایه‌ی حکومت عدل، ضعف و بیچارگی پایان می‌یابد و در جامعه، ضعفی نمی‌ماند که به حقتش نرسد یا حقتش پایمال گردد؛ در جامعه‌ای که عدالت، نهادینه شود، ستم ریشه کن می‌گردد و هیچ ظالمی نمی‌تواند با پشتوانه‌ی منصب، قدرت و نزدیکی به رأس حکومت یا مسؤولان حکومتی بر کسی ستم کند؛ و قطعاً عزت واقعی و قدرت راستین همین است.^۲

ابن تیمیه رحمه الله چه زیبا فرموده که: «خداوند متعال، حکومت عادل و دادگستر را هرچند که کافر باشد، یاری می‌دهد؛ همان‌طور که حکومت ظالم را هرچند که مسلمان باشد، نصرت نمی‌کند... بر پایه‌ی عدالت است که مردم راه درست و شایسته در پیش می‌گیرند و ثروت‌ها فزونی می‌یابد.»^۳

۵ - صداقت و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم

ابوبکر صدیق ﷺ در سخنرانی‌ش تصریح کرد که: «صدق و راستی، کمال امانت است؛ و دروغ، کمال خیانت.» این فرموده، بیان یک برنامه و استراتژی مهم از سوی ابوبکر ﷺ بود که بر پایه‌ی آن، صدق و راستی، اساس تعامل حکومت و مردم قرار می‌گرفت و بر ایجاد فضای مورد اطمینان در میان حاکمیت و مردم تأثیر مهمی می‌نهاد و منجر به این می‌شد که پل‌های ارتباطی مردم و حاکمیت، استوار و قابل اعتماد گردد. این گفتار ابوبکر ﷺ یک منش سیاسی برگرفته از فراخوان اسلام به صداقت و راستی بود: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿١١٩﴾ (توبه: ۱۱۹)

۱- الصدیق، نوشته‌ی هیکل باشا، ص ۲۲۴

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۴۶

۳- السياسة الشرعية، ص ۱۰

یعنی: «ای مؤمنان! از (خشتم و عذاب) خدا بترسید و با صادقان و راستان (همگام) باشید.» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزكهم ولا ينظر إليهم و لهم عذاب أليم: شيخ زان، و ملك كذاب و عائل مستكبر)^۱ یعنی: «خداوند، در روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید (و از آنان رومی گرداند)؛ آنان را (به عفو خویش) پاک نمی‌فرماید (و نمی‌آمرزد) و به آنان نگاه (رحمت‌آمیز) نمی‌کند و بلکه عذاب دردناکی در انتظار این سه گروه می‌باشد: پیرمرد زناکار، پادشاه (حاکم) دروغ‌گو و فقیری که تکبر ورزد.»

این گفته‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که صداقت و راستی را به‌سان امانتی دانست، معانی و مفاهیم زیادی در خود دارد و گویا از چنان درون‌مایه‌ای برخوردار است که به مردم، شهامت و نشاط می‌بخشد و آنان را به آینده‌ای درخشان نوید می‌دهد. ابوبکر رضی الله عنه دروغ را خیانت برمی‌شمارد و معانی دقیقی از صداقت و دروغ ارائه می‌دهد تا همگان بدانند که حاکم دروغ‌گو، نماینده‌ی خیانت‌کاری است که نان ملت می‌خورد و آنان را می‌فربید؛ چقدر بدبخت و نگونسار است آن حاکمی که دروغ به خورد مردم می‌دهد و نامش را چیز دیگری می‌نهد! ابوبکر صدیق رضی الله عنه خیانت را صفت حاکمانی بیان می‌کند که به ملت دروغ می‌گویند تا همه دریابند که حاکم دروغ‌پرداز، نخستین دشمن ملت است.. آیا خیانتی بزرگ‌تر از این وجود دارد که حاکمی دشمن ملتش باشد؟ این موضع و تعبیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن خبر می‌دهد که وی، اشراف عجیبی بر دنیا داشته و این، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که در شمار توانمندی‌های حکومت‌گران قرار می‌گیرد و شگردی اساسی در پهنه‌ی حاکمیت به حساب می‌آید؛ اندک تأملی در نخستین سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه و عمل کرد وی در خلافت اسلامی، این حقیقت را روشن می‌سازد که ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی سیاست و حکومت، جلو و پیشگام بود و همواره نهج و روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله را مد نظر داشت.^۲ اینک ملت‌های جهان، نیازمند چنین شیوه‌ای از نوع حکومت الهی هستند که تعامل حاکمیت و مردم را بر اساس راستی و اعتماد دوطرفه شکل دهد و چنان فضایی بر جوامع، حاکم کند که تقلب و دست‌اندازی در انتخابات را از میان ببرد و باعث شود تا رسانه‌های گروهی، ابزار شایعه‌پراکنی و دروغ‌پردازی بر ضد مخالفان و منتقدان حکومت‌ها نباشند. دست‌یابی به چنین فضای باز و سالمی، نظارت همگانی بر حاکمیت را می‌طلبد تا حاکمان و مسؤولان حکومتی

۱- مسلم، کتاب الإیمان، شماره‌ی ۱۷۲

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص ۳۶

ناگزیر شوند در برابر مطالبات عمومی، صداقت و امانت پیشه نمایند و این امکان، برای شهروندان فراهم گردد که بتوانند با نهادینه شدن پرسش‌گری از حاکمان، مانع کجروی‌های کارداران خود شوند.^۱

۶- جهاد در راه خدا، اولویت حکومت ابوبکر ﷺ

ابوبکر صدیق ﷺ در بخشی از سخنرانی تاریخی خود در نخستین روز خلافتش چنین فرمود: «هیچ قومی، جهاد در راه خدا را ترک نکردند، مگر که خدای متعال، آنان را به خفت و خواری کشاند.»^۲ ابوبکر ﷺ خلق و خوی مجاهدانه‌اش را در میادین نبرد کفر و ایمان، به طور مستقیم از رسول خدا ﷺ فرا گرفته و حقیقت فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را دریافته بود که فرموده‌اند: (إِذَا تَبَايَعْتُمْ بِالْعِينَةِ وَأَخَذْتُمْ أَذْنَابَ الْبَقَرِ وَرَضِيتُمْ بِالزَّرْعِ وَتَرَكْتُمُ الْجِهَادَ سَلْطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ذَلَالًا لَا يَنْزِعُهُ حَتَّى تَرْجِعُوا إِلَيَّ دِينَكُمْ)^۳ یعنی: «هرگاه به عینه داد و ستد کنید و دُم گاوها را بگیرید^۴ و به کشت و زراعت خرسند و راضی گردید و جهاد در راه خدا را رها کنید، خداوند، بر شما خواری و خفتی مسلط می‌کند که آن را از شما بر نمی‌دارد تا آن که به دینتان باز گردید.» از آن جا که ابوبکر ﷺ به خوبی می‌دانست که پیامد ترک جهاد، خفت و خواری است، لذا یکی از اولویت‌های حکومتش را پرداختن به جهاد قرار داد.^۵ جهاد از آن جهت فرض شده که توان امت را برای ظلم‌ستیزی گرد آورد؛ مظلومان را از چنگال جور و ستم‌رهایی بخشید و غبار بیچارگی از آنان بزداید؛ برای محرومان، آزادی به ارمغان آورد؛ دعوت اسلام را به سراسر جهان گسترش دهد و تمام عواملی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از میان ببرد.

۷- مبارزه با مفاسد اجتماعی، اولویت دیگر خلافت ابوبکر ﷺ

ابوبکر ﷺ با بیان این که پیامد گسترش فساد و بی‌بندوباری در جامعه، عذابی عمومی از سوی خدای متعال است، فرموده‌ی رسول اکرم ﷺ را یادآوری کرد که فرموده‌اند: (لَمْ تَظْهَرِ

۱- فقه الشوری و الإستشارة، ص ۴۴۲

۲- البدایة و النهایة (۳۰۵/۶)

۳- سنن أبی‌داود، شماره‌ی ۳۴۶۲؛ آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۴- عینه، نوعی معامله‌ی ربوی است؛ بدین صورت که شخصی، کالایی را به کسی بفروشد و سپس همان کالا را با قیمت کمتری از او بخرد و منظور از گرفتن دم گاوها، چسبیدن به دنیا و کارهای دنیوی می‌باشد. (مترجم)

۵- أبوبکر رجل الدولة، ص ۷۳

الفاحشةُ في قومٍ حتى يعلنوا بها إلا فشا فيهم الطاعونُ والأوجاعُ التي لم تكن مضت في أسلافهم الذين مضوا...^۱ یعنی: «هرگز فحشا و بدکاری در قومی به طور علنی نمایان نمی‌شود مگر آن که طاعون و بیماری‌هایی در میانشان شیوع می‌یابد که در گذشتگان نشان نبوده و سابقه نداشته است...». فحشا و بدکاری، بیماری مهلکی است که جوامع را به نابودی می‌کشد و آن‌ها را چنان نسبت به ارزش‌ها بی‌تفاوت می‌گرداند که دیگر پاکی و قداستی نمی‌شناسند و آن‌گونه رو به پستی می‌نهند که غیرتشان می‌رود و به هر ذالتی تن می‌دهند. ابوبکر رضی الله عنه در جایگاه خلافت از ارزش‌های اخلاقی پاسداری کرد^۲ و در پهنه‌ی خلافت کوشید تا امت را هم‌چنان پاک بدارد و از بدی‌های اخلاقی و ضد ارزش‌ها، حفظ کند؛ ابوبکر رضی الله عنه امت توانایی می‌خواست که تسلیم شیطان نشوند و توانشان در شهوت و هواپرستی نفرساید؛ او، خواهان امتی بود که خیر و نیکی به بار آورد و فضیلت و کرامت را به جامعه‌ی بشری تقدیم کند.

جایگاه و نقش اخلاق در شکل‌گیری حکومت نمونه و پیدایش تمدن، بر کسی پوشیده نیست. چرا که تباهی اخلاق و منش، مقدمه‌ی برپادی امت‌ها است و نتیجه‌ای جز تباهی و نابودی نخواهد داشت. بررسی آگاهانه‌ی تاریخ، چرایی و چگونگی پیدایش تمدن‌هایی را که در زمان داوود، سلیمان، ذوالقرنین و... بر پایه‌ی اخلاق و دین درست به وجود آمد، پاسخ می‌دهد و این حقیقت را روشن می‌سازد که هرگاه کرم فساد و بدکاری به جان جامعه یا تمدنی افتاد، آن را در مقابل شیطان به زیر کشید و باعث شد تا مردمانش در برابر نعمت‌های الهی ناسپاسی کنند و در ورطه‌ی بلا و نابودی بیفتند و تمدنشان فروپاشد.^۳ ابوبکر رضی الله عنه از این قانون الهی آگاه بود و خوب می‌دانست که فرجام عیاشی، فساد و بدکاری چیزی جز هلاکت و نابودی نیست: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾ (إسراء: ۱۶)

یعنی: «و هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود گردانیم، افراد دارای آن را به اطاعت خدا و ترک معاصی فرمان می‌دهیم و چون آنان، فسق و معصیت ورزند، پس فرمان نزول عذاب بر آن‌جا قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را درهم می‌کوبیم (و ساکنانش را نابود می‌کنیم).»

۱- صحیح البانی (۲/۳۷۰)؛ ابن‌ماجه، شماره‌ی ۴۰۱۹

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص ۶۶

۳- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۵۲

در قرائت دیگری ((اَمْرُنَا)) آمده که در این صورت، معنای آیه این چنین می‌باشد: «و هر گاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و شهوت‌ران آن‌جا را سردار و چیره می‌گردانیم...».

خوش گذرانی و شهوت‌رانی، حالتی نفسانی است که تاب و استقامت انسان را در شریعت الهی از بین می‌برد. البته باید دانست که توان‌گری و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی، در مفهوم ناز و نعمتی که در این آیه آمده، نمی‌گنجد^۱ و منظور آیه، عیاشی، شهوت‌رانی و غفلت از یاد خدا می‌باشد.

اینک شایسته و زینده‌ی حاکمان و کارداران مسلمان است که سیاستی همچون سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با مفاسد اجتماعی در پیش بگیرند. چرا که حاکم متقی، مدبر و عادل، حاکمی است که برای نهادینه کردن ارزش‌های اخلاقی در میان امت می‌کوشد؛ پیامد چنین تلاشی این خواهد بود که بر ملتی حکم خواهد راند که طعم آدمیت را چشیده و خون انسانیت در رگ‌هایش جریان یافته است.. اما حاکم و کاردار بی‌تدبیر و بی‌خرد، به ارزش‌های اخلاقی بهایی نمی‌دهد و بلکه قدرت و توانش، ابزاری برای گسترش بی‌بندوباری و تصویب قوانینی می‌شود که هرزگی و فساد را وجاهت قانونی می‌بخشد. فرایند حکمرانی حاکمان فاسد و هرزه‌گر این است که ارزش‌های اخلاقی از میان می‌رود و مردم به سوی رذالت، پستی و حیوان‌صفتی سرازیر می‌شوند و سرگشتگانی می‌گردند که تنها به لذایذ و زیبایی‌های فریبنده می‌اندیشند؛ این‌ها، تازه‌به‌دوران‌رسیده‌هایی هستند که ذره‌ای مردانگی و شهامت در آنان یافت نمی‌شود و مصداق فرموده‌ی الهی می‌باشند که:

((وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ

فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾))

(نحل: ۱۱۲)

یعنی: «خداوند، (برای آنان که عیاشی و کفران نعمت می‌کنند، داستان) مردمان شهری را مثال می‌زند که در امن و امان به سر می‌بردند و روزیشان به وفور از هر طرف به سویشان سرازیر می‌شد؛ اما آنان کفران و ناسپاسی نعمت خدا نمودند و خداوند هم به خاطر کاری که کردند، (آن نعمت‌ها را از ایشان گرفت و در عوض) به آنان لباس گرسنگی و هراس چشاند.»

آن چه بررسی کردیم، شرحی بود بر سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که در نخستین روز خلافتش ایراد کرد و سیاست‌های حکومتش را ترسیم و تبیین نمود؛ ابوبکر رضی الله عنه حدود مسؤولیت‌های حاکم را توضیح داد و به تبیین میزان رابطه‌ی حاکمیت و مردم پرداخت. در سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه مهم‌ترین ارکان تشکیل حکومت و ساز و کارهای اساسی، برای فرهنگ‌سازی در جامعه بیان شده است. آن چه در تشکیل خلافت اسلامی به ریاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اتفاق نظر صحابه رضی الله عنهم در باره‌ی خلافت در خور توجه می‌باشد، این است که صحابه رضی الله عنهم خواهان ماندگاری سیستم و نظامی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بنیان نهادند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتند و مسلمانان، بر اساس رهنمودهای دین و قرآن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان رسیده بود، به تکلیف خود عمل کردند و با همبستگی و اتفاق نظری که از ایشان در روز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پدیدار گشت، مشخص شد که آنان، هم‌چنان خواستار تداوم نظامی هستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنا نمودند.^۱ با آن که بهره‌مندی مسلمانان از حکومت ابوبکر رضی الله عنه زمان زیادی نبود، اما تعیین و تبیین میزان اختیارات حاکمیت از سوی ابوبکر رضی الله عنه در سخنرانی تاریخیش، نشان رشد و بالندگی اندیشه‌های سیاسی وی از آن زمان تا عصر حاضر می‌باشد. آزادی خواهان و عدالت طلبان برهه‌های مختلف تاریخ، کم‌تر سیاست و حکومتی چون حکومت شورایی ابوبکر رضی الله عنه در گستره‌ی تاریخ بشریت می‌یابند.^۲ خلافت اسلامی را بهترین، داناترین، مؤمن‌ترین و زرننگ‌ترین شاگرد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم راهبری نمود و نشان داد که خلافت اسلامی، بهترین شیوه‌ی حکومت است. امام مالک رحمه الله مضامین و شرایط ارزشمندی را که در سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه شرح دادیم، شرایط امام و حاکم اسلامی دانسته و گفته است: «تنها کسی، شایسته‌ی خلافت است که از این شرایط برخوردار باشد.»^۳

اداره‌ی امور داخلی جامعه‌ی اسلامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولتش، از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم برای اجرای برنامه‌هایش، کمک گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه امین این امت (ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه) را مسؤول امور مالی (وزیر دارایی) قرار داد؛ مسؤولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب رضی الله عنه

۱- دراسات فی الحضارة الإسلامية، ص ۲۱۰ و ۲۱۹

۲- أشهر مشاهیر الإسلام فی الحرب و السياسة، ص ۱۲۰

۳- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۹۲

سپرد و خود نیز قضاوت می کرد؛^۱ زید بن ثابت ﷺ نیز عهده دار پست و ارتباطات شد؛^۲ برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان ﷺ نامه ها و دستورات حکومتی را می نگاشتند. مسلمانان، لقب خلیفه النبی ﷺ را بر ابوبکر ﷺ نهادند و چنین صلاح دیدند که ابوبکر ﷺ تمام وقت، به اداره ی امور پردازد و کار دیگری نکند. می دانیم که ابوبکر ﷺ تاجر بود و هر روز به بازار می رفت. عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما، ابوبکر ﷺ را پس از آن که به خلافت رسید، دیدند که مقداری پارچه بر دوش دارد و برای تجارت به بازار می رود... به او گفتند: «این چه کاری است که می کنی؟! تو، کاردار و خلیفه ی مسلمانان هستی.» ابوبکر ﷺ فرمود: «از کجا خرجی خانواده ام را تأمین کنم؟» عمر و ابو عبیده رضی الله عنهما به ابوبکر ﷺ پیشنهاد کردند: «بیا با هم به نزد برادران مسلمان برویم و برایت حقوقی تعیین کنیم...» در ریاض النضره آمده است: حقوقی که برای خلیفه تعیین کردند، ۲۵۰ دینار در سال و گوسفندی - بدون شکمبه و کله پاچه - بود. این مقدار، ابوبکر ﷺ و خانواده اش را کفاف نمی کرد. بنابراین ابوبکر ﷺ آن چه را از حقوقش مانده بود، در بیت المال گذاشت و به قصد تجارت به بازار رفت؛ عمر ﷺ عده ای از زنان را دید که نشسته اند؛ علت را جویا شد؛ آنان گفتند: «آمده ایم تا خلیفه ی رسول خدا ﷺ در میان ما قضاوت کند.» عمر ﷺ دنبال ابوبکر ﷺ رفت و او را در بازار دید؛ دستش را گرفت و گفت: «برو و به امور مردم رسیدگی کن.» ابوبکر ﷺ فرمود: «دیگر نیازی به امارت شما ندارم؛ حقوقی برایم تعیین کردید که من و خانواده ام را کفاف نمی کند.» عمر ﷺ گفت: «این قدر که نمی شود.» در همین گیر و دار علی ﷺ رسید و پیشنهاد کرد که خواسته ی ابوبکر ﷺ بر آورده شود. عمر ﷺ رو به علی ﷺ کرد و گفت: «باشد؛ همان طور که تو می گویی، حقوقش را زیاد می کنیم.» ابوبکر ﷺ پس از آن ماجرا در جمع مردم سخنرانی کرد و چنین فرمود: «ای مردم! حقوق من پیش از این، ۲۵۰ دینار و گوسفندی - بدون سیرابی و کله پاچه - بود؛ عمر و علی، حقوقم را به ۳۰۰ دینار و گوسفند کاملی افزایش دادند؛ آیا شما هم به این راضی هستید؟» مردم نیز از افزایش حقوق خلیفه

۱- در صفحات بعد خواهید خواند که در دوران ابوبکر صدیق ﷺ بنا به دلایلی که بیان شده، نهاد مستقلی برای قضاوت وجود نداشت و قضاوت توسط شخص خلیفه، انجام می شد و عمر ﷺ مشاور قضایی ابوبکر ﷺ بود. (مترجم)

۲- فی التاریخ الإسلامی، ص ۲۱۸

اعلان رضایت کردند. این از آگاهی بالا و واقع‌نگری صحابه بود که برای خلیفه حقوقی تعیین کردند تا مجبور نشود برای تأمین نیازهای خود و خانواده‌اش کار کند و وقت و فکرش به جای رسیدگی به امور مسلمانان، صرف کار و تأمین نیازهایش نگردد. این عمل کرد صحابه در تعیین حقوق برای حاکم، حرکت نو و بجایی بود که غرب، تا سده‌های اخیر از آن بیگانه بود؛ چراکه در غرب قوانین مالی به گونه‌ای بود که همه چیز را از آن پادشاه می‌دانست و به همین خاطر هم درفش چپاول حاکمان غربی همیشه برافراشته بود. بهترین و روشن‌ترین دلیل در مورد چپاول‌گری و انحصارخواهی شاهان غربی در زمینه‌ی مالی، ادعای مسخره‌ی لوئیس پانزدهم است که دولت و دارایی را در خود منحصر دانسته است. لوئیس، ثروتی انبوه از تاراج مردم بیچاره‌ی کشورش گرد آورد و آنان را به بدبختی و گرسنگی افکند؛ با این حال کسی به تاریخ پرننگ غرب در این زمینه توجهی نمی‌کند که شاهانی چون لوئیس چگونه قدرت و ثروت را در خود منحصر می‌دانستند و به بهانه‌ی برتری و چیرگی بر مردم، خونشان را می‌مکیدند؟!^۱

اینک بشریت چه ادعایی در قبال آن همه شعور و فرزاندگی صحابه رضی الله عنهم دارد و در چه حدی از آگاهی و بزرگ‌منشی آن بزرگواران است؟ از صحابه رضی الله عنهم که بگذریم، می‌بینیم که خزانه‌ی ملت‌ها و ثروت‌های ملل مختلف، به دست ناهلانی افتاده که هر طور بخواهند اموال عمومی را در خدمت خود و پذیرفتاری‌هایشان، بی‌حد و حصر خرج می‌کنند! اینک بسیاری از حاکمان ملت‌های مستضعف، به قدری از ثروت‌های عمومی و ملی در خارج از کشورشان برای خود سرمایه‌گذاری می‌کنند که مایه‌ی اشتغال‌زایی و رشد اقتصادی کشورهای سرمایه‌پذیر شده است؛ برای مثال به فرجام شاه ایران بنگرید که با چپاول ثروت ملت، کاخ‌ها و ثروت‌ها برای خود در دیگر کشورها فراهم آورد و کارش به جایی کشید که با وجود آن همه دل‌باختگی به غرب و سرمایه‌گذاری در آن، هیچ کشوری پذیرایش نشد و به خواری و خفتی این‌چنینی دچار گشت و قطعاً گرفت الهی و حساب و بازخواست اخروی شدیدتر است. آری، حکام اسلامی باید از ابوبکر صدیق رضی الله عنه درس بگیرند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اداره‌ی حکومت اسلامی را به دست گرفت و وارسته و زیبا چنین فرمود: «همه می‌دانند که شغل من، نیازهای خانواده‌ام را تأمین می‌کرد؛ اما اینک به اداره‌ی امور

۱- الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ص ۲۹۱

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص ۳۵

۳- التاریخ الإسلامی، از محمود شاکر، ص ۱۱

مسلمین مشغول شده‌ام و پس از این خانواده‌ام در ازای کاری که من برای مسلمانان می‌کنم، از بیت‌المال خواهند خورد.»^۱ ابوبکر صدیق ﷺ این مضمون و آموزه‌ی پرارزش را ارائه می‌دهد که ولایت و ریاست، مال مفت و شخصی کسی نیست که هر طور بخواهد، از آن بهره جوید و حقوقی هم که از بیت‌المال می‌گیرد، به سبب مشغولیت وی در کارداری امت است که او را از کسب و کار بازمی‌دارد. قرن‌ها پیش ابوبکر و صحابه ﷺ، صفحات تاریخ را به چنان اعمال و اندیشه‌هایی آراستند که بشر ترقی‌خواه امروز، در سایه‌ی اندیشه‌های پیشرفت‌باوری آن را جستجو می‌کند و با وجود تلاش و تکاپوی زیاد در این زمینه هم‌چنان به گرد پای آن بزرگواران هم نرسیده و نتوانسته به چنان ارزش‌هایی دست یابد.^۲ ابوبکر صدیق ﷺ پس از تشکیل خلافت اسلامی، تمام تلاشش را برای اداره‌ی امور داخلی به کار بست و کوشید تا هرگونه شکاف یا زمینه‌ای را که ممکن بود به ساختار به‌جامانده از رسول خدا ﷺ آسیب برساند، از بین ببرد و برای این منظور توجه خاصی به امور مسلمین مبذول کرد؛ ساختار قضایی جامعه را سامان‌دهی نمود؛ نظارت دقیقی بر مسؤولان و کارداران منطقه‌ای، اعمال کرد و در تمام اقداماتی که انجام داد، منهج و روش رسول اکرم ﷺ را مد نظر قرار داد.

مردمی بودن ابوبکر ﷺ و حضور وی در جامعه

ابوبکر ﷺ پس از آن که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشانش در میان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانست تا تعالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکر ﷺ بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند. برای نمونه به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱- شیردوشی ابوبکر ﷺ در محله‌ی سُح

ابوبکر ﷺ پیش از خلافت، در دوشیدن گوسفندان با مردم همکاری می‌کرد؛ پس از خلافت به گوشش رسید که یکی از همسایگان گفته: حالا ابوبکر ﷺ گوسفندانمان را نمی‌دوشد. لذا فرمود: «سوگند می‌خورم که گوسفندانتان را می‌دوشم و امیدوارم به خاطر مسؤولیتی که بر عهده‌ام نهاده شده، در خلق و خوی گذشته‌ام تغییری ایجاد نشود.» ابوبکر ﷺ همواره

۱- نگاه کنید به: صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب کسب الرجل و علمه، شماره‌ی ۲۰۷۰

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص ۳۵

۳- مرجع سابق، ص ۳۶

گوسفندان را می‌دوشید و هرگاه گوسفندان را برای دوشیدن به نزدش می‌بردند، سؤال می‌کرد: «ظرف را نزدیک بگیرم که شیر کف کند یا دور که کف نکند؟» و مطابق خواست همسایگان، شیر می‌دوشید. ابوبکر رضی الله عنه شش ماه را در سنج به همین منوال گذراند و سپس به مدینه نقل مکان کرد.^۱

این داستان، تواضع و فروتنی بزرگ‌مردی چون ابوبکر رضی الله عنه را نشان می‌دهد که با وجود سن و سال زیادش و منزلت والایش که خلیفه‌ی مسلمانان می‌باشد، در دوشیدن گوسفندان همسایه، همکاری می‌کند! ابوبکر رضی الله عنه این را نمی‌پسندید که خلافت، دگرگونی و تغییری در اخلاقیات ایجاد نماید. آموزه‌ی دیگر این داستان، رغبت و اشتیاق وافر صحابه رضی الله عنهم به اعمال نیک است که می‌کوشیدند وقت و تلاش زیادی را صرف نیکی و احسان به دیگران کنند.^۲ این، همان ابوبکر است که با اراده‌ی راستین و پایداری شگفت‌انگیزش، شبه‌جزیره‌ی عرب را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد و مبارزان و مجاهدانی به سوی دو حکومت بزرگ آن روز گسیل نمود و بر آنان پیروز شد؛ آری ابوبکر رضی الله عنه با آن مقام و جایگاه والایش، گوسفندان همسایگان را می‌دوشد و می‌گوید: «امیدوارم به خاطر مقامی که یافته‌ام، در خلق و خویم تغییری ایجاد نشود.» مقامی که ابوبکر رضی الله عنه به آن رسید، مقامی کوچک و معمولی نبود؛ او به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایگاه سیادت و حکمرانی بر مسلمانان قرار گرفته بود و لشکریانی را فرمان‌دهی می‌کرد که برای درهم‌شکستن شوکت ایران و روم رفته بودند تا عدالت و برابری را به جای آن دو ابرقدرت حکم‌فرما کنند و علم و تمدن را به بشریت عرضه نمایند. ابوبکر رضی الله عنه چه قدر بزرگ و فروتن بوده که با وجود چنین مقامی آرزو می‌کند در خلق و خویش دگرگونی نیاید و در عین حال گوسفندان مردم را می‌دوشد!^۳

۲- تواضع و فروتنی ابوبکر رضی الله عنه

تواضع و فروتنی، پیامد ایمان به خدا و اخلاق نیک و سترگی است که در وجود ابوبکر رضی الله عنه جای گرفته بود. ابوبکر رضی الله عنه به قدری متواضع بود که هرگاه افسار اسبش می‌افتاد، خودش پایین می‌شد و آن را برمی‌داشت؛ به او می‌گفتند: «اجازه می‌دادید تا ما افسار را به شما می‌دادیم.» و او می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور داده‌اند از مردم چیزی نخواهیم (و

۱- نگاه کنید به: طبقات ابن سعد (۱۸۶/۳)

۲- تاریخ الإسلامی (۸/۱۹)

۳- ابوبکر صدیق، نوشته‌ی طنطاوی، ص ۱۸۶

کارمان را بر دوش دیگران نیندازیم.»^۱ ابوبکر ﷺ حقیقت تواضع و فروتنی را دریافته بود و خوب می دانست مفهوم این فرموده‌ی خداوند متعال چیست که فرموده است: ﴿ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴾

(قصص: ۴۰)

یعنی: «پس ما، فرعون (متکبر) و سپاهیان (گردن کَش) او را (به عذاب خود) گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم؛ پس بنگر که فرجام ستم گران چگونه بود.»

ابوبکر ﷺ نمونه و مصداق زنده‌ی فرموده‌ی رسول خدا ﷺ است که: (ما نقصت صدقة من مال و ما زاد الله عبداً بغواً إلاّ عزاً و ما تواضع أحدٌ لله إلاّ رفعه الله)^۲ یعنی: «صدقه، مال و ثروت را نمی کاهد؛ خداوند، در ازای عفو و گذشت بنده، به عزتش می افزاید؛ و هیچکس به رضای خدا تواضع و فروتنی پیشه نمی کند مگر آن که خداوند، او را رفعت و برتری می بخشد.» اخلاق سترگ و تواضع ابوبکر ﷺ او را بر آن می داشت تا همواره در خدمت مسلمانان و بویژه نیازمندان و مستضعفان باشد. ابوصالح غفاری می گوید: عمر فاروق ﷺ عادت داشت شبانگاه به خانه‌ی پیرزن ناینبایی که در اطراف مدینه زندگی می کرد، برود تا کارهایش را انجام دهد و برایش آب ببرد؛ بسیار اتفاق می افتاد که می دید شخص دیگری کارهای آن پیرزن را انجام داده است؛ بنابراین عمر ﷺ برای آن که بفهمد چه کسی پیش از او به پیرزن رسیدگی می کند، زودتر از همیشه به خانه‌ی پیرزن رفت. آن شخص، کسی جز خلیفه (ابوبکر ﷺ) نبود که پیش از عمر ﷺ به خانه‌ی پیرزن می رفت تا کارهایش را انجام دهد.

۳- ملاقات ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با ام ایمن رضی الله عنها

انس بن مالک ﷺ می گوید: ابوبکر ﷺ پس از وفات رسول اکرم ﷺ به عمر ﷺ گفت: «یبا با هم به دیدن ام ایمن برویم؛ رسول خدا ﷺ همواره به دیدن ام ایمن رضی الله عنها می رفتند.» هنگامی که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به نزد ام ایمن رضی الله عنها رفتند، او گریست. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به ام ایمن رضی الله عنها گفتند: «چرا می گریی؟ آن چه رسول خدا ﷺ در نزد خدا دارند، بهتر است.» ام ایمن رضی الله عنها گفت: «من می دانم که آن چه رسول خدا ﷺ در نزد خدا دارند، بهتر است؛ گریه ام از این جهت می باشد که (با

۱- التاریخ الإسلامی از محمود شاکر، ص ۸

۲- مسلم، کتاب البر و الصلة و الآداب، شماره ۲۵۸۸

وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزول وحی از آسمان منقطع شده است.» ام ایمن باعث شد تا ابوبکر و عمر نیز بگریند...^۱

۴ - نصیحت ابوبکر رضی الله عنه به زنی که نذر کرده بود، سخن نگوید

ابوبکر رضی الله عنه همواره از اعمال دوره‌ی جاهلیت و هم‌چنین بدعت و نوآوری در دین نهی می‌کرد و به اسلام و پایبندی به سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرا می‌خواند.^۲ قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه زنی به نام زینب از قبیله‌ی احمس دید که سخن نمی‌گفت؛ ابوبکر رضی الله عنه علت سکوتش را پرسید. گفتند: او نیت کرده در حال سکوت، حج گزارد. ابوبکر رضی الله عنه به آن زن گفت: «صحبت کن که ترک سخن، درست نیست و مربوط به دوره‌ی جاهلیت است.»^۳ آن زن، سخن گفت و پرسید: «تو کیستی؟» ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد: «یکی از مهاجرین هستم.» آن زن دوباره سؤال کرد: «از کدامین مهاجرین؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «از قریش.» آن بانو بار دیگر پرسید: «از کدامین قریشیان هستی؟» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «تو چقدر سؤال می‌کنی! من، ابوبکر هستم.» آن زن عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! چه چیزی ما را بر این امر شایسته که خداوند، پس از جاهلیت، نصییمان کرد، ماندگار می‌کند؟» ابوبکر فرمود: «ماندگاری شما بر این وضع شایسته تا زمانی است که کارگزاران و زمام‌داران شما بر آن استقامت و تداوم ورزند.» آن بانو سؤال کرد: «منظور از کارداران چیست؟» ابوبکر چنین پاسخ داد: «آیا در میان قوم و قبیله‌ات ریسان و بزرگانی نیستند که فرمان دهند و قبیله‌ات از آنان فرمان پذیرند؟» آن زن گفت: «چرا، چنین است.» ابوبکر فرمود: «همین‌ها زمام‌داران و فرمانروایان مردم هستند.»^۴

خطابی رحمه الله می‌گوید: «یکی از اعمال دوره‌ی جاهلیت این بود که سکوت می‌کردند و شب و روزی را در حال سکوت می‌گذراندند؛ اما با آمدن اسلام از این عمل منع شدند و

۱- مسلم، کتاب فضائل الصحابة، شماره‌ی ۲۴۵۴

۲- صحیح التوثیق فی سیرة حیاة الصدیق، ص ۱۴۰

۳- ممنوعیت نذر سکوت، در صحیح بخاری (حدیث شماره‌ی ۶۷۰۴) آمده است؛ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال سخنرانی، مردی را دیدند که ایستاده است. علتش را پرسیدند. به آن حضرت صلی الله علیه و آله گفتند: او، ابوسرائیل است؛ نذر کرده که همواره بایستد و ننشیند، زیر سایه نرود، حرف نزند و همواره روزه‌دار باشد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «به او بگوئید: حرف بزند، از سایه استفاده کند و بنشیند؛ اما روزه‌اش را (امروز) کامل کند (و از روزه‌ی دائمی خودداری نماید و فقط گاهی روزه بگیرد).» (مترجم)

۴- نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی ۳۸۳۴

دستور یافتند به جای سکوت، سخنان نیک بگویند. از این گفتار ابوبکر ﷺ چنین برمی آید که هر گاه شخصی سوگند بخورد که سخن نگوید، مستحب آن است که بر خلاف سوگندش سخن بگوید و البته کفاره بر او لازم نمی گردد. چرا که ابوبکر آن زن را به ادای کفاره دستور نداد. نکته دیگری که از این ماجرا برداشت می شود، این است که هر کس نذر کند سخن نگوید، نذرش از اساس باطل می باشد. چرا که بنا بر فرموده ی ابوبکر ﷺ چنین عملی ناروا و از اعمال دوره ی جاهلیت است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد. این گفته ی ابوبکر ﷺ برگرفته از آموخته های وی از رسول اکرم ﷺ و در حکم مرفوع می باشد.^۱

ابن حجر رحمه الله می گوید: «احادیثی که در فضیلت سکوت و کم گویی آمده، هیچ تعارضی با این روایت ندارد؛ چرا که منظور و مقصود هر دسته از این احادیث، متفاوت است. احادیثی که در فضیلت سکوت و کم گویی آمده، به ترک سخنان بیهوده و اجتناب از زیاده گویی فرا می خواند که پیامدی جز بیهوده گویی ندارد. سکوتی که در روایات، از آن منع شده، این است که انسان از گفتن سخن حق در صورت توانایی سکوت کند یا به طور کلی از گفتن سخنان مباح اجتناب نماید»^۲

۵ - توجه ویژه ی ابوبکر ﷺ به امر به معروف و نهی از منکر

ابوبکر صدیق ﷺ توجه ویژه ای به امر به معروف و نهی از منکر داشت و همواره می کوشید تا قرائت ها و برداشت های نادرست مردم را از آموزه های دینی اصلاح کند. قیس بن ابی حازم می گوید: باری ابوبکر ﷺ صدیق این آیه را تلاوت کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾﴾ (مائده: ۱۰۵)

یعنی: «ای اهل ایمان! خویشتان را بپایید (و با دوری از گناهان مواظب باشید تا آلودگی های جامعه شما را نیالاید و بدانید که هر گاه شما به وظایف دینی خود عمل کردید) و بر هدایت بودید، گمراهی گمراهان، به شما زیانی نمی رساند.»

ابوبکر ﷺ این آیه را تلاوت کرد و سپس فرمود: «من، از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (إِنَّ الْقَوْمَ إِذَا رَأَوْا الْمُنْكَرَ فَلَمْ يَغَيِّرُوهُ عَمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ) یعنی: «خداوند، قومی را که

۱- فتح الباری (۷/۱۵۰)

۲- فتح الباری (۷/۱۵۱)

منکری ببینند و تغییرش ندهند و از آن باز ندارند، به طور عمومی عذاب می کند.» به روایت دیگری ابوبکر رضی الله عنه چنین فرمود: «ای مردم! شما این آیه را می خوانید و از آن برداشت نادرستی دارید؛ ما، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که فرمود: (إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدِيهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْتَمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ) یعنی: «هرگاه مردم، ظالمی را ببینند و او را از ظلم باز ندارند، انتظار می رود که به طور عمومی به عذاب الهی گرفتار شوند.»^۱ نووی رحمه الله می گوید: این آیه، هیچ تعارضی با وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ چراکه مفهوم آیه از این قرار است: تا زمانی که شما بر هدایت بودید و وظایف شرعی خود (و از جمله امر به معروف و نهی از منکر) را انجام دادید، گمراهی دیگران به شما هیچ ضرری نمی رساند؛ مفهوم این آیه، همان است که خداوند در آیه‌ی دیگری بیان فرموده که هیچ کس، گناه دیگری را به دوش نمی کشد: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾؛ امر به معروف و نهی از منکر، یکی از وظایف شرعی مسلمان است که در صورت انجام دانش هیچ گناهی بر او نیست و بدی و گمراهی دیگران به او آسیبی نمی رساند...^۲

میمون بن مهران می گوید: شخصی بر ابوبکر رضی الله عنه سلام کرد و گفت: «سلام بر تو ای خلیفه‌ی رسول خدا.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «آیا از بین این همه تنها به من سلام کردی؟»^۳ ابوبکر رضی الله عنه گاهی سنت را بدین قصد که مردم آن را فرض یا واجب نپندارند، ترک می کرد.^۴ ابوبکر رضی الله عنه به قدری احترام پدرش را نگه می داشت که در این باره چنین روایت شده است: ابوبکر رضی الله عنه در رجب سال ۱۲ هجری برای ادای عمره رهسپار مکه شد؛ به خانه‌اش رفت و پدرش را دید که به همراه چند جوان، در خانه نشسته است. ابوقحافه رضی الله عنه برای پسرش برخاست؛ ابوبکر رضی الله عنه پیش از آن که شترش را بخواباند، به احترام پدرش، خود را از شتر پایین انداخت تا به پیش پدر برود. مردم برای عرض سلام و خوشامدگویی به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند. ابوقحافه رضی الله عنه گفت: «ای عتیق! این‌ها، مردمان بزرگواری هستند؛ پس با آن‌ها به نیکی رفتار کن.» ابوبکر فرمود: «پدرجان، هیچ قدرت و توانی جز به خواست خدا نیست؛ مسؤلیت بزرگی بر گردن من نهاده شده که از توان من خارج است و تنها به خواست و قدرت خدا

۱- این حدیث صحیح در سنن ابی داود به شماره‌ی ۴۳۳۸ آمده است.

۲- عون المعبود شرح سنن ابی داود (۳۲۹/۱۱)

۳- الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع (۱۷۲/۱)، شماره‌ی ۲۵۵

۴- نگاه کنید به روایتی که طبرانی در این زمینه در الکبیر آورده است: الکبیر، شماره‌ی ۳۰۵۷

است که انسان، عزت و احترام می‌یابد.^۱ ابوبکر به نماز خاشعانه اهمیت ویژه‌ای می‌داد و می‌کوشید تا عبادتش را به بهترین شکل ممکن انجام دهد؛ او، در نماز به چیز دیگری متوجه نمی‌شد. در میان اهل مکه مشهور است که ابن جریج، کیفیت نماز را از عطاء فراگرفته و عطاء از ابن زبیر؛ ابن زبیر نیز نماز را از ابوبکر یاد گرفته است و ابوبکر از رسول خدا ﷺ. عبدالرزاق می‌گوید: «کسی ندیده‌ام که بهتر از ابن جریج نماز بخواند.»^۲

انس می‌گوید: یک بار ابوبکر ﷺ در دو رکعت صبح، سوره‌ی بقره را به طور کامل خواند. عمر ﷺ پس از پایان نماز گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! آن قدر نماز را طولانی کردی که ما گمان کردیم خورشید طلوع کرده است.» ابوبکر ﷺ فرمود: «اگر خورشید طلوع هم می‌کرد، ما را در حال غفلت نمی‌یافت.»^۳

ابوبکر همواره مردم را بر این تشویق می‌کرد که به هنگام مصیبت و سختی، صبر و شکیبایی پیشه کنند و به افراد مصیبت‌دیده‌ای که کسی از آنان می‌مرد، می‌فرمود: «با صبر و شکیبایی، مصیبتی نمی‌ماند و بی‌صبری و بی‌تابی فایده‌ای ندارد؛ مرگ، از آن‌چه پیش از آن است، آسان‌تر و از آن‌چه پس از آن است، سخت‌تر می‌باشد؛ غم وفات رسول خدا ﷺ را به یاد آورید که مصیبت را کوچک می‌نماید؛ خداوند، اجر و پادش شما را بزرگ گرداند.»^۴ باری فرزند خردسالی از عمر ﷺ وفات کرد؛ ابوبکر ﷺ این چنین به عمر ﷺ تسلیت گفت: «خداوند در مقابل فرزندی که از تو گرفت، به تو عوض دهد.»^۵ ابوبکر ﷺ از بدی‌هایی چون ستم، بدعهدی و فریب‌کاری برحذر می‌داشت و می‌فرمود: «هر کس سه ویژگی ستم‌گری، بدعهدی و فریب‌کاری در او باشد، به زیان خود او است.»^۶ ابوبکر ﷺ پیوسته مردم را اندرز می‌داد و یاد خدا را برایشان زنده می‌کرد. برخی از سخنان ابوبکر ﷺ در پند و اندرز مردم از این قرار است: «پنج چیز ظلمت و تاریکی است و پنج چراغ و روشنایی نیز وجود دارد: تاریکی دنیا که چراغش تقوا است؛ تاریکی گناه که چراغش توبه می‌باشد؛ تاریکی قبر که چراغش لا إله إلا الله محمد رسول الله است؛ تاریکی آخرت که چراغش عمل صالح

۱- صفة الصفوة (۲۵۸/۱)

۲- فضائل الصحابة از امام احمد (۲۵۴/۱)

۳- مرجع سابق (۲۵۵/۱)

۴- الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ص ۲۴۴

۵- عیون الأخبار (۶۹/۳)

۶- عیون الأخبار (۶۲/۳)

۷- مجمع الأمثال از میدانی (۲۰۴۵۰)

می‌باشد؛ و تاریکی پل صراط که چراغش یقین است.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از منبر جمعه نیز مردم را به صداقت، حیا و آزر، و آمادگی حضور در پیشگاه الهی فرامی‌خواند و از فریفتگی به عوامل فریبنده برحذر می‌داشت. اوسط بن اسماعیل می‌گوید: یک سال پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوبکر صدیق رضی الله عنه شنیدم که در حال خطبه چنین می‌فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در نخستین سالی که به مدینه تشریف آوردند، در همین جایی که من هستم، ایستادند...». راوی می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه از یاد و خاطره‌ی آن روز به قدری گریست که نتوانست سخن بگوید؛ سپس فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین نقل نمود که: «ای مردم! از خداوند درخواست عافیت کنید که هیچ کس، پس از یقین، نعمتی بهتر از عافیت نیافته است؛ بر خود صداقت و راستی را لازم بگیرید که صداقت و راستی، همراه (و جزوی از) نیکی است و پیامدش بهشت می‌باشد و از دروغ برحذر باشید که دروغ، همراه (و بخشی از) فسق و گناه است و نتیجه‌اش، آتش جهنم می‌باشد؛ از هم نبرید و با هم اختلاف نکنید؛ به یکدیگر کینه و حسد نورزید و با هم برادر باشید و بندگان نیک خدا.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه در خطبه‌ای مردم را به شرم و آزر از خدای متعال فراخواند.^۳ عبدالله بن حکیم می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه برایمان سخنرانی کرد و چنین فرمود: «شما را به این سفارش می‌کنم که تقوای الهی پیشه کنید و همواره خدا را به آنچه شایسته‌ی او است، بستانید و بیم و امید را با هم درآمیزید و با زاری و نیاز دعا کنید؛ چرا که خداوند متعال از زکریا علیه السلام و خانواده‌اش چنین تعریف فرموده که: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ (انبیاء: ۹۰)

یعنی: «آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی به پیشگاه ما دعا می‌کردند که رغبت و بیم داشتند و همواره فرمان‌بردار ما بودند (و تنها برای ما کرنش می‌کردند).»

ابوبکر رضی الله عنه پس از تلاوت این آیه افزود: «ای بندگان خدا! بدانید که خداوند، از شما پیمان محکمی گرفته که حقوقش را پاس بدارید؛ خدای متعال، داشته‌های اندک و فناپذیر شما را در قبال نعمت‌های زیاد و جاودانه خریداری می‌کند. کتاب خدا در میان شما است، کتابی که شگفتی‌های پایان‌ناپذیری دارد و نورش، هرگز بی‌فروغ نمی‌گردد؛ پس

۱- فرائد الکلام للخلفاء الکرام از قاسم عاشور، ص ۲۹

۲- صحیح التوثیق فی سیره و حیاة الصدیق، ص ۱۷۹

۳- نگاه کنبد به: مرجع سابق، ص ۱۸۲

فرموده‌های خدا را تصدیق کنید و از کتاب خدا پند پذیرید و از انوارش برای روز تاریکی بهره‌بگیرید. خدای متعال، شما را برای عبادت و بندگی خویش آفریده و بر شما فرشتگانی گمارده که اعمالتان را می‌دانند و می‌نویسند. ای بندگان خدا! بدانید که شما در حالی روزگار می‌گذرانید که از لحظه‌ی مرگ خود خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید اعمال نیک و مورد پسند خدا را پیشه‌سازید تا مرگتان در حال انجام نیکی فرارسد و بدانید که تنها به داد و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که فرصت دارید، به سوی نیکی‌ها بشتابید تا مرگتان در حین ارتکاب گناه فرا نرسد. برخی خود را به گونه‌ای از یاد برده‌اند که گویا تنها دیگران می‌میرند؛ شما بکوشید تا این چنین نباشید. پس تلاش کنید و برای رهایی از مرگ بد بشتابید که آمدنی است و خیلی زود فرا می‌رسد.» به روایت دیگری فرمود: «کجایند برادرانی که می‌شناختید؟ کجایند دوستانتان؟ آنان، نتیجه‌ی اعمالشان را یافته و به فرجام آن‌چه در دنیا کرده‌اند، رسیده‌اند؛ برخی سزاوار سعادت و بعضی سزاوار بدبختی شده‌اند. کجایند ستم‌گرانی که شهرها بنا نهادند و دور و برش دیوار کشیدند؟ آنان به گودال قبر و زیر سنگ و خاک رفته‌اند. کجایند کسانی که به زیبایی و جوانی خود شگفت‌زده شدند؟ کجایند پادشاهان و پیروزمندان میادین جنگ؟ آری، روزگار، خوارشان کرد و آنان را به تاریکی قبرها فروانداخت. در سخنی که رضای خدا نباشد، خیری نیست؛ مالی که در راه خدا خرج نشود، خیری ندارد؛ کسی که حلم و عقلش بر ناآگاهی و جهلش غالب نباشد، هیچ خیری ندارد؛ در شخصی که در راه خدا و اطاعت از او، از سرزنش می‌هراسد نیز هیچ خوبی و خیری وجود ندارد. خداوند با کسی خویشاوندی ندارد که بدین سبب به او خیر برساند و یا بدی و شری را از او دور کند؛ بلکه تنها اطاعت از خدا و پیروی دستوراتش، مایه‌ی جلب نیکی و دفع بدی است؛ آن‌چه به ظاهر خیر است و در پشش آتش، خیر نیست و آن‌چه به ظاهر بد است و بهشت را به دنبال دارد، شر نیست. بدانید از جمله اعمالی که می‌توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می‌کنید و بدین سان پروردگارتان را اطاعت کرده و حق خود را مصون داشته‌اید. به شما سفارش می‌کنم که در فقر و فاقه از خدا بترسید و همواره خدا را به آن‌چه او را سزد، بستابید و از او آمرزش طلبید که او، آمرزنده است. سخن من با شما این بود که گفتم؛ در پایان برای خود و شما از خدای متعال عفو و بخشش می‌طلبم.»^۱

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (۱۴۴/۷)؛ صحیح التوثیق فی سیره و حیاة الصدیق، ص ۱۸۱

ابوبکر رضی الله عنه توجه و غم خواری و ویژه‌ای به جامعه‌ی اسلامی داشت و در همین جهت نیز همواره مسلمانان را پند و اندرز می‌داد، به انجام نیکی تشویقشان می‌کرد و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود. آنچه در سطور گذشته به آن اشاره کردیم، نمونه‌ی اندکی از توجه و غم خواری وافر ابوبکر رضی الله عنه به جامعه و تلاش وی در جهت نهادینه کردن ارزش‌ها در میان توده‌ی مردم بود.

ساختار قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن جهت که آغاز دوره‌ی خلافت راشد و متصل به دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، از اهمیت و جایگاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشد به‌طور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به‌طور کامل تداوم یافت و نصوص و مصادیق قضایی دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشد به اجرا درآمد. ساختار قضایی خلافت، دارای دو ویژگی اساسی بود:

الف) پابندی کامل به دستورات و قوانین قضایی عهد نبوی.

ب) تنظیم دستورات و برنامه‌های قضایی جدید بر مبنای زیرساخت‌های قضایی دوره‌ی نبوی به قصد پاسخ‌گویی به مسایل نوینی که در زمان خلافت به وجود آمد تا ارکان حکومت پهناور اسلامی محکم و استوار گردد.^۱

در زمان ابوبکر رضی الله عنه ساختار قضایی، به صورت نهاد مستقلی در نیامده بود و سازمان قضایی ویژه‌ای وجود نداشت؛ چرا که شالوده‌ی زندگی مردم به خاطر نزدیکی به دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم‌چنان بر اساس رهنمودهای اسلام و کار بست عملی دین در عرصه‌ی زندگانی بود و از همین جهت نیز حجم اختلافات به آن حد نبود که موجب تشکیل نهاد یا سازمان قضایی خاصی گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خودش در میان مردم قضاوت می‌کرد و از عمر فاروق رضی الله عنه نیز در پهنه‌ی قضاوت کار می‌گرفت؛ البته عمر رضی الله عنه در قضاوت دارای استقلال نبود و همکاری او با خلیفه در قضاوت جنبه‌ی مشاوره‌ای داشت.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه قاضیان و کارگزاران زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود؛ برخی از آنان فقط

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام از زحیلی، ص ۸۳ و ۸۴

۲- وقائع ندوة النظم الإسلامية (۳۶۶/۱)

مسئولیت قضایی داشتند و برخی هم به عنوان والی و کاردار، قضاوت نیز می کردند^۱ که در صفحات بعد، ضمن معرفی کارگزاران و والیان دوره‌ی خلافت ابوبکر ﷺ عمل کردشان را بررسی خواهیم کرد. مصادر قضایی دوران خلافت ابوبکر ﷺ از این قرار بود:

۱- قرآن کریم.

۲- سنت نبوی.

۳- اجماع از طریق مشورت و رایزنی با اهل علم و فتوا.

۴- اجتهاد و ارائه‌ی نظر شخصی در صورت عدم وجود حکمی صریح در قرآن و سنت یا اجماع صحابه.^۲

عادت ابوبکر ﷺ بر این بود که هنگام قضاوت ابتدا به کتاب خدا مراجعه می کرد و در صورت نیافتن حکمی درباره‌ی مسأله‌ی مورد نظرش، در سنت رسول خدا ﷺ می نگریست تا حکم مورد نظر را بیابد و چنانچه در سنت، حکمی درباره‌ی موضوع مورد قضاوت نمی یافت، از مردم جست و جو می کرد که آیا از رسول خدا ﷺ حکمی در آن باره سراغ دارند یا نه؟ گاهی پاسخش را از مردم می شنید که رسول خدا ﷺ درباره‌ی این مسأله چنین قضاوت فرمودند و بر همان اساس نیز قضاوت می کرد و می فرمود: «الحمد لله که در میان ما کسی بود که از حکم رسول خدا ﷺ خبر داشته باشد.» البته در صورتی که پس از پرس و جو از مردم نیز به حکمی از سنت دست نمی یافت، با علما مشورت و رایزنی می کرد و در صورت دست یابی به اجماع و اتفاق نظر درباره‌ی مسأله‌ی مورد بحث، حکم قضایی صادر می نمود.^۳ نکته‌ی دیگری که از رایزنی ابوبکر ﷺ با اهل شورا مشخص می شود، این است که ابوبکر ﷺ نظر مورد اجماع شورا را بر خود لازم می دانست؛ چراکه مخالفت با اجماع شورا برای خلیفه و کاردار، درست نیست و این، همان چیزی است که درباره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ روایت شده و نشان می دهد که او، نظر مورد اجماع شورا را بر خود و تمام مسلمانان لازم الاجرا می دانسته و مطابق مشورت اهل شورا قضاوت می کرده است. به طور مثال هنگامی که خالد بن ولید ﷺ را به عنوان نیروی کمکی به سوی عمرو بن عاص ﷺ فرستاد، برایش پیام داد که: «با آنان مشورت نما و با مشورتشان مخالفت نکن.»^۴ ابوبکر ﷺ هر سخنی را

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام، ص ۱۳۴

۲- وقائع ندوة النظم الإسلامية (۱/۳۹۰)

۳- موسوعة فقه أبي بكر، ص ۱۵۵

۴- مرجع سابق، ص ۱۵۶

نمی‌پذیرفت و همواره برای پذیرش روایات شتاب نمی‌کرد و دلیل می‌خواست تا صحت روایت، برایش روشن گردد؛ قیصه بن ذؤیب می‌گوید: پیرزنی به نزد ابوبکر رضی الله عنه آمد و خواهان سهم ارثش از میراث نوه‌اش بود. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «من، در کتاب خدا سهمی برای تو نمی‌بینم و نمی‌دانم که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله سهمی برای تو معین کرده‌اند یا نه.» ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی این موضوع که مادر بزرگ از نوه‌اش ارث می‌برد یا نه، از مردم جست‌وجو کرد. مغیره رضی الله عنه گفت: «من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مادر بزرگ، یک ششم را دادند.» ابوبکر رضی الله عنه پرسید: «کسی با تو هست که گواهی دهد؟» ابن مسلمه، گفته‌ی مغیره را تأیید کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز بر همین اساس، سهم یک‌ششم برای مادر بزرگ تعیین نمود.^۱ ابوبکر رضی الله عنه بر این باور بود که قاضی نباید تنها بر پایه‌ی دانش خود قضاوت کند مگر در صورتی که گواه دیگری نظرش را تأیید نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرموده است: «اگر شخصی را مستوجب اجرای حد شرعی بینم، او را تنها پس از اقامه‌ی دلیل یا وجود شاهد و گواهی که مرا تأیید کند، مجازات می‌کنم.»^۲

برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۱- قصاص

علی بن ماجده‌ی سهمی می‌گوید: با شخصی درگیر شدم که در اثنای دعوا قسمتی از گوشش قطع شد. ابوبکر رضی الله عنه برای حج آمده بود که آن شخص شکایت به نزدش برد؛ ابوبکر رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه فرمود: «نگاه کن که آیا بریدگی گوشش به حدی رسیده که حکم قصاص بدهیم؟» عمر رضی الله عنه گفت: «باشد؛ باید حجامی (رگ‌زنی) بیاورم که اندازه بگیرد.» ابوبکر رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «من، غلامی به خاله‌ام دادم که امیدوارم برایش مایه‌ی خیر باشد؛ از خاله‌ام خواستم که او را حجام (رگ‌زن)، قصاب و یا آهنگر بار نیاورد.»^۳

۱- تذکرة الحفاظ از ذهبی (۲/۱)

۲- تراث الخلفاء الراشدين از دکتر صبحی محمصانی، ص ۱۸۶

۳- اخبار القضاة (۱۰۲/۲)؛ نگاه کنید به: تاریخ القضاة از زحیلی، ص ۱۳۶

۲- نفقه‌ی پدر

قیس بن حازم می‌گوید: در حضور ابوبکر صدیق ﷺ بودم که شخصی آمد و گفت: «پدرم، تمام مالم را از من می‌خواهد و نابودش خواهد کرد.» ابوبکر ﷺ به پدر آن شخص فرمود: «حق تو، از مال فرزندت همان اندازه است که تو را کفاف کند.» پیرمرد گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! مگر رسول خدا ﷺ به شخصی نفروندند که: (أنت و مالک لأبیک) یعنی: «تو، با مال و دارایی‌ات، از پدرت هستی»؟ ابوبکر ﷺ فرمود: «به رضای خدا راضی باش.» که بنا بر روایت منذر بن زیاد منظورش این بود که به نفقه‌ای که خدا به حد کفاف برایت مقرر نموده، راضی باش.^۱

۳- دفاع مشروع

روایت شده که فردی، دست کسی را دندان گرفت؛ آن شخص، نیز در دفاع از خود باعث شد تا دندان آن فرد بشکند؛ ابوبکر صدیق ﷺ شکستگی دندان آن فرد را بی‌اعتبار و مباح دانست و حکم قصاص صادر نکرد.^۲

۴- حکم شلاق

شخصی را به نزد ابوبکر صدیق ﷺ بردند که با دختری زنا کرده و باردارش نموده بود. خود آن شخص که مجرد بود نیز به زنا اعتراف کرد؛ ابوبکر ﷺ دستور داد تا برای اجرای حد شرعی به او تازیانه بزنند و سپس او را به فدک تبعید کرد.^۳ در روایت دیگری آمده که ابوبکر ﷺ برای دختر حکم تازیانه (شلاق) صادر نکرد؛ چراکه او به رضایت و خواسته‌ی خود زنا نکرده و به زور با او زنا شده بود. ابوبکر ﷺ آن دو را به ازدواج یکدیگر درآورد.^۴

۱- السنن الکبری (۴۸۱/۷): نگاه کنید به: تاریخ القضاء از زحیلی، ص ۱۳۶ - این روایت، ضعیف و بلکه موضوع است. (إرواء الغلیل، ۳/۳۲۹) از آلبانی رحمه الله

۲- تاریخ القضاء، ص ۱۳۷؛ چنین ماجرای در زمان رسول خدا ﷺ نیز روی داد. یعلی بن امیه ﷺ می‌گوید: شخصی را به عنوان کارگر، به‌کار گرفتیم؛ او، با شخص دیگری درگیر شد و آن شخص، دستش را گاز گرفت. کارگر من، دستش را از دهان او بیرون کشید و دندان‌های پیشین آن مرد را هم بیرون آورد. شخصی که دندانش شکسته بود، (برای شکایت) نزد نبی اکرم ﷺ رفت. رسول خدا ﷺ شکسته شدن دندان‌هایش را مهدور دانستند و فرمودند: «آیا انتظار داری دستش را در اختیارت قرار دهد تا تو، آن را همانند شتر مست، بجوی.» نگاه کنید به صحیح بخاری، شماره‌ی ۲۹۷۳ (مترجم)

۳- الموطأ از امام مالک رحمه الله، کتاب الحدود، شماره‌ی ۸۴۷

۴- مصنف عبدالرزاق، شماره‌ی ۱۲۷۹۶

باری از ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی مردی پرسیدند که با زنی زنا کرده و در عین حال قصد دارد با او ازدواج کند؛ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «هیچ توبه‌ای بهتر از این نیست که با او ازدواج کند تا از زنا و هم‌خوابی نامشروع به نکاح و هم‌خوابی مشروع روی آورده باشد.»^۱

۵ - حضانت (حق سرپرستی) فرزند

عمر بن خطاب رضی الله عنه همسرش را که از او فرزندی به نام عاصم داشت، طلاق داد. عمر رضی الله عنه مدتی بعد عاصم را به همراه مادرش دید که از شیر باز شده بود و راه می‌رفت؛ دو دست عاصم را گرفت تا او را از مادرش جدا کند؛ در آن حال که هر کدام از پدر و مادر عاصم، او را به سوی خود می‌کشیدند، عاصم به سبب آزرده‌گی ناشی از کشاکش پدر و مادرش گریست. عمر رضی الله عنه که مدعی بود به سرپرستی و نگهداری عاصم سزاوارتر است، به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و خواهان حضانت عاصم شد. اما ابوبکر رضی الله عنه حضانت عاصم را به مادرش سپرد و به عمر رضی الله عنه فرمود: «برای عاصم بهتر آن است که در مهر و دامان مادرش باشد تا بزرگ شود و خودش تصمیم بگیرد که با تو باشد یا با مادرش.»^۲ به روایت دیگری فرمود: «مادر، باعاطفه‌تر، مهربان‌تر، نرم‌خوتر و دل‌سوزتر است و تا زمانی که ازدواج مجدد نکند، به حضانت و نگهداری فرزندش سزاوارتر می‌باشد.»^۳

در سطور گذشته برخی از احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بررسی کردیم و اینک به ویژگی‌ها و شاخص‌های اصلی احکام قضایی آن زمان، می‌پردازیم:

الف) زیرساخت قضایی دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه همان ساختار و احکام قضایی زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ شیوه‌ای که با توجه به پایه‌های پرورش دینی و پیوند با ایمان و باورهای اسلامی و هم‌چنین تکیه بر داده‌های دینی و احکام قضایی دوره‌ی نبوی، سبب شده بود تا هم سیر رسیدگی به دعاوی، گسترده و دقیق باشد و هم زمان رسیدگی به دادخواست‌ها، کوتاه؛ البته وضع ایمانی و ریشه‌ای بودن ارزش‌های اسلامی در مردم آن زمان، تأثیر زیادی در کاهش دعاوی داشت.

ب) احکام قضایی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه در حدی از سلامت و عدالت قرار دارد که همواره مورد توجه حقوق‌دانان و فقها بوده و در شمار مهم‌ترین مصادر قوانین حقوقی و قضایی در ادوار مختلف قرار داشته است.

۱- مرجع سابق

۲- مرجع سابق (۵۴/۷)، شماره‌ی ۱۲۶۰۱

۳- مرجع سابق، شماره‌ی ۱۲۶۰۰

ج) ابوبکر ﷺ و کارگزاران وی، توجه ویژه‌ای برای حل و فصل عادلانه‌ی ستیزها و اختلافات داشتند و در دوره‌ی ابوبکر ﷺ قضاوت و دادگستری زیر نظر مستقیم خلیفه قرار داشت.

د) نقش دوره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ در پیدایش مصادر و منابع قضایی جدید درخور توجه و بررسی است؛ چراکه مصادر قضایی به سبب وفات رسول خدا ﷺ از کتاب و سنت به مواردی چون اجماع، قیاس، پیشینه‌های قضایی و احکام قضایی گذشته و هم‌چنین اجتهاد مبتنی بر شورا گسترش یافت.

ه) چارچوب قضایی دوره‌ی ابوبکر ﷺ بر پایه‌ی حمایت از ضعیف، یاری مظلوم، برابری طرفین درگیر، اقامه‌ی حق و اجرای احکام شرعی بود و جایگاه اجتماعی افراد، هیچ تأثیری در چگونگی حکم نداشت و همگان - خلیفه و مردم - در برابر حق و احکام شرعی برابر بودند. در آن زمان معمولاً شخص قاضی، مجری احکام نیز بود و حکم صادر شده، بلافاصله اجرا می‌شد.

تعیین حکام و کارگزاران منطقه‌ای

ابوبکر صدیق ﷺ برای مناطق مختلف، کارگزارانی تعیین کرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سپرد. ابوبکر ﷺ در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول خدا ﷺ را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسول اکرم ﷺ پیش از وفاتشان بر مناطق مختلف گماشته بودند، هم‌چنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ یک را برکنار نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود.^۱ استراتژی ابوبکر ﷺ در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤلیت‌های کارداران زمان رسول خدا ﷺ بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکر ﷺ در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤلیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول خدا ﷺ آنان را تعیین و نصب نموده بودند. اختیارات و وظایف کارداران در دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق ﷺ از این قرار بود:

۱- اقامه‌ی نماز و امامت مردم، وظیفه‌ی اساسی کارداران و والیان بود؛ چراکه نماز، دارای معانی دینی و دنیوی گسترده‌ای است که اهداف سیاسی و اجتماعی مهمی در خود دارد و بدین سبب نیز مسؤلیت امامت مردم و به ویژه نماز جمعه بر عهده‌ی والیان و

۱- الولاية علی البلدان، از عبدالعزیز إبراهيم العمری (۵۵/۱)

کارداران بود؛ به عبارت دیگر والیان منطقه‌ای یا فرماندهان جنگی، مسؤول اقامه‌ی نماز نیز بودند.

۲- فرماندهان لشکرها، برای جهاد و گسترش قلمرو اسلام، به سرزمین‌های مختلف اعزام می‌شدند و در عین حال مسؤول اداره‌ی امور مناطق فتح‌شده نیز بودند؛ گاهی خود فرماندهان جهادی، اداره‌ی اموری از قبیل تقسیم غنایم و نگهداری اسیران جنگی را عهده‌دار می‌شدند و گاهی نیز افراد دیگری را به نمایندگی خود برای انجام این امور یا مسایل دیگری نظیر مذاکره و صلح با دشمن، تعیین می‌کردند. اختیارات و وظایف فرماندهان جهادی شام و عراق، هم‌سان و برابر بود و تفاوت چندانی با حدود اختیارات و وظایف فرماندهانی که به جنگ مرتدین یمن، بحرین و عمان گسیل شده بودند، نداشت؛ چراکه با وجود تفاوت در دلایل و انگیزه‌های جبهه‌های آن روز، عملیات جهادی، ساختار و چارچوبی هم‌سان داشت.

۳- اداره‌ی امور سرزمین‌های فتح‌شده و تعیین قاضیان و کارگزاران آن‌ها، معمولاً توسط فرماندهان لشکرها صورت می‌گرفت و به تأیید خلیفه می‌رسید و گاهی نیز ابوبکر رضی الله عنه از طریق مشورت و رایزنی، والیان مناطق فتح‌شده را تعیین می‌فرمود.^۱

۴- کارگزاران مناطقی از قبیل یمن، مکه و طائف و دیگر بلاد اسلامی، از مردم قلمرو حاکمیت خود برای خلیفه بیعت گرفتند.

۵- کارداران منطقه‌ای، در پهنه‌ی امور مالی و اقتصادی نیز عهده‌دار جمع‌آوری زکات از ثروتمندان و توزیع آن در میان فقرا یا گرفتن جزیه از غیرمسلمانان منطقه‌ی خود بودند؛ البته گاهی نمایندگان خلیفه یا کاردار منطقه، این مسؤولیت را در ادامه‌ی شیوه‌ی جمع‌آوری زکات و جزیه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انجام می‌دادند.

۶- تجدید قراردادهایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسته شده بود، از کارهای انجام شده توسط کارگزاران ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که از آن جمله می‌توان به تجدید قراردادی اشاره کرد که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسیحیان نجران بسته شده بود و والی نجران، بنا به درخواست مسیحیان آن‌جا، آن را تمدید کرد.^۲

۷- اقامه‌ی حدود و مجازات‌های شرعی و هم‌چنین برقراری امنیت در مناطق مختلف بر عهده‌ی والی و کاردار بود. کارداران برای اجرای احکام و قوانین در صورت نبود نص، به اجتهاد خود عمل می‌کردند که از آن دست می‌توان به عمل کرد والی صنعاء (مهاجر بن

۱- الولاية علی البلدان (۵۹/۱)

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۶۵/۳)

ابی امیه) در مورد دوزن اشاره کرد که در نکوهش رسول خدا ﷺ و ابراز شادمانی بر وفات آن حضرت، ترانه سرایی کرده بودند.^۱

۸- کارگزاران، نقش مهمی در آموزش مسایل دینی به مردم و گسترش آموزه‌های اسلامی در مناطق تحت حاکمیت خود داشتند. بسیاری از کارداران دوره‌ی خلافت ابوبکر ﷺ بر اساس سنت رسول خدا ﷺ در مساجد کلاس‌های آموزش قرآن و احکام برپا می‌کردند. چراکه گسترش تعالیم و آموزه‌های دینی در اولویت حرکت رسول خدا ﷺ و خلافت ابوبکر صدیق ﷺ قرار داشت. برای نمونه می‌توان به کلاس آموزشی کارگزار ابوبکر ﷺ در حضر موت اشاره کرد.^۲

فعالیت‌های دینی کارگزاران ابوبکر ﷺ نقش مهمی در گسترش اسلام داشت؛ برپایی کلاس‌های آموزشی، موجب شد تا ارزش‌های اسلامی و پایه‌های دینی، در سرزمین‌های فتح‌شده یا مناطقی که مرتد شده و با جهاد ابوبکر ﷺ دوباره مسلمان شده بودند، محکم و استوار گردد؛ چراکه نومسلمانی برخی از مردم و عدم شناخت درست و بنیادین از آموزه‌های دینی، یکی از مهم‌ترین علل ارتداد بود. علاوه بر این باید دانست که فعالیت‌های دینی به مناطق تازه فتح‌شده یا نوینیا منحصراً نبود و این فعالیت‌ها، در مناطقی چون مدینه، مکه و طائف که پیشینه‌ی مسلمانی بیش‌تری داشتند نیز وجود داشت و افرادی به دستور مستقیم خلیفه یا کارگزار وی، به مسؤولیت آموزش مناطق، گماشته می‌شدند.^۳

والی و کارگزار هر منطقه، به طور مستقیم، محدوده‌ی خود را اداره می‌کرد؛ البته در نبود وی جانشینش عهده‌دار اداره‌ی امور آن منطقه می‌شد. چنانچه مهاجر بن ابی امیه که از سوی رسول خدا ﷺ به امارت‌کنده گماشته شده بود و در زمان ابوبکر ﷺ نیز مأموریت یافت که در همان پست، انجام وظیفه کند، پیش از رفتن به یمن، بیمار شد و نتوانست بلافاصله پس از دریافت حکمش به یمن برود؛ به همین سبب پیکی به نزد زیاد بن ولید فرستاد که تا بهبود حالش، اداره‌ی کنده را عهده‌دار شود؛ این کار مهاجر بن ابی امیه مورد تأیید ابوبکر صدیق ﷺ قرار گرفت.^۴

۱- شرح این ماجرا در فصل سوم (مبحث جهاد ابوبکر صدیق ﷺ با مرتدان) آمده است.

۲- الولاية علی البلدان (۶۰/۱)

۳- الولاية علی البلدان (۶۱/۱)

۴- الولاية علی البلدان (۵۵/۱)

ابوبکر رضی الله عنه پیش از آن که کسی را به فرماندهی لشکر یا منطقه‌ای بگمارد، با دیگران مشورت و رایزنی می‌نمود. مشاوران اصلی ابوبکر رضی الله عنه عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب و برخی دیگر از صحابه‌ی بزرگوار رضی الله عنهم بودند.^۱ البته ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شخصی که قصد داشت او را به امارت بگمارد، مشورت می‌فرمود و هرگاه می‌خواست کاردار یا فرماندهی را به جای دیگری منتقل نماید، از خود آن فرد نیز نظر می‌خواست؛ چنانچه پیش از آن که عمرو بن عاص رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر فلسطین منتقل کند، از او نظر خواست و موافقتش را بدین منظور جلب نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه انتخاب ولایت حضرموت و یمن را بر عهده‌ی مهاجر بن ابی‌امیه نهاد و چون مهاجر، یمن را برگزید، ابوبکر رضی الله عنه نیز او را والی یمن کرد.^۲

ابوبکر رضی الله عنه همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عادت داشت که شایستگان قبایل و اقوام را والی و کاردار امورشان کند. چنانچه در مورد طائف، شخصی از خود طائفیان را به امارت گماشت. ابوبکر رضی الله عنه هنگام انتصاب امیران و کارگزاران، در حکمی که به کارگزارش می‌نوشت، حدود ولایتش را تعیین می‌کرد و حتی در بسیاری از موارد مسیر حرکت کارگزار به منطقه‌ی مأموریتش را مشخص می‌نمود. خلیفه‌ی اول رضی الله عنه در پاره‌ای از موارد، برخی از ولایت‌ها و مناطق حکومتی را ضمیمه‌ی استان‌ها و مناطق دیگر کرد؛ به عنوان مثال ولایت کنده را به زیاد بن لیید بیاضی سپرد که والی حضرموت نیز بود و بدین ترتیب زیاد بن لیید هم‌زمان کاردار کنده و حضرموت بود.^۳

برخورد و تعامل ابوبکر صدیق رضی الله عنه با والیان و کارگزاران، رابطه و تعاملی احترام‌آمیز و در عین حال شفاف و روشن بود. کمیت و کیفیت ارتباط کاری و حکومتی کارگزاران و خلیفه، خوب و پیوسته بود. چنانچه والیان و کارداران به خلیفه نامه می‌نوشتند و از وی برای اداره‌ی امور راهنمایی می‌گرفتند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز همواره کارگزاران را در اداره‌ی امور راهنمایی می‌کرد و درخواست‌هایشان را پاسخ می‌داد. فرماندهان و کارگزاران از طریق نامه و پیک به خلیفه گزارش کاری می‌دادند و خلیفه را از کم و کیف فعالیت‌های جهادی یا اداری خود آگاه می‌ساختند.^۴ امیران و کارداران جهادی و منطقه‌ای هم از طریق پیک یا ملاقات، با یکدیگر رابطه داشتند که می‌توان به روابط والیان یمن و حضرموت با هم و یا

۱- الولاية علی البلدان (۵۵/۱)

۲- مرجع سابق

۳- الولاية علی البلدان (۵۶/۱)

۴- الولاية علی البلدان (۵۷/۱)

ارتباط تنگاتنگ فرماندهان جنگی در شام اشاره کرد که در نشست‌های زیادی، مسایل جنگی و نظامی را با هم بررسی کردند. باید توجه داشت که بیش‌تر نامه‌های ابوبکر صدیق ﷺ به والیان و فرماندهان، حاوی مطالبی بود که آنان را به زهد و بی‌رغبتی به دنیا و رغبت به آخرت فرامی‌خواند. گاهی ابوبکر ﷺ نامه‌ای مشترک به تمام فرماندهان و والیان می‌نوشت و آنان را پند و اندرز می‌داد.^۱

در دوره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ حکومت اسلامی به چندین ولایت و حوزه‌ی حکومتی تقسیم شده و برای هر ولایت، والی و کارگزاری از سوی خلیفه تعیین شده بود؛ مهم‌ترین حوزه‌های حکومتی دوره‌ی ابوبکر ﷺ عبارتند از:

- ۱- مدینه: پایتخت حکومت اسلامی بود.
- ۲- مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول خدا ﷺ بدین سمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکر ﷺ بر پُستش باقی ماند.
- ۳- طائف: عثمان بن ابی‌العاص در زمان رسول خدا ﷺ به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیق ﷺ او را بر این منصب باقی گذاشت.
- ۴- صنعاء: مهاجر ابی‌امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن‌جا منصوب شد.

- ۵- حضرموت: فرماندارش، زیاد بن لیبید بود.
- ۶- زبید: فرماندارش، ابوموسی اشعری ﷺ بود.
- ۷- خولان: یعلی بن ابی‌امیه به امارت آن گماشته شد.
- ۸- جند: معاذ بن جبل ﷺ والی آن بود.
- ۹- نجران: امیر آن، جریر بن عبدالله ﷺ بود.
- ۱۰- بحرین: علاء بن حضرمی ﷺ والی آن بود.
- ۱۱- جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.
- ۱۲- عراق و شام: فرماندهان لشکرهایی که بدین مناطق گسیل می‌شدند، زمام‌داری این مناطق را نیز عهده‌دار بودند.

۱۳- عمان: حذیفه بن محصن ﷺ والی آن بود.

۱۴- یمامه: سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.^۲

۱- مرجع سابق، همان صفحه

۲- الدول العربیة الإسلامية از منصور حرابی، ص ۹۶ و ۹۷

موضع علی و زبیر رضی الله عنهما در قبال خلافت ابوبکر رضی الله عنه

روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت صحیحی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه عقب ماندند.»^۱ جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابه رضی الله عنهم در آن شرایط مصیبت بار وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی دختر آن حضرت رضی الله عنها امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می‌گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی طالب رضی الله عنه در تدارک غسل و خاک‌سپاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند؛ از روایت سالم بن عبید رضی الله عنه نیز همین نکته روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه از خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جمله علی رضی الله عنه خواست تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را غسل دهند و برای خاک‌سپاری آماده کنند.^۲

زبیر بن عوام و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند. ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: آن روز که ابوبکر رضی الله عنه بر منبر نشست و به میان جمع نگریست، زبیر بن عوام رضی الله عنه را در میانشان ندید؛ لذا زبیر رضی الله عنه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای پسرعمه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که از خواص و نزدیکان آن حضرت صلی الله علیه و آله بودی! آیا می‌خواهی اتحاد مسلمانان را درهم شکنی؟» زبیر رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! تو را ملامتی نیست.» و سپس برخاست و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد. ابوبکر رضی الله عنه که علی رضی الله عنه را در میان جمع نیافته بود، به حضور خواست و فرمود: «ای پسرعمو و ای داماد رسول خدا! آیا می‌خواهی همبستگی مسلمانان را از بین ببری؟» علی رضی الله عنه فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! تو را ملامتی نیست.» و برخاست و با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد.^۳ اهمیت این حدیث از آن‌جا معلوم می‌شود که امام مسلم رحمه الله به نزد استادش امام محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمه الله رفت و درباره‌ی این حدیث پرسید؛ ابن خزیمه رحمه الله این حدیث را برای مسلم رحمه الله بازگفت و آن را به او آموزش داد. مسلم رحمه الله به استادش گفت: «این حدیث با شتر و یا گاو قربانی، برابری می‌کند.» ابن خزیمه فرمود: «ارزش این حدیث، فراتر از شتر یا گاوی است که به قربان‌گاه می‌برند؛ این حدیث، با ده‌هزار دینار برابری

۱- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص ۹۸

۲- صحیح التوثیق فی سیرة و حیاة الصدیق، ص ۹۸

۳- نگاه کنید به: البداية و النهاية (۲۴۹/۵)؛ ابن کثیر این روایت را صحیح دانسته است.

می کند و گنج گران بهایی است.» ابن کثیر رحمه الله در شرح این حدیث گفته است: سند این حدیث، صحیح است و از آن، این نکته‌ی باارزش، روشن و ثابت می شود که علی بن ابی طالب ﷺ در همان روز وفات رسول خدا ﷺ یا روز بعد با ابوبکر ﷺ بیعت نموده است؛ قطعاً علی بن ابی طالب ﷺ هیچ گاه با ابوبکر صدیق ﷺ مشکلی نداشته که با او قطع رابطه کند و یا از او دوری گزیند؛ علی ﷺ هرگز از اقتدا به ابوبکر ﷺ در نماز جماعت امتناع نکرده است.^۱ در روایت حبیب بن ابی ثابت چنین آمده است: علی بن ابی طالب ﷺ در، خانه اش بود که به او خبر رسید ابوبکر ﷺ برای اخذ بیعت بر منبر نشسته است؛ علی ﷺ با شنیدن این خبر با پیراهنی که به تن داشت و بی آن که ازار و ردایی بپوشد، با شتاب به سوی مسجد رفت تا در بیعت با ابوبکر ﷺ تأخیر نکرده باشد...^۲ باری عمرو بن حرث از سعید بن زید ﷺ پرسید: آیا تو در وفات رسول اکرم ﷺ حضور داشتی؟

- گفت: آری.

- پرسید: کی با ابوبکر ﷺ بیعت شد؟ سعید ﷺ گفت: همان روزی که رسول خدا ﷺ رحلت فرمودند، مسلمانان با ابوبکر ﷺ بیعت کردند تا مانده‌ی آن روز را در جماعتی یک پارچه سپری کنند و از جماعت جدا نباشند.

عمرو بن حرث دوباره پرسید: آیا کسی از بیعت با ابوبکر ﷺ امتناع کرد؟ سعید ﷺ گفت: جز مرتدین و از دین برگشته‌ها، همه با او بیعت کردند؛ برخی هم که با ارتداد فاصله‌ای نداشتند، در ابتدای امر از بیعت با ابوبکر ﷺ سرتافتند. خدای متعال، در آن روز انصار ﷺ را از خطر ارتداد رهانید و همه‌ی آن‌ها را بر بیعت با ابوبکر ﷺ گردآورد.

عمرو سؤال کرد: آیا از مهاجرین کسی بود که با ابوبکر ﷺ بیعت نکند؟

سعید بن زید ﷺ فرمود: نه؛ بلکه تمام مهاجرین با او بیعت کردند.^۳

علی ﷺ نه تنها هیچ گاه از ابوبکر ﷺ جدا نشد و از جماعت وی نبرید که همواره مشاور ابوبکر ﷺ بود و با او در تدبیر امور مسلمانان مشارکت می کرد.^۴ ابن کثیر و برخی دیگر بر این باورند که علی بن ابی طالب ﷺ شش ماه پس از نخستین بیعتش با ابوبکر ﷺ، یعنی پس از

۱- البدایة و النهایة (۲۴۹/۵)

۲- الخلفاء الراشدون از خالدی، ص ۵۶

۳- الخلفاء الراشدون، ص ۵۶

۴- همان مرجع

وفات فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها، با ابوبکر رضی الله عنه تجدید بیعت نمود که در این باره روایات صحیحی آمده است.^۱

علی رضی الله عنه در خلافت ابوبکر رضی الله عنه مشاور و رازدار وی بود و مسایل مسلمین را ارزیابی می کرد و آنچه را به مصلحت مسلمانان بود، بر هر چیز دیگری ترجیح می داد. یکی از مهم ترین دلایل ارادت و خیرخواهی علی رضی الله عنه نسبت به ابوبکر رضی الله عنه و صیانت از خلافت و حفظ یک پارچگی امت، این است که وقتی ابوبکر رضی الله عنه خواست تا شخصاً به ذی القصره^۲ برود و فرماندهی لشکر اسلام را در جنگ با مرتدین بر عهده بگیرد، ابوبکر رضی الله عنه را از این کار بازداشت؛ چراکه خطرهای این راه زیاد بود و با هر گونه آسیبی که به ابوبکر رضی الله عنه می رسید، کیان اسلامی در خطر می افتاد.^۳ ماجرا بنا به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از این قرار است: زمانی که ابوبکر رضی الله عنه رو به ذی القصره نهاد و بر اسبش سوار شد، علی رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! هیچ معلوم است کجا می روی؟ اینک همان چیزی را به تو می گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز احد فرمودند: شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت نشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام نظام و سامانی نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت.^۴

اینک جای سؤال است که اگر علی رضی الله عنه از دل، به خلافت ابوبکر رضی الله عنه راضی نبود و بر خلاف میل درونی خود به بیعت با وی تن داده بود، پس چرا به ابوبکر رضی الله عنه چنین سخنانی گفت و او را به مدینه بازگردانید و این فرصت طلایی را از دست داد تا شاید برای ابوبکر رضی الله عنه اتفاقی می افتاد و فضا برای خلافت خودش مناسب می شد؟! یا حتی فراتر از این اگر علی رضی الله عنه با ابوبکر رضی الله عنه مشکلی داشت و می خواست برای همیشه از او راحت شود، می توانست آن گونه که رقیبان سیاسی بر ضد هم دسیسه می کنند، کسی را بفریبد تا ابوبکر رضی الله عنه را از پای درآورد و... اما قطعاً علی رضی الله عنه بزرگ تر از این حرف ها بود و علاوه بر این هیچ مشکلی هم با ابوبکر رضی الله عنه نداشت.^۵

۱- البدایة و النهایة (۴۹/۵)

۲- نام مکانی است.

۳- المرتضی نوشته‌ی ندوی، ص ۹۷

۴- البدایة و النهایة (۳۱۴/۶ و ۳۱۵)

۵- نگاه کنید به: المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص ۹۷

حکم میراث رسول خدا ﷺ

عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا می گوید: فاطمه و عباس رضی اللہ عنہما به نزد ابوبکر ﷺ رفتند و سهم خود را از ارثیه رسول خدا ﷺ خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خبیر بودند. ابوبکر ﷺ در پاسخ فاطمه و عباس رضی اللہ عنہما فرمود: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: (لانورث، ما ترکنا صدقة، إنما يأکل آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی گذاریم؛ آنچه از خود می گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد (ﷺ) فقط از این مال می خورند.»^۱ به روایتی ابوبکر صدیق ﷺ فرمود: «من، عملی را که رسول خدا ﷺ انجام می داده‌اند، ترک نمی کنم و آن را انجام می دهم؛ چراکه من از این می ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت ﷺ را رها کنم، گمراه شوم.»^۲

در روایتی آمده است که: زنان رسول خدا ﷺ پس از وفات آن حضرت ﷺ قصد کردند تا عثمان بن عفان ﷺ را به نزد ابوبکر ﷺ بفرستند و سهم خود را از میراث پیامبر اکرم ﷺ درخواست کنند؛ عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا به آنان فرمود: مگر رسول خدا ﷺ نفرموده‌اند: (لانورث، ما ترکنا صدقة) یعنی: «کسی از ما ارث نمی برد؛ آنچه ما پیامبران از خود می گذاریم، صدقه است.»^۳ احادیث صحیحی در این باب روایت شده و همه، این مضمون را دربردارد که کسی، از پیامبر ارث نمی برد. به همین خاطر ابوبکر صدیق ﷺ میراث رسول خدا ﷺ را صدقه به حساب آورد تا از فرموده‌ی آن حضرت پیروی کرده باشد. او چنین فرموده است: «من، همان کاری را می کنم که رسول خدا ﷺ کرده‌اند و چیزی از آن را ترک نمی کنم.»^۴ یا فرمود: «به خدا سوگند، کاری را که رسول خدا ﷺ انجامش دادند، وانمی گذارم و انجامش می دهم.»^۵ آنچه از روایت معلوم می شود، این است که فاطمه‌ی زهرا رضی اللہ عنہا با شنیدن فرموده‌ی پدرش، قانع شد. ابن قتیبه رحمه اللہ می گوید: «کسی منکر این نسبت که فاطمه‌ی زهرا رضی اللہ عنہا بر سر میراث رسول خدا ﷺ با ابوبکر ﷺ اختلاف پیدا کرده است؛ چراکه آن بانوی بزرگوار از فرموده‌ی پدرش بی خبر بود

۱- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

۲- مسلم، حدیثی به همین مضمون (شماره‌ی ۱۷۵۹) آورده است.

۳- بخاری، شماره‌ی ۶۷۳۰؛ مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۴- مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۸

۵- بخاری، شماره‌ی ۶۷۲۶

که کسی از پیامبران ارث نمی‌برد و به همین سبب نیز گمان می‌کرد که همانند هر فرزندی که در میراث پدرش سهمی دارد، او نیز از پدرش (رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم) ارث می‌برد؛ اما با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قانع شد و دیگر سهمی از میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخواست.^۱ قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: «همین که فاطمه رضی الله عنها دلیل ابوبکر رضی الله عنه را درباره‌ی میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفت، نشان می‌دهد که در مورد ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اجماع صورت گرفته که میراث آن حضرت، حکم صدقه را دارد؛ فاطمه رضی الله عنها پس از شنیدن حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواسته‌اش برگشت و اصلاً ثابت نشده که او و یا کسی از فرزندان، پس از آن خواهان میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده باشند؛ علی مرتضی رضی الله عنه در دوران خلافتش، عمل کرد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را در پیش گرفت و میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تقسیم نکرد.^۲

حماد بن اسحاق می‌گوید: «آنچه از روایات صحیح معلوم می‌شود، این است که عباس، فاطمه، علی و زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهان سهم خود از میراث آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ اما پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه و عده‌ای از صحابه رضی الله عنهم گواهی دادند که بنا به فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی از ایشان ارث نمی‌برد، قانع شدند. علاوه بر این اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نمی‌فرمودند که کسی، از ما ارث نمی‌برد، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما حتماً میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تقسیم می‌کردند؛ چراکه سهم زیادی نصیب دخترانشان عایشه و حفصه رضی الله عنهما می‌شد. اما آنان، بنا به فرموده‌ی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میراث آن حضرت را در میان خانواده‌ی پیامبر و از جمله عایشه و حفصه رضی الله عنهما تقسیم نکردند. اگر بنا، بر آن بود که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث ببرد، این افتخار بیش از همه از آن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود که دخترانشان، از وارثان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند.^۳

این که برخی روایت کرده‌اند که فاطمه رضی الله عنها پس از درخواست ارثش، بر ابوبکر رضی الله عنه خشم گرفت و تا پایان حیاتش با او سخن نگفت، به دلایل زیر، غیرممکن است:

۱- بیهقی از طریق شعبی چنین روایت کرده است: ابوبکر رضی الله عنه به عیادت فاطمه رفت؛ علی رضی الله عنه به فاطمه رضی الله عنها گفت: «ابوبکر رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که برای احوال‌پرسی به نزدت بیاید.» فاطمه رضی الله عنها گفت: «تو دوست داری به او اجازه بدهم؟» علی رضی الله عنه فرمود:

۱- تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۸۹

۲- نگاه کنید به: شرح صحیح مسلم از نووی (۱۲:۳۱۸)

۳- البدایة و النهایة (۵/۲۵۲ و ۲۵۳)

«آری.» فاطمه رضی الله عنها ابوبکر ﷺ را به حضور پذیرفت؛ ابوبکر ﷺ به حضور فاطمه رضی الله عنها رفت و کوشید تا رضایت فاطمه را جلب کند (و قانعش نماید که درباره‌ی ارث رسول خدا ﷺ به حق عمل کرده است) و چنین نیز شد.^۱ چگونه امکان دارد که فاطمه رضی الله عنها تا پایان عمرش با ابوبکر ﷺ سخن نگفته باشد؟! مگر نه این است که ابوبکر صدیق ﷺ فرموده است: «به خدا سوگند که من، نزدیکان رسول خدا ﷺ را از پیوند با نزدیکان خود بیش تر دوست دارم!»^۲ آن چه ابوبکر ﷺ در مورد میراث رسول خدا ﷺ انجام داد، پیروی و اتباع از فرموده‌ی رسول خدا ﷺ بود.^۳

۲- فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها در غم جان‌سوز وفات پدر بزرگوارش بود؛ مصیبتی که با رحلت برگزیده‌ترین بنده‌ی خدا، تمام مصایب را کوچک و ناچیز می‌نمود. در چنان موقعیتی که غم و اندوه، فاطمه رضی الله عنها را دربر گرفته بود و به خاطر بیماری، توان برخاستن از بستر را نداشت، کاملاً عادی بود که نتواند چون گذشته بانشاط و فعال باشد؛ علاوه بر این خلیفه‌ی بزرگوار نیز مشغول سامان‌دهی به امور مسلمین و جنگ با مرتدین بود؛ فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها می‌دانست که به زودی به پدرش می‌پیوندد؛ او بنا بر فرموده‌ی رسول خدا ﷺ خبر داشت که نخستین فرد خانواده خواهد بود که رخت سفر از دنیا می‌بندد و به دیار باقی می‌رود. قطعاً در چنین شرایطی، کسی به دنیا نمی‌اندیشد تا چه رسد به فاطمه‌ی زهرا که بخواهد به خاطر دنیا با کسی قهر کند! هیچ روایتی دال بر این نیست که ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهما هم‌دیگر را دیده و به هم سلام نکرده باشند. آری بنا به دلایلی که گفتیم، فاطمه رضی الله عنها ناگزیر شد خانه‌نشین شود که به همین سبب برخی، آن را به اختلاف وی با ابوبکر ﷺ در مورد فدک مرتبط دانسته و از آن چنین تعبیر کرده‌اند که فاطمه با ابوبکر ﷺ قهر نموده و بر او خشم گرفته است.^۴

علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق ﷺ در دوران خلافتش، بی‌آن که بنا به فرموده‌ی رسول خدا ﷺ احکام میراث را در اموال فدک یا باقی‌مانده‌ی خمس خیر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر ﷺ (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است. از محمد بن علی بن

۱- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص ۱۰۹

۲- بخاری، شماره‌ی ۴۰۳۶

۳- العقیده فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، از دکتر سالم سحیمی، ص ۲۹۱

۴- أباطیل یجب أن تمحی من التاریخ، ص ۱۰۸

حسین (امام محمد باقر) و هم چنین از زید بن علی چنین روایت شده که آن‌ها گفته‌اند: «از سوی ابوبکر رضی الله عنه هیچ ستمی به پدرانمان نشده و هیچ حقی از ایشان پایمال نگردیده است.»^۱

فاطمه‌ی زهرا رضی الله عنها شش ماه پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وفات نمود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او خبر داده بودند که او، نخستین فردی است که از اهل بیت به ایشان می‌پیوندد و به او فرموده بودند که: (أما ترضین أن تكونی سیدة نساء أهل الجنة)^۲ یعنی: «آیا دوست نداری بزرگ و خانم زنان بهشت باشی؟» فاطمه رضی الله عنها در شب سوم رمضان سال ۱۱ هجری وفات نمود؛ از علی بن حسین رضی الله عنهما چنین روایت شده که: «فاطمه رضی الله عنها بین نماز مغرب و عشاء وفات نمود؛ ابوبکر، عمر، عثمان، زبیر و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم در آنجا حضور داشتند. هنگامی که جنازه‌اش را برای نماز گذاشتند، علی رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواست تا برای نماز جنازه جلو شود. ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «ابوالحسن! تو خود حضور داری.» علی رضی الله عنه گفت: «آری؛ ولی به خدا سوگند که کسی جز تو بر فاطمه رضی الله عنها نماز نمی‌گزارد.» ابوبکر رضی الله عنه نماز جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها را امامت داد و فاطمه رضی الله عنها شبانگاه به خاک سپرده شد. در روایتی آمده است: ابوبکر رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.^۳ البته روایت ارجح همان است که امام مسلم رحمه الله روایت کرده که علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه بر جنازه‌ی فاطمه رضی الله عنها نماز گزارده است.^۴

رابطه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل بیت و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، چنان رابطه‌ی دوستانه و احترام‌آمیزی بوده که هم زینده‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد و هم شایسته‌ی اهل بیت. رابطه‌ی دوستانه‌ی علی و ابوبکر رضی الله عنهما دوطرفه بوده و برپایه‌ی همین دوستی نیز علی رضی الله عنه یکی از فرزندان را ابوبکر نامیده است.^۵ علاوه بر این علی مرتضی رضی الله عنه پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، سرپرستی محمد بن ابی‌بکر را بر عهده گرفت و او را همانند فرزندش سرپرستی کرد...^۶

۱- شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغة؛ نگاه کنید به: المرتضی از ابوالحسن ندوی، ص ۹۰ و ۹۱

۲- المرتضی از ندوی، ص ۹۴

۳- المرتضی، نوشته‌ی ندوی، ص ۹۴؛ الطبقات الکبری (۲۹/۷)

۴- مسلم، شماره‌ی ۱۷۵۹

۵- المرتضی از ندوی، ص ۹۸

۶- نگاه کنید به: المرتضی از ندوی، ص ۹۸

فصل سوم
اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

- ۱- اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه
- ۲- جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان
- ۳- حمله‌ی همه‌جانبه به مرتدان
- ۴- مسلمیه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه

مبحث اول

اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

امپراطوری روم، یکی از دو قدرتی بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله قلمروش تا شبه جزیره عربستان پیش رفته بود و بخش زیادی از شمال شبه جزیره را در اشغال خود داشت؛ امیران مناطق شمالی شبه جزیره از سوی حکومت روم تعیین می شدند و دست نشانده و تابع آن بودند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود عده‌ای را برای دعوت به این مناطق فرستادند؛ از آن جمله می توان به دحیه ی کلبی رضی الله عنه اشاره کرد که حامل نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هرقل (هرکول) پادشاه روم بود که او را به اسلام فراخوانده بودند.^۱ اما هرقل، عناد ورزید و نخوت و جاه طلبی، او را از پذیرش اسلام بازداشت. این اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله برای قبایل عرب، نشانه‌ی درهم شکستن شکوه و اقتدار حکومت روم بود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۷ هجری، لشکری به مناطق تحت اشغال رومیان گسیل فرمودند؛ در این جنگ که به جنگ مؤته مشهور است، مسلمانان با مسیحیان عرب و رومی درگیر شدند و فرماندهان لشکر اسلام (زید بن حارثه، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهم) یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند؛ پس از شهادت این بزرگوران، خالد بن ولید رضی الله عنه فرماندهی لشکر را عهده دار شد و با لشکر اسلام به مدینه بازگشت.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۹ هجری با لشکر بزرگی به سوی شام حرکت کردند و به تبوک رسیدند؛^۳ اما در تبوک، سپاه مسلمانان با رومیان و قبایل عرب درگیر نشدند و کفار به دادن جزیه تن دادند؛ این لشکر پس از بیست روز اقامت در تبوک به مدینه بازگشت.^۴ در سال ۱۱ هجری لشکری به فرماندهی اسامه رضی الله عنه به قصد بلقاء و فلسطین فراهم آوردند که بزرگان مهاجرین و انصار نیز در آن حضور داشتند.^۵ حافظ ابن حجر رحمه الله می گوید: لشکر اسامه رضی الله عنه دو روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آماده شده بود؛ البته رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر ماه صفر و پیش از آن که بیمار شوند، دستور تشکیل این لشکر را برای جنگ با روم صادر کرده بودند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله اسامه بن زید رضی الله عنهما را به

۱- بخاری، کتاب الوحی، شماره‌ی ۷

۲- السیرة النبویة الصحیحة (۲/۴۶۷ تا ۴۷۰)

۳- مسلم، کتاب الفضائل (۴/۴۷۸۴)

۴- السیرة النبویة الصحیحة (۲/۵۳۵)

۵- قصّة بعث جيش أسامة، از دکتر فضل إلهی، ص ۸

حضور خواستند و به او فرمودند: (سر إلى موضع مقتل أبيك فأوطئهم الخيل فقد وليتك هذا الجيش)^۱ یعنی: «به محل شهادت پدرت برو و آنان را زیر سُم اسب‌ها بگیر که من، تو را فرماندهی این لشکر ساخته‌ام.» برخی از مردم درباره‌ی فرماندهی اسامه رضی الله عنه اعتراض کردند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین پاسخ دادند که: (إن تطعنوا في إمارته فقد طعنتم في إماره أبيه من قبل و إيم الله إن كان لخليقاً للإمارة و إن كان لمن أحب الناس إلي و إن ابنه هذا لمن أحب الناس إلي بعده)^۲ یعنی: «تنها در مورد فرماندهی اسامه رضی الله عنه خرده نمی‌گیرید؛ قبلاً بر فرماندهی پدرش نیز اعتراض کردید؛ در حالی که به خدا سوگند که او، لایق و شایسته‌ی فرماندهی بود و در نزد من از همه محبوب‌تر؛ پس از او پرسش نیز برای من از همه محبوب‌تر است.» به هر حال دو روز پس از آمادگی کامل لشکر اسامه رضی الله عنه بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدید شد و این لشکر نتوانست حرکت کند و هم‌چنان در «جُرف» اردو زده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمودند و لشکریان اسامه رضی الله عنه از اردوگاه به مدینه آمدند.^۳ با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اوضاع دگرگون شد و به تعبیر و فرموده‌ی ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها: «با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از قبایل عرب از دین برگشتند و نفاق و تزویر فزونی یافت؛ به خدا سوگند اگر مصیبتی که با وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر من - به روایت دیگری بر پدرم - فرود آمد، بر کوه‌ها نازل می‌شد، آن‌ها را تکه‌پاره می‌کرد؛ یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز چون گوسفندانی بودند که در جایی پر از گرگ و درنده، در شبی تار و بارانی دچار طوفان زدگی شده باشند.»^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد تا در میان مردم جار بزنند که لشکر اسامه رضی الله عنه زودتر باید آماده‌ی حرکت گردد؛ هیچکس از لشکر اسامه نباید در مدینه بماند و باید به اردوگاه لشکر در جرف پیوندد.^۵

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مردم خطبه‌ای بدین مضمون ایراد فرمود: «ای مردم! من نیز همانند شمایم؛ نمی‌دانم، شاید شما از من همان انتظاری را داشته باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یارای انجامش را داشتند؛ بدانید که خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از میان جهانیان برگزید و او را از آفات و گناهان مصون داشت؛ من تابع و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و از خود بدعت و

۱- فتح الباری (۱۵۲/۸)

۲- بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۴۶۹

۳- السیرة النبویة الصحیحة (۵۵۲/۲)؛ السیرة النبویة فی ضوء المصادر الأصلیة، ص ۶۸۵

۴- البدایة و النهایة (۳۰۹/۶)

۵- البدایة و النهایة (۳۰۷/۶)

نوآوری نخواهم کرد؛ پس اگر راه راست پیمودم، از من اطاعت کنید و اگر از راه راست لغزیدم و خطا کردم، مرا به راه راست آورید و اصلاح کنید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفتند که هیچ کس از این امت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله شکایتی حتی به اندازه‌ی ضربه‌ی یک تازیانه و کم‌تر از آن هم نداشت؛ مرا شیطانی است که گاهی مرا می‌لغزاند؛ پس هرگاه آن شیطان پیشم بود (و شما از حالت‌م دانستید که ناراحتم)، از من دوری کنید که در کارتان دخالتی نکنم و مایه‌ی ناراحتی شما نشوم. شما در حالی شب و روز را سپری می‌کنید که از زمان مرگتان خبر ندارید؛ پس تا می‌توانید عمر خود را در اعمال نیک بسر کنید و بدانید تنها با کمک و توفیق خدا است که می‌توانید چنین کنید؛ اینک که مهلت دارید و پیش از آن که مرگتان فرا رسد و کار از دستتان بیرون شود، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ برخی مرگ خود را از یاد برده‌اند و پرداختن به نیکی‌ها را طوری به تأخیر می‌اندازند که فرصت انجامش را نخواهند یافت؛ شما از این افراد نباشید؛ بلکه برای رهایی از مرگ بد تلاش کنید، شتاب نمایید و به فکر نجات خود باشید؛ برای مرگ آماده باشید که شتابان در پی شما می‌آید؛ از مرگ پدران، برادران و فرزندان عبرت بگیرید. «هم‌چنین ابوبکر رضی الله عنه برخاست و ضمن سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود: «خداوند از اعمال، تنها عملی را می‌پذیرد که به رضای او انجام شود؛ پس در کارهای خود تنها خدا را در نظر داشته باشید و بدانید که عمل خالصانه، به هنگام فقر و نیازتان در آخرت به کار می‌آید. ای بندگان خدا! از مرگ درگذشتگان خود پند بگیرید و درباره‌ی کسانی که پیش از شما بودند، بیندیشید؛ آنان دیروز کجا بودند و امروز کجایند؟ ستم‌گران و جبارانی که همواره از کشتن و پیروزی در میادین جنگ سخن می‌گفتند، کجایند؟ روزگار، ایشان را خوار کرد و اینک استخوان‌های پوسیده و خاک شده‌اند؛ جاه و مقامشان فنا یافت و عبرت روزگار شدند. زنان ناپاک، برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاکند. شاهانی که زمین را گرفتند و آباد کردند، کجا رفتند؟ مردند و از یاد رفتند و ناچیز گشتند؛ خدای متعال، عواقب اعمالشان را بارشان کرد و آنان را از شهوات و داشته‌های دل‌پذیرشان جدا کرد؛ آنان از دنیا رفتند و تنها اعمال خود را بردند و دنیایشان، دنیای دیگران شد؛ ما از پس ایشان آمدیم و اگر از آنان عبرت بگیریم، رستگار می‌شویم و اگر راه ایشان را بپیماییم، همانند آنان می‌گردیم. کجایند خوب‌روییانی که به جمال و جوانی خود فریفته و شگفت‌زده گشتند؟ آنان مردند، خاک شدند و کوتاهی‌هایشان، مایه‌ی حسرت و افسوسشان شد. کجایند پادشاهانی که شهرها بنا کردند، پیرامونش دیوار کشیدند و در آن شگفتی‌ها نهادند؟ همه را برای دیگران گذاشتند و رفتند؛

خانه‌هایشان هم اکنون خالی است و خودشان، اینک اسیر ظلمت گورند. ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحْسِبُ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا﴾^۱ کجا رفتند پدران و فرزندانان؟ عمرشان بسر رسید و نتیجه‌ی اعمالشان را دیدند و بر پایه‌ی اعمالشان سزاوار شقاوت و بدبختی یا سعادت و رستگاری شدند. بدانید که خدای متعال را شریک و همانندی نیست و میان او و بنده‌اش، رابطه و سببی جز اطاعت و فرمان‌برداری بنده از خدایش وجود ندارد که باعث شود خدا به بنده‌اش خیری لطف کند و یا بدی و شری را از او دور نماید. بدانید که شما بندگان خدایید و باید حق بندگی ادا کنید؛ آنچه در پیش خداست، تنها با اطاعت و فرمان‌برداری از او دست‌یافتنی است. آیا برای هر یک از شما وقت آن نیست که از آتش جهنم دوری گزیند و از بهشت، دور نگردد؟^۲ در این سخنرانی ابوبکر رضی الله عنه پنדהا و آموزه‌هایی است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیر معصوم که یارای آن‌چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه به این اشاره نمود که در سیاستش راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اجرا خواهد گذاشت.^۳

۲- بیان مسؤولیت و وظیفه‌ی امت در مورد نظارت بر حاکم اسلامی تا مجری احکام دین باشد و با خودسری و خودرأیی از راه رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون نشود. وظیفه‌ای که سبب می‌شود تا هر شهروندی، بازوی حاکم در راستی و شایستگی او گردد و از طریق نظارت و پرسش‌گری، مایه‌ی اصلاح عملکرد حاکم (و مسؤولان) شود.

۳- از سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته روشن می‌گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله عدالت و برابری را در میان امت برپا داشته‌اند و بدین سبب نیز کسی هیچ حق و شکایتی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله ندارد. معنای این گفتار، این است که ابوبکر رضی الله عنه با بیان این نکته آهنگ آن نمود تا در ادامه‌ی راه رسول خدا صلی الله علیه و آله عدالت و برابری را پیشه نماید و از جور و ستم دوری گزیند؛

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۸: «بیش از این‌ها نسل‌های فراوانی (را بر اثر کفر و گناه) نابود کرده‌ایم؛ آیا کسی از ایشان را حس می‌کند یا کوچک‌ترین صدایی از ایشان می‌شنوی؟»

۲- البدایة و النهایة (۳۰۸/۶ و ۳۰۷/۶)

۳- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۴۲۳

او، خواهان همکاری امت برای رسیدن به چنین مهمی بود و به همین خاطر نیز از مردم درخواست کرد که هر کس، او را خشمگین و ناراحت دید، از او دوری کند تا مایه‌ی ناراحتی کسی نشود و بر خلاف منهج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به کسی ناراحتی و ستمی روانمی‌داشتند، عمل نکند.^۱

شیطانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن سخن گفت، با هر انسانی هست؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (ما من أحدٍ إلاّ و قد وکل به قرینه و من الملائكة و قرینه و من الجن) یعنی: «هیچ کسی نیست مگر که همدمی از فرشتگان و همراهی از جن‌ها (از سوی خدای متعال) با او شده‌است. (فرشته‌ی همراه انسان به نیکی فرامی‌خواند و شیطان همراه بشر، به بدی و سوسه می‌کند.)» از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: «آیا این جن با شما نیز همراه است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: (و أنا إلاّ أنّ الله أعاننی علیه فأسلم فلا یأمرنی إلاّ بخیر) یعنی: «و من هم (چنین همراهی دارم و البته) خدای متعال، مرا بر آن جن، یاری داده و آن جن، اسلام آورده است و مرا تنها به خیر و نیکی فرامی‌خواند.»^۲ در روایتی آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال صحبت کردن با همسرشان صفیه رضی الله عنها بودند که دو نفر انصاری از آن‌جا گذشتند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمودند: (علی رسلکما، إنها صفیة بنت حیی) و سپس افزودند: (ینی خشیت أن یقذف الشیطان فی قلبکما شیئاً، إن الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم)^۳ یعنی: «آرام باشید (و زود و بد قضاوت نکنید). آن زن، همسر صفیه دخت حیی بن اخطب بود... من، از این ترسیدم که شیطان، در دل شما چیزی بیفکند (و شما را به بدگمانی وادارد)؛ همانا شیطان در آدمی همانند خون جریان می‌یابد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز ضمن اشاره به شیطانی که آدمی را و سوسه می‌کند، این حقیقت را تبیین فرمود که او مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معصوم نیست.^۴

۴- سخنرانی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر آن است که وی به پند و اندرز مردم توجه خاصی داشت؛ آنان را به یاد مرگ می‌انداخت؛ احوال گذشتگان را برای مردم یادآوری می‌کرد و آنان را به انجام اعمال نیک تشویق می‌نمود تا پیش از مرگ برای دیدار خدای متعال و سفر

۱- مرجع سابق

۲- مسلم (۲۱۶۷/۴ و ۲۱۶۸)

۳- بخاری، کتاب بدء الخلق (۱۲۴/۴)

۴- ابوبکر صدیق، ص ۱۹۷

آخرت آماده شوند و در زندگی خود به شریعت و دین خدا عمل کنند.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قدرت بیان بالایی برخوردار بود و با کلماتی کوتاه، مطالب مهمی را بیان می نمود و همین ویژگی، او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از برجسته ترین سخنوران کرده بود. استاد عقاد درباره ی توانایی ادبی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گوید: سخنان ابوبکر رضی الله عنه در بالاترین تراز از لحاظ ترکیب جمله بندی و ساختار ادبی قرار دارد؛ در سخنان ایشان نمونه های بی نظیری وجود دارد که در بردارنده ی کلماتی است که در کوتاه ترین عبارات، مفاهیم بزرگ و ژرفی بیان می گردد و همین بلاغت کلامی وی، نمایان گر توان و دانش ادبی او است؛ سخنانش، همانند خوشه ای است که دانه های زیادی در خود نهفته دارد. برای درک بلاغت سخنان ابوبکر رضی الله عنه و دانش ادبی آن بزرگوار کافی است در این فرموده اش بیندیشید که: «آرزومند موت باش تا زندگانی به تو ارزانی گردد.» یا این فرموده اش که: «صبر، نصف ایمان است.» و «یقین، تمام و کمال ایمانی باشد.» سخنان ابوبکر رضی الله عنه دارای این ویژگی است که در کمال اختصار، مفاهیم بزرگی را بیان می کند، بلیغ و رسا می باشد و حسن تعبیر و دیگر آرایه های ادبی را در خود دارد و از اصل و کانی خبر می دهد که از آن نشأت گرفته است؛ خلاصه این که ابوبکر رضی الله عنه سخنوری بلیغ بود و بی آن که سخنانش را با مفاهیم ادبی و صنایع بلاغی، مشکل نماید، در کمال بلاغت و چیرگی، منظورش را به دیگران می رساند و همین نیز، مقصود و محتوای اصلی بلاغت و آرایه های ادبی است.^۲

تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه

برخی از صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام نشود و در مدینه بماند؛ آن دسته از صحابه که چنین پیشنهادی کردند، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «تعداد زیادی از مسلمانان در لشکر اسامه رضی الله عنه هستند؛ آن گونه که خودت می بینی، عرب ها پیمان خود را با تو شکسته اند؛ بنابراین درست نیست که این گروه بزرگ از مسلمانان را از دور و برت پراکنده کنی.»^۳

اسامه رضی الله عنه، عمر بن خطاب رضی الله عنه را از اردوگاه لشکر در جرف، نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستاد تا از او برای بازگشت لشکریان به مدینه اجازه بگیرد و به ایشان پیام اسامه رضی الله عنه را برساند که: «بیشتر مسلمانان و بزرگان شان همراه من هستند و من، بیم آن دارم که مشرکان به خلیفه، حرم

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۴۲۳

۲- عبقرية الصديق، ص ۱۳۹

۳- البداية و النهاية (۳۰۸/۶)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان حمله ور شوند.^۱ اما ابوبکر رضی الله عنه ضمن مخالفت با این پیشنهاد، تأکید کرد که لشکر باید با وجود اوضاع و شرایط کنونی، اعزام شود؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه از یک سو تأکید می کرد تا هرچه زودتر لشکر اسامه رضی الله عنه حرکت کند و از سوی دیگر صحابه رضی الله عنهم سعی می کردند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که پیشنهادشان را بپذیرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عموم مهاجرین و انصار رضی الله عنهم را برای بررسی موضوع گرد آورد. در نشست ابوبکر رضی الله عنه و صحابه موضوع اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه بررسی شد؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن نشست، تلاش زیادی کرد تا خلیفه را راضی کند که لشکر اسامه رضی الله عنه را به خاطر شرایط بحرانی آن وقت، گسیل نکند؛ هراس عمر رضی الله عنه از این بود که مبدا خلیفه، حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و مدینه، مورد تهاجم اعراب مرتد و مشرک قرار بگیرند. فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای گردهمایی مهاجرین و انصار رضی الله عنهم پس از آن بود که بسیاری از صحابه بر عدم گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه پافشاری می کردند و پیامد اعزام لشکر را خطر بزرگی برای مدینه می پنداشتند.^۲ ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهادهای صحابه گوش سپرد و به آنان فرصت داد تا دیدگاه خود را در مورد لشکر اسامه رضی الله عنه بیان کنند.^۳ ابوبکر رضی الله عنه مردم را به اجتماع عمومی دیگری در مسجد فراخواند؛ او در این گردهمایی از صحابه رضی الله عنهم خواست تا این فکر را از سرشان بیرون کنند که او فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به گسیل هرچه سریع تر لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید کرده بودند، لغو خواهد کرد. تأکید ابوبکر رضی الله عنه بر اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدی بود که با صراحت تمام، این نکته را به صحابه گفت که او لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام می کند، هر چند که اعزام لشکر به اشغال مدینه از سوی اعراب مرتد بینجامد.^۴ ابوبکر رضی الله عنه با عزم و اراده ای آهنین چنین فرمود: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی ماند و سگ ها و گرگ ها، مرا می درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده اند، گسیل می کنم.»^۵

باید دانست که ابوبکر رضی الله عنه با وجود مخالفت عموم مسلمانان، رویه ی درستی در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در پیش گرفت؛ چرا که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد، صریح بود؛ علاوه بر این، گذشت روزگار و رخ دادهای بعدی، درستی تصمیم ابوبکر رضی الله عنه را ثابت کرد.^۶

۱- الکامل از ابن اثیر (۲/۲۲۶)

۲- الشوری بین الإصالة و المعاصرة از عزالدین تمیمی، ص ۸۲ و ۸۳

۳- ملامح الشوری فی الدعوة الإسلامية، ص ۲۵۷

۴- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۳

۵- تاریخ طبری (۴/۴۵)

۶- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۳

انصار رضی الله عنهم عمر بن خطاب رضی الله عنه را به نزد ابوبکر رضی الله عنه فرستادند تا از او بخواهد که شخص مسن تری را به فرماندهی لشکر بگمارد. عمر رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «انصار رضی الله عنهم خواهان این هستند که مرد سال خورده تری را فرماندهی ایشان کنی.» ابوبکر رضی الله عنه که پیش از این نشسته بود، از جا برجست و ریش عمر رضی الله عنه را گرفت و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!» عمر رضی الله عنه پیش مردم رفت؛ گفتند: چه کردی؟ عمر رضی الله عنه فرمود: «بروید؛ مادرانتان به عزایتان بنشینند که به خاطر شما از خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه‌ها دیدم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نزد لشکریان رفت تا آنان را بدرقه کند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیاده راه می‌رفت و اسامه رضی الله عنه سوار بود. سواری ابوبکر رضی الله عنه را عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه با خود می‌کشید. اسامه رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! یا شما باید سوار شوید و یا من پیاده می‌شوم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «نه تو باید پیاده شوی و نه من سوار می‌شوم. مگر چه می‌شود که پاهایم را در راه خدا غبار آلود کنم؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پایان بدرقه به اسامه رضی الله عنه فرمود: «اگر صلاح می‌دانی اجاز بده تا عمر رضی الله عنه بماند و مرا (در اداره‌ی امور) یاری کند.» اسامه رضی الله عنه نیز درخواست ابوبکر رضی الله عنه را پذیرفت.^۱ ابوبکر رضی الله عنه رو به لشکریان نمود و فرمود: «بایستید تا شما را ده نصیحت کنم و از من به خاطر بسپارید که: خیانت نکنید. در مال غنیمت دست‌اندازی ننمایید. مکر و فریب نکنید. هیچ کشته‌ای را مثله نکنید. هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید. گوسفند و گاو و شتری را جز برای خوردن نکشید. گذرتان، به کسانی می‌افتد که در صومعه‌ها عزلت و گوشه گرفته‌اند؛ کاری به آن‌ها و کارشان نداشته باشید. بر کسانی می‌گذرید که برایتان غذاهای گوناگون می‌آورند؛ هر چه از آن خوردید، نام خدا را بر زبان آورید. هم‌چنین با افرادی برخورد خواهید کرد که وسط سرهاییشان را تراشیده و اطراف آن را مانند عمامه باقی گذاشته‌اند؛ آنان را با شمشیر بزنید. با نام خدا حرکت کنید.»^۲ ابوبکر رضی الله عنه به اسامه رضی الله عنه وصیت کرد اوامر و فرمان‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجرا کند و به او چنین فرمود: «آن‌چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل^۳ برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کوتاهی نکن...»^۴ اسامه رضی الله عنه با لشکرش حرکت

۱- تاریخ طبری (۴۶/۴)

۲- تاریخ طبری (۴۶/۴)

۳- آبل، منطقه‌ای در جنوب اردن است.

۴- تاریخ طبری (۴۷/۴)

کرد و مطابق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به قبایل قضاعه و آبل حمله کرد. او اسیران و غنایم زیادی گرفت.^۱ رفت و برگشت لشکر اسامه رضی الله عنه چهل روز طول کشید.^۲

گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه به قلمرو حکومت هرقل، این پیامد مهم را به دنبال داشت که رومیان گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک‌پارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!» اعراب نیز از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه شگفت‌زده شدند و گفتند: «اگر این‌ها، توان و نیرو نداشتند، این لشکر را نمی‌فرستادند.»^۳ پیامد دلهره‌ای که از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه در دل اعراب افتاد، این بود که از بسیاری از اهداف و تصمیم‌های خود بر ضد مسلمانان منصرف شدند.^۴

نکات آموزنده در گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

الف) دگرگونی اوضاع و شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان را از انجام مسؤولیت‌های دینی باز نمی‌دارد. شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر کسی پوشیده نیست؛ شرایط سختی که کاملاً متفاوت با چندی پیش از آن بود. قبایل عرب، در سال نهم هجری به شکلی چنان گسترده، نمایندگان و دسته‌هایی برای پذیرش اسلام به مدینه گسیل کردند که آن سال را عام الوفود نامیده‌اند. اما این شرایط دگرگون و برعکس شد و کار به جایی کشید که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم آن می‌رفت که قبایل عرب، به مدینه‌ی منوره حمله‌ور شوند و مرکز اسلام را اشغال کنند و به گمان باطل خود، اسلام و مسلمانان را برای همیشه از بین ببرند.^۵ نباید از این همه تحول و دگرگونی تعجب کرد؛ چرا که خدای پاک و بلندمرتبه هر آن‌چه بخواهد، می‌کند و این، از سنت‌های الهی است که گردش روزگار ثابت نیست و همواره در تحول و دگرگونی می‌باشد. الله عز و جل می‌فرماید: ((وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ)) (آل عمران: ۱۴۰)

یعنی: «و ما، این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم (که روزی، ظفر است و به کام و روزی نیز شکست و سختی)».

۱- همان مرجع

۲- مرجع سابق؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۰۱

۳- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص ۱۴

۴- الکامل (۲/۲۲۷)

۵- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص ۱۸

رازی در تفسیرش در ذیل این آیه می‌گوید: مفهوم آیه، این است که روزگار دنیا، در بین مردم می‌چرخد و خوشی و ناخوشی آن، دوامی ندارد. روزی، شادی و پیروزی نصیب انسان است و در مقابل شکست و اندوه، دامن‌گیر دشمن می‌گردد و روزگاری دگر قضیه، عکس می‌شود. اوضاع و احوال دنیا همیشه یک‌سان و یک‌نواخت نیست.^۱

فعل ((نُدَاوُلْهَا)) که به معنای «می‌گردانیم» می‌باشد و در این آیه آمده، فعل مضارع است و از آن‌جا که بر دوام و تکرار دلالت می‌کند، این نکته را روشن می‌نماید که گردش روزگار، سنت و قانونی الهی، در مورد تمام امت‌ها و زمان‌ها می‌باشد.^۲ این‌جا است که گفته‌اند: گهی زین به پشت و گهی پشت به زین.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این درس بزرگ را به امت می‌دهد که در مصایب و سختی‌ها، صبر و شکیبایی پیشه نمایند و از لطف و رحمت الهی ناامید نباشند که: «رحمت پروردگار به نیکوکاران نزدیک است.»^۳ عمل کرد ابوبکر رضی الله عنه در شرایط سخت و بحرانی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این نکته را به مسلمان یادآوری می‌کند که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، باز هم این سنت و قانون الهی است که: «با هر سختی، آسایش و گشایشی هست.»^۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ وَلَيْسَ ذَلِكُمْ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ، إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَاءٌ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ الضَّرَاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ)^۵ یعنی: «شأن مؤمن، شگفت‌انگیز است؛ چرا که تمام امورش، به خیر اوست و این وضعیت را کسی جز مؤمن ندارد. مؤمن، هنگام سرور و شادمانی، سپاس‌گزار است و این، به نفع او می‌باشد؛ اگر مصیبتی هم به او برسد، شکیبایی می‌ورزد که این نیز به خیر او است.»

آموزه‌ی دیگر اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه این است که مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی باز نمی‌دارند. رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی باز نداشت؛ مصیبتی به آن بزرگی، مانع از این نشد که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط سخت، لشکر اسامه رضی الله عنه را اعزام نکند. چرا که ابوبکر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفته بود که پرداختن

۱- تفسیر رازی (۱۵/۹)؛ تفسیر قرطبی (۲۱۸/۴)

۲- نگاه کنید به: تفسیر ابی‌السعود (۸۹/۲)؛ روح المعانی (۶۸/۴)

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶

۴- شرح، آیه‌ی ۵

۵- مسلم (۲۲۹۵/۴)

به امور دینی و غم خواری بر آن، بر هر چیزی مقدم است و به همین سبب نیز ابوبکر رضی الله عنه در تمام دوران حیاتش، امور دینی را بر هر چیزی مقدم می‌داشت.^۱

ب) تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شرایطی واجب است. بازنگاهی در ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه نشان می‌دهد که حرکت دعوت، هیچ‌گاه دچار توقف و ایستایی نمی‌گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با گفتار و کردارش، این حقیقت را روشن ساخت که دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و به همین خاطر نیز حرکت اسلام، با وفات بهترین بنده‌ی خدا - رسول اکرم صلی الله علیه و آله - تداوم یافت. این، همان چیزی است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه ثابت کرد؛ ابوبکر رضی الله عنه در سومین روز در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد تا لشکریان اسامه رضی الله عنه به ادوگاه خود در جرف بروند و هر چه سریع‌تر حرکت کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از صدور این فرمان، در نخستین خطبه‌اش بر این تأکید کرده بود که تمام تلاشش را برای خدمت به اسلام بکار خواهد گرفت.^۲ در روایتی آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در بخشی از آن سخنرانی چنین فرمود: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید؛ به دیتان پایبند باشید و بر پروردگارتان توکل کنید. همانا دین خداوند، پابرجا است و کلمه و شریعت الهی والا و کامل؛ خدای متعال، ناصران دینش را یاری می‌رساند و دینش را عزت و سرافرازی می‌بخشد؛ به خدا سوگند ما از این نمی‌هراسیم که خلق خدا از هر سو برای جنگ با ما جمع شوند؛ چرا که شمشیرهای الهی (شمشیرهای مؤمنان مجاهد)، از غلاف بیرون است و ما، هرگز آن را به زمین نمی‌گذاریم؛ بلکه همان‌طور که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد کردیم، پس از این نیز با مخالفان دین خدا خواهیم جنگید؛ پس هر کس، سربتابد و سرکشی کند، به خود ستم کرده است.»^۳

نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری که از اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه برداشت می‌شود، این است که مسلمانان در تمام شرایط باید پیرو و فرمان‌بردار رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نکته را به خوبی نشان داد که او، محکم و استوار در شرایط سخت و بحرانی، پایبند دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله ماند و اوامر آن حضرت صلی الله علیه و آله را کاملاً اجرا کرد.

۱- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۲۴

۲- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۲۹

۳- البداية و النهایة (۵/۲۱۳ و ۲۱۴)

جلوه‌هایی از پابندی ابوبکر رضی الله عنه به رهنمودها و اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه

۱- مسلمانان با توجه به شرایط سخت آن برهه، از ابوبکر رضی الله عنه خواستند تا لشکر اسامه رضی الله عنه را گسیل ندارد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن گفته‌ی تاریخی و ماندگارش را فرمود که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی‌ماند و سگ‌ها و گرگ‌ها مرا می‌درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده‌اند، اعزام می‌کنم.»^۱

۲- اسامه رضی الله عنه با نظرداشت شرایط آن موقع و هراس از این که قبایل مرتد، به مدینه حمله‌ور شوند، از ابوبکر صدیق رضی الله عنه اجازه خواست تا به همراه لشکر از اردوگاهش به مدینه بازگردد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه اعلام کرد که برای اعزام لشکر تصمیم قطعی گرفته و چنین فرمود: «اگر سگ‌ها و گرگ‌ها، بخواهند مرا بدرند، کاری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرر کرده‌اند، تغییر نخواهم داد.»^۲ موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه شرح عملی این آیه بود که: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ (احزاب: ۳۶)

یعنی: «هیچ زن و مرد مؤمنی در کاری که خدا و رسولش، مقرر کرده باشند، اختیاری از خود ندارند (و باید تابع حکم خدا و رسول باشند). هر کس، از دستور خدا و پیامبرش سرپیچی کند، قطعاً به گمراهی آشکاری گرفتار می‌گردد.»

۳- عمر فاروق رضی الله عنه بنا به درخواست انصار رضی الله عنهم از ابوبکر صدیق رضی الله عنه درخواست کرد تا فردی مسن‌تر از اسامه رضی الله عنه را فرماندهی لشکر کند؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این که عمر رضی الله عنه به خود جرأت داده تا حامل چنین پیامی باشد، به شدت ناراحت شد و فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کرده‌اند و تو از من می‌خواهی که او را عزل کنم؟!»

۴- ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام بدرقه‌ی اسامه رضی الله عنه و لشکر، به پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله اقتدا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستادند، در حالی او را بدرقه کردند که معاذ رضی الله عنه سوار اسب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیاده؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز اسامه رضی الله عنه را پیاده و در

۱- تاریخ طبری (۴۵/۴)

۲- تاریخ طبری (۴۶/۴)

حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود.^۱ امام احمد رحمه الله چنین روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستادند؛ معاذ رضی الله عنه هنگام حرکت به سوی یمن، سوار اسب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پیاده، بدرقه و نصیحت می کردند. شیخ احمد البنا در شرح این روایت می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه را که جوان و کم سن بود، بدرقه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان، اسامه رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر منصوب کردند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند و لشکر اسامه رضی الله عنه پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله حرکت کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اقتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله که معاذ بن جبل رضی الله عنه را پیاده بدرقه کردند، اسامه رضی الله عنه را پیاده بدرقه نمود و اسامه رضی الله عنه، در آن وقت بر اسب سوار بود.^۲

۵- جلوه‌ی دیگر اقتدای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله، این است که او هنگام بدرقه‌ی لشکر اسلام، برابر سنت و عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکریان را نصیحت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله معمولاً هنگام خداحافظی با مجاهدان، آن‌ها را به برخی از امور سفارش می کردند. بیش تر سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان، برگرفته از فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله به لشکریان بود.^۳ علاوه بر این ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهی لشکر (اسامه رضی الله عنه) را نیز به انجام اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله سفارش کرد و به او تأکید نمود که در انجام دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله کوتاهی نکند.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این باره به اسامه رضی الله عنه چنین فرمود: «آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور داده‌اند، انجام بده؛ از قضاعه شروع کن و سپس به آبل برو. نسبت به هیچ یک از اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله کوتاهی نکن...»^۵ صحابه رضی الله عنهم نیز دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه را پذیرفتند و بدین گونه فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام شد. خدای متعال، سینه‌هایشان را برای پذیرش حق گشود و توفیقشان داد تا برای اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام تلاش و توان خود را بکار گیرند. پیامد اجرای فرمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله این شد که خدای متعال، لشکر اسلام را نصرت نمود؛ غنایم زیادی نصیبشان کرد؛ ترس و هیتشان را در دل کفار افکند و آنان را از کید و شر دشمنان، مصون و محفوظ داشت.^۶

۱- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۳۰ و ۳۱

۲- بلوغ الأمانی (۲۱۵/۲۱)

۳- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۳۲

۴- همان مرجع

۵- تاریخ طبری (۴۷/۴)

۶- قصه بعث ابی بکر جیش أسامة، ص ۳۶

توماس آرنولد، درباره‌ی گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه چنین گفته است: ابوبکر رضی الله عنه لشکری را که محمد صلی الله علیه و آله به قصد اعزام به سوی شام آماده کرده بود، پس از وفات پیامبر گسیل کرد؛ در آن موقعیت برخی از مسلمانان به سبب وضع بغرنج و خطرناک آن زمان، مخالف اعزام لشکر اسامه بودند. ابوبکر، آنان را با این سخن ساکت کرد که: «اگر بدانم که کسی جز من در مدینه نمی ماند و سگ ها و گرگ ها مرا می درند، باز هم لشکر اسامه رضی الله عنه را آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داده اند، گسیل می کنم.»^۱ اعزام آن لشکر، نخستین حرکت از مجموعه حملاتی بود که عرب ها، سوریه، فارس و شمال آفریقا را فتح کردند و حکومت قدرتمند آن روز ایران را از بین بردند و بسیاری از بهترین مناطق زیر سلطه‌ی امپراطوری روم را فتح کردند.^۲

خلاصه این که خدای متعال، نصرت و پیروزی این امت را مشروط به اتباع و پیروی کامل از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است؛ هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نماید، نصرت و قدرت می یابد و هر کس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نافرمانی کند، خوار و ذلیل می گردد. بنابراین چگونگی حیات و زندگانی این امت، در میزان فرمان پذیریش از خدای متعال و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر می شود.^۳

ج) مرجع حل اختلاف در میان مؤمنان، کتاب و سنت است. بروز اختلاف در پاره‌ای از موارد در میان مؤمنان، امری عادی و گریزناپذیر است. در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه این اختلاف نظر در میان صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد که آیا در آن شرایط بغرنج و بحرانی، لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود یا نه؟ در مورد فرماندهی شخص اسامه رضی الله عنه بگومگوهای صورت گرفت؛ اما این اختلاف نظرها به کشاکش و درگیری یا بغض و کینه توزی نسبت به یکدیگر نینجامید و هیچ کس، پس از روشن شدن نظر اشتباهش، خودسری نکرد.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن موقع، برای حل و فصل اختلاف به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه مراجعه کرد و این نکته را روشن نمود که با دگرگونی اوضاع و احوال، باز هم از اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله غفلت و کوتاهی نمی کند. صحابه رضی الله عنهم نیز پس از توضیح و روشن گری ابوبکر رضی الله عنه پذیرفتند تا مطابق فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکر اسامه رضی الله عنه اعزام شود؛ باید

۱- الدعوة إلى الإسلام، ص ۶۳

۲- مرجع سابق

۳- قصة بعث أبي بكر جيش أسامة، ص ۳۹

۴- همان مرجع، ص ۴۷ و ۴۸

دانست که در صورت وجود نص و حکم صریح، اکثریت قول و نظر، هیچ اعتباری ندارد و بدین سبب نیز صحابه در برابر فرمان صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی لشکر اسامه رضی الله عنه پس از روشن‌گری ابوبکر صدیق رضی الله عنه گردن نهادند. آنان، پیش از روشن‌گری ابوبکر رضی الله عنه دلیل می‌آوردند که قبایل عرب، شوریده‌اند و اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه باعث پراکندگی توان و قدرت مسلمانان می‌شود.^۱ نظر افرادی چون صحابه که برگزیده‌ترین بندگان خدا پس از انبیا بودند، مورد قبول ابوبکر صدیق رضی الله عنه قرار نگرفت. بلکه ابوبکر رضی الله عنه برایشان روشن کرد که فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از تمام نظرات و پیشنهادها، مهم‌تر و البته انجامش، واجب‌تر است. لزوم مراجعه به نصوص کتاب و سنت برای حل و فصل موارد اختلافی، در جریان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز کاملاً هویدا است؛ عده‌ی زیادی از صحابه و از جمله عمر رضی الله عنه می‌پنداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نکرده‌اند و اندکی نیز از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه باور داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نموده‌اند. می‌دانیم که در آن موقیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مراجعه به نص قرآن، این فهم نادرست را که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده‌اند، روشن و برطرف کرد.^۲ حافظ ابن حجر رحمه الله ضمن بررسی ماجرای وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: «از آن‌چه پس از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی داد، چنین معلوم می‌شود که در مباحث اجتهادی و مشورتی، این طور نیست که اکثریت، حتماً به نظریه‌ی راست و درستی دست می‌یابند و یا نظری که موافقان کم‌تری دارد، نادرست است؛ بر همین مبنا، اکثریت آراء، شرط اساسی در نتیجه‌گیری و ترجیح یک نظر نیست.»^۳ خلاصه این که بر اساس ماجرای گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه کثرت یک نظریه، نشانه‌ی درستی آن نمی‌باشد.^۴ البته از این داستان، این نکته هم معلوم می‌شود که صحابه رضی الله عنهم در برابر حق، تسلیم بودند و به همین سبب نیز در برابر روشن‌گری ابوبکر رضی الله عنه که اصل اعزام لشکر و فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر مبنای فرموده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله تبیین نمود، گردن نهادند.^۵

(د) به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی آموزنده‌ی دیگری است که از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه روشن می‌شود. بازخوانی این ماجرا، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تنها به

۱- تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۰۰

۲- مرجع سابق، ص ۴۴

۳- فتح الباری (۱۴۶/۸)

۴- قصه بعث ابی‌بکر جیش أسامة، ص ۴۶

۵- مرجع سابق، ص ۵۲

اجرای فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابقای اسامه رضی الله عنه در پست فرماندهی بسنده نکرد و بلکه به دلایل زیر، به طور عملی نیز حکم فرماندهی اسامه رضی الله عنه را برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله رسمیت بخشید:

۱- ابوبکر رضی الله عنه که بیش از شصت سال از عمرش را پشت سر گذاشته بود، اسامه‌ی هجده یا بیست‌ساله را با پای پیاده، در حالی بدرقه کرد که اسامه رضی الله عنه سوار اسب بود. گرچه اسامه رضی الله عنه از ابوبکر خواست تا سوار اسب شود و یا حداقل به او اجازه دهد تا پیاده شود، اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم چنان با پای پیاده، اسامه رضی الله عنه و لشکر تحت فرماندهی را بدرقه نمود تا به طور عملی، به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بر لشکر رسمیت ببخشد و با عمل خود به لشکریان بفهماند که: به من ابوبکر نگاه کنید که خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و باز هم به نشان احترام اسامه رضی الله عنه و تأیید فرماندهی با پای پیاده، او را بدرقه می‌کنم تا شما به خود آید که چگونه جرأت کردید، بر امارت کسی خرده بگیرید که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین منصب گماشته شده است؟!^۱

۲- با آن که ابوبکر رضی الله عنه در آن شرایط به کسی چون عمر رضی الله عنه نیازمند بود تا در اداره‌ی امور، دست‌یاریش باشد، باز هم به اسامه رضی الله عنه دستور نمی‌دهد که عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد و به همراه لشکر نبرد؛ بلکه از اسامه رضی الله عنه اجازه می‌خواهد که به صلاح‌دید خود، عمر رضی الله عنه را در مدینه بگذارد تا در اداره‌ی امور، به خلیفه کمک کند. بی‌گمان این درخواست ابوبکر رضی الله عنه از اسامه رضی الله عنه، رسمیت بخشیدن عملی به فرماندهی اسامه رضی الله عنه بود و درسی برای لشکریان که تابع و فرمان‌بردار امیر لشکر باشند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دعوت و عمل را با هم در آمیخت و این، همان چیزی است که اسلام به آن دستور داده است. خدای متعال در قرآن کریم، کسانی را که به نیکوکاری فرامی‌خوانند و خود را از یاد می‌برند، توبیخ نموده و فرموده است: ﴿ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾ (بقره: ۴۴)

یعنی: «آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و در آن تهدید و وعید الهی را در مورد آن که گفتار و کردارش مخالف باشد، می‌بینید). پس آیا نمی‌اندیشید (و از این رویه‌ی زشت دست بر نمی‌دارید)؟»

از این ماجرا، جایگاه والای جوانان در خدمت به اسلام و فعالیت‌های دینی نمایان می‌گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله اسامه‌ی جوان را به فرماندهی لشکری گماشتند که برای رویارویی

با ابرقدرت آن روز عازم شام بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز به رغم انتقاد و مخالفت عده‌ی زیادی، فرماندهی اسامه رضی الله عنه را بر لشکر، رسمی دانست. به هر حال لشکر اسلام، تحت فرماندهی امیر جوان (اسامه بن زید رضی الله عنهما) عازم شد و پس از مدتی با پیروزی و غنایم زیادی بازگشت. بازنگری این ماجرا، جایگاه والا و ارزشمند جوانان را در عرصه‌های دینی روشن می‌سازد و بلکه بازمینی تاریخ دعوت اسلامی، بیان‌گر این نکته می‌باشد که در دو دوران مکی و مدنی، دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که بر نقش مهم جوانان در خدمت به قرآن و سنت، اداره‌ی امور حکومتی، مشارکت در جهاد و دعوت الی الله دلالت می‌کند.^۱ (ها جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در نصیحت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام بدرقه‌ی سپاه اسلام، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرماندهی لشکر و سپاهیان را به پاره‌ای از امور سفارش نمود. با بررسی نکاتی که ابوبکر رضی الله عنه به سپاهیان سفارش کرد، می‌توان به اهداف جنگ‌های مسلمانان پی‌برد که چیزی جز دعوت به اسلام نیست. وقتی که مردم، لشکری این‌چنینی را ببینند، با میل و رغبت خود مسلمان می‌شوند؛ چرا که:

۱- لشکر اسلام، بر خلاف جنگ‌جویان چپاول‌گر، ثروت و دارایی مردم را به یغما نمی‌برد؛ پاینده پیمان‌ها است و عهدشکن نیست.

۲- لشکر اسلام، حقوق انسان را رعایت می‌کند و حتی اجساد کشته‌های دشمن را محترم می‌شمارد و جایز نمی‌داند که اجساد، مثله شوند. سپاهیان اسلام، وظیفه دارند کاری به کودکان دشمن نداشته باشند و بلکه نسبت به آنان مهر ورزند؛ با پیران و ناتوانان دشمن، محترمانه برخورد بکنند و حرمت و آبروی زنان دشمن را پاس بدارند.

۳- وقتی مردم ببینند که لشکر اسلام، ثروت‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی سرزمین‌های زیر سلطه‌اش را نابود نمی‌کند و درختان، مزارع و کشتزارها را به آتش نمی‌کشد، درمی‌یابند که جهاد اسلامی، خواهان قلدرگری نیست و بلکه منادی عزت و پیام‌آور عدالت و حفظ ارزش‌های انسانی است و به همین خاطر نیز در برابر خوبی‌های اسلام و جهاد اسلامی تسلیم می‌شوند.

۴- لشکر اسلام، گذشته از آن که حقوق انسان‌ها را ارج می‌نهد و به مزارع و کشتزارها آسیبی نمی‌رساند، از نابود کردن حیوانات نیز در جریان جنگ برحذر می‌دارد و از کشتن آن‌ها جز برای خوردن منع می‌کند. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا جنگ‌افروزان

کافر، به چنین ارزش‌هایی پایبند هستند؟ و آیا غیر از این است که پیامد جنگ‌هایی که از سوی کفار ایجاد شده، چیزی جز تباهی و نابودی ملت‌ها نبوده است؟ به عنوان مثال به پیامد اشغال‌گری شوروی در افغانستان بنگرید یا به جنایاتی که صرب‌ها در بوسنی مرتکب شدند، توجه کنید؛ جنایت‌های هندوها بر ضد مسلمانان کشمیر نیز بر کسی پوشیده نیست؛ وضع کنونی چین، افغانستان و عراق نیز مشخص است؛ تروریسم دولتی اسرائیل را هم که در مورد فلسطین بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که فرق بزرگ و زیادی میان جنگ‌افروزی ملحدان بی‌دین و جهاد مبارزان مسلمان وجود دارد.

۵- لشکر اسلام به عقاید و باورهای ادیان گذشته نگاهی احترام‌آمیز دارد و به همین سبب است که به راهبانی که در صومعه‌ها عزلت گرفته‌اند، کاری ندارد. آری، این، دعوت عملی اسلام است که نشان عدالت و آزادی در اسلام می‌باشد؛ اسلام، رویاروی کسانی قرار می‌گیرد که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازند و سزای آنان را که به جنگ حق می‌روند، مرگ و نابودی می‌داند تا مایه‌ی عبرت دیگران شوند.

آن‌چه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان لشکر اسامه رضی الله عنه گفت، بیان و سفارشی معمولی نبود که توسط خلیفه ایراد شود و بس؛ بلکه سخنان ابوبکر رضی الله عنه، اصولی کاربردی بود که در دوران خلافت آن بزرگوار و بلکه پس از آن نیز دارای کاربست بوده و همواره مورد توجه مجاهدان راستین در تمام زمان‌ها قرار گرفته است.

(و آثار و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه از دیگر مواردی است که در بحث گسیل آن لشکر از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خور توجه و بررسی می‌باشد. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از آن که ترس و دلهره‌ی زیادی در میان رومیان انداخت، پیروزمندان و باغنائیم زیادی به مدینه بازگشت. هرقل، فرماندهان نظامی خود را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهیان را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این که سپاهیان اسلام، در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند. رومیان، مبهوت و شگفت‌زده گفتند: «این‌ها دیگر چه هستند؟! با وجودی که سرورشان مرده، باز هم یک‌پارچه‌اند و به سرزمین ما حمله می‌کنند!»^۱ قبایل عرب نیز از

۱- تهذیب ابن‌عساکر (۱/۱۲۵)؛ تاریخ ابن‌عساکر (۱/۴۳۹)

قدرت مسلمانان متحیر و مبهوت شده و در هراس افتادند.^۱ زمانی که لشکر اسامه رضی الله عنه به مدینه بازگشت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه بزرگان مهاجرین و انصار و مردم مدینه، شادمان و مسرور از پیروزی لشکر اسلام، به استقبال مجاهدان رفتند. اسامه رضی الله عنه وارد مدینه شد، به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رفت و برای شکر و سپاس از خدای متعال نماز گزارد. پیامد پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه بر زندگانی مسلمانان و حتی عرب‌هایی که در فکر شورش بر ضد مسلمانان بودند و هم‌چنین رومیان هم‌مرز با شبه‌جزیره‌ی عربستان، بسی گسترده و بلکه حیاتی بود. آثار و پیامدهایی که پیروزی لشکر اسامه رضی الله عنه به دنبال داشت، فراتر و بیش‌تر از مانور قدرتی آنان بود و باعث شد تا مرتدینی که در فکر ستیز با مسلمانان بودند، دست از خیزش و آشوب بر ضد اسلام بردارند و توان و قدرتشان، از هیبت اسلام درهم‌پشکند و مجبور شوند با مسلمانان، کنار آیند و صلح کنند. به هر حال، اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه کار خودش را کرد و اثرش را پیش از آن‌که مجاهدان از جنگ بازگشته، سلاح‌هایشان را به زمین بگذارند، نشان داد و در دل مرتدین و کفار هراس انداخت.^۲ آری بدون تردید اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه پیامدهای زیادی برای مسلمانان به دنبال داشت؛ جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه‌جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضی الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاهی و توانایی بیش‌تری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.^۳

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۷۰

۲- عبقرية الصديق، ص ۹۵

۳- حركة الردة، نوشته‌ی دکتر علی عتوم، ص ۱۶۸

مبحث دوم

جهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدان

مفهوم ارتداد

نووی رحمه الله، ارتداد را چنین تعریف کرده است: «گسستن از اسلام به قصد و یا گفتار و کردار کفرآمیز؛ فرقی نمی‌کند که گفتار و کردار کفرآمیز، به قصد استهزاء باشد یا از روی عناد و انکار آگاهانه‌ی اصل و حقیقتی دینی یا از روی اعتقاد و باور به آن گفتار و کردار کافرانه. انکار خدا یا پیامبران، تکذیب یک پیامبر، حلال دانستن حرامی که بر آن اجماع شده، حرام دانستن حلالی که به اجماع، حلال است، آهنگ و قصد کفر نمودن و شک و تردید درباره‌ی درستی اسلام، همه کفر است و خروج از دایره‌ی اسلام»^۱

علیش مالکی ارتداد را چنین تعریف کرده که عبارت است از: «کافر شدن مسلمان به گفتار صریح کفرآمیز یا بر زبان آوردن الفاظ کافرانه و یا انجام کرداری که متضمن کفر می‌باشد»^۲ این حزم می‌گوید: «مرتد، به کسی اطلاق می‌شود که پس از آن که اسلام را پذیرفته، از اسلام برگردد و به دین اهل کتاب یا دینی غیرآسمانی روی آورد و یا به طور کلی منکر دین شود»^۳ عثمان حنبلی می‌گوید: «ارتداد، از نظر لغوی به معنای بازگشت است و از لحاظ دینی به کسی مرتد گفته می‌شود که پس از پذیرش اسلام، از او کاری سربزند که موجب کفر است»^۴ به طور کلی مرتد، کسی است که اصل و حقیقتی دینی از قبیل نماز، زکات، نبوت و دوستی با مؤمنان را انکار کند یا چیزی بگوید و کاری بکند که جز کفر، قابل تأویل به چیز دیگری نباشد.^۵

ارتداد، از نگاه قرآن

خداوند متعال در قرآن، تعابیر زیادی از ارتداد و مرتدین فرموده که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: بازگشت به عقب، بازگشت به خسران و زیان‌باری، دگرگونی و محوشدن

۱- شرح محمد الزهری الغمراوی بر متن منهاج شرف‌الدین نووی، ص ۵۱۹

۲- أحكام المرتد از سامرائی، ص ۴۴

۳- المحلی (۱۸۸/۱۱)

۴- أحكام المرتد، ص ۴۴

۵- حركة الردة از دکتر علی عتوم، ص ۱۸

چهره‌ها، دست بر دهان نهادن (مسخره کردن دعوت انبیا و عدم پذیرش نصایح و رهنمودهای پیامبران)، شک و دودلی، سیاه شدن چهره‌ها و...^۱

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۹)

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کافران فرمان برداری کنید، شما را به کفر برمی‌گردانند و زیان‌دیده (از سوی ایمان به کفر و خسران) برمی‌گردید.»

هم چنین می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَاتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ (نساء: ۴۷)

یعنی: «ای کسانی که کتاب (آسمانی) به ایشان داده شده، ایمان بیاورید به آنچه (بر محمد) نازل کرده‌ایم و تصدیق‌کننده‌ی چیزی است که (از کتاب آسمانی) با خود دارید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو و دگرگون کنیم (و بر صورت‌هایتان، چشم، گوش، بینی و ابروی نگذاریم) و آن‌ها را برگردانیم یا پیش از آن که ایشان را از رحمت خود بی‌بهره سازیم همان گونه که یاران شنبه را (یعنی کسانی که روز شنبه ماهی می‌گرفتند) نفرین و نابود کردیم. و فرمان خدا، انجام‌شدنی است.»

در تفسیر ابن کثیر آمده است: «منظور از دگرگونی یا محوشدن چهره‌ها، نابینا شدن می‌باشد. برگرداندن چهره‌ها نیز یعنی چشمان آن بندگان را پشت سرشان قرار می‌دهیم که این نوع مسخ شدن، بسی بدتر از هر گرفت و عقوبتی است. خدای متعال در این آیه مثال روگردانی از حق و بازگشت به باطل را بیان می‌کند و حال بندگان را شرح می‌دهد که راه راست و روشن را رها می‌کنند و راه ضلالت و گمراهی را در پیش می‌گیرند و شتابان و پریشان رو به عقب می‌نهند.»^۲

خدای متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ (آل عمران: ۱۰۶)

(آل عمران: ۱۰۶)

۱- مرجع سابق

۲- تفسیر ابن کثیر (۵۰۸/۵۰۷/۱)

یعنی: «روزی که برخی چهره‌ها، سفید و بعضی هم سیاه می‌شوند؛ و اما (به) آنان که روهایشان سیاه می‌شود، (می‌گویند) آیا پس از آن که ایمان آوردید، کافر شدید؟ پس به سبب کفری که مرتکب شده‌اید، عذاب را بچشید.»

قرطبی، آرای مفسران و علما را در این باره آورده و این آیه را از نگاه قتاده، درباره‌ی مرتدان دانسته است. وی به استناد حدیثی از ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه، موضوع ارتداد را مطرح می‌کند.» حدیث ابوهریره رضی الله عنه از این قرار است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (یرد علی الحوض يوم القيامة رهط من أصحابی فیجلون عن الحوض فأقول یا رب أصحابی، فیقول: إنک لا علم لک بما أحدثوا بعدک، إنهم ارتدوا علی أذبارهم التهقیری) یعنی: «در روز قیامت عده‌ای از امت من به (نزد من در کنار) حوض می‌آیند؛ اما از آن جا رانده می‌شوند. من می‌گویم که خدایا! این‌ها، یاران من هستند. خدای متعال (در پاسخ) می‌فرماید: تو نمی‌دانی که آن‌ها پس از تو چه کردند؟ آن‌ها، پس از تو به گذشته‌(ی جاهلی خود) بازگشتند.»^۱

زمینه‌های پیدایش ارتداد

چرایی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکه خوردن افراد به مصیبت ناگهانی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ عدم شناخت درست و اصولی از اسلام؛ وجود زمینه‌های جاهلیت، در قبایل و عدم گسیختگی کامل از آداب و باورهای دوره‌ی جاهلی؛ خروج و برون‌رفت از پذیرش حکومت اسلامی و شورش و خیزش بر ضد آن؛ تعصب قومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان.^۲

ارتداد، چند نوع و گونه‌ی متفاوت داشت: برخی، اسلام را کاملاً رها کردند و به بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فرو گذاشتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نماز هم می‌گزاردند؛ اما از ادای زکات امتناع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند.

۱- تفسیر قرطبی (۱۶۶/۴)

۲- نگاه کنید به: حركة الردة، ص ۱۱۰ تا ۱۳۷

با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.^۱

خطابی رحمه الله مرتدان را دو گونه دانسته است:

- ۱- گروهی که از اسلام و مسلمانی برگشتند و کافر شدند. وی، این گروه را نیز دو دسته دانسته: * پیروان مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی. * کسانی که از دین برگشتند و شرایع دینی را منکر شدند؛ نماز و زکات را وا گذاشتند و به جاهلیت بازگشتند.
- ۲- گروهی از مرتدان، میان زکات و نماز از لحاظ تکلیف شرعی تفاوت گذاشتند و ضمن پذیرش فرض بودن نماز، زکات را انکار کردند و منکر وجوب ادای آن به خلیفه شدند.^۲

البته در آن میان کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و تنها بدین سبب از دادن زکات امتناع می‌کردند که سران و اشراف قبیله، آنان را از پرداخت زکات باز می‌داشتند.^۳

قاضی عیاض رحمه الله مرتدها را به سه دسته تقسیم کرده است:

- ۱- دسته‌ای که به بت پرستی پرداختند.
- ۲- گروهی که از مدعیان دروغین نبوت (مسیلمه‌ی کذاب و اسود عنسی) پیروی کردند.
- ۳- کسانی که اسلام را قبول داشتند؛ اما زکات را انکار نمودند و آن را مخصوص زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله دانستند.^۴

دکتر عبدالرحمن بن صالح، مرتدان را چهار دسته دانسته است:

- * کسانی که چون گذشته‌ی خود به بت پرستی پرداختند.
- * پیروان پیامبران دروغین (مسیلمه‌ی کذاب، اسود عنسی و سجاح)
- * کسانی که زکات را به‌طور کلی انکار کردند.
- * عده‌ای که زکات را منکر نشدند، اما از پرداخت زکات به خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله امتناع ورزیدند.^۵

۱- حركة الردة، ص ۲۰

۲- شرح صحيح مسلم از نووی (۲۰۲/۱)

۳- مرجع سابق (۲۰۳/۱)

۴- فتح الباری (۲۷۶/۱۲)

۵- الحکم بغير ما أنزل الله، ص ۲۳۹

پیدایش ارتداد، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

سال نهم هجری با آن که عام الوفود بود و قبایل عرب، دسته‌ها و نمایندگان خود را به مدینه فرستادند تا ابراز مسلمانی کنند، آغاز پیدایش ارتداد نیز می‌باشد. جریان ارتداد گرچه در آن موقع گسترده و هویدا نبود، اما با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پدیدار گشت و چون آتش زیر خاکستر، سر برآورد. افعی‌های به کمین نشسته، سر از لانه‌هایشان بیرون آوردند و به خود جرأت خیزش و قیام دادند. اسود عنسی، در یمن شورش کرد و مسیلمه‌ی کذاب در یمامه؛ طلیحه‌ی اسدی نیز در سرزمین خود بر ضد مسلمانان شورید.^۱ در آن زمان بیش‌ترین خطر، از سوی اسود عنسی و مسیلمه‌ی کذاب متوجه اسلام بود؛ چراکه آنان، تصمیم قاطع گرفته بودند تا راه انتخابی خود را در مسیر ارتداد با تمام توان و امکانات وافر که در اختیار داشتند، پیمایند و به هیچ قیمتی از آن برنگردند. البته خدای متعال، پیام‌آورش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را از فرجام آن دو دروغ‌گوی کافر باخبر ساخت تا چشمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و امتش را روشن کند و آنان را با نوید ظفر و پیروزی شادمان گرداند. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی منبر چنین فرمودند: (... رأیت فی ذراعی سوارین من ذهب فکرتهم ففختهم فطارا، فأولتهما الکذابين: صاحب الیمن و صاحب الیمامة)^۲ «... من، در خواب دیدم که دو دستبند طلا به دست دارم؛ از آن دو دستبند بدم آمد، به آن‌ها فوت کردم و دستبندها به پرواز درآمدند (و نابود شدند). تعبیر من از دو دستبند، دو دروغ‌گو است: یکی در یمن و دیگری در یمامه (که همانند دو دستبند نابود می‌شوند).»

علما، در تعبیر و توضیح خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفته‌اند که: «فوت کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله، نشان‌دهنده‌ی این بود که خود ایشان با اسود یمنی و مسیلمه‌ی کذاب نمی‌جنگند و بلکه این دو کذاب، به فوتی از بین می‌روند. طلایی بودن دستبندها نیز بیان‌گر تزویر و دروغ اسود و مسیلمه بود؛ زیرا طلا، در اصل آراینده است و چیزی را بر خلاف ظاهر، زیبا جلوه می‌دهد و البته از آن‌جا که پادشاهان آن روز طلا به دست می‌کردند، در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن تصریح خودشان، به این نکته نیز اشاره شده که آن دو دستبند، دو حکم‌ران هستند که ادعای دروغینی می‌کنند. این که دو دستبند به دستان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چنین تعبیر می‌شود که ظهور اسود یمنی و مسیلمه، در برهه‌ای از زمان، مسلمانان را در سختی می‌افکند؛ چراکه دستبند، معمولاً مایه‌ی آزار دست است و بر مچ انسان تنگی می‌کند.

۱- حركة الردة، ص ۶۵

۲- بخاری، شماره‌ی ۳۶۲۱؛ مسلم، شماره‌ی ۲۲۷۳

پریدن دو دستبند با فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشانه‌ی ضعف و ناتوانی پیامبران دروغین بود. دسیسه‌ی آن دروغ‌گویان با تمام بزرگیش، همانند کف و خاشاک روی آب بود که از سوی شیطان حمایت می‌شد و قطعاً راه شیطان، به جایی جز خفت و خواری نمی‌رسد. همین‌طور هم شد و حرکت اسود عنسی و مسیلمه‌ی کذاب با کم‌ترین حمله‌ی سامان‌دهی شده‌ی مجاهدان راه خدا، به طرفه‌ای در هم کوبیده شد. زرین بودن دستبندها نیز نشانه‌ی هدف دنیاطلبانه‌ی اسود و مسیلمه می‌باشد. چراکه طلا، به سان افساری است که انسان‌های دنیاطلب و فریب‌خورده را به دنبال خود می‌کشد. البته در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله، اشاره‌ای بود به هدف شوم این دو پیامبر دروغین که خواهان نابودی اسلام از طریق سیطره‌ی همه‌جانبه بر آن بودند؛ زیرا خاصیت دستبند است که مچ انسان را از هر طرف احاطه می‌کند و همین نیز وجه تشابه مسیلمه و اسود با دستبند بود که می‌خواستند از هر طرف بر اسلام احاطه کنند و بر مسلمانان به طور کامل سیطره یابند.^۱

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با مرتدان

با ظهور ارتداد و مرتد شدن برخی از قبایل عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش پروردگار چنین فرمود: «تمام ستایش‌ها، مخصوص خدایی است که هدایت‌مان کرد و همواره ما را کفایت نمود؛ همان خدا که نعمت‌هایش را بر ما ارزانی داشت و بی‌نیازمان کرد. خداوند متعال، محمد صلی الله علیه و آله را در زمانی مبعوث کرد که مردم، از علم بیگانه بودند؛ اسلام، در میان‌شان ناآشنا و متروک بود و پایه‌های دین، ضعیف؛ مردم، از دین دور شده بودند و دوران دین‌داری سپری شده بود. خدای متعال، از اهل کتاب ناخشنود بود و خوبی و خیری که به آن‌ها می‌رساند، از روی خویشان نبود؛ خدای متعال، به خاطر کردار بد اهل کتاب، بدی را از ایشان دور نمی‌کرد. آن‌ها، کتاب خدا را تغییر دادند و چیزهای دیگری به آن افزودند. در زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرب‌های جاهل نیز از خدا بی‌خبر بودند و خود را با دست خالی در امان خدا می‌پنداشتند؛ نه او را عبادت می‌کردند و نه دست‌نیاز به درگاهش برمی‌داشتند! زندگیشان، سخت بود و گمراه‌ترین دین را داشتند؛ در سرزمینی سخت و بی‌حاصل، زندگی می‌کردند تا این‌که خدای متعال، صحابه رضی الله عنهم را پیرامون آن حضرت صلی الله علیه و آله گردآورد و آنان را بهترین امت قرار داد و ایشان را نصرت و یاری نمود. اینک خدای متعال، پیام‌آورش را به سوی خود خوانده و شیطان نیز بر عرب‌ها سوار شده و دستشان را گرفته و

آنان را به سوی نابودی می برد. ((وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا ۗ وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)) (آل عمران: ۱۴۴)

یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او پیامبرانی آمده اند و رفته اند؛ پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی گردید (و اسلام را رها می کنید)؟ و هر کس، به عقب باز گردد (و کافر شود)، کوچک ترین زبانی به خداوند نمی رساند؛ و خداوند به سپاس گزاران پاداش خواهد داد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از تلاوت آیه افزود: «برخی از عرب های پیرامون شما از دادن زکات گوسفندان و شترهایشان امتناع کرده اند؛ آنان که اینک به دین گذشته ی خود برگشته اند، در گذشته هم با آن که مسلمان شدند، به دین آبا و اجدادشان تمایل بیش تری داشتند. امروز که شما از برکت پیامبران، محروم شده اید، چون گذشته بر دین اسلام، محکم و پایبند هستید؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان شما رفتند و شما را به خدایی سپردند که از هر لحاظ برای شما کافی است؛ همان خدایی که پیامبر را هدایت کرد و فقرش را به توان گری تبدیل فرمود؛ همان خدا که شما را از لبه ی پرتگاه دوزخ رهانید. به خدا سوگند، لحظه ای جهاد در راه خدا را فرو نمی گذارم تا این که خدای متعال، وعده اش را تحقق بخشد و به عهدی که در حق ما کرده، وفا نماید. هر کس که کشته شود، بهشتی می گردد و هر که زنده بماند، خلیفه و وارث خدا در روی زمین می شود؛ حکم الهی، همیشه حق است و خداوند، هرگز خلاف وعده نمی کند: ((وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۗ يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ۗ وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ))^۱ (نور: ۵۵)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده می دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان گونه که پیشینان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم گران) پیش از آن ها کرد. خدای متعال، حتماً دینی را که برای ایشان می پسندد، برایشان پابرجا و قدرتمند می کند و خوف و هراسشان را به امنیت و آرامش تبدیل

می فرماید (تا بدون ترس و دلهره) مرا پرستش کنند و کسی را با من شریک ندانند؛ کسانی که بعد از این وعده‌ی راستین کافر شوند، فاسق (و مرتد) هستند (و از دایره‌ی اسلام خارج می‌باشند).»

برخی از صحابه و از جمله عمر فاروق رضی الله عنه از ابوبکر رضی الله عنه خواستند تا کاری با مانعین زکات نداشته باشد و از آن‌ها دل‌جویی کند و صبر نماید تا ایمان، در دل‌هایشان جای بگیرد و خودشان، زکات بدهند. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه این پیشنهاد را رد کرد و پذیرفت. ^۱ ابوهیره رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات کردند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد، برخی از عرب‌ها مرتد شدند. عمر بن خطاب رضی الله عنه به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «چگونه با مردم می‌جنگی که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا لا إله إلا الله، فمن قالها فقد عصم مني ماله و نفسه إلا بحقه) یعنی: «من، مأوریت یافته‌ام با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. پس هر کس لا اله الا الله بگوید، مال و جانش از طرف من در امان است مگر به حق و حقوق اسلام.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می‌جنگم؛ چرا که زکات، حق مال است. به خدا قسم اگر افساری را که (به عنوان زکات) به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌دادند، از من بازدارند، به خاطر آن، با آن‌ها می‌جنگم.» عمر رضی الله عنه می‌گوید: «به خدا سوگند بلافاصله یقین کردم که خدای متعال، سینه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را برای جهاد گشوده (و او را برای این کار مصمم فرموده) و دانستم که درست و سزاوار نیز همین است.» ^۲ عمر فاروق رضی الله عنه علاوه بر این فرموده است: «به خدا سوگند که ایمان ابوبکر رضی الله عنه بر ایمان تمام این امت در جنگ با مرتدان، برتری یافت.» ^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه یک مسأله‌ی مهم را برای عمر فاروق رضی الله عنه روشن کرد؛ عمر رضی الله عنه آهنگ آن نمود که به استناد فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر رضی الله عنه را قانع کند که فعلاً از جهاد با مرتدان دست بردارد؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه به استناد همان حدیث، برای عمر رضی الله عنه ثابت کرد که حدیث مورد استنادش، دلیل وجوب جهاد با مانعین زکاتی می‌باشد که به زبان، وحدانیت خدا و رسالت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقرار می‌کنند. چرا که در حدیث، تصریح شده است که: «پس هر گاه لا اله الا الله بگویند، جان‌ها و مال‌هایشان از طرف من در امان است مگر در برابر حقوق و تکالیف اسلام.» دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع

۱- البدایة و النهایة (۳۱۵/۶)

۲- بخاری، شماره‌ی ۶۹۲۴؛ مسلم، شماره‌ی ۲۰؛ البدایة و النهایة (۳۱۵/۶)

۳- حروب الردة، نوشته‌ی محمد احمد باشمیل، ص ۲۴

و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.^۱

شناخت دقیق ابوبکر رضی الله عنه از اسلام و غیرت و غم‌خوارگیش برای ماندگاری دین، در سخنان آن بزرگوار تجلی یافت که از ژرفای وجودش نشأت گرفت و بر زبانش جاری شد و بر این تأکید کرد که باید برای پاس‌داشت و صیانت از کیان و ساختار اسلام کوشید تا اسلام به همان شکل زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ گردد. جملات کوتاهی که ابوبکر رضی الله عنه به هنگام امتناع برخی از قبایل عرب از پرداخت زکات به بیت‌المال بر زبان آورد، با کتابی پر حجم و خطابه‌ای بلیغ و طولانی برابری می‌کند؛ وی فرمود: «دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید؛ پس آیا در دین کاستی بیاید و من زنده باشم؟!» عمر فاروق رضی الله عنه می‌گوید: «من به ابوبکر رضی الله عنه گفتم: ای خلیفه‌ی رسول خدا! با مردم به الفت و نرمی رفتار کن.» ابوبکر رضی الله عنه به من فرمود: «تو، در زمان جاهلیت خیلی دلیر بودی و اینک در اسلام بزدل شده‌ای؟! دین، کامل شد و وحی منقطع گشت؛ پس آیا در دین کمی بیاید و من زنده باشم؟!»^۲

ابوبکر رضی الله عنه دیدگاه‌های صحابه را درباره‌ی جهاد با مرتدان، مورد ارزیابی قرار داد و پس از گوش‌سپاری به نظرات صحابه رضی الله عنهم بر آن شد که با مرتدان بجنگد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصیتی بود که همواره درست و به‌موقع تصمیم می‌گرفت و در آن موقعیت بحرانی نیز تصمیم بجایی گرفت و لحظه‌ای هم متردد و دودل نشد. باید دانست که تردید و دودلی هیچ‌گاه دامن‌گیر ابوبکر رضی الله عنه نشد و این، از ویژگی‌های بارز وی، در تمام مدت زندگانش بود که در تصمیم‌گیری‌ها شک و دودلی به خود راه نمی‌داد. سایر مسلمانان نیز نظر ابوبکر رضی الله عنه را برای جهاد با مرتدان پذیرفتند و آن را درست و بجا دانستند.

دوراندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از همه‌ی صحابه رضی الله عنهم بیشتر بود؛ وی، مسایل را بیش از دیگران درک می‌کرد و به همین سبب نیز در مورد جهاد با مرتدان، دلاور و استوار بود.^۳

۱- الشوری بین الإصالة و المعاصرة، ص ۸۶

۲- مشکاة المصابیح، کتاب المناقب، شماره‌ی ۶۰۳۴ - این فرموده‌ی ابوبکر صدیق بدین معنا است که هرگز اجازه نمی‌دهم در حیات من در دین کاستی بیاید؛ بلکه برای پاسداری از دین تا آخرین رمق می‌جنگم.

۳- حركة الردة، ص ۱۶۵

این جا است که گفته‌ی سعید بن مسیب رحمه الله را در باره‌ی ابوبکر رضی الله عنه یادآوری می‌کنیم که فرموده است: «ابوبکر رضی الله عنه در میان صحابه از همه داناتر و درست‌اندیش‌تر بود.»^۱

آری، ابوبکر رضی الله عنه از تمام اطرافینش بصیرت و آگاهی بیش‌تری داشت و باید هم این‌گونه می‌بود که ایمانش، فراتر از ایمان همه بود؛ ایمانی که ادای زکات را از اقرار به وحدانیت خدای متعال و رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جدا نمی‌دانست. ایمان ابوبکر رضی الله عنه به او آموخته بود که هر کس لا اله الا الله بگوید، باید حقی را که خدا در مالش قرار داده، بپذیرد و زکات مالش را که در واقع، دادِ خدا است، بپردازد. ابوبکر رضی الله عنه می‌دانست که لا اله الا الله بدون زکات اعتباری ندارد و باید برای دفاع از فریضه‌ی زکات شمشیر زد؛ آن‌گونه که برای دفاع از لا اله الا الله جهاد می‌شود و همین، اسلام است و اسلام، چیزی جز این نمی‌گوید.^۲ خدای متعال می‌فرماید: ﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ (بقره: ۸۵)

یعنی: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر آن کفر می‌ورزید؟ مجازات هر کس از شما که چنین کند، چیزی جز خفت و رسوایی در این جهان نیست و (چنین کسانی) در روز قیامت به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند، از آن‌چه می‌کنید، بی‌خبر نیست.»

موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال جهاد با مرتدان، چیزی بود که از سوی خدای متعال در دلش افتاد و به خواست خدا، موفقیت و پیروزی چشم‌گیری نیز به دنبال داشت. ابوبکر رضی الله عنه از موضعش در قبال جهاد با مرتدان عقب‌نشست و بدین‌سان سبب شد تا تا به خواست و توفیق خدای متعال، دین اسلام از گزند کاستی و دگرگونی در امان بماند و ناب و خالص، ماندگار گردد. همگان، اذعان دارند و تاریخ نیز گواه است که ابوبکر رضی الله عنه در رویارویی با مرتدان، از پیامبران الگو گرفت و همانند آنان اجازه نداد که در دین خدا کاستی و نقصی راه بیابد. ابوبکر رضی الله عنه در رویارویی با مرتدان، دسیسه‌ی نابودی اسلام را خنثی کرد؛ دسیسه‌ای که در پی آن بود تا ریسمان محکم دین را رشته‌رشته باز کند و از بین ببرد. راهی که ابوبکر رضی الله عنه در

۱- البدء و التاريخ از مقدسی (۱۵۳/۵)

۲- حیاة ابی‌بکر، نوشته‌ی محمود شلبی، ص ۱۲۳

پیش گرفت، راه انبیا بود؛ چراکه او، در مقام جانشینی پیامبر قرار گرفته بود. خدا، از ابوبکر راضی باد که حق خلافت را ادا کرد و شایسته‌ی تعریف و دعای مسلمانان شد...

اقدامات ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای دفاع از مدینه

برخی از قبایل عرب، نمایندگانی را به مدینه فرستادند تا ابوبکر رضی الله عنه را قانع کنند که از آن‌ها زکات نگیرد. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه ذره‌ای از موضعش که همان حکم اسلام بود، عقب ننشست. نمایندگان قبایل که دیدند ابوبکر رضی الله عنه عزم و اراده‌ی آن دارد که به هر قیمتی از آنان زکات بگیرد، مدینه را ترک کردند و به میان قبایل خود رفتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه جایی برای چانه‌زنی درباره‌ی عدم گرفتن زکات نگذاشت؛ چراکه حکم اسلام، درباره‌ی زکات روشن و واضح بود. بدین سان نمایندگان قبایل نیز دانستند که ابوبکر رضی الله عنه بر گرفتن زکات مصمم است و اندکی هم از این موضع عقب نمی‌نشیند. البته نمایندگان قبایل، مسلمانان را در مدینه اندک و کم تعداد دیدند و به همین خاطر گمان کردند که بهترین فرصت است تا با حمله‌ای همه‌جانبه به مدینه، کار اسلام و احکامش را یک‌سره کنند و به گمان خود از بار قوانین اسلامی خلاص شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با واقع‌نگری و بی‌آن که بر وضع بحرانی آن موقع سرپوشی دهد، به یارانش چنین فرمود: «اینک کفر، همه جا را فرا گرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند؛ اکنون نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شیخون می‌زنند؟! قاصدانشان، به نزد ما آمدند و فکر می‌کردند که ما خواسته‌شان را می‌پذیریم و با آن‌ها صلح و سازش می‌کنیم. اما خواسته‌شان را نپذیرفتیم و پیمانی نبستیم. پس کاملاً آماده باشید (که هر آن، امکان دارد بر ما شیخون بزنند).»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با حملات احتمالی مرتدان به مدینه، اقدامات زیر را انجام داد:

۱- به مردم مدینه دستور داد که تمام وقت در مسجد باشند تا نیروی دفاعی و بازدارنده‌ی مسلمانان در کمال آمادگی قرار بگیرد و همه، جمع و یک‌پارچه باشند.

۲- عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.

۳- امیرانی بر گاردهای حفاظتی و دسته‌های گشت‌زنی گماشت که عبارتند از: علی بن ابی‌طالب، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم.

۴- ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیک‌هایی به نزد آن دسته از قبایل (اسلم، غفار، مزینه، اشجع، جهینه و کعب) فرستاد که بر اسلام پایبند مانده بودند و به آن‌ها دستور داد تا برای جهاد با مرتدان آماده باشند؛ ایشان نیز فرمان ابوبکر رضی الله عنه را پاسخ گفتند و مدینه، از مجاهدان آن قبایل پر شد. مردانی از قبایل مسلمان با اسب‌ها و شترهای زیادی رهسپار مدینه شدند تا تحت فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه با از دین برگشتگان بجنگند. به طور مثال فقط چهارصد نفر از قبیله‌ی جهینه به همراه اسب و ستوران بارکش به مدینه رفتند یا عمرو بن مروهی جهنی یک‌صد شتر را به لشکر اسلام تقدیم کرد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌ها را در میان مجاهدان تقسیم نمود.^۱

۵- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مقابله با آن دسته از مرتدانی که از مدینه دور بودند، نامه‌هایی به والیان مسلمان نوشت و به آنان دستور داد تا با مرتدان بجنگند. ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌هایش، عموم مردم را به جنگ با مرتدان فراخواند. به طور مثال به اهل یمن نامه نوشت که با سپاهیان اسود عنسی که در یمن سر برآورده بود، بجنگند. ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌اش به مردم یمن چنین نوشته بود: «... ابناء^۲ را در مقابل دشمنانشان، یاری رسانید و پیرامون آن‌ها گرد آید و از فیروز، فرمان‌برداری کنید و به همراهش برای مبارزه با دشمنان بکوشید که من، او را فرماندهی شما کرده‌ام.»^۳ نامه‌ی ابوبکر رضی الله عنه پیامد مثبتی به دنبال داشت و مسلمانان ایرانی مهاجر در یمن (ابناء) به فرماندهی فیروز، برادران عرب و مسلمانانشان را در برابر شورشیان از دین برگشته یاری رساندند که در نتیجه، یمن به تدریج به آغوش اسلام بازگشت.

۶- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با مرتدینی از قبیل بنی‌عبس و ذبیان که در نزدیکی مدینه بودند، درنگ نکرد. مدینه، در آن هنگام شرایط بحرانی و سختی داشت؛ به همین خاطر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زنان و کودکان را به دژها و مناطق امن انتقال داد تا از حمله‌ی مرتدان در امان باشند^۴ و خودش به همراه دیگر مسلمانان، آماده‌ی جنگ با این دسته از مرتدان شد.

شکست و ناکامی مرتدان، در لشکرکشی به مدینه

سه روز پس از بازگشت نمایندگان مرتدان، برخی از افراد قبایل اسد، غطفان، عبس، ذبیان و بکر، شبانه به سوی مدینه حرکت کردند و عده‌ای هم در ذی‌حسی به آنان پیوستند. گارد حفاظتی مسلمانان، از تحرکات دشمن باخبر شدند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از ماجرا خبردار

۱- الثابتون علی الإسلام فی أيام فتنة الردة، نوشته‌ی دکتر مهدی رزق‌الله، ص ۲۱

۲- ابناء، عنوانی است که به اخلاف مهاجران ایرانی در یمن اطلاق شده است.

۳- البدء و التاريخ از مقدسی (۱۵۷/۵)

۴- حركة الردة، ص ۱۷۴

کردند. ابوبکر رضی الله عنه به دسته‌های حفاظتی اطراف مدینه پیام فرستاد که در جای خود هم‌چنان بمانند و آنان نیز مطابق دستور ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند. ابوبکر رضی الله عنه به همراه مجاهدانی که از پیش در مسجد جمع شده بودند، برای پشتیبانی گارد حفاظتی مدینه حرکت کردند تا دشمن را غافل گیر کنند؛ مسلمانان، رد پای دشمن را که شبانه حرکت می‌کرد، گرفتند و در محل ذی‌حُسی به آنان رسیدند. کافران، در تعداد زیادی کوزه، سنگ‌ریزه ریخته بودند؛ آن‌ها با پاهیشان، کوزه‌های مملو از سنگ‌ریزه را در مقابل شترهای مسلمانان غلتانند که از صدای آن، شترها رم کردند؛ مجاهدان، با آن که بر شترهایشان سوار بودند، نتوانستند آن‌ها را کنترل کنند. هیچ مسلمانی، هنگام رم کردن شترها نیفتاد و به هیچکس، آسیبی نرسید. دشمن که گمان کرده بود مسلمانان شکست خورده‌اند، به هم‌پیمانان خود در ذی‌قصة پیام داد که ما پیروز شده و مسلمانان را به هزیمت رانده‌ایم. اهل ذی‌قصة، خود را به مرتدانی رساندند که می‌پنداشتند مسلمانان را در ذی‌حسی شکست داده‌اند. خواست خدا نیز همین بود که مرتدان به خیال فرار مسلمانان، گرد هم بیایند و بیاسایند تا با حمله‌ی دوباره‌ی مسلمانان روبرو شوند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبانگاه، لشکر را سامان‌دهی کرد و پس از آمادگی دوباره‌ی سپاهیان، در همان شب بی‌سر و صدا به سوی مرتدان حرکت کرد و پیش از سپیده‌دم به میان دشمن زد. دشمن، به گمان این که مسلمانان گریخته‌اند، سلاحش را زمین گذاشته بود؛ اما مسلمانان، مرتدان را غافل گیر کردند و بر آنان شیبخون زدند و پیش از برآمدن خورشید، شکستشان دادند و بیش‌تر بار و توشه‌ی آن‌ها را به غنیمت گرفتند. آنان گریختند و ابوبکر رضی الله عنه به دنبالشان رفت و در محل ذی‌قصة اردو زد و پس از چشاندن شکست و خواری به مشرکان، به مدینه بازگشت و نعمان بن مقرن را به همراه عده‌ای در ذی‌قصة گذاشت و این، نخستین فتح و پیروزی بود. بنی‌عبس و ذبیان، به مسلمانانی که میان ایشان بودند، حمله کردند و آن‌ها را کشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از قتل عام مسلمانان، توسط بنی‌عبس و ذبیان سوگند خورد که از مشرکان به تعداد مسلمانانی که کشته‌اند و بلکه بیش‌تر، خواهد کشت.^۱ ابوبکر رضی الله عنه تصمیم قاطع گرفت که انتقام مسلمانان شهید را بگیرد و همین‌طور هم کرد. مسلمانانی که در میان سایر قبایل بودند، بیش از پیش بر دینشان ثبات و استقامت ورزیدند و بدین ترتیب مشرکان را خفت و ذلت در بر گرفت. اموال زکات از سوی قبایل به مدینه فرستاده شد و افرادی چون صفوان، زبرقان و عدی با اموال زکات قبایل خود رهسپار مدینه شدند؛ مأموران جمع‌آوری زکات نیز با اموال زکات به مدینه برگشتند و در یک شب، زکات شش قبیله به مدینه رسید.

آن موقع طوری شده بود که هر گاه یکی از مأموران جمع آوری زکات از دور نمایان می شد، مردم می گفتند که معلوم نیست با خبر خوش می آید یا نه؟ و ابوبکر صدیق رضی الله عنه می فرمود: «قطعاً با خبرهای خوبی آمده است.» زمانی که اموال زکات به مدینه می رسید، مردم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گفتند: مثل همیشه به ما مژده‌ی خوبی دادی.^۱ در همین بحبوحه لشکر اسامه رضی الله عنه نیز با پیروزی و غنیمت به مدینه بازگشت؛ او، مأموریتش را برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خوبی انجام داده بود.^۲ ابوبکر رضی الله عنه، اسامه رضی الله عنه را در مدینه جانشین خود کرد و خودش به سوی ذی قاصه حرکت کرد. مسلمانان به او گفتند: «شما را به خدا، خودتان را در معرض خطر نیندازید که اگر شما از بین بروید، برای اسلام و مردم، نظام و سامانی نخواهد ماند؛ بنابراین کس دیگری را به جای خود نفرستید و اگر جانشین شما کشته شود، کس دیگری را به نمایندگی از خود به میدان خواهید فرستاد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ داد: «نه، به خدا که چنین نمی کنم؛ بلکه خودم نیز با شما می آیم.»^۳ کان و گوهر وجودی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جهاد با مرتدان، باشکوه ترین و زیباترین شکل پیشوای مؤمنی را به تصویر می کشد که برای قومش، جان فشانی می کند. پیشوا، در نگاه اسلام و مسلمانان، باید الگوی عملی مردم باشد. همراهی ابوبکر رضی الله عنه با سپاهیان اسلام، منشی بود که سبب دل گرمی و قوت قلب مجاهدان برای جنگ با دشمنان اسلام شد و باعث گردید تا دستورات فرمانده و پیشوای خود را به طور کامل انجام دهند.^۴

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سوی ذی حسی و ذی قاصه حرکت کرد و فرزندان مقرن (نعمان، عبدالله و سوید) با تنی چند از سپاهیان اسلام، او را همراهی می کردند تا این که به ریزه در ابرق^۵ رسید؛ خدای متعال، شکست سختی به حارث و عوف چشانند و حطیئه نیز اسیر شد و بنی بکر و عبس، تار و مار شدند. ابوبکر رضی الله عنه پس از پیروزی بر بنی ذبیان، چند روزی در ابرق توقف نمود و فرمود: «پس از این بنی ذبیان حق ندارند در این سرزمین، تصرفی داشته باشند...»

۱- تاریخ طبری (۶۷/۴)

۲- الصدیق أول الخلفاء، نوشته‌ی شرقاوی، ص ۷۵

۳- تاریخ طبری (۶۷/۴)

۴- حركة الردة، ص ۳۱۹

۵- ریزه، نام یکی از روستاهای مدینه در راه مکه می باشد و ابرق، منطقه‌ای گسترده در حجاز است که ریزه، بخشی از آن می باشد. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان گر آن است که او، هرگز خودش را در هیچ امری جدا از پیروانش نمی دانست و در انجام تمام امور مهم، همراه و همگامشان بود. آشفتگی و پریشانی این امت، از آن زمان آغاز شد که برخی از مسلمانان، ریاست و فرمانروایی را ابزار سیطره طلبی و برتری جویی دانستند و آن را وسیله‌ی خودخواهی‌ها و منفعت طلبی‌های شخصی قرار دادند؛ پست و جاه خود را دلیل برتری بر دیگران پنداشتند و از ملت و مردم بریدند؛ تنها پیوندشان با مردم، سخنانی شد که برای ملت از طریق ابزار رسانه‌ای ایراد کردند و از حضور عملی در جمع مردم دوری گزیدند و در متن قضایا و مسایل مردم قرار نگرفتند که حضوری مؤثر و مشارکتی حقیقی در حل و فصل نیازها و مشکلات جامعه داشته باشند.^۱ سه بار خروج پیاپی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جهاد، نشان‌دهنده‌ی قربانی و جان‌فشانی آن بزرگوار است؛ مسلمانان، او را سوگند می‌دهند که در مدینه بماند و شخص دیگری را به جای خود، برای فرماندهی لشکر اعزام کند؛ اما نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «به خدا سوگند که چنین نمی‌کنم و خودم با شما می‌آیم.» فروتنی و جان‌فشانی ابوبکر رضی الله عنه چقدر زیاد بود که از تمام خوشی‌های شخصی برید تا به مصالح امت، توجه و غم‌خوارگی داشته باشد. او سه بار پیاپی در حالی برای جهاد خروج کرد که عمرش، از شصت هم گذشته بود و همین تلاش و جهاد خستگی‌ناپذیرش، سبب نشاط و سرزندگی صحابه شد و او را الگویی نیک و نمونه برای همگان قرار داد.

طلیحه‌ی اسدی سر به طغیان نهاد و عده‌ای را دور خود جمع کرد؛ این خبر به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید. ضرار بن ازور رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ کسی را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم که چون ابوبکر رضی الله عنه در جنگ‌های پراکنده و پیاپی، پرتوان و خستگی‌ناپذیر باشد؛ ما به او از آشوب دشمنان خبر می‌دادیم و او، چنان بی‌هراس و پرتوان معلوم می‌شد که گویا به او نوید پیروزی داده‌ایم.» این، بیان‌گر یقین و باور راسخ ابوبکر رضی الله عنه است که به نصرت و یاری الهی اعتماد کاملی داشت و خوب می‌دانست که خدای متعال، دوستانش را بر دشمنان پیروز می‌کند و آنان را در زمین، خلیفه می‌سازد. برتری ابوبکر رضی الله عنه بر سایر صحابه رضی الله عنهم بدان خاطر نبود که شب‌زنده‌داری‌ها و برخی از اعمال نیک این‌چنینی آن بزرگوار، از آنان بیش‌تر باشد! بلکه ابوبکر رضی الله عنه بدان سبب بر دیگران برتری یافت که یقین و باور راستینش بسی بیش‌تر و فراتر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود.^۲ باری به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته شد: «اگر آن سختی و مصیبتی

۱- حركة الردة، ص ۳۲۱

۲- التاريخ الإسلامی از حمیدی (۴۸/۹)

که بر شما فرود آمد، بر کوهها نازل می شد، کوهها را تکه پاره می کرد یا اگر بر دریاها فرود می آمد، آبشان را می خشکاند. اما با این حال ما، در شما ناتوانی و ضعفی نمی بینیم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «بعد از آن که در سفر هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بودم، هیچ ترسی، به دلم راه نیافته است؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که مرا در غار، اندوهگین و دل نگران دیدند، به من فرمودند: «ای ابوبکر! نگران و اندوهگین نباش که خدای متعال، خودش عهده دار آن شده که این دعوت را به نتیجه برساند.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه گذشته از شجاعت فطری و طبیعی خود، شجاعتی دینی نیز داشت که زاده‌ی یقین و ایمان راسخ او به خدای متعال بود؛ او، یقین داشت که خدای متعال، مؤمنان را یاری می کند و بر دشمنان پیروز می گرداند. چنین شجاعتی تنها نصیب کسی می شود که قلبی قوی و باایمان داشته باشد؛ چرا که هر چه ایمان، قوی تر گردد، شجاعت و بی باکی مسلمان برای رویارویی با دشمن بیش تر می شود و اگر در ایمان، کمی و کاستی بیاید، شجاعت انسان نیز می کاهشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلیرترین فرد صحابه بود و هیچکس در شجاعت و بی باکی با او برابری نمی کرد.^۲

۱- ابوبکر الصديق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص ۶۹

۲- مرجع سابق، ص ۷۰

مبحث سوم

هجوم همه‌جانبه به مرتدان

ابزار و راه‌های رویارویی با مرتدان، گوناگون بود. کسانی که بر اسلامشان استقامت ورزیدند، در مقابل نزدیکان و اقوام از دین برگشته‌ی خود، از در سخن و نصیحت وارد شدند. گام نخست برای رویارویی با مرتدان، گفتمانی بود که از سوی مسلمانان، برای از دین برگشته‌ها مطرح شد و آنان را از عواقب راهی که در پیش گرفته بودند، برحذر داشت. در میان قبایلی که مرتد شده بودند، افرادی وجود داشتند که بر اسلامشان ثبات ورزیدند و در هر فرصتی، اقوام خود را به فرجام بدی که در انتظارشان بود، هشدار دادند تا بلکه دوباره به آغوش اسلام بازگردند. بسیاری از دعوت‌گران مسلمان، مورد تحقیر و استهزای اقوام خود قرار گرفتند و برخی هم از قوم و قبیله‌ی خود رانده شدند؛ حتی بعضی به شهادت رسیدند. البته دعوت‌عده‌ای چون عدی بن حاتم و جارود، مؤثر واقع شد که در مباحث بعدی بررسی خواهیم کرد. آن دسته از مسلمانانی که در دعوت اقوامشان ناکام شدند، به سایر برادران مسلمانان پیوستند تا راه‌کاری مناسب برای رویارویی با مرتدان، انتخاب کنند. دعوت و هشدار مسلمانان به مرتدان در چارچوب گفتمان به نتیجه رسید و باعث شد تا بسیاری از قبایل، به دو دسته‌ی مسلمان و مرتد تقسیم شوند؛ در این میان می‌توان به آن‌چه در بنی سلیم روی داد، اشاره کرد که در پی دعوت مسلمانان، بنی سلیم دو دسته شدند: * کسانی که پایبند اسلام ماندند * و کسانی که هم‌چنان بر کفر و ارتداد، سرسختی کردند. به هر حال طوری شد که مسلمانان و مرتدان قبایل، رویارویی هم قرار گرفتند و بر ضد هم شمشیر کشیدند. ابناء در یمن، در پی قتل اسود عنسی برآمدند که در صفحات بعد شرح ماجرا آمده است. مسعود یا مسروق قیسی، با اشعث بن قیس از در نصیحت وارد شد و او را از ارتداد برحذر داشت که بحث و گفتگویی طولانی در میان آن‌ها جریان یافت. موضع مسلمانان برای ارشاد اقوام مرتدشان، سبب شد تا بسیاری از مرتدها بار دیگر به اسلام بازگردند و بار سنگینی که بر دوش مجاهدان برای رویارویی با مرتدان بود، سبک‌تر شود.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، با توکل بر خدای متعال، استراتژی خود را بر این مبنا قرار داد که قبایل مسلمانی را که در مناطق مختلف شبه‌جزیره‌ی عرب پراکنده بودند، به میدان دعوت مرتدان یا معرکه‌ی جهاد با آنان بکشاند. این سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه سبب شد تا افراد و

قبایلی که بر اسلام پایداری کرده بودند، نقشی مهم و اساسی در ریشه کن کردن فتنه‌ی مرتدان داشته باشند...^۱

باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفت، هم چنان بر اسلام ماندگار ماندند.^۲ دکتر مهدی رزق الله این موضوع را به خوبی مورد بررسی قرار داده و به پاسخ گویی این پرسش برآمده که آیا فتنه‌ی ارتداد در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام قبایل عرب و سرکردگانشان را در بر گرفت یا فقط دارای پراکندگی جغرافیایی بود و شامل تمام قبایل و سران آنها نمی شد؟ آقای مهدی رزق الله می گوید: «در منابع و مراجع مختلف، هیچ دلیلی نیافتم که نشان دهد فتنه‌ی ارتداد در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه همه‌ی قبایل و ریسان طوایف را در بر گرفته باشد. بلکه حکومت اسلامی، با تکیه بر آن دسته از جماعت‌ها و قبایل عرب که در مناطق مختلف شبه جزیره‌ی عرب پراکنده بودند و بر اسلام پایداری کردند، به ریشه کنی جریان ارتداد پرداخت.»^۳

چگونگی رویارویی حکومت اسلامی با جریان ارتداد

پیش از این گفتیم که گام نخست برای مبارزه با جریان ارتداد، نفوذ به قبایل از دین برگشته از طریق مسلمانان همان قبایل بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نخستین اقدام برای رویارویی با جریان ارتداد که آغازش در زمان خود ایشان بود، نامه‌ها و پیک‌هایی به آن دسته از قبایل فرستادند که مدعیان دروغین نبوت در آنها ظهور کرده بودند تا کسانی را که بر اسلام ثبات ورزیده‌اند، گرد هم آورند و آنها را برای مبارزه با جریان ارتداد، آماده کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز برای ریشه کن کردن جریان ارتداد، همین شیوه را در پیش گرفت و کوشید تا با آگاهی دادن به مردم و روشن کردن هویت این جریان، عموم مسلمانان را بر ضد مرتدان بسیج کند؛ وی موفق شد با مسلمانانی که بر اسلام ایستادگی کردند، ارتباط برقرار کند و از طریق آنان، مقدمه‌ی لشکرکشی به سوی مرتدان را فراهم نماید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در راستای همین استراتژی با سرکردگان مرتدان و هم چنین سرآمدان مسلمان، نامه‌نگاری کرد تا از خلال مکاتبات و وقت کشی، برخی از اهداف از قبیل فراهم شدن وقت مورد نیاز، برای بازگشت لشکر اسامه رضی الله عنه، تحقق یابد. وی، همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نامه‌هایی به اهل یمن و

۱- الثابتون علی الإسلام أيام فتنه الردة، ص ۴

۲- مرجع سابق، ص ۱۹

۳- مرجع سابق.

دیگران فرستاد و از آنان خواست تا تمام تلاش خود را برای رویارویی با مرتدان بکار گیرند. ابوبکر رضی الله عنه برای مسلمانان، مناطقی را تعیین کرد و به آنان دستور داد در محل های تعیین شده، گرد هم آیند تا فرمان نهایی او برای رویارویی با مرتدان به آنان برسد. این کار، مقدمه‌ی گسیل لشکرهای سامان‌دهی شده و منظم بود.^۱ در این میان، همراهی مسلمانان ثابت‌قدم بر توفیق حکومت برای مبارزه با مرتدان افزود. برخی از مسلمانان ثابت‌قدم مانند عدی بن حاتم طائی و زبرقان بن بدر تمیمی، زکات قبایل خود را به مدینه آوردند.^۲ مسلمانان ثابت‌قدم، توانستند حرکت قیس بن مکشوح مرادی را ناکام کنند و برخی از تجمعات مرتدها را در تهامه، سراه و نجران پراکنده سازند. نامه‌نگاری ابوبکر رضی الله عنه و نفوذ به قبایل مرتد، پیامدهای زیر را در برداشت:

۱- ابوبکر صدیق رضی الله عنه توانست از این طریق، استراتژی را در فراخوان عمومی بر ضد مرتدان و تقویت بنیه‌ی دفاعی و تهاجمی لشکر اسلام تحقق بخشد و وقت مورد نیاز برای این منظور را به دست آورد تا با امکانات و توانایی بیش‌تری به جنگ با مرتدها برود و به لشکر اسلامی، نظم و سامان کافی ببخشد.

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق نامه‌نگاری، به بازپروری ایمانی مسلمانان ثابت‌قدم پرداخت و آنان را برای رویارویی با مرتدها به گونه‌ای آماده کرد که برخی از ایشان (مانند عدی بن حاتم رضی الله عنه در فتح عراق) در مقام فرماندهی فتوحات اسلامی قرار گرفتند.

۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از طریق ارتباط با مسلمانان ثابت‌قدم در میان قبایل مرتد، موفق شد در برخی از مناطق، لشکرگاه‌هایی از نیروهای مسلمان ایجاد کند که با رسیدن سپاهیان اسلام، به آن‌جا مایه‌ی قوت لشکر اسلام شدند.

۴- در فرصتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با قبایل مختلف ارتباط داشت، موفق شد در پاره‌ای از محدوده‌های جغرافیایی مانند جنوب شبه‌جزیره‌ی عرب، جریان ارتداد را متوقف کند.

گام بعدی برای مبارزه با مرتدها، گسیل لشکرهای منظم به مناطق از دین برگشته بود. لشکر اسامه رضی الله عنه پس از چهل روز یا دو ماه از جهاد بازگشت و پس از رسیدن این لشکر، ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با مرتدان، رو به ذی‌قصره نهاد. صحابه رضی الله عنهم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد کردند که فرد دیگری را به فرماندهی لشکر بگمارد و خودش به مدینه بازگردد و به اداره‌ی امور مسلمانان پردازد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: ابوبکر رضی الله عنه شمشیر به

۱- دراسات فی عهد النبوة، ۳۱۹

۲- دراسات فی عهد النبوة، ۳۱۹؛ نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص ۱۰

دست گرفت و سوار بر اسب، روی به ذی‌قصره نهاد. علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه افسار اسب ابوبکر رضی الله عنه را گرفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! هیچ معلوم است کجا می‌روی؟ اینک همان چیزی را به تو می‌گویم که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله روز احد فرمودند: ^۱ شمشیرت را در غلاف کن و ما را در غم و مصیبت از دست دادنت، نشان و به مدینه بازگرد که به خدا سوگند اگر تو را از دست بدهیم، هرگز برای اسلام، نظام و سامانی نخواهد ماند.» و این چنین ابوبکر رضی الله عنه به پیشنهاد علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت. ^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه یازده پرچم برای قشون اسلامی بست و برای هر لشکری، یک فرمانده تعیین کرد. ^۳ وی به فرماندهان لشکرها دستور داد تا در مسیر حرکت خود، دیگر مسلمانان را نیز به خروج در راه خدا فرا خوانند. این لشکرها عبارتند از:

- ۱- لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه که به سوی بنی‌اسد، بنی‌تمیم و سپس به یمامه اعزام شد.
- ۲- لشکر عکرمه رضی الله عنه پسر ابوجهل، به سوی مسیلمه‌ی کذاب (بنی‌حنیفه) و پس از آن عمان، مهران، حضرموت و یمن گسیل شد.
- ۳- لشکر شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه به دنبال عکرمه رضی الله عنه به یمامه گسیل شد و مأموریت یافت تا به حضرموت نیز برود.
- ۴- لشکر طریفه بن حاجز رضی الله عنه به سوی بنی‌سلیم از هوازن فرستاده شد.
- ۵- لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه به قضاعه گسیل شد.
- ۶- جیش خالد بن سعید بن عاص رضی الله عنه به اطراف شام اعزام شد.
- ۷- لشکر علاء بن حضرمی رضی الله عنه رهسپار بحرین شد.
- ۸- لشکر حذیفه بن محصن غلفانی رضی الله عنه به سوی عمان گسیل شد.
- ۹- لشکر عرفجه بن هرثمه رضی الله عنه به مهران اعزام شد.
- ۱۰- لشکر مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه به یمن (صنعاء و سپس حضرموت) فرستاده شد.
- ۱۱- لشکر سوید بن مقرن رضی الله عنه به تهامه‌ی یمن اعزام شد.

روستای ذی‌قصره، پایگاه گسیل لشکرها به سوی مناطق عملیاتی قرار گرفت. چگونگی برنامه‌ریزی ابوبکر رضی الله عنه در دسته‌بندی و گسیل لشکرها، بیان‌گر دانش جغرافیایی و خبرگی

۱- منظور علی رضی الله عنه، فرموده‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه در جنگ احد است که می‌خواست با پسرش عبدالرحمن که در آن جنگ در صف مشرکان بود، بجنگد؛ اما رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به ابوبکر رضی الله عنه دستور دادند تا شمشیر در غلاف کند و به جای خود بازگردد.

۲- البدایة و النهایة (۳۱۹/۶)

۳- التاریخ الإسلامی (۴۹/۹)

دقیق و بی نظیر وی می باشد. بازنگاهی به عمل کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان گسیل لشکرها، این نکته را روشن می کند که ابوبکر رضی الله عنه شناخت جغرافیایی زیادی به شبه جزیره عرب داشته و پستی و بلندی‌ها، پراکندگی جمعیت و راه‌های ارتباطی آن را طوری می شناخته است که گویا نقشه‌ی آن سرزمین را پیش روی خود داشته و بر همان مبنا نیز عملیات سرکوبی مرتدها را سامان‌دهی می کرده است. بررسی مسیر حرکت لشکرهای اعزامی ابوبکر رضی الله عنه و چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با یکدیگر یا جدایی و پراکندگی آنها از هم، نشان می دهد که لشکر اسلام دارای پوشش و آرایش نظامی شگفت‌انگیز و بی نظیری در تمام نواحی و مناطق شبه جزیره بوده و توانایی و قابلیت زیادی برای برقراری ارتباط و ایجاد هماهنگی میان لشکرهای مختلف داشته است. ابوبکر رضی الله عنه همواره از موقعیت لشکرها باخبر بود و گزارش تحرکات و اقدامات لشکرها، دقیق و زود به او می رسید و بدین سان می توانست با دریافت اخبار جبهه‌های مختلف، دستورات لازم را صادر کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره از طریق پیک‌های نظامی، از اوضاع و احوال جبهه‌ها باخبر بود. برخی از افرادی که به عنوان پیک نظامی، در میان لشکرها و مقرر فرماندهی در آمد و شد بودند، عبارتند از: ابوخیثمه‌ی نجاری انصاری، سلمه بن سلامه، ابوبرزه‌ی اسلمی و سلمه بن وقش.^۱

لشکریان ابوبکر صدیق رضی الله عنه جنگاور بودند و به همین سبب نیز برخورد نظامی با مرتدان، یکی از مؤثرترین اقدامات حکومت اسلامی برای رویارویی با مرتدها بود. خبرگی فرماندهی کل و سامان‌دهی درست و شایسته‌ی لشکرها از سوی وی، بر توانایی نظامی لشکریان افزود و لشکر ابوبکر صدیق رضی الله عنه را قوی‌ترین نیروی نظامی شبه جزیره عرب کرد. جنگاوری و توان بالای سربازان اسلام در میدان نبرد و جهاد، پیامد حضورشان در جنگ‌ها و غزوه‌های زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که در مناطق مختلف شبه جزیره روی داد.^۲ خالد بن ولید رضی الله عنه که توانایی و خبرگی جنگی بالایی داشت، در جنگ با مرتدها و در فتوحات اسلامی سرآمدترین فرماندهی لشکریان اسلام بود.

دسته‌بندی و تقسیم لشکر اسلام، استراتژی نظامی مهمی بود که بلافاصله پس از ظهور جریان ارتداد و به سبب پراکندگی مناطق از دین برگشته، انجام شد تا هرگونه فرصتی را از قبایل مرتد بگیرد و مانع از آن شود که مرتدها با هم متحد و یک جا شوند. به همین خاطر هم، جریان ارتداد در مدت زمان اندکی (چیزی حدود سه ماه) سرکوب شد. ابوبکر

۱- فی التاریخ الإسلامی از شوقی ابوخلیل، ص ۲۲۶

۲- من دولة عمر إلى دولة عبدالملک، نوشته‌ی ابراهیم بیضون، ص ۲۸

صدیق رضی الله عنه در حملاتی پیاپی، مرتدها را غافل گیر کرد تا هیچ فرصتی برای یک پارچگی و اتحاد با هم، بر ضد مسلمانان نیابند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای سرکوب مرتدها درنگ نکرد تا آنها، گرد هم نیایند و فتنه و آشوبشان بر ضد مسلمانان، خطرناک و دشوار نگردد؛ ابوبکر رضی الله عنه هرگونه فرصتی را از مرتدها سلب کرد تا نتوانند سر بر آورند و گزندگی به کیان اسلامی برسانند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه حجم جریان ارتداد و بزرگی ابعاد پرخطرش را دریافت و دانست که اندکی درنگ در رویارویی با مرتدها، به زیانه کشیدن آتش زیر خاکستر می انجامد و هر تر و خشکی را می سوزاند و کیان اسلامی را نابود می کند. بدون تردید ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیاست دان خیره و نظامی کار آزموده ای بود که توانست از عهده ای امور بر آید و با برنامه ریزی درست و شایسته اش، مشکلاتی آن چنانی را حل و فصل کند. ابوبکر رضی الله عنه با برافراشتن پرچم جهاد، بیرق توحید را به اهتزاز در آورد تا بانگ توحید و خداپرستی از ژرفای دل های آکنده از ایمان و عظمت پروردگار، بر زبان هایی جاری گردد که همواره به ذکر و نام خدا جنیده است. خدای متعال، دعا های خالصانه ای ابوبکر و سربازان اسلام رضی الله عنهم را لیبیک گفت و نصرت و یاریش را بر آنان فرو فرستاد و دین و شریعتش را غالب و پیروز کرد تا در زمانی اندک و کم تر از چند ماه، تمام شبه جزیره ی عرب در برابر اسلام گردن نهند.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از آن که با مرتدها بجنگد، نامه ای به تمام قبایل مرتد فرستاد و آنان را به اسلام فرا خواند تا دوباره به اسلام باز گردند و آن را ناب و بی آرایش، در زندگی خود بکار گیرند. وی، مرتدان را از عاقبت و فرجام بد ارتداد در دنیا و آخرت بر حذر داشت و آنان را از پایان راهی که در پیش گرفته بودند، به شدت ترساند. چرا که مرتدها، بر رویه ی باطل خود سرسختی می کردند و انحراف و کج روییشان به حدی شدید بود که بیم و تهدید شدید را می طلبید تا شاید سرکردگان قبایل مرتد را به خود آورد و پیروی کورکورانه را از اذهان توده ی مردم بزداید و آنان را متوجه و آگاه کند که نباید کورکورانه از ریسان خود فرمان پذیرند.^۲

۱- تاریخ الإسلامی (۵۱/۹)

۲- تاریخ الإسلامی (۵۵/۹)

متن نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مرتدها

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از برنامه‌ریزی دقیق و آمادگی کامل لشکریان اسلام، برای اتمام حجت و فراخوان دوباره‌ی مرتدها به اسلام، نامه‌ای به عموم مردم اعم از کسانی که هم‌چنان بر اسلام مانده بودند و مرتدان و از دین برگشته‌ها نوشت و پیش از گسیل لشکرها، افرادی را به میان قبایل مختلف فرستاد تا نامه‌اش را در میان عموم مردم بخوانند؛ او، از مردم خواست تا مضمون نامه‌اش را به اطلاع دیگران نیز برسانند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌اش روی سخن را به همه کرد و همگان را اعم از آنان که بر اسلامشان ماندگار ماندند و کسانی که از اسلام برگشتند، مخاطب قرار داد. متن نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحيم

— از ابوبکر، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همه‌ی کسانی که این نامه، به آن‌ها می‌رسد؛ چه آنان که بر اسلام پایداری کرده‌اند و چه آنان که از دین برگشته‌اند.

سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش گرفت و پس از هدایت و ره‌یابی، به گمراهی و کوردلی بازنگشت. من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگاری که خدایی غیر از او نیست، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیام‌آور او است و به آن‌چه آورده، اقرار می‌کنم و منکرانش را سزاوار تکفیر و جهاد می‌دانم. اما بعد: خدای متعال، محمد صلی الله علیه و آله را به حق و به عنوان مژده‌رسان و بیم‌دهنده و دعوت‌گری به سوی آفریده‌هایش فرستاد تا چون چراغی تابان به فرمان خدا، راه سعادت را به آنان بنمایاند و افراد عاقل و زنده‌دل را بیم دهد و حجت، بر کافران تمام شود و عذاب الهی بر آنان، قطعی گردد. خدای متعال، کسانی را که دعوتش را پذیرفتند، به راه راست هدایت کرد و رسول صلی الله علیه و آله به فرمان پروردگار، با کسانی که از او روی گرداندند، پیکار کرد تا آن‌که خواه و ناخواه اسلام را پذیرفتند. خدای متعال، پیامبرش را در حالی از ما گرفت که فرمان خدا را اجرا نمود، برای امتش خیرخواهی کرد و مسؤولیتش را به انجام رساند. خدای متعال، در کتابی که فرو فرستاده، رحلت محمد صلی الله علیه و آله را برای خود ایشان و تمام مسلمانان، بیان کرده و فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ هم‌چنین

۱- زمر - آیه‌ی ۳۰؛ یعنی: «(ای محمد! هیچ‌کسی از واقعه‌ی مرگ، مستثنی نیست و) تو هم می‌میری و آنان نیز

می‌میرند.»

فرموده است: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴾^۱ خداى متعال فرموده است: ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾^۲ بنابراین کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای یگانه و بی همتا را می پرستیده، بداند که خدای متعال، مراقب او است؛ او، زنده‌ی پاینده است و هرگز نمی میرد؛ چرت و خواب، او را نمی گیرد و او، حافظ و نگهبان دین خود می باشد و دشمنش را جزا و کیفر می دهد. من، شما را به ترس از خدا و تقوای پیشگی سفارش می کنم؛ شما را وصیت می کنم به این که نصیب و بهره‌ی خود را از خدا و آنچه پیامبران آورده اند، بگیری و هدایت و رهنمودهای الهی را پیشه سازید و به دین خدا چنگ بزنید و بدانید که هر کس را که خدا، راه ننماید، گمراه است و هر آن کس را که خدای متعال، عافیت ندهد، در بلا افتاده و کسی را که خدا یاری نرساند، خوار و زبون است؛ هر که را خدا هدایت کند، ره یافته و هدایت شده است و کسی را که خدا گمراه کند، ره گم کرده‌ای است که خدای متعال می فرماید: ﴿ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضِلِّ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا ﴾^۳ هیچ یک از اعمال شخص گمراه در دنیا تا زمانی که به یگانگی خدا اقرار نکند، پذیرفته نمی شود و در آخرت نیز هیچ عذر و بهانه‌ای از او قبول نمی گردد. به من خبر رسیده که برخی از شما پس از پذیرش اسلام و عمل به تکالیف آن، از روی غرور و غفلت و ندانستن حکم خدا، دعوت شیطان را پاسخ گفته و از این دین روی گردانده اند. خدای متعال می فرماید: ﴿ وَإِذْ قُلْنَا

۱- انبیاء - آیه ۳۴؛ یعنی: «ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید و همیشگی نگذاشتیم؛ (بلکه هر کسی

می میرد) پس اگر تو بمیری، آیا ایشان (یعنی کسانی که مرگت را پایان کار اسلام می دانند) جاودانه می مانند؟!»

۲- آل عمران - آیه ۱۴۴؛ یعنی: «محمد، تنها پیامبر است و پیش از او نیز پیامبرانی بوده و رفته اند؛ پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب برمی گردید (و اسلام را رها می کنید)؟ و هر کس به عقب برگردد (و کافر شود) هرگز کوچک ترین زبانی به خدا نمی رساند و خداوند، به سیاست گزاران پادش خواهد داد.»

۳- کهف - آیه ۱۷؛ یعنی: «... هر کس را که خداوند، راهنمایی کند، ره یاب واقعی او است و هر که را گمراه نماید، هرگز دوست و رهنمایی برایش نخواهی یافت.»

لِّلْمَلٰئِكَةِ اَسْجُدُوا لِاَدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبٰلِيسَ كَانَ مِنَ الْجٰنِ فَفَسَقَ عَنۡ اَمْرِ رَبِّهٖۗ
 اَفَتَتَّخِذُوْنَهُ وَاَوْلٰٓئِهٖۗ اَوْلِيَآءَۙ مِّنۡ دُوْنِ وَهَمَّ لَكُمْ عَدُوٌّۭۙ بِنَسِۙ لِلظَّٰلِمِيْنَۙ بَدَلًاۙ ﴿۱﴾
 همچنين مى فرمايد: ﴿۱﴾ اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّۭۙ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّاۙ اِنَّمَا يَدْعُوْا
 حِزْبَهُۥ لِيَكُوْنُوْا مِنۡ اَصْحٰبِ السَّعِيْرِ ﴿۲﴾

من، فلانی را به همراه لشکری از مهاجرین و انصار و کسانی که به خوبی از ایشان پیروی می کنند، به سوی شما فرستاده و دستورش داده‌ام که با کسی پیکار نکند و کسی را نکشد مگر این که نخست او را به سوی خدا فرا بخواند؛ هر کس که دعوتش را بپذیرد و به یگانگی خدا اقرار کند و از کفر دست بردارد و عمل صالح و شایسته انجام دهد، از او بپذیرد و دستور داده‌ام با هر کس که سر بتابد و سرپیچی کند، جنگ نماید و بر چنین کسانی که دست یابد، کسی را نگذارد و او را بکشد و در آتش بسوزاند. دستور داده‌ام زنان و کودکان را اسیر کند و از هیچ کس جز اسلام نپذیرد. بنابراین هر کس از او پیروی کند، برای خودش خوب است و هر آن کس که دعوتش را نپذیرد، نمی تواند از سرزمین خدا بگریزد یا رشته‌ی کار از دست خدا بدر کند و به او ضرری برساند. من، به فرستاده‌ام فرمان داده‌ام نامه‌ی مرا در تمام مجامع شما بخواند؛ نشانه‌ی مسلمانی، اذان است؛ لذا اگر کسانی اذان گفتند، دست از ایشان بدارید و اگر اذان نگفتند، در حمله به آن‌ها شتاب کنید و اگر اذان گفتند، از وظایف و تکالیف شرعیشان پرسید که آیا عمل می کنند یا نه؟ اگر از انجام وظایف شرعی امتناع کردند، بدون درنگ بر آنان بتازید و اگر پذیرفتند، از آنان پذیرفته گردد».^۳
 نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر دو محور استوار بود:

۱- کهف - آیه‌ی ۵۰؛ یعنی: «(آغاز آفرینش انسان را به یاد آورید) آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. همه‌ی آن‌ها به جز ابلیس سجده کردند که او، از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد. آیا او و فرزندانش را با وجودی که دشمن شما هستند، به جای من دوست خود می گیرید؟! چه عوض و جایگزین بدی برای ستم کاران است!»

۲- فاطر - آیه‌ی ۶؛ یعنی: «بی گمان شیطان، دشمن شما است؛ پس شما هم او را دشمن بدانید (و از وسوسه‌هایش پیروی نکنید). او، پیروان خود را به این فرا می خواند که از اهل آتش سوزان جهنم شوند.»

۳- تاریخ طبری (۷۱ تا ۶۹/۴)

- ۱- دعوت و فراخوان مرتدان به رجوع دوباره به اسلام.
- ۲- بیان عاقبت ارتداد و فرجام کسانی که بر آن سرسختی کنند.^۱
در نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر موارد زیر تأکید شده است:
الف) نامه، متوجه همگان است تا همه، دعوت حق را بشنوند.
ب) خدای متعال، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث نموده است؛ بنابراین کسی که به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار کند، مؤمن است و منکرش، کافر می‌باشد و با او پیکار می‌شود.
ج) محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چون دیگر افراد بشر از این دنیا می‌رود و تقدیر الهی در مورد وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله حق است؛ لذا مؤمن، عبادت گزار محمد صلی الله علیه و آله نیست و تنها خدای یگانه و پاینده‌ای را می‌پرستد که هرگز نمی‌میرد. این روشن‌گری ابوبکر صدیق رضی الله عنه هیچ عذر و بهانه‌ای برای مرتده‌ها، به‌جا نگذاشت.^۲
د) ارتداد، زاده‌ی عدم شناخت درست و اصولی اسلام و پذیرش دعوت شیطان است. پذیرش دعوت شیطان، به معنای دوستی با کسی است که دشمن انسان می‌باشد و این، ستمی است بزرگ در حق خود که انسان با پیروی از شیطان راه جهنم را در پیش بگیرد.
ه) در جنگ با مرتدان، برگزیده‌ترین مسلمانان اعم از مهاجرین و انصار و تابعین حضور داشته‌اند تا دین اسلام را در برابر خفت‌گری از دین برگشته‌ها حفاظت کنند.
و) کسی که دست از ضلالت و گمراهی و جنگ با مسلمانان بکشد و دوباره به اسلام بازگردد و به تکالیف و وظایف دینش عمل نماید، فردی از جامعه‌ی اسلامی است که تمام حقوق و وظایف مسلمانان متوجهش می‌گردد.
ی) هر آن کس که بر ضلالت و ارتداد، سرسختی ورزد و از پیوستن به صف مسلمانان امتناع کند، راه ستیزه‌گری با اسلام را در پیش گرفته و باید کشته و سوزانده شود و زنان و فرزندانش اسیر گردند؛ چنین شخصی، نمی‌تواند از عذاب الهی بگریزد که به هر جا فرار کند، در ملک و سرزمین خدا است.
ث) اذان، نشان مسلمانی است و وجه تمایز مرتدان از مسلمانان؛ لذا ابوبکر صدیق رضی الله عنه دستور می‌دهد تا مجاهدان، دست از آنان که اذان می‌گویند، بدارند و بی‌درنگ بر آنان بتازند که اذان نمی‌گویند.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌ی یک‌سانی که به فرماندهان لشکری و

۱- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام، ص ۲۶۲

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۹۰

۳- حركة الردة، ص ۱۷۶

سربازان فرستاد، بر رعایت قوانین و ضوابط نامه‌ی پیشین تأکید کرد. متن نامه‌ی ایشان چنین بود: «... این، فرمان ابوبکر، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فلانی است که او را همراه دیگران به جنگ مرتدین می‌فرستد و دستورش می‌دهد تا آن‌جا که می‌تواند نهان و آشکارا از خدا بترسد و در دین خدا تلاش و جدیت داشته باشد و با آنان که دعوت حق را نپذیرفته و با روی گردانی از دین خدا به فریب شیطان فریفته گشته‌اند، جهاد و پیکار نماید و پیش از جنگ، آنان را به دین خدا فراخواند؛ پس اگر پذیرفتند، دست از ایشان بدارد و اگر سرتافتند، از هر سو بر آنان بتازد تا تسلیم شوند و حق را بپذیرند؛ وانگهی آنان را از حقوق و وظایفشان آگاه سازد و آن‌چه را بر عهده‌ی آن‌ها است، از آنان بگیرد و آن‌چه را حق آنان است، به آنان بپردازد. البته به آنان فرصت بیهوده ندهد و مسلمانان را از جنگ با آن‌ها باز ندارد؛ هر کس فرمان خدا را بپذیرد و بر آن اقرار نماید، از او قبول کند و او را در انجام کارهای نیک و پسندیده یاری رساند؛ با کسانی باید جنگ کند که پس از اقرار به آن‌چه از سوی خدا آمده، کفر ورزیده‌اند و هر کس، دعوت را پذیرفت، دیگر در پی او نباشید (که آیا از دل ایمان آورده است یا نه؟) چراکه تنها خدای متعال از درون او آگاه است و او را بدان محاسبه می‌کند. با هر کس که دعوت حق را نپذیرد، پیکار نماید و او را بکشد؛ از کسی چیزی جز اسلام را نپذیرد و از کسی که دعوتش را پاسخ گوید، قبول کند و احکام دین را به او آموزش دهد؛ با سرکشان بجنگد و چون خدای متعال، او را بر آنان پیروز گرداند، آن‌ها را به سلاح یا آتش بکشد و غنایم را تقسیم کند مگر خمس آن را که باید به نزد ما بفرستد. یاران و هم‌رزمانش را از شتاب‌زدگی و تبه‌کاری باز دارد و در میان سپاهیان، افراد ناشناس را وارد نکند که مبادا جاسوس باشند و خطری از سوی آن‌ها متوجه مسلمانان شود. پیوسته جویای حال مسلمانان باشد و در حرکت و توقف با آنان مدارا نماید و برخی را جلوتر از دیگران نفرستد و با مسلمانان، منش و گفتار نیک در پیش بگیرد.»^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌ی یک‌سانی که به تمام امرا و فرماندهان نوشت، آنان را در جنگ با مرتدان به رعایت پاره‌ای از امور فرمان داد و صریح و بدون هیچ ابهامی دستور داد تا پیش از پیکار، مرتدها را به اسلام دعوت دهند و از جنگ با آنان که دعوت حق را می‌پذیرند، خودداری کنند و بر اصلاح بندگان از دین برگشته، حرص و اشتیاق وافر داشته باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهان لشکری را دستور داد تا پس از پذیرش دعوت حق از سوی مرتدها، با رویکرد دیگری غیر از جنگ با آنان برخورد کنند و به جای پیکار با آن‌ها،

آموزه‌های دینی را به آنان آموزش دهند و حقوق و وظایف دینشان را برای آن‌ها روشن کنند. البته فرمان ابوبکر رضی الله عنه درباره‌ی عدم درنگ مجاهدان صریح بود و به آنان دستور داد تا در پیکار با مرتد‌ها تأخیر نکنند و پیش از پیروزی و غلبه بر آنان، دست از جنگ نکشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سپاهیان اسلام دستور داد تا دعوت را سرلوحه‌ی جهاد و پیکار خود قرار دهند و به محض پذیرش دعوت از سوی دشمن، دست از پیکار بکشند؛ چراکه هدف نهایی از جنگ با مرتدان، فراخوان آن‌ها به دینی است که از آن بیرون شده‌اند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این فرمان را برای امیران لشکری صادر کرد و از لشکریان خواست تا اساس پیکارشان را بر مبنای دعوتی قرار دهند که هدفی واحد و یک‌سان با جهاد دارد که همان دفاع و پشتیبانی از اسلام می‌باشد.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنر فرماندهی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و در راهبری امت به آن حضرت صلی الله علیه و آله اقتدا کرد. پیروزی هر پیشوا و فرماندهی، به میزان موفقیتش در میان سربازانش بستگی دارد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بهترین سرباز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ دوستیش با آن حضرت صلی الله علیه و آله بر اساس اخلاص قرار داشت و همواره می‌کوشید تا فرموده‌هایش را کاملاً اجرا کند و به همین خاطر نیز در تمام جنگ‌ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت کرد و از هیچ جان‌فشانی و مجاهدتی دریغ نکرد. می‌توان باریک‌بینی و دوراندیشی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در سفارش‌هایش به امیران لشکری و بلکه برنامه‌ریزی در رویارویی با دشمنان اسلام به وضوح دید.^۲ نکات زیر در نخستین سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به امیران و فرماندهان لشکری قابل لحاظ است:

۱- تأکید بر لزوم تقوای پیشگی و ترس از خدا در نهان و آشکار. قطعاً تأکید بر تقوا، سیاست پخته و بجایی بود که سبب می‌شد تا مدد و نصرت الهی، به یاری و همراهی مجاهدان بیاید. چراکه: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ (نحل: ۱۲۸) یعنی: «همانا خدا، با کسانی است که تقوا پیشه کرده‌اند و با آنان که نیکو کارند.»

۱- الدور السياسي للنفوة، ص ۲۶۳

۲- حركة الردة، ص ۱۷۹

۲- تأکید بر جدیت و تلاش مخلصانه در راه خدا که از صفات و ویژگی‌های بارز بندگانی است که مورد نصرت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرند: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۹)

یعنی: «کسانی که در راه ما مجاهده و جهاد می‌کنند، آنان را به راه‌های خود راهنمایی می‌کنیم و قطعاً خداوند، با نیکوکاران است.»

۳- تنها چیزی که از مرتدها پذیرفته می‌شود، این است که دوباره به اسلام بازگردند و چون در مسایل عقیدتی، جای تساهل و آسان‌گیری نیست، عدم پذیرش دعوت، با مرگ برابر است.

۴- تقسیم غنائم جنگی با رعایت حقوق بیت‌المال که همان خمس می‌باشد.

۵- برحذر داشتن سپاهیان از شتاب‌زدگی در رویارویی با دشمنان تا در معرض شکست و نابودی قرار نگیرند.

۶- برحذر داشتن فرماندهان از این که هیچ بیگانه و ناشناخته‌ای را در سپاه اسلام راه ندهند که مبادا جاسوس باشد.

۷- دستور دادن فرماندهان به این که در حرکت و توقف، جوایای حال سپاهیان باشند و برخی را جلوتر از بعضی دیگر نفرستند.

۸- دستور دادن امیران به این که منش و گفتار خوبی با سپاهیان‌شان در پیش بگیرند.^۲
استراتژی عمومی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فرماندهی لشکرها در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱- همکاری و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرهاى مختلف به گونه‌ای بود که با وجود استقلال فرماندهی لشکرها و دوری مناطق عملیاتی هر یک از لشکرها از یکدیگر، فعالیت تمام آنها تحت یک فرماندهی کل قرار گرفته بود و خلیفه در مدینه، جریان پیکار و نبرد مسلمانان را فرماندهی می‌کرد؛ علاوه بر این، چگونگی ارتباط و پیوست لشکرها با هم و یا جدایی و پراکنده‌گی آنها از هم به عنوان یک استراتژی نظامی و عملیاتی، بیان‌گر پیوستگی و رابطه‌ی تنگاتنگ لشکرها با یکدیگر می‌باشد.

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۹۱

۲- حركة الردة، ص ۱۷۹

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای حفظ مدینه‌ی منوره - مرکز خلافت - نیروی ویژه‌ای را بکار گرفت و در این باره با بزرگان صحابه نیز مشورت و رایزنی کرد و از آنان خواست تا او را در سیاست‌های راهبردی خلیفه در جریان جنگ و اداره‌ی امور راهنمایی کنند.

۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مسلمانانی که در میان قبایل مرتد بودند، کار گرفت. او، برای بکارگیری مسلمانان تمام قبایل در رویارویی با جریان ارتداد از یک سو به فرماندهان لشکری دستور داد تا در مسیر حرکتشان به سوی مناطق عملیاتی، مسلمانان قبایل مختلف را همراه خود کنند و از دیگر سو فرمان داد که برخی از این مسلمانان، به عنوان نیروهای پشتیبانی، در مناطق خود بمانند و از مناطق تحت کنترل خود، در برابر حملات احتمالی مرتدها، دفاع کنند.

۴- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای عملیاتی کردن برنامه‌های جهادی خود بر ضد مرتدها، حیل‌های جنگی و غافل‌گیرانه‌ای در پیش گرفت؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در گسیل لشکرها با حفظ اسرار و برنامه‌های نظامی خود به گونه‌ای هشیارانه و محتاط عمل می‌کرد که مقصد لشکرها، همواره پوشیده بود و سبب می‌شد تا دشمن غافل گیر شود.^۱ چگونگی فرماندهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، بیان‌گر دانش و پختگی سیاسی ابوبکر رضی الله عنه و تجربه‌ی عملی و کارآزمودگی آن بزرگوار می‌باشد که نصرت و یاری خداوند متعال را به همراه داشت.

ماجرای اسود عنسی و فرجام کار او

نام اسود عنسی، عبهله بن کعب بن غوث است و کنیه‌اش، ذی‌خمار.^۲ اسود عنسی، کاهن بود و مدعی دانستن غیب؛ وی در سخنوری نیز توان زیادی داشت و همین، باعث شده بود تا کاهنی حیل‌گر و تردست گردد و با حقه‌گری و شعبده‌بازی، مردم را بفریبد و قلوبشان را دربند و شکار کند. او برای اثرگذاری در مردم از مال و ثروت نیز به عنوان ابزار فریب‌دهنده،

۱- الأبعاد لمفهوم الأمن فی الإسلام، از مصطفی محمود منجود، ص ۱۶۹

۲- الکامل فی التاریخ (۱۷/۲)؛ خمار، به معنای عمامه است و اسود را از آن جهت ذی‌خمار نامیده‌اند که همیشه عمامه‌ای بر سر داشته است. در صفحه‌ی ۳۶۴ کتاب عصر الخلافة الراشدة، دو دلیل در مورد سبب معروف شدن عبهله بن کعب به اسود آمده است: *اسود به معنای سیاه می‌باشد و از آن‌جا که عبهله (اسود عنسی)، سیه‌چهره بوده، به اسود نام‌گذاری شده است. *اسود به معنای شیر است و چون عبهله، تنومند و قوی بوده، به این اسم نامیده شده است.

استفاده می کرد.^۱ اسود عنسی هم زمان با بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از سفر حج و انتشار خبر بیماری آن حضرت صلی الله علیه و آله مرتد و مدعی پیامبری شد. او، مانند مسیلمه ی کذاب که خودش را (رحمان یمامه) نامیده بود، نام (رحمان یمن) را بر خود نهاد.^۲ اسود عنسی، بی آن که پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را انکار کند، مدعی پیامبری شد و ادعا کرد دو فرشته به نام های سحیق و شقیق یا شریق بر او وحی می آورند.^۳ اسود، پیش از آن که ادعای پیامبری کند، کسانی را که مناسب پذیرش چنین ادعایی می دانست، دور و برش جمع کرد تا پس از زمینه سازی، ناگهانی و آشکارا در میان مردم مدعی پیغمبری شود.^۴ نخستین کسانی که از اسود عنسی پیروی کردند، افراد طایفه اش (عنس) بودند؛^۵ مکاتباتی میان او و سران قبیله ی (مدحج) صورت گرفت که در پی آن، برخی از مردمان و بزرگان این قبیله به سبب ریاست طلبی و زیاده خواهی، دعوت و بلکه ادعای دروغین اسود را پذیرفتند. تعصب های قومی و قبیله ای نیز در پیشرفت اهداف اسود نقش زیادی داشت؛ چرا که اسود از طایفه ی (عنس) بود و عنس نیز شاخه ای از قبیله ی (مدحج) به شمار می رفت. بنی حارث بن کعب که نجرائی بودند و از روی میل و رغبت مسلمان نشده بودند، از اسود دعوت کردند تا به میان آن ها برود؛ اسود، دعوت بنی حارث را پذیرفت و در پی آن بنی حارث مرتد شدند. مردمان دیگری نیز، او را همراهی کردند. وی مدتی در نجران ماند و پس از آن که عمرو بن معدیکرب زبیدی و قیس بن مکشوح مرادی به او پیوستند، قوت گرفت و توانست فروه بن مسیک مرادی و عمرو بن حزم نجرانی را وادار به عقب نشینی کند. وی، پس از تسلط کامل بر نجران، قصد سیطره بر صنعاء را نمود و با ششصد یا هفتصد سوار کار که بیشترشان از بنی حارث بن کعب و عنس بودند، به سوی صنعاء حرکت کرد.^۶ در آن زمان امیر و والی صنعاء، شهر بن باذان فارسی بود که به همراه پدرش مسلمان شده بود. اسود در منطقه ای بیرون از صنعاء به نام (شعوب) با اهل صنعاء درگیر شد که در جریان جنگ شدیدی که در آن منطقه در گرفت، شهر بن باذان کشته شد و مردم صنعاء در برابر اسود شکست خوردند. اسود، وارد صنعاء شد و با گذشت

۱- عصر الخلافة الراشدة از عمری، ص ۳۶۴

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۵۶

۳- البدء و التاریخ (۱۵۴/۵)

۴- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۵۷

۵- فتوح البلدان از بلاذری (۱۲۵/۱)

۶- نگاه کنید به: تاریخ الردة، ص ۱۵۱ و ۱۵۲

بیست و پنج روز از آغاز ظهورش، به کاخ (غمدان) رفت.^۱ اسود، مسلمانان را شدیداً شکنجه می‌کرد. به طور مثال مسلمانی به نام نعمان را گرفت و اعضای بدنش را یکی یکی برید.^۲ به همین سبب نیز بسیاری از مسلمانان مناطق تحت اشغالش، به ظاهر، او را پذیرفتند.^۳ مسلمانانی که در محدوده‌ی حکومتی اسود قرار نداشتند، برای رویارویی با اسود عنسی گرد هم آمدند. فروه بن مسیک مرادی پس از شکست از اسود به مکانی به نام (احسیه)^۴ رفته بود و برخی از مسلمانان به او پیوستند. فروه، ماجرای اسود عنسی را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مکاتبه کرد. ابوموسی اشعری و معاذ بن جبل رضی الله عنهما نیز به حضرموت رفتند تا در کنار (سکاسک و سکون) از اسود در امان بمانند.^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به مسلمانان ثابت‌قدم نوشتند و آنان را به فروخواباندن فتنه‌ی اسود فراخواندند و به آنان دستور دادند تا از طریق جنگ یا کشتن اسود، کارش را یک‌سره کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیک‌ها و نامه‌های خود را به سوی بزرگان (حمیر) و (همدان) فرستادند و به آنان فرمان دادند تا با یک پارچگی و هم‌یاری یکدیگر، (ابناء) را بر ضد اسود عنسی یاری رسانند.^۶ ایشان، (وبر بن یخنس) را به سوی (فیروز دیلمی، جشمش دیلمی و داذویه‌ی اصطخری) فرستادند و (جریر بجللی) را به سوی (ذی کلاع و ذی ظلم) که حمیری بودند. (اقرع بن عبدالله حمیری) نیز به سوی (ذی زود و ذی مران) که همدانی بودند، گسیل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله با اعراب نجران و دیگر کسانی که در آنجا اقامت داشتند، مکاتبه نمودند.^۷ (حارث بن عبدالله جهنی رضی الله عنه) نیز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به یمن اعزام شد که پس از رسیدن به یمن، آن حضرت صلی الله علیه و آله رحلت نمودند.^۸ در منابع و مراجع تاریخی نیامده است که مقصد حارث بن عبدالله رضی الله عنه کجا بوده است؛ اما از آنجا که معاذ بن جبل رضی الله عنه نامه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده که برای سرکوبی جریان اسود عنسی مردانی را بسیج کند، چنین برمی‌آید که حارث رضی الله عنه به نزد معاذ بن جبل رضی الله عنه فرستاده شده است.^۹

۱- البدء و التاریخ (۲۲۹/۵)

۲- طبقات ابن‌سعد (۵۳۵/۵)

۳- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۵۸

۴- احسیه، نام مکانی در یمن است. نگاه کنید به: معجم البلدان (۱۱۲/۱)

۵- تاریخ طبری (۴۹/۴)

۶- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۱

۷- تاریخ طبری (۵۲/۴)

۸- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۱

۹- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۲

ابوموسی اشعری رضی الله عنه و طاهر بن ابی هاله نیز نامه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کردند که به جنگ و کشتن اسود، مأموریت یافته بودند.^۱ بزرگان (حمیر) و (همدان) با (ابناء) مکاتبه کردند و وعده دادند که با آنان برای رویارویی و جنگ با اسود همکاری می‌کنند. در همان زمان اهل نجران نیز در مکانی جمع شدند تا راه کار رویارویی و جنگ با اسود را بررسی کنند.^۲ نامه‌هایی، به طور متوالی و پیاپی میان (حمیری‌ها) و (همدانی‌ها) و بین معاذ بن جبل رضی الله عنه و برخی از بزرگان یمن رد و بدل شد. البته احتمالاً مکاتباتی میان (ابناء) و (فروه بن مسیک) نیز صورت گرفته است؛ چرا که فروه بن مسیک نیز نقش مهمی در قتل اسود عنسی داشته است.^۳ به هر حال باید دانست که (عامر بن شهر همدانی) نخستین کسی بوده که به اسود عنسی حمله کرده است.

بدین سان نیروهای اسلامی در یمن برای از بین بردن اسود عنسی، قوت گرفتند؛ البته از مجموع روایات چنین معلوم می‌شود که مسلمانان به این نتیجه رسیدند که برای از بین بردن این جریان، بهترین راه، آن است که شخص اسود را بکشند؛ زیرا آن‌ها، می‌دانستند که با کشته شدن اسود، نظم و سیستم پیروانش به هم می‌پاشد و غلبه بر آنان آسان می‌شود. به همین سبب نیز مسلمانان توافق کردند تا بنا بر پیشنهاد (ابناء) هیچ اقدامی نکنند و بگذارند تا خود ابناء از درون، دست به کار شوند و زمینه‌ی نابودی اسود را فراهم آورند.

فیروز و داذویه، توانستند قیس بن مکشوح مرادی را که از فرماندهان لشکری اسود عنسی بود، با خود همراه کنند تا کار اسود را یک‌سره نمایند. قیس بن مکشوح، همواره در هراس بود که از اسود عنسی به او آسیبی برسد و همین، سبب شد تا با فیروز و داذویه، برای کشتن اسود همکاری کند.^۴ آنان، برای اجرای نقشه‌ی خود، همسر اسود عنسی را که نامش آزاد بود، با خود همراه کردند. آزاد، دخترعموی فیروز بود و همسر شهر بن باذان؛ اما اسود عنسی، شهر بن باذان را کشت و همسرش آزاد را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد که زنی مسلمان بود، همواره در این اندیشه به سر می‌برد که خودش را از چنگال دروغ‌گوی یمن برهاند و بدین سان به فیروز و داذویه وعده داد که در کشتن اسود با آنان همکاری می‌کند تا دین و ایمانش را از چنگال آن وحشی برهاند و مقدمات کشتن اسود را در بستر

۱- تاریخ طبری (۵۱/۴)

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۲

۳- مرجع سابق.

۴- نگاه کنید به: الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۲ و ۲۷۳

خوابش فراهم آورد.^۱ این نقشه، به ثمر رسید و اسود کشته شد؛ سرش را بریدند و در میان سپاهیان‌ش انداختند؛ ترس و هراس، بر پیروان اسود، چیره شد و آنان را فراری داد.^۲ همان شب رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی از کشته شدن اسود عنسی خبردار شدند و مژده دادند که: (قتل العنسی البارحة، قتله رجل مبارک من أهل بیت مبارکین) یعنی: «اسود، کشته شد؛ مردی خجسته از خاندانی فرخنده، او را کشت.» از ایشان پرسیدند که چه کسی اسود را کشت؟ فرمودند: «فیروز، فیروز موفق شد.»^۳

عملیات کشتن اسود عنسی، عملیات جهادی ویژه‌ای بود که توسط جمعی از صحابه به انجام رسید^۴ و فیروز و داذویه و قیس بن مکشوح، به طور مشترک اداره‌ی امور صنعا را عهده‌دار شدند تا این که معاذ بن جبل رضی الله عنه به صنعا رفت و این‌ها توافق کردند که معاذ رضی الله عنه امیرشان باشد. معاذ بن جبل رضی الله عنه تنها سه روز با آن‌ها نماز گزارد که خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان رسید.^۵ خبر کشته شدن اسود عنسی پس از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید و این خبر، نخستین پیروزی برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوده است.^۶

ابوبکر صدیق رضی الله عنه فیروز دیلمی را در نامه‌ای به سمت والی یمن گماشت و از قیس بن مکشوح در ادراه‌ی یمن کار نگرفت؛ چرا که قیس، از روی تعصب قومی یا ریاست‌طلبی به عنوان یکی از فرماندهان لشکری اسود، مرتد شده بود و عدم بکارگیری کسانی که پیشینه‌ی ارتداد داشتند، یکی از اصول مهم در نگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.^۷ بار دیگر اوضاع و احوال قیس، دگرگون شد و تصمیم گرفت بزرگان و سران ابناء را بکشد. داذویه به فرمان یا توسط شخص قیس بن مکشوح به قتل رسید. فیروز، از تصمیم قیس آگاه شد و به خویشانش در

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۳

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۳

۳- تاریخ طبری (۵۵/۴)

۴- نگاه کنید به: صور من جهاد الصحابة از دکتر صلاح خالدی، ص ۲۱۱ تا ۲۲۸

۵- تاریخ طبری (۵۶/۴)

۶- فتوح البلدان (۱/۱۲۷)؛ قبلاً خواندید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی، از کشته شدن اسود عنسی خبر دادند؛ تعارضی میان این روایت و رسیدن خبر کشته شدن اسود در زمان ابوبکر رضی الله عنه و پس از گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه وجود ندارد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق وحی به صحابه مژده دادند که اسود کشته شده و پس از وفات ایشان نیز، بیک‌هایی از یمن به مدینه رسیدند که حامل خبر کشته شدن اسود عنسی بودند. (مترجم)

۷- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۵

(خولان) پیوست.^۱ غالباً تعصب نژادی، انگیزه‌ی خیزش قیس، بر ضد ابناء بود و بر اساس همین تعصب نژادی کوشید تا رؤسا و بزرگان قبایل عرب را بر ضد ابناء بشوراند و حکمرانی ابناء را ننگی بر قبایل عرب برشمارد. قیس، بر این باور بود که باید بزرگان ابناء را کشت و عموم آنان را از یمن بیرون کرد. اما بزرگان قبایل، اعلام بی‌طرفی کردند. قیس که با واکنش منفی ریسان و بزرگان قبایل برای نابودی ابناء مواجه شد، بار دیگر به بازماندگان اسود عسی روی آورد و با پیروان شکست‌خورده‌ی اسود که میان صنعاء و نجران پراکنده شده یا به منطقه‌ی (لحج) گریخته بودند، مکاتبه کرد و از آنان خواست تا برای نابودی ابناء دوباره با هم متحد شوند. به هر حال قیس، پیروان پراکنده‌ی اسود را سامان‌دهی کرد و اهل صنعاء، زمانی متوجه عمق مسأله شدند که توسط پیروان اسود محاصره شده بودند.^۲ فیروز دیلمی پس از رسیدن به خولان، نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت و او را از جریان قیس بن مکشوح باخبر کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله با بزرگان و سرآمدان قبایل مختلف مکاتبه کرد و در نامه‌هایش به صراحت، اعراب را به یاری ابناء فراخواند: «... ابناء را در مقابل دشمنان، یاری رسانید و پیرامون آنها گرد آید و از فیروز فرمان‌برداری کنید و همراهش برای مبارزه با دشمنان بکوشید که من، او را فرماندهی شما کرده‌ام».^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو هدف اساسی را در این شیوه‌ی رویارویی با مرتدها دنبال کرد:

۱- این، شیوه‌ی ابوبکر رضی الله عنه در براندازی جریان ارتداد و آشوب یمن، استراتژی جنگی شایسته‌ای بود؛ لشکر اسامه رضی الله عنه برای انجام مأموریتش به شام گسیل شده و خلیفه منتظر بود تا این لشکر بازگردد و در جبهه‌ی سخت و سنگینی که در اثر ارتداد در یمامه، بحرین، عمان و تمیم شکل گرفته بود، وارد عمل شود. ابوبکر رضی الله عنه خوب می‌دانست که نباید لشکر اسلام را در جبهه‌ی مبارزه با مرتدان یمن بکار گیرد؛ چراکه موج ارتداد در یمن خیلی ضعیف‌تر بود و این، امکان برای خلیفه وجود داشت که بتواند از طریق پیک و نامه، جریان ارتداد یمن را با بکارگیری نیروهای مسلمان و بومی آن‌جا کنترل و نابود نماید.

۲- هدف دیگر ابوبکر رضی الله عنه از این که لشکر اسلام را در یمن وارد عمل نکرد، این بود که مسلمانان ثابت‌قدم را در عرصه‌ی عمل وارد کند و صدق و راستی ایمانشان را محک بزند و بدین‌سان آنان را در برابر این مسؤولیت قرار دهد که بدانند باید برای حفظ و ماندگاری اسلام

۱- تاریخ طبری (۱۴۰/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۴۰/۴)؛ الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۶۴

۳- تاریخ طبری (۱۴۱/۴)

و گسترش آن در سرزمین خود، عهده‌دار جهاد و جنبش باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این شیوه، راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیمود و با آن دسته از مسلمانان و بزرگان قبایل مکاتبه کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان با آنها تماس گرفته بودند. مسلمانان ثابت‌قدم و بزرگان قبایلی که با آنان مکاتبه شد، خواسته‌ها و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا کردند.^۱ فیروز دیلمی با برخی از قبایل و در رأس آنان با بنی‌عقیل بن ربیع بن عامر بن صعصعه تماس گرفت و آنان را به کمک ابناء فراخواند. سپس از قبیله‌ی (عک) نیز کمک خواست که البته پیش از او ابوبکر صدیق رضی الله عنه طاهر بن ابی‌هاله و مسروق عکی را که میان عک و اشعری‌ها بودند، به همکاری با ابناء فراخوانده بود. هر یک از این‌ها برابر دستوری که یافته بود، حرکت کرد تا پیش از عملیاتی شدن نقشه‌ی قیس که ناپودی و اخراج ابناء از یمن بود، وارد عمل شود. آنان، رو به صنعاء نهادند و موفق شدند ابناء را از خطر قیس که پیروان شکست‌خورده‌ی اسود را پیرامونش جمع کرده بود، نجات دهند؛ در جنگی که میان آن‌ها و قیس در گرفت، قیس مجبور به ترک صنعاء شد و به سوی یاران شکست‌خورده‌ی اسود عنسی که در میان نجران و صنعاء و لحج پراکنده و سرگردان بودند، گریخت و بار دیگر صنعاء، امن و آرام شد.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سیاست سرکوبی جریان ارتداد را از طریق نیروهای داخلی و بومی هر سرزمین دنبال کرد. این سیاست و استراتژی راهبردی ابوبکر رضی الله عنه را تاریخ‌نگاران چنین تعبیر کرده‌اند: سرکوبی مرته‌ها توسط کسانی که مرتد نشدند و بر اسلام پایداری کردند.^۳

ارتداد تهامی‌ی یمن، بدون مداخله و حضور مستقیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه و البته بر اساس سیاست‌ها و راهنمایی‌های وی، توسط مسلمانانی از خود تهامه از قبیل مسروق عکی که با مرته‌های قبیله‌اش جنگید، سرکوب شد. طاهر بن ابی‌هاله که از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله والی بخشی از تهامه بود، در رأس کسانی قرار داشت که جریان ارتداد را در تهامه متوقف کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکاشه بن ثور دستور داد تا در تهامه مستقر شود و مردمان آن‌جا را گرد آورد و پس از دریافت فرمان خلیفه، به انجام مأموریتش بپردازد.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را به (بجیله) بازگرداند و به او دستور داد تا مسلمانان بجیله را به مبارزه‌ی

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۵

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۴/۱۴۲ و ۱۴۴)

۳- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۷۷

۴- همان مرجع.

آن عده از بجلی‌ها فراخواند که مرتد شده‌اند و البته به او فرمان داد تا با مرتدهای خشعم نیز بجنگد. جریر رضی الله عنه مطابق فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردم را به مبارزه با مرتدها فراخواند و جز اندکی او را همراهی نکردند. جریر رضی الله عنه نیز با آنان پیکار کرد.^۱

برخی از (بنی حارث بن کعب) در نجران از اسود عنسی پیروی کرده و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز هم‌چنان متردد و دودل بودند. مسروق عکی آهنگ آن کرد که با آنان بجنگد. وی، آن‌ها را به اسلام فراخواند و آنان نیز بدون جنگ و درگیری، مسلمان شدند. مسروق، برای سامان‌دهی امور در نجران ماند و پس از برقراری امنیت و آرامش بود که مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه به او پیوست.^۲

به هر حال سیاست ابوبکر صدیق رضی الله عنه در استفاده از نیروهای بومی هر منطقه برای پیکار با مرتدها نتیجه داد و ابوبکر رضی الله عنه پس از بازگشت لشکر اسامه رضی الله عنه لشکرها را به مناطق از دین برگشته اعزام کرد.

لشکر عکرمه رضی الله عنه

عکرمه رضی الله عنه پس از مشارکت در سرکوبی مرتدهای عمان، به فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه هفتصد سوار کار رو به (مهره) نهاد^۳ و البته تعدادی از قبایل عمان را پیرامون خود جمع کرده بود. زمانی که به منطقه‌ی مهره رسید، دید که منطقه‌ی مهره، میان دو تن از سران آن‌جا پس از جنگ و درگیری شدیدی تقسیم شده است؛ یکی از آن‌ها که شخریت نام داشت، شنزار ساحلی منطقه را به دست گرفته بود و از توان و تعداد کم‌تری نسبت به بخش دیگر از قلمرو حکومتی مهره برخوردار بود. سرکرده‌ی دیگر به نام مصبح، بر ارتفاعات منطقه سیطره یافته بود و قدرت و تعداد بیش‌تری داشت. عکرمه رضی الله عنه آن دو را به اسلام فراخواند و تنها حکم‌ران بخش ساحلی، دعوت عکرمه رضی الله عنه را پذیرفت. دیگری که به تعداد و قدرت نیروهایش فریفته گشت، از پذیرش اسلام سرتافت که در پی آن با جنگ و پیکار عکرمه رضی الله عنه به همکاری شخریت - حکم‌ران بخش دیگر مهره - روبرو شد. مصبح و تعداد زیادی از سپاهیان‌ش کشته شدند. عکرمه رضی الله عنه برای سرو سامان دادن به امور در آن‌جا ماند که در پی آن تمام اهل مهره، اسلام را پذیرفتند و امنیت و آرامش در مهره برقرار شد.^۴

۱- الثابتون علی الإسلام فی أيام فتنة الردة، ص ۴۲

۲- تاریخ الردة، ص ۱۵۶

۳- تاریخ الردة، ص ۱۷۷

۴- تاریخ الردة، ص ۱۵۵

عکرمه رضی الله عنه نامه‌ای از ابوبکر صدیق رضی الله عنه دریافت کرد و به موجب آن فرمان یافت منتظر مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه که از صنعاء حرکت کرده بود، بماند تا به همراه یکدیگر به (کنده) بروند. عکرمه رضی الله عنه به (ابین) رفت و آنجا به گردآوری (نخ) و (حمیر) پرداخت تا آنان را بر اسلام، استوار و راسخ گرداند و مهاجر رضی الله عنه نیز به او پیوندد.^۱ رفتن عکرمه رضی الله عنه به (ابین) تأثیر زیادی بر پیروان شکست‌خورده‌ی اسود و در رأس آنان قیس بن مکشوح و عمرو بن معدیکرب داشت؛ قیس پس از شکست صنعاء و فرار از آنجا، میان نخع و حمیر و نجران سرگردان بود. عمرو بن معدیکرب^۲ نیز چنین داستانی داشت و به بازماندگان لشکر شکست‌خورده‌ی اسود در لبح پیوسته بود. با آمدن عکرمه رضی الله عنه قیس به عمرو پیوست تا با همکاری یکدیگر در برابر لشکر عکرمه رضی الله عنه بایستند؛ دیرزمانی نگذشت که قیس و عمرو، با هم اختلاف پیدا کردند و از هم جدا شدند. با رسیدن مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه، عمرو و قیس جداگانه، خود را تسلیم کردند. مهاجر رضی الله عنه دست و پاهایشان را بست و آنان را به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه قیس و عمرو را به شدت سرزنش فرمود. آنها، پوزش خواستند و از کرده‌ی خود ابراز پشیمانی کردند؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه آنان را آزاد کرد. خلاصه این که آن دو، توبه کردند و راه درست را در پیش گرفتند.^۳

آری، این حرکت عکرمه رضی الله عنه از سوی شرق، نقش مهمی در سرکوبی بازماندگان لشکرهای مرتدها در (لبح) چه از طریق جنگ و چه به خاطر ایجاد هراس و وحشت در میان مرتدها و در پی آن تسلیم شدن آنها داشته است. البته نباید جبهه‌ی شمال را به فرماندهی مهاجر رضی الله عنه از یاد برد که سبب سرکوبی کامل مرتدها در این مناطق شد.^۴

لشکر مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه

آخرین لشکری که برای سرکوب مرتدها از مدینه بیرون شد، لشکر مهاجر رضی الله عنه بود که تعدادی از مهاجرین و انصار را با خود به همراه داشت؛ خالد بن سعید که برادر امیر مکه (عتاب بن

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۱

۲- قیس بن مکشوح یکی از فرماندهان جنگی لشکر اسود بود و عمرو بن معدیکرب، عامل و جانشین اسود در مذحج. (مترجم)

۳- طبقات ابن سعد (۵/۵۳۴ و ۵۳۵)

۴- خواننده‌ی گرامی، به این نکته توجه دارد که در چنین مواردی که سخن از فرماندهان لشکری به میان می‌آید، عملکرد تمام لشکر مورد نظر می‌باشد.

۵- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۲

سعید) بود، هنگام عبور این لشکر از مکه به سپاهیان پیوست. این لشکر، از طائف نیز گذشت و عبدالرحمن بن ابی العاص به همراه عده‌ای، به لشکر مهاجر رضی الله عنهم ملحق شد. علاوه بر این لشکر مهاجر رضی الله عنهم در نجران نیز جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه را با خود همراه کرد. عکاشه بن ثور که تعدادی از اهل تهامه را با خود همراه کرده بود، به لشکر مهاجر رضی الله عنهم همراه پیوست. لشکر مهاجر، در اطراف مدحج نیز فروه بن مسیک مرادی را به جمع خود افزود و هنگام گذر بر بنی حارث بن کعب در نجران، مسروق عکی را هم با خود کرد.^۱

مهاجر رضی الله عنهم در نجران، لشکرش را دو دسته کرد: گروهی به فرماندهی شخص مهاجر آهنگ آن کردند که بازماندگان لشکر اسود عنسی را که در میان نجران و صنعاء پراکنده بودند، سرکوب نمایند. گروه دیگر که تحت فرمان برادر مهاجر (عبدالله) قرار گرفتند، مأموریت یافتند تا تهامه‌ی یمن را از مانده‌ی مرتده‌ها پاک‌سازی کنند.^۲ مهاجر رضی الله عنه پس از آن که در صنعاء مستقر شد، نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت تا به او گزارش کار دهد و منتظر جواب ماند. در همان زمان معاذ بن جبل رضی الله عنه و دیگر کارگزاران یمن که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سمت کارداری آن‌جا منصوب شده بودند - به استثنای زیاد بن لیید - در نامه‌ای که به ابوبکر رضی الله عنه نوشتند، اجازه خواستند تا به مدینه باز گردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ درخواست معاذ و همکارانش، به آنان اختیار داد که اگر بخواهند در یمن بمانند و یا در صورت تمایل به مدینه بازگردند و کسانی را به جای خود تعیین کنند. این‌ها نیز برابر موافقت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه بازگشتند.^۳ مهاجر رضی الله عنه در پاسخ نامه‌اش مأموریت یافت تا به عکرمه رضی الله عنها بپیوندد و به همراه وی برای پشتیبانی زیاد بن لیید رضی الله عنه به حضرموت برود. ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌اش به مهاجر رضی الله عنه دستور داد تا به رزمندگانی که بین مکه و یمن جنگیده‌اند، اجازه‌ی بازگشت دهد و تنها کسانی را با خود ببرد که خودشان خواسته باشند جهاد را بر بازگشت به خانه‌هایشان ترجیح دهند.^۴

زیاد بن لیید انصاری رضی الله عنه از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان کارگزار کننده در حضرموت تعیین شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز او را بر این پست، ابقا کرد. زیاد رضی الله عنه شخصی قُد و سخت‌گیر بود و همین باعث شد تا حارثه بن سراقه براو بشورد. ماجرا از این قرار بود که زیاد رضی الله عنه به اشتباه

۱- تاریخ الردة، ص ۱۵۴-۱۵۸

۲- طبقات فقاء الیمن، ص ۳۶

۳- مرجع سابق.

۴- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۳

شتری نر را که مال جوانی از کنده بود، هنگام تقسیم اموال صدقه، جزو اموال صدقه (زکات) حساب کرده و آن را به کسی داده بود. صاحب شتر، خواهان آن شد که به جای شتر از دست رفته اش، به او شتری بدهند؛ اما زیاد نپذیرفت. جوان به یکی از بزرگان قومش به نام حارثه بن سراقه پناه برد و از او کمک خواست. ابن سراقه از زیاد رضی الله عنه خواست تا به جای آن شتر، شتر دیگری به جوان بدهد. اما زیاد رضی الله عنه بر موضع خود پافشاری کرد؛ حارثه، خشمگین و عصبانی شد و به زور افسار شتری را گرفت که در نتیجه یاران حارثه و سپاهیان زیاد رضی الله عنه با هم درگیر شدند و جنگ در گرفت. ابن سراقه شکست خورد و زیاد بن لیبید، تعداد زیادی از افراد حارثه بن سراقه را به اسارت درآورد. اسیران که در حال انتقال به مدینه بودند، از اشعث بن قیس کمک خواستند و او نیز از روی تعصب قومی با جمع انبوهی، مسلمانان را محاصره کرد.^۱ زیاد رضی الله عنه پیکری به مهاجر و عکرمه رضی الله عنهما فرستاد و از آنان خواست که خیلی زود به کمکش بشتابند. مهاجر و عکرمه در (مأرب) به هم پیوسته بودند. مهاجر رضی الله عنه عکرمه رضی الله عنه را به همراه لشکر در همان جا گذاشت و خودش به همراه سوارکاران به سوی زیاد رضی الله عنه حرکت کرد. او، محاصره را شکست و در پی آن کنده، به دژی به نام (نجیر) گریختند که سه گذرگاه داشت. زیاد رضی الله عنه یک گذرگاه را بست و مهاجر رضی الله عنه نیز گذرگاه دیگری را؛ گذرگاه سوم در تصرف کنده باقی ماند تا این که عکرمه رضی الله عنه از راه رسید و بدین سان کنده، از هر سو در محاصره قرار گرفتند. مهاجر رضی الله عنه عده‌ای را به سوی قبایل کنده و کسانی فرستاد که در سرزمین‌های پست و هموار و یا در ارتفاعات، پراکنده شده بودند تا آنان را به اسلام فراخوانند و هر آن کس را که از پذیرش اسلام سرتافت، کشتند و کسی جز آنان که در قلعه محاصره شده بودند، نماند.^۲

لشکر زیاد و لشکر مهاجر در مجموع بیش از پنج هزار نفر بودند که در میانشان برخی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم نیز حضور داشتند. دو لشکر، به قدری محاصره‌ی قلعه را ادامه دادند که عده‌ای از افراد محاصره شده در دژ، دهان به شکوه و اعتراض بر رؤسای خود گشودند و از گرسنگی به قدری بی تاب شدند که مرگ را بر آن ترجیح دادند. بنابراین بزرگانشان توافق کردند تا اشعث بن قیس را به نزد مسلمانان بفرستند و از آنان امان بگیرند.^۳ البته اشعث نتوانست از مسلمانان برای قومش امان بگیرد و آن گونه که از مجموع روایات برمی آید، این

۱- الکامل فی التاریخ (۴۹/۲)؛ الثابتون علی الإسلام، ص ۶۶

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۴؛ تاریخ طبری (۱۵۲/۴)

۳- تاریخ طبری (۱۵۲/۳)

است که اشعث برای تمام افرادی که در دژ بودند، امان نخواست و یا برای امان دادن به تمام افراد، پافشاری نکرد. بلکه بنا بر روایات، تنها برای هفت تا ده نفر امان خواست. یکی از شرایط پذیرش امان خواهی، این بود که دروازه‌های قلعه‌ی نجیر باز شود. در جریان فتح قلعه‌ی نجیر، هفتصد نفر از کنده کشته شدند و به فرجامی چون یهود بنی قریظه گرفتار گشتند.^۱

مرتدان کنده، سرکوب شدند و عکرمه رضی الله عنه به همراه خمس غنایم و اسیران و از جمله اشعث بن قیس به مدینه رفت. اشعث در میان قومش و به ویژه زنان مورد تنفر واقع شد؛ چرا که همگان، او را سبب خفت و خواری خود می‌دانستند و پس از آن که با مسلمانان سازش کرد، او را خیانت کار نامیدند.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه با دیدن اشعث در میان اسیران، فرمود: «به نظر خودت با تو چه کنم؟ تو خود می‌دانی چه‌ها کرده‌ای؟!» اشعث گفت: «انتظار دارم بر من منت نهی و مرا از زنجیر برهانی و خواهرت را در ازدواجم درآوری که من، اینک مسلمان شده و از گذشته‌ام پشیمانم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه عذرش را پذیرفت و خواهرش (ام‌فروه) را به ازدواج او درآورد؛ اشعث، تا زمان فتح عراق در مدینه بود. در روایتی آمده است: اشعث که از حکم شدیدی درباره‌ی خود می‌ترسید، گفت: به خاطر خدا به من خوبی کن؛ مرا آزاد نما و از جنایتی که کردم، درگذر و مسلمان شدنم را بپذیر و با من همان‌گونه رفتار کن که با امثال من رفتار می‌شود و همسرم را به من برگردان که پس از این، مرا بهترین بنده در میان اقوامم در پایندی بر دین خدای متعال خواهی یافت.. اشعث، پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هنگام شرف‌یابی به حضور آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ام‌فروه بنت ابی‌قحافه - خواهر ابوبکر رضی الله عنه - خواستگاری کرد. قرار بر آن شد تا بار دیگر که اشعث به مدینه آمد، زنش را به خانه ببرد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند و اشعث، مرتکب اعمالی شد که پیش از این بیان کردیم. وی، به سبب ارتکاب چنان اعمالی از این می‌ترسید که ام‌فروه، او را جواب کند. اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه اسلامش را پذیرفت و از خونش درگذشت و خانمش را به او داد و فرمود: «برو و پس از این، تنها خبر خوب درباره‌ات به من برسد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه تمام اسیران را آزاد کرد و سپس غنایم را تقسیم فرمود.^۳

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۶؛ تاریخ الردة، ص ۱۶۷

۲- حركة الردة، ص ۱۰۷

۳- تاریخ طبری (۱۵۵/۴)

نکات و آموزه‌های قابل لحاظ در جهاد با مرتدان یمن

۱- نقش مثبت یا منفی زن در جریان‌های اجتماعی

در جریان جهاد با مرتدهای یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام، به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاک‌دامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دختر عموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. هر مسلمانی نوشت آورد آقای دکتر محمد حسین هیکل را زشت می‌داند که با شیوه‌ای نادرست، به گونه‌ای از نقش آزاد، در کشتن اسود عنسی سخن می‌گوید که گویا آزاد ایرانی به عنوان بانویی مسلمان، نه از روی غیرت دینی که به سبب تعصبی شهوانی و نفسانی در کشتن اسود مشارکت کرده است! وی می‌گوید: «...رگ قومی آزاد جنیید و تمام وجودش را کینه‌ی کاهن زشت (اسود عنسی) فراگرفت؛ چرا که اسود بدچهره، شوهر جوانش را کشته بود؛ همسر جوانی که آزاد، او را از ژرفای وجودش دوست می‌داشت، به دست اسود به قتل رسید. اما آزاد، با خلق و خوی فریبنده و زنانه‌اش، کینه‌ی خود نسبت به اسود را پنهان نمود و از زن بودن خود، چنان کرم و سخاوتمندی به اسود ورزید که او را به خود و وفایش مطمئن ساخت!»^۱

بدون تردید این شیوه‌ی نوشتاری، نوعی کوتاه‌نگری و بدبینی نسبت به بانوی مسلمان ایرانی ایجاد می‌کند و چنین می‌نمایاند که آزاد، نه از روی غیرت دینی که از روی تعصب قومی و نژادی، در کشتن اسود عرب مشارکت کرده است و این، نوشتاری نادرست و نابجا درباره‌ی چنان بانوی بزرگواری می‌باشد. اسود عنسی، شوهر مسلمان این بانوی مسلمان و شایسته را کشت و این بانوی محترم را به زور در ازدواج خود درآورد. آزاد، اسود را کذاب و دروغ‌گو می‌دانست. وی درباره‌ی اسود چنین گفته است: «به خدا سوگند که خدای متعال، کسی را نیافریده که از اسود در نزد من منفورتر باشد؛ او به حق پایبند نیست و از ارتکاب هیچ حرامی خودداری نمی‌کند.»^۲ خدای متعال، این بانو را سبب هلاکت اسود قرار داد و

۱- الصدیق أبوبکر، ص ۷۹

۲- الکامل فی التاریخ (۳۱۰/۲)

اگر به خواست خدای متعال، تلاش و همکاری فرخنده‌ی این زن نبود، فیروز و همراهانش نمی‌توانستند اسود را بکشند.^۱ چیزی که سبب خیزش آن بانو برای انجام چنین عمل بزرگی شد که در صورت ناکامی، پیامدی جز مرگ نداشت، دین‌داری آن زن و محبتش به اسلام و عقیده‌ی پاک و ناب توحیدی بود که کینه‌ی اسود را در دلش پروراند. چراکه اسود، آهنگ آن کرده بود که اسلام را در یمن نابود کند. بله، این تصویر درخشان و پرافتخاری از زن مسلمان است که در یمن برای جهاد برمی‌خیزد. اما شکل کریه و ظلمت‌بار زن در یمن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آن‌ها بودند، به تصویر کشیده شد. این تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار شادمانی کردند؛ آن‌ها، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودند و بی‌شرمانه، به فساد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه با زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر این‌که برخی از مردم، از اسلام دست کشیده‌اند، ابراز سرور و شادمانی کنند و به طغیان و سرکشی بر ضد اسلام و مسلمانان فرابخوانند. آن روسپی‌های زناکار، به سان مگس، به کثافت دوره‌ی جاهلیت برگشتند تا به گمان خود، آزادانه بتوانند فساد و بدکاری نمایند. پیش از ظهور اسلام نیز بدکاری و خودفروشی، پیشه‌ی این زنان بدکار بود و به همین خاطر نیز با ظهور اسلام، خود را در بند و زندانی می‌دانستند؛ چراکه اسلام، آن‌ها را از ارتکاب بدکاری و زنا برحذر داشت. بنابراین با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احساس کردند که دوباره از قفس آزاد شده‌اند و از این رو در اظهار شادی بر رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستانشان را حنا بستند و به رقص و ترانه‌سرایی پرداختند. آنان، گمان می‌کردند که به آرزوی خود رسیده و از نو آزاد شده‌اند. بیش‌تر این زن‌ها از اقوام و مردمان صاحب‌نام یمن و برخی هم یهودی بودند. از آن‌جا که پیدایش چنین جریانی، هستی و کیان اسلامی را تهدید می‌کرد، نباید منفعت‌طلبی و فرصت‌جویی اعراب و یهود را در پس این بدکاری‌ها نادیده گرفت. این جریان که توسط بیش از بیست زن زناکار و روسپی در مناطق مختلف حضرموت به راه افتاد، در تاریخ، به حرکت زناکاران شهرت یافته است. مشهورترین این زن‌ها، زنی یهودی به نام (هر بنت یامن) می‌باشد که از کثرت زنا، به قدری در میان عرب‌ها، مشهور و ضرب‌المثل شده که می‌گویند: زناکارتر از هر!! پیشینه‌ی زناکاری این زن، به حدی است که بررسی تاریخ جاهلیت نشان می‌دهد که زناکاران برای

تخلیه‌ی جنسی خود بر این زن، در نوبت قرار می‌گرفته‌اند...^۱ یکی از مسلمانان یمن، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از این جریان مطلع ساخت. ابوبکر رضی الله عنه نامه‌ای به کارگزار خود در یمن (مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه) فرستاد و به او چنین دستور داد: «وقتی نامه‌ام به تو رسید، با مردان سواره‌نظام به سوی آن زن‌ها حرکت کن و دستانشان را ببر و اگر کسی برای دفاع از آن‌ها رویارویت ایستاد، حجت بر او تمام نما و او را از بزرگی گناه و ستیزش (در دفاع از بدکاران)، آگاه ساز؛ پس اگر پذیرفت و بازگشت، تو نیز بپذیر (و کاری به او نداشته باش) و اگر از حمایت بدکاران دست برنداشت، او را بکش و بدان که خدای متعال، نیرنگ خیانت‌کاران را به سرمنزله مقصود نمی‌رساند...».

مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه رزمندگان و مجاهدان سواره‌نظام برای اجرای مأموریتش حرکت کرد. مردانی از کنده و حضرموت به دفاع از زنان بدکار برخاستند. مهاجر رضی الله عنه مطابق دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان اتمام حجت کرد که جمع انبوهی از آنان دست از پشتیبانی کشیدند و دیگران، هم‌چنان بر دفاع از روسپی‌ها و زنان بدکار پافشاری کردند. مهاجر رضی الله عنه با آنان جنگید و شکستشان داد و زنان بدکار را گرفت و دستانشان را برید که در نتیجه بیش‌تر آن‌ها مردند و برخی هم به کوفه کوچ نمودند.^۲ زنان بدکار در دادگاه عدالت اسلام، به سزای عمل زشتشان رسیدند؛ کارگزار ابوبکر رضی الله عنه آن‌ها را گرفت و بر آنان، حکم ستیزه‌گری بر ضد اسلام را اجرا کرد.^۳

به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش دادند که دو زن حضرموتی در قالب اشعاری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام داده و درباره‌ی مسلمانان نیز اشعار توهین‌آمیزی سروده‌اند. مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه که در آن هنگام، والی حضرموت بود، در سزای این کردار، دستانشان را قطع کرد و دندان‌های پیشیشان را کشید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این مجازات را کافی ندانست و آن را در برابر بزرگی جرمشان، کوچک شمرد. وی نامه‌ای در این باره به مهاجر بن ابی‌امیه رضی الله عنه فرستاد که: «به من خبر رسیده که تو، با زنی که درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشعار توهین‌آمیزی سروده، چه کرده‌ای؟ اگر تو، پیش از فرمان من چنین نمی‌کردی، به تو دستور می‌دادم که او را بکشی؛ چراکه دشنام‌گویی به انبیا چنان سزای بزرگی دارد که به هیچ یک از حدود و مجازات‌های شرعی نمی‌ماند. اگر کسی با پیشینه‌ی مسلمانی به هجو و توهین به پیامبران

۱- نگاه کنید به: حركة الردة، ص ۱۱۹

۲- حروب الردة، ص ۱۸۴

۳- حروب الردة، ص ۱۱۹

پیردازد، مرتد و از دین برگشته می‌باشد و اگر کافری ذمی و هم‌پیمان با مسلمانان چنین کند، راه خیانت و جنگ با مسلمانان را در پیش گرفته است.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی زنی که در شأن عموم مسلمانان اشعار توهین آمیزی سروده بود، چنین نوشت: «به من گزارش داده‌اند که تو دست زنی را که در نکوهش و دشنام مسلمانان، شعر سروده، قطع کرده و دندان‌های پیشینش را کشیده‌ای. اگر آن زن، از مدعیان مسلمانی بوده، بی‌آن که مثله‌اش کنی، تنبیهش کن و اگر از کافران ذمی و هم‌پیمان بوده، فقط به حسابش برس که از گناه بزرگ‌ترش که شرک باشد، گذشت شده (و جرم هجو و نکوهش مسلمانان، نسبت به شرک، کم‌تر است). اگر کسی را برای حساب‌رسی به جرم نکوهش مسلمانان، نزدت آوردند، (ضمن حساب‌رسی و بررسی موضوع)، ادعاها را مورد توجه قرار بده و از مثله و قطع اعضا در میان مردم جز به خاطر قصاص برحذر باش که گناه دارد و نفرت‌انگیز است.»^۲

۲- نقش دعوت‌گران در فروخواباندن قتنه‌ی ارتداد در یمن

برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد برحذر داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکمرانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوت‌گرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. زمانی که عده‌ای از یمنی‌ها از دین برگشتند و بعضی از سبک‌سران و نادانان آن‌جا سخنان ناشایستی بر زبان آوردند، مران بن ذی‌عمیر در میانشان سخنرانی کرد و فرمود: «ای همدانی‌ها! بخت و اقبال شما چنین بود که نه شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیدید و نه ایشان، با شما پیکار کردند و بدین گونه از گناه و فرجام جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله در امان ماندید و مورد لعنت و نفرین آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار نگرفتید که گذشتگان، رسوا و بی‌آبرو شوند و آیندگان، نابود و برباد. برخی از مسلمانان، در پذیرش اسلام از شما سبقت گرفتند و شما هم از بعضی دیگر در مسلمان شدن، جلو افتادید؛ بنابراین اگر بر اسلام پایداری کنید، به مسلمانانی می‌رسید که پیش از شما اسلام آوردند و اگر از اسلام دست بکشید، کسانی که از شما در پذیرش اسلام عقب ماندند، به شما می‌رسند.» دعوت مران به ثمر نشست و مورد اجابت و پذیرش همدانی‌ها قرار گرفت...^۳

۱- تاریخ طبری (۱۵۷/۴)

۲- مرجع سابق.

۳- نگاه کنید به: الإصابه فی تمییز الصحابة (۲۲۳/۶) شماره‌ی ۸۴۰۰

یکی دیگر از دعوت گران، عبدالله بن مالک ارجبی رضی الله عنه بود. وی، از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همدانی‌ها را این چنین از خطر ارتداد نجات داد: «ای همدانی‌ها! شما که محمد صلی الله علیه و آله را پرستش نمی کردید؛ بلکه شما خدای محمد صلی الله علیه و آله را می پرستیدید که زنده است و هرگز نمی میرد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها به خاطر اطاعت از خدای متعال، حرف شنوی داشتید. بدانید که او، شما را از آتش جهنم رهانید و خدای متعال، یاران محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بر ضلالت و گمراهی گرد هم نمی آورد...»^۱

تمام قبیله‌ی بنی معاویه (از کنده) از دادن زکات اموالشان امتناع کردند. شرحبیل بن سمط و پسرش در دعوت و فراخوان بنی معاویه به اسلام چنین گفتند: «شایسته‌ی آزادمنشان نیست که زود از حالی به حال دیگر شوند؛ بلکه بزرگان و بزرگ مردان، از ننگ و عار هم که شده بر اشتباه خود، سرسختی و کله شقی می کنند و راحت هر چیزی را نمی پذیرند! بنابراین ترک امری درست و زیبا و پیوستن به چیزی باطل و زشت چگونه است؟ بارخدا! ما اصلاً این کار قوم خود را که حق را واگذاشتند و به باطل پیوستند، نمی پسندیم و از آن بیزاریم.» شخصی به نام قیس بن عابس نیز با آنان بود. آن‌ها به او گفتند: «شبانگاه بر این‌ها حمله‌ور شو که عده‌ای از (سکاسک) و (سکون) و تعدادی از (حضر موت) به این‌ها پیوسته‌اند. اگر چنین نکنی، ترس ما از این است که مردم، از ما جدا شوند و به این‌ها بپیوندند.» قیس بن عابس پذیرفت و بدین سان به اتفاق هم بر بنی عمرو و بنی معاویه شیخون زدند. آنان، در آن شب در باغ‌هایشان آتش برافروخته و گرداگرد آن جمع شده بودند و تعداد و توان زیادی داشتند...»^۲

۳- کرامات اولیا و دوستان خدا

اسود عنسی پس از آن که بر یمن دست یافت و ادعای پیغمبری کرد، ابومسلم خولانی را احضار نمود و به او گفت: «آیا گواهی می دهی که من، پیامبر خدا هستم؟» ابومسلم گفت: «نمی شنوم چه می گویی؟» اسود پرسید: «آیا شهادت می دهی که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است؟» ابومسلم گفت: آری. هر چند که اسود درباره‌ی پیامبری خود سؤال می کرد، ابومسلم خود را به کبری می زد و جوابش همان بود که بار اول گفت. اسود، دستور داد آتش بزرگی برافروزند و ابومسلم را در آن بیندازند. اما آتش، هیچ آسیبی به ابومسلم نرساند. به اسود گفتند: «او را از خودت دور کن و به جای دیگری تبعیدش نما که پیروانت را بر ضد تو

۱- نگاه کنید به: دیوان الردة، ص ۸۱

۲- نگاه کنید به: الکامل فی التاریخ (۴۸/۲)

خراب می کند.» اسود به ابومسلم دستور داد که یمن را ترک کند؛ ابومسلم رحمه الله نیز رهسپار مدینه شد و زمانی به مدینه رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرده بودند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه جانشین آن حضرت شده بود. ابومسلم، شترش را در مسجد خواباند و وارد مسجد شد و کنار ستونی به نماز ایستاد. عمر بن خطاب رضی الله عنه او را دید و پرسید: «از کدام قبیله‌ای؟» ابومسلم گفت: «از یمن هستم.» عمر فاروق رضی الله عنه سؤال کرد: «آن مردی که توسط دروغ‌گوی یمن به آتش افتاد، چه شد؟» ابومسلم عبدالله خولانی گفت: «او، همین بنده‌ی خدایی است که در لباسش پیش تو ایستاده.» عمر رضی الله عنه فرمود: «تو را به خدا سوگند که تو، همان مردی؟» عبدالله خولانی گفت: «آری، خدا می‌داند که من، همان شخصی هستم که اسود او را در آتش انداخت.» عمر فاروق رضی الله عنه او را در آغوش گرفت و گریست و سپس او را به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه برد و او را میان خود و ابوبکر رضی الله عنه نشان داد و فرمود: «خدا را شکر که مرا آن قدر زنده نگه داشت که در امت محمد صلی الله علیه و آله کسی را ببینم که چون ابراهیم خلیل علیه السلام در آتش افتاده و نسوخته است.»^۱

آری! این کرامت بزرگ مرد نیکی است که بر حدود و شریعت الهی استقامت ورزید و دوستی و دشمنیش را به رضای خدای متعال قرار داد و در هر حال و هر کاری بر او توکل نمود و بدین سان خدای متعال، او را در گفتار و کردارش درست و شایسته گردانید و در شرایطی سخت، به او آرامش و اطمینان بخشید و چنین کرامتی به او ارزانی داشت. خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾﴾ (یونس: ۶۲-۶۴)

یعنی: «بدانید که بر دوستان خدا، ترسی نیست و غمگین نیز نمی‌شوند. آنان که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده‌اند. برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت، مژده (ی رستگاری) است. سخنان خدا (و وعده‌هایی که از زبان پیامبران به مردم داده)، تخلف‌ناپذیر است. این (که بنده‌ای به وعده‌های الهی دست یابد)، رستگاری بزرگی است.»

۴ - عفو و گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه دورانیش بود و همواره عاقبت امور را مد نظر داشت و به همین خاطر نیز همواره تصمیم‌های درست و بجایی می‌گرفت و درست و به‌موقع، عفو و گذشت پیشه می‌کرد. وی، خیلی مشتاق بود تا تمام افراد و قبایل، زیر پرچم اسلام جمع شوند و از این رو از روی حکمت و فرزاندگی، از جرم رؤسا و سرکردگان قبایلی که دوباره حق را پذیرفتند، درگذشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که قبایل از دین برگشته‌ی عرب را با عزم و اراده‌ای تسلیم‌ناپذیر، سرکوب کرد و توان و قدرت حکومت اسلامی را به رخ آن‌ها کشید، سزاوار دانست تا برخوردی نرم و آرام با ریسان و سرکردگان آشوب‌گر و از دین برگشته داشته باشد تا از نفوذشان در میان قبایل برای مصلحت اسلام و مسلمانان استفاده کند و به همین خاطر نیز مجازات‌های سنگینی درباره‌ی آن‌ها اعمال نکرد^۱ و بلکه از اشتباهاتشان درگذشت و برخورد نیکی با آنان نمود. از آن جمله می‌توان اشاره کرد به قیس بن یغوث مرادی و عمرو بن معدیکرب که هر دو از بزرگان و سران عرب بودند و در شجاعت و سوارکاری زبان‌زد و نام‌آور. بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخت و دشوار بود که به آن‌ها آسیبی برساند و یا آن‌ها را از بین ببرد؛ چراکه آن حضرت رضی الله عنه خیلی مشتاق بود که آنان، اسلام بیاورند و به برکت اسلام، از تباهی و نابودی رها شوند و از شک و دودلی در انتخاب اسلام و یا ارتداد، نجات یابند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو بن معدیکرب چنین فرمود: «تو از این خفت و خواری شرم نداری که هر روز دربند یا شکست خورده هستی؟! تو اگر یاری‌گر دین خدا بودی، خدای متعال نیز تو را بلند می‌کرد و جایگاه والایی به تو ارزانی می‌داشت.» عمرو گفت: «پس از این، حتماً دین خدا را یاری می‌کنم و هرگز از دین بر نمی‌گردم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن معدیکرب را آزاد کرد؛ عمرو نیز هرگز از دین برنگشت و بلکه مسلمان خوبی شد که بعدها نقش زیادی در فتوحات اسلامی داشت. قیس هم از گذشته‌اش پشیمان شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه عفو نمود. گذشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این دو پهلوان نام‌دار یمن، پیامدهای نیکی به دنبال داشت که از آن جمله تسخیر دل‌های اقوام و نزدیکانشان بود که منجر به بازگشت دوباره‌ی آنان به اسلام شد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه اشعث بن قیس را نیز بخشید^۲ و این چنین توانست دل‌ها را شکار کند و آن‌ها را به تصرف خویش درآورد. پیامد گذشت

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۵۶

۲- الصديق أول الخلفاء، ص ۱۱۵ و ۱۱۶

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این شد که همین افراد، بعدها یاری گر اسلام و مسلمانان شوند و در پهنه‌ی قدرت اسلام و مسلمانان، تأثیر بسیاری داشته باشند.^۱

سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عکرمه رضی الله عنه و بازخواستش از معاذ رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عکرمه بن ابوجهل را برای جنگ با مسیلمه اعزام کرد و در پی او شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه را نیز گسیل فرمود. عکرمه رضی الله عنه شتاب کرد و نتیجه‌اش، این شد که از بنی حنیفه شکست بخورد. عکرمه رضی الله عنه نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و او را از ماجرا باخبر کرد. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ عکرمه رضی الله عنه چنین نوشت: «ای پسر مادر عکرمه! نه من، تو را بر این حال بینم و نه تو مرا این چنین ببینی. اینک نیز برنگرد که مردم را سست و خوار می‌کنی؛ بلکه به راحت ادامه بده تا به قبایل (حذیفه) و (عرفجه) برسی و با اهل عمان و مهره بجنگی و چون به آن‌ها پرداختی، همراه لشکرت به راه خود ادامه بده و به هر قبیله‌ای که گذشتید، آن را (به جنگ یا اندرز) سرو سامان دهید تا شما و مهاجر بن ابی‌امیه در یمن و حضرموت به هم پیوندید.»^۲

آن‌چه در این جا قابل لحاظ است، این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای نبرد با مسیلمه‌ی کذاب، دو لشکر را اعزام کرد؛ یکی به فرماندهی عکرمه رضی الله عنه و دیگری به فرماندهی شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه که این، بیان گر خبرگی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و شناخت وی از میزان قدرت جنگی دشمن می‌باشد. هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از شتاب‌زدگی عکرمه رضی الله عنه باخبر شد، او را از بازگشت، منع کرد که مبدا مسلمانان، به سستی و هراس دچار شوند و این نیز نشان‌دهنده‌ی دانش و توان جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. برخوردارگی از روحیه‌ی قوی، تأثیر بزرگی در نتایج جنگ دارد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌دانست که بازگشت لشکر عکرمه رضی الله عنه، سبب شکست روحی و تضعیف قوای درونی افرادی می‌شود که همراه شرحبیل رضی الله عنه در پی عکرمه رضی الله عنه به همان مأموریت اعزام شده‌اند. چرا که سربازان لشکر عکرمه رضی الله عنه پس از دیدن توان جنگی دشمن، دچار ضعف و هراس شده بودند و بازگشت لشکر عکرمه رضی الله عنه، شکست روحی لشکر دیگر را به دنبال داشت.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جلوگیری از چنین پیامدی، عکرمه رضی الله عنه و لشکرش را به مناطق دیگری اعزام کرد تا هم روحیه‌ی لشکر عکرمه رضی الله عنه سر جایش برگردد و هم روحیه‌ی

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۵۶

۲- الكامل فی التاریخ (۳۴/۲)؛ البداية و النهایة (۳۳۴/۶)

۳- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۸۳/۹)

لشکر شرحبیل رضی الله عنه ضعیف و شکسته نشود. این عمل کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه دورنگری جنگی او را روشن تر می‌سازد.

یکی از عادت‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه این بود که پس از پایان مأموریت هر یک از کارگزارانش، از آنان گزارش می‌خواست و آنان را مورد حساب‌رسی قرار می‌داد. زمانی که معاذ رضی الله عنه از یمن بازگشت، همین رویه را با او در پیش گرفت و به او فرمود: «حساب پس بده که چه کرده‌ای؟» معاذ رضی الله عنه گفت: «آیا باید هم به شما حساب پس بدهم و هم به خدا؟ به خدا سوگند که هرگز در هیچ کار و فرمان شما کوتاهی نمی‌کنم.»^۱

گردن نهادن یمنی‌ها در برابر شریعت و حکومت اسلام

پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم اداری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.^۲ اهل یمن باورشان شد که ایمان، هیچ‌گونه پیوستگی و ارتباطی با اغراض و طمع‌ورزی‌های فردی ندارد و اصلاً اسلام، با جاهلیت، سازگار نیست. این شناخت برای مرتدها، پس از آن حاصل شد که خون زیادی به زمین ریخت و بسیاری از دو طرف (مسلمانان و مرتدها) کشته شدند.^۳ خیلی از مرتدها، دوباره به آغوش اسلام بازگشتند و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه در صف جهاد و مجاهدان قرار گرفتند. در جریان جنگ با مرتدها، برخی از آنان که بر اسلام ثبات ورزیدند، فرماندهان جهادی فرخنده و کارآزموده‌ای بار آمدند که بعدها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهای جدید، نقشی مهم و اساسی ایفا کردند. از آن دست فرماندهان می‌توان به کسانی چون: جریر بن عبدالله بجلی، ذی کلاع حمیری، مسعود عکی و جریر بن عبدالله حمیری و... اشاره کرد. نقش هر یک از این‌ها در فتوحات اسلامی و عمران و آبادی شهرهایی مانند کوفه و بصره در عراق و فسطاط در مصر، مهم و اساسی بوده است. البته نبرد با مرتدها، پرورش

۱- عیون الأخبار (۱/۱۲۵)

۲- الخلافة الراشدة و الخلفاء الراشدون از یوسف علی، ص ۳۹

۳- ظاهرة الردة، ص ۱۵۹

قاضیان و کارگزاران شایسته‌ای چون حشک عبدالحمید، سعید بن عبدالله اعرج و شرحبیل بن سمط کندی و... را در یمن و جاهای دیگر به دنبال داشت.^۱

اهل یمن در برابر اسلام و خلافت اسلامی گردن نهادند و بعدها هنگامی که از سوی خلیفه به جہاد فراخوانده شدند، با میل و رغبت تمام فرمان خلیفه را پذیرفتند و به میدین جہاد شتافتند. آنان در جریان ارتداد، آن قدر پرورش یافتند که به خلیفه و حکومت اسلامی اطمینان یابند و در نتیجه بهترین سربازان و ناصران اسلام و مسلمانان شوند و یمن، امن و آرام گردد.^۲

طلیحہی اسدی و فرجام کارش

طلیحہی اسدی، سومین شخصی بود که در اواخر زندگانی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ادعای پیغمبری کرد. طلیحہ بن خویلد بن نوفل بن نضلهی اسدی، یکی از ده نفری بود که از قبیلهی اسد در عام الوفود در سال نهم هجری به حضور رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم رفتند و پس از سلام بر آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با منت گفتند: «ما به حضور تو آمده‌ایم که گواهی دهیم خدایی جز خدای یگانه نیست و تو، بنده و فرستاده‌ی او هستی. تو کسی را به جانب ما نفرستادی و خود ما آمدیم تا اسلام بیاوریم و از جانب قوم خود اظهار مسلمانی کنیم.» خدای متعال، درباره‌ی سخنان منت بار نمایندگان قبیله‌ی اسد که طلیحہ نیز در زمره‌ی آنان بود، آیه فر فرستاد که:

﴿ قُلْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٧﴾ يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْتُكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٨﴾ ﴾^۳

پس از آن که نمایندگان اسد از مدینه بازگشتند، طلیحہ مرتد شد و ادعای پیغمبری کرد.^۴ وی در مکانی به نام (سمیراء) لشکری گرد آورد و عده‌ی زیادی از توده‌ی مردم، از او پیروی کردند و کارش بالا گرفت. نخستین عاملی که سبب شد مردم به او فریفته شوند، این بود که او به همراه عده‌ای در بیابان بود؛ آن‌ها بی آب و تشنه شدند. طلیحہ، در قالب کلماتی مسجع به

۱- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۸۹ و ۲۹۱

۲- الیمن فی صدر الإسلام، ص ۲۹۱

۳- سوره‌ی حجرات - آیه‌ی ۱۷: «آنان، بر تو منت می‌گذارند که مسلمان شده‌اند! بگو: با مسلمان شدن خود، بر من منت مگذارید؛ بلکه خدا، بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن، رهنمود گردیده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید.»

۴- أسد الغابۃ (۹۵/۳)

آنان سخنانی گفت که معنایش، از این قرار است: «سوار بر اسب شوید و مقداری که جلوتر بروید، آب می‌یابید.» همراهانش چنین کردند و اتفاقاً آب هم دیدند و همین، سبب شد اعراب در فتنه بیفتند و چنین پندارند که طلیحه، غیب می‌داند.^۱ یکی دیگر از یاوه کاری‌هایش، این بود که سجده را از نماز برداشت و مدعی شد که از آسمان بر او وحی می‌شود. به عنوان مثال او ادعا کرد که بر من این کلمات نازل شده است: «سوگند به کبوتر خانگی و کبوتر چاهی و سوگند به باز شکاری که سال‌ها پیش از شما، ضمانت شده که پادشاهی ما، به عراق و شام خواهد رسید.»^۲ طلیحه، به خود فریفته گشت و کارش نیز بالا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن خبر طلیحه، ضرار بن ازور اسدی رضی الله عنه را به جنگ با طلیحه‌ی اسدی فرستاد. اما از آن‌جا که قبایل اسد و غطفان به طلیحه پیوسته بودند، ضرار نتوانست با طلیحه روبرو شود.^۳ در دائرة المعارف اسلامی درباره‌ی طلیحه چنین آمده که او، در شعرسرای و سخنوری به قدری توانمند بوده که ساعت‌ها و بدون آمادگی قلبی، راحت و بدون هیچ، گیری، شعر می‌سروده و سخنرانی می‌کرده است. او که مدعی پیش‌گویی بوده، صفات و ویژگی‌هایی چون فن شعر، خطابت و جنگاوری نیز داشته و در رهبری قبیله‌ای بر اساس باورها و عادت‌های دوره‌ی جاهلیت، سرآمد و توانا بوده است.^۴ از این نوشتار دائرةالمعارف، بوی آن می‌آید که در پی تعریف و تمجید از طلیحه می‌باشد و با تکیه بر توانایی شعرسرای و سخنوری وی به عنوان دو هنر باارزش در میان اعراب آن روز می‌کوشد تا طلیحه را شخصیتی بنام و سرآمد معرفی نماید که البته چنین شیوه‌ای، از این دانشنامه بعید نیست؛ چراکه با اندک توجهی در آن می‌توان دریافت که این دانشنامه، اسلوب و روش خاصی در جهت خرده‌گیری بر اسلام دارد...

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آن که غایله‌ی طلیحه را از بین ببرند، وفات نمودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خلافت رسید و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌های جنگی و تعیین فرماندهان، لشکری را به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه برای سرکوبی طلیحه اعزام نمود. امام احمد رحمه الله روایت کرده است: ... زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه درفش خالد رضی الله عنه را برای جنگ با مرته‌ها بست، گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: (نِعْمَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو الْعَشِيرَةِ خَالِدُ بْنُ

۱- حروب الردة، ص ۷۹

۲- البداية و النهاية (۳۲۳/۶)

۳- أسد الغابة (۹۵/۳)

۴- دائرة المعارف الإسلامية زیر کلمه‌ی طلیحه

ولید، سیف من سیوف الله سلّه الله علی الکفار و المنافقین) یعنی: «خالد بن ولید، چه بنده‌ی نیکی برای خدا و چه آدم خوبی است. او، شمشیری از شمشیرهای خدا است که خداوند متعال، آن را بر ضد کفار و منافقان از نیام بیرون کشیده است.»^۱ هنگام حرکت خالد رضی الله عنه از ذی قصه به سوی مقصدش، ابوبکر صدیق رضی الله عنه ضمن خداحافظی با او، برای ایجاد ترس و دلهره در میان اعراب، چنان وانمود کرد که آهنگ خیر دارد و به او خواهد پیوست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا ابتدا به سراغ طلیحه برود و سپس به سوی بنی تمیم روان شود. طلیحه در میان بنی اسد و غطفان بود و بنی عبس و ذبیان نیز به آنان پیوستند. وی، کسانی را به پیش جدیله و غوث که دو طایفه از طی بودند، فرستاد و از آن‌ها خواست تا به او پیوندند. آنان دعوت طلیحه را پذیرفتند و عده‌ای از این دو طایفه، شتابان به طلیحه پیوستند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش از آن که خالد رضی الله عنه را اعزام کند، به عدی بن حاتم طائی رضی الله عنه فرمود: «سریع خودت را به قبیله‌ات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه برحذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکشان خواهد بود.» عدی رضی الله عنه به سراغ قبیله‌اش (طی) رفت و از آنان خواست تا با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت کنند^۲ و دوباره به دین خدا بازگردند. اما آنان از پذیرش بیعت با ابوبکر صدیق رضی الله عنه امتناع کردند. عدی رضی الله عنه آنان را از فرارسیدن لشکریان ابوبکر رضی الله عنه و فرجام بد راهی که در پیش گرفته بودند، به قدری ترسانید که نرم شدند. خالد رضی الله عنه از راه رسید و ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه زبردست خالد رضی الله عنه و فرماندهی آن دسته از انصار بود که در لشکر خالد رضی الله عنه بودند. خالد رضی الله عنه عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم را به عنوان پیش‌رو و جلودار لشکر فرستاد. طلیحه و برادرش، سلمه به همراه عده‌ای برای بررسی اوضاع و احوال بیرون آمده بودند که عکاشه و ثابت را دیدند و با آن‌ها درگیر شدند. عکاشه، حبال بن طلیحه را کشت؛ طلیحه بر عکاشه حمله‌ور شد و او را از پای درآورد. سلمه نیز ثابت بن اقرم را کشت. خالد بن ولید رضی الله عنه و سپاهیان‌ش رسیدند و دیدند که عکاشه و ثابت شهید شده‌اند. این موضوع بر مسلمانان سخت و سنگین تمام شد. هنگامی که خالد رضی الله عنه آهنگ بنی طی را کرد، عدی بن حاتم رضی الله عنه پیش خالد رضی الله عنه رفت و گفت: «به من سه روز مهلت بده. آنان از من خواسته‌اند که دست نگه‌داریم تا خویشاوندانشان را که قبلاً به طلیحه پیوسته‌اند، فراخوانند و آنان را برگردانند؛ آن‌ها، از این می‌ترسند که چون به تو پیوندند، طلیحه خویشاوندانشان را در اردوگاهش بکشد. بنابراین دست نگه‌دار که این، بهتر از آن است که در سرکوبی و کشتنشان

۱- مسند احمد (۱/۱۷۳)؛ شیخ احمد شاکر، سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- ترتیب و تهذیب کتاب البدایة و النهایة، خلافة أبي بكر، از دکتر محمد بن صامل سلمی، ص ۱۰۱

شتاب کنی و آنان را به دوزخ افکنی.» عدی رضی الله عنه پس از گذشت سه روز به همراه پانصد تن از افرادی که به حق بازگشته بودند، به خالد ملحق شد و لشکر اسلام افزایش یافت. خالد رضی الله عنه به قصد طایفه بنی جدیله حرکت کرد. عدی رضی الله عنه گفت: «به من مهلت بده تا پیش آن‌ها بروم؛ شاید خدای متعال، آنان را نیز همانند طایفه غوث نجات دهد.»^۱ عدی رضی الله عنه به نزد طایفه غوث رفت و آن‌قدر با آنان گفتگو کرد که دعوتش را پذیرفتند. عدی رضی الله عنه خبر مسلمان شدن غوث را برای خالد رضی الله عنه آورد و هزار سوار از ایشان به لشکر اسلام پیوستند. عدی رضی الله عنه بهترین و خجسته‌ترین کسی بود که در قبیله طی زاده شد و برای آنان مایه خیر و نیکی بود.^۲

جنگ بزاخه و پایان کار طلیحه‌ی اسدی

خالد رضی الله عنه لشکرش را در (اجأ) و (سلمی) برای نبرد، بسیج کرد و در (بزاخه) با طلیحه و همراهانش برخورد نمود. بسیاری از طوایف و قبایل عرب بی‌طرف ماندند تا ببینند نتیجه‌ی جنگ چه می‌شود. طلیحه، خود را در عبا پیچیده بود و به گمان باطلش برای مردم پیش‌گویی می‌کرد و از وحیی سخن می‌گفت که مدعی آن بود. عینه بن حصن به همراه هفتصد نفر از بنی فزاره در لشکر طلیحه بود و به شدت می‌جنگید و هر از چند گاهی که جنگ شدت می‌یافت، پیش طلیحه می‌رفت و می‌پرسید: «آیا جبرئیل به نزدت آمد؟» و چون با پاسخ منفی طلیحه روبرو می‌شد، بازمی‌گشت و به جنگش ادامه می‌داد. بار دیگر که جنگ شدید شد، به نزد طلیحه رفت و گفت: «هنوز جبرئیل پیشت نیامده است؟» طلیحه پاسخ منفی داد و چون عینه برای سومین بار نزد طلیحه رفت و همان پرسش را تکرار کرد، طلیحه از نزول جبرئیل به او خبر داد. عینه پرسید: «جبرئیل به تو چه گفت؟» طلیحه‌ی دروغ‌گو چنین پاسخ داد که جبرئیل به من گفت: «تو را آسپاسنگی چون اوست و خبری که آن را از یاد نمی‌بری!» عینه با شنیدن یاوه‌گویی‌های طلیحه برآشفته و گفت: «ای بنی فزاره! برگردید که این مرد، دروغ‌گو است.» مردم، از اطراف طلیحه پراکنده شدند و گریختند. با فرار سیدن مسلمانان، طلیحه نیز بر اسب سوار شد و همسرش نوار را بر شتری نشانده و به سوی شام فرار کرد و بدین سان، عده‌ای از پیروانش کشته شدند و دیگران پراکنده گشتند و گریختند.^۳

خالد رضی الله عنه در نامه‌ای خبر شکست طلیحه را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جواب خالد رضی الله عنه چنین نوشت: «خداوند، علاوه بر نعمتی که به تو ارزانی داشته،

۱- البدایة و النهایة، ترتیب و تهذیب محمد سلمی، ص ۱۰۲

۲- البدایة و النهایة (۳۲۲/۶)

۳- نگاه کنید به: البدایة و النهایة (۳۲۲/۶)

به تو خیر بیش تری عنایت کند. در کار خود تقوای الهی پیشه کن و بدان که رحمت و نصرت خدا، با پرهیزکاران و نیکوکاران است. در مسؤولیتت کوشا باش و سستی نکن. بر هر کس که از دشمنان خدا دست یافتی، او را بکش.» خالد رضی الله عنه یک ماه در بزاخه ماند و به سامان‌دهی امور پرداخت و در عین حال به تعقیب و پی‌گرد کسانی پرداخت که از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمان یافته بود تا آنان را در برابر جنایتی که در حق مسلمانان کرده بودند، بکشد. خالد رضی الله عنه نیز برابر فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه انتقام خون مسلمانان را گرفت و برخی را به آتش سوزانید و بعضی را با سنگ کشت و عده‌ای را نیز از کوه پرت کرد تا فرجام این افراد، مایه‌ی عبرت اعراب از دین برگشته گردد.^۱

درخواست بنی‌اسد و غطفان از ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای برقراری صلح

نمایندگانی از بزاخه (بنی‌اسد و غطفان) به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند و از ایشان درخواست صلح کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو راه فرارویشان نهاد: یا جنگ و یا پذیرش شرایطی خفت‌بار. آنان به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! جنگ را که تجربه کردیم و از عاقبت آن خوب خبر داریم. شرایط خفت‌بار چیست؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خلع سلاح می‌شوید و اسبانتان مصادره می‌شود و تنها به شما اجازه‌ی شترچرانی می‌دهیم تا این که خلیفه و عموم مسلمانان، روزی عذر شما را بپذیرند. آنچه را که از ما به غنیمت گرفته‌اید، برمی‌گردانید و ما، چیزی از غنایمی را که از شما به دست آورده‌ایم، برنمی‌گردانیم. هم‌چنین اعتراف می‌کنید که کشته‌های ما، بهشتی هستند و کشته‌های شما جهنمی. البته شما باید دیه‌ی کشته‌های ما را پردازید و ما، دیه‌ی کشته‌های شما را نمی‌دهیم.» عمر فاروق رضی الله عنه ابتدا گرفتن دیه‌ی شهدا را نادرست دانست و گفت: «این که گفتی باید دیه‌ی کشته‌های ما بدهند، دست نیست؛ چرا که آن‌ها به خاطر خدا کشته شده‌اند و دیه ندارند.» البته عمر فاروق رضی الله عنه از این موضعش عقب نشست و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه عرض کرد: «بله، نظر شما درست است.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد عمر فاروق رضی الله عنه را پذیرفت و بنی‌اسد و غطفان نیز به شرایط ابوبکر رضی الله عنه تن دادند.

۱- مرجع سابق.

۲- مرجع سابق.

ماجرای ام‌زمل

پس از شکست طلیحه، عده‌ی زیادی از پیروان وی که از بنی غطفان بودند، پیرامون زنی به نام ام‌زمل - سلمی بنت مالک بن حذیفه - در منطقه‌ی (ظفر)^۱ جمع شدند. ام‌زمل، همانند مادرش ام‌قرقه از زنان مشهور و سرآمد عرب بود. مادر سلمی، به سبب داشتن فرزندان بسیار در میان عرب‌ها زبان‌زد بود و خانواده و قبیله‌اش، به شرف و بزرگی شناخته می‌شدند. پس از آن که عده‌ای از بنی غطفان به ام‌زمل پیوستند، او آن‌ها را به جنگ با خالد رضی الله عنه تشویق کرد. آنان نیز برای جنگ دوباره با خالد رضی الله عنه پیا خاستند و جمع دیگری از بنی سلیم، طیء، هوازن و اسد به آن‌ها پیوستند و لشکر بزرگی فراهم آوردند و بدین‌سان کار این زن بالا گرفت. خالد رضی الله عنه به سوی این‌ها حرکت کرد و جنگ شدیدی در گرفت. در آن هنگام ام‌زمل بر شتر مادرش سوار بود. خالد رضی الله عنه شترش را پی کرد و ام‌زمل را کشت و خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد.^۲

باور و اطمینان کامل ابوبکر رضی الله عنه به نصرت الهی و تجربه‌ی جنگی وی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عدی بن حاتم طائی رضی الله عنه فرمود: «سریع خودت را به قبیله‌ات برسان و آنان را از پیوستن به طلیحه برحذر دار که پیوستن به طلیحه، سبب نابودی و هلاکتشان خواهد بود.» از این گفته‌ی ابوبکر رضی الله عنه به عدی رضی الله عنه چنین برمی‌آید که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نصرت و یاری الهی اطمینان کامل داشته و از همین جهت نیز از نتیجه‌ی جنگی که نابودی مرتده‌ها می‌باشد، خبر داده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد که از قبیله‌ی طیء شروع کند؛ این نکته نیز بیان‌گر استراتژی درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جهاد با مرتدان می‌باشد. چراکه این برنامه‌ی جنگی ابوبکر رضی الله عنه باعث می‌شد تا به خاطر دوری طیء از اردوگاه طلیحه، هم از پیوستن طائی‌ها به طلیحه جلوگیری شود و هم آن دسته از افراد قبیله‌ی طیء که به طلیحه ملحق شده بودند، برای دفاع از قبیله‌ی خود از لشکر طلیحه جدا شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام گسیل خالد رضی الله عنه چنان وانمود کرد که آهنگ خیر دارد و به خالد رضی الله عنه خواهد پیوست. این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز طرح نظامی درست و ورزیده‌ای بود که به قصد ایجاد رعب و وحشت، در میان قبایل عرب مطرح شد. انتخاب ابوسلیمان خالد بن ولید رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان دیگری از ورزیدگی و کارآزمودگی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. چراکه

۱- ظفر، نام مکانی در راه بصره به مدینه می‌باشد.

۲- البدایة و النهایة (۳۲۳/۶)

خالد رضی الله عنه در هیچ جنگی شکست نخورد و همواره پیروز میدان بود.^۱ بازنگاهی به نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان می‌دهد که ایشان، از فعالیت خالد رضی الله عنه تقدیر می‌کند و او را به تقوای الهی وصیت می‌فرماید. ترس خدا، انسان را از لغزش و پیروی هوا و هوس مصون می‌دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد که در کارش کوشا باشد و در برابر دشمنان، شدت نشان دهد. چرا که هنوز سرکشی و طغیان‌شان فوران می‌کرد. البته شدت عمل در برابر دشمنان، پیامد دیگری نیز داشت و باعث شد که هراس و وحشت، قبایل عرب را فرابگیرد؛ زیرا در آن زمان برخی از قبایل در انتخاب حق و باطل دودل و متردد بودند و نمی‌دانستند راه هدایت و ایمان را در پیش بگیرند یا راه ضلالت و کفر را. بنابراین شدت عمل خالد رضی الله عنه با دشمنان، سبب فروکش کردن طغیان و سرکشی قبایل گردید و باعث شد تا اقوام و طوایف متردد، از فرجام بد ارتداد آگاه شوند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر قدرت تصمیم‌گیری وی می‌باشد که همواره محکم و درست تصمیم می‌گرفت و به وقت شدت، شدت عمل نشان می‌داد و هنگامی که بایسته و شایسته بود، با نرمی و ملاحظت برخورد می‌کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیشنهاد صلح بنی‌اسد و غطفان را نپذیرفت تا قدرت و شوکت اسلام را به رُخشان بکشد و به همین خاطر نیز شرایط خفت‌باری پیش رویشان نهاد و سخت‌ترین این شرایط، مصادره‌ی سلاح‌ها و اسبان‌شان بود. البته ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن جهت این شرایط موقتی را پیش روی بنی‌اسد و غطفان قرار داد که کاملاً در برابر حکومت اسلامی گردن نهند و ثابت کنند که به راستی به آغوش اسلام بازگشته‌اند. به عبارت دیگر شرایطی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه پیش روی بنی‌اسد و غطفان نهاد، ضمانتی بود بر این که دوباره مرتد نشوند و سر به آشوب برندارند.^۲

جنگ روانی عدی بن حاتم رضی الله عنه بر ضد قبیله‌اش

عدی بن حاتم رضی الله عنه به دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه خودش را به قبیله‌ی طیء رسانید و آنان را به رجوع به اسلام فراخواند. آنان قبول نکردند و از پذیرش بیعت با ابوبکر رضی الله عنه سر تافتند. عدی رضی الله عنه آنان را از رسیدن لشکر خالد رضی الله عنه ترسانید که در پی آن، قبیله‌ی طیء، دعوت عدی رضی الله عنه را پذیرفتند و به او گفتند: «تو پیش لشکر برو و آنان را از حمله به ما بازدار تا کسانی

۱- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۶۰، ۶۳/۹)

۲- التاریخ الإسلامی (۶۶/۹)

را که از ما در بزاخه به طلیحه پیوسته‌اند، فرابخوانیم و آنان را از لشکر گاهش بیرون بیاوریم. چراکه اگر ما اینک که خویشاوندانمان در اردوگاه طلحه هستند، به مخالفت با وی برخیزیم، او، آنان را می‌کشد و یا آن‌ها را گروگان می‌گیرد. عدی رضی الله عنه خودش را در سنج به خالد رضی الله عنه رسانید و به او گفت: «سه روز به من مهلت بده تا برایت پانصد جنگجو بیاورم که به وسیله‌ی آن‌ها، دشمن را سرکوب کنی و این، بهتر از آن است که به این‌ها پردازی و در جهنمی کردنشان شتاب نمایی.» خالد رضی الله عنه پذیرفت و عدی رضی الله عنه با خبر مسلمان شدن طیء و به همراه پانصد نفر از آنان، برگشت.^۱ به هر حال عدی رضی الله عنه موفق شد بنی‌غوٚث و بنی‌جدیله را که دو طایفه از قبیله‌ی طیء بودند، به آغوش اسلام بازگرداند و آنان را از اردوگاه طلیحه جدا کند و به لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه ملحق نماید. نباید آثار و پیامدهای این موفقیت را در نتایج جنگ بزاخه نادیده گرفت. مسلمان شدن عدی بن حاتم رضی الله عنه از همان روز نخست، آگاهانه و از روی انتخاب بود. موفقیت عدی رضی الله عنه در بازگشت دوباره‌ی طیء به اسلام و افزایش توان نظامی لشکر خالد رضی الله عنه بر پیشینه‌ی درخشان عدی در آوردن اموال زکات به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمانی که مسلمانان شدیداً نیازمند کمک‌های مالی بودند، اضافه می‌گردد. عدی رضی الله عنه کاملاً مطمئن بود که پیروزی نهایی، از آن اسلام و مسلمانان است؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله همان روز که عدی مسلمان شد، به او چنین بشارتی دادند. ایمان محکم و راستین عدی رضی الله عنه سبب شد تا خویشانش، دست از یاری دشمنان اسلام بکشند. عدی رضی الله عنه قبیله‌اش را نسبت به جنگ مسلمانان و مردها، بی‌طرف نکرد که صبر کنند و به نتیجه‌ی جنگ بنگرند. بلکه او هزار و پانصد مبارز را از دو طایفه‌ی بنی‌غوٚث و بنی‌جدیله با لشکر اسلام همراه نمود و این، نشان‌دهنده‌ی نفوذ و اثرگذاری عدی رضی الله عنه در میان قبیله‌اش می‌باشد.^۲ در روایتی آمده که اقوام عدی رضی الله عنه که با بنی‌اسد هم‌پیمان بودند، از خالد رضی الله عنه درخواست کردند تا به جای جنگ با بنی‌اسد با قیس بجنگند. خالد رضی الله عنه در پاسخ درخواستشان فرمود: «به خدا که قبیله‌ی قیس، ضعیف‌تر نیست؛ حال با هر کدام از این دو قبیله که دوست دارید، بجنگید.» عدی رضی الله عنه گفت: «به خدا سوگند که اگر هر یک از خاندانم، این دین را ترک کنند، من با آنان می‌جنگم. پس چگونه به خاطر هم‌پیمانی با بنی‌اسد که از دین برگشته‌اند، با آنان جهاد نکنم؟!» خالد رضی الله عنه به عدی رضی الله عنه گفت: «با خواسته‌ی قومت مخالفت نکن که جنگ با هر کدام از این دو قبیله،

۱- تاریخ اسلامی (۵۷/۹)

۲- تاریخ اسلامی (۶۱/۹)

جهاد است؛ به سوی یکی از این دو قبیله حرکت کن و البته به جنگ آن قبیله‌ای برو که اقوامت در جنگ با آنان پرنشاط‌تر و فعال‌تر خواهند بود.^۱

این ماجرا، نشان‌دهنده‌ی ژرفای ایمان عدی رضی الله عنه و فراوانی دانش وی می‌باشد که با دوستان خدا دوستی می‌کند؛ هرچند که از لحاظ قوم و خویشی، از او دور باشند؛ او، چنان ایمان راستینی داشت که از دشمنان خدا و لو این که از نزدیکان و هم‌پیمانان او بودند، اعلان یزاری نمود. البته از این ماجرا، ورزیدگی جنگی و نظامی خالد بن ولید رضی الله عنه نیز نمایان می‌گردد که از عدی رضی الله عنه می‌خواهد با خواسته‌ی قومش مخالفت نکند و آنان را به جبهه‌ای ببرد که در جهاد و قتال، فعال‌تر و کوشاتر خواهند بود.^۲ نقش عدی رضی الله عنه در فراخوان قبیله‌اش به اسلام و پیوستن آن‌ها به لشکر خالد رضی الله عنه بسی بزرگ و مهم می‌باشد. چرا که طی‌ء از قوی‌ترین قبایل عرب بود و پیوستن هزار و پانصد نفر از دو طایفه‌ی آن به لشکر خالد رضی الله عنه نخستین شکستی بود که بر دشمنان وارد شد. قبایل مختلف، روی این قبیله حساب باز کرده بودند و آن را یکی از قوی‌ترین قبایل برمی‌شمردند که دارای قوت و نفوذ قبیله‌ای بودند؛ از این رو همسایگان طی‌ء همواره می‌کوشیدند تا خود را به این قبیله نزدیک کرده و با آن هم‌پیمان شوند. پس از آن که کار دشمن، رو به ضعف و سستی نهاد، مسلمانان و مرتد‌ها با هم درگیر شدند و به خواست خدای متعال، لشکر اسلام پیروز شد و بسیاری از افراد دشمن را نابود کرد و جمع زیادی را به اسارت درآورد؛ طلیحه، فرار کرد و عده‌ای از پیروانش تسلیم شدند و بعضی هم گریختند. پس از این ماجرا ضعف و سستی، قبایل مرتد را در سراسر شبه جزیره فراگرفت و لشکر اسلام در تمام جبهه‌هایش، راحت‌تر از همیشه دشمنان را شکست داد.^۳

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه

دلایل و زمینه‌های شکست طلیحه را می‌توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

۱- مسلمانان، با ایمانی راسخ و باوری کامل به نصرت الهی می‌جنگیدند و آرزومند شهادت در راه خدا بودند و مرگ در راه خدا برای آنان، سلاح معنوی شکست‌ناپذیری بود. خالد رضی الله عنه به مرتد‌ها چنین نوشت که: «من به همراه کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را

۱- تاریخ طبری (۷۵/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۶۱/۹)

۳- الحرب النفسیة من منظور إسلامی، از دکتر احمد نوفل (۱۴۳/۲ و ۱۴۴/۱)

آن گونه دوست دارند که شما زندگانی را دوست دارید.^۱ خود دشمن نیز، این ویژگی رزمندگان اسلام را در خلال جنگ درک کرد. چنانچه طلیحه از پیروانش دلیل شکستشان را جویا شد و با تعجب پرسید: «وای بر شما! چه چیزی سبب شکستتان شد؟» یکی از پیروانش چنین پاسخ داد: «من، به تو دلیلش را می گویم؛ هر یک از ما دوست دارد که همراه و هم رزمش پیش از او کشته شود و هر یک از کسانی که ما دیدیم، دوست دارد پیش از همراه و هم رزمش کشته شود.»^۲

۲- پیوستن قبیله ی طیء به لشکر اسلام، سبب تقویت مسلمانان و ضعیف شدن دشمنانشان گردید. به شهادت رسیدن عکاشه بن محصن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما نیز خشم مسلمانان را برانگیخت و آنان را برای جنگ با مرتد ها مصمم تر نمود. توریه ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه که وانمود کرد آهنگ خیر دارد، تأثیر زیادی در عدم همکاری قبیله ی طیء با هم پیمانانش داشت و باعث شد تا طیء از موضع همکاری با دشمنان اسلام عقب بنشینند. توریه ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این وهم و گمان را در مردم انداخت که ایشان، به جای مأموریت اصلی ای که به لشکر محول کرده بود، آهنگ خیر را دارد. گنجایشی که به قبیله ی طیء برای انتخاب جبهه داده شد و به آنان اجازه داد تا به جای جهاد با هم پیمانانشان (بنی اسد)، با قیس بجنگند، تأثیر زیادی در نتیجه ی جنگ داشت؛ چرا که اگر خالد رضی الله عنه مطابق خواسته ی عدی بن حاتم طائی رضی الله عنه قبیله ی طیء را به جنگ با بنی اسد می فرستاد، سبب می شد تا قبیله ی طیء در انجام مأموریتشان کوتاهی کنند.^۳

برخی از پیامدهای جنگ بزاخه

سرکوبی یکی از بزرگ ترین مدعیان پیغمبری و بازگشت دوباره ی جمع زیادی از اعراب به دایره ی اسلام، از مهم ترین پیامدهای جنگ بزاخه می باشد. چنانچه بنی عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی گردیم که از آن خارج شده ایم.» خالد رضی الله عنه نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی عامر نیز بیعت گرفت. خالد رضی الله عنه بیعت هیچ یک از افراد اسد، غطفان، هوازن، سلیم و طیء را نپذیرفت مگر به آن شرط که افرادی را که در حال ارتداد، مرتکب آتش زدن و مثله کردن مسلمانان شده اند، بیاورند و تسلیم کنند و آنان نیز، این افراد را تحویل خالد رضی الله عنه دادند. خالد رضی الله عنه آنان را

۱- حركة الردة، ص ۲۸۹

۲- تاريخ الخمسين (۲/۲۰۷)؛ حركة الردة، ص ۲۸۹

۳- نگاه کنید به کتاب خالد بن ولید از شیت خطاب، ص ۹۶ و ۹۷؛ حروب الردة از احمد سعید، ص ۱۲۴

در برابر جنایاتی که مرتکب شده بودند، با آتش سوزانید، با سنگ کشت، از کوه‌ها پرت کرد، در چاه‌ها افکند و با تیر اعدام نمود. خالد رضی الله عنه قره‌بن هبیره را به همراه تعدادی از اسیران به مدینه فرستاد و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «بنی‌عامر پس از روی گردانی از دین، دوباره به اسلام مسلمان روی آورده‌اند و من، از هیچ کسی که با من جنگیده یا با من صلح کرده، هیچ تقاضایی را نپذیرفته‌ام مگر این که کسانی را که به مسلمانان حمله کرده‌اند، پیش من بیاورند. من، آنان را به سختی کشتم و قره و هم‌دستانش را به حضور شما فرستادم.»^۱ عیینه بن حصن نیز در میان اسیران بود. خالد رضی الله عنه دستور داد تا او را به شدت ببندند و او را در حالی به مدینه فرستاد که دستانش، بر پشت گردنش بسته بود تا او را خوار بدارد و مایه‌ی عبرت دیگران شود. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسر بچه‌های مدینه او را با دستان کوچکشان می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟!» عیینه، زیر مشت بچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.» او را به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بردند. ابوبکر رضی الله عنه دستور داد تا دستانش را باز کنند و از عیینه خواست که توبه نماید. عیینه نیز توبه کرد و از کرده‌هایش پوزش طلبید و مسلمان خوبی شد.^۲

سرانجام طلیحه چنین شد که به میان قبیله‌ی (کلب) رفت و با شنیدن مسلمان شدن اسد، غطفان و عامر، اسلام آورد. او تا پایان وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه همان‌جا ماند. البته یک بار در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قصد ادای عمره راهی مکه شد و چون از نزدیکی مدینه می‌گذشت، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: این، طلیحه است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «با او چه کنم؟ کاری به او نداشته باشید که خداوند، او را به اسلام هدایت فرموده است.»^۳ ابن‌کثیر می‌گوید: طلیحه، پس از آن که ادعای پیغمبری کرد، دوباره مسلمان شد و در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قصد عمره به مکه رفت و از ابوبکر رضی الله عنه شرم داشت که با او روبرو شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه‌ی شرکت در فتوحات عراق و شام را نداد. احتمالاً این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه از روی احتیاط بوده است؛ زیرا درباره‌ی افرادی که دارای سوء پیشینه در گمراهی و دسیسه بر ضد مسلمانان بودند، این بیم وجود داشت که تنها به خاطر شوکت و قدرت اسلام و از روی ترس، به اسلام بازگشته باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن دسته پیشوایانی است که سیرتشان، الگوی

۱- تاریخ طبری (۸۲/۴)

۲- الصدیق أول الخلفاء، ص ۸۷

۳- التاریخ الإسلامی (۵۹/۹)

عملی مسلمانان می‌باشد و مردم، در گفتار و کردارشان، به آنها اقتدا می‌کنند. از این رو باید در مسایلی که رابطه‌ی مستقیمی با مصالح امت دارد، جنبه‌ی احتیاط را رعایت کرد؛ هر چند که چنین کاری، موقعیت برخی را فروتر قرار دهد.^۱ روی کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عدم بکارگیری افرادی که دارای سوء پیشینه‌ی ارتداد بودند، این آموزه را به دنبال دارد که نباید اصل را بر اعتماد و اطمینان درباره‌ی کسانی قرار داد که سوء پیشینه در فعالیت‌های ضددینی داشته و بعدها به دین و اسلام پایبند شده‌اند. چراکه اطمینان کامل به چنین افرادی، در بسیاری از موارد امت را تا سرحد نابودی پیش برده و سبب بروز مشکلات زیادی برای عموم مسلمانان شده است. البته این، بدان معنا نیست که به‌طور کلی از این افراد سلب اطمینان شود و همواره نسبت به آنان نوعی بدبینی وجود داشته باشد. چراکه بررسی استراتژی ابوبکر در چگونگی تعامل با این افراد، این موضوع را روشن‌تر می‌کند.^۲

طلیحه، مسلمان خوبی شد و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه برای بیعت پیش او رفت. عمر رضی الله عنه به او فرمود: «تو، قاتل عکاشه و ثابت هستی؛ به خدا قسم که هرگز تو را دوست ندارم.» طلیحه گفت: «ای امیرالمؤمنین! در مورد این دو شخص که خداوند، آنها را به دست من گرامی داشته و آنان را به مقام شهادت رسانیده، مرا سرزنش نکن؛ خداوند، مرا به دست این‌ها خوار و زبون نکرد که اگر به دست این‌ها کشته می‌شدم، کافر و جهنمی بودم.» عمر رضی الله عنه از او بیعت گرفت و او، به پیش قومش بازگشت و پس از مدتی به عراق رفت.^۳ او مسلمان خوبی شد و دیگر مورد سرزنش قرار نگرفت. خودش در قالب اشعاری بر کشتن عکاشه بن محسن و ثابت بن اقرم رضی الله عنهما اظهار ندامت و پشیمانی کرد و ارتدادش را مصیبتی بزرگ‌تر از کشتن این دو بزرگوار دانست. وی، در بخشی از شعرش چنین سرود:

و أنى من بعد الضلالة شاهد
بأن إله الناس ربى و أننى
شهادة حق لست فيها بملحد
ذليل و أن الدين دين محمد

ترجمه: من، پس از آن که گمراه شدم، گواهی و شهادت حقی می‌دهم و در آن الحاد و بدکیشی نمی‌ورزم. گواهی می‌دهم که خدای تمام مردم، پروردگار من است و دین راستین و حق، دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد و اقرار می‌کنم که من، بنده‌ای خوار و ناچیز هستم.^۴

۱- التاریخ الإسلامی (۶۷/۹)

۲- مرجع سابق.

۳- التاریخ الإسلامی (۵۹/۹)؛ تاریخ طبری (۸۱/۴)

۴- نگاه کنید به: دیوان الردة، ص ۸۶

ماجرای فجائه

فجائه، از بنی سلیم بود و نامش، ایاس بن عبدالله بن عبد یالیل بن خفاف. ابن اسحاق درباره اش می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه فجائه را در بقیع مدینه سوزانید. سببش، این بود که فجاءه، نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و وانمود کرد که مسلمان شده است؛ او از ابوبکر رضی الله عنه لشکری درخواست کرد تا به جنگ مرتدها برود. چنین شد و به هر مسلمان و مرتدی که گذرش می افتاد، او را می کشت و مالش را برای خود برمی داشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه لشکری به تعقیبش فرستاد تا او را دستگیر کنند. ابوبکر رضی الله عنه پس از دستگیری فجاءه، دستور داد دستانش را با ریسمان به پشتش ببندند و او را در آتش بیندازند. بنابراین او را دست و پا بسته در آتش سوزاندند.^۱ کسی که فجاءه را در آتش انداخت، طریفه بن حاجز بود و این، نشان دهنده نقش مسلمانان سلیم در جنگ با کسانی است که در زمین فساد به پا کردند و یا از دین برگشتند.^۲ چنین حکمی از آن جهت برای فجاءه تعیین شد که او، برخی از مسلمانان را به آتش افکنده و کشته بود.^۳

داستان بنی تمیم، سجاح و کشته شدن مالک بن نویره

قبیله ی بنی تمیم در زمان ظهور ارتداد، چند دسته شدند؛ برخی از آنان از دین برگشتند و از دادن زکات امتناع نمودند. بعضی، زکات اموالشان را به مدینه فرستادند. برخی هم درنگ کردند تا ببینند که عاقبت چه می شود؟ در همان حال زنی مسیحی به نام سجاح بنت حارث بن سوید بن عقفان از قبیله ی بنی تغلب، ادعای پیغمبری کرد و به همراه پیروانش به قصد جنگ با ابوبکر صدیق رضی الله عنه حرکت کرد. گذر سجاح بر سرزمین بنی تمیم افتاد و آنان را به سوی خود فراخواند. عموم بنی تمیم دعوتش را پذیرفتند. مالک بن نویره ی تمیمی، عطارد بن حاجب و برخی از اشراف و سران بنی تمیم به سجاح پیوستند و دیگران، با سجاح پیمان صلح بستند. اما مالک بن نویره، سجاح را به جنگ تحریک کرد و هنگامی که به مشورت و رایزنی پرداختند که جنگ را از کدامین قبیله آغاز کنند، سجاح با کلماتی آهنگین گفت: «اسب های جنگی و پرشتاب را آماده کنید و برای غارت مهیا شوید و بر طایفه ی رباب^۴ شیخون بزنید که مانعی، در برابر تاخت و تاز اسب ها نیست.» بنی تمیم، موفق شدند سجاح را

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص ۱۶

۲- الثابتون علی الإسلام، ص ۲۷

۳- نگاه کنید به: حركة الردة، ص ۱۸۵

۴- رباب، یکی از طوایف قبیله ی بنی تمیم می باشد.

قانع کنند که راهی یمامه شود و آنجا را از دست مسیلمه بن حبیب کذاب در آورند. سجاح، آهنگ یمامه کرد. اطرافیاناش گفتند: اینک، کار مسیلمه بالا گرفته و قدرت و شوکت یافته است. سجاح گفت: «بر شما است که چون کبوتر به سوی یمامه پرواز کنید و بدانید که آنجا جنگ شدیدی روی می‌دهد و پس از آن هرگز ملامت و سرزنشی نمی‌یابید.» به هر حال سجاح و پیروانش تصمیم گرفتند با مسیلمه بجنگند. هنگامی که مسیلمه از قصد سجاح اطلاع یافت، بر خود و از دست دادن سرزمینش ترسید؛ چراکه در آن زمان با ثمامه بن اثال که از سوی لشکر مسلمانان به فرماندهی عکرمه رضی الله عنه پشتیبانی می‌شد، درگیر بود. لشکر عکرمه رضی الله عنه در آن موقع منتظر لشکر خالد رضی الله عنه بود. مسیلمه‌ی کذاب در آن شرایط کسی را به نزد سجاح فرستاد تا برایش امان بگیرد و از سوی مسیلمه به سجاح وعده دهد که نیمی از زمین را به او می‌دهد. مسیلمه گفته بود: «نیمی از زمین از ما است و اگر قریش، عادل بودند، نیم دیگر از آنان بود؛ اما خدا، تو را گرامی داشت و آن نیمه را به تو ارزانی کرد.» سجاح در پاسخ مسیلمه درخواست نشست مشترکی با او را نمود و در پی آن، در خیمه‌ای به تنهایی گفتگو کردند.^۱ مسیلمه پس از بگومگوهایی که میان او و سجاح رد و بدل شد، به سجاح گفت: «آیا دوست داری تو را به همسری بگیرم و به کمک قوم خود و قوم تو، بر عرب غالب شوم؟» سجاح پذیرفت و سه روز پیش مسیلمه ماند و سپس به نزد قومش بازگشت. سجاح، به آنان گفت که زن مسیلمه شدم. قومش پرسیدند: «چه چیزی مهریه‌ات کرد؟» گفت: هیچ. خویشانش گفتند: «برای زنی چون تو خیلی زشت است که بدون مهریه، به ازدواج کسی درآید.» سجاح از مسیلمه درخواست مهریه کرد. مسیلمه گفت: «مؤذنت را به نزد من بفرست.» سجاح، جارچی اش - شبث بن ربعی ریاحی - را پیش مسیلمه فرستاد. مسیلمه‌ی کذاب به جارچی (اذان گوی) سجاح گفت: «درمیان یارانانت بانگ برآور که رسول خدا (!) مسیلمه بن حبیب، دو نماز از نمازهایی را که محمد بر شما مقرر کرده، برداشت. یکی نماز صبح و دیگری نماز عشاء.» خدا، لعنتشان کند که چنین چیزی را مهریه قرار دادند. سجاح، نیمی از مالیات یمامه را گرفت و به میان قوم خود بازگشت و آن، زمانی بود که به او خبر رسید خالد رضی الله عنه به سرزمین یمامه نزدیک شده است. وی، درمیان قبیله‌اش بنی تغلب ماند تا این که در زمان معاویه رضی الله عنه به همراه بنی تغلب به جای دیگری کوچ داده شد.^۲

۱- در منابع تاریخی چنین آمده که این دو پیغمبر دروغین (سجاح و مسیلمه) در آن خیمه با هم، جفت و هم‌بستر شدند. (مترجم)

۲- البدایة و النهایة (۳۲۴/۶ و ۳۲۵)

مالک بن نویره که قبلاً با سجاح ساخت و پاخت داشته بود، با بازگشت سجاح به جزیره، به خود آمد و از کارش پشیمان شد. مالک در منطقه‌ای به نام بطاح بود.^۱ خالد رضی الله عنه آهنگ بطاح کرد و انصار رضی الله عنهم از همراهی با او امتناع کردند و گفتند: «ما همان کاری را می‌کنیم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به ما فرمان داده است.» خالد رضی الله عنه در پاسخشان فرمود: «چاره‌ای جز رفتن به بطاح نیست و نباید این فرصت را از دست داد؛ هنوز فرمان ابوبکر رضی الله عنه به من نرسیده و من، از اوضاع و احوال، بهتر خبر دارم. اینک قصد بطاح دارم و شما را به آمدن مجبور نمی‌کنم.» به هر حال خالد رضی الله عنه به سوی بطاح حرکت کرد و پس از دو روز انصار رضی الله عنهم تصمیم گرفتند که به خالد رضی الله عنه بپیوندند؛ لذا کسی را پیش خالد رضی الله عنه فرستادند که صبر کند تا به او برسند. زمانی که خالد رضی الله عنه به بطاح رسید، دسته‌هایی را به آنجا فرستاد تا مردم را به اسلام فرا بخوانند. سرآمدان بنی تمیم، فرمان و خواسته‌های خالد رضی الله عنه را پذیرفتند و زکات اموالشان را پرداختند. مالک بن نویره در آن زمان از میان مردم کنار رفته و سرگشته و متردد بود. فرستادگان خالد رضی الله عنه دستگیرش کردند و او را با عده‌ای از همراهانش به نزد خالد رضی الله عنه بردند. افرادی که به سراغ مالک و همراهانش رفته بودند، با هم اختلاف پیدا کردند؛ ابوقتاده - حارث بن ربیع انصاری - گواهی داد که آن‌ها اذان گفتند و نماز خواندند و عده‌ی دیگری شهادت دادند که آن‌ها نه اذان گفتند و نه نماز خواندند. خالد رضی الله عنه دستور داد مالک بن نویره و همراهانش را ببندند. آن شب، بسیار سرد بود. خالد رضی الله عنه دستور داد اسیران را گرم کنند. مردم گمان کردند که خالد رضی الله عنه دستور داده که اسیران را بکشند. به همین خاطر نیز اسیران را کشتند و مالک بن نویره به دست ضرار بن ازور کشته شد. خالد رضی الله عنه با شنیدن سرو صدا از خیمه‌اش بیرون رفت و چون دید که سربازانش، کار اسیران را ساخته‌اند، فرمود: «وقتی خدای متعال، اراده‌ی کاری کند، آن را به انجام می‌رساند.» خالد رضی الله عنه همسر مالک را که ام‌تمیم بنت منهال بود و زیبا، پس از پاکی به زنی گرفت. گفته شده که خالد رضی الله عنه مالک بن نویره را سرزنش کرد که «چرا سجاح را پیروی کردی و زکات را ترک نمودی؟ مگر نمی‌دانی که زکات نیز همانند نماز فرض است؟» مالک گفت: «پیامبر شما، چنان می‌پنداشت که باید زکات داد!» خالد رضی الله عنه فرمود: «مگر او، فقط پیامبر ما بود و نه پیامبر شما؟! ای ضرار! گردنش را بزن.» و این چنین مالک کشته شد.

به دنبال گردن زدن مالک، میان خالد و ابوقتاده رضی الله عنهما بگومگو در گرفت و ابوقتاده، برای عرض شکایت به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت. عمر رضی الله عنه نیز درباره‌ی خالد رضی الله عنه با

۱- بطاح، آبی است از بنی‌اسد در نجد.

ابوقتاده، هم نظر شد و به ابوبکر رضی الله عنه گفت: «خالد را از فرماندهی لشکر عزل کن که در شمشیرش، تیزی و شتاب است و او، سریع و نادرست، مردم را از دم شمشیر می گذراند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «شمشیری را که خدا بر کافران کشیده، در نیام نمی کنم.» در همین گیر و دار متمم بن نویره - برادر مالک - برای شکایت از خالد رضی الله عنه به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خون بهای مالک را از خودشان دادند.^۱

ماندگاری و پایداری برخی از افراد بنی تمیم بر اسلام

آن گونه که برخی از تاریخ نگاران معاصر، نگاهشاند تمام افراد، طوایف و بزرگان قبیله‌ی بنی تمیم از اسلام برنگشتند. واقعیت، این است که به خاطر ماندگاری و پایداری برخی از افراد و بزرگان بنی تمیم بر اسلام بود که مالک بن نویره، سجاح را به جنگ با بعضی از طوایف بنی تمیم فراخواند. سجاح نیز برابر خواسته‌ی مالک، با برخی از طوایف بنی تمیم، وارد جنگ شد و از آنان شکست خورد و پس از آن بود که از حمله به مدینه منصرف شد و آهنگ یمامه کرد. بسیاری از روایات تاریخی نیز، این حقیقت را روشن می کند.^۲ بازنگاهی علمی و دقیق به روایات تاریخی در این زمینه، روشن می کند که تعداد افرادی که از قبیله‌ی بنی تمیم بر اسلام پایداری کردند، از تعداد مرتده‌های آن قبیله بیش تر بوده و برخی از روایات، نقش طایفه‌ی رباب را در رویارویی با مرتده‌ها کاملاً هویدا می سازد و نشان می دهد که میان این طایفه و سجاح جنگ شدیدی در گرفته و در نهایت پس از ناکامی سجاح در سرکوب مسلمانان بنی تمیم، به صلح طرفین انجامیده است و باعث شده تا قیس بن عاصم پشیمان گردد و به همراه اموال زکات قبیله‌اش، راهی مدینه شود و فرجام کار به ضرر سجاح و پیروانش پایان یابد.^۳

تحلیلی بر کشته شدن مالک بن نویره

در این که آیا مالک مظلوم و مسلمان کشته شده و یا کافر بوده و سزاوار مردن، اختلاف نظر زیادی وجود دارد. بنده، از میان مباحثی که پیرامون این مطلب طرح شده، تحقیق دکتر علی عتوم را کنکاش علمی متمایزی در این موضوع یافتیم. وی می گوید: آنچه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام،

۱- البدایة و النهایة (۳۲۶/۶)

۲- الثابتون علی الإسلام، ص ۴۴

۳- مرجع سابق، ص ۴۸

گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی‌تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چرا که او از گردن‌نهادن برخی از بزرگان و سرآمدان قبیله‌ی بنی‌تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاج همراه شود. پیامد دیگر ریاست‌طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق رضی الله عنه شود و آن‌ها را در میان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و هم‌چنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان.

صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد. خودداری مالک از ادای زکات، امری است که مورد تأکید تمام تاریخ‌نگاران می‌باشد. ابن‌سلام می‌گوید: در مورد این که خالد رضی الله عنه با مالک سخن گفته تا او را متوجه اشتباهش بکند و حجت را بر او تمام نماید، در میان تاریخ‌نگاران اجماع شده و هیچ اختلافی در این باره وجود ندارد که مالک ضمن سهل‌انگاری در اقامه‌ی نماز، از ادای زکات امتناع ورزیده است.^۱ در میان مرتد‌ها، کسانی بودند که زکات را قبول داشتند و از ادای آن خودداری نکردند؛ بلکه ریسان و بزرگان‌شان، آنان را از ادای زکات منع نمودند که از آن جمله می‌توان به بنی‌یربوع اشاره کرد که زکات اموالشان را جمع‌آوری کردند و چون می‌خواستند آن را به مدینه بفرستند، مالک بن نویره آن‌ها را از این کار بازداشت و زکات جمع‌آوری شده را در میان افراد همان قبیله تقسیم کرد.^۲

ازدواج خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم

ام‌تمیم، همان لیلی بنت سنان منهال است که همسر مالک بن نویره بود. در مورد ازدواج خالد رضی الله عنه با این زن، جر و بحث زیادی شده که در این میان برخی از افراد مغرض، سخنان ناروایی در مورد خالد رضی الله عنه گفته‌اند که با بحثی علمی و بدور از غرض، می‌توان نادرستی

۱- طبقات فحول الشعراء، ص ۱۷۲

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم (۲۰۳/۱)

اتهامات وارد شده بر خالد را دریافت. خلاصه این که برخی از افراد مغرض، خالد رضی الله عنه را متهم کرده‌اند که وی، از قبل به ام‌تمیم دل بسته و بلافاصله پس از دستگیری ام‌تمیم، در برابر زیباییش، نتوانسته جلوی خودش را بگیرد و با او ازدواج کرده است. این‌ها، بر همین مبنا ازدواج خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم را نامشروع می‌پندارند. باید دانست که چنین سخنی درباره‌ی خالد رضی الله عنه تهمت‌ی بیش نیست که پیشینه‌ی چندانی ندارد و اصلاً بی‌اعتبار می‌باشد. زیرا گذشته از آن که هیچ اثری از این موضوع در منابع و مصادر تاریخی قدیمی وجود ندارد، متون تاریخی به گونه‌ای است که دقیقاً به خلاف این موضوع تصریح می‌کند. ماوردی می‌گوید: آن‌چه خالد رضی الله عنه را بر آن داشت تا مالک را بکشد، امتناع و خودداری وی از ادای زکات بود که همین، نشانه‌ی ارتداد مالک و روا شدن ریختن خونش گشت و بدین سان مالک، از دین برگشت و پیمان زناشویی او با زنش ام‌تمیم باطل شد.^۱ امام سرخسی گفته است: حکم شرعی زنانی که به دنبال مرتد شدن شوهرانشان، به دارالحرب و جمع ازدین برگشتگان بیوندند، این است که نباید آن‌ها را کشت؛ بلکه به اسارت درمی‌آیند و حکم کنیز می‌یابند.^۲ ام‌تمیم نیز در میان زنان اسیر بود که خالد رضی الله عنه او را برای خودش برگزید و چون آن زن، از عده بیرون آمد، خالد رضی الله عنه با او ازدواج کرد.^۳ شیخ احمد شاکر در توضیح این مطلب، می‌گوید: از آن‌جا که ام‌تمیم و پسرش در میان اسیران بودند، خالد رضی الله عنه آن‌ها را برای خود به عنوان کنیز و غلام برگزید. چرا که کنیز، عده ندارد؛ البته هم‌خوابی با زن بارداری که به کنیزی درآمده، حرام است و در صورتی که کنیز، باردار نباشد، صاحبش می‌تواند پس از آن که کنیز، یک بار حیض شد، با او هم‌خواب شود. خالد رضی الله عنه نیز بر اساس این حکم شرعی با ام‌تمیم هم‌بستر شد و این کارش، کاملاً شرعی بوده و جای بدگویی و سرزنشی در آن نیست. تنها دشمنان و مخالفان خالد رضی الله عنه این مسأله را پر و بال داده‌اند تا به گمان خود از این فرصت برای زشت نشان دادن شخصیت خالد رضی الله عنه بهره ببرند و مدعی شوند که مالک، مسلمان بوده و خالد رضی الله عنه به خاطر طمعی که در زن مالک (ام‌تمیم) بسته، مالک را کشته است!^۴ برخی هم خالد رضی الله عنه را متهم کرده‌اند که او در ازدواج با ام‌تمیم، بر خلاف آداب و رسوم عرب‌ها در دوره‌ی جاهلیت و پس از ظهور اسلام، عمل کرده و ازدواج او با ام‌تمیم، با عادت مسلمانان آن روز

۱- الأحكام السلطانية، ص ۴۷؛ نگاه کنید به: حركة الردة، ص ۲۲۹

۲- المسبوط (۱۱۱/۱۰)؛ حركة الردة، ص ۲۲۹

۳- البداية و النهاية (۳۲۶/۶)

۴- حركة الردة، ص ۲۳۰

و بلکه با دستورات و آموزه‌های دینی سازگار نبوده است!^۱ بدون تردید چنین گفتاری کاملاً نادرست است؛ چراکه بررسی تاریخ عرب خلاف این موضوع را نشان می‌دهد و روشن می‌کند که عرب‌ها، پیش از ظهور اسلام، پس از پیروزی بر دشمنانشان، زنان اسیر را به کنیزی خود در می‌آوردند و با آنان ازدواج می‌کرده‌اند و حتی این کار، مایه‌ی فخر و افتخارشان نیز بوده است. به همین سبب نیز کنیززادگان عرب بسیار بوده‌اند. از لحاظ شرعی نیز خالد رضی الله عنه عمل حرامی مرتکب نشده و کاری که او کرده، کاملاً شرعی بوده است؛ چراکه اشخاص بهتر از او نیز در بحبوحه‌ی جنگ یا پس از پایان آن، چنان کرده‌اند. به عنوان مثال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جویریہ بنت حارث رضی الله عنها که در میان اسیران بنی‌مصطلق بود، همین رویه را در پیش گرفتند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جویریہ رضی الله عنها را بازخرید کردند و با او ازدواج نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آزادی جویریہ رضی الله عنها یکصد نفر از اسیران قومش را آزاد کردند؛ چراکه آن‌ها، به خاطر ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جویریہ رضی الله عنها، قوم و خویش ایشان شده بودند. این کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار خجسته و فرخنده بود و باعث شد تا پدر جویریہ (حارث بن ضرار رضی الله عنه) نیز مسلمان شود.^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صفیه بنت حیی بن اخطب نیز به دنبال جنگ خیبر به همین منوال ازدواج کردند و در خیبر یا پس از پیمودن مقداری از مسیر، زندگی زناشویی خود با او را آغاز نمودند.^۳ از آن‌جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان بهترین اسوه و الگو، چنان کرده‌اند، دیگر جایی برای سرزنش خالد رضی الله عنه باقی نمی‌ماند که چرا با ام‌تمیم ازدواج کرده است؟^۴ دکتر محمد حسین هیکل در دفاع از مشروعیت ازدواج خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم، شیوه‌ی نادرستی را در پیش گرفته و به گونه‌ای سخن گفته که گویا اگر خالد رضی الله عنه اشتباهی هم کرده، باید آن را به حساب اسلام گذاشت. بدون تردید چنین اسلوبی در دفاع از خالد رضی الله عنه درست نیست؛ چراکه خالد رضی الله عنه و تمام بشریت، در برابر اسلام محکوم هستند و هیچ چیز و هیچ کس، بالاتر و فراتر از این دین نیست. بنابراین نباید هرگز در دفاع از افراد، چهره‌ی دین را زشت و نادرست جلوه داد. دکتر هیکل می‌گوید: «کام‌جویی از زن، حتی پیش از آن‌که پاک شود، بر خلاف آداب و رسوم عرب نبود و اصلاً در میان اعراب، رسم بر آن بود که پیروز میدان نبرد، زنان

۱- عبقریة الصدیق، ص ۷۰

۲- سیره‌ی ابن‌هشام (۲/۲۹۵، ۲۹۰)

۳- مرجع سابق (۲/۳۳۹)

۴- حرکة الردة، ص ۲۳۷

اسیر را به کنیزی خود درآورد! علاوه بر این پابندی بر اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد، آن هم در شرایطی که ممکن است خطر و یا آسیبی برای حکومت اسلامی به دنبال داشته باشد، بی‌معنا و غیرقابل اجرا است!^۱ شیخ احمد شاکر درباره‌ی این نوشتار محمد حسین هیکل می‌گوید: «گمان من این است که نگارنده (هیکل) از فساد کاری‌ها و فرومایگی‌های ناپلئون و دیگر پادشاهان اروپایی متأثر شده و از آثار و نوشته‌های نویسندگان اروپایی اثر پذیرفته که کوشیده‌اند بدکاری‌های بزرگ پادشاهان اروپایی را کوچک بنمایانند و کشورگشایی‌ها و تجاوزگری‌های ناپلئون و دیگر شاهان اروپایی را همانند فتوحات مسلمانان صدر اسلام جلوه دهند. این نوشتار آقای هیکل که اجرای حکم شرعی درباره‌ی بزرگانی چون خالد را، قابل انجام نمی‌داند، گفتاری است که تمام ارزش‌ها و پایه‌های اخلاقی و دینی را زیر سؤال می‌برد (و طوری نشان می‌دهد که گویا خالد رضی الله عنه فراتر از اسلام و احکام شرعی است!)»^۲

دفاع ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خالد رضی الله عنه

برخی از لشکریان خالد رضی الله عنه و از جمله ابوقتاده رضی الله عنه گواهی دادند که قوم مالک همانند مسلمانان اذن گرفته‌اند و از این رو جانشان در امان است و کشتنشان روا نیست. این کشاکش میان خالد رضی الله عنه و ابوقتاده رضی الله عنه پس از آن شدت بیش‌تری گرفت که خالد رضی الله عنه با ام‌تمیم ازدواج کرد. ابوقتاده رضی الله عنه لشکر را ترک کرد و به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت تا از خالد رضی الله عنه شکایت کند. ابوبکر رضی الله عنه این عمل کرد ابوقتاده رضی الله عنه را رد نمود و برای او و هیچ‌کس دیگری درست ندانست که لشکر اسلام را ترک کند؛ چراکه این عمل، سبب ازهم‌پاشیدگی لشکر اسلام در خاک دشمن می‌شد. به همین خاطر نیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه با ابوقتاده رضی الله عنه تندی کرد و او را به لشکر بازگردانید و زمانی از او خرسند شد که تحت فرماندهی خالد رضی الله عنه به انجام وظیفه پرداخت.^۳ این کار ابوبکر صدیق رضی الله عنه استراتژی جنگی درست و بجایی بود که ابوقتاده رضی الله عنه را به ادامه‌ی خدمت در لشکر خالد رضی الله عنه دستور داد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه موضوع کشته شدن مالک را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالد رضی الله عنه را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالک بر او وارد شده بود، بی‌تقصیر دانست.^۴ ابوبکر

۱- الصدیق ابوبکر، ص ۱۴۰

۲- حركة الردة، ص ۲۳۲

۳- حركة الردة، ص ۲۳۱

۴- الخلافة و الخلفاء الراشدون از بهنساوی، ص ۱۱۲؛ الخلفاء الراشدون از نجار، ص ۵۸

صدیق رضی الله عنه در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگ‌تر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت. از این رو در برخورد با خالد رضی الله عنه بر اساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود بروز اشتباهات و مسایلی مقطعی از سوی خالد رضی الله عنه که مورد قبول آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود، عزلش نکردند و بلکه عذرش را در تمام موارد پذیرفتند و حتی درباره‌اش فرمودند: (لا تؤذوا خالدًا فإنه سيفٌ من سيوفِ الله صبه الله على الكفار) یعنی: «خالد رضی الله عنه را نیازارید که او، شمشیری از شمشیرهای الهی است که خدا، بر ضد کفار کشیده است.»^۱

انتخاب و بکارگیری خالد رضی الله عنه از سوی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه شخصی نرم‌خو بود و خالد رضی الله عنه شدید و سخت‌گیر و بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنانچه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمر رضی الله عنه مشورت می‌کرد و از خالد رضی الله عنه در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در سرکوب مرتد‌ها، شدت عمل بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه نزدیک و همانند شد. عمر فاروق رضی الله عنه بر خلاف ابوبکر صدیق رضی الله عنه سخت‌گیر و تندمنش بود و کمال وی در زمان خلافتش بدان‌گاه نمایان می‌گردد که برای ایجاد تعادل در شدت عملش، از افرادی نرم‌خو چون سعد بن ابی‌وقاص، ابو عبیده‌ی ثقفی، نعمان بن مقرن و سعید بن عامر رضی الله عنهم کار گرفت که نسبت به خالد نرم‌خوتر و پارسا‌تر بودند و این چنین خدای متعال، به عمر فاروق رضی الله عنه در زمان خلافتش چنان مهربانی و رأفتی ارزانی داشت که قبلاً آن‌قدر رؤوف و مهربان نبود تا به عنوان خلیفه، شخصیت کاملی بیابد و امیر مؤمنان شود.^۲

ابن تیمیه رحمه الله گفت آورد باارزشی دارد. وی می‌گوید: «... ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با مرتد‌ها و در فتوحات عراق و شام از خالد رضی الله عنه کار گرفت و با وجود اشتباهاتی که از خالد رضی الله عنه به سبب سوء تأویل رخ داد، باز هم او را عزل نکرد و به راهنمایی و تویب‌بخش بسنده نمود؛ چراکه منفعت ماندگاری خالد رضی الله عنه در جنگ با مرتد‌ها و فتوحات عراق و شام، بسی بیش‌تر از اشتباهاتش بود و کس دیگری نمی‌توانست جایگزین خالد رضی الله عنه شود و چون او، برای

۱- فتح الباری (۱۰۱/۷)

۲- ابوبکر الصديق أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة، ص ۱۹۳ و ۱۹۴

لشکر اسلام مفید باشد. زیرا هنگامی که فرماندهی کل، نرم خو باشد، چاره‌ای جز این نیست که جانشینش خلق و خوی تندی داشته باشد تا بدین سان تعادل، برقرار گردد و بر عکس در صورت تندخویی فرماندهی اصلی، جانشینش باید اخلاق و شخصیت نرمی داشته باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز از آن جهت که نرم خو بود، خالد رضی الله عنه را که شخصیت تند و شدیدی داشت بر لشکر گماشت تا از این تندخویی خالد رضی الله عنه اخلاق و کنش نرم خود را متعادل گرداند. عمر فاروق رضی الله عنه چون خالد رضی الله عنه طبع تندی داشت و ابو عبیده رضی الله عنه همانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه نرم خو بود. بنابراین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما انتخاب درستی در گزینش فرماندهان و مشاوران خود داشتند که همین امر نیز موجب ایجاد تعادل و توازن در رفتارهای حکومتی آنان گردید تا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معتدل و میانه‌رو باشند و بتوانند به خوبی از عهده‌ی جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برآیند.^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (أنا نبی الرحمة، أنا نبی الملحمة) یعنی: «من، پیامبر رحمت هستم؛ من، پیامبر شدت و کارزار هستم»^۲

مرتد شدن اهل عمان

عمانی‌ها، دعوت اسلام را پذیرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن عاص رضی الله عنه را به نزد آنان فرستاد تا به ایشان دین و ایمان آموزش دهد. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصی از ایشان به نام لقیط بن مالک ازدی که به ذوالتاج مشهور بود، به ریاست رسید و ادعای پیغمبری کرد. جاهلان عمانی از او پیروی کردند که در پی آن بر عمان و دو فرزند جلندی غالب شد. در دوره‌ی پیش از اسلام، پادشاه عمان را جلندی می‌نامیدند. شخصی به نام جیفر (یکی از پسران جلندی)، خبر طغیان لقیط را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رساند و از ایشان درخواست لشکر کرد. ابوبکر رضی الله عنه عده‌ای را به همراه دو امیر (حذیفه بن محصن غلفانی و عرفجه) به مهره گسیل کرد و به این دو فرمانده دستور داد تا به اتفاق هم، مأموریشان را از عمان آغاز کنند و حذیفه را فرمانده تعیین نمود و فرمان داد تا پس از رسیدن به مهره، عرفجه امیر شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عکرمه رضی الله عنه را نیز به عنوان نیروی پشتیبانی آن‌ها اعزام کرد و به عرفجه و حذیفه نوشت تا پس از رسیدن به عمان، زیر دست عکرمه رضی الله عنه انجام مأموریت نمایند. آنان، پس از رسیدن به عمان، با جیفر مکاتبه کردند. لقیط بن مالک، از رسیدن لشکر اسلام باخبر شد و به همراه پیروانش

۱- الفتاوی (۱۴۴/۲۸)

۲- مسند احمد (۴/۴۰۷، ۴۰۴، ۳۹۵)

در محلی به نام دبا^۱، اردو زد. آنان، اموال و دودمان (زنان و کودکان) خود را در دنباله‌ی لشکر قرار دادند. دبا، شهر تجاری عمان بود که بازار بزرگی نیز داشت. جیفر و عباد در مکانی به نام صُحار گرد هم آمدند و کسی را به نزد فرماندهان لشکر اسلام فرستادند و برای جنگ با لقیط، اعلام آمادگی کردند. به هر حال، لشکر اسلام با لشکر لقیط روبرو شد و جنگ شدیدی در گرفت. در آغاز کار، مسلمانان، دچار سستی و شکست شدند و نزدیک بود از معرکه بدر شوند که خدای متعال، با لطف بی‌کرانش آنان را از سوی بنی‌ناجیه و عبدالقیس، یاری رساند. با رسیدن نیروهای کمکی بنی‌ناجیه و عبدالقیس، فتح و پیروزی از آن مسلمانان شد و مشرکان گریختند. مسلمانان، به تعقیبشان پرداختند و ده‌هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رساندند و علاوه بر دست‌یابی بر بازار دبا، بر دودمان و دارایی‌های مشرکان نیز دست یافتند و خمس غنائم را به همراه عرفجه به مدینه فرستادند.^۲ یکی از زمینه‌های اصلی این پیروزی، رویارویی مسلمانان عمان به فرماندهی جیفر و برادرش عباد با لقیط بن مالک ازدی بود که پیش از رسیدن لشکر اسلام، در دژها و مناطق امن مستقر شدند تا مسلمانان به آنان پیوندند. همین‌طور ماندگاری بنی‌جذید و بنی‌ناجیه و عبدالقیس بر اسلام و ورود به‌هنگامشان در لشکر مسلمانان، تأثیر به‌سزایی در پیروزی لشکر اسلام داشت.^۳

مرتد شدن بحرینی‌ها

مسلمان شدن اهل بحرین از این قرار بود که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم علاءِ حضرت می رضی الله عنه را برای دعوت به نزد حاکم بحرین (منذر بن ساوی) فرستادند؛ منذر بن ساوی دعوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفت و اسلام و عدالت را در میان بحرینی‌ها گسترش داد. پاسخ منذر به دعوت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود: «من، در قدرتی که به دست دارم، نگریستم و دیدم که این امر، فقط دنیوی است و چیزی از آخرت در خود ندارد؛ اما چون در دین شما نگاه کردم، آن را برای دنیا و آخرت یافتم. لذا چیزی مرا از پذیرش دینی که در آن آسایش زندگانی و راحت مرگ است، باز نداشت. تا دیروز از کسانی تعجب می‌کردم که به این دین می‌گروند و امروز از کسانی در شگفتم که این دین را رد می‌کنند...»^۴

۱- دبا، نام قصبه و دهستان معروف عمان است. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

۲- البداية و النهاية (۳۳۵/۶)

۳- الثابتون علی الإسلام، ص ۵۹ و ۶۰

۴- التراتیب الإدارية (۱۹/۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند و پس از اندکی منذر نیز وفات نمود. با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و منذر بن ساوی، بحرینی‌ها از دین برگشتند و منذر بن نعمان را به قدرت رساندند.^۱

بحرین، باریکه‌ای از کرانه‌های خلیج فارس است که از قطیف تا عمان ادامه می‌یابد و بخشی از بیابان‌هایش به آب دریا نزدیک است. در قسمت بالایی بحرین، یمامه قرار دارد. البته تپه‌ماهورهایی در میان بحرین و یمامه فاصله انداخته است.^۲

مسلمانان بومی بحرین که بر اسلام پایداری کردند، نقش زیادی در خاموش کردن فتنه‌ی ارتداد داشتند. جارود بن معلی، تأثیر زیادی در این پهنه ایفا کرد؛ وی، با رسول خدا صلی الله علیه و آله مصاحبت نمود و پس از فراگیری آموزه‌های دینی به میان قومش رفت و آنان را به اسلام فراخواند. با آن که دعوتش پذیرفته شد، اما اندک زمانی نگذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند. عبدالقیس از دین برگشتند و گفتند: اگر محمد، پیامبر بود که نباید می‌مرد. این خبر به جارود رسید؛ وی، آن‌ها را جمع کرد و چنین فرمود: «ای مردم! من از شما چیزی می‌پرسم که انتظار دارم در صورتی که پاسخش را می‌دانید، به من جواب دهید و اگر نمی‌دانید، پاسخی ندهید.» عبدالقیس گفتند: «هر آنچه می‌خواهی، پیرس.» جارود گفت: «آیا می‌دانید که خدای متعال، پیش از محمد صلی الله علیه و آله نیز پیامبرانی فرستاده است؟» گفتند: آری. جارود افزود: «این پیامبران را دیده‌اید یا فقط می‌دانید که پیش از محمد صلی الله علیه و آله پیامبرانی آمده‌اند؟» گفتند: «آن‌ها را ندیده‌ایم و فقط از آمدنشان خبر داریم.» جارود رضی الله عنه پرسید: «پس آن‌ها چه شده‌اند؟» پاسخ دادند: مرده‌اند. جارود رضی الله عنه گفت: «محمد صلی الله علیه و آله نیز همانند آنان وفات کرده است و من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی خدا است.» عبدالقیس گفتند: «ما نیز گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده‌ی خدا است؛ تو نیز سرور و بهترین ما هستی.» بدین سان عبدالقیس به اسلام بازگشتند. دعوت جارود رضی الله عنه سبب شد تا قومش به اسلام بازگردند و بر اسلام پایداری کنند.^۳ خدای متعال، در دل جارود رضی الله عنه انداخت تا پیامبران گذشته را برای قومش مثال بزند که از دنیا رفته‌اند و این چنین، جارود رضی الله عنه غبار شک و دودلی را از دل‌های عبدالقیس زدود و آنان را قانع کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همانند پیامبران پیش از خود، از دنیا رحلت فرموده است. بله،

۱- حروب الردة، ص ۱۴۶

۲- حروب الردة، ص ۱۴۷

۳- البداية و النهایة (۳۳۲/۶)

این چنین است که جایگاه علم و دانش در توجیه اعتقاد و رفتار دینی مردم نمایان می‌گردد و روشن می‌شود که برخوردار از دانش دینی به هنگام بروز فتنه، چقدر در روشن‌گری مؤثر است!^۱

مسلمانان جوانان^۲ بر اسلام پایداری کردند. آن‌گونه که از روایت بخاری به نقل از ابن عباس رضی اللہ عنہما بر می‌آید، جوانان نخستین قریه‌ای است که در زمان ظهور فتنه‌ی ارتداد، در آن نماز جمعه برپا شده است. مرتدها، جوانان را محاصره کردند. مسلمانان جوانان شدیداً گرسنه شدند تا این که خدای متعال، آنان را از این بحران رهانید. گرسنگی به قدری بر مسلمانان غلبه کرد که شخصی به نام عبدالله بن حذف از بنی بکر بن کلاب، چنین اشعاری سرود:

و فتیان المدینة أجمعینا	ألا أبلغ أبا بکر رسولاً
قعود فی جواتا محصرینا	فهل لکم إلی قوم کرام
شعاع الشمس یغشی الناظرینا	کأن دمائهم فی کل فج
وجدنا النصر للمتوکلینا ^۳	توکلنا علی الرحمن إنا

یعنی: «به ابوبکر رضی اللہ عنہ و تمام جوان مردانی که در مدینه هستند، خبر بده که آیا از حال قومی گرامی که در جواتا فرونشسته و در محاصره‌اند، خبر دارید و کاری کرده‌اید؟ حالشان، چنین است که گویا خون‌هایشان در هر سو به سان پرتو خورشید، برای بینندگان می‌درخشد. با این حال ما بر خدای رحمن توکل کرده‌ایم و صبر و شکیبایی را بهترین چیز برای متوکلان یافته‌ایم.»

آری! مسلمانان جوانان بر حق پایداری کردند و به محاصره‌ی دشمن درآمدند و از شدت گرسنگی تا سر حد نابودی پیش رفتند. در شعر عبدالله بن حذف، ژرفای ایمان این مسلمانان و میزان توکلشان به خدای متعال و امید به نصرت و یاری الهی کاملاً مشهود است.^۴

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ لشکری را به فرماندهی علاء بن حضرمی رضی اللہ عنہ به بحرین فرستاد. زمانی که علاء رضی اللہ عنہ به بحرین نزدیک شد، ثمامه بن اثال با جمع زیادی از قومش (بنی سحم) به علاء رضی اللہ عنہ پیوست. مسلمانان آن دیار، به خیزش بر ضد مرتدها فراخوانده شدند و جارود بن

۱- التاریخ الإسلامی (۹۷/۹)

۲- جوانان، نام منطقه و حصار در بحرین می‌باشد. (مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۳۳۲/۶)

۴- التاریخ الإسلامی از حمیدی (۹۸/۹)

معلى رضی الله عنه نیز با تعدادی از افراد قبیله اش به لشکر اسلام پیوست و بدین سان لشکر انبوهی برای جنگ با مرتدها فراهم آمد و خدای متعال، مؤمنان را یاری رسانید. از دیگر کسانی که در سرکوب مرتدهای بحرین، به علاء پیوستند، می توان قیس بن عاصم منقری، عفیف بن منذر و مثنی بن حارثه‌ی شیبانی را نام برد.^۱

بروز کرامتی از علاء بن حضرمی رضی الله عنه

علاء رضی الله عنه از بزرگان صحابه و شخصی عالم، عبادت گزار و مستجاب الدعوه بود. علاء رضی الله عنه در بیابان دهناء به لشکر فرمان داد تا اردو بزنند. پیش از آن که لشکریان به طور کامل مستقر شوند و بار شترها را پایین بگذارند، شترها در حالی که هنوز توشه‌ی لشکر (خیمه‌ها و آب مورد نیاز سپاهیان) بارشان بود، رم کردند و گریختند. تنها چیزی که برای لشکریان ماند، لباس‌های تششان بود. حتی یک شتر هم برای لشکر نماند. این اتفاق در شب روی داد و چنان غم و اندوهی بر سپاهیان چیره شد که برخی شروع به وصیت کردند. علاء رضی الله عنه دستور داد تا همه جمع شوند. پس از آن که همه جمع شدند، علاء رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! مگر شما مسلمان نیستید و در راه خدا بیرون نشده‌اید؟ مگر نه این است که شما برای یاری دین خدا پیا خاسته‌اید؟ پس شما را مژده باد که به خدا سوگند، خدای متعال کسانی چون شما را در چنین حالی خوار و زبون نمی کند.» سپیده دمید و برای نماز صبح، اذان دادند. علاء رضی الله عنه برایشان امامت داد و پس از نماز دو زانو نشست و دست به دعا برداشت؛ همراهانش نیز همانند او زانو زدند و دست به دعا برداشتند تا این که خورشید طلوع کرد. در حالی که علاء رضی الله عنه مشغول دعا بود، مردم به سراب و پرتو پیاپی خورشید در بیابان می نگرستند. در آن حال چشمشان به برکه‌ی آبی افتاد که آکنده از آب گوارا بود. علاء رضی الله عنه و همراهانش از آن آب نوشیدند و خود را با آن شستند. هنوز روز بالا نیامده بود که شترها از هر سو نمایان شدند و بی آن که چیزی از بار مجاهدان گم شده باشد، کنار سپاهیان زانو زدند و هر کس، شترش را آب داد و بدین ترتیب مردم به چشم خود، قدرت و نصرت الهی را دیدند.^۲

شکست مرتدهای بحرین

مرتدها، لشکر بزرگی فراهم آورده بودند. لشکر مسلمانان، در مجاورت لشکر مرتدها اردو زد. مسلمانان، شبانگاه از لشکرگاه مرتدها، هیاهو و سرو صدای زیادی شنیدند. علاء رضی الله عنه

۱- الثابتون علی الإسلام، ص ۶۳

۲- البداية و النهاية (۳۳/۶)

گفت: چه کسی برایمان خبر می آورد که این ها، چه می کنند؟ عبدالله بن حذف برخاست و خود را به لشکرگاه مرتدها رساند و دید که آنان، شراب نوشیده اند و به حال خود نیستند. عبدالله بازگشت و علاء^{رضی الله عنه} را از ماجرا باخبر کرد. علاء^{رضی الله عنه} این فرصت را غنیمت دانست و بلافاصله بر مرتدها شیخون زد و آنان را کشت و تنها تعداد اندکی از مرتدها موفق به فرار شدند. مسلمانان، بر اموال، انبارها و کالاهای به جامانده از مرتدها دست یافتند و از آنان غنایم جنگی زیادی گرفتند. حطم بن ضبیعه برادر بنی قیس بن ثعلبه که از بزرگان و ریسان قبیله اش بود، وحشت زده از خواب پرید و دید که مسلمانان بر آن ها شیخون زده اند. حطم، بی دست و پا و شتابان به سوی اسبش رفت تا سوار شود؛ هنگامی که پا در کاب نهاد، رکاب، پاره شد؛ حطم فریاد برآورد که آیا کسی رکاب اسبم را برایم درست می کند؟ شخصی از مسلمانان^۱ که در تاریکی شب، حطم را شناخت، به او گفت: پایت را بالا بگیر تا رکابت را درست کنم. هنگامی که حطم، پایش را بالا گرفت، پایش را با شمشیر زد و قطع کرد. حطم از آن مسلمان خواهش کرد تا کارش را تمام کند و او را بکشد. اما آن مسلمان، حطم را نکشت. حطم، بر زمین افتاده بود و از هر مسلمانی که از آن جا می گذشت، درخواست می کرد که او را بکشد و چون زخمی بود، کسی حاضر نمی شد او را بکشد. در همان گیر و دار قیس بن عاصم از آن جا گذر کرد؛ حطم به قیس گفت: من، حطم هستم؛ نمی خواهی مرا بکشی؟ قیس، حطم را کشت و پس از آن متوجه شد که او زخمی بوده است؛ لذا گفت: افسوس! اگر می دانستم که حطم زخمی است، حرکتش نمی دادم و او را نمی کشتم. پس از آن مسلمانان به تعقیب مرتدهای گریزان پرداختند و آنان را کشتند. البته عده ای از آن ها موفق شدند خود را به دارین^۲ برسانند و بر کشتی سوار شوند و بگریزند. علاء^{رضی الله عنه} غنایم را تقسیم کرد و خمس آن را به مدینه فرستاد. وی پس از آن که از تقسیم غنایم فارغ شد، به مسلمانان گفت: بیاید تا به اتفاق هم به دارین برویم و با دشمنانمان در آن جا بجنگیم. مجاهدان نیز فرمان علاء^{رضی الله عنه} را پذیرفتند و با هم به سمت دریا حرکت کردند تا سوار کشتی شوند. زمانی که به ساحل دریا رسیدند، دیدند که کشتی ها از لنگرگاه فاصله گرفته اند. علاء^{رضی الله عنه} با اسبش به دریا زد و این کلمات بر زبانش جاری بود: یا ارحم الراحمین یا حکیم یا کریم، یا احد یا صمد، یا حی یا قیوم، یا ذا الجلال و الاکرام، لا اله الا انت یا ربنا.^۳ علاء^{رضی الله عنه} به سپاهیان نیز

۱- گویا آن شخص مسلمان، عفیف بن منذر بوده است. (مترجم)

۲- دارین، نام لنگرگاهی در بحرین می باشد.

۳- البدایة و النهایة (۳۳۳/۶)

دستور داد تا کلمات او را تکرار کنند و به دریا بزنند. سپاهیان نیز همان کلماتی را که علاء رضی الله عنه بر زبان آورد، تکرار کرده و به دریا زدند. به خواست خدای متعال، دریا برایشان چون ریگزاری شد که آبش از سم اسبها و شترها فراتر نمی رفت و بلکه پایین تر از سم مرکب هایشان بود. یک روز به طول انجامید که آنها در دریا راه پیمایی کردند و به جای اول خود بازگشتند؛ این در حالی است که معمولاً تنها مسیر رفت یا برگشت آن مسیر با کشتی، یک شبانه روز طول می کشید! علاوه بر این مسلمانان، بی آن که در دریا چیزی از دست بدهند - به استثنای افسار اسب یکی از مجاهدان - موفق شدند شش هزار از سواره نظامها و دوهزار از نیروهای پیاده را نابود کنند و فاتح و پیروز، غنایم و اسیران زیادی به دست آورند. لشکر اسلام به فرماندهی علاء رضی الله عنه توانست دو لشکر بزرگ پیاده و سواره نظام مرته‌ها را شکست دهد. علاء رضی الله عنه برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و ایشان را از پیروزی مسلمانان با خبر کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در پاسخ علاء رضی الله عنه از تلاش و مجاهدتش قدردانی و تشکر نمود...^۱

یکی از راهبان بحرین با دیدن منظره‌ی عبور سپاهیان اسلام از روی دریا مسلمان شد. از او علت مسلمان شدنش را جویا شدند. وی چنین پاسخ داد: «من، با دیدن نشانه‌های قدرت خدا از این ترسیدم که اگر مسلمان نشوم، خدای متعال مرا مسخ کند. سحرگاهان از آسمان دعایی شنیدم. از او پرسیدند: چه شنیدی؟ گفت: (اللهم انت الرحمن الرحيم، لا اله غيرك و البديع ليس قبلك شيء و الدائم غير الغافل والذى لا يموت، و خالق ما يُرى و ما لا يُرى، و كل يوم انت فى شأن و علمت اللهم كل شيء علمًا)؛ من، با شنیدن این دعا دانستم که مسلمانان، تنها بدان سبب مورد یاری فرشتگان قرار گرفتند که واقعاً دین حق و درستی دارند.» وی، مسلمان خوبی شد و مسلمانان، از او استفاده می کردند.^۲

علاء رضی الله عنه پس از آن که مرته‌ها را شکست داد، به بحرین بازگشت و اسلام را در آنجا غالب کرد و بدین سان اسلام و مسلمانان، پیروز و باعزت شدند و شرک و مشرکان، خوار و زبون گشتند.^۳ باید دانست که اگر دخالت نیروهای بیگانه و هم‌یاری آنان با مرته‌ها نبود، مرته‌ها نمی توانستند مدتی طولانی در برابر مسلمانان دوام بیاورند؛ چرا که نه هزار نفر از نیروهای ایرانی، مرته‌ها را در مقابل مسلمانان، یاری کردند. تعداد اعراب مرتد نیز سه هزار

۱- البداية و النهاية (۳۳۴/۶)

۲- البداية و النهاية (۳۳۴/۶)

۳- التاريخ الإسلامی (۱۰۵/۹)

نفر بود و مسلمانان، از چهارهزار مبارز برخوردار بودند.^۱ مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء حضرت رضی الله عنه داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر)^۲ به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدان بحرین پشتیبانی می‌کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتد‌ها به علاء رضی الله عنه پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی‌آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثه‌ی شیبانی و آدمی سرآمد و صاحب‌نام است.»^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مثنی بن حارثه دستور داد تا هم‌چنان به دعوت اعراب عراق به اسلام، ادامه دهد. این اقدام مثنی در دعوت عرب‌های عراق، نخستین گام در جهت آزاد کردن عراق بود که البته لشکرکشی مسلمانان تحت فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه به عراق، گام اصلی برای آزادی آن سرزمین بود.^۴

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره فرصت‌ها را غنیمت می‌دانست و می‌کوشید تا با اقداماتی مقدماتی، به نتایج بزرگ و ارزشمندی دست یابد؛ وی، برای این منظور توانمندی‌های درونی افراد را برای نابود کردن سرکشی و آشوبی که در سرِ سرکردگان کفر و طغیان، لانه کرده بود، به کار می‌گرفت.^۵

۱- فتوح ابن اعثم، ص ۴۷؛ التابون علی الإسلام، ص ۶۴

۲- قطیف، شهری در کرانه‌ی خلیج فارس در ناحیه‌ی احساء می‌باشد و هجر نیز نام ناحیه‌ای از بحرین است. (مترجم)

۳- فتوح البلدان، ص ۲۴۲ از بلاذری؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جاسم، ص ۴۴.

۴- ابوبکر الصدیق، ص ۴۴، خالد جنابی و نزار حدیثی

۵- التاریخ الإسلامی (۸۹/۹)

مبحث چهارم

مسیلمه‌ی کذاب (مدعی دروغین نبوت) و قبیله‌ی بنی حنیفه

مقدمه‌ای پیرامون شخصیت مسیلمه‌ی کذاب

او، مسیلمه بن ثمامه بن کبیر بن حبیب حنفی با کنیه‌ی ابوشامه است که ادعای پیغمبری کرد. او به اندازه‌ای به دروغ‌گویی زبان زد شده که هرگاه بخواهند دروغ‌گویی کسی را مثال بزنند، می‌گویند: دروغ‌گوتر از مسیلمه! مسیلمه، در سرزمین یمامه و روستایی که امروز جبیله نامیده می‌شود و در نزدیکی عینه در وادی حنیفه‌ی نجد قرار دارد، زاده شد و در همان‌جا نیز پرورش یافت. او در دوران جاهلیت، رحمن نامیده می‌شد و به رحمان یمامه مشهور شد.^۱ مسیلمه، به مناطق مختلف عربی و غیرعربی مسافرت کرد تا شیوه‌های مختلف عوام‌فریبی را بیاموزد و بتواند از طریق آموخته‌هایش (پیش‌گویی، فال‌گیری و جادوگری) مردم را پیرامونش جمع کند.^۲ زمانی که رسول خدا ﷺ در مکه بودند، مسیلمه ادعای پیغمبری کرد؛ وی، عده‌ای را به مکه می‌فرستاد تا آیاتی را که بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد، حفظ کنند و سپس خودش یا نمایندگانش، آن آیات را در میان مردم بخوانند و تبلیغ کنند که این‌ها، سخنان مسیلمه است!^۳ در سال نهم هجری که اسلام، تمام شبه‌جزیره‌ی عرب را فراگرفت، نمایندگانی از قبیله‌ی بنی حنیفه به مدینه آمدند و اظهار مسلمانی کردند که مسیلمه نیز در میانشان بود. ابن اسحاق می‌گوید: مسیلمه، همراه نمایندگانی بنی حنیفه بود که به حضور رسول خدا ﷺ رفتند. مسیلمه، آن هنگام که به همراه دیگر نمایندگان بنی حنیفه روبروی رسول خدا ﷺ قرار گرفت، لباسی به خود پیچیده بود و خودش را نمایان نمی‌کرد. در آن هنگام شاخه‌ای از درخت خرما به دست رسول اکرم ﷺ بود؛ آن حضرت ﷺ به مسیلمه فرمودند: «اگر این شاخه را هم از من بخواهی، آن را به تو نمی‌دهم.»^۴ از این روایت چنین معلوم می‌شود که مسیلمه، در آن دیدار از رسول خدا ﷺ درخواست کرده که در نبوت با ایشان شریک باشد یا جانشین آن حضرت ﷺ شود. البته در روایت دیگری آمده که: مسیلمه، به همراه سایر نمایندگان بنی حنیفه، با رسول خدا ﷺ روبرو نشد و با ایشان دیدار

۱- حروب الردة و بناء الدولة، نوشته‌ی احمد سعید، ص ۱۳۳؛ زرکلی (۱۲۵/۲)

۲- نگاه کنید به: حركة الردة، ص ۷۱

۳- البدء و التاريخ (۱۶۰/۵)؛ حركة الردة، ص ۷۱

۴- السيرة النبوية (۵۷۶/۲ و ۵۷۷) از ابن هشام

نکرد؛ چراکه موظف به نگهداری از بار و توشه‌ی همراهانش شده بود و از این رو به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله نرفت. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به نمایندگان بنی حنیفه پاداش می‌دادند، آنان گفتند: یکی از همراهان خود را برای نگهداری از بارهای خود گذاشته‌ایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مسیلمه نیز پاداشی به اندازه‌ی پاداش دیگران تعیین کردند و فرمودند: «او (مسیلمه) بدترین شما نیست؛ چراکه به نگهداری بارها و اسباب شما پرداخته است.»^۱

این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله که او بدترین شما نیست، بدین معنا نمی‌باشد که او بهترین شما است؛ بلکه بر این نکته تأکید دارد که همه‌ی شما بد هستید و او نیز همانند شما بد است و با این حال او بدترین شما نیست. گذشت روزگار نیز این واقعیت را روشن کرد که بنی حنیفه، مردمانی شرور و بدنهاد بودند که مسیلمه، سرآمدشان در شرارت و بدی شد. روایت نخست، این نکته را نشان می‌دهد که شخص مسیلمه، به خود مشکوک بوده و از این جهت که بر خود می‌ترسیده، صورتش را پوشانده تا مبادا چهره‌اش، دروغش را برملا سازد و از درون پرتزویرش خبر دهد.

بازگشت نمایندگان بنی حنیفه به یمامه

پس از آن که نمایندگان بنی حنیفه به یمامه بازگشتند، مسیلمه ادعای پیغمبری کرد و مدعی شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در امر نبوت با خود شریک کرده است؛ وی برای آن که ادعایش را درست بنمایاند، به این فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرد که درباره‌اش فرمودند: «او، بدترین شما نیست.» مسیلمه، به هوای خود و هر طور که می‌خواست، حکم حلال و حرام می‌داد و برای قبیله‌اش سخنانی آهنگین می‌گفت و پیش‌گویی و ادعای پیغمبری می‌کرد. از جمله سخنانی که سر هم بافت و مدعی شد که آیه‌ی قرآن است، این که: «خداوند، بر زن باردار لطف و مرحمت کرده که از او و از میان شکم و زهدان، نوزادی بیرون می‌آورد که راه می‌رود.»^۲ برخی از آنان می‌میرند و به زیر خاک می‌روند؛ برخی هم تا مهلت مشخصی

۱- مرجع سابق (۵۷۷/۲)؛ در صحیح بخاری، شماره‌ی ۴۳۷۳، به روایت ابن عباس رضی الله عنهما بدین نکته تصریح شده که: مسیلمه‌ی کذاب در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه رفت و گفت: اگر محمد بعد از خودش، کارها را به من واگذار کند، از او پیروی می‌کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه در حالی که شاخه‌ای از درخت خرما به دست داشتند، به مسیلمه فرمودند: «اگر این شاخه‌ی درخت را از من بخواهی، آن را به تو نخواهم نداد و تو هرگز نمی‌توانی از حکم خدا درباره‌ی خود، تجاوز کنی...» نگاه کنید به: صحیح بخاری، شماره‌ی ۴۳۷۳ و ۴۳۷۴. (مترجم)

۲- حركة الردة، ص ۷۳

می مانند و خداوند، از هر نهران و آشکاری با خبر است.^۱ از دیگر اراجیفی که مسیلمه گفته است، این که: «ای قورباغه ای که از جفتی قورباغه شکل می گیری! آن چه تو برگزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می نوشد، از نوشیدن آب بازمی داری و نه آب را گل آلود می کنی.»^۲ مسیلمه، سعی می کرد تا برای شیوا نمودن کلامش، به سبک قرآن سخن بگوید و برای این منظور، سخنانی پیچیده و بی ربط می گفت. از جمله این که: «سبحان الله! آن گاه که هستی و زندگی بیاید، چگونه زندگی می کنید؟ و به سوی پادشاه آسمان بالا می روید. اگر زندگی اندک و ناچیز باشد، خدای دانایی که از راز سینه ها خبردار است، حتماً به آن رسیدگی می کند و البته بیشتر مردم در زندگانی، نابود می شوند!»^۳

ابن کثیر رحمه الله آورده است که: عمرو بن عاص رضی الله عنه پیش از آن که مسلمان شود، مسیلمه ی کذاب را دید. مسیلمه از عمرو رضی الله عنه پرسید: چه چیزی از قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است؟ عمرو رضی الله عنه گفت: خداوند، سوره ی عصر را بر او فرو فرستاده است. مسیلمه گفت: بر من نیز همانند این سوره نازل شده است: یا ویر یا ویر، انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر؛ عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که تو می دانی که من از دروغ گویی تو آگاهم.

ابن کثیر رحمه الله در توضیح این روایت می گوید: «مسیلمه، با این یاوه گویی قصد آن کرد که در برابر آیات قرآن، سخنانی بیاورد که به گمان خود با قرآن رقابت کند؛ اما سخنان مسخره اش را شخص بت پرستی هم خریدار نبود.»^۴

ابوبکر باقلانی رحمه الله می گوید: اراجیف مسیلمه و آن چه آن را قرآن خود می دانست، کم تر و بی ارزش تر از آن است که بخواهیم به نقد و بررسی آن مشغول شویم یا درباره اش بیندیشیم. نمونه هایی که ما در این کتاب آوردیم به این قصد بود که خواننده ی گرامی به

۱- البدء و التاريخ از مقدسی (۱۶۲/۵)

۲- تاریخ طبری (۱۰۲/۴)

۳- حركة الردة، ص ۲۷۱؛ خودتان، اندازه ی حماقت این دروغ گوی کودن را از سخنان بی ربطش بسنجید.

۴- این سوره از قرآن مسیلمه به تعویذهای امروزی تعویذنویسان شباهت بیشتری دارد تا گفتاری که بتوان ذره ای از عقل و عقلائیست در آن یافت؛ چراکه همچون بسیاری از تعویذها، اندکی موزون است و البته خیلی بی ربط! (مترجم)

۵- تفسیر ابن کثیر (۵۴۷/۴)

میزان سبک‌سری و حماقت مسیلمه پی ببرد و بداند که او چه قدر نادان و بی‌خرد بوده که چنین سخنانی می‌گفته است.^۱

نامه‌ی مسیلمه‌ی کذاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پاسخ آن حضرت صلی الله علیه و آله

در سال دهم هجری که رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شدند، مسیلمه جرأت یافت و نامه‌ای به آن حضرت صلی الله علیه و آله نوشت که در آن، در مورد شراکتش با رسول خدا صلی الله علیه و آله در نبوت گمانه‌زنی کرده بود. این نامه را عمرو بن جارود برایش نوشت و عباده بن حارث حنفی که به ابن‌نواحه مشهور بود، نامه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید. متن نامه این چنین بود: از مسیلمه پیامبر خدا به محمد پیامبر خدا، اما بعد؛ نیمی از زمین از آن ما است و نیم دیگر از قریش و البته قریشیان به حق خود راضی نمی‌شوند.^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای در پاسخ مسیلمه‌ی کذاب نوشتند و آن را با ابی بن کعب رضی الله عنه فرستادند. متن نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحیم.. از محمد فرستاده‌ی خدا به مسیلمه‌ی کذاب؛ اما بعد، همانا زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد و فرجام نیک از آن پرهیزگاران است و درود و سلام بر کسی که راه هدایت را در پیش بگیرد.»^۳

مسیلمه، نامه‌اش را به همراه دو نفر که یکی از آن‌ها ابن‌نواحه بود، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از دریافت نامه‌ی مسیلمه به پیک‌های مسیلمه فرمودند: «شما چه می‌گویید؟» آن‌ها گفتند: هر آن‌چه مسیلمه گفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به خدا قسم که اگر رسم بر این نبود که پیک‌ها را نکشند، حتماً گردنتان را می‌زدم.»^۴

شهادت شدن پیک رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط مسیلمه‌ی کذاب

حیب بن زید انصاری که فرزند نسیبه بنت کعب (ام‌عمار) نیز بود، نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مسیلمه رسانید. هنگامی که حیب رضی الله عنه نامه را به مسیلمه داد، مسیلمه از او پرسید: آیا گواهی می‌دهی که محمد، فرستاده‌ی خدا است؟ حیب بن زید رضی الله عنه فرمود: آری. مسیلمه دوباره پرسید: آیا گواهی می‌دهی که من نیز پیامبر خدا هستم؟ حیب رضی الله عنه در پاسخ مسیلمه فرمود:

۱- إعجاز القرآن، ص ۱۵۶

۲- تاریخ طبری (۳/۳۸۶)

۳- تاریخ طبری (۳/۳۸۷)

۴- تاریخ طبری (۳/۳۸۶)

«من، ناشنوا هستم؛ نمی فهمم چه می گویی.» این بگومگو چند بار ادامه یافت و هر بار که مسیلمه از پیامبری خود می پرسید، حبیب رضی الله عنه خودش را به کری می زد و مسیلمه، عضوی از بدن حبیب رضی الله عنه را می برید. حبیب رضی الله عنه در برابر مسیلمه آن قدر صبر و شکیبایی کرد و به او ایمان نیاورد که اعضایش را یکی یکی بریدند و در نهایت حبیب بن زید رضی الله عنه به شهادت رسید.^۱ اینک بنگرید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه به قراردادهای آن روز احترام می گذارند و به تعبیری پایبند معاهدات بین المللی بودند که نباید پیکها را کشت. آن حضرت صلی الله علیه و آله فرستاده های دشمن را با وجودی که آشکارا کفر می ورزیدند، نکشتند و به قرارداد عدم کشتن پیکها و رعایت حقوق دیپلماتها پایبندی کردند. از دیگر سو به مسیلمه ی کذاب بنگرید که حقوق نمایندگان سیاسی را پایمال می کند و نماینده (پیک) رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بدترین شکل ممکن می کشد! حال میان اسلام و جاهلیت مقایسه کنید و ببینید که اسلام، چه قدر به حقوق انسانی بها می دهد و قراردادهای بین المللی را محترم می شمارد، همین طور به جاهلیت و کفر بنگرید که برای تقویت خود، هیچ ضابطه و قاعده ای نمی شناسد و از هیچ فسادی نیز حذر نمی کند!^۲

نقش رجال بن عنفوه ی حنفی در بالا گرفتن کار مسیلمه

رجال بن عنفوه، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد و برخی از سوره های قرآن را حفظ کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به یمامه فرستادند تا آموزه های دینی را به مردم آموزش دهد و پیروان مسیلمه را از طریق آموزش دینی و روشن گری، از پیرامون مسیلمه پراکنده سازد. رجال، زمانی که به یمامه رسید، به جای انجام مأموریتش به دروغ، گواهی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسیلمه را در پیامبری شریک خود کرده اند و این چنین، خطر و فتنه گری رجال، از خود مسیلمه بیش تر شد.^۳ رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیاتشان به فرجام بد رجال بن عنفوه اشاره کرده بودند. ابوهیره رضی الله عنه می گوید: به همراه عده ای که رجال بن عنفوه نیز از آنان بود، با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در میان شما مردی است که دنداننش در جهنم از احد نیز بزرگ تر است.» روزگار سپری شد و تمام آن عده که با رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- أسد الغابة، شماره ۱۰۴۹

۲- حركة الردة، ص ۷۴؛ نمونه ی این فساد و افسارگسیختگی را اینک می توان در آمریکای جنایت کار یافت که به بهانه ی دموکراسی و با ادعای گسترش حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، از خون کودکان مظلوم هم نمی گذرد! (مترجم)

۳- حركة الردة، ص ۷۵

نشسته بودند، از دنیا رفتند و من ماندم و رجال؛ من همواره از این می ترسیدم که مبادا آن شخص جهنمی من باشم تا این که رجال با مسیلمه ی کذاب همراه شد و پیامبریش را پذیرفت. فتنه و خطر رجال، بسی بزرگ تر از فتنه ی مسیلمه بود.^۱

پایداری برخی از افراد قبیله ی بنی حنیفه بر اسلام

اخباری که در مورد ارتداد مسیلمه ی کذاب و پیروان وی روایت شده، سرپوشی بر پایداری بسیاری از مسلمانان و برخی از افراد قبیله ی بنی حنیفه نهاده است و سبب شده تا بسیاری از تاریخ نگاران، کم تر از کسانی یاد کنند که در زمان بروز فتنه ی مسیلمه بر اسلام پایداری کردند و با لشکر اسلام برای رویارویی با مسیلمه همراه گشتند. بنده، روایات قابل اعتمادی در این زمینه دیده ام که از دید بسیاری پنهان مانده و ماندگاری بسیاری از بنی حنیفه و سایر مسلمانان را در زمان ظهور مسیلمه ی کذاب روشن می سازد.^۲

یکی از کسانی که در یمامه بر اسلام پایداری کرد، ثمامه بن اثال بود. وی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسارت مسلمانان درآمد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بخشیدند.^۳ ثمامه پس از آن مسلمان خوبی شد. وی از مشاهیر و سرآمدان بنی حنیفه بود. زمانی که بنی حنیفه از حرکت لشکر خالد رضی الله عنه به سوی خود باخبر شدند، پیرامون ثمامه گرد آمدند؛ چرا که او را بزرگ خود و صاحب نظر می دانستند و می دیدند که با مسیلمه مخالفت می کند. ثمامه رضی الله عنه پیروان مسیلمه را نصیحت کرد و فرمود: «وای بر شما ای بنی حنیفه، از من حرف شنوی داشته باشید تا هدایت شوید و از من پیروی کنید تا راه راست را بیابید. بدانید که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرستاده ی خدا است و در نبوتش هیچ شک و تردیدی نیست. آگاه باشید که مسیلمه، دروغ گویی بیش نیست؛ به سخنانش فریفته نشوید و دروغش را نپذیرید. شما، قرآنی را که محمد صلی الله علیه و آله از سوی پروردگارش آورده، شنیده اید که می گوید: ﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ

۱- تاریخ طبری (۱۰۶/۴)

۲- نگاه کنید به: التابوتون علی الإسلام، ص ۵۱

۳- داستان مسلمان شدن ثمامه رضی الله عنه در صحیح بخاری، حدیث شماره ی ۴۳۷۲ به تفصیل آمده است. (مترجم)

الْعَلِيمِ ﴿٢﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّلْوَلِ ﴿٣﴾ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَهُ
الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

این کلام، کجا و سخنان مسیلمه کجا؟! پس در کارتان بنگرید و این دین را از دست ندهید. بدانید که من، امشب نزد خالد بن ولید رضی الله عنه می‌روم تا از او برای خود و مال و همسر و فرزندم، امان بگیرم...» کسانی که دعوتش را پذیرفتند، گفتند: «ای ابو عامر! بدان که ما هم با تو هستیم.» ثمامه در تاریکی شب به همراه عده‌ای از بنی حنیفه به نزد خالد بن ولید رضی الله عنه رفت و امان خواست. خالد بن ولید رضی الله عنه نیز پذیرفت و به آنان اطمینان داد که کاری با آن‌ها ندارد.^۲ در روایت کلاعی آمده است که ثمامه در بخشی از سخنانش به بنی حنیفه چنین گفت: «هیچ پیامبری هم‌زمان با محمد صلی الله علیه و آله مبعوث نشده و پس از او نیز برانگیخته نخواهد شد.» و سپس بخشی از قرآن مسیلمه را برایشان خواند تا به میزان حماقت و سبک‌سری مسیلمه پی ببرند.^۳ در نکوهش مسیلمه، شعری روایت شده که به ثمامه منسوب می‌باشد:

مسیلمة ارجع و لا تمحک	فإنک فی الأمر لم تشرک
کذبت علی الله فی وحیه	فکان هواک هوی الأتوک ^۴
و مناک قومک أن یمنعوک	و إن یأتهم خالد تترک
فما لک من مصعد فی السماء	ولا لک فی الأرض من مسلک ^۵

یعنی: «ای مسیلمه! از ادعایت برگرد و سرسختی نکن که تو در نبوت، شریک پیامبر راستین نیستی. تو بر خدا دروغ بستی و مدعی شدی که بر تو وحی می‌شود و بدان که این کار تو، سرگشتگی و گمراهی ابلهانه‌ای است. پیروانت به تو وعده دادند که از تو حمایت کنند؛ اما اگر خالد برسد و بر آنان شیبخون بزند، تنها می‌مانی و دیگر راه گریزی نداری که به آسمان فرار کنی یا راهی به درون زمین بیابی و بگریزی.»

۱- غافر، آیه‌ی ۱-۳: «حا، میم (از حروف مقطعه می‌باشد). فروفروستادن این کتاب از سوی خدای غالب و دانا انجام می‌شود؛ خدایی که بخشنده، توبه‌پذیر، دارای عذاب سخت و صاحب انعام و احسان است؛ هیچ معبودی جز او نیست. بازگشت به سوی او است.»

۲- الثابتون علی الإسلام، ص ۵۲

۳- حروب الردة، کلاعی، ص ۱۱۷

۴- کلاعی در حروب الردة، ص ۱۱۷

۵- الثابتون علی الإسلام، ص ۵۳

در روایتی به این تصریح شده که ثمامه بن اثال در جنگ با مرتدهای بحرین به همراه مسلمانان بنی سحیم و برخی دیگر از بنی حنیفه به علاء حضرمی رضی الله عنه پیوست و به گونه‌ای جنگید که مایه‌ی دردسر مرتدها شد و شدت و سختی زیادی از خود در برابر مرتدها نشان داد.^۱

معمر بن کلاب رمانی از دیگر کسانی بود که در یمامه بر اسلام پایداری کرد و مسیلمه‌ی کذاب و پیروانش را از ارتداد برحذر داشت. وی، در جنگ یمامه به لشکر خالد بن ولید رضی الله عنه پیوست. برخی از بزرگان و سرآمدان یمامه، ایمان و اسلام خود را مخفی داشتند که از آن جمله می‌توان به ابن عمرو یشکری اشاره کرد که از دوستان رجال بن عنفوه بود. وی، شعری سرود که در یمامه بر سر زبان‌ها افتاد:

م رجال علی الهدی أمثالی	إن دینی دین النبی و فی القو
و رجال لیسوا لنا برجال	أهلک القوم محکم بن طفیل
الله حنیفاً فإنسی لا أبالی	إن تکن میتتی علی فطرة

یعنی: «همانا دین من، دین پیامبر خدا است و در قبیله‌ام کسان دیگری نیز همانند من بر راه هدایت هستند. محکم بن طفیل^۲ و عده‌ای از نامردان، این قوم را به نابودی کشانده‌اند. من از این پروایی ندارم که بر فطرت خدایی و نهاد و سرشت پاک توحیدی بمیرم».

خبر مسلمانی ابن عمرو و سروده‌اش به مسیلمه و محکم و برخی دیگر از سران یمامه رسید. آنان قصد آن کردند که ابن عمرو را دستگیر کنند؛ اما پیش از آن که موفق به دستگیری او شوند، ابن عمرو گریخت و خود را به لشکر خالد رضی الله عنه رسانید و خالد رضی الله عنه را از اوضاع و احوال یمامه و نقاط ضعف دشمن باخبر کرد.^۳ عامر بن مسلمه و بستگانش از دیگر کسانی بودند که در یمامه بر اسلام پایداری کردند.^۴

ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمانان ثابت‌قدم یمامه را گرامی داشت؛ چنان‌چه مطرف بن نعمان بن مسلمه را که برادرزاده‌ی عامر بن مسلمه و ثمامه بن اثال بود، والی یمامه تعیین فرمود.^۵

۱- البدایة و النهایة (۳۶۱/۶)

۲- محکم بن طفیل، یکی از سران لشکر مسیلمه بود. (مترجم)

۳- حروب الردة از کلاعی، ص ۱۰۴-۱۰۶

۴- الثابتون علی الإسلام، ص ۵۷

۵- مرجع سابق، ص ۵۸

حرکت خالد بن ولید رضی الله عنه و لشکرش به سوی یمامه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا پس از ختم غایله‌ی اسد و غطفان و مالک بن نویره، رو به یمامه نهد و در این باره تأکید بسیاری فرمود. شریک فزاری رضی الله عنه می‌گوید: من، در جنگ بزاخه شرکت داشتم. به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتم؛ ابوبکر به من فرمان داد تا به نزد خالد رضی الله عنه بروم و با من نامه‌ای برای خالد رضی الله عنه فرستاد. نامه از این قرار بود: «اما بعد، در نامه‌ای که با پیکت فرستاده بودی، برایم از این نوشته بودی که خداوند، تو را بر اهل بزاخه پیروز کرده است. همین‌طور از آنچه با اسد و غطفان کرده‌ای، نوشته و گفته بودی که آهنگ یمامه داری؛ فرمان من نیز به تو همین است که به سوی یمامه بروی. پس از خدای یکتا و بی‌شریک بترس و با مسلمانانی که همراه تو هستند، به نرمی و مهربانی برخورد کن و برایشان همانند پدر باش. ای خالد! ملاحظه‌ی بنی‌مغیره را بکن که من، درباره‌ی تو با کسانی مخالفت کرده‌ام که پیش از این، هرگز با ایشان مخالفت نوزیده‌ام؛ پس هنگامی که به خواست خدا با بنی‌حنیفه روبرو شدی، کاملاً محتاط باش که با کسانی رویارو شده‌ای که متفاوت از گذشته هستند؛ زیرا همه‌ی آن‌ها بر ضد تو هستند و از امتیاز و وسعت سرزمین نیز برخوردارند. زمانی که به یمامه رسیدی، خودت عهده‌دار کارها باش و در راست و چپ لشکرت نیز دو امیر قرار بده و یک نفر را هم به فرماندهی سواران تعیین کن و از نظرات و پیشنهادهای بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - مهاجرین و انصار - که با تو هستند، استفاده کن و حرمت مقام و منزلتشان را پاس بدار. زمانی که با دشمن روبرو شدی، صف‌بندی لشکرت را در برابرشان، با توجه به چگونگی صف‌بندی آنان قرار بده؛ کمان‌داران در برابر کمان‌داران، نیزه‌داران در برابر نیزه‌داران و شمشیرزان در مقابل شمشیرداران و بر اسیرانشان حکم شمشیر جاری کن^۱ و آنان را به قتل و کشتار بترسان و با آتش بسوزان. به هوش باش که از دستوراتم نافرمانی نکنی. سلام و رحمت خدا بر تو باد.»^۲

زمانی که نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه رسید، خالد رضی الله عنه پس از خواندن نامه فرمود: «با جان و دل اطاعت می‌کنم.»^۳

خالد رضی الله عنه به همراه مسلمانان، عازم جنگ با مرتده‌های یمامه شد. ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه سرکرده‌ی آن دسته از انصار رضی الله عنه بود که در این لشکر حضور داشتند. خالد رضی الله عنه با

۱- شریک فزاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیک جنگی ابوبکر و خالد رضی الله عنهما بود.

۲- حروب الردة از ابوخلیل، ص ۷۸

۳- مجموعه الوثائق السياسية، ص ۳۴۸ و ۳۴۹؛ حروب الردة از ابوخلیل، ص ۷۹

۴- حروب الردة از ابوخلیل، ص ۷۹

مرتدها به گونه‌ای برخورد می‌کرد که مایه‌ی عبرت دیگران شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای پشتیبانی لشکر خالد رضی الله عنه، لشکر انبوه دیگری را نیز اعزام کرد تا مبادا لشکر خالد رضی الله عنه توسط مرتدها از پشت سر غافل گیر شود. خالد رضی الله عنه در راه یمامه با برخی از طوایف مرتد جنگید و آنان را زیر سیطره‌ی اسلام درآورد. علاوه بر این خالد رضی الله عنه با دنباله‌ی لشکر سجاح نیز درگیر شد و آن را نابود کرد و سپس به راهش به سوی یمامه ادامه داد.^۱

زمانی که خبر نزدیک شدن خالد رضی الله عنه به مسیلمه‌ی کذاب رسید، در ناحیه‌ای از یمامه به نام عقرباء لشکرش را گرد آورد و اردو زد و از پیروانش خواست که برای جنگ با خالد رضی الله عنه به لشکر گاهش بپیوندند. مسیلمه، محکم بن طفیل و رجال بن عنفوه (شاهد دروغ گو) را بر دو طرف لشکرش گماشت. خالد و عکرمة و شرحبیل رضی الله عنه یک‌جا شدند. خالد رضی الله عنه شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه را جلودار لشکر کرد و زید بن خطاب و ابوحنذله بن عتبه بن ربیعہ رضی الله عنهما را بر دو طرف لشکر گماشت.^۲

به اسارت در آمدن مجاعه بن مراره‌ی حنفی

مجاعه، به همراه چهل یا شصت سوارکار برای خون‌خواهی و انتقام از طوایف بنی‌عامر و بنی‌تمیم بیرون شده بود که در راه بازگشت به قبیله‌اش، به اسارت مسلمانان در آمد. اسیران را به نزد خالد رضی الله عنه بردند. خالد رضی الله عنه عذرشان را نپذیرفت و دستور داد تا گردن همه‌ی آنها به جز مجاعه را بزنند. خالد رضی الله عنه از آن جهت مجاعه را نکشت که او، یکی از سران بنی‌حنیفه بود و به فنون جنگی آگاه. خالد رضی الله عنه پیش از کشتن اسیران پرسید: «ای بنی‌حنیفه، چه می‌گویید؟» آنها گفتند: «ما می‌گوییم که یک پیامبر از ما باشد و پیامبری هم از شما!» خالد رضی الله عنه پس از آن دستور داد تا آنها را بکشند.^۳ در روایتی آمده که خالد رضی الله عنه از آنان پرسید: «چه وقت از آمدن ما باخبر شدید؟» آنان گفتند: «ما از آمدن شما خبر نداشتیم؛ بلکه برای انتقام و خون‌خواهی از بنی‌عامر و تمیم که از طوایف اطراف ما هستند، بیرون شده بودیم.» خالد رضی الله عنه حرفشان را قبول نکرد و آنان را جاسوس‌های مسیلمه دانست و دستور داد تا همه‌ی آنها را بکشند. آنان به خالد رضی الله عنه گفتند: «فردا درباره‌ی اهل یمامه هر تصمیم خوب و بدی که می‌خواهی بگیر؛ اما

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۰۵

۲- حروب الردة از شوقی ابوخلیل، ص ۸۰

۳- البداية و النهاية (۳۲۸/۶)

مجاعه را نگه دار و او را نکش.» خالد رضی الله عنه نیز پذیرفت و همه‌ی آنها به جز مجاعه بن مرار را کشت.^۱

مجاعه بن مرار از سران بنی حنیفه بود و مورد احترام قبیله‌اش. خالد رضی الله عنه در هر جا که می‌ایستاد، دستور می‌داد تا مجاعه را به نزدش ببرند و با او صحبت می‌کرد و چیزی نیز با هم می‌خوردند. یک بار خالد رضی الله عنه به مجاعه گفت: «به من بگو دوست مسیلمه به شما چه می‌گوید و آیا چیزی از قرآنش را از بر داری؟» مجاعه گفت: بله و سپس برخی از سخنان چرند مسیلمه را خواند. خالد رضی الله عنه از جا برجست و دو دستش را به هم زد و گفت: «ای مسلمانان، گوش کنید که دشمن خدا چگونه به ستیز و رقابت با قرآن خدا برخاسته است!» و انگهی رو به مجاعه کرد و فرمود: «وای بر تو ای مجاعه، من تو را عاقل و خردمند می‌پنداشتم؛ اینک ببین که خدای متعال در کتابش چه می‌فرماید؟» و سپس سوره‌ی اعلی را تلاوت کرد. مجاعه گفت: «شخصی از بحرین، کاتب مسیلمه بود؛ مسیلمه، او را به قدری به خود نزدیک کرده بود که هیچ کس دیگری آن قدر به او نزدیک نبود. کاتبش، پیش ما می‌آمد و می‌گفت: وای بر شما ای اهل یمامه، به خدا سوگند که پیشوایتان دروغ گو است و شما خود می‌بینید که من چه قدر به او نزدیک هستم و گمان نمی‌کنم که در سخنم درباره‌ی مسیلمه شک کنید. به خدا که او به شما دروغ می‌گوید و به ناحق از شما بیعت می‌گیرد.» خالد رضی الله عنه از مجاعه پرسید: «آن کاتب بحرینی چه شد؟» مجاعه گفت: «از دست مسیلمه فرار کرد. وی آن قدر از این سخنان درباره‌ی مسیلمه گفت که خبرش به مسیلمه رسید؛ لذا ترسید و گریخت.» خالد رضی الله عنه فرمود: «با این حال شما سخنانش را به حق می‌دانستید و او را تصدیق می‌کردید؟!» مجاعه پاسخ داد: «اگر ما بر حق نبودیم، فردا بیش از ده هزار شمشیرزن، با شما نمی‌جنگیدند...!» خالد رضی الله عنه گفت: «باشد، خدای متعال، ما را در برابر شما یاری می‌رساند و دینش را غالب می‌گرداند...»^۲ این واکنش خالد رضی الله عنه نشان‌دهنده‌ی عظمت ایمانش به خدای متعال و اعتماد و اطمینانش به نصرت و یاری الهی است. ایمان به خدا و امید و باور محکم به نصرت و یاری الهی، در شخصیت خالد، به سان گنجی بود که پختگی جنگی و کارآزمودگی جهادی را در درونش بارور می‌کرد. خالد رضی الله عنه با قلبی آکنده از ایمان در جنگ بزاخه با دو شمشیر می‌جنگید و به خدای یکتا و بی‌شریک می‌بالید و همین، قدرت و توان دشمن را

۱- تاریخ طبری (۱۰۶/۴)؛ الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۰۵

۲- حروب الردة، ص ۸۲

درهم می شکست و ترس و هیبت خالد رضی الله عنه را در دل دشمن می افکند. آری، ایمان و باور راسخ و قلبی به خدای متعال، راز پیروزی خالد رضی الله عنه و شکست دشمن بود.^۱

به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن

خالد رضی الله عنه استراتژی جنگی خود را بر این مبنا قرار داد که پیش از برپایی معرکه و درگیری مستقیم با دشمن، جنگی روانی به راه اندازد تا روح و روان دشمن را از هم پاشد. وی بدین منظور به زیاد بن لیبید که از دوستان محکم بن طفیل بود، گفت: اگر می توانی، سخنی به محکم بگو تا او را در هم شکنی و روحیه اش را ضعیف کنی. زیاد رضی الله عنه نامه ای برای محکم فرستاد و در آن، ابیات تهدیدآمیزی نوشت تا روحیه ی محکم و پیروان مسیلمه را ضعیف کند. خالد رضی الله عنه در جنگ روانی خود بر ضد دشمن از عمیر بن صالح یشکری که از پیش مسلمان شده و ایمانش را مخفی نگه داشته بود، استفاده کرد. عمیر، به دستور خالد رضی الله عنه به میان قبیله اش رفت و گفت: «خالد رضی الله عنه برای جنگ با شما به همراه مهاجرین و انصار در راه است؛ من، کسانی دیدم که اگر شما در برابرشان شکیبایی کنید و خواسته باشید از این طریق آنان را شکست دهید، آن ها به وسیله ی نصرت و یاری الهی بر شما پیروز می شوند و اگر گمان می کنید با تعداد زیاد خواهید توانست آنان را شکست دهید، بدانید که آن ها مورد حمایت خدا هستند و شما را شکست خواهند داد. شما و آنان، یک جور و برابر نیستید؛ اسلام، پیروز می شود و شرک، شکست می خورد؛ پیشوای آنان، به حق پیامبر است و راهبر شما، دروغ گو است. آنان، به ایمان خود می بالند و شادمانند و شما، به تعداد خود فریفته و مغرور هستید. اینک که هنوز شمشیرها از نیام در نیامده و تیرها، در تیردان است، از راهی که در پیش گرفته اید باز آید.»^۲ خالد رضی الله عنه در جنگ روانی بر ضد دشمن از ثمامه بن اثال حنفی نیز کار گرفت. ثمامه به نزد قبیله اش (بنی حنیفه) رفت تا روح جنگیشان را در هم شکند و آنان را به تسلیم شدن در برابر اسلام فرا بخواند. ثمامه به بنی حنیفه فرمود: «بدانید که دو پیامبر، در یک زمان و با یک مأموریت برانگیخته نمی شوند. محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خدا است و هیچ پیامبری هم زمان با ایشان یا پس از ایشان مبعوث نمی شود. ابوبکر رضی الله عنه لشکری را به فرماندهی شخصی به سوی شما اعزام کرده که آن شخص را به اسم خودش یا پدرش صدا نمی زند؛ بلکه او را سیف الله (شمشیر خدا) می نامند. او، افراد زیادی با خود دارد؛ پس خودتان به فرجام کارتان

۱- حركة الردة، ص ۲۱۸ و ۲۱۹

۲- الحرب النفسية، از احمد نوفل، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

بیندیشید و تصمیم درستی بگیریید.^۱ خالد رضی الله عنه ضمن به راه انداختن جنگ روانی بر ضد دشمن، دشمن را ناتوان و ضعیف نمی‌پنداشت و کاملاً به هوش بود تا مبادا از سوی دشمن غافل گیر گردد. درباره‌ی خالد رضی الله عنه گفته شده که نمی‌خوایید و شب‌ها را در آمادگی کامل به سر می‌برد و همواره تحرکات و فعالیت‌های دشمن را زیر نظر داشت.^۲ خالد رضی الله عنه پیش از آن که با مسیلمه وارد جنگ شود، مکنف بن زید و برادرش حریث را جلوتر فرستاد تا اطلاعات لازم را از تحرکات دشمن به دست آورند. جنگ شدیدی در پیش بود و خالد رضی الله عنه باید اقدامات لازم را انجام می‌داد. پرچم‌دار لشکر در این جنگ، عبدالله بن حفص بن غانم بود و پس از او سالم (آزادشده‌ی ابوحنیفه) پرچم را به دست گرفت.^۳

می‌دانیم که در جنگ‌های آن روز، برافراشتگی پرچم، نشانه‌ی پایداری لشکر و ادامه‌ی جنگ بود و با افتادن پرچم هر یک از طرفین درگیر، معلوم می‌شد که آن طرف، شکست خورده است. خالد رضی الله عنه شرجیل بن حسنه رضی الله عنه را جلوتر فرستاد و سپس لشکر را پنج دسته کرد: جلودار لشکر، خالد مخزومی بود؛ سمت راست لشکر، ابوحنیفه و در چپ لشکر، شجاع قرار داشتند؛ زید بن خطاب نیز در مرکز لشکر جای گرفت و اسامه بن زید، بر سواره‌نظامان گماشته شد. در انتهای لشکر نیز برای زنان خیمه‌هایی برافراشتند.^۴

جنگ سرنوشت‌ساز

زمانی که لشکر اسلام و لشکر مسیلمه، رویاروی هم قرار گرفتند، مسیلمه، به سپاهیان‌ش گفت: امروز، روز غیرت است؛ اگر امروز فرار کنید و شکست بخورید، زنانان را به اسیری می‌برند و کنیز خود می‌کنند و کارشان را می‌سازند؛ پس به خاطر آبرویتان بجنگید و از زنانان دفاع کنید.^۵

خالد رضی الله عنه در ریگزاری که مشرف به یمامه بود، اردو زد. در آن روز پرچم مهاجرین به دست سالم رضی الله عنه بود و پرچم انصار را ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه به دست داشت. دیگر گروه‌های عرب نیز زیر پرچم خود بودند. مجاعه بن مرار حنفی را در خیمه‌ای که ام‌تمیم (همسر خالد) بود، بسته بودند. مسلمانان و کفار با هم درگیر شدند و جنگ شدیدی

۱- الحرب النفسية (۱۴۵/۲)

۲- حركة الردة، ص ۱۹۹

۳- مرجع سابق، ص ۲۰۰

۴- مرجع سابق، ص ۲۰۰

۵- البداية و النهاية (۳۲۸/۶)

در گرفت. اما اعراب گریختند و بنی حنیفه به خیمه‌ی خالد رضی الله عنه راه یافتند و خواستند ام‌تمیم را بکشند؛ اما مجاعه، آنان را از کشتن ام‌تمیم بازداشت و گفت: «من، او را پناه داده‌ام که او بانوی آزاده‌ی خوبی است.» در همین دور از جنگ، رجال بن عنفوه توسط زید بن خطاب رضی الله عنه کشته شد. مسلمانان، یکدیگر را فرامی‌خواندند و فریاد می‌زدند: ای خالد! ما را نجات بده. ثابت بن قیس رضی الله عنه بانگ برآورد: «ای مسلمانان! چه کار بدی کردید که گریختید.» جمع زیادی از مهاجرین و انصار گردآمدند. براء بن معرور معمولاً با دیدن صحنه‌ی جنگ، ابتدا دچار رعشه و لرز می‌شد که پس از ادرار کردن، لرزش تمام می‌شد و همانند شیر هژبر در میدان جنگ می‌خروشید. صحابه رضی الله عنهم یکدیگر را به صبر و مقاومت فرامی‌خواندند و می‌گفتند: «ای اصحاب سوره‌ی بقره! افسون و جادوگری، امروز باطل شد.» ثابت بن قیس رضی الله عنه که پرچم انصار را به دست داشت، پایش را از دست داد و در همان حال که پایش قطع شده بود، جنگید تا به شهادت رسید. مهاجرین به سالم (آزاد کرده‌ی ابوحنیفه) که پرچم‌دارشان بود، گفتند: «نکند از کار خودت بر ما هراس داری و می‌ترسی که از سوی تو شکست بخوریم؟» سالم رضی الله عنه فرمود: «در آن صورت حافظ قرآن بدی خواهم بود.» زید بن خطاب رضی الله عنه فرمود: «ای مردم! پشت، قوی دارید و همت، بلند کنید و با خشم و قدرت به پیش روید و به میان دشمن بزنید.» و سپس فرمود: «به خدا سوگند که صحبت نمی‌کنم تا این که خدای متعال، دشمن را شکست دهد یا شهید شوم و در پیش‌گاه خدا عرض کنم که من، در راه تو کشته شدم.» ثابت رضی الله عنه در آن روز به شهادت رسید. ابوحنیفه رضی الله عنه نیز فرمود: «ای اهل قرآن! قرآن را به کردار نیکتان بیاراید» و سپس به میان دشمن زد تا این که شهید شد. خالد رضی الله عنه به میان دشمن زد تا بلکه مسیلمه را گیر آورد و کارش را تمام کند. خالد رضی الله عنه هم‌اورد و مبارز طلبید و هر کس را که به او نزدیک شد، کشت. خالد رضی الله عنه به مسیلمه پیشنهاد داد تا تسلیم شود و مسیلمه هر بار که می‌خواست جواب خالد رضی الله عنه را بدهد، شیطانش، او را از پذیرش پیشنهاد خالد رضی الله عنه بازمی‌داشت و رویش را برمی‌گرداند. خالد رضی الله عنه برای آن که بفهمد لشکر اسلام از کدامین سو شکست می‌خورد، دستور داد تا مهاجرین و انصار و هر یک از گروه‌ها جدا شوند و بدین ترتیب دریابد که نقطه‌ی ضعف لشکر کجاست؟ پس از آن صحابه مقاومت و بلکه جنگ بی‌نظیری کردند و به قدری در قلب دشمن پیش رفتند که دشمن ناگزیر به فرار شد و خداوند، فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان کرد. محکم بن طفیل بانگ برآورد که به باغ الموت پناه ببرید. عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنهما، خودش را به محکم بن طفیل

رساند و تیری در گردنش زد و او را کشت. بنی حنیفه به باغ پناه بردند و در را بستند. صحابه رضی الله عنهم نیز آنان را از هر سو محاصره کردند.^۱

جلوه‌هایی از شجاعت و حماسه‌سازی مسلمانان در جنگ یمامه

۱- براء بن مالک رضی الله عنه

براء بن مالک رضی الله عنه گفت: «مرا از بالای دیوار در باغ بیفکنید.» مسلمانان، او را در سپری نهادند و با نیز بالا دادند تا این که موفق شد خود را از بالای دیوار به درون باغ بیندازد. او، کنار در شروع به جنگ کرد و در را باز نمود. مسلمانان، از دری که براء رضی الله عنه گشوده بود، وارد باغ شدند و درهای دیگر را نیز باز کرده و مرتدها را به محاصره درآوردند و این بود که مرتدها دانستند کارشان تمام است و حق، بر باطلشان پیروز شده است.^۲

۲- کشته شدن مسیلمه‌ی کذاب توسط وحشی بن حرب رضی الله عنه

مسلمانان، خود را به نزدیکی مسیلمه رساندند. مسیلمه، کنار دیواری ایستاده و دهانش کف کرده بود و از شدت ناراحتی به حال خود نبود. هرگاه شیطان مسیلمه به نزدش می‌رفت، از دهان مسیلمه کف بیرون می‌شد. وحشی بن حرب آزاد کرده‌ی جبیر بن مطعم و قاتل حمزه، خود را به مسیلمه رسانید و او را با نیزه‌اش زد که از سوی دیگر بدنش درآمد. سماک بن خرشه (ابودجانه) ضربه‌ی شمشیری به مسیلمه زد و او را به زمین افکند. زنی از درون کاخ جیغ کشید و گفت: «ای وای، غلامی سیاه، امیر سفیدچهره را کشت!» مجموع کسانی که در باغ و بیرون باغ کشته شدند، حدود بیست یا بیست و یک هزار جنگجو بود. از مسلمانان نیز پانصد یا ششصد نفر شهید شدند که برخی از بزرگان صحابه نیز در میانشان بودند. خالد رضی الله عنه مجاعه را که در زنجیر بود، با خود به میان کشته‌ها برد تا مسیلمه را به او نشان بدهد. هنگامی که گذرشان بر جسد رجال بن عنفوه افتاد، خالد رضی الله عنه پرسید: «همین، پیامبر شما است؟» مجاعه پاسخ داد: «نه، این، جسد رجال بن عنفوه است و به خدا سوگند که مجاعه از مسیلمه بهتر بود.» سپس گذرشان بر جسد فردی افتاد که بینی فرورفته و چهره‌ی زردی داشت. مجاعه

۱- البدایة و النهایة (۳۲۹/۶)

۲- حروب الردة، ص ۹۲ از شوقی ابولخلیل

گفت: «مسيلمه، همین است.» خالد رضی الله عنه فرمود: «خاک بر سرتان که از چنین فردی پیروی کردید.» خالد رضی الله عنه پس از آن لشکریان را به اطراف دژها فرستاد تا اموال و اسیرانی بگیرند.^۱

۳- عبدالرحمن بن عبدالله بلوی اوسی

ابوعقیل عبدالرحمن بن عبدالله، از نخستین کسانی بود که در جنگ یمامه زخمی شد. تیری به سینه اش اصابت کرد و او را زخمی نمود. ابوعقیل رضی الله عنه تیر را بیرون کشید و پس از آن، نیم تنه‌ی چپش فلج شد. ابوعقیل رضی الله عنه خودش را به لشکرگاه مسلمانان رسانید و در همین گیر و دار، صدای معن بن عدی رضی الله عنه را شنید که فریاد می‌زد: «ای انصار! از خدا بترسید و دوباره و با یاد خدا بر دشمن بتازید.» عبدالرحمن انصاری رضی الله عنه با شنیدن صدای معن بن عدی رضی الله عنه رو به میدان نهاد. برخی از مسلمانان به او گفتند: «ای ابوعقیل! دیگر بر تو لازم نیست که بجنگی.» ابوعقیل انصاری رضی الله عنه فرمود: «مگر نشنیدید که مرا صدا زدند.» به او گفته شد: «تو را که صدا نکردند؛ بلکه انصار را صدا زدند.» ابوعقیل رضی الله عنه پاسخ داد: «من، انصاری هستم و این ندا را به خزیدن هم که شده، لیبک می‌گویم.» وی، شمشیری به دست راست گرفت و فریاد برآورد: «ای انصار! مانند جنگ حنین دوباره به میدان بازگردید.» پیامد سلحشوری ابوعقیل رضی الله عنه و امثالش، این شد که مسلمانان دوباره جمع شوند و با روحیه‌ی ایمانی و معنوی قوی و بالایی به قصد پیروزی یا شهادت به میدان نبرد بازگردند و بتوانند دشمن را ناگزیر به عقب‌نشینی و فرار کنند. در این یورش، دست ابوعقیل رضی الله عنه از شانه قطع شد. ابن عمر رضی الله عنهما، که خودش را در واپسین لحظات حیات ابوعقیل رضی الله عنه به او رسانید و صدایش زد؛ ابوعقیل رضی الله عنه که رمق چندانی نداشت، با زبانی سنگین پاسخ ابن عمر را داد. ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «ای ابوعقیل! مژده که دشمن خدا کشته شد.» ابوعقیل رضی الله عنه انگشتش را به نشان شکر و سپاس از خدا به آسمان بلند کرد و جان به جان آفرین سپرد. ابن عمر رضی الله عنهما درباره‌اش فرموده است: «او که همواره آرزو داشت در راه خدا شهید شود، از بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.»^۲

۴- نسیمه بنت کعب انصاری رضی الله عنها

نسیمه رضی الله عنها با لشکر خالد رضی الله عنه به سوی یمامه حرکت کرد و قسم خورد که تا دجال بنی حنیفه را نکشد، سلاحش را به زمین نگذارد. او، به فضل الهی از سوگندش موفق بیرون

۱- البدایة و النهایة (۳۳۰/۶)

۲- حروب الردة، ص ۹۳ و ۹۴ به نقل از الإنکفاء (۱۳/۲)

آمد و پس از کشته شدن مسیلمه ی کذاب در حالی به مدینه بازگشت که دوازده جراحت شمشیر و نیزه برداشته بود. جراحاتی که هر یک از آنها، نشان افتخاری است برای این بانوی مبارز و جهادگر تا برای همیشه، الگوی زنان مسلمان در دفاع از دین و عقیده ی اسلامی باشد. آری، این بزرگ بانوی مسلمان، به همگان آموخت و ثابت کرد که در دفاع از شرف دین و عقیده، باید قوی بود و به قدری رنج و اذیت کشید که از عهده ی زنان نازپرورده و بی حال ساخته نیست.^۱ خالد بن ولید رضی الله عنه پس از این جنگ، به نسبیه رضی الله عنها رسیدگی می کرد. نسبیه بنت کعب رضی الله عنها می گوید: «زمانی که جنگ پایان یافت و به خانه ام بازگشتم، خالد رضی الله عنه برایم طیبی آورد که مرا مداوا کند. خالد رضی الله عنه به خوبی به من رسیدگی می کرد و حق شناس ما بود. او سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ی ما رعایت می کرد.»^۲

برخی از شهدای جنگ یمامه

۱- ثابت بن قیس شماس رضی الله عنه

کنیه اش، ابومحمد بود و به او خطیب انصار و بلکه خطیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او مژده دادند که در راه خدا شهید می شود و همین طور نیز شد و بعدها در جنگ یمامه در حالی که پرچمدار انصار بود، به شهادت رسید. یکی از مسلمانان، پس از شهادت ثابت رضی الله عنه او را در خواب دید که می گفت: «دیروز که من، کشته شدم، گذر مسلمانی بر من افتاد و زره گران بها و ارزنده ی مرا برداشت؛ خیمه اش در انتهای لشکرگاه است و کنار خیمه اش اسبی را بسته و زره را در دیگری سنگی گذاشته و زین اسب را روی آن نهاده است. پیش خالد رضی الله عنه برو و به او بگو کسی را بفرستد و زره مرا پس بگیرد. زمانی که به مدینه رفتید، پیش خلیفه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو و بگو که این مقدار قرض دارم و این مقدار هم از خودم مال و دارایی گذاشته ام تا قرضم را ادا کند؛ فلان برده ی من نیز آزاد است. به هوش باش که این خواب را الکی و بیهوده نپنداری.» مرد مسلمانی که این خواب را دیده بود، پیش خالد رضی الله عنه رفت؛ خالد رضی الله عنه نیز کسی را فرستاد تا زره ثابت رضی الله عنه را پس بگیرد و همان طور که ثابت رضی الله عنه در خواب گفته بود، زرهش را یافتند. زمانی که این خواب را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعریف

۱- حركة الردة، ص ۳۰۹

۲- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۱۹۰

کردند، ابوبکر رضی الله عنه وصیت ثابت رضی الله عنه را اجرا کرد. ما، کسی جز ثابت رضی الله عنه را نمی‌شناسیم که بدین شکل وصیتش را انجام داده باشند.^۱

۲- زید بن خطاب رضی الله عنه

زید، برادر بزرگ عمر فاروق رضی الله عنه بود. او، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و در جنگ بدر و دیگر غزوه‌ها حضور یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان زید و معن بن عدی انصاری رضی الله عنهما پیمان برادری برقرار کردند. زید و معن رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. پرچم مهاجرین در جنگ یمامه به دست زید بن خطاب رضی الله عنه بود و به قدری جنگید که به شهادت رسید و پس از او سالم رضی الله عنه پرچم‌دار مهاجرین شد. رجال بن زید بن خطاب رضی الله عنه به هلاکت رساند. می‌دانیم که رجال، قبلاً مسلمان شده و سوره‌ی بقره را یاد گرفته بود؛ اما زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به یمامه فرستادند، مرتد شد و به مسیلمه گروید و به دروغ گواهی داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسیلمه را در نبوت، با خود شریک کرده‌اند و این چنین، مایه‌ی فتنه شد. خدای متعال به زید رضی الله عنه توفیق داد تا این دروغ‌گوی مرتد را به هلاکت برساند. زید رضی الله عنه پس از کشتن رجال، به دست شخصی به نام ابومریم حنفی به شهادت رسید. گفته شده که ابومریم، مسلمان شد و در زمان خلافت عمر فاروق رضی الله عنه به ایشان گفت: «خدای متعال، برادرت زید رضی الله عنه را به دست من گرامی داشت (که او را کشتم و به مقام شهادت نایل شد) و مرا به دست زید رضی الله عنه خوار و زبون نکرد (که اگر در حالت کفر کشته می‌شدم، جهنمی بودم).» ابوعمر بن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: زید رضی الله عنه توسط سلمه بن صبیح بن عمر به شهادت رسیده است. گفته‌ی ابن عبدالبر با روایت نخست تعارضی ندارد؛ چرا که سلمه بن صبیح نیز ابومریم نامیده می‌شده است. زمانی که خبر شهادت زید رضی الله عنه به برادرش عمر رضی الله عنه رسید، عمر فرمود: «برادرم، در دو نیکی از من پیش افتاد؛ پیش از من مسلمان شد و پیش از من نیز به شهادت رسید.» زمانی که متمم بن نویره در رثای برادرش شعر می‌سرود، عمر فاروق رضی الله عنه فرمود: «اگر من هم می‌توانستم خوب شعر بگویم، همانند تو برای برادرم مرثیه می‌سرودم.» متمم گفت: «اگر برادر من نیز بر همان حال می‌رفت که برادر تو رفت، این قدر ناراحت نبودم.» عمر رضی الله عنه به متمم گفت: «تا حالا کسی همانند تو به من تسلیت نگفته بود.» عمر رضی الله عنه همواره می‌گفت: «هر نسیمی که می‌وزد، مرا به یاد زید رضی الله عنه می‌اندازد.»^۲

۱- البدایة و النهایة (۳۳۹/۶)

۲- البدایة و النهایة (۳۴۰/۶)

۳- معن بن عدی بلوی رضی الله عنه

او، برادر عاصم بن عدی بود و در پیمان عقبه حضور داشت و در جنگ‌های بدر، احد، خندق و... شرکت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و زید بن خطاب رضی الله عنه پیمان برادری بست. معن و زید رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شدند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند، معن بن عدی رضی الله عنه حالت متمایزی داشت؛ وی، آن هنگام که مردم بر وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌گریستند، گفته‌ی شگفت‌انگیزی بر زبان آورد. مردم می‌گفتند: «به خدا سوگند که ما دوست داشتیم پیش مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله شویم و از این می‌ترسیدیم که پس از ایشان در فتنه بیفتیم.» اما معن رضی الله عنه می‌گفت: «به خدا سوگند که من هرگز دوست نداشتم که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بمیرم تا ایشان را آن‌گونه که در حیاتشان تصدیق کردم، پس از وفاتشان نیز تصدیق کنم!»^۱

۴- عبدالله بن سهیل بن عمرو رضی الله عنه

وی، از نخستین کسانی است که مسلمان شد و البته به خاطر ممنوعیت از سوی کفار قریش موفق نشد به مدینه هجرت کند تا این که در جنگ بدر به همراه کفار از مکه بیرون شد و همین که لشکر مسلمانان و لشکر قریش رویاروی هم قرار گرفتند، از میان کفار گریخت و به مسلمانان پیوست و همراه آنان بر ضد مشرکان شمشیر زد. عبدالله بن سهیل رضی الله عنهما در جنگ یمامه شهید شد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به حج رفت، با سهیل ملاقات کرد تا کشته شدن پسرش را به او تسلیت بگوید. سهیل رضی الله عنه گفت: «من، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که: (إِنَّ الشَّهِيدَ لِيُشْفَعُ لِسَبْعِينَ مِئَةً مِنْ أَهْلِهِ) یعنی: «شهید، برای هفتاد نفر از خانواده (و بستگانش) شفاعت می‌کند»^۲ و من، امیدوارم که عبدالله رضی الله عنه شفاعتش را از من آغاز کند.^۳ خود سهیل بن عمرو رضی الله عنه نیز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نقش زیادی در ماندگاری اهل مکه بر اسلام داشت. پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمانده بود که اهل مکه نیز از دین برگردند. سهیل بن عمرو رضی الله عنه برای ارشاد و راهنمایی اهل مکه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و یادآوری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین گفت: با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله اسلام، هم‌چنان، قوی و استوار است و هر کس که بخواهد بر سر اسلام با ما درگیر شود، گردنش را می‌زنیم.»

۱- البدایة و النهایة (۶/۳۴۳ و ۳۴۴)

۲- سنن أبی داود، کتاب الجهاد، باب الشهید یشفع، ۲۵۲۲

۳- تاریخ ذهبی، الخلفاء الراشدون، ص ۶۱

مردم، با شنیدن سخنان سهیل بن عمرو رضی الله عنه از دین برنگشتند و بر اسلام پایداری کردند. خوب است بدانیم که سهیل رضی الله عنه در جنگ بدر در صف مشرکان قرار داشت و به اسارت مسلمانان درآمد؛ عمر بن خطاب رضی الله عنه پیشنهاد داد تا گردنش را بزنند. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را نکشید که شاید در مقام (خدمت به اسلام) قرار بگیرد.»^۱

۵ - ابودجانه سماک بن خرشه رضی الله عنه

ابودجانه در جنگ بدر عمامه‌ی قرمزی بر سر داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله میان او و عتبه بن غزوان، پیمان برادری بستند. ابودجانه رضی الله عنه در جنگ احد حضور یافت و با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرد که تا سرحد مرگ بجنگد. در جنگ یمامه شرکت نمود و به شهادت رسید. زید بن اسلم رضی الله عنه می‌گوید: عده‌ای به عیادت ابودجانه رضی الله عنه رفتند که مریض بود و چهره‌اش نیز از شادمانی می‌درخشید. از او پرسیدند: «چرا چهره‌ات می‌درخشد؟» فرمود: «به دو تا از اعمالم بیش از بقیه دل بسته‌ام (که امیدوارم مایه‌ی نجاتم باشد): از سخن بیهوده پرهیز می‌کردم و دیگر، این که قلبم، همیشه نسبت به مسلمانان، پاک بود.»^۲ ابودجانه رضی الله عنه در جنگ یمامه از مسلمانانی بود که حماسه آفرید و خود را در باغ انداخت که به سبب آن پایش شکست؛ او با پای شکسته آن‌قدر جنگید که به شهادت رسید.^۳

۶ - عبّاد بن بشر رضی الله عنه

عبّاد رضی الله عنه از صحابه‌ی فاضل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و چهل و پنج سال عمر کرد. او، همان کسی است که عصایش در شبی تاریک، همانند ماه نور گرفت و راهش را روشن کرد.^۴ عبّاد رضی الله عنه به دعوت مصعب بن عمیر رضی الله عنه مسلمان شد و در سریه‌ی کشتن کعب بن اشرف نیز حضور یافت.^۵ رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جمع‌آوری زکات مزینه و بنی‌سلیم، عبّاد رضی الله عنه را به کار گرفتند و در جنگ تبوک نیز او را در زمره‌ی محافظان خود قرار دادند. عبّاد رضی الله عنه در جنگ یمامه، نقش فعالی داشت و ضربات زیادی بر دشمن وارد کرد. عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «هیچ کس بر سه نفر از انصار که همه‌ی آن‌ها از بنی‌عبدالاشهل هستند، برتری و فضیلتی

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، خلافة أبي بكر، ص ۸۲

۲- عهد الخلفاء الراشدين از ذهبی، ص ۷۰

۳- مرجع سابق، ص ۷۱

۴- نگاه کنید به: صحیح بخاری، مناقب الأنصار، شماره‌ی ۲۸۰۵

۵- نگاه کنید به: بخاری، در المغازی، شماره‌ی ۴۰۳۷

ندارد: سعد بن معاذ، اسید بن حضیر و عباد بن بشر رضی الله عنه «ام المؤمنین علاوه بر این فرموده است: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خانه‌ام مشغول خواندن نماز تهجد بودند که صدای عباد بن بشر رضی الله عنه را شنیدند؛ فرمودند: «ای عایشه، آیا این صدای عباد است؟» گفتم: آری؛ فرمودند: «خداوندا، عباد را پیامرز.»^۱ عباد رضی الله عنه در جنگ یمامه به شهادت رسید. ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: پس از جنگ بزاخه از عباد رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: «ای ابوسعید، شب در خواب دیدم که آسمان گشوده شد و مرا به کلی در خود گرفت؛ من این خواب را چنین تعبیر کردم که ان شاء الله شهید می‌شوم.» به او گفتم: به خدا قسم که خواب خوبی دیده‌ای.^۲ عباد رضی الله عنه در روز یمامه شجاعت و سلحشوری زیادی از خود نشان داد. وی، در آن روز بر فراز مکانی بلند رفت و بانگ برآورد که: «من، عباد بن بشر هستم؛ ای انصار، ای انصار، به سوی من بیایید؛ زود باشید، پیش من بیایید.» همه، به سوی شتافتند... عباد رضی الله عنه غلاف شمشیرش را شکست و آن را به زمین انداخت و فرمود: «دنبال من بیاید تا یک‌دست به دشمن یورش ببریم.» انصار رضی الله عنه نیز همانند عباد رضی الله عنه غلاف شمشیرهایشان را شکستند و همراه عباد رضی الله عنه به بنی حنیفه حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند. بنی حنیفه ناگزیر شدند به باغ فرار کنند و درها را ببندند.^۳ مسلمانان، موفق شدند درهای باغ را باز کنند؛ عباد رضی الله عنه سپرش را کنار یکی از درها انداخت و با شمشیر وارد باغ شد و به قدری با مرتدها جنگید که به شهادت رسید. عباد رضی الله عنه در سن چهل و پنج سالگی شهید شد. وی به قدری جراحی برداشته بود که او را با علامت خاصی که در سرش بود، شناسایی کردند.^۴ جان‌فشانی عباد رضی الله عنه در جنگ یمامه به اندازه‌ای بوده که او را در رشادت و شجاعت، زبان‌زد کرده است.^۵ عباد رضی الله عنه با آن همه سلحشوری و رشادتش که در روز یمامه در برابر بنی حنیفه از خود نشان داد، یاد و خاطره‌اش را برای بنی حنیفه طوری ماندگار کرد که بنی حنیفه با دیدن شخصی که زخم‌های کاری برداشته بود، می‌گفتند: این شخص مانند عباد بن بشر رضی الله عنه مجروح شده است!^۶

نقش انصار در سرکوب مرتدها و به ویژه در جنگ یمامه، بی‌نظیر بوده است. آن‌ها به قدری در جنگ یمامه جان‌فشانی نمودند که مجاعه در حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه به

۱- بخاری، شماره‌ی ۲۶۵۵

۲- طبقات ابن سعد (۲/۲۳۴)

۳- غزوات ابن حبیب (۱/۱۲۱)

۴- الإکتفاء از کلاعی (۳/۵۴)

۵- الأنصار فی العهد الراشدی، ص ۱۸۶

۶- الإکتفاء (۳/۵۴)

جان‌باختگی و رشادت انصار بدین گونه اذعان کرد که: «ای جانشین رسول خدا، من، هیچ قومی ندیده‌ام که همانند انصار در برابر شمشیرها مقاومت کنند یا چون انصار بی‌باک و صادقانه، به دشمنشان حمله‌ور شوند... من، همراه خالد رضی الله عنه به میان کشته‌ها رفتم تا کشته‌های بنی حنیفه را به او معرفی کنم؛ من، در آن هنگام به کشته‌های انصار می‌نگریستم که نقش زمین شده و افتاده بودند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن این سخن، به قدری گریست که ریشش خیس شد.^۱

۷- طفیل بن عمرو دوسی رضی الله عنه

طفیل رضی الله عنه مردی نجیب و خردمند بود که در جنگ یمامه شهید شد. وی پیش از شهادتش خوابی دیده بود که آن را چنین تعریف کرده است: «در خواب دیدم که به همراه پسر عمر و بیرون شده‌ام؛ سرم تراشیده بود و از دهانم پرنده‌ای بیرون شد و زمین دهان باز کرد و مرا در خود فرو برد. خوابم را این گونه تعبیر کردم که سر تراشیده، نشانه‌ی این است که سرم را می‌برند؛ بیرون شدن پرنده از دهانم، خروج روحم از تن می‌باشد و قسمت آخر هم، نشانه‌ی این است که در زمین دفن می‌شوم.» همین طور نیز شد و در جنگ یمامه به شهادت رسید.^۲

در جنگ یمامه تعداد زیادی از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم شهید شدند. مدینه گرچه باید از پیروزی مسلمانان شادمان می‌بود، اما غم از دست دادن جمع زیادی از مسلمانان، بر فضای شهر چیره شده بود؛ چراکه در جنگ یمامه هزار و دویست مسلمان که تعدادی از مهاجرین و انصار نیز در میانشان وجود داشتند، به شهادت رسیدند که البته بیش تر شهدای مهاجرین و انصار رضی الله عنهم، حافظان قرآن بودند. آری حدود چهل حافظ و قاری قرآن در جنگ یمامه شهید شدند و فضای مدینه آکنده از غم و اندوه شد و اشک این مصیبت، خنده‌های پیروزی را در خود فرو برد؛ بار اندوه، بر سینه‌ها سنگینی می‌کرد و دل‌ها گرفته بود...^۳

نیرنگ مجاعه در برقراری صلح

پس از پیروزی مسلمانان در باغ، خالد رضی الله عنه سوارانی به اطراف فرستاد تا هر چه مال و زن و بچه بیابند، بگیرند. پس از گشت‌زنی و جمع‌آوری اسیران و اموال غنیمت، خالد رضی الله عنه قصد آن کرد

۱- مرجع سابق (۶۵/۳)

۲- عهد الخلفاء الراشدين از ذهبی، ص ۶۲ و ۶۳

۳- الصديق أول الخلفاء، ص ۱۱۷

که به قلعه‌ها و دژهای بنی حنیفه حمله کند. در دژها کودکان، زنان و مردان سال خورده و فرتوت پناه گرفته بودند. مجاعه به دروغ گفت: «ای خالد، قلعه‌ها پر از مردان جنگی است. بیا تا از طرف آنان با تو صلح کنم.» خالد رضی الله عنه که دید مسلمانان از این جنگ، سخت خسته و درمانده شده‌اند، مصلحت را در آن دید که پیشنهاد صلح را بپذیرد. خالد رضی الله عنه به مجاعه اجازه داد تا به درون دژ برود و با بنی حنیفه درباره‌ی صلح مشورت نماید. زمانی که مجاعه وارد دژ شد، به زنان دستور داد تا زره بپوشند و بر روی دیوارهای قلعه بایستند. خالد رضی الله عنه دید که بر فراز دیوارهای دژ، تعداد زیادی ایستاده‌اند. نیرنگ مجاعه گرفت و خالد رضی الله عنه پنداشت که آنان که بر روی دیوارهای دژ ایستاده‌اند، واقعاً مردان جنگی هستند. لذا خالد رضی الله عنه در پذیرش صلح مصمم شد و آنان را به اسلام فراخواند که پس از خودداری‌هایی پذیرفتند و مسلمان شدند.^۱ خالد رضی الله عنه تعدادی از اسیران (زنان و کودکان) را آزاد کرد و بقیه را به مدینه فرستاد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه از میان این‌ها، کنیزی خرید که پسرش محمد که به محمد بن حنیفه رضی الله عنه مشهور است، از او زاده شد.^۲

جنگ یمامه در سال یازدهم هجری روی داده است. واقدی، این رخداد را در سال دوازدهم دانسته که با روایت نخست، قابل جمع است؛ بدین ترتیب که جنگ یمامه در اواخر سال یازدهم آغاز شد و پس از گذشت چند روز از سال دوازدهم پایان یافت.^۳

ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه

خالد رضی الله عنه پس از آن که با آن‌ها صلح کرد، به مجاعه گفت: «دخترت را به همسری درآور» مجاعه گفت: بی خیال شو که تو، هم مرا و هم خودت را نزد ابوبکر رضی الله عنه به دردمر می‌اندازی.» اما خالد رضی الله عنه پافشاری کرد و مجاعه نیز پذیرفت و دخترش را به همسری خالد رضی الله عنه درآورد.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه سلمه بن وقش را نزد خالد رضی الله عنه فرستاد و دستور داد تا آن دسته از اسیران بنی حنیفه را که بالغ شده‌اند، بکشد. اما خالد رضی الله عنه که قبلاً با آنان صلح کرده بود، به پیمان صلح وفا کرد.^۵

۱- باید دانست که یکی از شرایط صلح، این بود که بنی حنیفه مسلمان شوند. (مترجم)

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، خلافة ابی بکر، ص ۱۱۵

۳- مرجع سابق.

۴- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۱۰

۵- الکامل (۳۸/۲)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه منتظر بود تا پیک خالد رضی الله عنه از یمامه برسد و از اوضاع و احوال آنجا گزارش دهد. روزی ابوبکر به همراه عده‌ای از مهاجرین و انصار رضی الله عنهم به بیرون مدینه و مکانی به نام حره رفته بود که چشمش به پیک خالد رضی الله عنه - ابوخیثمه‌ی نجاری رضی الله عنه افتاد که به سوی مدینه می‌رفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «ای اباخیثمه، چه خبری با خودت داری؟» ابوخیثمه رضی الله عنه گفت: «خبر خوبی دارم ای خلیفه‌ی رسول خدا! خدای متعال، ما را در یمامه پیروز کرد. این، نامه‌ی خالد رضی الله عنه است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن خبر پیروزی، برای سپاس‌گزاری از خدای متعال سجده کرد و سپس از ابوخیثمه رضی الله عنه خواست تا ماجرا را کاملاً برایش شرح دهد. ابوخیثمه رضی الله عنه برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه از عمل کرد خالد رضی الله عنه و چگونگی آرایش نظامی لشکر گزارش داد و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! از طرف اعراب شکست می‌خوردیم و تا نقطه‌ی ضعف خود را برطرف نکردیم، هم‌چنان ضربه خورده، آسیب می‌دیدیم.»^۱

زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه باخبر شد، نامه‌ای بدین شرح برای خالد رضی الله عنه فرستاد که: «ای پسر مادر خالد! تو آسوده‌خاطری و در حالی که هنوز خون هزار و دویست شهید در کنار خیمه‌ات تازه است، با زنان هم‌بستر می‌شوی؟! مجاعه، تو را فریفت و در حالی که خدای متعال، شما را بر بنی‌حنیفه پیروز کرده بود، به نیرنگ مجاعه فریفته شدی و با بنی‌حنیفه صلح کردی.»^۲

پس از آن که خالد رضی الله عنه نامه‌ی تند و تیز ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دریافت کرد، نامه‌ای با ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به مدینه فرستاد تا با منطق و ارائه‌ی دلایل محکم از خود دفاع کند.^۳ خالد رضی الله عنه در دفاع از خود، چنین نوشت: «سوگند می‌خورم که با زنان تنها پس از آن ازدواج کردم که (از نتیجه‌ی جنگ و پیروزی مسلمانان) خاطر جمع و آسوده‌دل شدم... اگر شما ازدواج با دختر مجاعه را از جهتی دینی یا دنیوی نادرست می‌دانید، حاضریم برای خرسند کردن شما، دست از او بدارم. علاوه بر این بر مسلمانان به خوبی سوگواری کردم و غصه خوردم؛ به خدا سوگند که اگر غم و اندوه، زنده‌ای را حفظ می‌کرد یا مرده‌ای را باز می‌گردانید، آن‌قدر غصه خوردم که زنده‌ها بمانند و مرده‌ها باز گردند. من، به قدری به قتال و کارزار پرداختم و درگیر چنان جنگ شدید و سختی شدم که به کلی از زندگی ناامید

۱- حروب الردة، شوقی ابوخلیل، ص ۹۷

۲- حروب الردة، ص ۹۷؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (۱۴/۲)

۳- حركة الردة، از عتوم، ص ۲۳۳

شده، مرگ خود را قطعی می دانستم. اما بر این که مجاعه مرا فریفت، سرزنشم نکن که من، از غیب خبر نداشتم؛ با این حال خدای متعال، برای مسلمانان خیر کرد و آنان را بر یمامه مسلط نمود. پایان نیک از آن پرهیزکاران است.»^۱

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس از آن که نامه‌ی خالد رضی اللہ عنہ را خواند، توجیه شد و عذرش را پذیرفت. برخی از قریشیان و از جمله ابوبرزه‌ی اسلمی رضی اللہ عنہ نیز به حضور ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ رفتند تا در مورد عمل کرد خالد رضی اللہ عنہ با خلیفه صحبت کنند. ابوبرزه رضی اللہ عنہ گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! خالد رضی اللہ عنہ نه شخص ترسویی است و نه فرد خیانت کاری؛ او، در آرزوی شهادت جنگ سختی کرد و به قدری جنگید و در برابر دشمن مقاومت نمود که ظفر یافت و روشن شد که در انجام وظیفه‌اش کوتاهی نکرده است. او، به رضای خود و مصلحت مسلمانان، صلح کرد؛ زیرا زنانی را که بر فراز قلعه‌ها بودند، مردان جنگی پنداشت.»

ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ سخنان ابوبرزه رضی اللہ عنہ را تأیید کرد و فرمود: «این سخنان تو، بیش از نامه‌ی خود خالد رضی اللہ عنہ قانع کننده است.»^۲

در نامه‌ی خالد رضی اللہ عنہ به ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نکات زیر در خور توجه می باشد:

۱- خالد رضی اللہ عنہ پس از آن ازدواج کرد که کاملاً پیروز شد و اطمینان یافت که دیگر خطری متوجه مسلمانان نیست.

۲- او با خانواده‌ی وصلت کرد که از سران و بزرگان قبیله بود.

۳- خالد رضی اللہ عنہ در ازدواج با دختر مجاعه، با هیچ مشکلی روبرو نشد و کوچک‌ترین سختی و مشقتی نیز برداشت نکرد.

۴- ازدواج خالد رضی اللہ عنہ با دختر مجاعه، هیچ مانع شرعی یا دنیوی نداشت.

۵- دست کشیدن از روزمرگی‌ها در غم و اندوه شهدا و کشته‌های مسلمانان، کار غیر معقولی است که نه سبب ماندگاری زنده‌ها می شود و نه مرده‌ای را بازمی گرداند.

۶- خالد رضی اللہ عنہ هیچ کاری را بر جہاد در راه خدا مقدم نداشت و آن‌چنان در راه خدا جنگید که فاصله‌ای میان او و مرگ نبود.

۷- گرچه پیشنهاد صلحی که مجاعه مطرح کرد، آمیخته به مکر و فریب بود، اما پذیرش آن از سوی خالد رضی اللہ عنہ به خیر مسلمانان شد. مجاعه، قدرت نظامی قومش را آن‌چنان بزرگ وانمود کرد که با توجه به شرایط آن هنگام مسلمانان، مصلحت نیز همان بود که خالد رضی اللہ عنہ

۱- حروب الردة، از شوقی ابوخلیل، ص ۹۸؛ نگاه کنید به: الإکتفاء (۱۵/۲)

۲- حروب الردة، ص ۹۸

پیشنهاد صلح را پذیرد؛ چراکه از غیب و حقیقت امر خبر نداشت که افراد درون قلعه‌ها زنان و کودکان هستند و نه مردان جنگی. به هر حال، مسلمانان پیروز نبرد یمامه شدند و بر سرزمین بنی حنیفه تسلط کامل یافتند و بی آن که جنگ ادامه یابد و خون دیگری به زمین بریزد، بازماندگان بنی حنیفه مسلمان شدند. بنابراین ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه، امری کاملاً عادی و طبیعی بود و هیچ گونه ایرادی در این مورد بر خالد رضی الله عنه وارد نیست. این گفتار آقای عقاد که: خالد رضی الله عنه از غیرت و حمیت قومی و قبیله‌ای مجاعه، خوشش آمد و او را بر آن داشت تا با دخترش ازدواج کند و از طریق چنین پیوندی، رابطه‌ی دینی را تقویت نماید، درست نیست.^۱ چراکه خالد رضی الله عنه هیچ گونه پیوندی را بر روابط و ارزش‌های دینی مقدم نمی‌دانست و در تعامل با مردم، تنها مبانی دینی را مد نظر داشت و هیچ چیزی را با روابط دینی نمی‌آمیخت تا چه رسد به این که خواسته باشد رابطه‌ای را بر روابط دینی ترجیح دهد.^۲

گفتار آقای دکتر محمد حسین هیکل نیز درباره‌ی ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه، درست نیست و با آموزه‌های دینی مغایرت دارد. وی می‌گوید: «دختر مجاعه، (به عنوان خون‌بست) به پای فاتح بزرگ و پیروز (خالد رضی الله عنه) قربانی شد تا بلکه آن همه خونی که توسط خالد رضی الله عنه در یمامه ریخته شد، با این ازدواج به فراموشی سپرده شود و از یادها برود!»^۳

این نوشتار، چنان سیمایی از صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خالد رضی الله عنه، به تصویر می‌کشد که او را هم‌سان و در تراز قهرمانان اسطوره‌ای و جنگی یونان از قبیل آخیلیوس (Akhilleus) و هکتور (Hektor) قرار می‌دهد که شخصیت‌هایی چپاول‌گر بودند و تنها به خاطر سیطره‌طلبی و فزون‌خواهی کشت و کشتار به راه می‌انداختند! سیمایی که از خالد رضی الله عنه در نوشتار هیکل ارائه می‌شود، همانند رود نیل است که به پندار مصریان گذشته، برای مهار و جلوگیری از سیلاب و طغیان‌ش، باید دختری زیبا را به پایش قربانی می‌کردند! قطعاً خالد بزرگوار رضی الله عنه از چنین روحیه‌ای بدور بوده است. او، مؤمنی یکتاپرست بود که تنها برای اعلای شریعت خدا جهاد می‌کرد و از خلق خدا مزد و پاداشی نمی‌خواست.

آن‌چه ژنرال پاکستانی - اکرم - در تحلیل و بررسی ماجرای ازدواج خالد رضی الله عنه با دختر مجاعه نگاشته و آن را به سبب قدرت و توان جسمی خالد رضی الله عنه دانسته، نادرست و غیرقابل

۱- عبقریة خالد (عبقریات الإسلامیة) ص ۹۲۲

۲- نگاه کنید به: حركة الردة از عتوم، ص ۲۳۵

۳- الصدیق أبوبکر، ص ۱۵۷

قبول است. وی، توان جسمی و جنسی خالد رضی الله عنه را سبب بروز مشکلات زیادی برای خالد رضی الله عنه در پیروزی‌های شبه جزیره‌ی عربستان دانسته است!^۱

این گفتار ژنرال پاکستانی، از خالد رضی الله عنه شخصیتی پردازش می‌کند که گویا وی، دل‌باخته‌ی زنان بوده و آن‌چنان شهوت‌ران که با دیدن زنی، دست و پایش را گم می‌کرده است! چگونه می‌توان در حالی چنین گفتاری را پذیرفت که خالد رضی الله عنه تنها به جهاد در راه خدای متعال و اعلا‌ی دین و شریعت اسلام می‌اندیشید. چنین توجیهاتی درباره‌ی سیف‌الله، تفسیر و تحلیل نادرستی از طبیعت و شرایط مسلمانان آن روز ارائه می‌دهد که با شواهد تاریخی در مورد باورها و عمل کرد آن بزرگواران متفاوت و بلکه کاملاً متعارض می‌باشد.^۲ خالد رضی الله عنه برای گسترش دین خدا می‌جنگید و مزد و پاداش جهادش را تنها از خدای متعال می‌خواست. او، جنگاور و مجاهد دلیری بود که در خطوط مقدم جنگ و جهاد حاضر می‌شد؛ در بیان ویژگی جنگاوری خالد رضی الله عنه گفته شده که او، در میدان نبرد، آوا و غوغایی چون گربه داشت و همانند شیر هژیر، خیز برمی‌داشت.^۳

خالد رضی الله عنه هیچ‌گاه خودش را بهتر از هم‌زمانش نمی‌دانست و همواره پیشاپیش سربازانش می‌جنگید. در جنگ بزاخه با اسبش به میان دشمن زد؛ به او گفتند: «تو فرماندهی لشکر هستی؛ تو را به خدا به عقب برگرد که برای تو با چنین موقعیتی درست نیست که به قلب دشمن بزنی.» خالد رضی الله عنه در پاسخشان فرمود: «به خدا سوگند که من می‌فهمم شما چه می‌گویید؛ اما تاب ایستادن ندارم. از این می‌ترسم که مسلمانان، شکست بخورند و یا عقب‌نشینی کنند.»^۴ خالد رضی الله عنه در جنگ یمامه و پس از آن که درگیری شدت گرفت، شخصاً وارد میدان شد و مبارز و هم‌اورد طلید و هر کس را که برای مبارزه با او جلو آمد، از پا درآورد...^۵ خالد رضی الله عنه پیوسته به پیروزی امید داشت و همیشه آرزومند شهادت در راه خدا بود. خالد رضی الله عنه از چگونگی درگیریش با یکی از سربازان مسیلمه می‌گوید: «وارد باغ شدم و رویارویی یکی از پیروان مسیلمه قرار گرفتم؛ هر دویمان سوار اسب بودیم. از اسب پایین آمدیم و با هم درگیر شدیم؛ او، مرا از هفت جا زخمی کرد. من، چنان ضربه‌ای بر او وارد

۱- نگاه کنید به: سیف‌الله خالد بن ولید، نوشته‌ی اکرم و برگردان آن به زبان عربی توسط سرهنگ صبحی جایی،

ص ۲۰

۲- نگاه کنید به: حركة الردة، از عتوم، ص ۲۳۶

۳- تاریخ یعقوبی (۱۰۸/۲)

۴- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص ۷۴۴

۵- البداية و النهاية (۳۲۹/۶)

کردم که زخمی شد و در دستانم افتاد. من، از شدت جراحت توان حرکت نداشتم و خون زیادی از من رفته بود. اما الحمدلله کار آن جنگاور تمام شد و مرد.^۱ خالد رضی الله عنه درباره‌ی قدرت جنگی بنی حنیفه فرموده است: «من، در بیست حمله‌ی جنگی شرکت کرده و در هیچ جنگی ندیده‌ام که قبیله‌ای بتواند همانند بنی حنیفه در برابرمان مقاومت کند و آن قدر خوب شمشیر بزند... من، در جنگ (یمامه) به اندازه‌ای مجروح شدم که توان حرکت نداشتم و از زندگی ناامید شده، مرگ خود را قطعی می‌دانستم.»^۲

تعصب سلمه بن عمیر حنفی بر جاهلیت

به‌رغم آشکار شدن بطلان و ناراستی جاهلیت، باز هم عده‌ای بر آن سرسختی می‌کردند و به راحتی از آن دست نمی‌کشیدند. چراکه جاهلیت در آنان ریشه دوانده و پاینده شده بود. چنین کسانی به سبب همین سرسختی و تعصب ابلهانه به هنگام رویارویی جاهلیت با حقیقت، تنها به زور است که دست از شمشیر و جانب‌داری جاهلانه‌ی خود برمی‌دارد.^۳ سرسختی بر جاهلیت، سلمه بن عمیر حنفی را بر آن داشت تا از هیچ چاره‌اندیشی و دسیسه‌ای کوتاهی نکند و راهی را که برای حفظ و ماندگاری جاهلیت در پیش گرفته بود، درست بداند. او پس از برقراری صلح، در پی کشتن خالد بن ولید رضی الله عنه برآمد. او که کینه‌ی زیادی از مسلمانان به دل داشت، صلح با آنان را که از طرف مجاعه مطرح شده بود، نابجا می‌پنداشت و از همین رو نیز به قصد برهم زدن پیمان صلح، قصد کشتن خالد رضی الله عنه را نمود که در اجرای نقشه‌اش ناکام ماند؛ او را بستند تا از خیانتش در امان باشند تا این که یک شب خود را رها کند و به لشکرگاه خالد رضی الله عنه رفت. نگهبانان، به او ایست دادند. بنی حنیفه که از گریز سلمه، نگران شده بودند، به دنبالش رفتند و او را در یکی از باغ‌ها یافتند. سلمه، بر آن‌ها شمشیر کشید؛ او را با سنگ می‌زدند و در همان گیر و دار شمشیری نیز به گردن سلمه خورد که رگ‌های گردنش بریده شد و در چاهی افتاد و مرد.^۴ این، نمونه‌ای از سرسختی جاهلان در دفاع از جاهلیت و ناراستی آن است.^۵

۱- خالد بن ولید، از صادق عرجون، ص ۱۸۰

۲- مرجع سابق.

۳- حركة الردة، ص ۲۹۲

۴- تاریخ طبری (۱۱۷/۴ و ۱۱۸)

۵- حركة الردة، ص ۲۹۲ تا ۲۹۵

نمایندگان بنی حنیفه در حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عده‌ای از نمایندگان بنی حنیفه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آنان فرمود: «برایمان قسمتی از قرآن مسیلمه را بخوانید.» گفتند: «ای خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما را معذور بدارید.» فرمود: «نه، باید این کار را بکنید.» گفتند: مسیلمه چنین می‌گفت: «ای قورباغه‌ای که از جفتی قورباغه شکل می‌گیری! آنچه تو برگزینی، پاک است؛ سرت در آب است و دُمّت، در گل و لای. نه آن کس را که آب می‌نوشد، از نوشیدن آب بازمی‌داری و نه آب را گل‌آلود می‌کنی.» هم چنین می‌گفت: «سوگند به آنان که برای کشت و زراعت، بذر می‌پاشند؛ سوگند به دروکنندگان و کشاورزان گندم؛ سوگند به آسیاکنندگان آرد و خمیرکنندگان و نانویان و سوگند به آنان که نان را ترید می‌کنند و لقمه می‌سازند و با پیه و روغن می‌خورند که شما بر بیابان‌نشینان، برتری دارید و شهرنشینان نیز بر شما سبقت نگرفته‌اند؛ از روستا و کشتزارهای خود دفاع کنید و بینوا را پناه دهید و ستم‌گر را از بین ببرید.»^۱ بنی حنیفه، مقداری از سخنان کودکانه (و بلکه احمقانه)ی مسیلمه را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نقل کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از شنیدن این اراجیف فرمود: «خاک بر سرتان؛ این‌ها، سخن هیچ خدایی نیست و چنین سخنانی، از دهان هیچ خردمندی بدر نمی‌شود. او، عقلتان را به کجا می‌برد؟!»^۲

تاریخ‌نگاران نوشته‌اند که مسیلمه، سعی می‌کرد همان کارهایی را بکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده بودند. به‌طور مثال به او گفته بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آب دهانشان را در چاهی انداختند که در پی آن، آب چاه زیاد شد. او نیز به تقلید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و به قصد بزرگ‌نمایی خود، مقداری از آب دهانش را چاهی انداخت که در پی آن آب چاه به کلی خشک شد. در چاه دیگری نیز آب دهانش را انداخت و آب چاه تلخ شد. باری با آب وضویش، درخت خرمایی را آب داد که پس از آن درخت خشکید و از بین رفت. گفته شده که به تقلید از رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر سر کودکان کشید که در نتیجه برخی از بچه‌ها کچل شدند و موی سرشان ریخت و بعضی هم گنگ شدند و زبانشان بند آمد و لکنت زبان گرفتند. گفته شده که یک بار برای مردی دعا کرد که چشمانش درد می‌کرد؛ اما پس از دعای مسیلمه، آن مرد به کلی نابینا شد!^۳

۱- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۰۲/۴ و ۱۰۳)

۲- تاریخ طبری (۱۱۸/۴)؛ البدایة و النهایة (۳۳۱/۶)

۳- البدایة و النهایة (۳۳۱/۶)

جمع آوری قرآن کریم

تعدای از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا در مورد جمع آوری قرآن با عمر فاروق رضی الله عنه مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسؤولیت جمع آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه واگذار کرد. زید رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرا (در زمره‌ی مجاهدان) برای جنگ با اهل یمامه (مسيلمه‌ی کذاب و پیروانش) فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: عمر رضی الله عنه پیشم آمد و گفت: «تعداد زیادی از حافظان قرآن در جنگ یمامه کشته شدند و من از این می‌ترسم که در جنگ با سایر کفار نیز حافظان بیش‌تری کشته شوند و بدین‌سان بخش زیادی از قرآن نابود شود. لذا پیشنهاد می‌کنم دستور بدهی که قرآن را گردآوری کنند.» به عمر گفتم: چگونه کاری بکنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نکرده‌اند؟!^۲ عمر رضی الله عنه گفت: «به خدا قسم که اگر قرآن جمع شود، خیلی بهتر است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌افزاید: عمر به قدری پیشم آمد و بر پیشنهادش تأکید کرد که خدای متعال، سینه‌ام را همانند سینه‌ی عمر رضی الله عنه (برای گردآوری قرآن) گشود و به همان نتیجه رسیدم که عمر رضی الله عنه پیشنهاد کرده بود. زید رضی الله عنه می‌گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه به من فرمود: «تو، جوان و خردمند هستی و در راستی تو تردیدی نداریم؛ تو در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله کاتب وحی بودی؛ پس برای جمع آوری قرآن اقدام کن و آن را گردآور.» زید می‌گوید: «به خدا سوگند اگر به من دستور می‌دادند که کوهی را جابه‌جا کنم، برایم آسان‌تر از این بود که مرا مأمور جمع آوری قرآن کنند. من، در پی جمع آوری قرآن برآمدم و آیاتی را که در سینه‌ها، شاخه‌های خرما، صفحه‌های سنگی، پوستین‌های چرمی و کتف شتر و گوسفند پراکنده بود، گرد آوردم. آخر سوره‌ی توبه (از لَقَدْ جَاءَكُمْ تَا انْتِهَای سوره) را تنها نزد ابوخریمه‌ی انصاری رضی الله عنه یافتیم. مصحف‌های جمع آوری شده تا پایان حیات ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد ایشان بود و پس از وفاتشان به عمر فاروق رضی الله عنه و پس

۱- حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية، نوشته‌ی احمد سعید، ص ۱۴۵

۲- شاید رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت قرآن را در مصحفی گرد نیاوردند که بیم آن می‌رفت که بعدها چیزی از احکام یا حتی الفاظ قرآن منسوخ شود و آیه یا بخش منسوخ‌شده، هم‌چنان در مصحف بماند. با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که وحی منقطع شد، خدای متعال در دل صحابه انداخت تا برای حفظ و ماندگاری قرآن، آن را جمع کنند. (سیره و حیاة الصدیق، ص ۱۲۰)

از عمر رضی الله عنه به دخترش حفصه رضی الله عنها سپرده شد.^۱ بغوی، در توضیح این روایت می گوید: از این روایت، معلوم می شود که صحابه رضی الله عنهم قرآنی را که خدای متعال بر پیامبرش نازل کرده است، از جاهای مختلف گردآورده و بر آن چیزی نیفزوده و یا از آن چیزی کم نکرده اند. بنابراین، قرآن در شاخه های خرما، صفحه های سنگی و سینه های حافظان پراکنده بوده و صحابه رضی الله عنهم از این نگران بوده اند که با از بین رفتن هر یک از این ها، بخشی از قرآن از دست می رود و همین نگرانی، آنان را بر آن داشت تا با اتفاق نظر همدیگر قرآن را یک جا گردآورند و آن را همان گونه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند و بی آن که چیزی از آن را پس و پیش کنند، بنویسند. صحابه رضی الله عنهم در نوشتن قرآن، همان ترتیبی را رعایت کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراگرفته بودند؛ جبرئیل علیه السلام هنگام نزول هر آیه، ترتیب و جایش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان می داد و می گفت که این آیه، پس از فلان آیه در فلان سوره قرار می گیرد. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز قرآن را به صحابه به همان ترتیبی آموزش می دادند که جبرئیل به ایشان گفته بود و اینک قرآنی که در دست ما است، به همان ترتیب می باشد.^۲ آری، این یکی از امتیازات و فضایل ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که او، نخستین کسی است که به جمع آوری قرآن همت گماشت. صعصعه بن صوحان رحمه الله می گوید: نخستین کسی که به جمع آوری قرآن اقدام کرد و کلاله^۳ را ارث گذار قرار داد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.^۴ علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز فرموده است: خداوند متعال، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مورد رحمتش قرار دهد که او، نخستین کسی است قرآن را جمع آوری کرد.^۵

ابوبکر صدیق رضی الله عنه زید بن ثابت رضی الله عنه را از آن جهت مأمور انجام چنین کار بزرگی کرد که زید رضی الله عنه دارای ویژگی ها و توانمندی های خاصی بود:

۱- بخاری، شماره ۴۹۸۶

۲- شرح السنة (۵۲۲/۴) از بغوی

۳- کلاله، از دیدگاه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به کسی می گویند که مرده است و پدر و یا فرزندی ندارد. در آیه ۱۷۶ سوره نساء، حکم میراث کلاله، بیان شده و کلاله را میت ارث گذاری معرفی کرده که بدون فرزند بوده و تنها خواهر و یا برادری پس از او مانده باشد. ابوبکر صدیق علاوه بر نداشتن فرزند، نداشتن پدر را نیز در تعریف کلاله داخل کرد و فرمود: «در مورد کلاله نظری دادم که اگر درست باشد، از جانب خدا است و اگر درست نباشد، از جانب من و شیطان می باشد. نگاه کنید به: موسوعة فقه ابي بکر، ص ۳۶

۴- این روایت را ابن ابی شیبیه (۱۹۶/۷) با اسناد صحیح نقل کرده است.

۵- مرجع سابق.

- ۱- زید رضی الله عنه جوانی بیست و یک ساله بود که برای انجام مأموریتش، نشاط و توان بیش تری داشت.
- ۲- زید رضی الله عنه از فراست و هوش بالایی برخوردار بود که او را شایسته‌ی انجام کار بزرگی چون جمع آوری قرآن، قرار داد.
- ۳- زید، جوانی مؤمن و قابل اعتماد بود و هیچ شکمی در درستی و راستی وی وجود نداشت که سبب سلب اطمینان از او گردد.
- ۴- زید رضی الله عنه در کتابت وحی پیشینه داشت و همین سابقه، کارورزی و تجربه‌ای عملی برای زید رضی الله عنه در نوشتن قرآن بود و سبب می‌شد تا نوشتن قرآن، برایش کار تازه‌ای نباشد.^۱ این ویژگی‌های بارزش زید رضی الله عنه ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا مسؤلیت جمع آوری قرآن را به زید رضی الله عنه بسپارد و او را در انجام چنین کار بزرگی، شایسته و خبره بداند.
- ۵- علاوه بر این زید رضی الله عنه یکی از چهار نفری بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع آوری کردند. قتاده می‌گوید: از انس بن مالک رضی الله عنه پرسیدم: چه کسی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را جمع آوری کرد؟ انس رضی الله عنه فرمود: «چهار نفر که همه‌ی آنها از انصار بودند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید رضی الله عنه»^۲
- شیوه‌ای که زید رضی الله عنه برای جمع آوری قرآن در پیش گرفت، این بود که تنها آن دسته از دست‌نوشته‌های قرآنی را می‌پذیرفت که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده بود و آن‌چه را که صحابه از آیات قرآن حفظ داشتند، می‌پذیرفت و البته از ترس این که مبادا در حفظ، اشتباهی وجود داشته باشد، تنها به محفوظات بسنده نمی‌کرد و آن‌ها را با دست‌نوشته‌ها، مورد ارزیابی و بررسی قرار می‌داد. او تنها دست‌نوشته‌ای را می‌پذیرفت که آورنده‌ی آن دست‌نوشته، با خود دو شاهد داشت که گواهی دهند آیات دست‌نوشته در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کتابت در آمده است.^۳ بنابراین زید رضی الله عنه در جمع آوری قرآن به قدری باریک‌بین و حساس بود که هشیارانه و با دقت کامل مسؤلیت‌ش را انجام داد. زید رضی الله عنه در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه نیز طلیعه‌دار جمع آوری قرآن شد.^۴

۱- التفوق و النجاة علی نهج الصحابة، نوشته‌ی حمد عجمی، ص ۷۳

۲- سیر أعلام النبلاء (۲/۴۳۱)

۳- التفوق و النجاة علی نهج الصحابة، ص ۷۴

۴- مرجع سابق.

مبحث پنجم

تحلیلی بر جنگ‌های دوره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رویارویی با مرتد‌ها

ویژگی‌های مجاهدان و شرایط پیروزی در جنگ

پیروزی اسلام، شکل‌گیری حاکمیت دینی و استقرار امنیت و آرامش، وعده‌ای است که خدای متعال تحقق آن را منوط به انجام برخی از شرایط از سوی مسلمانان دانسته و در قرآن کریم، با وضوح تمام پیش‌زمینه‌ها و شرایط شوکت و قدرت مسلمانان و عوامل تداوم و ماندگاری آن را بیان نموده است: ((وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٦﴾ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٧﴾)) (نور: ۵۵-۵۶)

یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را حتماً در زمین خلیفه و جانشین سازد (و به ریاست برساند) آن گونه که پیشینیان ایشان را به مقام خلافت رسانید؛ هم‌چنین دینشان را که برایشان می‌پسندد، قطعاً (در زمین) پابرجا و قدرتمند می‌سازد و ترس و هراس این‌ها را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند (تا بدون دلهره و دغدغه) مرا پرستش کنند و کسی را شریک و انبازم قرار ندهند. پس از این، کسانی که کافر شوند، آنان فاسقان (حقیقی) هستند (و از دایره‌ی اسلام، بیرون می‌باشند) و نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و از پیامبر اطاعت کنید تا (از سوی خدا) بر شما رحم شود (و مشمول رضایت خدا قرار بگیرید و مجد و شوکت بیابید).»

در این آیات، شرایط دست‌یابی مسلمانان به قدرت و خلافت، کاملاً روشن و واضح شده که این شرایط، عبارتند از: ایمان به تمام ارزش‌ها و اصول و پایه‌های دینی و انجام اعمال شایسته با توجه به گوناگونی و گستردگی نیکی‌ها و فرمان‌برداری فراگیر و همه‌جانبه از خدای متعال و مبارزه با انواع شرک و خرافه. این آیات، ابزار تحقق خلافت را نیز روشن

کرده که عبارتند از: برپاداشتن نماز، ادای زکات و پیروی بی چون و چرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.^۱ شرایط مذکور در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط دستیابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچک و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان وضعی پیدا کردیم که تا سرحد نابودی پیش رفتیم و اگر خدای متعال از طریق ابوبکر رضی الله عنه بر ما منت نمی‌نهاد، نابود می‌شدیم؛ چراکه همه‌ی ما بر این باور بودیم که به خاطر گرفتن زکات (بنت مخاض و بنت لبون)^۲ جنگ نکنیم و تا زمان مرگمان به عبادت و پرستش خدای متعال، بسنده نماییم. اما خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را بر این مصمم کرد که برای گرفتن زکات جهاد کند؛ به خدا سوگند که او جز به این راضی نشد که طرحی خفت‌بار یا جنگی سخت فراروی مرته‌ها قرار دهد.»^۳

لزوم زمینه‌سازی برای تشکیل خلافت اسلامی

خدای متعال می‌فرماید: ((وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ)) (انفال: ۶۰)

یعنی: «برای مبارزه با آنان (یعنی کفار از هر نوعی که باشند) تا آنجا که می‌توانید نیروی مادی و معنوی) و اسب‌های ورزیده (و ساز و برگ جنگی) آماده سازید تا بدین وسیله در دل دشمن خدا و دشمن خویش وحشت بیافرینید و کسان دیگری را نیز به هراس بیندازید که آن‌ها را نمی‌شناسید و خدا، آنان را می‌شناسد (و از عداوتشان به شما و اسلام باخبر است). و آنچه در راه خدا (برای تقویت بنیه‌ی جنگی اسلام هزینه و) صرف کنید، پاداشش، به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ ستمی نمی‌بینید.»

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم، از نویسندہ‌ی همین کتاب (صلابی)، ص ۱۵۷

۲- بنت مخاض، به شتری گویند که یک سالش تمام شده و بنت لبون، شتری است که دو سالش کامل شده باشد. (مترجم)

۳- الکامل فی التاریخ (۲۱/۲)

در مباحث گذشته کاملاً روشن شد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با کفار و مرتدها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویاروی ازدین برگشته‌ها ایستاد. آن حضرت رضی الله عنه برای مبارزه با مرتدها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتدها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح، مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یک‌پارچگی و وحدت کلمه، مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآمودگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابت رضی الله عنه برای جمع‌آوری قرآن و هم‌چنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

پیامدهای حکومت الهی

پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان پیادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشاند:

((الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ))

(انعام: ۸۲)

یعنی: «کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را با ظلم (و شرک) نیامیخته باشند (و برای غیر خدا کرنش نکنند)، آنان امنیت و آرامش دارند و ره‌یافتگان (واقعی) هستند.»

خدای متعال، آن‌گونه که وعده فرموده ناصران دینش را یاری می‌رساند، صحابه رضی الله عنهم را نیز یاری کرد. چنانچه می‌فرماید: ((وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ (حج: ۴۰ و ۴۱)

یعنی: «همانا خداوند، یاری می‌کند کسانی را که (از دینش دفاع می‌کنند و دین خدا را یاری می‌رسانند. به تحقیق که خداوند، نیرومند و چیره است. کسانی (مشمول این وعده‌ی الهی هستند) که اگر ایشان را در زمین قدرت دهیم، نماز را بپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها (و رسیدگی به تمام امور) از آن خدا است (و به خدا برمی‌گردد.)» خدای متعال، بر اساس همین وعده‌اش، صحابه رضی الله عنهم را در برابر دشمنانشان یاری کرد. تاریخ، گواه است که هر گروه یا مجموعه‌ای که در طول زمان بر دین و هدایت الهی استقامت کرده، در نهایت، قوت و نیرو گرفته و به نهایت قدرت دست یافته است.^۱

در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه خوبی‌ها گسترش یافت و رذایل و بدی‌ها اندک و ناچیز شد.

ویژگی‌های طلایه‌داران خلافت اسلامی

الله تعالی می‌فرماید: ((يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ رَئِيسِهِمْ وَحُبُّونَهُ أَدَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾)

(مائده: ۵۴)

یعنی: «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دین خود برگردد (و مرتد شود)، خداوند (به جای ایشان و برای جنگ با این‌ها) کسانی را خواهد آورد که خداوند ایشان را دوست دارد و آن‌ها هم خدا را دوست دارند؛ (این‌ها) نسبت به مؤمنان نرم و فروتن هستند و در برابر کافران سخت و نیرومند؛ در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خدا است (که کسی چنین ویژگی‌هایی داشته باشد و) خداوند، آن را به هر کس که بخواهد، عطا می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان است و آگاه.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نخستین کسی است که ویژگی‌های مذکور در این آیه، بر او و سپاهیان‌ش که با مرتد‌ها جنگیدند، منطبق می‌گردد. خدای متعال، در این آیه مجاهدانی را که

با مرتدها جهاد کردند، به صفات و ویژگی های والا و ارزشمندی می ستایید و به بهترین نحو از صحابه تعریف می کند که با مرتدها جنگیدند:

(الف) ((يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ))

سلف صالح درباره ی اطلاق صفت محبت و دوست داشتن، به خدای متعال بر این باور بودند که این صفت، برای خدای متعال بدون بیان کیفیت است و نباید در این مورد خودسرانه تأویل و تفسیر نمود؛ بلکه خدای متعال، در صفاتش بی انباز و بی همتا است و هیچ مخلوقی با او در صفاتش شریک نمی باشد.^۱

خدای متعال، در این آیه بیان فرمود که تلاش ها و مساعی نسلی را که به خاطر دینش جهاد و مجاهدت می کنند، می پسندد و آنان را دوست می دارد. چرا که آنان، برای تقرب و نزدیکی به خدای متعال و از روی محبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش تر از توان و مسؤولیتشان عمل کردند و علاوه بر پرداختن به فرایض و تکالیف شرعی، خود را ملزم و موظف به انجام اعمال مستحب نیز می دانستند.^۲ نسل مجاهد دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه دارای صفات و ویژگی هایی از قبیل احسان و نیکوکاری، صبر و شکیبایی و تقوا و خداترسی بودند؛ چرا که خدای متعال، با آنان اظهار محبت و دوستی فرموده و در آیات دیگر بیان نموده که پرهیزکاران و نیکوکاران، سزاوار محبت و دوستی خداوند هستند: ((الَّذِينَ يُفْقُونَ فِي السَّيْرِ وَالصَّرَاةِ وَالْكَظْمِ الْأَغْيَظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ))

((آل عمران: ۱۳۴))

۱- تفسیر قاسمی (۲۵۳/۶)؛ برای بسیاری همواره این پرسش وجود دارد که چه تفاوتی میان اسماء و صفات الهی وجود دارد؟ صفات، از اسماء مشتق می شود؛ مثلاً رحمت و مهربانی، یکی از صفات الهی است که از نام (الرحمن) مشتق می گردد. اما اسماء، از صفات مشتق نمی شود؛ به طور مثال، یکی از صفاتی که در قرآن برای خدای متعال بیان شده، صفت (استواء) می باشد؛ ولی با این حال (المستوی) از اسماء الهی شمرده نمی شود. تفاوت دیگر اسماء و صفات در این است که صفات، از افعال گرفته می شود و اسماء، از افعال مشتق نمی گردد؛ مثلاً خداوند متعال خشم و غضب می گیرد و از این رو (غضب) صفت است و در عین حال نمی توان (الغاضب: خشم گیرنده) را در اسماء الهی برشمرد. استعاده (پناه بردن) و سوگند به اسماء و صفات الهی به طور مشترک جایز است. اما در دعا و عبادت و اظهار بندگی تنها می توان به اسماء الهی متوسل شد؛ نمی توان عبدالکرم گفت؛ اما عبدالکریم درست است. همین طور در دعا می توان خدا را به اسماء حسنی ندا داد و گفت: یا کریم! و گفتن یا کرم الله جایز نیست. (مترجم)

۲- کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ از محمد قطب، ص ۹۰

یعنی: «پرهیزکاران) کسانی (هستند) که در خوشی و ناخوشی و ثروت و تنگ‌دستی، بذل و بخشش می‌کنند و آنان که خشم خود را فرو می‌خورند و از مردم گذشت می‌نمایند. و خداوند، نیکوکاران را دوست دارد.» خدای متعال می‌فرماید: ((بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)) (آل عمران: ۷۶)

یعنی: «آری، کسی که به عهد و پیمان خود وفا کند و تقوا و پرهیزکاری پیشه نماید، (محبت خدا را به دست آورده) و همانا خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد.»

صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را به اندازه‌ای دوست داشتند که محبتش را بر هر چیزی مقدم می‌داشتند و با دشمنان خدا دشمنی می‌کردند. آنان، دوستان خدا را دوست داشتند و از دشمنان خدا بیزار بودند و همواره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اطاعت می‌کردند و راهش را ادامه می‌دادند. صحابه رضی الله عنهم خدای متعال را دوست داشتند؛ چرا که آن‌ها، این حقیقت را همواره به یاد داشتند که خداوند متعال، خالق و رازقشان می‌باشد و به آن‌ها نعمت‌ها و نیکی‌های زیادی ارزانی داشته است. روح و روان انسان به گونه‌ای است که هر کس را که به او نیکی کند، دوست می‌دارد و چه نیکی و احسانی بالاتر از این که خدای متعال، آدمی را در بهترین شکل آفریده و راه را به او نشان داده و وعده فرموده است که هر کس از او اطاعت نماید، به بهشت پر نعمتی می‌رود که آن قدر خوب است که نه چشمی همانند آن را دیده و نه گوشی تعریفش را آن گونه که هست، شنیده و بلکه در قلب هیچ بشری نیز چنان بهشتی ظهور نکرده است. صحابه رضی الله عنهم خدایشان را شناختند و او را به نحوی دوست داشتند که تاریخ، ماندش را به خود ندیده است. دلیلش این که صحابه رضی الله عنهم بدون هیچ منت و درنگی داشته‌های جانی، مالی و خانوادگی خود را در راه خدا قربان می‌کردند و بلکه جان‌فشانی‌ها و قربانی‌های خود را فضل و رحمت خدای متعال بر خود می‌دانستند که در جهاد و شهادت‌طلبی را بر آنان گشوده و اسباب و زمینه‌های شهادت در راه خدا را برایشان فراهم نموده است و از همین جهت نیز به خوبی از عهده‌ی وظیفه‌شان در قبال جهاد برآمدند.^۱

(ب) ((أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ))

یکی از صفات برجسته و نشانه‌های کمال مؤمن، این است که در برابر مؤمنان، فروتن و متواضع و در برابر دشمن، شدید و سرسخت باشد و از خود هیبت و عزت نشان دهد.^۲ بر

۱- ایمان و اثره فی الحیاة، نوشته‌ی استاد قرضاوی، ص ۵-۱۲

۲- تفسیر قاسمی (۲۵۵/۶)

اساس همین ویژگی بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتدها وارد جنگ شد و یازده پرچم و لوای جنگی بست تا ظلم و ستم را از مؤمنان بردارد و قدرت و شوکت مرتدها را درهم شکند و انتقام مسلمانان را از مرتدها بگیرد و با آنان همان گونه برخورد نماید که با مسلمانان طوایف و قبایل خود برخورد کردند. ابوبکر رضی الله عنه از یک سو با مرتدها برابر جرایمی که مرتکب شده بودند، به شدت برخورد نمود و از دیگر سو همواره به اوضاع و احوال مسلمانان رسیدگی می کرد. طرز برخورد ابوبکر با کنیزان و سال خوردگان، دلیل مهر و عطفش می باشد. مسلمانان آن دوران نسبت به هم دیگر عطف و مهربانی می ورزیدند و در برابر دشمنان سرسخت و نیرومند بودند و اصل مهرورزی به مسلمانان و شدت و سختی نسبت به کافران در زندگیشان نمودار بود.

(ج) ((تَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ)) (مانده: ۵۴)

جهاد مسلمانان با مرتدها و جنگ با دشمنان خارجی و گسترش فتوحات اسلامی، جلوه ای از مجاهدت های بی نظیر صحابه و مسلمانان دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد. آنان، برای اعلای کلمه ی الله، با دشمنان خدا جنگیدند تا نظام و شریعت اسلامی حاکم گردد و خدای متعال، بدون هیچ شریک و انبازی پرستش شود. مجاهدان، جهاد کردند تا مرتدها را نابود کنند و جور و ستم را ریشه کن نمایند. آنان، جهاد کردند و عزت و سرافرازی را به مسلمانان هدیه نمودند و به مرتدها و دشمنان خدا، خفت و خواری چشانند تا مردم، به اسلام بازگردند. تلاش و مجاهدت صحابه و مسلمانان به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از شبه جزیره ی عرب، مرکزی برای فتح دنیا ساخت که از آن چشمه ی صاف و گوارایی به نام اسلام جوشید تا توسط دلاورمردانی که زندگانی، آنان را مجاهد و رزم آور بار آورده بود، به تمام قسمت های زمین برسد. زندگانی ایمانی، صحابه رضی الله عنهم را کارآزمودگانی بار آورده بود که در تمام پهنه های تربیتی، آموزشی و جهادی سرآمد شدند و توانستند دین جهان شمول و آسمانی اسلام را به بنی نوع انسان در اقصی نقاط دنیا هدیه کنند و انسانیت را به مسیر سعادت و رستگاری سوق دهند.^۱

جهاد صحابه رضی الله عنهم با مرتدها، مقدمه و زمینه ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرتدها، توانایی های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم آورانی صاحب نام و کارآزموده ساخت و شایستگی های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت

می کردند و می دانستند که برای چه می جنگند و چرا از خود گذشتگی و جان فشانی می کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.^۱

به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و هم یاری و هم کاری آنان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبه جزیره ی عرب به طور کامل و یک پارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه جزیره را در بر گرفت تا همه ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار بگیرند که بر اساس اسلام حکم می راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتد ها، پیروزی اسلام بود و باعث می شد تا وحدت و یک پارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب های قومی و تفرقه افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می تواند بر سخت ترین و شدیدترین بحران ها فائق گردد.^۲

صحابه رضی الله عنهم در راه خدا جهاد می کردند و از آن جا که راهشان را درست می دانستند از هیچ سرزنش و خرده ای نمی هراسیدند و به راستی باور داشتند که برای احقاق حق و نابودی باطل قیام کرده اند.^۳

(۵) ((ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ))

در این قسمت از آیه به این نکته اشاره می شود که محبت خدا با مجاهدان و همین طور دوستی صحابه با خدای متعال، فروتنی و تواضع در برابر مؤمنان و شدت و سرسختی در مقابل کفار، جهاد در راه خدا و عدم اثرپذیری از خرده گیری و سرزنش دیگران، همه از فضل الهی است که به هر کس از بندگان و دوستانش که بخواهد، عطا می کند و به هر کس که بخواهد از فضل بی کرانش بیش تر از دیگران ارزانی می دارد.

این که می فرماید: ((وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ))، یعنی خداوند، دارای فضل فراوان است و می داند که چه کسی سزاوار برخوردار از چنین ویژگی هایی است.^۵

۱- تاریخ صدر الإسلام، نوشته ی شجاع، ص ۱۴۲ و ۱۴۳

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية، از دکتر جمیل مصری، ص ۲۵۶

۳- تفسیر المنیر (۲۳۳/۶)

۴- تفسیر قاسمی (۲۵۸/۶)

۵- تفسیر المنیر (۲۳۳/۶)

بررسی جامعه‌شناختی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

با تحلیل و بررسی جامعه‌ی اسلامی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- جامعه‌ی صدر خلافت اسلامی، جامعه‌ای به تمام معنا اسلامی بوده که مردمانش، ایمانی محکم به خدای متعال و روز قیامت داشته و از این رو به طور کامل آموزه‌های دینی و اسلامی را به کار می‌گرفته و به قدری پایبند دین و اسلام بوده‌اند که کم‌ترین میزان جرایم را در طول تاریخ جوامع به خود اختصاص داده و دین، در متن زندگی مردم قرار داشته است و چیزی حاشیه‌ای نبوده که گاهی به آن توجه شود و گاهی به آن بی‌توجهی گردد؛ بلکه دین، روح و نهاد زندگی مردمان آن زمان بوده و در تمام شؤون زندگی‌شان حضور داشته و این طور نبوده که دین را تنها انجام پاره‌ای از عبادات ظاهری بپندارند. بلکه مسلمانان آن دوران، دین را در تمام عرصه‌های زندگی (در روابط اجتماعی، خانوادگی و در تعامل با همسایگان و دوستانشان، در معاملات و باورهایشان، در کسب و کارشان، در سرپرستی از بینوایان، در امر به معروف و نهی از منکر و در نظارت بر کاردارانشان) به کار گرفتند و دین و ارزش‌های دینی را بر منش‌های فردی و اجتماعی خود حاکم نمودند. این، بدین معنا نیست که آحاد و یکایک افراد آن دوران چنین وضعی داشته‌اند؛ چراکه چنین حالتی در زندگی دنیا و در هیچ جامعه‌ای، قابل تحقق نیست. بنا بر شهادت قرآن در جامعه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز منافقانی بوده‌اند که به اسلام تظاهر می‌کرده و از درون، با دین و اسلام کینه و دشمنی داشته‌اند. در همان زمان، برخی عناصر سست‌ایمان، خیانت کار، تنبل و تن‌پرور وجود داشتند که همواره مایه‌ی دردسر می‌شدند. البته چنین افرادی در جامعه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله اندک و ناچیز بودند و هیچ عددی به شمار نمی‌آمدند که بتوانند جریان جامعه‌ی اسلامی و شایسته‌ی آن روز را منحرف کنند. چراکه جریان فکری و عملی آن روز، همان جریان مؤمنان راستینی بود که با جان و مالشان در راه خدا جهاد می‌کردند و به تعالیم و آموزه‌های اسلام پایبند بودند.^۱

۲- جامعه‌ی دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بالاترین سطح ارزشی و معنوی رسیده بود و چنان جامعه‌ای نبود که ارزش‌های جاهلی از قبیل هم‌نواختی زبان، منافع مشترک و پیوند جغرافیایی، عامل اتحاد و یک‌پارچگی افراد آن و شکل‌گیری جامعه شده باشد. چراکه هر آن جامعه‌ای که بر مبنای چنین عواملی شکل گرفته، از جامعه‌ی آرمانی و اسلامی بدور است و در واقع جامعه‌ای جاهلی می‌باشد. جامعه‌ی دینی، جامعه‌ای است که بر اساس ارزش‌های

۱- کیف نکتب التاریخ الإسلامی؟ ص ۱۰۰

دینی و بدون نظر داشت زبان، جنس و نژاد شکل گرفته است. نگاهی به گذشته، نشان می‌دهد که اسلام، تنها مکتبی است که امت را معنا کرد و جامعه‌ای تشکیل داد که در آن منافع جغرافیایی و نژادی مطرح نبود و بلکه بر پایه‌ی ارزش‌ها و باورهایی دینی، رنگ‌ها و نژادهای مختلف عربی، حبشی، رومی و ایرانی را با هم پیوند داد و امت فاتح و پیروز را بر پایه‌ی اخوت و برادری دینی با مردمان سرزمین‌های فتح‌شده، مرتبط نمود. صدر اسلام، پرافتخارترین دورانی است که تمام ارزش‌های دینی و اسلامی در آن زمان تحقق یافت و چنان جامعه‌ای به وجود آمد که تاریخ، هرگز همانند آن را به خود ندیده است.^۱

۳- در جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان یک جامعه‌ی اخلاقی، ارزش‌های اخلاقی بر پایه‌ی رهنمودها و دستورات دینی به گونه‌ای نهادینه شده بود که روابط زنان و مردان را عاری از هرگونه خودآرایی و فریب جنس مخالف و بدور از هرزگی و هرگونه منش، رفتار و اشاره‌ای کرده بود که به حیا و آزر می‌آسیب می‌رساند و یا خدشه وارد می‌کند. در آن جامعه بدکاری و هرزگی به پایین‌ترین مقدار ممکن رسیده بود و آنچه هم از هرزگی و فساد رخ می‌داد، اندک و ناچیز بود که البته هیچ جامعه‌ای کاملاً بدان اندازه پاک نمی‌شود که به‌طور مطلق در آن هرزگی و فساد اتفاق نیفتد. به هر حال، مبانی رفتاری و اخلاقی آن دوران، بسی فراتر از روابط زنان و مردان بود و تمام جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری و آموزشی را در بر می‌گرفت و اخلاق و منش توده‌ی مردم در تمام جنبه‌ها از تجارت و معامله گرفته تا تمام روابط اجتماعی دیگر، بر اساس رهنمودهای اسلامی بود و صداقت، امانت‌داری، مودت و دوستی، تعاون و هم‌کاری و خلوص و بی‌غش بودن، شاخص‌های رفتاری و اخلاقی مردمان آن زمان محسوب می‌شد و بدگویی، سخن‌چینی، تهمت و ریختن آبروی دیگران در آن جامعه هیچ جایی نداشت.^۲

۴- جامعه‌ی صدر اسلام و دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه جامعه‌ای کوشا و پرتکاپو بود که خود را به امور سطحی و بی‌ارزش مشغول نمی‌کرد و همواره به انجام کارهای بزرگ می‌پرداخت. جدیت و کوشش، بدین معنا نیست که انسان همیشه روی در هم کشد و چهره‌ای عبوس و درهم‌کشیده از خود به نمایش بگذارد؛ بلکه تلاش و جدیت، درون‌مایه‌ای است که مردم را به خیزش و تکاپو وامی‌دارد و آنان را پرنشاط و بالنده می‌کند و فعالیت انسان را به گونه‌ای قرار می‌دهد که فراتر و جلوتر از واقعیت‌های موجود هر زمان باشد و

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۱

۲- مرجع سابق، ص ۱۰۲

تلاش و تکاپو را برای بلندمدت، کارساز و مفید می‌گرداند. در جامعه‌ی پرنشاط و بالنده، نشانی از سستی و بی‌حالی دیده نمی‌شود که افراد، در خانه و بیرون از خانه از کثرت بی‌کاری، به فکر وقت‌کشی و گذراندن زمان باشند.^۱

۵- جامعه‌ی بالنده‌ی دوره‌ی صدیقی، جامعه‌ای بود که به‌سان سربازی همیشه آماده و فعال، دست در کار و فعالیت بود و سرشت و نهادی سربازگونه داشت و با وجودی که جنگ و جهاد، بخش عظیمی از زندگانی و حیاتش را گرفته بود، تنها به جنگ و جهاد در راه خدا نمی‌اندیشید و ضمن پرداختن به چنین کار ستبر و بزرگی، از سایر جنبه‌ها نیز غفلت نمی‌کرد. هر یک از افراد آن جامعه، در هر موقعیتی آماده بود تا به انجام وظیفه‌ای پردازد که به او محول می‌شد و از این‌رو نیز جامعه‌ی آن زمان، نیازمند تشکیلات اداری و نظامی خاصی نبود؛ چراکه آن جامعه، به خودی خود برای دفاع از عقیده و آرمان اسلام، احساس مسؤولیت می‌کرد و در آحاد افراد جامعه، سرزندگی و بالندگی و مسؤولیت‌پذیری در عرصه‌های مختلف موج می‌زد.^۲

۶- جامعه‌ی زمان خلیفه‌ی اول، جامعه‌ای عبادت‌گزار بود که روح عبادت و بندگی خدای متعال، در آن کاملاً نمودار بود و عبادت را تنها انجام فرایض شرعی یا پرداختن به برخی از نوافل و مستحبات نمی‌دانست و عبادت را به گستردگی تمام اعمال و کردار نیک می‌شناخت و هر کوشش و تلاشی را که به رضای خداوند انجام می‌داد، عبادت می‌دانست. حاکم آن جامعه، مردمانش را به عبادت فرامی‌خواند و معلم قرآن و آموزگار فقه و معارف نیز روح عبادت را در مردم پرورش می‌داد؛ بازرگانش، در خرید و فروش، حکم خدا را در نظر می‌گرفت و تجارتش از روح عبادت و بندگی برخوردار بود. زنان و بانوان آن جامعه نیز روح عبادت را در خانه‌هایشان دمیده بودند. آحاد جامعه‌ی دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه خود را در قبال دیگران مسؤول می‌دانستند و همواره به ارشاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله توجه داشتند که: «هر یک از شما نگهبان و مسؤول زیردستانش می‌باشد».^۳

آن‌چه برشمردیم، مهم‌ترین ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که آن جامعه را بهترین نمونه‌ی جامعه‌ی دینی و آن دوران را دوران نمونه و الگوساز تاریخ اسلام قرار داد و سبب شد تا دین اسلام با شتاب و سرعت شگفت‌انگیزی گسترش یابد. حرکت فتوحات

۱- مرجع سابق، ص ۱۰۲

۲- نگاه کنید به مرجع پیشین.

۳- همان منبع.

اسلامی که در عصر ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز شد، سریع‌ترین حرکتی بود که در کم‌تر از پنج سال قلمرو اسلامی را از غرب تا اقیانوس و از شرق تا هند گسترش داد که قطعاً چنین پیشرفتی در خور افتخار و یادآوری است. پذیرش اسلام از سوی مردم مناطق فتح‌شده، بدون هیچ فشار و اجباری از ویژگی‌های دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. خوبی‌ها و نشانه‌های جامعه‌ی اسلامی که در دید مردم تازگی و زیبایی بی‌نظیری داشت، سبب می‌شد تا به اسلام علاقه‌مند شوند و در برابر اسلام گردن نهند.^۱

استراتژی ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان

در جریان سرکوبی مردها، بسیاری از قبایل عرب به همسایگان قدرتمند خود یعنی ایران و روم پناهنده شدند. قبایلی که در همسایگی قلمرو حکومت ایران یا روم قرار داشتند، با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کوشیدند تا خود را به یکی از این دو قدرت نزدیک کنند. ایران و روم نیز این قبایل را به نفع خود به استثمار کشیدند و آنان را به شورش بر ضد حکومت اسلامی فرا خواندند و از آنان در برابر خلافت اسلامی پشتیبانی کردند.^۲ نخستین اقدام ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مبارزه با دخالت‌های بیگانگان، این بود که لشکر اسامه بن زید رضی الله عنه را برابر دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شام اعزام کرد؛ این اقدام خلیفه‌ی اول رضی الله عنه قبایل عرب را ضعیف کرد و آنان را سر جایشان نشانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن سعید بن عاص را در رأس لشکری به حمقتین که از مناطق مرزی شام بود، فرستاد و عمرو بن عاص رضی الله عنه را به تبوک و دومه‌الجندل گسیل کرد؛ علاء حضرمی رضی الله عنه را به بحرین و سواحل خلیج فارس اعزام کرد. مثنی بن حارثه‌ی شیبانی نیز پس از سرکوب مردهای بحرین به جنوب عراق رفت. سجاح بنت حارث تمیمی که از قبایل مسیحی عرب در عراق و زیر سلطه‌ی ایران بود، با دیدن توان و قدرت مسلمانان ترسید و به عراق بازگشت. مسلمانان، به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کمال هوشیاری و آمادگی قرار داشتند و از مرزهای شمالی به خوبی پاس‌داری کردند. علاء حضرمی رضی الله عنه امتداد شرق تا غرب مرزهای شمالی را که در مجاورت قلمرو ایران و روم قرار داشت، حفظ نمود و خالد بن ولید رضی الله عنه در شمال نجد مستقر شد؛ عمرو بن عاص رضی الله عنه در دومه‌الجندل و خالد بن سعید رضی الله عنه در اطراف شام به صیانت از مرزها پرداختند.^۳

۱- کیف نکتب التاريخ الإسلامی؟ ص ۱۰۳

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۱۱

۳- حروب الردة، ص ۱۷۴ و ۱۷۵

ایرانیان که می‌دیدند اسلام در حال پیشرفت است و تمام نیروهای طغیان‌گر را از پیش رویش برمی‌دارد، همانند افعی در کمین و در پی فرصتی بودند که اسلام را از بین ببرند. با مرتد شدن برخی از قبایل عرب، فرصت را برای اجرای نقشه‌ی شومشان مناسب دانستند. قبیله‌ی بکر بن وائل با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در امارت بحرین طمع بست و به کسری پیوست. پیشنهاد بنی‌بکر بن وائل در مورد امارت بحرین مورد قبول کسری واقع شد و کسری، منذر بن نعمان را با هفت‌هزار سوار کار و پیاده‌نظام با بنی‌بکر بن وائل همراه کرد و یک‌صد دسته از سواران را در اختیارشان گذاشت تا به جنگ مسلمانان بروند؛ اما به گفته‌ی کلاعی، این‌ها گروه ناچیزی بودند که برای مسلمانان هیچ عددی به شمار نمی‌رفتند.^۱ مسیلمه‌ی کذاب نیز از همکاری‌های شاه و درباریان ایرانی بی‌بهره نبود.^۲

دکتر محمد حسین هیکل می‌گوید: سجاج، به همراه پیروانش به تحریک ایرانیان و عمالشان، از عراق به سوی شبه‌جزیره‌ی عربستان روان شد تا بدین‌سان آتش فتنه و آشوب در بلاد عربی گسترش یابد.^۳

نقش ایرانیان، در گسترش فتنه و دسیسه‌گری بر ضد مسلمانان نمایان شد. رومی‌ها، خطر و تهدید بزرگ‌تری بر ضد اسلام بودند. چراکه آنان دارای عقیده‌ای بودند که آن را آسمانی و به حق می‌دانستند و از این‌رو در برابر اسلام نسبت به ایرانی‌ها سرسختی بیش‌تری می‌کردند. آنان، در پهنه‌ی حکومت، ساختار پیشرفته‌تری داشتند و از توان و قدرت بیش‌تری برخوردار بودند و روابطشان با متحدان و بسیاری از قبایل و حکومت‌های محلی خوب بود.^۴ رومی‌ها از همان روزی که نامه‌ی دعوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریافت کردند، در پی چاره‌اندیشی برای رویارویی با مسلمانان برآمدند که دو جنگ مؤته و تبوک از نمونه‌های آن می‌باشد. آنان، در این دو جنگ این واقعیت را دریافتند که به راحتی نمی‌توانند با مسلمانان درگیر شوند و یا نیروهای مسلمان را بخرند و جذب خود کنند. مسلمانان نیز در جنگ‌های مؤته و تبوک به میزان اخلاص و دل‌دادگی عرب‌های مسیحی به هم‌کیشانانشان پی بردند و فهمیدند که آنان، تا آن‌جا که بتوانند با رومی‌ها در برابر اسلام می‌ایستند. علی‌رغم توافقات رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از جنگ تبوک با امیران شام که دست‌نشانده‌ی رومیان بودند، باز هم حکومت روم از

۱- الإکتفاء فی تاریخ المصطفی و الثلاثة الخلفاء (۳/۳۱۸ و ۳۱۹)

۲- نگاه کنید به: الإسلام و حركات المضادة، ص ۱۴۶، نوشته‌ی دکتر خربوطلی.

۳- حركة الردة، ص ۱۴۶

۴- حركة الردة، از عتوم، ص ۱۴۶

کشمکش و درگیری با مسلمانان به قصد نابودی اسلام، دست نکشید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه این واقعیت را به خوبی درک کرده بود که رومی‌ها در پی براندازی اسلام هستند و این، یکی از دلایلی بود که او را بر آن داشت تا لشکر اسامه رضی الله عنه را بی‌چون و چرا اعزام کند. قبایلی از قبیل لخم، غسان، جذام، بلی، قضاعه، عذره و کلب در شمال شبه‌جزیره عهدشکنی کردند و قطعاً در پس این عهدشکنی، از حمایت‌های نظامی و مالی و دسیسه‌های حکومت روم برخوردار بودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با زبان حال به رومی‌ها فهمانید که به‌رغم شورش برخی از قبایل عرب، چیزی از عزم و توانمان کم نشده و می‌توانیم از اسلامان در برابر بزرگ‌ترین هجوم نیز دفاع کنیم و در برابر تجاوز قدرتی چون شما بایستیم.^۱

هرج و مرج در شبه‌جزیره عربستان، آرزویی بود که دو قدرت ایران و روم در سر می‌پروراندند تا از این طریق کار اسلام، خاتمه یابد. با همین پندار خام بود که ایران و روم از هیچ همکاری و مساعدتی با شورشیان و مرتد‌ها فروگذار نکردند و بلکه فراریان مرتد را پناه دادند. همکاری‌های این دولت‌ها با مرتد‌ها، سبب شد تا مسلمانان با درک دسیسه‌گری‌های بیگانگان پس از سامان‌دهی اوضاع و احوال شبه‌جزیره، به جنگ با دو ابرقدرت فارس و روم پردازند.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از مرکز اسلام، لشکرها را اعزام کرد و آن‌ها را از هر جهت تجهیز نمود تا در چشم دشمنان، بزرگ و قدرتمند جلوه کنند و در دل دشمن ترس و دلهره بیندازند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه موفق شد اسلام را بر تمام شبه‌جزیره حاکم کند. وی پس از برقراری امنیت در شبه‌جزیره و گردن‌نهادن همگان در برابر اسلام، متوجه فتح عراق و شام شد. برقراری امنیت و ایجاد آرامش در شبه‌جزیره، دست‌آوردی بود که می‌توان آن را پیامد عزم و اراده‌ی خلیفه‌ی بزرگوار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جهاد با مرتد‌ها و همین‌طور ایمان راسخ و تدبر وی دانست که با خلوص و وارستگی صحابه (مهاجرین و انصار رضی الله عنهم) همراه شد و به پاک‌سازی شبه‌جزیره از آلودگی‌های شرک و ارتداد انجامید و ساختار حکومت اسلامی را آن‌چنان قوت بخشید که به شهرها و آبادی‌های عراق و شام نفوذ کرد و در اندک زمانی دو قدرت فارس و روم را به زانو درآورد. عمده‌ترین دلیل این پیروزی پرافتخار، یک‌پارچگی

۱- حركة الردة از عتوم، ص ۱۵۰

۲- موسوعة التاريخ الإسلامی، دکتر احمد شلبی (۳۸۸/۱)

عملیاتی و فکری و عقیدتی شبه جزیره بود که زیر یک پرچم و با پشت گرمی و اطمینان خاطر از پشت جبهه، دو قدرت آن روز را شکست داد.^۱

دستاورد های جهاد با مرتدها

جنگ با مرتدها، چنان دستاوردهایی به دنبال داشت که به مرحله‌ی زمانی و مکانی خاصی محدود نشد و آثار و پیامدهایش، باورها و اندیشه‌های تمام نسل‌ها را در بلندمدت تحت تأثیر قرار داد و بر منش‌ها و جریان‌های پس از خود در طول تاریخ به اندازه‌ای اثر گذاشت که نسل‌های مختلف هم‌چنان از آن، بهره‌ی فکری و عملی می‌برند. جنگ‌های دوران ارتداد، نشان داد که:

۱- اسلام، از تمام جریان‌ها و باورهای فکری و عملی برتر است

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از اعراب از دین برگشتند. عمده‌ی کسانی که مرتد شدند، تازه‌مسلمانانی بودند که هنوز اسلام و ایمان در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود یا منافقانی بودند که وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بهترین فرصت بروز درون خود دانستند. کسانی که تحت فشار و در واپسین ایام دوره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمان شدند، و همین‌طور آنان که به کلی اسلام نیاورده بودند، بخش عظیمی از آشوب‌گران را تشکیل می‌دادند. از آن دست کسانی که اسلام، در وجودشان باید و شاید جای نگرفته بود و با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دین برگشتند، می‌توان به عیینه بن حصن فزاری اشاره کرد که با نخستین جرقه‌ی فتنه، دست از اسلام کشید و مرتد شد و دینش را به دنیای طلیحه‌ی اسدی فروخت. او، در جریان جنگ به اسارت مسلمانان درآمد؛ دست و پایش را بستند و او را به مدینه فرستادند. زمانی که عیینه را در چنان حالتی وارد مدینه کردند، پسر بیچه‌های مدینه او را با شاخه‌های خرما می‌زدند و می‌گفتند: «ای دشمن خدا! آیا پس از ایمان به خدا کافر شدی؟!» او زیر کتک بیچه‌ها می‌گفت: «به خدا که من هرگز ایمان نیاورده‌ام.»^۲ قبیله‌ی یمنی عنس که طلیحه‌ی اسدی در میان‌شان ادعای پیغمبری کرد، از آشوب‌گرانی بودند که اصلاً مسلمان نشده و در یمن جنایت‌های زیادی کرده و مسلمانان زیادی را کشته بودند. قرائت و برداشت نادرست از نصوص قرآن، برخی را در باتلاق کفر فرو برد. چنان‌چه عده‌ای از آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی توبه

۱- حركة الردة، ص ۲۲۳

۲- تاريخ طبری (۲۶۰/۳)؛ حركة الردة، ص ۱۱۴

که خداوند متعال، به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد: ﴿ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً ۱﴾ چنین برداشت کردند که گرفتن زکات مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و بدین جهت از ادای زکات امتناع کردند.

در شرح این آیه در تفسیر ابن کثیر رحمه الله آمده است: برخی از کسانی که از ادای زکات امتناع کردند، بر این باور بودند که ادای زکات مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و به حاکم اسلامی یا جانشین او زکات داده نمی‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با نظر مورد اجماع صحابه رضی الله عنهم این برداشت نادرست از آیه را رد کرد و بر سر ادای زکات با آنان جنگید و مجبورشان کرد در برابر حکم اسلام گردن نهند و آن‌گونه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات اموالشان را می‌پرداختند، به جانشین آن حضرت رضی الله عنه نیز زکات مالشان را پردازند.^۲

یکی دیگر از زمینه‌های ظهور ارتداد، تعصبات قومی بود. مسیلمه‌ی کذاب با تکیه بر تعصب قومی و قبیله‌ای، بنی حنیفه را به پیروی از خود و انکار نبوت پیامبر قریشی فراخواند و گفت: «به من بگوئید چرا قریش در نبوت و فرمانروایی از شما بهتر باشد؟ به خدا سوگند که آن‌ها نه از شما بهترند و نه بیش‌تر؛ سرزمین شما، از سرزمین آن‌ها گسترده‌تر است و ثروت و دارایی شما افزون از ثروت آنان می‌باشد.»^۳

رجال بن عنفوه پس از آن که قرآن و فقه آموخت، راه ضلالت را در پیش گرفت و درباره‌ی پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و ادعای مسیلمه گفت: «این دو، بزرگ و مهتر دو جماعتند که چون دو قوچ با هم رقابت می‌کنند و ما نیز قوچ خود را بیش‌تر از آن یکی می‌خواهیم.»^۴ طلحه‌ی نمری نیز از روی تعصب قومی، ادعای مسیلمه را پذیرفت؛ روایت شده پس از آن که طلحه‌ی نمری به نزد مسیلمه رفت و از گفته‌های مسیلمه دانست که او دروغ‌گویی بیش نیست، رو به مسیلمه کرد و گفت: «گواهی می‌دهم که تو دروغ‌گو هستی و محمد صلی الله علیه و آله راست‌گو است؛ اما دروغ‌گوی ربیعہ در نزد من از راست‌گوی مضر دوست‌داشتنی‌تر است!»^۵ خود مسیلمه نیز در صداقت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و کذب و فریب خودش، هیچ تردیدی نداشت. در جنگ یمامه که مسلمانان، زمام پیروزی را به دست گرفته بودند، پیروان مسیلمه

۱- یعنی: «ای پیامبر! بخشی) از اموال آنان (را به عنوان) زکات بگیر...»

۲- تفسیر ابن کثیر (۲/۳۸۶)

۳- حركة الردة، ص ۱۲۴

۴- الإصابة از ابن حجر، شماره‌ی ۲۷۶۱

۵- تاریخ طبری (۴/۱۰۴)

به او زار می‌زدند که مگر تو به ما وعده‌ی پیروزی نمی‌دادی و آیات نصر و ظفر را از قرآنت نمی‌خواندی؟ مسیلمه گفت: «به خاطر آبرویتان بجنگید که اصلاً اینک بحث دین و دیانت نیست.»^۱ مرتدها، به قصد نابودی اسلام، به اندیشه‌ها و اعمال پوچ و بی‌خودی روی آوردند و بر همین اساس نیز نیروهای شر و شرارت گرد هم آمدند؛ اما شکست خوردند و تمام نقشه‌هایشان با وحدت و یک‌پارچگی مسلمانان به رهبری و مرکزیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که پرورده‌ی دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، خنثی شد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سان آهن ربایی قوی، در آن موقعیت تمام نیروهای کارآمد را پیرامون خود جمع کرد و قوت و شوکت اسلام را به همگان ثابت کرد؛ منظورمان از هیبت و شوکت اسلام، توان بالای نظامی یا برخورداری از تعداد زیاد نیست. بلکه ابوبکر رضی الله عنه نشان داد که اسلام، دارای زیرساخت‌های فکری، تربیتی و کاربردی استوار و بی‌نظیری می‌باشد که ساختار اسلام را محکم و استوار نموده است. این ویژگی منحصر به فرد اسلام، آن‌جا نمود بیش‌تری می‌یابد که با موضعی روشن و استوار و بدون هیچ درنگی در بحرانی‌ترین موقعیت‌ها در گفتار ابوبکر صدیق رضی الله عنه جلوه می‌کند که: «کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عبادت می‌کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.»^۲

یکی از پیامدهای جریان ارتداد، این بود که اسلام از هرگونه تحریف و دگرگونی مصون ماند و درفش اسلام از تعصب جاهلی متمایز و جدا گردید و قاعده‌ی ولاء و براء^۳، تحقق عینی یافت. در جریان ارتداد، معلوم شد که هرگاه مسلمانان، یک‌دست، هم‌سان و متحد باشند، اسلام و باورهای اسلامی کاربردی می‌گردد و در برابر هیچ ساخت و پاختی تسلیم نمی‌شود؛ جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، این حقیقت را روشن کرد که توان و قدرت اسلامی، تنها به اسباب مادی قدرت نیست و قدرت ایمانی و معنوی، اصلی‌ترین ابزار قدرت و شوکت اسلام است. در اسلام، اصل بر جنگ و ستیز با کفار نمی‌باشد و غایت و هدف

۱- مرجع سابق (۱۱۲/۴)

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۲۳

۳- مسأله‌ی ولاء و براء که به معنای دوستی با مسلمانان و دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اسلام و دشمنان مسلمانان می‌باشد، یکی از کلیدی‌ترین باورهای اسلامی است که باید در تمام پهنه‌های زندگی اجتماعی مسلمانان، هویدا باشد. کاربری این آموزه‌ی مهم دینی، فتح باب عزت و شوکت مسلمانان است و بیش از هر چیزی در بازیابی هیبت و خلافت اسلامی مؤثر می‌باشد. (مترجم)

نهایی جهاد اسلامی نیز، دعوت همگان به اسلام است و دعوت و فراخوان عموم انسان‌ها به اسلام، بر هر چیزی مقدم می‌باشد.^۱

۲- رهبری مرکزی به عنوان پایگاهی استوار، ضرورت گریزناپذیر جامعه‌ی اسلامی است

در جریان ارتداد، کان وجودی افراد به عنوان زیرساخت‌های تشکیل دولت و خلافت اسلامی، نمایان شد و چهره‌های استوار عرصه‌ی دین و جهاد، رو شدند. این افراد، پراکنده بودند و با توان ایمانی خود، زیرساخت‌های تشکیل جامعه و دولت اسلامی را فراهم کردند و پیشوایی فهیم و مدبر برگزیدند که سست و شکننده، ساده و بُل و ناتوان نبود؛ بلکه به‌سان ستونی محکم و استوار، تکیه‌گاه حل مشکلات جامعه بود و با واقع‌نگری و شناخت توانایی‌های خلافت اسلامی و توان و قدرت دشمن، آگاهانه و بیدار به دفع خطرهای رفع مشکلات فراروی اسلام و مسلمانان، می‌پرداخت. آن ستون و پایگاه محکم و استوار، با پیوندی که با خدای قوی و نیرومند داشت، بر دشمنان پیروز شد و تمام موانع را از سر راهش برداشت و حافظ و پاس‌دار اسلام و شوکت اسلامی گشت و با بسیج عمومی مسلمانان و راهبری فرزانه‌وارش، توان و شوکت مرته‌ها را درهم شکست و انبوه مرته‌ها را پراکنده و ناتوان ساخت و بدین‌سان کیان اسلامی، به فضل خدای متعال و تلاش و کوشش ابوبکر صدیق رضی الله عنه، از گزند کفر و ارتداد، مصون ماند و با ماندگاری اسلام و نظام اسلامی، امت، راه رشد و تعالی را در پیش گرفت.^۲

۳- شبه‌جزیره‌ی عربستان، مرکز گسترش اسلام شد

بلافاصله پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از قبایل عرب بر ضد اسلام و خلافت اسلامی شوریدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه و صحابه رضی الله عنهم پس از تلاش و مجاهدت زیاد، توانستند قبایل عرب را در برابر حکومت اسلام فرمان‌پذیر کنند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در همان شرایط سخت و بحرانی و پس از آن توانست برنامه‌های آموزشی، اداری و جنگیش را با موفقیت کامل به اجرا درآورد. قبایل عرب، در برابر حکومت اسلامی گردن نهادند و شبه‌جزیره، مرکز

۱- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۲۴

۲- مرجع سابق، ص ۳۲۵

گسترش اسلام و بلکه به سان چشمه‌ای شد که اسلام از آن جوشید تا به تمام قسمت‌های زمین برود و معلم و مربی انسان و انسانیت گردد.^۱

۴- جنگ‌های ارتداد، میدانی برای پرورش فرماندهان فتوحات اسلامی

در خلال جنگ‌های دوره‌ی ارتداد، توانمندی‌ها سنجیده شد و نقاط ضعف و قوت شناسایی گردید و افراد و چهره‌های توانمند، برای به دست گرفتن قیادت و فرماندهی فتوحات اسلامی رو شدند. منابع تاریخی، نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان فتوحات اسلامی، از زمره‌ی صحابه رضی الله عنهم نبوده‌اند و در جریان جنگ‌های ارتداد، پرورش یافته و طوری عمل کرده‌اند که از دیگران متمایز شده و بعدها در رأس لشکرهای اسلامی قرار گرفته و سایر مسلمانان نیز به صداقت و راستی ایمان و کارآزمودگی جنگی و احساس مسؤولیت این عده از فرماندهان گواهی داده‌اند.

مرکز فرماندهی، در مدینه قرار داشت و فرماندهان لشکری در میدان جهاد، در کمال تفاهم و دوستی، انجام مسؤولیت می‌کردند. به‌رغم دوری میادین نبرد از مرکز فرماندهی، کاملاً روشن است که نقش فرماندهی کل و فرماندهان لشکرها در اداره‌ی امور جنگی، هم‌سنگ و شکوهمند بوده است.^۲

۵- شناخت درست و اصولی از جریان ارتداد

بسیاری از آیات قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بیان این موضوع پرداخته که ارتداد و از دین برگشتن، دامن‌گیر برخی از مسلمانان می‌شود. آن‌چه در کتاب و سنت به عنوان تئوری ارتداد عده‌ای مطرح شد، در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله به شکلی عمومی که در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه روی داد، وجود عینی نیافت و مسلمانان، در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شکلی گسترده با جریان ارتداد برخی از قبایل عرب مواجه شدند و احکام مربوط به آن را از آموزه‌های روشن کتاب و سنت استنباط کردند. استنباط صحابه رضی الله عنهم از کتاب و سنت درباره‌ی ارتداد، از آن‌جا معلوم می‌شود که آن‌ها، با یکدیگر به بررسی نصوص وارد شده در مورد مرتدها پرداختند و در اندک‌زمانی به اتفاق نظر رسیدند و از همین‌رو نیز رویکردی یک‌سان در قبال جریان ارتداد و مبارزه با آن داشتند. روی کرد صحابه رضی الله عنهم در قبال جریان ارتداد و

۱- مرجع سابق، ص ۳۲۶؛ برای بررسی بیش‌تر جایگاه شبه‌جزیره‌ی عرب در گسترش اسلام، نگاه کنید به: الطريق

إلی المدائن، نوشته‌ی احمد عادل کمال، ص ۱۸۲

۲- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۳۲۸

شرح عملی آنان از نصوص وارد شده در این باره، باعث شده تا در کتاب‌های فقه اسلامی، باب‌هایی در این موضوع باز شود و احکام ارتداد، به تفصیل مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد و بلکه عمل صحابه رضی الله عنهم در برخورد با ارتداد، منبع و پیشینه‌ای فقهی در باب صدور فتوا پیرامون قضیه‌ی ارتداد گردد.^۱

۶- «حیله‌گری‌های زشت، تنها دامن‌گیر حیله‌گران می‌شود»^۲

هرگونه دسیسه و حیله‌گری بر ضد اسلام - چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی - کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چرا که خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آن پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزی می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زند و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.^۳

۷- استقرار تشکیلات اداری و برقراری ثبات و آرامش

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از فروخواباندن فتنه‌ی ارتداد، تشکیلات اداری خلافت اسلامی را بر اساس تقسیم‌بندی شبه‌جزیره به مناطق حکومتی زیر قرار داد:

مکه: امیرش عتاب بن اسید بود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین سمت گمارده شد و در دوره‌ی ابوبکر رضی الله عنه بر پُستش باقی ماند.

طائف: عثمان بن ابی‌العاص در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به امارت طائف منصوب شد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را بر این منصب باقی گذاشت.

صنعاء: مهاجر ابی‌امیه، آن را فتح کرد و پس از پایان جنگ با مرتدین به عنوان والی آن‌جا منصوب شد.

حضر موت: فرماندارش، زیاد بن لبید بود.

زیبید و رفع: فرماندار این مناطق، ابوموسی اشعری رضی الله عنه بود.

۱- مرجع سابق، ص ۳۲۹

۲- بخشی از آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی فاطر.

۳- نگاه کنید به: حرکت‌الردة از عتوم، ص ۳۳۴

خولان: یعلی بن ابی امیه به امارت آن گماشته شد.

جند یمن: معاذ بن جبل رضی الله عنه والی آن بود.

فجران: امیر آن، جریر بن عبدالله رضی الله عنه بود.

بحرین: علاء بن حضرمی رضی الله عنه والی آن بود.

جرش: عبدالله بن نور حاکم آن بود.

عمان: حذیفه بن محسن رضی الله عنه والی آن بود.

یمامه: که سلیط بن قیس به فرمانداری آن منصوب شد.^۱

فصل چهارم
فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، وفات وی و به خلافت رسیدن عمر
فاروق رضی الله عنه

- ۱- فتوحات ابوبکر صدیق در عراق
- ۲- فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام
- ۳- تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه
- ۴- وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

اشاره:

هدف اصلی و نهایی از پیدایش امت مسلمان، این است که خدای متعال در این دنیا به یگانگی پرستیده شود و بندگی همه‌جانبه برای خالق هستی تحقق یابد: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

یعنی: «من، جن‌ها و انسان‌ها را نیافریده‌ام جز برای این که مرا پرستش کنند.»
از آن‌جا که مقصود نهایی از خلقت انسان‌ها و جن‌ها، پرستش خدای یگانه می‌باشد، این وظیفه فراروی امت مسلمان قرار می‌گیرد که برای تحقق این امر و پذیرش این مسئولیت و رساندن آن به تمام مردم از طریق دعوت الی الله و آموزش و پرورش همگان بر اساس شریعت و منهج الهی بکوشند و موانعی را که بر سر راه دعوت قرار دارد، از بین ببرند تا شریعت آکنده از رحمت و حکمت الهی، بر نوع بشر حاکم گردد و بدین‌سان همگان، در برابر شریعت خدا و حاکمیت الهی گردن نهند.^۱ خدای متعال، جهاد را از آن جهت مشروع و بلکه وظیفه‌ای دینی قرار داده که تمام موانع و عوامل بازدارنده، از سر راه دعوت برداشته شود تا دینی که ریشه در فطرت مردم دارد، به همگان برسد. ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «از آن‌جا که مقصود از جنگ شرعی یا جهاد، اعلای کلمة الله است تا دین خدا حاکم گردد و مؤمنان آزادانه و بدون هیچ نگرانی و دغدغه‌ای خدا را عبادت کنند، مسلمانان بر این اتفاق کرده‌اند که باید با کسانی که بر سر راه دعوت قرار می‌گیرند، جنگید و آنان را نابود کرد.»^۲
رسول خدا ﷺ برای تبلیغ دعوت اسلام، پیک‌ها و نامه‌هایی به سوی سران قبایل و پادشاهان، فرستادند و برای حمایت از دعوت، لشکرهایی گسیل فرمودند تا موانع سر راه دعوت را بردارند و عوامل مادی، جاهلی و نفسانی را که مانع شنیدن دعوت اسلام و شناخت درست آن می‌شد، از بین ببرند. آن حضرت ﷺ در راستای همین هدف، شخصاً فرماندهی برخی از لشکرها را عهده‌دار شدند که از آن جمله می‌توان به جنگ تبوک اشاره کرد که در سال نهم هجری روی داد. در تمام جنگ‌ها، به دشمن اجازه داده می‌شد تا یکی از این امور را برگزیند: پذیرش بی‌چون و چرای اسلام تا هم‌چون دیگر مسلمانان شوند؛ پرداخت جزیه و در صورت عدم پذیرش هر یک از این شرایط، شمشیر، در میان کفر و اسلام قرار می‌گرفت.^۳

۱- صفحات من تاریخ ليبيا الإسلامی، نوشته‌ی صلابی، ص ۱۶۷

۲- السياسة الشرعية از ابن تیمیه، ص ۱۸

۳- صفحات من تاریخ ليبيا الإسلامی، ص ۱۶۸

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه داد و برای تحقق بشارت‌ها و مژده‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد گشودن سرزمین‌هایی از قبیل عراق، لشکرهایی را گسیل کرد. باری رسول خدا صلی الله علیه و آله به عدی بن حاتم رضی الله عنه فرمودند: (فوالذی نفسی بیده لیتمن الله هذا الأمر حتی تخرج الظعینة من الحیرة حتی تطوف بالبیة فی غیر جوار أحدٍ و لتفتحن کنوز کسری بن هرمز). یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم به دست اوست، خدای متعال، این امر را به آن حد به کمال می‌رساند (و گسترش می‌دهد) که زنی به تنهایی از حیره به طواف خانه‌ی خدا می‌رود و گنجینه‌های کسری^۱ پسر هرمز فتح می‌شود.»^۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان چنین بشارت‌ها و مژده‌هایی، اسباب و زمینه‌های مادی و معنوی خیزش مسلمانان را برای گسترش قلمرو اسلامی، فراهم نمودند. البته خاورشناسان و دشمنان اسلام، همواره کوشیده‌اند تا فتوحات اسلامی را عاری از اهداف والا و انگیزه‌های دعوتی آن جلوه دهند و تهمت‌های ناروایی بر فتوحات اسلامی وارد کنند که در چارچوب دلایل و مباحث علمی و منطقی، نادرستی برچسب‌هایی که از سوی دشمنان اسلام بر فتوحات اسلامی وارد شده، هویدا می‌گردد.

هدف نهایی فتوحات دوران خلیفه‌ی اول، گسترش اسلام و نابودی طاغوت‌هایی بود که بر گردن مردم سنگینی می‌کرد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بلکه عموم مسلمانان بنا بر وعده‌های خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله باور کامل داشتند که نصرت و پیروزی، از آن اسلام و مسلمانان می‌باشد و از همین رو نیز آن نسل را نسل پیروزی می‌دانیم که وعده‌ی الهی را حق و تخلف‌ناپذیر می‌دانستند:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (صف: ۹)

یعنی: «خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و دین راستین (اسلام) فرستاده تا این آیین را بر سایر ادیان چیره گرداند؛ هرچند که مشرکان دوست نداشته باشند (و چیرگی اسلام، بر آنان، ناگوار باشد).»

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾

(غافر: ۵۱)

۱- کسری، معرب خسرو و لقب شاهان ایران بود و نام پسر هرمز، پرویز بوده است. (مترجم)

۲- صحیح السیرة النبویة، ص ۵۸۰

یعنی: «ما، حتماً پیامبران خود و (هم‌چنین) مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، به پا خیزند، یاری می‌کنیم.»

مبحث اول

فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در عراق

هم‌زمان با پایان سرکوب مرتد‌ها و برقراری امنیت و آرامش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنا بر رهنمودهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظور، دو لشکر را برای فتح عراق گسیل کرد:

الف) لشکری به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه برای فتح عراق اعزام کرد. خالد رضی الله عنه در یمامه بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای فتح عراق به او نامه نوشت و دستورش داد از جنوب غربی، آغاز کند: خلیفه در فرمانش به خالد رضی الله عنه چنین نوشت: «راه عراق را در پیش بگیر تا به عراق برسی و از فرج‌الهند - که همان ابله^۱ است - آغاز کن.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا با مردم به مهربانی برخورد کند و آنان را به اسلام دعوت دهد؛ اگر نپذیرفتند، از آنها جزیه بگیرد و اگر از پرداخت جزیه نیز امتناع کردند، با آنان بجنگد. فرمان دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه این بود که کسی را به زور با خود همراه نکند و از کسانی که پیشینه‌ی ارتداد دارند، کار نگیرد و از مسلمانانی که در مسیر حرکتش قرار دارند، بخواهد که داوطلبانه و به میل خود او را همراهی کنند. ابوبکر رضی الله عنه برای پشتیبانی از خالد رضی الله عنه سپاهیان را فراهم کرد و آنان را به کمک خالد رضی الله عنه فرستاد.^۲

ب) دومین لشکری که ابوبکر رضی الله عنه برای فتح عراق گسیل کرد، لشکری به فرماندهی عیاض بن غنم رضی الله عنه بود. عیاض رضی الله عنه در میانه‌ی راه نیاج^۳ و حجاز بود که نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را دریافت کرد و فرمان یافت تا از شمال شرقی به عراق برود و از ناحیه‌ی مصیخ^۴ آغاز کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عیاض رضی الله عنه دستور داد: «به سوی مصیخ برو و از آن‌جا آغاز کن و سپس از

۱- ابله، شهری کهن در کنار بصره بود که دیده‌بان‌های کسری در آن‌جا قرار داشت.

۲- نگاه کنید به: البداية و النهاية (۳۴۷/۶)

۳- نیاج، نام روستایی در صحرای بصره بر سر راه مکه می‌باشد.

۴- مصیخ، نام مکانی بین شام و عراق (میان سرزمین‌های حوران و قلت) است؛ نگاه کنید به: معجم البلدان، ج ۸، ص ۷۹ (مترجم)

بالای عراق به آن وارد شو تا به خالد برسی.» ابوبکر رضی الله عنه در فرمانش به عیاض رضی الله عنه افزود: «به هر کس که خواهان بازگشت می‌باشد، اجازه بده بازگردد. کسی را به همراهی خود مجبور نکنید؛ هر کس که دوست دارد، با شما بیاید و هر که می‌خواهد، بازگردد.»^۱ ابوبکر رضی الله عنه در نامه‌ای به خالد و عیاض دستور داد که به سوی حیره بشتابند و هر کس که زودتر به حیره برسد، فرمانده است: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر به حیره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیده‌بان‌های پارسیان را در هم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل گیر نمی‌شوند، یکی از شما در حیره برای پشتیبانی از همکاری و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی که دشمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته‌اند، شیبخون بزند.»^۲

مثنی بن حارثه، پیش ابوبکر رضی الله عنه رفت و ایشان را برای جنگ با ایرانی‌ها تشویق کرد. وی، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: «مرا فرماندهی قوم خودم قرار بده.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پذیرفت. مثنی رضی الله عنه بازگشت و جهاد عراق را آغاز نمود. پس از مدتی برادرش مسعود بن حارثه را پیش ابوبکر فرستاد و نیروی کمکی خواست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مثنی رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و با مسعود فرستاد؛ در بخشی از این نامه آمده بود: «... من، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظرانش مخالفت نکن و از فرمانش سر نتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾^۳

تا زمانی که خالد با توست، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»^۴

شخصی از قوم مثنی بن حارثه به نام مذعور بن عدی از لشکر مثنی جدا شد و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «من، از طایفه‌ی بنی‌عجل هستم و از پیش‌قراولان لشکر و با من، مردانی از طایفه‌ام هستند که هر یک از آن‌ها بهتر از صد مرد جنگی است؛ من، این منطقه را

۱- الفن العسکری الإسلامی، نوشته‌ی دکتر یاسین سوید، ص ۸۳؛ تاریخ طبری (۱۶۲/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹: «محمد، فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، شدید و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل‌سوز می‌باشند و تو، ایشان را (همواره) در رکوع و سجود می‌بینی...»

۴- الوئائق السیاسیة، حمیدالله، ص ۳۷۱

خوب می‌شناسم و تجربه‌ی جنگی نیز دارم؛ بنابراین کار سواد^۱ را به من واگذار تا به خواست خدا، امور آن‌جا را (پس از فتح) به دست گیرم.» مثنی بن حارثه رضی الله عنه نیز در نامه‌ای، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از ماجرای مذکور باخبر کرد و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشت که: «من، خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از این باخبر می‌کنم که شخصی از قبیله‌ام به نام مذعور بن عدی که از طایفه‌ی بنی‌عجل می‌باشد، با تعداد اندکی به نزاع و مخالفت با من برخاسته است؛ بنابراین صلاح دیدم که شما را از این ماجرا باخبر کنم تا در این باره هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید.»^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ مذعور بن عدی، چنین نوشت: «نامه‌ات به دستم رسید و از خواسته‌ات آگاه شدم؛ آری؛ تو همان گونه هستی که گفته بودی و طایفه‌ات، طایفه‌ی خوبی است. من، برای تو پیشنهاد می‌کنم که به خالد بن ولید رضی الله عنه پیوندی و با او همراه شوی و تا زمانی که او در عراق است، با او باشی و چون از عراق رفت، تو نیز با او عراق را ترک کنی.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه پاسخ مثنی بن حارثه رضی الله عنه را این چنین داد: «آن شخص عجلی به من نامه نوشت و از من چیزهایی درخواست کرد؛ من، نیز پاسخش را نوشتم و به او دستور دادم به خالد رضی الله عنه پیوندد تا ببینم چه می‌شود و فرمان من، به تو این است که تا خالد بن ولید رضی الله عنه از عراق بیرون نرفته، تو نیز عراق را ترک نکنی؛ زمانی که خالد عراق را ترک کرد، تو در جایت بمان که بیش از این شایسته و سزاواری.»^۴ از سطور گذشته، موارد ذیل واضح می‌شود:

تاریخ اعزام لشکر خالد رضی الله عنه به عراق

تاریخ اعزام لشکر خالد رضی الله عنه به عراق، در ماه رجب یا محرم سال دوازدهم هجری بوده است.^۵

دانش نظامی و تاکتیک جهادی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

دستورات ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و کیفیت بالا و توانمند تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر

۱- سواد، نام شهر یا منطقه‌ای در عراق که به سبب نخلستان‌های پردرخت، به سیاهی می‌زده است. نگاه کنید به فتوح البلدان بلاذری. (مترجم)

۲- مجموعة الوثائق السياسية، ص ۳۷۲

۳- مرجع سابق.

۴- مرجع سابق، ص ۳۷۳

۵- البداية و النهاية (۳۴۷/۶)

صدیق رضی الله عنه با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی نظیری، نقاط عملیاتی هر یک از فرماندهان مسلمان را برای ورود به عراق به گونه‌ای مشخص کرد که گویا در اتاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عراق را فرماندهی می‌کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا از (ابله) در جنوب غربی وارد عراق شود و به عیاض فرمان داد تا از شمال شرقی (مصیخ) وارد عراق شود؛ دستور دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد و عیاض رضی الله عنهما، این بود که در وسط عراق به هم پیوندند. خلیفه، گذشته از این، فرماندهان را از سربازگیری اجباری منع نمود و به آنان دستور داد که هیچ کس را برای جنگ، به ماندن در لشکر خود مجبور نکنند؛ چراکه به خدمت گرفتن سربازها از نگاه ابوبکر رضی الله عنه داوطلبانه و غیراجباری بود.^۱

موقعیت استراتژیک حیره در فتح عراق

تعیین حیره به عنوان نقطه‌ی سوق الجیشی و اهمیت نظامی آن، شگرد دیگری از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در فتح عراق بود. چراکه حیره، در سه میلی جنوب کوفه و در جنوب شرقی نجف قرار دارد و در نخستین نگاه به نقشه، می‌توان اهمیت حیره را به عنوان منطقه‌ای استراتژیک دریافت. حیره، از هر سو در نقطه‌ی مرکزی راه‌های ارتباطی عراق بود؛ از شرق و کرانه‌های رود فرات به مدائن وصل می‌شد و از شمال، به (هیت). علاوه بر این، حیره بر سر راه انبار نیز قرار داشت و از سمت غرب به شام می‌رسید. راهی از حیره می‌گذشت که به (ابله) در منطقه‌ی (بصره) و (کسکر)^۲ در (سواد) و همین‌طور (نعمانیه) منتهی می‌شد. بنابراین موقعیت استراتژیک حیره سبب شد تا ابوبکر صدیق رضی الله عنه آن‌جا را به درستی، هدف دو لشکر اعزامی به عراق قرار دهد؛ چراکه حیره، برای عراق، حکم قلب و مرکزیت را داشت و نزدیک‌ترین نقطه به مدائن- پایتخت امپراطوری ایران- بود. قدرت مرکزی ایران از اهمیت حیره باخبر بود و به همین خاطر نیز همیشه نیروهایی برای حفاظت از این منطقه‌ی مهم در حیره مستقر بودند. سیطره بر حیره به معنای چیرگی کامل بر بخش غربی فرات بود و از دیگر سو، موقعیت حیره به گونه‌ای بود که برای مسلمانان در نبرد با رومی‌ها به قصد فتح شام، اهمیت زیادی داشت.^۳

برنامه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ورود به عراق و فتح حیره فراروی سپاهیان اسلام قرار داد، از پیشرفته‌ترین و مؤثرترین شیوه‌های جنگی است و پوشش عملیاتی آن به شیوه‌ای که

۱- الفن العسکری الإسلامی، ص ۸۳ و ۸۴

۲- کسکر، نام مکانی است میان کوفه و بصره؛ (معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۵۱). [مترجم]

۳- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، نوشته‌ی عبدالجبار سامرانی، ص ۳۵

گفته شد، به خوبی نشان می‌دهد که عملیات فتح عراق و گسترش قلمرو اسلامی از طریق جهاد، تصادفی و از روی اتفاق نبوده است.^۱ بازنگاهی به برنامه‌ی عملیاتی فتح عراق، دانش جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای هر پژوهنده‌ای روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای سامان‌دهی سپاهیان و ایجاد هماهنگی و توازن در میان آن‌ها در صحنه‌ی عملیات، توجه خاصی به تبیین وظایف و اهداف لشکرها داشته و در عین حال آزادی عمل را در میدان نبرد از فرماندهان سلب نمی‌کرده تا به صلاح دید خود و با توجه به شرایطی که با آن روبرو می‌شوند، عملیات جهادی را مناسب اوضاع و احوال به پیش ببرند.^۲

عدم خودپسندی مثنی بن حارثه

از نکات دیگر قابل یادآوری در جریان فتح عراق، عدم خودپسندی مثنی بن حارثه می‌باشد. مثنی، به همراه قومش در عراق با دشمنان می‌جنگید که این عمل، باعث خرسندی ابوبکر صدیق رضی الله عنه شد و ایشان را بر آن داشت تا مثنی را پیش از اعزام خالد رضی الله عنه به عراق، به فرماندهی منصوب کند. پس از آن که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مصمم به فتح عراق شد، خالد بن ولید رضی الله عنه را برای این منظور شایسته دید و از همین رو نامه‌ای به مثنی فرستاد و به او دستور داد به خالد رضی الله عنه پیوندد و تحت فرماندهی خالد رضی الله عنه انجام وظیفه نماید. مثنی رحمه الله نیز بلافاصله پس از دریافت فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همراه سپاهیانش به لشکر خالد رضی الله عنه پیوست؛ او، به کثرت سپاهیانش یا این که پیش از خالد نسبت به فتح عراق اقدام کرده، فریفته نشد که خود را به چنین بهانه‌هایی سزاوارتر از خالد برای فرماندهی لشکر اسلام در فتح عراق بداند.^۳

احتیاط ابوبکر صدیق رضی الله عنه در به خدمت گرفتن سپاهیان

در نامه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای خالد بن ولید و عیاض بن غنم فرستاد، دستور داد که: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فراخوانید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اسلام ثبات ورزیده و با مرتد‌ها جنگیده‌اند؛ هیچ یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکند تا بعداً بینم چه می‌شود.» بنابراین در ابتدا به کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، اجازه داده نشد لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند.^۴ البته بعدها که

۱- نگاه کنید به: کتاب ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی نزار حدیثی و خالد جنابی، ص ۴۵

۲- مشاهیر الخلفاء و الأمراء، بسام عسلی، ص ۱۲۷

۳- التاریخ الإسلامی (۱۳۰/۹)

۴- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

اوضاع و احوال تغییر کرد و صداقت و راستی این افراد ثابت شد، اجازه یافتند لشکر اسلام را در فتوحات همراهی کنند. به هر حال این موضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخاسته از احتیاط و هشجاری در امر جهاد در راه خدا بود تا دنیاطلبان در صف مجاهدان نفوذ نکنند و سبب شکست مسلمانان و نابسامانی صفوف مجاهدان نشوند. رویه‌ای که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مورد مرته‌ها در جریان فتوحات در پیش گرفت، برگرفته از آموزه‌های ارزشمند رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد پالودن صفوف اسلامی از هرگونه ناخالصی و یک‌سان نمودن هدف در جهت رضای خدای متعال بود تا جریان جهاد، به سبب تعدد اهداف، دچار آسیب‌های جدی و شکست و ناکامی نشود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانی این رویه را در پیش گرفت که لشکر اسلام شدیداً نیازمند نیروهای انسانی و مردان جنگاور بود و بدین ترتیب مشخص شد که قوت و نیروی واقعی در جهاد به خلوص و راستی در نظرداشت رضای خدا است و نه به کثرت و تعداد زیاد.^۱

خوش رفتاری با مردم و کشاورزان عراقی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد بن ولید رضی الله عنه دستور داد با ایرانیان و ملت‌هایی که زیر سلطه‌ی ایشان بوده‌اند، مهربانی و خوش رفتاری کند.^۲ این فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان‌گر هدف و هویت جهاد در بیرون از مرزهای اسلامی است و نشان می‌دهد که چنین جهادی، به قصد دعوت و فراخوان مردم به اسلام انجام می‌شود و چنانچه پرداختن به دعوت، با ماندگاری حکومتی غیر قابل انجام باشد، باید آن حکومت را از بین برد تا ملت زیر سلطه، به راحتی و بدون هیچ مانعی دعوت اسلام را بشنود و مسلمان شود. این هدف در تمام جنگ‌هایی که صحابه انجام دادند، کاملاً نمودار است؛ مجاهدان پیش از آن که با دشمنان وارد جنگ شوند، آنان را به اسلام فرا می‌خواندند و آن‌ها را در برابر حقوق و وظایفشان قرار می‌دادند و در صورت عدم پذیرش اسلام از سوی دشمن، آنان را مکلف به پرداخت جزیه در برابر حمایت مسلمانان می‌کردند و چنانچه از پرداخت جزیه نیز طفره می‌رفتند، چاره‌ای جز جنگ و کارزار با دشمن را نمی‌دیدند تا دین و شریعت خدا غالب گردد.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خاطر اشتیاق وافری که به هدایت مردم داشت، به فرماندهان لشکری سفارش کرد تا رعایت حال کشاورزان را بکنند و از نابود کردن منابع ثروت خودداری نمایند. ابوبکر رضی الله عنه خوب

۱- تاریخ اسلامی (۱۳۱/۹)

۲- تاریخ طبری (۱۵۹/۴)

۳- تاریخ اسلامی (۱۳۰/۹)

می دانست که عمران و آبادی، شرط اساسی شکل گیری و ماندگاری حکومت عدل است و کشاورزی به عنوان یکی از مهم ترین منابع مالی، رابطه ای مستقیم با زندگانی و معیشت مردم دارد.^۱

جلوه ای دیگر از ژرف اندیشی ابوبکر صدیق

خالد بن ولید^{رضی} از ابوبکر صدیق^{رضی} درخواست نیروی امدادی کرد و ابوبکر صدیق^{رضی} نیز قعقاع بن عمرو تمیمی را به عنوان نیروی پشتیبانی به سوی خالد فرستاد. به ابوبکر^{رضی} گفتند: «آیا چنین شخصی را در حالی به عنوان نیروی امدادی گسیل می کنی که سربازان خالد^{رضی} دچار پریشانی شده اند؟» ابوبکر صدیق^{رضی} فرمود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی خورد.»^۲ اتفاقاتی که بعدها در جریان فتح عراق روی داد، فراست و ژرف اندیشی ابوبکر صدیق^{رضی} را نمایان کرد. ابوبکر صدیق^{رضی} توانایی ها و شایستگی های افراد را خوب می شناخت.^۳

جنگ های خالد بن ولید^{رضی} در عراق

خالد^{رضی} برای فتح عراق، دو هزار از مجاهدانی را که با مرتد ها جنگیده بودند، با خود داشت و هشت هزار نفر از قبایل ربیعیه را نیز با خود همراه ساخت و با سه تا از فرماندهانی که سپاهیان را برای جهاد، با خود همراه کرده بودند، مکاتبه نمود و از آنان خواست به او پیوندند. این فرماندهان که عبارت بودند از: مذعور بن عدی عجلی، سلمی بن قین تمیمی و حرمله بن مریطه ی تمیمی، درخواست خالد^{رضی} را پاسخ گفتند و با سپاهیان شان که با لشکریان مثنی بن حارثه به هشت هزار نفر می رسیدند، به لشکر خالد پیوستند و بدین سان مجموع لشکر اسلام، به هجده هزار نفر رسید.^۴ آنان، ابله را محل تجمع لشکرها اعلام کردند.^۵ خالد^{رضی} نامه ای تهدید آمیز به هرمز که مرزبان منطقه ی ابله بود، نوشت. متن نامه ی خالد^{رضی} چنین بود: «... اسلام بیاور تا در امان باشی یا این که با پرداخت جزیه، ذمی بودن خود و قومت را بپذیر و گرنه، کسی جز خودت را ملامت و سرزنش نکن؛ چرا که من به همراه کسانی به سراغت

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۳۴۲

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- التاریخ الإسلامی (۱۲۹/۹)

۴- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۵- ابوبکر الصدیق، نوشته ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۴۶

آمده‌ام که مرگ (در راه خدا) را آن‌چنان دوست دارند که شما، زندگی را دوست دارید.»^۱ خالد رضی الله عنه از طریق این نامه و به‌راه‌اندازی جنگ روانی، روحیه‌ی دشمن را درهم‌شکست و پس از آن که به دشمن نزدیک شد، سپاه را به سه دسته تقسیم کرد و فرمان داد که هر دسته‌ای، از یک راه به سوی دشمن برود تا از این طریق، امنیت بیش‌تری ایجاد کند و در مسیر راه با مشکل و یا آسیبی جدی و ناگهانی از سوی دشمن مواجه نشوند. خالد رضی الله عنه مثنی بن حارثه را پیش‌قراول کرد و سپس عدی بن حاتم رضی الله عنه را با عده‌ی دیگری روانه ساخت و خودش نیز پس از آن‌ها حرکت کرد و با آنان قرار گذاشت تا در (حضیر)^۲ گرد هم آیند و به دشمن حمله کنند.^۳

جنگ ذات‌السلاسل

هرمز از قصد خالد رضی الله عنه و این‌که با مسلمانان قرار گذاشته تا در حضیر جمع شوند، باخبر شد و از این‌رو خودش را به حضیر رسانید و (قباد) و (انوشگان) را جلودار لشکرش کرد. به خالد خبر رسید که دشمن، به حضیر رفته و از این‌رو خالد رضی الله عنه رو به (کاظمه) نهاد. هرمز از قصد خالد باخبر شد و خودش را پیش از سپاهیان اسلام به آن‌جا رسانید و بر آب و مکان مناسب آن منطقه دست یافت و خالد رضی الله عنه بدون آب در کاظمه اردو زد و به سپاهیان اسلام فرمود: «بارهایتان را پایین کنید و برای به دست آوردن آب با دشمن بجنگید که سرانجام، این آب، از آن لشکری است که شکیاتر است و سربازان بهتری دارد.»^۴ مسلمانان، بارهایشان را به زمین گذاشتند و سواران صف بستند و به دشمن حمله‌ور شدند؛ خدای متعال، به فضل و کرمش بر مسلمانان منت نهاد و ابری فرستاد که در پشت صفوف مسلمانان باران بارید و آبگیرها پر آب شد و مسلمانان از آن سیر نوشیدند. این، نمونه‌ای از نصرت و یاری خدای متعال است که شامل حال مؤمنان و دوستان خدا می‌شود. هرمز که به پستی و حقه‌بازی مشهور بود، بر ضد خالد رضی الله عنه نیرنگ کرد و با همراهانش قرار گذاشت که چون خالد رضی الله عنه را به مبارزه‌ی تن به تن بطلبد، به او یورش ببرند و او را بکشند! هرمز وسط دو لشکر رفت و

۱- تاریخ طبری (۱۶۴/۴)

۲- حضیر، نام آبی است در چهار میلی بصره. (معجم البلدان، یاقوت، ۲/۲۷۷)؛ در البدایة و النهایة، به جای حضیر، نام حفیر آمده است. راهنمای مثنی در مسیر حرکت، ظفر بوده و مالک بن عباد و سالم بن نصر، راهنمایان عدی بن حاتم و عاصم بن عمرو بودند. راهنمای خالد نیز رافع بود. (مترجم)

۳- ابوبکر صدیق، خالد جنابی، ص ۴۶

۴- الکامل ابن اثیر (۵۱/۲)؛ تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

خالد[ؓ] را به مبارزه طلبید؛ خالد نیز از سپاه جدا شد و به سوی هرمز رفت و با او درگیر شد و او را به سینه گرفت و قصد کشتنش را نمود که نگهبانان هرمز به خالد حمله ور شدند و او را احاطه کردند؛ اما این مسأله مانع از آن نشد که خالد[ؓ] هرمز را بکشد و بدین سان خالد[ؓ] هرمز را به هلاکت رساند. در همین گیر و دار قعقاع بن عمرو به نگهبانان هرمز حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت.^۱ مسلمانان نیز پس از قعقاع به ایرانی‌ها حمله ور شدند و آنان را فراری داده و به تعقیبشان پرداختند. آری، این چنین فراست و ژرف‌اندیشی ابوبکر صدیق[ؓ] هویدا گشت که درباره‌ی قعقاع فرموده بود: «لشکری که همانند این شخص در آن باشد، شکست نمی‌خورد.»^۲ خالد[ؓ] نیز نمونه‌ی کاملی از شجاعت و مردانگی بود و یک‌تن در برابر نگهبانان هرمز ایستاد و چنان پایداری کرد که آن حقه‌بازان حيله گر نتوانستند سالارشان را از دست خالد[ؓ] برهاند تا این که قعقاع خودش را به آن جا رسانید و دشمنان را پراکنده کرد. ایرانی‌ها، در این جنگ خود را با سلاسل (زنجیر) بسته بودند تا فکر فرار از جنگ، از سرشان بدر شود و از همین رو نیز این جنگ را ذات‌السلاسل نامیده‌اند و البته این راه کارشان در برابر مسلمانان قهرمان، کارساز نشد.^۳

مسلمانان، در این جنگ بار هزار شتر را به غنیمت گرفتند. خالد[ؓ] برای گشودن دژهای اطراف حیره، عده‌ای از سپاهیان را گسیل کرد و آن‌ها توانستند اموال زیادی را به غنیمت بگیرند. خالد[ؓ] با کشاورزانی که در جنگ بر ضد مسلمانان شرکت نکردند، کاری نگرفت و مطابق فرمان ابوبکر صدیق[ؓ] با آنان خوش رفتاری و مهربانی کرد و زمین‌هایشان را هم‌چنان در اختیارشان گذاشت تا چون گذشته کشاورزی کنند و محصولش را برای خود بردارند؛ برای آن دسته از کشاورزان که مسلمان شدند، حد زکات را تعیین کرد و برای آنان که اسلام نیاوردند، بی‌آن که زمین‌هایشان را بگیرد، پرداخت جزیه را به اندازه‌ای مقرر نمود که از مالیات حکومت ایران بسیار کم‌تر بود تا بدین سان آنان دریابند که پس از آن پیروزی شکوهمند مسلمانان، زیر فرمان گونه‌ای جدید از حکومت درآمده‌اند که عدالت و رعایت حقوق انسان، شاخص اصلی آن می‌باشد. خالد خمس غنایم را به مدینه فرستاد و بقیه را در میان مجاهدان تقسیم کرد. کلاه هرمز نیز از جمله غنایمی بود که به مدینه فرستاده شد؛ اما ابوبکر صدیق[ؓ] برای قدردانی از تلاش و مجاهدت خالد، آن کلاه را به خالد[ؓ] هدیه

۱- تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- التاریخ الإسلامی (۱۳۳/۹)؛ تاریخ طبری (۱۶۵/۴)

کرد.^۱ آن کلاه صدهزار درهمی، نگین کاری شده بود. ایرانیان عادت داشتند به میزان جایگاه اجتماعی و به تعبیر بهتر بر اساس سطح طبقاتی خود، کلاه‌های گران‌بهایی را بر سر کنند و هر ایرانی که به بالاترین سطح طبقاتی می‌رسید، کلاه صدهزار درهمی بر سر می‌کرد و هرگز نیز از آن دست مردمانی بود که در میان ایرانی‌ها به آن حد و سطح طبقاتی رسیده بود.^۲

جنگ مذار (ثنی)

هرمز، به کسری (اردشیر)^۳ نامه نوشت و خبر آمدن خالد رضی الله عنه را به او اطلاع داد. کسری، لشکری را به فرماندهی (قارن) به کمک هرمز فرستاد. هرمز که لشکر مسلمانان را ناتوان و کم‌قدرت می‌پنداشت، پیش از رسیدن قارن، به مسلمانان یورش برد و به نکبت و خواری شکست خورد؛ سپاهیان‌ش گریختند و در مسیر فرارشان به لشکر قارن برخوردند؛ همدیگر را به جنگ تشویق کرده و همراه آنان برگشتند و در مکانی به نام (مذار) اردو زدند. خالد رضی الله عنه مثنی بن حارثه و برادرش معنی را به تعقیب فراریان لشکر هرمز فرستاده بود که ضمن گشودن تعدادی از قلعه‌ها و دژهایشان، از آمدن دوباره‌ی لشکر ایرانی‌ها اطلاع یافته و خبر را به آگاهی خالد رضی الله عنه رسانیدند. خالد رضی الله عنه نیز در قالب نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه خبر داد که قصد رویارویی با لشکر دشمن را دارد و اقدامات و آمادگی‌های لازم را انجام داد تا از سوی دشمن غافل‌گیر نگردد. مسلمانان و ایرانی‌ها در مذار با هم درگیر شدند و ایرانی‌ها که در صدد انتقام شکست قبلی خود بودند، به شدت می‌جنگیدند و جنگ سختی در گرفت. قارن به میدان رفت و هم‌اورد خواست. خالد رضی الله عنه برای مبارزه با قارن جلو رفت که معقل بن اعمش بن نباش، پیش از خالد به مبارزه‌ی قارن رفت و او را کشت. قارن، قباد و انوشگان را که در جنگ اول نیز حضور داشته و گریخته بودند، در راست و چپ لشکرش قرار داده بود که دو نفر از مسلمانان حماسه‌ساز به آن‌ها حمله‌ور شدند و عاصم بن عمرو تمیمی، قباد را کشت^۴ و پس از جنگ شدیدی که در گرفت و فرماندهی سپاهیان ایران (قارن) و سی‌هزار از افرادش به هلاکت رسیدند، ایرانی‌ها به سوی کشتی‌هایشان گریختند و آب، مانع از آن شد که

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۳۱

۲- تاریخ طبری (۱۶۶/۴)

۳- پیش از این یادآوری کردیم که کسری، لقب شاهان ایرانی بوده و بنا بر گزارش تاریخ، نامه‌نگاری مذکور در متن فوق، میان هرمز و اردشیر صورت گرفته است. (مترجم)

۴- در برخی از منابع تاریخی تصریح شده که قباد، توسط عدی به هلاکت رسید و انوشگان، به دست عاصم کشته شد. (مترجم)

مجاهدان، به تعقیب فراریان دشمن پردازند. خالد رضی الله عنه در مذار ماند و غنایم را پس از جدا کردن خمس و ارسال آن به مدینه، در میان مجاهدان تقسیم کرد.^۱

جنگ ولجه

خبر شکست مذار، به کسری (اردشیر) رسید؛ کسری، اندرزگر را در رأس لشکری به مقابله‌ی خالد رضی الله عنه فرستاد و بهمن جادویه را نیز در پی او روان کرد. اندرزگر، از مدائن به کسکر و از آنجا به ولجه رفت و همانجا اردو زد. بهمن جادویه نیز از سواد به سوی مسلمانان رفت تا آنان را دور بزند و آنها را در میان لشکر خود و لشکر اندرزگر، به محاصره درآورد. بهمن، در مسیر حرکتش تعدادی از دهقانان را با خود همراه ساخت. پس از آن که نیروهای ایرانی، در ولجه جمع شدند و اندرزگر احساس کرد که قدرتش بالا گرفته است، فرمان حمله داد. خالد رضی الله عنه که در مکانی به نام (ثنی) در نزدیکی بصره بود، از تجمع ایرانی‌ها در ولجه و قصدشان باخبر شد و تصمیم گرفت از سه جهت بر لشکر انبوه ایرانیان حمله‌ور شود و آنان را آشفته و غافل‌گیر سازد. فرماندهی سپاه اسلام، پیش از آغاز عملیات، سوید بن مقرن را دستور داد که در حضیر بماند تا مسلمانان از پشت مورد تهاجم واقع نشوند و خودش به سوی ولجه حرکت کرد و پس از بررسی موقعیت ولجه دریافت که هموار بودن و گستردگی منطقه، این امکان را به مجاهدان می‌دهد که از توان عملیاتی و حرکتی زیادی برخوردار باشند. خالد رضی الله عنه در اجرای طرح حمله‌ی سه‌جانبه به دشمن، دو گروه را به کمین فرستاد تا از دو طرف و پشت سر به دشمن شلیخون بزنند. جنگ شروع شد و خالد رضی الله عنه از روبرو به ایرانی‌ها حمله کرد. افرادی که در کمین بودند، در وقت مناسبی، دشمن را از پشت سر غافل‌گیر کردند و آنان را شکست سختی دادند؛ اندرزگر و سپاهیان که همراهش گریخته بودند، از تشنگی هلاک شدند.^۲ خالد رضی الله عنه برای سپاهیان مسلمان سخنرانی کرد و فرمود: «آیا به غذاها و خوراکی‌هایی که در این سرزمین‌ها است، نمی‌نگرید؟! به خدا سوگند که اگر هدف بزرگی چون جهاد در راه خدا و دعوت به اسلام نبود، عقل چنین حکم می‌کرد که برای به دست آوردن زندگانی فراخ و بارفاه هم که شده، بجنگیم و گرسنگی و تنگدستی را پشت سر بگذاریم...»

خالد رضی الله عنه غنایم را پنج قسمت کرد و خمس آن را به مدینه فرستاد و بقیه را در میان مجاهدان تقسیم نمود و ضمن به اسارت گرفتن زنان و فرزندان جنگجویان، برای کشاورزان

۱- تاریخ طبری (۱۶۸/۴)؛ تاریخ اسلامی (۱۳۴/۹)

۲- الکامل ابن‌اثیر (۵۲/۲)؛ ابوبکر الصدیق، خالد جنابی، ص ۴۸

پرداخت جزیه را مقرر نمود.^۱ در سخنرانی خالد بن ولید رضی الله عنه به این نکته اشاره می‌شود که: ما خواهان آخرت هستیم و هدف بزرگی در پیش داریم؛ اما به فرض این که ما هدفی این چنین بزرگ هم نداشتیم که به خاطر آن جنگ و جهاد کنیم، عقل چنین حکم می‌کرد که برای اصلاح وضع زندگانی خود هم که شده، بجنگیم. خالد رضی الله عنه بهبود وضع معیشتی را با هدف بزرگ جهاد که همان دعوت به اسلام است نمی‌آمیزد و بلکه به بیان این فرضیه می‌پردازد تا به هدفمند کردن جهاد در راستای گسترش اسلام بپردازد و با زبان حال این را بگوید که: «وقتی یک هدف دنیوی و گیتیانه، می‌تواند سبب و زمینه‌ی جنگیدن با چنین دشمنانی باشد، پس چرا به خاطر رضای خدا و هدفی بس بزرگ و اخروی جهاد نکنیم؟» این سخنان خالد برانگیزنده‌ی همت و توان سربازان اسلام و احیاگر قوت قلب و عزم و اراده‌ی درونی مجاهدان بود و سبب شد تا مجاهدان، تمام امکانات و توان و نیروی خود را در راه خدای متعال به کار بگیرند.^۲

در روایتی چنین آمده است که: خالد رضی الله عنه در جنگ ولجه یکی از افراد دشمن را به مبارزه طلبید که با هزار مرد برابری می‌کرد و او را کشت و سپس بر جنازه‌اش تکیه داد و خواست که برایش غذا ببرند تا در همان حال میل کند.^۳ این کار خالد بن ولید (سیف‌الله) روحیه‌ی ایرانیان را درهم شکست و خفت و خواری آنان را به نمایش گذاشت.

جنگ الیس^۴ و فتح امغیشیا

برخی از مسیحیان عرب به سرکردگی عبدالاسود عجلی به ایرانی‌ها پیوستند و آنان را در برابر مسلمانان یاری رساندند. بهمن جادویه به جابان که فرمانده‌ی سپاهیان ایران بود دستور داد که با مسلمانان وارد جنگ نشود مگر آن که مسلمانان، به او حمله‌ور شوند. پس از آن که خالد رضی الله عنه باخبر شد که مسیحیان عرب و گروهی از روستاییان عرب حیره برای جنگ با مسلمانان جمع شده‌اند، به سراغشان رفت و از پیوستن سپاهیان ایرانی به مسیحیان عرب بی‌خبر بود. زمانی که لشکر اسلام با دشمن روبرو شد، جابان به سربازانش فرمان حمله داد؛ سپاهیان جابان که قدرت جنگی لشکر اسلام را ناچیز و بی‌اهمیت می‌پنداشتند، یکدیگر را به خوردن غذا فراخواندند که خالد رضی الله عنه بر آنان حمله‌ور شد؛ ایرانی‌ها که منتظر نیروی پشتیبانی

۱- البدایة و النهایة (۳۵۰/۶)

۲- تاریخ الإسلامی (۱۳۹/۹)

۳- البدایة و النهایة (۳۵۰/۶)

۴- الیس، نام نخستین آبادی عراق از سمت صحرا می‌باشد. نگاه کنید به: معجم البلدان یا قوت حموی. (مترجم)

بهمن جادویه بودند، با تمام توان جنگیدند و مسلمانان نیز، در آن جنگ سخت، صبر و شکیبایی زیادی نمودند. خالد رضی الله عنه گفت: «خدایا! اگر ما را بر این‌ها پیروز کنی، بر من است که کسی از ایشان را باقی نگذارم و به هر کس که دست یافتم، بکشم تا آن‌که نهر خونی از آن‌ها جاری کنم.» خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد و منادی خالد رضی الله عنه بانگ برآورد که: تا می‌توانید اسیر بگیرید و کسی را نکشید مگر آن‌که تن به اسارت ندهد... مسلمانان، تعداد زیادی را اسیر کردند و آوردند. خالد افرادی را گماشت تا اسیران را گردن بزنند و آنان، شب و روز گردن می‌زدند. قعقاع به خالد رضی الله عنه گفت: «اگر تمام اهل زمین را هم بکشی، نهر خون راه نمی‌افتد؛ پس بر روی خون آب جاری کن تا خون، جاری شود و سوگندت را ادا کرده باشی.» خالد رضی الله عنه نیز چنان کرد و خون‌ها روان شد و به همین خاطر نیز آن نهر، نهر خون نام گرفت.^۱

پس از آن‌که دشمن شکست خورد و اردوگاهش به تصرف مسلمانان درآمد، خالد رضی الله عنه گفت: «هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به غذای آماده‌ای دست می‌یافتند، آن را در اختیار دیگران می‌گذاشتند و من، نیز این غذاها را به شما دادم.» هنگامی که مسلمانان، برای خوردن شام نشستند، عده‌ای از آن‌ها که غذاهای آن‌چنانی و نان نرم و تازه ندیده بودند، می‌پرسیدند: این‌ها چیست؟ و آنان که نان لواش و تازه را می‌شناختند، به شوخی و لېخند می‌گفتند: «آیا چیزی از زندگانی راحت شنیده‌اید؟ آن زندگی، همین است که می‌بینید!»^۲

خالد رضی الله عنه پس از ایس، آهنگ امغیشیا^۳ کرد و زمانی به امغیشیا رسید که ساکنانش، آن‌جا را ترک کرده و در منطقه‌ی سواد پراکنده شده بودند. خالد، دستور داد آن‌جا را خراب کنند. مسلمانان، در امغیشیا به قدری غنیمت به دست آوردند که هیچ‌جا چنان غنیمتی به دست نیآورده بودند و یک‌صد و پنجاه درهم، سهم هر سوار کار شد. زمانی که خبر پیروزی و خمس غنایم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید، فرمود: «زن‌ها، از این‌که کسی همانند خالد رضی الله عنه را بزایند، ناتوان و عاجز هستند.»^۴ خالد، خبر پیروزی را با شخصی به نام جندل از بنی‌عجل فرستاد که راهنمای کارآموده‌ای بود. وی، با خبر پیروزی، فتح ایس، خمس غنایم و تنی چند از اسیران، به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه که با دیدن جندل فهمید

۱- تاریخ طبری (۱۷۳/۴)

۲- نگاه کنید به: تاریخ طبری (۱۷۴/۴)

۳- نام شهری در عراق بوده است. در تاریخ طبری و الکامل، نام این سرزمین، منیشیا آمده است. (مترجم)

۴- تاریخ طبری (۱۷۵/۴)

که او شخص کارداران و باتجربه‌ای است، نامش را پرسید. جندل، خودش را معرفی کرد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه دستور داد که یکی از کنیزان را به عنوان پاداش به او بدهند که بعدها همان کنیز برایش فرزندی به دنیا آورد.^۱

گفته‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی خالد، نشان افتخاری است برای خالد رضی الله عنه که به زیبایی هر چه تمام، شایستگی‌های خالد را هویدا می‌کند و به بیان منزلت برجسته‌ی کسانی می‌پردازد که دارای همت‌ها و اراده‌های والایی هستند و سبب می‌شود تا افرادی که از همت کم‌تری برخوردارند به خود بیایند و برای رسیدن به بلندای همت و مجاهدت تلاش نمایند.^۲ فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی خالد رضی الله عنه بهترین تقدیر و بزرگ‌داشتی بود که در تاریخ اسلام از بزرگواری چون خالد رضی الله عنه به عمل آمد؛ چرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان و کسی که در مردم‌شناسی، توانمند و خبره بود، اظهار می‌کند که کسی را در شجاعت و دلاوری سراغ ندارد که همانند خالد رضی الله عنه باشد و او را در حماسه‌سازی، فوق‌العاده و بی‌نظیر می‌داند.^۳

فتح حیره

مرزبان حیره^۴ از پیروزی خالد رضی الله عنه در امغیشیا باخبر شد و هجوم لشکر اسلام به حیره را قطعی دانست و به همین خاطر نیز برای مبارزه با مسلمانان، دست به کار شد و لشکری را به فرماندهی پسرش فرستاد و دستور داد که آب فرات را ببندد تا قایق‌های مسلمانان به گل نشیند و مسلمانان را غافل گیر و درمانده کنند. خالد به قصد پسر مرزبان به راه افتاد و با گروهی از سربازانش در گیر شد و آنان را در دم کشت و با شتاب به مسیرش ادامه داد تا پیش از رسیدن خبر به مرزبان، کار را یک‌سره کند که در دهانه‌ی فرات با پسر آزاده روبرو شد و جنگی در گرفت که به شکست و کشته شدن پسر مرزبان انجامید. خالد به راهش به سوی حیره ادامه داد و چون به مرزبان حیره خبر رسید که پسرش کشته شده است و در همان اثنا از مرگ اردشیر نیز اطلاع یافت، روحیه‌اش را باخت و بی‌آن که بجنگد، پا به فرار گذاشت و بدین سان خالد رضی الله عنه محل اردوی مرزبان^۵ را فتح کرد و همان‌جا اردو زد؛ مردم

۱- مرجع سابق (۱۷۴/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۱۴۴/۹)

۳- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص ۲۱۶

۴- نام مرزبان حیره، آزاده بوده است. (مترجم)

۵- محل اردوی آزاده، مکانی به نام غریین بوده که شهر نجف در آن‌جا بنا شده است. (مترجم)

حیره به دژها پناه بردند؛ مسلمانان، به فرمان خالد کاخ‌ها و قلعه‌های حیره را به ترتیب ذیل محاصره کردند:

- ضرار بن ازور رضی الله عنه، کاخ سفید را که ایاس بن قیصه‌ی طائی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن خطاب رضی الله عنه، قصر عدسی‌ها را که عدی بن عدی عبادی در آن بود، محاصره کرد.
- ضرار بن مقرن رضی الله عنه، قصر بنی‌مازن را به محاصره درآورد که حیری پسر اکال در آن بود.
- مثنی بن حارثه رضی الله عنه، کاخ ابن‌بقیله را محاصره کرد که عمرو بن عبدالمسیح در این کاخ، جای گرفته بود.

خالد رضی الله عنه به فرماندهانش دستور داد که مردم را به اسلام دعوت دهند و اگر مردم، مسلمان شدند، از آنان بپذیرند و اگر از پذیرش اسلام سرتافتند، یک روز به آن‌ها مهلت بدهند. خالد، فرماندهان را از این که مسلمانی را از جنگ با دشمن باز بدارند، منع کرد و دستور داد که در جنگ با افراد دشمن درنگ نکنند تا فرصت تجدید قوا برای دشمن فراهم نشود. مردم، گذشته از عدم پذیرش دعوت اسلام، به مسلمانان اعلان جنگ کردند و از فراز دژها، آنان را هدف سنگ قرار دادند. مسلمانان، به سوی دشمن تیر انداختند و شروع به گشودن درها و خانه‌ها کردند. راهبان و کشیش‌ها فریاد برآوردند: ای کسانی که در کاخ‌ها هستید، کسی غیر از شما ما را به کشتن نمی‌دهد.. کسانی که در کاخ‌ها پناه گرفته بودند، رو به مجاهدان فریاد زدند که یکی از شرایط سه‌گانه‌ی شما را می‌پذیریم و بدین‌سان سران کاخ‌ها بیرون آمدند تا به شرط پرداخت جزیه به مبلغ یک‌صد و نود هزار درهم صلح کنند. خالد، هدایایی را که ایرانی‌ها به میل و اختیار خود داده بودند، با خیر پیروزی به مدینه فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هدایا را پذیرفت و آن را در جزیه به حساب آورد تا از یک‌سوشک و شبهه‌ای درباره‌ی حکم شرعی‌اش نباشد و از دیگر سوشیه‌های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی‌هایی مردم را به زور تصاحب می‌کردند، ریشه کن نماید.^۱

خالد رضی الله عنه عهدنامه‌ای بدین شرح برای اهل حیره نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، عهدنامه‌ای است که خالد بن ولید با عدی و عمر بن عدی، عمرو بن عبدالمسیح، ایاس بن قیصه و حیری بن اکال که سران حیره هستند، بسته و مردم حیره نیز آن را پذیرفته‌اند؛ خالد، اهل حیره را به رعایت این پیمان، ملزم می‌داند و از آنان عهد می‌گیرد که (در برابر حمایت از آن‌ها) سالیانه یک صد و نود هزار درهم به دست خود پردازند و آن دسته از راهبان و کشیشانشان که دست از دنیا کشیده و آن را رها کرده‌اند، (از پرداخت جزیه) مستثنی هستند و اگر به کردار یا گفتاری، خیانت کنند، این پیمان باطل است و هیچ ضمانتی متوجه ایشان نیست. این عهدنامه در ماه ربیع‌الاول سال دوازدهم هجری نوشته شد.^۱

در روایتی آمده است: خالد رضی الله عنه به مردم حیره سه پیشنهاد کرد: «دین ما را بپذیرید که در این صورت چه در دیارتان بمانید و چه با ما هجرت کنید، تمام حقوق و وظایفی که ما داریم، متوجه شما نیز می‌شود؛ راه دوم این که جزیه پردازید و در غیر این صورت اعلان جنگ کرده‌اید و باید بدانید که من، به همراه کسانی به سراغ شما آمده‌ام که به مرگ (در راه خدا) آن گونه عشق می‌ورزند که شما به زندگی، حرص و اشتیاق وافر دارید.» اهل حیره پرداخت جزیه را پذیرفتند. خالد رضی الله عنه فرمود: «نیست و زیان‌بار شدید؛ وای بر شما که کفر، به‌سان صحرای خشک و بی‌آبی است که انسان کودن و نادان به آن قدم می‌گذارد.»^۲

گفتار خالد رضی الله عنه نمادی از ویژگی‌های ایمانی است که در لشکر فتح عراق نهادینه شده و خیزش و تلاش آن لشکر را در راستای هدفی بس بزرگ قرار داده بود. دعوت و فراخوان مردم به اسلام و رساندن برنامه‌ی کامل و هدایت‌گر این دین آسمانی به بشریت، هدف لشکرکشی به عراق بود و مجاهدان، هرگز به دنبال سیطره‌جویی، دنیاطلبی و گسترش قلمرو حکومت و تحمیل قدرت بر انسان‌ها نبودند و به بیان خالد بن ولید رضی الله عنه، آن‌چه مسلمانان را در جنگ‌هایشان پیروز می‌کرد، شهادت‌طلبی و آرزوی مرگ در راه خدا و کسب رضایش بود. صحابه با میل و رغبت قلبی برای اجرای کامل سنت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هدایت بشریت، تلاش و مجاهدت می‌کردند. خالد رضی الله عنه اهل حیره را توییح و سرزنش کرد که به جای پذیرش اسلام، ماندگاری بر کفر و پرداخت جزیه را با وجودی که منفعتی مالی برای مسلمانان به

۱- تاریخ طبری (۱۸۱/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۷۸/۴)

شمار می‌رفت، ترجیح دادند و چرا خالد رضی الله عنه چنین نمی‌کرد که او، از کسانی بود که دنیا را در چشمشان حقیر و ناچیز دانستند و آخرت و نعمت‌های الهی را بر کالای فانی و زودگذر دنیا برتری داده و از رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد گرفتند که همواره این رویه (ترجیح دین و آخرت بر دنیا) را هدف زندگانی خود قرار دهند.^۱ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: (لأن يهدى الله بك رجلاً واحداً خير لك من حمر النعم) یعنی: «اگر خدای متعال به وسیله‌ی تو، یک نفر را هدایت کند، برایت از به دست آوردن شترهای سرخ بهتر است.»^۲

اهل حیره به میل و خواسته‌ی خود، هدایایی به لشکر اسلام دادند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز آن را پذیرفت و جزو جزیه به حساب آورد تا از یک سو شک و شبهه‌ای درباره‌ی حکم شرعی نباشد و از دیگر سو شیوه‌های پرفریب حکام ایرانی را که اموال و دارایی‌هایی مردم را به زور تصاحب می‌کردند، ریشه کن نماید و بدین سان به مردم حیره به عنوان اهل ذمه، ظلم و ستمی نشود. قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان‌دهنده‌ی عدالت و دادگری اسلام و حکومت اسلامی است. آقای علی طنطاوی، به مقایسه‌ی استعمار اروپا و فتوحات اسلامی پرداخته و برجستگی و تمایز اسلام بر حرکت‌های استعمارگر اروپا را در قالب اشعار زیر به تصویر کشیده است:

ملکتنا فکان العفو منا سجیة	فلما ملکتم سال بالدم أبطح
و حللتم قتل الأساری و طالما	غدونا علی الأسری نمن و نصفح
فحسبکم هذا التفاوت بیننا	فکل إناء بالذی فیہ ینضح ^۳

ترجمه: «آن‌گاه که ما حکومت و قدرت یافتیم، عفو و گذشت، عادت و پیشه‌ی ما بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون به راه انداختید و کشتن اسیران را روا دانستید؛ اما ما همواره اسیران را مورد بخشش و احسان قرار می‌دادیم و همین تفاوتی که در میان ما و شما است، بیان‌گر اصل و ریشه‌ی شما است که از کوزه همان تراود که در اوست.»

حیره از موقعیتی استراتژیک برخوردار بود و به همین جهت نیز فتح حیره، اهمیت نظامی بالایی داشت و سبب شد تا مسلمانان به فتح سایر مناطقی که زیر حکومت ایران بود، امیدوارتر شوند. فرماندهی کل نیروهای مسلمان، حیره را مقرر فرماندهی و مرکز سامان‌دهی، دفاع و پشتیبانی و گسیل نیروها به مناطق عملیاتی قرار داد. از حیره به عنوان مرکز اداری

۱- التاریخ الإسلامی (۱۴۸/۹)

۲- روایت بخاری، کتاب المغازی، شماره‌ی ۴۲۱۰

۳- ابوبکر صدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص ۳۳

سرزمین‌های تازه فتح شده نیز استفاده شد و خالد بن ولید رضی الله عنه کارگزاران و مرزبانان را از حیره به مناطقی که باید انجام وظیفه می کردند، گسیل نمود و خودش تا برقراری نظم و امنیت کامل در حیره ماند. خبر پیروزی خالد رضی الله عنه به دهقانان و سران اطراف حیره نیز رسید؛ آنان، برای صلح به نزد خالد رضی الله عنه رفتند و در روستاهای منطقه‌ی سواد و اطرافش کسی نماند که زیر عهد و پیمان مسلمانان در نیاید.^۱ کارگزاران منطقه‌ای خالد رضی الله عنه عبارتند از:

- عبدالله بن وثیمه‌ی نصری، کارگزار فلایج.
 - جریر بن عبدالله، کارگزار بانقیا.
 - بشیر بن خصاصیه، کارگزار نهرین.
 - سوید بن مقرن مزنی، کارگزار تستر (شوشتر)
 - اط بن ابی‌اط، کارگزار رودستان.
- مرزبانانی که از سوی خالد برای پاسداری از مناطق مرزی تعیین شدند، عبارتند از:

- ضرار بن ازور.
- مثنی بن حارثه‌ی شیبانی.
- ضرار بن خطاب.
- ضرار بن مقرن.
- قعقاع بن عمرو.
- بسر بن ابی‌رهم.
- قتیبه بن نهاس.^۲

خالد رضی الله عنه پس از مناسب شدن شرایط عراق و هنگامی که حد فاصل حیره و دجله از زیر سلطه‌ی حکومت ایران درآمد، برای شکست ایرانیان در مناطق تحت سلطه‌ی آن‌ها مصمم شد. در همان زمان اردشیر مُرد و اختلاف شدیدی در میان ایرانیان بر سر پادشاهی به وجود آمد. خالد رضی الله عنه این فرصت را غنیمت دانست و نامه‌ای به شرح ذیل برای سران ایرانی نوشت:

«از خالد بن ولید به سران ایران؛

سپاس و ستایش، مخصوص خدا است که حکومت شما را به سر آورد و جمعتان را پراکنده ساخت و حيله و مکرتان را ضعیف و ناتوان نمود؛ سپاس خدای متعال را که قوت شما را درهم شکست و اموال و قدرتان را از دستتان بیرون آورد و حکومتتان را به نابودی

۱- خالد بن ولید، نوشته‌ی صادق عرجون، ص ۲۲۲

۲- ابوبکر صدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۵۱ و ۵۲

کشانید. زمانی که نامه‌ام به دستتان رسید، مسلمان شوید تا در امان باشید یا این که ذمی بودن خود را بپذیرید و جزیه بپردازید و گرنه با کسانی به سراغ شما آمده‌ام که مرگ را به گونه‌ای دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید و به آخرت، طوری عشق می‌ورزند که شما به دنیا حرص و اشتیاق می‌ورزید.^۱ خالد نامه‌ای به همین مضمون به مرزبانان ایرانی نیز نوشت.^۲

با فتح حیره که از موقعیت بسیار خوبی برخوردار بود، بخشی از آرزوی ابوبکر صدیق^{رضی} برای فتح عراق تحقق یافت. خالد بن ولید^{رضی} در مناسب‌ترین زمان، وارد عمل شد و در محرم سال دوازدهم هجری جنگ با دشمن را در نبرد کاظمه آغاز کرد. فتح حیره در ربیع‌الاول سال دوازدهم پایان یافت.^۳

کرامتی از خالد بن ولید در فتح حیره

امام طبری چنین روایت کرده است: .. این قبیله که همان عمرو بن عبدالمسیح می‌باشد، خادمی به همراه خود داشت که کیسه‌ای بر کمرش آویزان کرده بود. خالد^{رضی} کیسه را گرفت و پرسید: «ای عمرو! این چیست؟» عمرو گفت: «این، سمی است که همان لحظه تأثیر می‌گذارد و انسان را از پا در می‌آورد.» خالد^{رضی} دوباره سؤال کرد: «چرا با خودت سم (زهر) به همراه داری؟» عمرو پاسخ داد: «من، از این نگران بودم که شما بر خلاف آنچه دیدم، باشید و غیر از آن رفتار کنید که انتظارش را از قبل داشتم. مرگ، در نزد من از این که به قبیله و اهل روستایم امر ناگواری برسد، دوست‌داشتنی‌تر است و به همین خاطر نیز با خودم سم برداشتم تا چنانچه به روستایم آسیبی برسانید، خودکشی کنم.» خالد^{رضی} فرمود: «هیچ کس تا اجلش نرسد، نمی‌میرد.» و سپس این کلمات را بر زبان جاری کرد: «بسم الله خیر الأسماء، رب الأرض و رب السماء الذی لیس یضر مع اسمہ داء الرحمن الرحیم» وانگهی زهر را سر کشید و فرو برد. البته پیش از آن که زهر را سر کشد، اطرافیانش به سویش شتافتند تا او را از خوردن سم باز بدارند. عمرو با دیدن آن صحنه گفت: «ای عرب‌هایی که اینک اینجا هستید، تا زمانی که یکی از شما این چنین باشد، حتماً پیروز می‌شوید.» و سپس رو به مردم حیره کرد و گفت: «هرگز چنین چیزی ندیده‌ام.»^۴

۱- تاریخ طبری (۱۸۶/۴)

۲- رجوع کنید به مرجع سابق.

۳- التاریخ الإسلامی (۱۵۰/۹)

۴- تاریخ طبری (۱۸۰/۴)

حافظ ابن کثیر و حافظ ابن حجر این روایت را ضعیف ندانسته‌اند؛ ابن حجر گفته است: «ابویعلی و ابن سعد به دو طریق دیگر این ماجرا را روایت کرده‌اند.»^۱ ابن تیمیه رحمه الله نیز این را از مصادیق کرامت دانسته است.^۲ برخی از نویسندگان معاصر، این روایت را انکار کرده و آن را بافته‌ی ذهن و خیال راویان درباره‌ی شخصیت خالد رضی الله عنه دانسته‌اند. این روایت، از جهت سند صحیح و ثابت است و طبری، ابن سعد، ابن کثیر، ابن حجر و ابن تیمیه رحمهم الله که از دانش و انصاف بیش‌تری نسبت به نویسندگان معاصر برخوردارند، سندش را ضعیف ندانسته‌اند.

زمانی که خالد رضی الله عنه زهر را نوشید، در بالاترین سطح ایمانی قرار داشت و به یقین می‌دانست که خدای متعال، هر چیزی را آفریده و ویژگی‌هایی در آن گذاشته که هرگاه بخواهد می‌تواند آن ویژگی‌ها را به حکمت و هدف بزرگی بردارد. چنانچه خاصیت آتش را گرفت و آن را بر ابراهیم خلیل علیه السلام سرد و سلامت نمود و ابومسلم خولانی رحمه الله را که ادعای دروغین اسود عنسی کذاب را نپذیرفت، به سان ابراهیم پیامبر در آتش سوزان، محافظت کرد و ابومسلم را دیدند که در آتش نماز می‌گزارد.^۳ خالد رضی الله عنه به‌هنگام نوشیدن سم، ذره‌ای خودنمایی به خود راه نداد؛ خالد به خوبی می‌دانست که اگر اندکی شائبه و ناخالصی به خاطر نوشیدن زهر به دل راه دهد، حتماً خدای متعال، او را تنها می‌گذارد و هیچ توان و نیرویی برای از بین بردن خاصیت زهر نمی‌یابد. کاری که خالد کرد، برای مسلمان دیگری هرچند با همان هدف خالد باشد، درست نیست؛ چراکه کم‌تر کسی می‌تواند به سطح ایمان و یقینی برسد که خالد رضی الله عنه رسیده بود.^۴ خالد رضی الله عنه پس از فتح حیره، به یک سلام هشت رکعت نماز گزارد.^۵

فتح انبار (جنگ ذات‌العیون)

خالد رضی الله عنه پس از آن که قعقاع بن عمرو را بر حیره گماشت، حیره را ترک کرد تا به کمک عیاض بن غنم برود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را مأمور فتح عراق از جانب شمال کرده بود. خالد رضی الله عنه به انبار رسید و دید که مردم آنجا پیرامون خود خندق حفر کرده و به دژها و قلعه‌ها

۱- نگاه کنید به: البداية و النهاية (۲۵۱/۶)

۲- الإصابة از ابن حجر (۲/۲۱۸)، شماره‌ی ۲۲۰۶

۳- التاريخ الإسلامی (۹/۱۵۳)

۴- مرجع سابق (۹/۱۵۴)

۵- البداية و النهاية (۴/۳۵۲)

پناه برده‌اند. خالد رضی الله عنه به سپاهیان دستور داد تا آنان را محاصره کنند و چشمانشان را هدف قرار دهند. با آغاز نبرد، یک‌هزار چشم هدف قرار گرفت و به همین سبب نیز این جنگ، ذات‌العیون نامیده شد.^۱ خالد رضی الله عنه با زیرکی و فراست، از خندقی که پیرامون انبار حفر کرده بودند، عبور کرد. وی برای این کار، دستور داد تا تعدادی از شترها را بکشند و در باریک‌ترین قسمت خندق روی هم بگذارند تا بدین طریق پلی از شترهای مرده، ساخته و از روی آن رد شوند و به دشمن در پشت خندق دست یابند. دشمن به قلعه گریخت.^۲ شیرزاد که چنین دید، تقاضای صلح کرد و خالد رضی الله عنه پذیرفت که شیرزاد بدون هیچ مال و کالایی به همراه تعدادی از سواران نگهبانش، آن‌جا را ترک کند.^۳ صحابه از عرب‌های آن‌جا نوشتن عربی را آموختند. عرب‌های انبار، نوشتن را از بنی‌ایاد فرا گرفته بودند. بنی‌ایاد در زمان بختنصر در انبار اجازه‌ی سکونت یافته بودند.

فتح عین‌التمر^۴

خالد رضی الله عنه پس از آن که از کار انبار فارغ شد، زیرقان بن بدر را آن‌جا گماشت و آهنک عین‌التمر کرد که مهران پسر بهرام چوبین به همراه تعداد زیادی از عرب‌ها و طوایف تمر، تغلب و ایاد و پیروان و زیردستان عقه بن ابی‌عقه آن‌جا بود. با فرارسیدن خالد رضی الله عنه، عقه به مهران گفت: «عرب به جنگ با عرب واردتر است؛ خالد را به ما واگذار.» مهران نیز پذیرفت و گفت: «اگر به ما نیاز پیدا کردید، شما را یاری می‌دهیم.» ایرانی‌ها، مهران را سرزنش کردند که چرا چنین کردی؟ مهران گفت: «آن‌ها را بگذارید که اگر بر خالد پیروز شوند، گویا شما پیروز شده‌اید و اگر شکست هم بخورند، آن وقت به جنگ سپاهیان خالد می‌رویم که ما قوی هستیم و آنان، ضعیف و خسته شده‌اند.» سپاهیان مهران با شنیدن سخنان فرمانده، او را تحسین کردند. عقه به سراغ خالد رضی الله عنه رفت و مشغول آراستن صف‌های لشکرش شد. خالد رضی الله عنه به افرادی که در راست و چپ لشکرش بودند دستور داد تا سر جایشان بمانند و برخی دیگر را مأمور کرد تا از پشت سرش مراقب باشند و به همراه آنان، عقه را که هم‌چنان در حال آراستن صف‌ها بود، احاطه و اسیر کرد و بدین‌سان یاران و سپاهیان عقه، بدون

۱- البدایة و النهایة (۳۵۳/۶)

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۳۵۰

۳- تاریخ طبری (۱۹۱/۴)

۴- عین‌التمر، شهری در نزدیکی انبار که به سبب فراوانی خرما به این اسم، نامیده شده است. تمر، به معنای خرما می‌باشد. (مترجم)

جنگ گریختند و بیش ترشان اسیر شدند. خالد رضی الله عنه آهنگ قصر عین التمر را نمود. مهران با شنیدن خبر شکست عقه، با سپاهیانش گریخت و حصار را ترک کرد. مسیحیانی که از جنگ گریخته بودند، با دیدن درهای باز حصار، وارد حصار شدند. خالد رضی الله عنه از راه رسید و آنان را محاصره کرد. آن‌ها از خالد رضی الله عنه امان خواستند؛ اما خالد رضی الله عنه نپذیرفت و از آنان خواست که خود را تسلیم کنند. افرادی که در حصار بودند، پایین آمدند و حصار به دست مسلمانان افتاد و تمام اموالی که در حصار بود، به غنیمت مسلمانان درآمد. خالد رضی الله عنه دستور داد گردن عقه را بزنند و مردان اسیر را بکشند. در معبدشان چهل کودک دیدند که انجیل می‌آموختند و در، بر رویشان بسته بود. خالد رضی الله عنه در را شکست و آنان را در میان مسلمانان تقسیم کرد. حمران، غلام عثمان بن عفان رضی الله عنه و سیرین، پدر محمد بن سیرین که نصیب انس بن مالک رضی الله عنه شد، از آن جمله هستند. عده‌ی دیگری هم از این غلامان یا کسانی از نسل و دودمانشان به شهرت رسیده‌اند.^۱ ولید بن عقیبه خمس غنایم را به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه برد و از آن‌جا که عیاض بن غنم رضی الله عنه در دومه‌الجندل محاصره شده و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیروی کمکی خواسته بود، ابوبکر رضی الله عنه ولید بن عقیبه را به کمک عیاض فرستاد. زمانی که ولید به عراق رسید، عیاض را دید که از یک سو عده‌ای را محاصره کرده و از سوی دیگر دشمنان، راه‌ها را بر او بسته و او را در محاصره گرفته‌اند. عیاض به ولید گفت: «یک فکر دست و حساب‌شده، کارسازتر از لشکری انبوه و نیرومند، است؛ اینک نظر تو چیست و با شرایطی که در آن هستیم، چه کنیم؟» ولید گفت: «نامه‌ای به خالد رضی الله عنه بفرست و از او درخواست کمک کن.» عیاض به پیشنهاد ولید، نامه‌ای به خالد رضی الله عنه نوشت و از او درخواست کمک کرد. نامه‌ی عیاض پس از واقعه‌ی عین التمر به خالد رضی الله عنه رسید. خالد رضی الله عنه به کمک عیاض شتافت و برایش نامه نوشت که: «از خالد به عیاض؛ اندکی صبر کن که دسته‌های اسب‌ها پشت سر هم قرار گرفته و افراد شیرمانندی بر خود سوار دارند که شمشیرهای زهرآلودی به دست گرفته و با شتاب به سوی تو می‌آیند.»^۲

۱- ابوعمره، جد عبدالله بن عبدالاعلی شاعر و نضیر، پدر موسی بن نضیر در زمره‌ی همین کودکان بودند.

(مترجم)؛ نگاه کنید به تاریخ طبری و البداية و النهاية.

۲- البداية و النهاية (۳۵۴/۶)

جنگ دومه الجندل

خالد رضی الله عنه پس از آن که از عین التمر فارغ شد، عویمر بن کاهن اسلمی^۱ را بر عین التمر گماشت و آهنگ دومه الجندل کرد. مردم دومه الجندل که از حرکت خالد رضی الله عنه اطلاع یافتند، با قبایل بهراء^۲، تنوخ، کلب، غسان و ضجاعم مکابته کردند و آنان را به رویارویی با خالد رضی الله عنه فراخواندند. ابن ایهم، سالار غسان و تنوخ بود و ابن حدرجان نیز سرکرده ضجاعم. دومه الجندل در آن زمان دو سالار داشت: یکی اکیدر بن عبدالملک و دیگری جودی بن ربیعه. این دو سردار، با هم اختلاف پیدا کردند. اکیدر گفت: «من، خالد رضی الله عنه را از همه بیش تر می شناسم. کسی، در جنگ از او خوش اقبال تر نیست و هر جمع کم و زیادی که با او مواجه شوند، حتماً از او شکست می خورند؛ پس به حرفم گوش کنید و با خالد صلح نمایید.» اما اهل دومه الجندل پیشنهاد اکیدر را نپذیرفتند. اکیدر از آن ها جدا شد و گفت: شما را در جنگ با خالد رضی الله عنه یاری نمی کنم.^۳

دشمن، درباره ی خالد رضی الله عنه چنین گواهی و شهادتی می دهد که واقعاً به حق و درست می باشد. اکیدر قبلاً در جنگ تبوک -در زمان رسول خدا- به اسارت خالد در آمده بود. خالد رضی الله عنه او را با خود به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برد و آن حضرت نیز برایش امان نامه ای نوشتند. اکیدر بعدها عهدشکنی کرد و همین باعث شد تا پس از آن که دوباره به اسارت خالد رضی الله عنه در آمد، بر خود بیمناک باشد؛ چراکه خیر هم کاری و هم یاری او با عرب ها و ایرانی ها در برابر مسلمانان به گوش خالد رضی الله عنه رسیده بود. خالد رضی الله عنه که در راه دومه بود، از جدا شدن اکیدر باخبر شد و عاصم بن عمرو را برای دستگیری فرستاد. عاصم، او را دستگیر کرد. اکیدر گفت: من، برای مذاکره و دیدار خالد رضی الله عنه می آمدم. اما خیانت و عهدشکنی اکیدر، سبب شد تا خالد در موردش حکم اعدام صادر کند و بدین سان اکیدر به سبب عهدشکنی کشته شد و نتوانست از سرنوشت خود فرار کند.^۴

خالد رضی الله عنه در دومه الجندل فرود آمد و برای شروع عملیات، آن را میان خود و لشکر عیاض بن غنم به دو قسمت کرد. جودی بن ربیعه با سربازانش به لشکر خالد رضی الله عنه حمله ور شد و ابن حدرجان و ابن ایهم به همراه سربازانشان با عیاض درگیر شدند. خالد رضی الله عنه جودی را

۱- در تاریخ طبری، به جای عویمر، اسم عویم آمده است. (مترجم)

۲- در البدایة و النهایة، به جای نام بهراء، نام قبیله ای به اسم غیرا آمده است. (مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۳۵۵/۶)؛ تاریخ طبری (۱۹۵/۴)

۴- التاریخ الإسلامی (۱۶۳/۹)

شکست داد و عیاض نیز به سختی موفق شد سپاهیان ابن حدرجان را شکست دهد. سپاهیان دشمن، پا به فرار گذاشته و به قلعه پناه بردند و چون قلعه، پر شد و دیگر جا نداشت، درش را بستند و دیگر یارانشان را داخل حصار جا ندادند و بدین ترتیب جمع زیادی از آنان کشته شدند.^۱ دومه‌الجندل با موقعیت استراتژیکی که داشت، به تصرف مسلمانان درآمد. دومه‌الجندل از آن جهت دارای اهمیت زیادی بود که سه راه اصلی از آن می‌گذشت: شبه جزیره‌ی عربستان در جنوب آن قرار داشت و عراق، در شمال شرقی آن؛ شام نیز در شمال غربی دومه‌الجندل بود. موقعیت استراتژیکی دومه‌الجندل سبب شد تا خلیفه توجه خاصی به آن داشته باشد و به همین سبب نیز عیاض بن غنم از آن جا به شدت پاسداری کرد تا این که خالد رضی الله عنه به کمکش رفت. اگر دومه‌الجندل به تصرف مسلمانان در نمی‌آمد، آنان در جنگ‌های عراق با خطرها و مشکلاتی جدی مواجه می‌شدند.^۲

خالد رضی الله عنه به ترتیبی که گفتیم، موفق شد عیاض را در فتح دومه‌الجندل یاری دهد. جنگ‌های خالد رضی الله عنه در جنوب عراق بیان‌گر قدرت تهاجمی لشکر اسلام و ایجاد رعب و وحشت در صفوف دشمن است. از سوی دیگر پایداری همه‌جانبه‌ی لشکر عیاض رضی الله عنه در برابر دشمن نیز، نشان‌دهنده‌ی شکیبایی و امید مسلمانان به نصرت و یاری الهی می‌باشد. عیاض رضی الله عنه از بزرگان مهاجرین و از مهتران قریش بود و به بخشندگی و بزرگ‌منشی شهرت داشت. وی، مورد توجه خلفای دیگر نیز قرار گرفت و یکی از فرماندهان جنگ یرموک و پیش‌قراول لشکر ابو عبیده رضی الله عنه شد. عیاض رضی الله عنه، موفق به فتح جزیره - مناطق میان عراق و شام - شد. ابو عبیده رضی الله عنه که مرگش را نزدیک می‌دید، عیاض رضی الله عنه را به جای خود بر شام گماشت و عمر فاروق رضی الله عنه نیز با درگذشت ابو عبیده رضی الله عنه، عیاض رضی الله عنه را هم‌چنان بر امارت شام گذاشت تا این که به حضور وی در فتوحات اسلامی نیاز پیدا شد.^۳

واقعه‌ی حصید^۴

خالد رضی الله عنه به اقرع بن حابس دستور داد تا به انبار بازگردد و خودش در دومه‌الجندل ماند. ایرانی‌ها دوباره طمع بستند و عرب‌های منطقه نیز که هنوز کشته شدن عقه را از یاد نبرده بودند، با ایرانی‌ها هم‌پیمان شدند تا انتقام خون عقه را بگیرند. زرمهر و روزبه از بغداد به قصد

۱- تاریخ طبری (۱۹۶/۴)؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی خالد جنابی، ص ۵۴

۲- ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۵۴

۳- التاریخ الإسلامی (۱۶۴/۹)

۴- حصید، نام ناحیه‌ای بیابانی میان کوفه و شام است. (مترجم)

انبار حرکت کردند و با هم قرار گذاشتند در (حصید) و (خنافس) حاضر شوند. خبرشان به زبرقان بن بدر که والی انبار بود، رسید. زبرقان از قعقاع بن عمرو که جانشین خالد^{رضی} در حیره بود، کمک خواست. قعقاع، اعبد بن فدکی سعدی (ابولیلی) را به کمک زبرقان فرستاد تا در حصید با دشمن بجنگد و عروه بن جعد بارقی را نیز به خنافس گسیل کرد. پس از آن که خالد^{رضی} از قصد برخی از قبایل برای پیوستن به روزه اطلاع یافت، قعقاع بن عمرو را امیر مردم در حصید قرار داد و چون روزه از قصد قعقاع مطلع شد، از زرمهر کمک خواست و بدین ترتیب زرمهر در حصید به روزه پیوست. مسلمانان در حصید با ایرانی‌ها درگیر شدند و تعداد زیادی از آنان و از جمله روزه و زرمهر را کشتند و غنایم زیادی به دست آوردند.^۱

جنگ مصیخ^۲

خالد^{رضی} پس از دریافت خبر مسلمانان در حصید، با فرماندهانش (قعقاع و ابولیلی) قرار گذاشت تا در وقت مشخصی در مصیخ در نزدیکی حورات حاضر باشند. پس از آن که مسلمانان، در مصیخ جمع شدند، بر دشمن و کسانی که به آنان پناهنده شده بودند، از سه طرف شیخون زدند و تلفات زیادی بر دشمن وارد کردند.^۳ پس از این ماجرا خالد^{رضی} اطلاع یافت که برخی از قبایل در مثنی^۴ که در نزدیکی رقه قرار داشت و در زمیل در دیار بکر، برای جنگ با مسلمانان گرد هم آمده‌اند. خالد^{رضی} آنان را در مثنی از سه طرف مورد هجوم قرار داد و آنان را شکست داد. همین طور به آنان که در زمیل جمع شده بودند، حمله‌ور شد و خسارات زیادی بر آنان وارد کرد.^۵

عدی بن حاتم می‌گوید: در این شیخون به مردی به نام حرقوص بن نعمان نمری برخوردیم که دختران، پسران و همسرش را پیرامون خود گرد آورده و ظرف بزرگی از شراب جلوی آن‌ها نهاده بود. خانوداه‌اش می‌گفتند: «چه کسی در چنین موقعیتی که خالد^{رضی} با لشکرش حمله‌ور شده، شراب می‌نوشد؟!» حرقوص گفت: «این شراب خداخافظی است و بدانید که پس از این هرگز نخواهید توانست شراب بنوشید.» آنان، از آن شراب نوشیدند. به

۱- البدایة و النهایة (۳۵۵/۶)

۲- این جنگ، در البدایة و النهایة، به نام مضیح ثبت شده است. (مترجم)

۳- ابوبکر صدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۵۵

۴- در البدایة و النهایة به جای مثنی، ثنی ثبت شده است. (مترجم)

۵- تاریخ طبری (۱۹۹/۴)

آنان حمله کردیم و سرش را زدیم که در ظرف شراب افتاد؛ پسرانش را کشتیم و دخترانش را گرفتیم.^۱

در این جنگ دو نفر به نام عبدالعزی بن ابی رهم بن قرواش و لیبید بن جریر که قبلاً مسلمان شده و از ابوبکر صدیق رضی الله عنه امان نامه گرفته بودند، کشته شدند. جریر بن عبدالله بجلی، عبدالعزی را کشت و لیبید به دست مسلمان دیگری کشته شد و هیچ یک از این مسلمانان از جریان مسلمانی و امان نامه‌ی عبدالعزی و لیبید خبر نداشتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از شنیدن این خبر، ضمن پرداخت دیه‌ی آن‌ها به فرزندانشان، فرمود: «بروز چنین اتفاقی برای مسلمانی که در دیار دشمن، زندگی کند، دور از امکان نیست.» آن دو به این اشتباه که در بلاد کفر زیستند، کشته شدند.^۲

جنگ فراض

خالد رضی الله عنه پس از آن که پرچم اسلام را برافراشت و قبایل عرب، در برابرش تسلیم شدند، قصد فراض کرد که حد فاصل شام و عراق و جزیره بود تا از پشت سر در امان باشد و هنگام گذر از منطقه‌ی سواد، بیم نفوذ دشمن از آن نباشد. حضور مسلمانان در فراض، خشم روم را برانگیخت و باعث شد تا از ایرانیان اطراف برای جنگ با مسلمانان یاری بخواهند. ایرانیان که از شکست خود در برابر مسلمانان، هم‌چنان خشمگین بودند، در کمک به رومی‌ها در مقابل مسلمانان درنگ نکردند. قبایل عرب (تغلب، ایاد و نمر) نیز که کشته شدن بزرگان و سرانشان را از یاد نبرده بودند، به درخواست رومیان، آماده‌ی جنگ با لشکر اسلام شدند و بدین ترتیب ایرانیان، رومیان و قبایل مذکور، برای جنگ با مسلمانان با هم متحد شدند. زمانی که قشون متحدان به فرات رسیدند، از مسلمانان پرسیدند: «شما از فرات می‌گذرید و به سوی ما می‌آید یا ما بگذریم و به سراغ شما بیاییم؟» خالد رضی الله عنه گفت: «شما بیایید.» آنان، به مسلمانان گفتند: «کنار بروید تا بیاییم.» خالد رضی الله عنه گفت: «کنار نمی‌رویم؛ از پایین رود بگذرید.» این واقعه، در نیمه‌ی ذی‌قعدة سال دوازدهم اتفاق افتاد. ایرانیان و رومی‌ها همدیگر را به پاسداری از حکومت خود فرامی‌خواندند و می‌گفتند: «از حکومت و شرف خود دفاع کنید. بدانید که این مرد (خالد) به خاطر دینش با شما می‌جنگد و آدم زرننگ و

۱- تاریخ طبری (۱۹۹/۴)

۲- البدایة و النهایة (۳۵۶/۶)؛ در حدیثی که نسائی و ابوداود روایت کرده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «من، از هر مسلمانی که در دیار مشرکان زندگی کند، بیزارم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به همین گناه آن دو مسلمان اشاره کرد که در جوار مشرکان زیستند و به اشتباه و به خاطر عدم آگاهی مجاهدان از اسلامشان، کشته شدند. (مترجم)

خردمندی است. به خدا که (اگر خوب نجنگید)، او پیروز خواهد شد و ما، شکست خواهیم خورد.»

لشکر دشمن از پایین دست لشکر خالد^{رضی} از فرات گذشت و جنگ طولانی و سختی در گرفت و سرانجام دشمن، مجبور به فرار شد. خالد^{رضی} فرمود: «آنان را دنبال کنید و شمشیر را از ایشان بربندارید.» مسلمانان، در نبرد و تعقیبی که انجام دادند، ده‌ها هزار از افراد دشمن را به هلاکت رساندند. خالد ده روز در فراض ماند و سپس فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد.^۱

جنگ فراض، نخستین رویارویی لشکر اسلام با لشکری مرکب از دو قدرت شرق و غرب یعنی ایران و روم بود که هر کدامشان برخی از قبایل عرب را نیز با خود همراه کرده بودند. به هر حال مسلمانان، از این جنگ نیز پیروز و سربلند بیرون شدند. البته که جنگ فراض، از جنگ‌های مهم و سرنوشت‌ساز می‌باشد، هر چند که به شهرت سایر جنگ‌ها نرسیده است، زیرا در این جنگ همه مشرکان روحیه خود را بدلیل شکست سختی که خورده بودند کاملاً از دست دادند. جنگ فراض، آخرین جنگ سیف‌الله (خالد بن ولید) در عراق می‌باشد.^۲ شوکت و قدرت ایرانیان در جنگ فراض درهم شکست و دیگر چنان توان و قدرتی برایشان باقی نماند که اسلام و مسلمانان را تهدید کند.^۳

حج گزاردن خالد و فرمان ابوبکر به او برای حرکت به سوی شام

خالد^{رضی} ده روز در فراض ماند و پنج روز مانده به پایان ذی‌قعدة، فرمان بازگشت به حیره را صادر کرد و به عاصم بن عمرو دستور داد تا جلوتر از او حرکت کند و شجره بن اعز را دنباله‌دار لشکر نمود. خالد چنان وانمود کرد که از پشت سر خواهد آمد و به همراه تعدادی از یارانش، از بی‌راهه، به قصد حج، رو به مکه نهاد و حج سال دوازدهم را دریافت. وی، پس از مراسم حج به سوی حیره حرکت کرد و خود را پیش از آن که قشون دنباله‌ی لشکر به حیره برسند، به آنان رسانید. پس از بازگشت حاجیان به مدینه، ابوبکر صدیق^{رضی} از جریان حج گزاردن خالد^{رضی} اطلاع یافت و نامه‌ای توییحی به او نوشت که چرا لشکرش را تنها گذاشته و آن را ترک کرده است؟^۴ ابوبکر صدیق^{رضی} در این نامه به خالد^{رضی} دستور داد تا به

۱- تاریخ طبری (۲۰۱/۴)

۲- التاریخ الإسلامی (۱۷۳/۹)

۳- خالد بن ولید، صادق عرجون، ص ۳۶

۴- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، عبدالجبار سامرائی، ص ۱۲۳

سوی شام حرکت کند. در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه چنین آمده بود: «به سوی شام حرکت کن و به مسلمانانی پیوند که به آن جا گسیل شده‌اند. تو را از انجام دوباره‌ی چنین کاری (که بدون اجازه لشکر را ترک کنی)، برحذر می‌دارم. کارت را به خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سرمنزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می‌خوری و خوار و زبون می‌گردد. به خاطر کاری که می‌کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می‌نهد و او صاحب جزا می‌باشد.»^۱

در فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه، میزان توجه خلیفه‌ی فرزانه به فرماندهان مسلمان نمودار است و روشن می‌شود که آن بزرگوار چگونه از طریق راهنمایی و نصیحت، دست فرماندهان را می‌گرفت و آنان را به سوی پیروزی و موفقیت به پیش می‌برد:

۱- ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه دستور داد تا عراق را ترک کند و به سوی شام حرکت نماید تا بلکه خدای متعال، او را سبب گشودن آن جا قرار دهد.

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را نصیحت کرد که دوباره بدون اجازه لشکر را تنها نگذارد. فرمان دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه این بود که با اخلاص و راستی برای رضای خدا بکوشد.

۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را از خودبینی و غرور نابجا برحذر داشت و به او هشدار داد که خودبینی، عمل انسان را به تباهی می‌کشاند. هشدار دیگر ابوبکر رضی الله عنه به خالد، این بود که از به رخ کشیدن کارهایش پرهیز کند و بداند که خدای متعال بر او منت نهاده که او را به انجام کارهای شایسته موفق نموده است.^۲

توانایی قشون اسلامی در جریان فتح عراق در جنبه‌های مختلف فنون جنگی و رویارویی با دشمن و کسب اطلاعات لازم و اجرای بی‌نظیر برنامه‌های عملیاتی کاملاً نمودار است. خالد رضی الله عنه زمانی به جنگ رومی‌ها در شام رفت که در جریان فتح عراق برای عملیات نظامی برون مرزی آب‌دیده شده بود. مثنی بن حارثه رضی الله عنه جانشین خالد رضی الله عنه در عراق شد؛ چراکه مثنی سرزمین عراق را به خوبی می‌شناخت و برای جنگ با ایرانیان، تجربه‌ی زیادی داشت. بازبینی فتوحات عراق، نشان می‌دهد که خالد رضی الله عنه پس از توکل بر خدای متعال، به جمع‌آوری اطلاعات دقیقی پرداخت که بیان‌گر توان تجسسی و اطلاعاتی وی از موقعیت عراق و

۱- تاریخ طبری (۲۰۲/۴)

۲- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۹۵

تحرکات دشمن می‌باشد. مثنی بن حارثه، نقشی اساسی و کلیدی در پهنه‌ی جمع‌آوری اطلاعات داشت و از توان بالایی در کسب و سامان‌دهی اطلاعات برخوردار بود. نسبت خانوداگی مثنی، به طایفه‌ی بنی‌شیبان از قبیله‌ی بکر بن وائل می‌رسید. محل سکونت بکر بن وائل، در مرزهای عراق و در حوزه‌ی آبی فرات قرار داشت که از شمال به (هیت) منتهی می‌شد و از همین‌رو نیز، موقعیت منطقه‌ی مسکونی این قبیله، زمینه‌ی مناسبی برای کسب اطلاعات، فراهم آورده بود. تمام تحرکات نیروهای ایرانی (حکومت ساسانی) از همان آغاز به مثنی می‌رسید و بدین‌سان او نیز لشکر اسلام را در بهترین زمان، از فعالیت‌های دشمن باخبر می‌ساخت و هیچ فعالیت کوچک و بزرگی نبود که در دربار و قلمرو ایرانیان اتفاق بیفتد و مثنی از آن بی‌خبر باشد.^۱

در فرمان ابوبکر صدیق^{رضی} به خالد^{رضی} آمده بود: «عراق را ترک کن و مسؤولیت آن را به همان کسی واگذار کن که قبلاً مسؤولیت آن‌جا با او بوده است. تعدادی از کسانی را که با تو از یمامه و حجاز به عراق آمده و یا در راه به تو پیوسته‌اند، با خود همراه کن و به سوی شام برو و به ابوعبیده و مسلمانان همراهش پیوند و آن‌گاه که به ابوعبیده رسیدی، تو فرمانده هستی. درود و رحمت خدا بر تو باد.»^۲ خالد^{رضی} برای حرکت به سوی شام آماده شد و لشکر را دو قسمت کرد: نیمی از لشکریان را برای مثنی نگه داشت و نیم دیگر لشکر و از جمله تمام صحابه‌ای را که در آن بودند، در سپاهی قرار داد که می‌خواست با آن به سوی شام برود. مثنی به خالد گفت: «به خدا این را نمی‌پذیرم که تمام صحابه را با خود همراه کنی؛ از تو می‌خواهم که مطابق فرمان ابوبکر صدیق^{رضی} نیمی از صحابه را با خود ببری و بقیه را برای من بگذاری که به خدا سوگند این‌ها، تنها امید من برای نصرت و یاری الهی هستند و تو می‌خواهی آن‌ها را از من بگیری!» قبل از آن که خالد^{رضی} به سوی شام حرکت کند، نامه‌ی ابوبکر صدیق^{رضی} به او رسیده و کیفیت و چگونگی تقسیم لشکر را میان خالد و مثنی بیان نموده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت‌کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن‌که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری. هرگاه خداوند، تو را پیروز کرد، به همراه سپاهیان به عراق بازگرد و در مسؤولیت گذشته‌ات انجام وظیفه کن.»^۳

۱- معارک خالد بن ولید ضد الفرس، ص ۱۴۳

۲- الصدیق اول الخلفاء، ص ۱۶۹

۳- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۷۰

خالد رضی الله عنه به گونه‌ای لشکر را میان خود و مثنی تقسیم کرد که رضایت مثنی را جلب نمود و به جای هر صحابی که در سپاه مثنی می‌گذاشت، جنگاورانی از سران و بزرگان لشکر، در سپاه خود قرار می‌داد و در نهایت مثنی به چگونگی تقسیم لشکر در میان خود و خالد راضی شد.^۱ خالد رضی الله عنه که می‌خواست رومیان را غافل گیر کند، چاره‌ای جز این نداشت که برای رفتن به شام، بیابان‌های خشک و وسیعی را در پیش بگیرد. او از راهنمایان و کسانی که منطقه را خوب می‌شناختند، پرسید: «من، از چه راهی می‌توانم به شام بروم که با رومیان برخورد نکنم و از پشتشان درآیم؟ چرا که اگر با آنها روبرو شوم، از کمک‌رسانی به مسلمانان باز می‌مانم.» به او گفتند: «ما چنین راهی نمی‌شناسیم و تنها یک راه را یاد داریم که عبور لشکر از آن ممکن نیست؛ چرا که یک سوار تنها نیز بر خود بیمناک است که از آن راه عبور کند و عبور تو به همراه لشکری انبوه که بار زیادی با خود دارند، امکان‌پذیر نیست. وسعت این مسیر خشک، طوری است که تا پنج روز راه‌پیمایی نکنید، هیچ آبی نمی‌یابید.» خالد رضی الله عنه گفت: «چاره‌ای نداریم؛ باید از آن سوی نیروهای رومی، خود را به شام برسانیم.»

بدین ترتیب خالد رضی الله عنه تصمیم گرفت از راه خشک و پرخطر بیابان به شام برود. رافع بن عمیر که راهنما بود، پیشنهاد کرد: «تا می‌توانید با خود آب بردارید.» خالد رضی الله عنه به سپاهیان‌ش دستور داد که در شکم شترهای تشنه آب ذخیره کنند و دهان‌هایشان را ببندند تا نشخوار نکرده و آب زیادی در خود نگه دارند.^۲ خالد رضی الله عنه به سپاهیان‌ش چنین فرمود: «برای مسلمان سزاوار نیست که درباره‌ی چیزی غصه بخورد و دل‌نگران باشد که با آن، مورد معیت و یاری خدای متعال قرار می‌گیرد.»^۳ رافع بن عمیر، راهنمای لشکر خالد برای عبور از این مسیر پرخطر شد که خالی از سکنه بود و هیچ آب و نشانی نداشت؛ پرخطرترین بخش این راه، ناحیه‌ی میان قراقر و سوی^۴ بود و البته کوتاه‌ترین مسیر ممکن. خالد رضی الله عنه از سپاهیان‌ش خواست که با شتاب، این بیابان را پشت سر بگذارند و دور از چشم دشمن، خود را به مقصد برسانند و آنان را غافل گیر کنند. رافع از خالد رضی الله عنه درخواست کرد که بیست شتر بزرگ به او بدهند و پس از گرفتن شترها، آنها را چندین روز تشنه نگه داشت و سپس به آنان آب داد و شکم‌هایشان آکنده از آب شد؛ رافع، دهان شترها را بست تا از نشخوار شترها و هدر رفتن

۱- همان منبع.

۲- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۷۱

۳- الحرب النفسية، نوشته‌ی دکتر احمد نوفل (۱۵۵/۲)

۴- قراقر، آب قبیله‌ی کلب در سماوه است و سوی، نام چاه آبی از قبیله‌ی بهراء می‌باشد.

آب ذخیره شده در شکمشان، جلوگیری کند. رافع پس از ذخیره‌ی آب در شکم شترها به خالد رضی الله عنه گفت: «اینک با سپاهیان حرکت کن و در هر منزلی، یکی از شترها را بکشید و از آب ذخیره شده در شکمش استفاده کنید.» لشکر حرکت کرد و به قراقر که آخرین منطقه‌ی مرزی عراق در کناره‌ی صحرا و ابتدای منطقه‌ی سوی که قلمرو رومیان در شام بود، رسید. حد فاصل قراقر و سوی، راه‌پیمایی پنج شب می‌باشد. لشکر اسلام، روزها استراحت می‌کرد و شب‌ها حرکت می‌نمود. خالد رضی الله عنه به رافع بن عمیر که راهنمای باتجربه‌ای بود، اطمینان کرد و محرز محاربی را نیز که از طریق ستاره‌ها، ره‌یابی می‌کرد، به کار گرفت. سپاه اسلام، شب‌ها و صبح‌ها تا برآمدن خورشید حرکت می‌کرد و پس از بالا آمدن روز به استراحت می‌پرداخت و بدین ترتیب در هر روز دو مرحله^۱ از مسیر را پشت سر می‌گذاشت. خالد رضی الله عنه هیچ یک از سربازانش را نگذاشت که مسیر را پیاده بپیماید تا توان و قدرت بدنی سربازان نکاهد. خالد رضی الله عنه به همان ترتیبی که رافع پیشنهاد کرده بود، در هر منزلی به سپاهیان آب می‌داد تا این که در روز پنجم بی‌آب شدند. خالد رضی الله عنه که از تشنگی سپاهیان نگران شده بود، به رافع گفت: «چه کار کنیم؟» رافع از مردم خواست تا به جستجوی درخت عوسج (خولان) - درخت کوچک و خاردار که در آن منطقه می‌روید - پردازند. پس از جستجوی زیاد، ساقه‌ای از این درخت پیدا شد. رافع خواست تا همان‌جا را حفر کنند. آن‌جا را کردند و چشمه‌ی آبی نمایان شد و سپاهیان، از آن سیر نوشیدند و خود را به مقصد رساندند.^۲ برخی از عرب‌ها به خالد رضی الله عنه گفتند: «اگر هنگام صبح تو و هراهانت به درخت جولان رسیدید نجات میابید و اگر این درخت را پیدا نکردید، حتماً همه‌ی شما هلاک می‌شوید» مسلمانان با یافتن آب خشنود شدند و خالد رضی الله عنه گفت: «صبح که می‌شود، مردم، به تعریف از شب‌روی و راه‌پیمایی شبانه می‌پردازند.» و این سخن، ضرب‌المثل شد و خالد رضی الله عنه نخستین کسی بود که آن را گفت.^۳

این ماجرا، نشان می‌دهد که خالد رضی الله عنه از هیچ خطری در راه خدا نهراسید و برای عبور از صحرا و رسیدن به مقصدش چاره‌اندیشی، کرد و روز پنجم به (سوی) رسید. سوی، ابتدای قلمرو روم در شام بود و مرزبانان رومی که بر سر راه‌های عراق مستقر بودند، از فرارسیدن

۱- مرحله، به مسافتی گفته می‌شود که مسافر، با راه‌پیمایی معمولی در یک روز طی می‌کند.

۲- ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۶۸

۳- البدایة و النهایة (۷/۷)؛ (چون به مقصد می‌رسی، وصف تلاشت می‌کنی.)

لشکر خالد رضی الله عنه باخبر نشدند. عبور خالد رضی الله عنه در مدت پنج روز از بیابان خشک، یکی از اعجوبه‌هایی بود که با اراده و ایمان فرماندهی لشکر اسلام به بار نشست.^۱

خالد رضی الله عنه به (ادک)^۲ رسید و آنجا را به محاصره درآورده و بدون جنگ فتح نمود. خالد پس از ادک به (تدمر)^۳ رفت؛ مردم تدمر به حصار پناهنده شدند و درخواست امان نمودند. خالد رضی الله عنه نیز با آنان صلح کرد و رو به (قریتین) نهاد و با مردم آنجا جنگید و پیروز شد و سپس آهنگ (حوارین)^۴ کرد و به گردنه‌ای رسید که پرچم خود را در آنجا برافراشت و چون پرچم خالد، عقاب نامیده می‌شد و متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، آن گردنه به نام گردنه‌ی عقاب نامیده شده است.^۵ گذر خالد رضی الله عنه به (عذراء) افتاد و با غسانی‌ها درگیر شد و از آنان غنایم زیادی به دست آورده و از شرق دمشق گذشت و خود را در بصری به صحابه و فرماندهان لشکر اسلام رسانید. آنان، مشغول جنگ برای فتح بصری بودند. امیر بصری، با خالد رضی الله عنه صلح کرد و آنجا را به او تسلیم نمود و بدین ترتیب بصری، نخستین شهری بود که در شام، فتح شد. خالد رضی الله عنه خمس غنایم را که از قبیله‌ی غسان گرفته بود، با بلال بن حارث مزنی به مدینه فرستاد. خالد رضی الله عنه به همراه ابو عبیده، مرثد و شرییل بن حسنه، به قصد کمک به عمرو بن عاص رضی الله عنه (در فلسطین) حرکت کرد که رومی‌ها، در منطقه‌ی (عربا)^۶ آهنگ مسلمانان کردند و جنگ اجنادین در گرفت.^۷

ژنرال محمود خطاب می‌گوید: «خالد رضی الله عنه به طرز شگفت‌انگیز و بی‌نظیری از صحرا گذشت و پس از پشت سر گذاشتن بیابان پرخطر، خود را طوری به شام رسانید که بنده، همانند آن را در تاریخ جنگ‌ها سراغ ندارم. من، عبور هانیال و ناپلئون از کوه‌های آلپ را از لحاظ نظامی هم‌پایه‌ی گذر خالد رضی الله عنه از این بیابان پرخطر نمی‌دانم و بر این باورم که گذشتن ناپلئون از صحرای سینا یا عبور قشون انگلیسی از این بیابان در جنگ جهانی اول، قابل مقایسه با کاری که خالد رضی الله عنه کرد، نمی‌باشد. عبور از رشته‌کوه آلپ و صحرای سینا، کار چندان

۱- البدایة و النهایة (۷/۷)

۲- در متن ادک آمده و طبری، در تاریخش ارک ثبت کرده و نام یکی از شهرهای کوچک ناحیه‌ی بیابانی حلب بوده است. (مترجم)

۳- تدمر، شهری قدیمی در ناحیه‌ی بیابانی شام می‌باشد. (مترجم)

۴- قریتین و حوارین از دهکده‌ها و حصارهای معروف حلب بوده‌اند. (مترجم)

۵- ابوبکر صدیق، نوشته‌ی خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۶۸

۶- در البدایة و النهایة، (عمرات) و در تاریخ طبری، (عربات) ثبت شده است. (مترجم)

۷- البدایة و النهایة (۷/۶)

دشواری نبوده است؛ چراکه در کوه‌های آلپ، آب زیادی وجود دارد و در صحرای سینا نیز چاه‌ها و آبادی‌هایی یافت می‌شود؛ اما گذر خالد رضی الله عنه از صحرای خشک و بی‌آب، کار سترگی بود که نیروهای رومی را غافل‌گیر کرد. رومی‌ها اصلاً انتظار نداشتند که لشکری بتواند با موفقیت از صحرا بگذرد.^۱ عبور موفقیت‌آمیز لشکر خالد رضی الله عنه از صحرا، رومی‌ها را به گونه‌ای غافل‌گیر کرد که جنگ چندان‌ی نکردند و اغلب دشمنان، بدون جنگ تسلیم شدند. آن‌ها اصلاً انتظار نداشتند که در آن موقعیت با لشکری قوی از سوی صحرا روبرو شوند.^۲

با گذشت روزگار زیادی از زمان خالد رضی الله عنه، بسیاری از فرماندهان نظامی، همواره در طول تاریخ از شگرد جنگی خالد رضی الله عنه متحیر و شگفت‌زده شده‌اند. ژنرال آلمانی (فون در گولتیس) که یکی از فرماندهان آلمانی در جریان جنگ جهانی اول بوده، می‌گوید: «خالد، استاد من در فنون نظامی است.»^۳

خبر مثنی بن حارثه در عراق پس از رفتن خالد

مثنی بن حارثه رضی الله عنه فردی دلیر و بی‌باک، قوی، غیور، نیک‌سرشت، درست‌اندیش و دورنگر بود. وی، ایمان و اعتمادی راسخ به خدای متعال داشت و همواره مصالح عمومی را بر منافع شخصی ترجیح می‌داد. مثنی، در سخت‌ترین شرایط، بهترین تصمیم‌ها را می‌گرفت و از قدرت تصمیم‌گیری بالایی برخوردار بود. در همه حال با یارانش همکاری می‌کرد و اعتمادی دوطرفه در میان او و سپاهیان، حاکم بود و همین، فضایی دوستانه در میان آن‌ها ایجاد کرده بود که مثنی رضی الله عنه سپاهیان را دوست داشت و آنان نیز به او محبت و افری داشتند. مثنی در فنون جنگی به قدری توانمند بود که او را بر سختی‌های کارزار فایق می‌کرد. او، معمولاً نخستین کسی بود که به دشمن حمله‌ور می‌شد و آخرتر از همه دست از نبرد برمی‌داشت. سرزمین عراق را به خوبی می‌شناخت و در جنگ با ایرانیان کار آزموده و مجرب بود. مثنی نخستین مسلمانی بود که بر ضد ایرانیان پاخاست و سایر مسلمانان را برای جنگ با آنان برانگیخت. او، در جنگ‌های عراق به قدری شهامت به خرج داد که کم‌تر کسی همانند او حماسه آفرید. دلاوری مثنی رضی الله عنه در جنگ با ایرانیان، روحیه‌ی سپاهیان دشمن را درهم می‌شکست و مسلمانان را بیش از پیش قوی و نیرومند می‌کرد.^۴

۱- قادة فتح العراق و الجزيرة، ص ۱۹۳؛ نگاه کنید به: الحرب النفسية (۱۶۳/۲)

۲- الحرب النفسية، نوشته‌ی دکتر احمد نوفل (۱۶۲/۲)

۳- معارك خالد بن وليد ضد الفرس، ص ۱۶۷

۴- الحرب النفسية (۱۶۴/۲)

مثنی بن حارثه درباره‌ی قشون ایرانی گفته است: «من، در دوران جاهلیت و پس از اسلام، بارها با عرب‌ها و غیرعرب‌ها جنگیده‌ام؛ به خدا سوگند که پیش از اسلام، هر صد جنگجوی عجم (غیرعرب) بر هزار جنگاور عرب برتری داشت و امروز هر صد جنگاور عرب، بر هزار جنگجوی عجم، برتری دارد. چرا که خدای متعال، توان و نیروی آنان را درهم شکسته و حيله و مکرشان را خنثی نموده است. امروز از دیدن جمع انبوه دشمن نهراسید و دیدن عده و عده‌ی دشمن، شما را نترساند که آنان با از دست دادن توانشان، همانند چارپایانی می‌شوند که آنان را به هر سو که هی کنید، می‌روند.»^۱

انتخاب مثنی از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح عراق، نشان‌دهنده‌ی شناخت ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به توانایی‌ها و کان وجودی افراد می‌باشد. خالد رضی الله عنه هنگامی که می‌خواست عراق را ترک کند، با مثنی خداحافظی کرد و گفت: «اینک چون گذشته فرماندهی لشکر را در حالی عهده‌دار شو که در آن کوتاهی و سستی نمی‌کنی.»^۲ مثنی با رفتن خالد رضی الله عنه دوباره فرماندهی لشکر اسلام در عراق شد و چون کسری از رفتن خالد رضی الله عنه اطلاع یافت، لشکری انبوه به فرماندهی بهمن جادویه گرد آورد و نامه‌ی تهدیدآمیزی به مثنی نوشت و به او چنین گفت: «من، لشکری درنده‌خو از ایرانیان را به سوی تو گسیل کرده‌ام که با تو بجنگند؛ آنان، گله‌چران خوک‌ها هستند و یا کاری جز پرورش مرغ نداشته‌اند (و چون رذل و وحش گونه‌اند)، آنان را به جنگ تو فرستاده‌ام.»

مثنی بن حارثه رضی الله عنه با شجاعت و فراست تمام، نامه‌ی مجوسی را پاسخ داد و به او گفت: «تو، از دو حالت بیرون نیستی؛ یا ستم‌گری هستی که سر بر آورده‌ای که این، به نفع ما و ضرر تو خواهد بود و یا دروغ‌گویی بیش نیستی که بدترین و رسواترین دروغ‌گوها در نزد خدا و مردم، پادشاهان هستند. گمان ما این است که شما برای جنگ با ما از روی ناچاری به اراذل و فرومایگان رو انداخته‌اید؛ سپاس خدایی را که شما را برای عملی کردن مکرتان، به خوک‌چرانان و مرغ‌داران، ناگزیر کرده است.»^۳

نامه‌ی مثنی، به قدری شکننده بود که خشم ایرانیان را برانگیخت و سبب شد تا شاهشان را سرزنش کنند که چرا چنان نامه‌ای به مسلمانان نوشته است! مثنی رضی الله عنه از حیره به سوی بابل حرکت کرد و زمانی که به رود صرّاء رسید، جنگ شدیدی میان لشکر اسلام و ایرانیان

۱- من ذی قار إلى القادسیة، صالح عمّاش، ص ۱۲۴؛ الحرب النفسیة (۱۶۸/۲)

۲- عصر الصحابة، عبدالمنعم هاشمی، ص ۱۸۹

۳- الکامل ابن اثیر (۷۳/۲)

در گرفت. ایرانی‌ها، فیلی را به میدان آورده بودند تا صفوف مسلمانان را پراکنده کند. مثنی بن حارثه بر فیل حمله‌ور شد و یک‌تن او را از پای درآورد. مسلمانان، آن‌چنان به سپاهیان دشمن حمله کردند که آنان را فراری داده و جمع زیادی از آن‌ها را کشتند و اموال زیادی به غنیمت گرفتند. ایرانیانی که گریخته بودند، به بدترین وضع به مدائن رسیدند و دیدند که شاهشان مرده است.^۱ مثنی، دشمنان خدا را تا دروازه‌های مدائن به عقب راند و آشفتگی، دربار حکومت ساسانی را فراگرفت.

مثنی در نامه‌ای خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و از ایشان اجازه خواست تا به صلاح دید ایشان، کسانی را که پس از ارتداد، توبه کرده‌اند، در لشکر اسلام به خدمت بگیرد. در آن زمان حرکت فتوحات در شام به راه افتاده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرصت نیافت جواب نامه‌ی مثنی را بفرستد. مثنی پس از انتظاری طولانی برای دریافت پاسخ ابوبکر رضی الله عنه، بشیر بن خصاصیه را به جای خود در عراق گماشت و سعید بن مره‌ی عجلی را مرزبان قرار داد و خودش به سوی مدینه حرکت کرد و زمانی که به مدینه رسید، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر بستر بیماری بود و واپسین روزهای حیاتش را سپری می‌کرد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه مثنی را به گرمی به حضور پذیرفت و پس از شنیدن سخنانش، نظرش را تأیید کرد و سپس عمر فاروق رضی الله عنه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای عمر، به آن‌چه به تو می‌گویم، توجه نما و آن را اجرا کن؛ من، گمان می‌کنم امروز خواهم مُرد. اگر چنین شد و وفات کردم، همین امروز مردم را با مثنی همراه کن و هیچ مصیبتی، شما را از پرداختن به امور دینی و فرمان پروردگارتان باز ندارد. هیچ مصیبتی بزرگ‌تر از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست و تو دیدی که من هنگام وفات آن حضرت چه کردم... اگر خدای متعال، فرماندهان مسلمان را در شام پیروز کرد، یاران خالد رضی الله عنه را به عراق برگردان که آنان، شایسته‌اند کار گزار و مرزبان آن‌جا باشند...»^۲

۱- البدایة و النهایة (۱۸/۷)

۲- الکامل ابن اثیر (۷۴/۲)

مبحث دوم

فتوحات ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شام

توجه مسلمانان، از آن زمان به شام معطوف شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به هرقل نوشتند و او را به اسلام فراخواندند. آن حضرت صلی الله علیه و آله نامه‌ای به حارث بن ابی شمّر غسانی - بزرگ غسان در بلقاء و کارگزار رومی‌ها بر عرب‌ها - نیز نوشتند و او را به اسلام دعوت دادند. حارث، آهنگ جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمود که حکومت روم، او را از این کار بازداشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری به فرماندهی زید بن حارثه رضی الله عنه گسیل کردند و جنگ مؤته، رخ داد و زید و سایر فرماندهان لشکر اسلام یعنی جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه رضی الله عنهما به شهادت رسیدند و خالد بن ولید رضی الله عنه پس از شهادت این بزرگوران، فرماندهی لشکر اسلام را به دست گرفت و به گونه‌ای با دشمن جنگید که تأثیر درازمدتی بر مردم آن منطقه گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با گسیل آن لشکر، برنامه‌ی روشنی فراروی مسلمانان برای جنگ با دولت روم گذاشتند. دولت روم در آن زمان سرزمین شام را به زور زیر سیطره گرفته و عرب‌ها را طوری به هراس انداخته بود که در برابر حکومت ستم‌گرانه‌اش سر تسلیم فرود آورده و دم نمی‌زدند. سربیه مؤته و غزوه‌ی تبوک، زمینه‌ی اقدامات بعدی مسلمانان برای رویارویی با رومی‌ها شد و از این طریق مسلمانان توان و شیوه‌ی جنگی رومیان را محک زدند و میزان قدرت نظامی رومی‌ها را دریافتند. این جنگ‌ها، فرصت مناسبی برای مردم شام فراهم آورد تا اسلام و اهداف و آموزه‌های این دین را بشناسند و بسیاری از آنان به این دین راستین بگروند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ادامه‌ی راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در راستای فرمان آن حضرت صلی الله علیه و آله، در مورد گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه جدیت نشان داد. زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از ذی‌قاصه‌ی لوای جنگی فرماندهان را می‌بست، در فشی برای خالد بن سعید رضی الله عنه بست تا او را به اطراف شام گسیل کند و سپس او را به عنوان نیروی پشتیبانی مسلمانان به (تیماء)^۱ فرستاد و به او دستور داد که جز به فرمان خلیفه، تیماء را ترک نکند و تنها زمانی وارد جنگ شود که دشمن، جنگ را آغاز نماید. هنگامی که خبر خالد بن سعید رضی الله عنه به هرقل رسید، لشکری از عرب‌های تابع روم (بهراء، سلیح، کلب، لخم، جذام و غسان) فراهم آورد. خالد بن سعید رضی الله عنه، به سوی آن‌ها حرکت کرد و چون به اردوگاه‌های دشمن رسید، همه‌ی آن‌ها، پراکنده شدند. خالد بن سعید رضی الله عنه خبر پراکندگی

۱- تیماء، نام یک آبادی در میان شام و وادی القری است.

دشمن را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و در پی آن از سوی ایشان فرمان یافت که وارد عمل شود^۱ و پیش از آن که رومیان، به صفوفشان سر و سامانی بدهند، بر آنان حمله کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد بن سعید رضی الله عنه هشدار داد که مراقب مسیر برگشتش نیز باشد و در خاک دشمن زیاد پیشروی نکند. در فرمان ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه چنین آمده بود: «بی درنگ وارد عمل شو و تأخیر نکن و از خدای متعال، درخواست نصرت و یاری نما.» خالد در قسطل که در ساحل شرقی بحرالمیت قرار داشت، با لشکری از روم درگیر شد و پس از شکست دشمن به راهش ادامه داد. در همان زمان رومیان، لشکر بزرگ تری از لشکر تیماء فراهم آوردند. خالد رضی الله عنه، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از این ماجرا باخبر کرد و از ایشان درخواست نیروی کمکی نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عکرمة رضی الله عنه پسر ابوجهل را به عنوان نیروی کمکی به سوی خالد بن سعید رضی الله عنه اعزام کرد و لشکر دیگری نیز به فرماندهی ولید بن عقبه به همین منظور گسیل فرمود. خالد بن سعید رضی الله عنه پس از رسیدن نیروهای کمکی، فرمان حمله داد و راه (مرج الصفر)^۲ را در پیش گرفت. لشکر روم به فرماندهی باهان^۳ به قصد لشکر اسلام که رو به جنوب بحرالمیت نهاده و به مرج الصفر رسیده بود، حرکت کرد. رومیان در فرصت مناسبی بر مسلمانان شیخون زدند و سعید بن خالد بن سعید و همراهانش را که جلودار لشکر بودند، به شهادت رساندند. خالد رضی الله عنه پس از آن که از شهادت پسرش اطلاع یافت و خود را در محاصره می دید، عقب نشینی کرد. عکرمة رضی الله عنه نیز موفق شد لشکریان را به سلامت، به مرزهای شام به عقب بکشد.^۴

تصمیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای جنگ با رومیان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اندیشه‌ی جنگ با رومیان بود که شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه به نزد ایشان رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! آیا به این فکر نیفتاده‌ای که لشکری را به سوی رومیان در شام گسیل کنی؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «چرا، من در این فکر بوده‌ام که لشکری به شام اعزام کنم؛ اما در این باره با کسی سخن نگفتم؛ چرا چنین سؤالی کردی؟» شرحبیل رضی الله عنه گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا، در خواب دیدم که شما به همراه یارانانتان، در راهی سخت و

۱- نگاه کنید به: تمام الوفاء، ۵۴

۲- نام مرغزار معروفی در شام می‌باشد. (مترجم)

۳- در تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر، باهان ذکر شده و در البدایة و النهایة، فتوح الشام واقدی و فتوح البلدان بلاذری، نام ماهان آمده است. (مترجم)

۴- ابوبکر الصدیق، خالد جنابی و نزار حدیثی، ص ۵۸

کوهستانی می رفتید تا این که به بالای قله‌ی کوهی رسیدید و سپس از آن پایین آمدید و خود را به زمین نرم و همواری رساندید که قلعه‌ها و کشتزارها و آبادی‌های زیادی داشت؛ شما به مسلمانان گفتید: به دشمنان خدا حمله‌ور شوید که من ضمانت می‌کنم شما پیروز می‌شوید و غنیمت زیادی به دست می‌آورید. من نیز در لشکر شما بودم و پرچی به دست داشتم. قصد حمله به مردم روستایی را کردم که از من امان خواستند و من نیز امانشان دادم. بازگشتم و دیدم که به حصار بزرگی دست یافته‌اید؛ برای شما تختی گذاشتند و شما بر آن نشستید. در همان حال به شما گفته شد: خداوند، تو را یاری داد و پیروزت نمود؛ پس پروردگارت را شاکر باش و در اطاعتش بکوش. و سپس سوره‌ی نصر را بر شما خواندند. پس از آن بیدار شدم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تعبیر خواب شرحییل رضی الله عنه چنین فرمود: «همیشه خواب‌های خوب بینی؛ خواب خوبی دیده‌ای و ان شاء الله خیر باشد. در این خواب تو، خبر پیروزی و وفاتم آمده است.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه گریست و سپس ادامه داد: «راه کوهستانی و ناهمواری که دیدی و ما بر فراز کوهی رفتیم و بالاتر از همه‌ی مردم قرار گرفتیم، حاکی از آن است که ما در رویارویی با دشمن، مشقت زیادی متحمل می‌گردیم و سپس پیروز می‌شویم و دشمن، تلفات زیادی می‌بیند. پایین آمدنمان از فراز کوه به زمین نرم و همواری که آبادی‌ها و حصارهای زیادی داشت، حکایت از آن دارد که ما از زندگانی سخت و پرمشقت به معیشتی آسان و فراخ دست می‌یابیم. تعبیر این گفته‌ام به مسلمانان که: بر دشمن خدا حمله‌ور شوید؛ من برای شما غنیمت و پیروزی را ضمانت می‌کنم، این است که مسلمانان به خاک مشرکان نزدیک می‌شوند و من آنان را به جهاد ترغیب می‌دهم و آن‌ها نیز می‌پذیرند و غنایم زیادی به دست می‌آورند. این که تو در خواب دیدی پرچم‌دار هستی و به روستایی حمله می‌کنی، نشان‌دهنده‌ی این است که تو، یکی از فرماندهان این جنگ‌ها خواهی بود و پیروز نیز خواهی شد. گشوده شدن حصار برای من، بیان‌گر پیروزی و فتوحی است که خدای متعال به من ارزانی می‌دارد و تختی که بر آن نشستم، نشانه‌ی این است که خدای متعال، مرا گرامی می‌دارد. خدای متعال، می‌فرماید: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾^۱ و اما این که فرمان یافتم در اطاعت خداوند، بکوشم و سوره‌ی نصر بر من خوانده شد، خبر از وفاتم می‌دهد؛ زیرا با نزول این سوره، رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزدیک شدن زمان وفاتشان اطلاع یافتند و دانستند که به زودی وفات می‌کنند.» اشک از چشمان ابوبکر رضی الله عنه جاری شد و فرمود: «حتماً امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم و با آن کس که دین و فرمان خدا را واگذارد، می‌جنگم و سربازان اسلام را به شرق و

۱- سوره‌ی یوسف - آیه‌ی ۱۰۰: «یوسف، پدر و مادرش را (به نشان احترام بالا برد و) بر تخت نشاند.»

غرب زمین اعزام می‌نمایم که با مشرکان بجنگند تا آنان نیز بگویند: الله، یکتا و یگانه است و شریکی ندارد و یا با خفت و خواری مالیات پردازند که این، فرمان خدای متعال و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. این کار را می‌کنم تا آن‌گاه که بمیرم، تهی‌دست و ناتوان به دیدار خدا نرفته باشم و از ثواب مجاهدان بی‌بهره نباشم.^۱

خوابی که شرحبیل بن حسنہ رضی الله عنه دید، از نوع بشارت‌ها و خواب‌های صادقی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرموده‌اند: (لم یبقَ مِنَ النَّبِیَةِ إِلَّا الْمَبَشَرَاتُ) یعنی: «چیزی از نبوت، جز بشارت‌دهنده‌ها (مژده‌ها) نمی‌ماند.» عرض کردند: «مبشرات چیست؟» رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خواب خوب.»^۲

خوابی که شرحبیل رضی الله عنه دید و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه تعریف کرد، باعث شد تا ایشان از عزم و اراده‌ی خود درباره‌ی جهاد با رومیان خبر دهد و به همین منظور مجلسی مشورتی با صحابه ترتیب داد تا با آنان در مورد اعزام مجاهدان به شام مشورت و رایزنی نماید.

نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از صحابه در مورد جهاد با روم

هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، بزرگان مهاجرین و انصار و اهل بدر و دیگر یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از جمله عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنهم را به حضور خواست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از گردهمایی این بزرگواران، خطاب به آنان فرمود: «نعمت‌های خدای متعال، بی‌شمار است و اعمال ما در برابر آن ناچیز می‌باشد و با آن همه نعمت برابری نمی‌کند. بنابراین سپاس و ستایش تنها مخصوص خدا است که شما را به اسلام هدایت فرمود و روابط میان شما را بهبود بخشید و شیطان را از شما دور کرد و به همین خاطر نیز شیطان از شما ناامید شده که دوباره و بعد از این، به خدا شرک بورزید و کسی غیر از خدای یگانه را پرستید. عرب‌ها، اینک طوری یک‌دست شده‌اند که گویا فرزندان یک پدر و مادر هستند و من تصمیم گرفته‌ام شما را به جهاد با رومیان بفرستم. هر کس کشته شود، شهید است و هر آن کس که زنده بماند، مدافع و پشتیبان دین خدا محسوب می‌گردد و از سوی خدای متعال سزاوار اجر و پاداش مجاهدان می‌باشد. این، نظر من است؛ اینک هر یک از شما نظرش را بگوید.» عمر فاروق رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

۱- تاریخ دمشق از ابن‌عساکر (۶۲۰/۲ و ۶۲۱/۲)؛ فتوح الشام از دی، ص ۱۴؛ نگاه کنید به: التاريخ الإسلامی (۱۷۹/۹)

۲- بخاری، کتاب التعبیر، شماره‌ی ۶۹۹۰

«سپاس و ستایش، تنها خدایی را سزاوار است که هر یک از بندگانش را که بخواهد به خیر و نیکی مخصوص می گرداند. سوگند به خدا، ما به سوی هیچ کار نیکی نشتافتیم مگر آن که شما دو آن از ما سبقت گرفتید و این، فضل و عنایت خدا است که به هر کس که بخواهد، می دهد. به خدا که من نیز در همین اندیشه بودم و می خواستم این موضوع را با شما در میان بگذارم اما خداوند چنین خواست که شما اینک این موضوع را مطرح کنید. نظر شما کاملاً درست است؛ خدای متعال، همیشه شما را به راه های درست رهنمود فرماید. شما، دسته های سواره نظام و پیاده را یکی پس از دیگری و به دنبال هم به سوی رومیان اعزام کنید و مردان جنگی و لشکرها را پشت سر هم گسیل نمایید که خداوند، دینش را یاری می رساند و اسلام و مسلمانان را عزت می بخشد.» سپس عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه برخاست و فرمود: «ای خلیفه ای رسول خدا، این ها که پیش رو دارید، نژاد روم هستند و همانند آهن تیز و به سان ستون، محکم می باشند؛ از این رو من، مناسب نمی دانم که همه ی ما به یک باره به آنان حمله کنیم؛ بلکه ابتدا دسته هایی از مسلمانان را به سوی آنان گسیل کنید تا در کناره ها و بخشی از قلمروشان شیخون بزنند و بازگردند. اگر این کار به همین منوال ادامه یابد، تلفاتی به دشمن وارد می شود و کناره هایی از خاکشان به تصرف ما در می آید و بدین ترتیب مسلمانان، برای جنگ با روم قدرت و توان می یابند. افرادی به سوی یمن و قبایل ربیعه و مضر نیز بفرستید و آنان را جمع کنید تا در زمان مناسب، خود شما فرماندهی قشون را عهده دار شوید و یا شخص دیگری را به همراه آن ها به جنگ با رومی ها بفرستید.» پس از این که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه پیشنهادش را ارائه کرد و نشست، حاضران جلسه ساکت بودند و چیزی نمی گفتند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند، همیشه شما را به رحمتش بنوازد؛ نظرات خود را بگویید.» عثمان بن عفان رضی الله عنه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به گمان من، شما خیرخواه مسلمانان هستید و بر آنان دل سوز و مهربان. پس هر تصمیمی که به خیر و صلاح می دانید، اجرا کنید که هیچ گمان بدی در مورد شما وجود ندارد.» طلحه، زبیر، سعد، سعید بن زید، ابو عبیده رضی الله عنه و دیگر بزرگانی که آن جا حضور داشتند، سخنان عثمان رضی الله عنه را تأیید کردند و گفتند: «عثمان، درست می گوید؛ آنچه خود مصلحت می بینید، انجام دهید که ما هیچ گونه مخالفتی نداریم و بی آن که به شما بدگمان باشیم، از شما اطاعت می کنیم.» بزرگان صحابه، سخنانی از این قبیل گفتند. علی بن ابی طالب رضی الله عنه نیز آن جا حضور داشتند و تا آن موقع چیزی نگفته بودند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «ای ابوالحسن، نظر شما چیست؟» علی رضی الله عنه فرمود: «من، کار و نظر شما را خجسته می دانم؛ به نظر من چه خود شما به سوی آن ها بروید و چه کس دیگری را بفرستید، حتماً به خواست خدای متعال پیروز

می شوید.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: «خداوند، همیشه به تو خیر و نیکی برساند؛ از کجا می دانی که ما حتماً پیروز می شویم؟» علی رضی الله عنه چنین پاسخ داد: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «این دین، همیشه بر دشمنانش پیروز است تا این که دین، قایم و پابرجا گردد و مسلمانان، پیروز و سرافراز گردند.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «سبحان الله! این حدیث، چه قدر خوب است! خداوند، تو را در دنیا و آخرت شادمان گرداند که مرا این چنین شاد کردی.» و سپس ابوبکر رضی الله عنه در میان مردم برخاست و پس از حمد و ثنای خدای متعال و درود و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سخن گفت «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله ی این دین، بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می گمارم و پرچم هایی می بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نورزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می کنند و کار نیک انجام می دهند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بلال رضی الله عنه دستور داد تا در میان مردم بانگ برآورد که برای جهاد با روم بسیج شوید.^۲

از این نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین برمی آید که ایشان، مطابق سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد کارهای مهم و بزرگ، با صاحب نظران رایزنی می کرد و پیش از آن که به کار مهمی دست بزند، آن را با اهل شورا در میان می گذاشت و مورد بررسی قرار می داد. بازنگاهی به نظرخواهی ابوبکر صدیق رضی الله عنه از صحابه در مورد جهاد با روم، نشان می دهد که تمام صحابه رضی الله عنهم با کلیت پیشنهاد ابوبکر صدیق رضی الله عنه موافق بودند و تنها درباره ی کیفیت و چگونگی گسیل لشکر اسلام به شام، اختلاف نظر وجود داشت. نظر عمر فاروق رضی الله عنه، این بود که لشکرهایی به طور متوالی و پشت سر هم به شام گسیل شوند تا به تدریج مسلمانان در شام قوت بگیرند و با دشمن بجنگند. پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، این بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه دسته هایی را به طور جداگانه به شام اعزام کنند و چون هر دسته ای به خاک دشمن، پاتک زد، به مدینه برگردد و دسته ی دیگری اعزام شود تا به این ترتیب دشمن، ضعیف و ناتوان شود و در یک حمله ی همه جانبه در برابر مسلمانان شکست بخورد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به نظر عمر فاروق رضی الله عنه

۱- بخاری، کتاب الاعتصام، شماره ی ۷۳۱۱؛ مسلم، کتاب الامارة، شماره ی ۱۵۳۳

۲- تاریخ دمشق، از ابن عساکر (۶۳/۲-۶۵)

عمل کرد و بنا بر پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه، قبایل عرب و به ویژه اهل یمن را به جنگ با رومیان فراخواند.^۱

نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به اهالی یمن و فراخوان آن‌ها برای جهاد با روم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه‌ای به مردم یمن نوشت و آنان را به جهاد در راه خدا فراخواند. متن نامه‌ی ایشان بدین شرح بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

- از خلیفه‌ی رسول خدا، به مؤمنان و مسلمانان یمن.

السلام علیکم

من، شما را گواه می‌گیرم که خدای یگانه و بی‌همتا را می‌ستایم. اما بعد: خدای متعال، جهاد را بر مؤمنان فرض کرده و به آنان دستور داده تا در هر حال - سبک‌بار و سنگین‌بار- در راه خدا خارج شوند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد کنند. جهاد، فریضه‌ی بزرگی است که پاداش بزرگی در نزد خدا دارد. ما از مسلمانان خواستیم که برای جهاد با روم بسیج شوند و آنان نیز بی‌درنگ پذیرفتند و با نیت درست و بزرگی برای این کار شتافتند. اینک شما نیز ای بندگان خدا! برای همان کاری شتاب کنید که سایر مسلمانان شتافتند و نیت‌هایتان را نیک گردانید و بدانید که به یکی از دو خوبی دست می‌یابید؛ یا شهادت در راه خدا و یا پیروزی بر دشمن و کسب غنیمت. خداوند، این را از بندگان نمی‌پسندد که به زبان بگویند و عمل نکنند. جهاد با دشمنان خدا، همواره ادامه دارد تا آن‌ها، دین حق را بپذیرند و در برابر حکم و فرمان کتاب خدا گردن نهند. خدای متعال، دیتان را مصون بدارد و دل‌هایتان را هدایت گرداند و اعمالتان را نیک و پاکیزه فرماید و پاداش مجاهدان شکیبیا را نصیبتان نماید.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه این نامه را با انس بن مالک رضی الله عنه به یمن فرستاد. از این نامه کاملاً نمایان است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسلمانان را برای جهاد در راه خدا تشویق می‌کرده است. این روی کرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه را می‌توان فراخوان عمومی یا بسیج عمومی نامید.^۳

۱- التاریخ الإسلامی (۱۸۸/۹)

۲- تاریخ فتوح الشام از دی، ص ۸؛ تهذیب تاریخ دمشق (۱۲۹/۱)

۳- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۲۹۴

در نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه اهداف جهاد هویدا می‌شود: *رو شدن مسلمانان راستین؛ چراکه خدای متعال گفته‌ی بدون عمل را نمی‌پسندد. *کارزار با دشمنان خدا بدین قصد که در برابر دین حق گردن نهند و حکم و قضاوت کتاب خدا را بپذیرند. اهالی یمن، با آمادگی کامل و میل و رغبت خود، فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای جهاد با روم لیک گفتند و هیچ خبر موثقی در دست نیست که بر خروج اجباری یمنی‌ها برای جنگ با رومی‌ها دلالت کند. مردم یمن، داوطلبانه ندای جهاد را پاسخ دادند و با زنان و فرزندانشان به مدینه رفتند. انس بن مالک رضی الله عنه که به تمام قبایل یمن سرکشید و نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای آن‌ها خواند، می‌گوید: «برای هر کس که نامه‌ی ابوبکر را خواندم، با پاسخ و واکنش مناسبی روبرو شدم. هر کس که فراخوان ابوبکر رضی الله عنه را می‌شنید، می‌گفت: ما این کار را می‌کنیم و برای اجرای خواسته‌ی ابوبکر به راه می‌افتیم.» انس رضی الله عنه می‌افزاید: «هنگامی که نامه‌ی ابوبکر رضی الله عنه را برای ذی کلاع خواندم، همان دم فرمان داد تا اسب و سلاحش را بیاورند و با قبیله‌اش برخاست و درنگ نکرد و دستور داد تا اردو بزنند و مردم در اردو گاه جمع شوند و بدین ترتیب جمع زیادی از یمنی‌ها با او همراه شدند و ذی کلاع برخاست و خطاب به آنان چنین گفت: برادران نیکو کارتان، شما را به جنگ با مشرکان و کسب پاداش بزرگ فراخوانده‌اند. هر کس که می‌خواهد، اینک با من به راه بیفتد.»^۱

انس بن مالک رضی الله عنه یازدهم رجب سال دوازدهم هجری به مدینه بازگشت و به ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خبر حرکت یمنی‌ها را رسانید و گفت: «دلاوران و پهلوانان یمن و سواره‌نظام آن‌ها، غبار سفر به خود خریده تا به نزدت بیایند و زنان و فرزندان و اموالشان را نیز با خود برداشته‌اند.» مدت زیادی نگذشت که ذی کلاع حمیری و قبیله‌اش در شانزدهم رجب به مدینه رسیدند.^۲

باید دانست که تنها حمیری‌ها نبودند که فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را داوطلبانه پاسخ گفتند؛ بلکه هر یک از طوایف و قبایل یمن در حد توان خود برای حضور در جبهه‌ی نبرد با رومیان آماده شدند. به‌طور مثال بیش از دوهزار از همدانی‌ها به سرکردگی حمزه بن مالک همدانی در پاسخ درخواست ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه رفتند.^۳ یمنی‌ها پس از رسیدن به مدینه در مسجد با ابوبکر صدیق رضی الله عنه ملاقات کردند؛ آیاتی از قرآن کریم تلاوت شد و خوف و

۱- الکامل این اثیر (۶۴/۲): الیمن فی صدر الاسلام، ص ۳۰۱ و ۳۰۲

۲- الیمن فی صدر الاسلام، ص ۳۰۲

۳- الیمن فی صدر الاسلام، ص ۳۰۲

خشیت الهی در یمنی‌ها، جانی دوباره گرفت و روح و روانشان را طوری تکان داد که گریستند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در حال گریه فرمود: «قبلاً این گونه بودیم؛ اما دل‌ها سخت شد.»^۱ ذوالکلاع حمیری، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را که دید مردی سال‌خورده و نحیف است و لباس ساده و زبری به تن دارد، تعجب کرد. لباس ابوبکر صدیق رضی الله عنه، اصلاً در چشم نمی‌آمد و زهد و ورع، از چهره‌ی سفید و نورانش نمایان بود. ذوالکلاع، در حالی به مدینه رفته بود که هزار غلام سوار، او را همراهی می‌کردند و تاجی به سر داشت و لباس تنش، زردوزی شده بود و می‌درخشید؛ عبایش نیز رشته‌های زر و یاقوت و مرجان داشت. ذی‌کلاع و همراهانش، با دیدن وضع ابوبکر صدیق رضی الله عنه و فروتنی و تواضعش، به قدری متأثر شدند که لباس‌های گران‌بها را درآوردند و همانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه لباس‌های ساده‌ای پوشیدند. بزرگ حمیری‌ها (ذوالکلاع) به قدری متأثر شده بود که روزی او را در حالی در بازار مدینه دیدند که بر شانه‌اش پوست گوسفندی انداخته بود. افراد قبیله‌اش ناراحت شده، به او گفتند: «تو، ما را در میان مهاجرین و انصار به فضیحت کشانده‌ای!» ذوالکلاع گفت: «آیا می‌خواهید آن گونه که در دوران جاهلیت، متکبر بودم، در دوره‌ی اسلام نیز تکبر کنم؟ نه، به‌خدا سوگند که تنها به زهد و فروتنی در این دنیا، می‌توان از خدای متعال اطاعت و فرمان‌برداری کرد.»^۲

سایر سران یمن نیز رویه‌ی ذوالکلاع را در پیش گرفتند و تاج‌های سنگین طلا را کنار گذاشتند و خود را از لباس‌های فاخر و گران‌بهای زردوخت رها کردند. آن‌ها، لباس‌ها و تاج‌های گران‌بهای خود را به بیت‌المال بخشیدند و از بازار مدینه برای خود لباس‌های ساده‌ای خریدند.^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین کسی بود که از اسلام، تصویری عملی ارائه کرد و سراسر وجودش، دعوتی عملی به سوی اسلام بود. او، بیش از آن که بگوید، عمل می‌کرد و از این‌رو اثرگذارترین دعوت‌گری بود که مردم، با دیدنش متأثر می‌شدند و از او سخنان عاری از عمل نمی‌شنیدند. زمانی که سران یمن، خلیفه‌ی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به عبارتی فرمانروای خود را دیدند که با فروتنی و تواضع، همانند مردم عادی لباس می‌پوشد و در اجتماع و بازار، رفت و آمد می‌کند، دانستند که چیزی فراتر از لباس‌های زرین و گران‌بها نیز وجود دارد و آن، عزت نفس و درون‌مایه‌ی عزتمند است. سران یمن، با دیدن ابوبکر رضی الله عنه

۱- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۱۴؛ ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص ۲۱۸

۲- مروج الذهب از مسعودی (۳۰۵/۲)

۳- الصدیق أول الخلفاء، ص ۱۳۷ و ۱۳۸

خجالت زده شدند و از خدا و مردم شرم کردند که با چه حال و رویی، با خلیفه‌ی ساده‌پوش، روبرو شوند که تاج زرین بر سر دارند و لباس فاخر و گران‌بها بر تن؟! این چنین بود که آب شده و احساس حقارت کردند و بزرگی و هیجان درونیشان فروریخت و به مصداق «چو آفتاب برآید، ستاره ننماید»، تمام بزرگی و جاهشان، در مقابل عظمت آن بزرگ‌مرد، فروپاشید! خدای متعال، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را مورد رحمت خویش قرار دهد که این چنین در فروتنی، بزرگ بود و در بزرگی و قدرت، فروتن.^۱

لشکرهای اعزامی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شام

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که برای لشکرکشی به شام مصمم شد و مردم را برای جهاد با رومیان، بسیج کرد، چهار لشکر را به سوی شام روانه فرمود:

لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه

لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، نخستین لشکری بود که به سوی شام اعزام شد و مأموریتش، این بود که دمشق را فتح کند و به هنگام ضرورت به عنوان نیروی پشتیبانی سایر لشکرها وارد عمل شود. لشکر یزید رضی الله عنه، ابتدا سه هزار نفر رزمنده داشت؛ اما ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیروهای کمکی دیگری نیز به لشکر افزود و لشکر یزید، به حدود هفت هزار نفر افزایش یافت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با پای پیاده، لشکر یزید رضی الله عنه را بدرقه نمود. ایشان هنگام بدرقه‌ی یزید رضی الله عنه به او چنین فرمود: «من، تو را امیر کرده‌ام تا تو را بیازمایم؛ اگر به خوبی از عهده‌ی کار برآمدی، تو را بر مسؤولیت ماندگار می‌کنم و بلکه کار بزرگ‌تر و بیش‌تری به تو وامی‌گذارم و اگر بد عمل کردی، تو را عزل می‌نمایم. من، تو را سفارش می‌کنم به این که تقوای الهی پیشه کنی؛ چراکه خدای متعال، از درونت همانند ظاهرت باخبر می‌باشد. نزدیک‌ترین مردم به خدا، کسی است که بیش از همه او را دوست بدارد و با اعمال نیک به او نزدیکی بجوید. من، مسؤولیت خالد بن سعید را به تو واگذار کردم؛ پس به هوش باش که از عادات و تفاخر جاهلیت دوری کنی که خدای متعال، این رویه را نمی‌پسندد و بر کسانی که آن را در پیش بگیرند، خشم می‌گیرد. با سربازانت به خوبی برخورد نما و چون به حضورشان رسیدی، با آنان به نیکی آغاز کن و به آن‌ها مژده‌های خوبی بده. هرگاه که آنان را نصیحت می‌کنی، کوتاه و مختصر نصیحت کن که سخن زیاد، باعث می‌شود بخشی از سخنان، فراموش شود. تو خودت را اصلاح کن تا مردم به صلاح تو رفتار کنند. نمازها را به وقتش و با رعایت کامل رکوع، سجده و خضوع و

۱- ابوبکر الصدیق، علی طنطاوی، ص ۲۱۹

خشوع ادا کن. اگر پیک‌های دشمن، پشت آمدند، آنان را گرامی بدار و البته آن‌ها را زیاد پیش خود نگه ندار تا در حالی اردوگاهت را ترک کنند که چیزی (از اسرار جنگی و نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفشان پی می‌برند و از برنامه‌هایشان مطلع می‌شوند. با آن‌ها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). شخص دیگری را سخن گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران، پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفتگی می‌کشد. شبانگهان با یارانت به گفتگو بنشین تا از اوضاع و احوالشان اطلاع یابی و نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن و هر که را در حال غفلت یافتی، به خوبی و بدون افراط تنبیه کن و در شب، نوبت پاسبانی بگذار و اولین نوبت را طولانی تر نما که نوبت اول نگهبانی، آسان تر است. از این که کسی را به حق، عقوبت و بازخواست کنی، ترس و در عین حال از حد نگذر و از عجله و شتاب زدگی در بازخواست، بپرهیز و طوری هم عمل نکن که سبب نفرت و بیزاری شوی. از وضع سپاهیان غفلت نکن (و آن قدر نسبت به آن‌ها بی‌خیال نباش) که سبب تباهیشان می‌شوی و در پی تجسس و خرده گیری بر آنان نیز مباش که آن‌ها را به رسوایی می‌کشی و هیچ گاه اسرارشان را فاش نکن و به ظاهرشان بسنده نما. از هم نشینی با شوخ‌بازان بپرهیز و با اهل صدق و وفا هم نشین باش. هنگام رویارویی با دشمن، شجاعانه برخورد کن و ترس و بزدلی به خود راه نده که مردم نیز بزدل و ترسو می‌شوند و از خیانت در غنایم بپرهیز که مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند. شما با مردمی مواجه می‌شوید که در صومعه‌ها خلوت گزیده‌اند؛ آن‌ها را به حالشان واگذارید و کاری به کارشان نداشته باشید. ابن‌اثیر می‌گوید: «این وصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از بهترین و مفیدترین وصایا برای کارگزاران می‌باشد.» نکات زیر در سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه قابل توجه و در خور بررسی است:

۱- پست‌ها و منصب‌ها، حق ثابت و همیشگی صاحب‌منصبان و مسؤولان نیست و مانند گاریشان بر مقام و منصبشان، منوط به درستی عملکرد و میزان موفقیتشان می‌باشد. از همین رو بالاترین مقام اجرایی حکومت اسلامی وظیفه دارد تا مسؤولان بدکار یا کم‌کار را عزل نماید. درک این موضوع، کارگزاران و مسؤولان را در انجام هر چه بهتر وظایفشان

برمی‌انگیزد و باعث می‌شود تا تمام تلاش خود را در راستای دست‌یابی به بالاترین سطح موفقیت کاری به کار بگیرند. اگر مسؤولی، خودش را همیشه بر منصبش مانند‌گار بدانند، در انجام وظایفش کوتاهی می‌کند و به ساخت و پاخت‌های گیتیانه و منفعت‌طلبی‌های شخصی می‌پردازد و بدین‌سان مردم را به انواع و اقسام هرج و مرج‌ها و فسادها گرفتار می‌سازد.

۲- تقوا، مهم‌ترین عامل موفقیت است. چراکه خدای متعال از درون و برون انسان به یک‌سان آگاه است و بنده‌ای که از درون خود تقوا دارد، در ظاهر نیز از خدا می‌ترسد و به همین خاطر هم از فساد و مصادیق فساد و تبه‌کاری اجتناب می‌کند. فساد و تبه‌کاری، عمدتاً نتیجه‌ی هوا و هوس است که اصلاً با تقوای الهی سازگار و همگرا نیست.

۳- پرهیز از تعصب قبیله‌ای و دوری از جانب‌داری متعصبانه از آبا و اجداد، اصل دیگری بود که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر آن تأکید فرمود. از آن‌جا که ممکن است عادات و رسوم آبا و اجداد، با حق و آموزه‌های دینی مغایر باشد، تعصب و سرسختی بر جانب‌داری از آن‌ها، سبب انحراف انسان از راه راست می‌شود. چراکه روابط اسلامی، مبتنی بر اخوت و برادری اسلامی است و تعصب، مایه‌ی تضعیف این روابط می‌گردد.

۴- همواره باید کوتاه و مختصر سخن گفت و نصیحت کرد؛ چراکه طولانی کردن سخن، گذشته از آن‌که ممکن است انسان را از ادای مقصود باز بدارد، باعث می‌شود که انسان، بسیاری از سخنان را از یاد ببرد و یا در صورت بلاغت کلامی گوینده، مخاطب را در شگفت اندازد و مانعی برای درک مقصود واعظ شود و در صورت عدم بلاغت، فهم و شناخت درستی از گفته‌ها برداشت نگردد.

۵- اگر مسؤولان، شایسته باشند و به رفع عیوب و کاستی‌های خود پردازند، سبب اصلاح و بهبود عملکرد مردم می‌شوند.

۶- نماز کامل، نمازی است که هم از لحاظ ظاهری یعنی چگونگی ادای رکوع و سجده و هم از نظر درونی کامل باشد و با خشوع و خضوع هرچه تمام‌تر ادا شود. با نماز کامل است که نام و یاد خدا در زمین برپا می‌گردد و رفتار و کردار انسان بهبود می‌یابد. نماز کامل، دل‌ها را قوت می‌بخشد و مایه‌ی راحتی و آرامش است و به هنگام بروز مشکلات، برای مسلمان، حکم پناهگاه می‌یابد.

۷- برخورد محترمانه با قاصدان دشمن و فراهم آوردن شرایطی که از چند و چون لشکر اسلام، آگاهی نیابند، نکته‌ی مورد تأکید دیگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. استقبال محترمانه از قاصدان دشمن، نوعی دعوت عملی به اسلام است تا دشمنان، به ارزش‌های اخلاقی مسلمانان پی ببرند. البته گرامی‌داشت پیک‌های دشمن، بدین معنا نیست که آن‌قدر به آنان رو داده

شود که از چند و چون لشکر اسلام آگاهی یابند؛ بلکه باید توان و قدرت مسلمانان را طوری به رخ قاصدان دشمن کشید که ترس و هراس، آنان را بردارد.^۱

۸- رازداری و عدم افشای اطلاعات و اسرار نظامی، یکی از نکات مورد تأکید ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد. قطعاً رازداری، در پهنه‌ی منافع و مسایل عمومی امت، اهمیت بیشتری دارد. انسان فرزانه، با دگرگونی اوضاع دستپاچه نمی شود و راز درونش را برملا نمی کند که بدین سان کنترل اوضاع از دستش خارج می شود و با مشکلات زیادی روبرو می گردد.

۹- درست مشورت کردن، بر نتایج و پیامدهای مشورت مقدم است؛ چراکه مشاور، هر چند هم که باتجربه و درست اندیش باشد، در صورتی می تواند مشورت درستی ارائه دهد که از چند و چون مسأله‌ی مورد بحث آگاه باشد و در غیر این صورت بدون آگاهی کافی از مسأله، پیشنهادی ارائه می دهد که پیامدهای منفی زیادی به دنبال خواهد داشت.

۱۰- هر مسؤولی موظف است با طبقات مختلف مردمی که در قبالشان مسؤولیت دارد، نشست و برخاست داشته باشد تا از اوضاع و احوالشان آگاهی یابد و با شناخت مشکلات، نسبت به رفع آن اقدام نماید. مسؤولی که از مردم دوری می کند، از اوضاع و احوال مردمش بی خبر می ماند و تنها پل ارتباطی او با مردم، بزرگانی هستند که مشکلات، تنها از طریق آنان به گوشش می رسد و به همین خاطر نیز نمی تواند آن گونه که باید و شاید از تمام مشکلات باخبر شود و برای رفع آن ها اقدام کند. به خصوص که ممکن است سران و بزرگان مردم، تنها بازگوکننده‌ی مشکلاتی باشند که در رابطه با خودشان می باشد و یا طوری مشکلات را مطرح کنند که اقدام اصولی و درستی برای رفع کاستی ها صورت نگیرد.

۱۱- توجه به حراست و پاسبانی از مردم و به کارگیری پاسبانان توانمند، اصل مهمی در ساختار جمعی و اجتماعی مسلمانان است تا آن ها را از خطرات احتمالی، محافظت کنند. البته نباید پاسبانان را به حال خود وا گذاشت؛ بلکه فرمانده و امیر موظف است که همواره از نگهبانان سرکشی کند تا از انجام مسؤولیتشان غافل نشوند و از سوی دشمن غافل گیر نگردند.

۱۲- فرمانده و هر مسؤولی، وظیفه دارد برای تنبیه کسانی که از آنان اشتباهی سر می زند، معتدلانه برخورد کند و در عین حال در مجازات و بازخواستشان کوتاهی ننماید که گذشت بی مورد، جسارت افرادی را که تخلف کرده اند، برمی انگیزد و سبب گستاخی دیگران نیز می شود و بدین سان هرج و مرج به وجود می آید. در بازخواست یا مجازات افراد نباید از حد گذشت؛ چراکه این کار، مایه‌ی خشم و نفرت می شود؛ در مجازات ها باید رویه‌ای را در

پیش گرفت که به اصلاح و تربیت بینجامد و بدون آثار منفی و آسیب‌های رفتاری و یا خشم و نفرت افراد، هدف تربیتی مجازات تحقق یابد.^۱

۱۳- هر مسؤولی، باید در حیطه‌ی مسؤولیتش به آن‌چه می‌گذرد، کاملاً آگاه باشد تا توده‌ی افراد، چنین احساسی داشته باشند که کسی هست که به امور و مسایلشان توجه و رسیدگی می‌کند. پیامد این طرز عمل چنین خواهد شد که خوبی‌ها، افزون گردد و از بدی‌ها کاسته شود. البته آگاهی و بیداری از آن‌چه در جامعه می‌گذرد، بدین معنا نیست که مسؤول در پی تجسس افراد باشد که با این کار، رسوایی به بار می‌آید و رشته‌ی روابط دوستانه و قدرشناسانه‌ی میان مردم و مسؤولین، پاره می‌شود. آگاهی از وضع جامعه و وجود روابط اصولی و درست مردم و مسؤولان، جناح‌ها و گروه‌های مختلف جامعه را از تخلف و قانون‌شکنی باز می‌دارد و مانع بروز هرج و مرج می‌شود و با گسستن روابط مردم و مسؤولان و نبود تقوای الهی به عنوان مهم‌ترین عامل بازدارنده، هوا و هوس و منفعت‌طلبی‌های شخصی و گروهی، جامعه را فرا می‌گیرد و رفع مشکلات را مشکل می‌نماید؛ چراکه پرداختن به مسایل عمومی و رفع مشکلات و کاستی‌ها، توان بالایی می‌طلبد که در جریان تخلف و بروز هرج و مرج، ناچیز می‌گردد.

۱۴- مسؤولان، باید با صاحب‌نظران و اندیشمندان متعهد، نشست و برخاست داشته باشند و به انتقادات و پیشنهادهایشان که ممکن است گاهی تلخ و مرارت‌بار نیز باشد، توجه کنند. چراکه پیامدهای مفید نقد و انتقاد سازنده، بر کسی پوشیده نیست و نفعش، متوجه همگان می‌شود. بر عکس مجالست مسؤولان و صاحب‌منصبان با شوخ‌بازانی که دنیا، تمام هم و غمشان می‌باشد، مسؤولان را از پرداختن به امور مهم و اساسی ملت باز می‌دارد و کار را به جایی می‌کشاند که اصلاح امور، مشکل و حتی ناممکن می‌شود و تبعات آن، دامن‌گیر مردم و مسؤولان می‌گردد.

۱۵- فرماندهی نظامی مسلمانان، باید در رویارویی با دشمن، شجاع و دلاور باشد و بداند که ترس و بزدلی فرمانده، به سربازان و سپاهیان نیز سرایت می‌کند و لشکر اسلام را به شکست می‌کشاند. این، در صحنه‌ی نبرد است و در مورد زمان صلح و در پهنه‌ی اداره‌ی امور نیز مسؤولان، موظفند در برابر مسایل و مشکلات، مواضع شجاعانه‌ای اتخاذ کنند؛ چراکه ضعف در تصمیم‌گیری‌ها، به کارگزاران زیردست مسؤولان بلندمرتبه سرایت می‌کند

و آنان را در انجام وظیفه، ضعیف می گرداند و در نتیجه سبب بازدهی اندک فعالیت‌ها می شود.

۱۶- فرماندهی جنگی مسلمانان، باید از خیانت در غنایم پرهیزد. این بحث، در سایر عرصه‌های اجتماعی مسلمانان نیز مطرح می‌باشد. مسؤولان اداری، همواره باید از منفعت طلبی‌های شخصی در انجام مسؤولیت‌ها و وظایفشان خودداری کنند. به طور مثال هیچ کارمند و مسؤولی نباید، در حیطه‌ی انجام مسؤولیتش، هدیه‌ی کسی را بپذیرد. چراکه از چنین هدیه‌ای، بوی رشوه و خیانت می‌آید و آن گونه که در گفتار ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمایان شد: «خیانت، مایه‌ی فقر است و نصرت الهی را دور می‌کند.»

۱۷- بازمینی سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، عظمت اندیشه‌های ابوبکر را هویدا می‌سازد و نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه، همواره به مسایل مسلمانان فکر می‌کرده و از همین رو نیز با تصور مشکلات و مسایلی که ممکن است فراروی فرماندهی مسلمانان، قرار بگیرد، به بیان پاره‌ای از دستورات و سفارش‌ها می‌پردازد تا فرماندهی مسلمان را در رویارویی با مشکلات و مسایل احتمالی و حل و فصل آن‌ها، یاری داده باشد. وصیای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، سند دیگری از مواضع تحسین برانگیز ابوبکر رضی الله عنه می‌باشد که در پرونده‌ی درخشانش افزوده می‌گردد. اگر به حکمرانی ابوبکر رضی الله عنه بنگریم، او را در صحنه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مسلمانان، ورزیده و بی‌نظیر می‌یابیم؛ اگر به شیوه‌ی نظامی ابوبکر رضی الله عنه در گسیل لشکرها توجه کنیم، او را در پهنه‌ی امور نظامی، طوری پخته و کارآزموده می‌بینیم که گویا در تمام میادین نبرد با فرماندهان جنگی همراه بوده است؛ و چون به مهر و عطوفتش بنگریم که چگونه دل‌ها را گرد می‌آورد، درمی‌یابیم که ابوبکر صدیق رضی الله عنه نمونه‌ی کاملی از یک دعوت‌گر بوده است. او، نسبت به مؤمنان دل‌سوز و مهربان بود و احترام زیادی به مجاهدان راه حق می‌گذاشت و از شایستگان، در اداره‌ی امور مختلف به خوبی کار می‌گرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر دشمنان خدا اعم از کفار و منافقان، سخت و شدید بود.^۱

لشکر شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سه روز پس از حرکت لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه، لشکری به فرماندهی شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه به سوی شام گسیل کرد و هنگام بدرقه‌ی شرحبیل فرمود: «ای شرحبیل!

آیا سفارشم به یزید را شنیدی؟» شرحییل رضی الله عنه گفت: بله. ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «سفارشم به تو، همانند سفارشی است که به یزید کردم و افزون بر آن، تو را به چیزهایی سفارش می‌کنم که هنگام سفارش به یزید از یاد بردم. تو را سفارش می‌کنم به این که نماز را در وقتش بپا داری و در جنگ، صبر و شکیبایی پیشه کنی تا پیروز شوی و یا به شهادت برسی. احوال پرس بیماران باش و در تشییع جنازه‌ها حاضر شو و خدای متعال را در هر حال، به کثرت یاد کن.» شرحییل رضی الله عنه عرض کرد: «تنها از خدا، یاری می‌خواهیم که آن چه خدا بخواهد، همان می‌شود.»^۱ لشکر شرحییل رضی الله عنه متشکل از سه تا چهار هزار نفر بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، به شرحییل رضی الله عنه دستور داد به تبوک و بلقاء و سپس به بصری برود. شرحییل بی‌آن که با مقاومت قابل توجهی از سوی دشمن مواجه شود، به بلقاء رسید. لشکر شرحییل رضی الله عنه که در سمت چپ لشکر ابوعبیده رضی الله عنه و در سمت راست لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه قرار داشت، پس از پشت سر گذاشتن بلقاء، به بصری رسید و آن را محاصره کرد؛ اما از آن جا که بصری، از شهرهای نظامی و جزو مراکزی بود که به شدت حراست می‌شد، شرحییل رضی الله عنه نتوانست آن را فتح کند.^۲

لشکر ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه چون آهنگ اعزام لشکر ابوعبیده را نمود، او را به حضور خواست و فرمود: «مانند کسی به سخنانم گوش کن که قصد فهمیدن و عمل کردن دارد. افرادی از بزرگان و سران عرب و مسلمانان شایسته، با تو هستند که در دوره‌ی جاهلیت سوارکارانی بوده‌اند که از روی حمیت و تعصب می‌جنگیده‌اند و اینک با نیت درست و به امید کسب پاداش جهاد می‌کنند. با همراهانت برخورد خوبی داشته باش و همه را در حق، برابر بدان. تنها از خدای متعال، یاری بخواه که خدای متعال برای یاری کافی است. بر خدای متعال توکل کن و کارت را به او واگذار که کافی است خدای متعال، حافظ و مراقبت باشد. ان شاء الله فردا حرکت کن.»^۳ هدف لشکر سه تا چهار هزار نفری ابوعبیده رضی الله عنه حمص^۴ بود. ابوعبیده رضی الله عنه پس از پشت سر گذاشتن وادی القری و حجر (شهر صالح) به ذات‌منار رفت و از آن جا به زیزا و سپس مأؤاب^۵ رسید و در آن جا با عده‌ای از دشمنان درگیر شد و سپس با آنان صلح نمود که

۱- فتوح الشام از دی، ص ۱۵

۲- ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص ۶۲

۳- فتوح الشام از دی، ص ۱۷

۴- حمص، از شهرهای کهن شام می‌باشد. (مترجم)

۵- در تاریخ طبری، به جای مأؤاب، مآب، آمده که نام روستایی در منطقه‌ی بلقاء می‌باشد. (مترجم)

این، نخستین پیمان صلحی بود که در شام صورت گرفت.^۱ لشکر ابو عبیده رضی الله عنه سپس به جایبه رسید.^۲ این لشکر، در سمت چپ لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه و در سمت راست لشکر شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه قرار داشت.^۳ یکی از سرآمدان و سوارکاران مشهور عرب بنام قیس بن هبیره بن مسعود مرادی، در لشکر ابو عبیده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به ابو عبیده رضی الله عنه درباره‌ی قیس بن هبیره سفارش کرد و فرمود: «شخص بزرگ و سرآمدی با تو همراه است که از سوارکاران به نام عرب می‌باشد. مسلمانان، از نظرات و جنگاوری وی بی‌نیاز نیستند. او را به خودت نزدیک کن و رفتار محترمانه‌ای با او داشته باش و طوری با او برخورد کن که بفهمد، تو خود را از او بی‌نیاز نمی‌دانی و به نظراتش اهمیت می‌دهی. اگر این رویه را با او در پیش بگیری، می‌توانی از تلاش و توانمندی وی در رویارویی با دشمن بهره‌مند شوی.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه به قیس بن هبیره نیز فرمود: «من، تو را با امین امت ابو عبیده (در راه خدا) می‌فرستم. ابو عبیده، فردی است که اگر مورد ظلم و ستم هم قرار بگیرد، ستم نمی‌کند و چون به او بدی شود، درمی‌گذرد. او، چنان آدمی است که اگر با او قطع رابطه شود، باز هم روابطش را ادامه می‌دهد؛ ابو عبیده رضی الله عنه نسبت به مؤمنان مهربان و نسبت به کفار، شدید است. بنابراین از او نافرمانی نکن و نظراتش را بپذیر که او، تو را تنها به خیر و نیکی فرمان می‌دهد. من، به ابو عبیده نیز سفارش کرده‌ام که از تو حرف‌شنوی داشته باشد؛ لذا او را جز به تقوای الهی فرمان نده که ما شنیده‌ایم تو، در دوران جاهلیت از سرآمدان و جنگاوران بنامی بوده‌ای که در آنان جز گناه و معصیت نبوده است. اینک شدت و جنگاوری را در اسلام بر ضد کفار قرار بده و بر ضد کسانی که به خدا کفر می‌ورزند یا کس دیگری را با خدا شریک می‌کنند، شدید و دلاور باش که خدای متعال، در این رویه، پاداش بزرگی قرار داده است. عزت و پیروزی، از آن مسلمانان است.» قیس در پاسخ ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین گفت: «اگر زنده ماندم و خداوند متعال، تو را حیات بخشید، درباره‌ام به تو خبر خواهد رسید که نسبت به مسلمانان، آن‌گونه مهربان و نسبت به کفار، به قدری سرسخت و شدید بوده‌ام که تو را خرسند کند و مایه‌ی خشنودیت گردد.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند متعال، تو را به رحمتش بنوازد؛ همین‌گونه عمل کن.» روایت شده زمانی که به ابوبکر صدیق رضی الله عنه خبر رسید که قیس بن هبیره در جایبه با دو تا از

۱- بنا بر گزارش تاریخ، نخستین جنگی هم که در سرزمین شام، صورت گرفت، جنگ عربیه‌ی عربات در منطقه‌ی فلسطین بود. نگاه کنید به: البداية و النهاية ج ۷، ص ۶ (مترجم)

۲- الکامل ابن اثیر (۶۶/۲)

۳- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين از نهاد عباس، ص ۱۴۱

جنگاوران رومی جنگیده و آنان را از پا درآورده است، فرمود: «قیس، راست گفت و راستیش را نشان داد و وعده‌اش را ادا کرد.»^۱

پرواضح است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همت و توان درونی قیس را برانگیخت و طوری با او سخن گفت که تمام توانش را در خدمت به اسلام و جهاد در راه خدا به کار گرفت. بنابراین بیان فضایل و قابلیت‌های افراد، عواطف و نیروهای درونیشان را برمی‌انگیزد و آن‌ها را برای جان‌فشانی آماده می‌سازد.^۲

لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را در رأس لشکری، به سوی فلسطین اعزام نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو رضی الله عنه اجازه‌ی انتخاب داد که یا همان مسؤولیتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او واگذار کرده بودند، ادامه دهد و یا به انتخاب خود، کاری بکند که برای دنیا و آخرتش بهتر می‌باشد.^۳ عمرو بن عاص رضی الله عنه در پاسخ ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنین نوشت: «من، تیری از تیرهای اسلام هستم و تو، کسی هستی که پس از خداوند، می‌توانی آن را به هر جا که بخواهی پرتاب کنی. بنابراین، این تیر را به جایی بینداز که بهتر و برتر است.»^۴ زمانی که عمرو رضی الله عنه به مدینه رسید، از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مأموریت یافت که بیرون مدینه اردو بزند تا مردم به او پیوندند. برخی از بزرگان قریش از قبیل حارث بن هشام، سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابوجهل با او همراه شدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام بدرقه‌ی عمرو رضی الله عنه چنین فرمود: «ای عمرو! تو، در اداره‌ی امور، صاحب‌نظر و در جنگ، مجرب و کارآزموده هستی. با تو بزرگان قومت و مسلمانان شایسته‌ای هستند و اینک که تو فرمانده هستی، در نصیحتشان کوتاهی نکن و

۱- فتوح الشام از دی، ص ۲۶

۲- التاريخ الاسلامی (۲۰۶/۹)

۳- در البداية و النهاية چنین آمده است: ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که آهنگ شام کرد، امیرانی را که در شبه‌جزیره پراکنده بودند، گرد آورد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه عمرو بن عاص رضی الله عنه را مأمور جمع‌آوری زکات قبیله‌ی قضاة کرده بود و این، از آن دست مسؤولیت‌هایی بود که عمرو رضی الله عنه از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بدان مأمور شده بود. ابوبکر رضی الله عنه نامه‌ای به عمرو رضی الله عنه نوشت و او را برای حرکت به سوی شام فراخواند. نامه چنین بود: «من، تو را به همان کاری بازگرداندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به تو واگذار کرده بودند. اینک می‌خواهم به تو مأموریت دیگری بدهم که برای زندگانی و آخرتت بهتر است؛ مگر این که همین کار را بیش‌تر دوست باشی.» نگاه کنید به: البداية و النهاية،

ج ۷، ص ۵، چاپ دار احیاء التراث العربی به سال ۱۴۱۷ هجری. (مترجم)

۴- اتمام الوفاء بسيرة الخلفاء، ص ۵۵

مشورت‌های خوب را از آنان دریغ منما که چه بسا نظر خوبی درباره‌ی جنگ داشته باشی که در پایان کار، خجسته و فرخنده واقع شود.» عمرو رضی الله عنه گفت: «منش خوبی برای اثبات درستی گمانتان در پیش خواهم گرفت و نشان خواهم داد که نظر شما درباره‌ی من، درست بوده است.»^۱ عمرو رضی الله عنه به همراه لشکری که شش تا هفت هزار نفر نیرو داشت، به قصد فلسطین حرکت کرد و کرانه‌های دریای سرخ را پیمود تا به وادی عربی^۲ در بحرالْمیت رسید. عمرو رضی الله عنه دسته‌ای هزار نفری به فرماندهی عبدالله بن عمر بن خطاب رضی الله عنه پیشاپیش فرستاد تا با خط مقدم روم، روبرو شود. این دسته، بر رومی‌ها پیروز شد و اسیرانی گرفت که عمرو بن عاص رضی الله عنه در بازجویی از آن‌ها متوجه شد که رومی‌ها، لشکری به فرماندهی رویس فراهم آورده‌اند تا مسلمانان را غافل گیر کنند. عمرو رضی الله عنه بر اساس اطلاعات جدیدی که به دست آورده بود، به تنظیم و سامان‌دهی دوباره‌ی لشکرش پرداخت. رومی‌ها، بر مسلمانان حمله‌ور شدند؛ لشکریان عمرو رضی الله عنه به خوبی در برابر رومی‌ها ایستادگی کردند و دشمن را به عقب راندند و سپس در یک ضد حمله، توان و قدرت دشمن را درهم شکستند و بدین سان رومی‌ها، پا به فرار گذاشتند و جنگ، با کشته شدن هزاران نفر از نیروهای دشمن پایان یافت.^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنابر مصلحت، به فرماندهان دستور داد که از مسیرهای متفاوتی حرکت کنند و در صدور این فرمان به یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کرد که به پسرانش این چنین دستور داد: «يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكَمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۴

شرایط سخت فراروی مسلمانان در فتح شام

لشکرهایی که مأمور فتح شام شده بودند، در انجام مأموریتشان با سختی‌های زیادی روبرو شدند؛ چراکه قشون رومی، توان و تعداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز

۱- فتوح الشام از دی، ص ۴۸-۵۱

۲- در البداية و النهاية، به جای عربی، عریه ثبت شده است. (مترجم)

۳- العمليات التعرضية الدفاعية عند المسلمين، ص ۱۴۳

۴- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۶۷: «ای فرزندانم! از یک دروازه (به مصر) داخل نشوید و از درهای مختلف وارد شوید (تا از هر آسیبی در امان بمانید. ولی بدانید که من، با این تدبیر) نمی‌توانم چیزی را که خداوند، مقرر کرده، از شما دور سازم (و آن چه خدا بخواهد، همان می‌شود). حکم و فرمان، تنها از آن خداست و من، بر او توکل می‌کنم و باید توکل‌کنندگان، به او توکل نمایند (و کار خود را به او بسپارند).»

پیرامون شهرها ساخته بودند. آرایش نظامی رومی‌ها به گونه‌ای بود که لشکرشان را دسته‌دسته کرده و قشونشان را به واحدهای کوچک‌تری از قبیل گروهان و گردان تقسیم‌بندی نموده بودند. آن‌ها، دو لشکر بزرگ در شام داشتند که یکی، در فلسطین مستقر بود و دیگری در انطاکیه قرار داشت. این دو لشکر رومی در مناطق زیر متمرکز شده بودند:

- ۱- انطاکیه: پایتخت شام در دوران تسلط رومی‌ها بود.
- ۲- قنسرین: در حد فاصل حلب و حماة و در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی حلب واقع می‌شود که از شمال غربی با ایران هم‌مرز بود.
- ۳- حمص: محدوده‌ی نظامی آن، به تدمر و صحرای شام می‌رسید و از شمال شرقی با ایران هم‌مرز بود.
- ۴- عمان: قلعه‌ی بزرگی داشت و مرکز ولایت بلقاء بود.
- ۵- اجنادین: مرکز نظامی رومیان در فلسطین بود و در مرز مصر قرار داشت.
- ۶- قیساریه: در شمال فلسطین و در سیزده کیلومتری حیفا قرار دارد و آثار دژها و قلعه‌هایش هنوز موجود است.

مرکز فرماندهی قشون رومی، در انطاکیه یا حمص قرار داشت. هرقل با دیدن لشکر مسلمانان که به قلمروش نفوذ کرده بودند، دستوراتی برای نابودی لشکر اسلام صادر کرد که از قرار زیر بود:

- (الف) رومی‌ها از مقابل مسلمانان عقب نشینند و مرزهای شام و حجاز را به آنان واگذارند.
- (ب) تمامی گردان‌های لشکر اول به فرماندهی سرجون در فلسطین متمرکز شوند.
- (ج) گردان‌های لشکر دوم به فرماندهی تیدور در انطاکیه جمع شوند.
- (د) دو لشکر، یک‌دست و هم‌زمان به چهار لشکر مسلمانان، یکی پس از دیگری حمله کنند تا برجیدن و نابودی مسلمانان، آسان‌تر صورت بگیرد. بر اساس همین فرمان هرقل، قشون رومی به ترتیب زیر برای رویارویی با مسلمانان حرکت کردند:
- ۱- برادر هرقل که تذارق نام داشت با نودهزار نفر، مسؤول رویارویی با لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه شد.

۲- پسر توذر^۱ مأموریت یافت با لشکر یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه بجنگد.

۱- در الکامل، پسر توذر آمده و در تاریخ طبری توذرا؛ در البدایة و النهایة، آمده است که جرجه مأمور رویارویی با یزید بن ابوسفیان شده بود. جرجه مسلمان شد و به شهادت رسید که داستانش در صفحات بعدی همین کتاب آمده است. (مترجم)

۳- قبقرار^۱ پسر نطوس به همراه شصت هزار نفر به جنگ ابوعبیده رضی الله عنه رفت.
 ۴- دارقص نیز مأمور شد با شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه رویارو شود.^۲
 مسلمانان، اطلاعات دقیقی از اهداف و برنامه‌های این لشکرها به دست آوردند. فرماندهان قشون اسلام با ابوبکر صدیق رضی الله عنه مکاتبه کردند. ابوعبیده رضی الله عنه در نامه‌ای که برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد، ایشان را از اهداف هرقل و قشون روم باخبر کرد. متن نامه‌اش چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

به ابوبکر خلیفه‌ی رسول خدا، از ابوعبیده بن جراح.

سلام علیک

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد:

ما، از خدای متعال می‌خواهیم که به اسلام و مسلمانان، سرافرازی و عزتی بزرگ و استوار عنایت کند و به آنان، پیروزی و گشایشی آسان ارزانی بدارد. به من خبر رسیده که هرقل در یکی از آبادی‌های شام به نام انطاکیه منزل کرده و مردمانش را به اجتماع فراخوانده است و دسته‌ها و تعداد زیادی نیز پیرامونش گرد آمده‌اند. بنابراین صلاح دیدم که شما را از این موضوع باخبر کنم تا هر تصمیمی که می‌خواهید، بگیرید. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ نامه‌ی ابوعبیده رضی الله عنه چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: نامه‌ات به من رسید و بنابر آنچه نوشته بودی، از فعالیت‌های هرقل اطلاع یافتیم. این که او در انطاکیه منزل کرده، مقدمه‌ای برای شکست او و یارانش و پیروزی و گشایشی از سوی خدا بر تو و مسلمانان می‌باشد. اما این که گفته بودی هرقل، جمع زیادی را بر ضد شما، گرد آورده، مسأله‌ای است که خود ما و شما انتظارش را داشتیم؛ چرا که هیچ قومی، شاهشان را تنها نمی‌گذارند و سرزمینشان را بدون مقاومت و جنگ رها نمی‌کنند و الحمد لله که خودت، این را می‌دانی که مردان زیادی از مسلمانان با آن‌ها می‌جنگند که مرگ (در راه خدا) را آن‌گونه

۱- در تاریخ طبری قیقار و در الکامل، نام قیقلان آمده است. (مترجم)

۲- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۴۷

دوست دارند که دشمن، زندگانی را دوست دارد. مجاهدان، در جنگ با دشمنان، به پاداش بزرگی از سوی خدا دل بسته و جهاد در راه خدا را از هم‌پستری با دوشیزگان و از دارایی‌های گران‌بهایشان بیش تر دوست دارند. یک مجاهد، به وقت پیروزی از هزار مشرک برتر است؛ بنابراین به همراه سپاهیان با آنان پیکار کن و از این که برخی از مسلمانان، با تو نیستند، نترس که خدای متعال با تو است و من نیز به خواست خدا آن قدر نیروی کمکی برایت می‌فرستم که دیگر نیازی به نیروی بیش تر نداشته باشی و خواهان قوای بیش تری نشوی. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.^۱

یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه نیز نامه‌ای به مضمون نامه‌ی ابو عبیده رضی الله عنه به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ یزید رضی الله عنه چنین نگاشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد: نامه‌ای که برایم فرستاده و در آن از نقل مکان هرقل شاه روم به انطاکیه خبر داده بودی، به دستم رسید و از این گفته بودی که خدای متعال، در دلش از لشکرهای مسلمانان هراس انداخته است. تنها خدای متعال را حمد و ثنا سزاوار است که ما را در حالی که با ترس و هراس در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، نصرت فرمود و فرشتگان بزرگوارش را به یاریمان فرستاد. دینی که خدای متعال، ما را به خاطرش نصرت نمود، همان دینی است که اینک مردم را به سویش فرا می‌خوانیم. سوگند به خدایت که پروردگار متعال، مسلمانان را همانند و هم‌سان مجرمان، قرار نمی‌دهد و کسی را که به یگانگی خدا اقرار می‌کند، با آن کس که غیر خدا را می‌پرستد، همانند نمی‌شمارد. پس هرگاه با آنان که به پرستش غیر خدا می‌پردازند، رویارو شدی، با یارانت به سویشان بتاز و با آنها بجنگ که خدای متعال، تو را خواری نمی‌چشاند و شکست نمی‌دهد. خدای متعال، به ما خبر داده که چه بسا گروهی اندک، بر جمع زیادی به اذن الهی غلبه می‌کند. من نیز به خواست خدا مردمانی را پشت سر هم به کمکت می‌فرستم که قانع شوید و به نیروی بیش تری نیاز پیدا نکنید. سلام و رحمت خدا بر شما باد.

۱- التاریخ الاسلامی (۲۱۳/۹)؛ نگاه کنید به: فتوح الشام از دی، ص ۳۰ و ۳۱

عبدالله بن قرط که نامه بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، نامه را برای سپاهیان یزید رضی الله عنه خواند و بدین ترتیب مسلمانان، خرسند و شادمان شدند.^۱ نامه‌ای از عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز در مورد سپاهیان روم به ابوبکر صدیق رضی الله عنه رسید که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله جوابش را به شرح زیر داد:

السلام علیکم

نامه‌ات که در آن از اجتماع انبوه لشکریان روم خبر داده بودی، به دستم رسید. خدای متعال، ما را در رکاب پیامبرش به کثرت و زیادی تعدادمان یاری نداد. چه بسیار اتفاق افتاد که ما در حالی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کردیم که تنها دو اسب داشتیم و یا (به سبب کمبود شتر) به نوبت سوار شترها می‌شدیم. در جنگ احد فقط یک اسب داشتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن سوار می‌شد... ای عمرو! بدان که فرمان بردارترین بنده‌ی خدا، کسی است که بیش‌تر از همه از معاصی بدش آید؛ بنابراین از خدا اطاعت کن و یارانت را به اطاعت و فرمان‌برداری از خدا دستور ده.^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای قشون اسلامی، نیروهای کمکی به شام گسیل کرد و برایشان اسلحه و اسبان جنگی و سایر ابزار مورد نیازشان را فرستاد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هاشم بن عتبّه را به حضور خواست و به او فرمود: «ای هاشم! این از خوشبختی جدت هست که تو، از آن دست افرادی شده‌ای که به عنوان نیروی پشتیبانی به یاری مسلمانان در جهاد با مشرکان گسیل می‌شوی و در زمره‌ی کسانی قرار می‌گیری که خلیفه، به وفاداری، پرهیزگاری و جنگاوری‌شان اعتماد می‌کند. مسلمانان از من درخواست نیروی کمکی بر ضد کفار کرده‌اند؛ بنابراین با یارانت به یاریشان بشتاب و خود را به ابو عبیده رضی الله عنه یا یزید رضی الله عنه برسان که من، مردم را به همراهی با تو فرا می‌خوانم.» هاشم رضی الله عنه گفت: «به کمک ابو عبیده می‌روم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «باشد؛ خود را به ابو عبیده برسان.» ابوبکر رضی الله عنه در میان مردم برخاست و پس از حمد و ستایش الهی، سخنانی بدین مضمون ایراد فرمود: «... خدای متعال، ترس برادرانتان را طوری در دل کفار افکنده که به قلعه‌هایشان فراری شده و درها را بسته‌اند. پیک‌هایی از برادران مجاهدتان به نزد آمده و به من خبر داده‌اند که هرقل شاه رومیان، از پیش رویشان گریخته و به یک آبادی در کناره‌های شام رفته و از آنجا قشونی به سوی مسلمانان گسیل کرده است. بنابراین تصمیم گرفته‌ام عده‌ای از شما را به کمک برادرانتان بفرستم تا خدای متعال به

۱- فتوح الشام از دی، ص ۳۰-۳۳

۲- خطب ابی بکر الصدیق، محمد احمد عاشور، ص ۹۲

وسيله‌ی این نیروی پشتیبانی، پشتشان را قوی بدارد و در دل دشمنان، هراس بیفکند و آنان را خوار و ذلیل بگرداند. خدای متعال، بر شما رحم بفرماید؛ اینک با هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص (برای کمک به برادران مجاهدتان) همراه شوید و با انجام این کار، به خیر و پاداش بزرگی امیدوار باشید که پیروزیتان در این راه، فتح و غنیمت است و کشته شدنن، شهادت و کرامت.»

ابوبکر رضی الله عنه پس از ایراد این سخنان به خانه‌اش رفت و مردم پیرامون هاشم بن عتبہ گرد آمدند و چون به هزار نفر رسیدند، ابوبکر رضی الله عنه به آنان فرمان حرکت داد و آن‌ها را بدرقه نمود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هاشم فرمود: «ای هاشم! ما همواره از تجربه‌ها، نظرات و حسن تدبیر سال خوردگان و همین‌طور از شکیبایی، جنگاوری و نشاط و بالندگی جوانان بهره می‌بردیم. خدای متعال، این ویژگی‌ها و توانایی‌ها را در تو جمع کرده و تو کم‌سن و سال هستی و آینده‌ی خوبی داری؛ بنابراین هنگام رویارویی با دشمن، شکیبا باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برای عمل نیکی ثبت می‌فرماید و او، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» هاشم رضی الله عنه گفت: «اگر خدای متعال، برایم اراده‌ی خوبی کرده باشد، مرا همین‌گونه که گفتید، خواهد نمود و من نیز تلاش خودم را می‌کنم و هیچ قوت و توانی جز به خواست و قدرت خدا نیست. من، امیدوارم که اگر همان ابتدا شهید نشوم، ان شاء الله عده‌ای از دشمنان را بکشم و سپس به شهادت برسم.» سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که عموی هاشم بود، فرمود: «ای برادرزاده‌ام! هر نیزه‌ای که می‌اندازی و هر شمشیری که می‌زنی، تنها رضای خدا را در نظر بگیر و بدان که تو، ره یافته از این دنیا می‌روی و به سوی خدایت بازمی‌گردی. هیچ چیزی از دنیا با تو به آخرت نمی‌آید مگر قدمی که از روی صدق و راستی برداشته و یا عملی که جلوتر فرستاده‌ای.» هاشم گفت: «ای عمو! غیر از این هم از من انتظار نداشته باش. من، می‌دانم که اگر حرکت و خروجم و شمشیر زدن و تیراندازیم را به قصد خودنمایی قرار دهم، از زیان‌کاران خواهم بود.» هاشم رضی الله عنه به راه افتاد و خود را به لشکر ابو عبیده رضی الله عنه رسانید. مسلمانان با دیدن نیروی پشتیبانی هاشم، خوشحال شدند.^۱ مدتی پس از حرکت هاشم، ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بلال رضی الله عنه دستور داد تا در میان مردم بانگ برآورد که همراه سعید بن عامر بن حدیم رضی الله عنه آماده‌ی حرکت به سوی شام شوید. هفت صد نفر در مدت زمان کوتاهی آماده شدند. اندکی پیش از حرکت سعید بن

عامر^{رضی الله عنه}، بلال^{رضی الله عنه} نزد ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} رفت و گفت: «ای خلیفه‌ی رسول خدا! اگر شما، مرا آزاد کردید که با شما باشم و مرا از کاری که خودم می‌خواهم، باز می‌دارید، نزد شما می‌مانم و اگر مرا به خاطر خدا آزاد کردید تا خودم تصمیم بگیرم و همان کاری را بکنم که به مصلحت خود می‌دانم، کاری به من نداشته باشید تا برای جهاد در راه خدا بیرون شوم که من، جهاد را از ماندن در این جا بیش تر دوست دارم.» ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} فرمود: «اینک که تو دوست داری برای جهاد بیرون شوی، من تو را منع نمی‌کنم. من، فقط می‌خواستم که تو این جا بمانی و اذان گو باشی. من، از جدایی و دوری تو اندوهگین می‌شوم؛ اما گویا چاره‌ای جز فراق و جدایی نیست. آن هم جدایی و فراقی که تا قیامت همدیگر را نخواهیم دید. پس ای بلال! نیکوکاری پیشه کن تا زاد و توشه‌ات از دنیا باشد و خداوند، تو را در حیات به خیر و نیکی یاد کند و چون مرگت فرا رسد، به تو پاداش نیکی عنایت فرماید.» بلال^{رضی الله عنه} فرمود: «خداوند، به تو جزای خیر دهد؛ به خدا سوگند نخستین بار نیست که ما را به صبر و شکیبایی در اطاعت خدا و پایبندی بر حق و انجام عمل صالح دستور می‌دهی. اما نمی‌خواهم پس از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} برای کس دیگری اذان بدهم.» بلال^{رضی الله عنه} به همراه سعید بن عامر بن حذیم^{رضی الله عنه} برای شرکت در جهاد، مدینه را ترک کرد. مأموریت سعید^{رضی الله عنه} این بود که به یزید بن ابوسفیان^{رضی الله عنه} ملحق شود و همین کار را هم کرد و در جنگ‌های عرب^۱ و داشنه در رکاب یزید بن ابوسفیان جنگید.^۲

گروه‌های زیادی از اطراف، به مدینه می‌آمدند تا در جهاد شرکت کنند. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} نیز آنان را به جبهه‌ها اعزام می‌کرد و چون بسیاری از آن‌ها تازه‌مسلمان بودند و هنوز به طور کامل به تعالیم اسلامی آراسته نشده بودند، مشکلاتی را برای مردم مدینه اعم از صحابه و تابعین به وجود می‌آوردند و همین، باعث می‌شد تا صحابه و تابعین به حضور ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} شکوه و گلایه کنند. البته با وجود گروه‌های زیادی که به مدینه می‌آمدند، هیچ‌گاه نزاع و کشاکشی در میانشان رخ نداد. ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} مردم مدینه را توجیه نمود^۳ و به آنان چنین فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که کاری به این‌ها نداشته باشید و هر کس که بر او حقی دارم، زخم زبان‌ها و کارهای ناگوار این‌ها را تحمل کند که خدای

۱- در البداية و النهایة به جای عرب، جنگ عرب ذکر شده و در طبری، عرب آمده است که یاقوت، آن را نام

مکانی در فلسطین دانسته است. (مترجم)

۲- فتوح الشام از دی، ص ۳۵-۳۸

۳- التاریخ الاسلامی (۲۲۴/۹)

متعال، دشمنانمان را به وسیله‌ی این‌ها هلاک می‌کند و قشون روم را پریشان می‌سازد. این‌ها، برادران شما هستند و چنان‌چه یکی از شما، از سوی آن‌ها متحمل امر ناگواری شد، شکیبایی ورزد که آیا غیر از این است که شکیبایی و خویشن‌داری، بهترین کار است و فرجام بهتری دارد و آنان را هم چنان مایه‌ی قوت و پیروزی ما قرار می‌دهد؟» مسلمانان، فرموده‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه را تأیید کردند. ابوبکر رضی الله عنه ادامه داد: «آنان، برادران دینی شما هستند و شما را در برابر دشمنانتان یاری می‌کنند و بر گردن شما حق زیادی دارند؛ بنابراین کوتاهی‌هایشان را تحمل کنید.»^۱

اعزام خالد بن ولید به سوی شام و جنگ‌های اجنادین و یرموک

فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به طور کامل زیر نظر داشتند و دریافته‌اند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابو عبیده رضی الله عنه در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح‌شده، عقب‌نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یک‌پارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق پیشنهاد عمرو رضی الله عنه، رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. قرار بر آن شد که مسلمانان بدون درگیری با دشمن، عقب‌نشینی کنند؛ ابو عبیده رضی الله عنه از حمص عقب‌نشست و شرحبیل رضی الله عنه از اردن؛ یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه نیز دمشق را ترک کرد و عمرو بن عاص رضی الله عنه هم به طور تدریجی شروع به عقب‌نشینی از فلسطین کرد.^۲ ولی موفق به عقب‌نشینی نشد و با کمک خالد بن ولید رضی الله عنه توانست پیش از جنگ یرموک، فلسطین را ترک کند. در همین گیر و دار بود که جنگ اجنادین اتفاق افتاد.^۳

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن‌که نامه‌ی ابو عبیده رضی الله عنه را دریافت کرد، به ابو عبیده رضی الله عنه دستور داد که به سوی یرموک عقب‌نشینی کند و در همان‌جا با سایر فرماندهان، جمع شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در فرمانش به ابو عبیده رضی الله عنه چنین نوشت: «سوارانت را در روستاها پراکنده کن و با قطع رسیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آن‌ها را در تنگنا قرار بده و از محاصره‌ی شهرها خودداری کن تا این‌که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با

۱- التاریخ الإسلامی (۲۲۳/۹)

۲- العمليات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص ۱۴۸

۳- حروب الإسلام فی الشام، احمد محمد، ص ۴۵

آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من نیز همان گونه که برای آنها نیروی کمکی می آید، برای نیروی کمکی می فرستم.^۱ در روایت دیگری چنین آمده است: «امثال شما، به سبب کمی افراد شکست نمی خورند. بلکه بدانید که دهها هزار نفر به سبب پرداختن به معاصی و گناهان شکست می خورند؛ پس آگاه باشید که از معاصی و گناهان دوری کنید؛ همه‌ی شما در یرموک جمع شوید و هر یک از فرماندهان، برای همراهانش در نماز امامت بدهد.» فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر این اساس بود که تمام قشون اسلامی یک‌جا و متحد شوند و به یک دفعه با دشمن وارد کارزار شده و آنان را شکست دهند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه خطاب به مجاهدان چنین نوشت: «شما، برای یاری دین خدا بپا خاسته‌اید و خدای متعال، یاری گران دینش را نصرت می کند و دشمنان دینش را شکست و خواری می چشاند.»^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌اش روشن کرد که نصرت و پیروزی در جهاد، منوط به اطاعت از خدای متعال است و شکست در جنگ، نسبت مستقیمی با معصیت و نافرمانی خداوند دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه قشون اسلامی را موظف نمود تا در یک‌جا گرد آیند و بدین سان نیروی بزرگی فراهم آورند تا دشمن، از پراکندگی قوای مسلمان، بهره‌برداری نکند و در نتیجه در برابر قدرت یک‌جا و بزرگ مسلمانان ضعیف و ناتوان شود. تعیین یرموک از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان مرکز گردهمایی قشون اسلامی، نشان‌دهنده‌ی شناخت دقیق ابوبکر صدیق رضی الله عنه از موقعیت جغرافیایی منطقه می‌باشد. پختگی نظامی خلیفه، آن‌جا بیش از پیش هویدا می‌شود که خالد بن ولید رضی الله عنه را از عراق به شام گسیل کرد تا فرماندهی قشون اسلامی را عهده‌دار گردد؛ چراکه شرایط شام چنین ایجاب می‌کرد که شخصی عهده‌دار فرماندهی قشون اسلامی شود که توانایی‌های تمام فرماندهان مسلمان را یک‌جا، در خود داشته باشد. خالد بن ولید رضی الله عنه قدرت ابو عبیده رضی الله عنه، فراست و نکته‌سنجی عمرو رضی الله عنه، تجربه‌ی عکرمه رضی الله عنه و بی‌باکی یزید رضی الله عنه را در خود جمع داشت و همین، او را در امور جنگی و نظامی پخته و سرآمد کرده بود. خالد رضی الله عنه در پهنه‌ی نبرد، تصمیم‌های درست و به‌جایی می‌گرفت و تجربه‌ی زیادی نیز از میادین جنگ به‌دست آورده بود.^۳ قابلیت‌ها و توانایی‌های خالد رضی الله عنه، گزینش فرماندهی ارشد فتوحات شام را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه آسان کرد. خالد رضی الله عنه پس از

۱- نگاه کنید به: العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۴۸

۲- تاریخ طبری (۲۱۱/۴)

۳- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۵۹ و ۳۶۰

دریافت حکمش، خودش را از بیابان به شام رسانید و به اجرای دستورات خلیفه پرداخت. نیروهای کمکی و پشتیبانی نیز پشت سر هم به شام اعزام می شدند تا دستورات راهبردی ابوبکر رضی الله عنه را در خنثی سازی شیوه های تاکتیکی و تدابیر جنگی دشمن، اجرا کنند. رومیان می خواستند با تدابیر مختلف، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از رسیدن به اهدافش بازدارند. چنانچه یکی از فرماندهان رومی به این نکته تصریح کرده است که: «به خدا سوگند، ما ابوبکر را از وارد کردن قشونش به خاکمان باز می داریم.» واکنش ابوبکر صدیق رضی الله عنه در قبال این گفته ی فرماندهی رومی، این بود که: «به خدا سوگند، نصاری را به خالد بن ولید رضی الله عنه گرفتار می کنم تا به جای پرداختن به وسوسه های شیطان، به خالد مشغول و گرفتار شوند.»^۱ رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه از قبیل یکی کردن لشکرها در شام تحت فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه و مشخص کردن محل گردهمایی قشون، تحقق یافت. حرکت لشکرها از مدینه به سوی مناطق عملیاتی از راه های جداگانه و به شکل کمانی و پیکانی بود که در اصطلاح جنگی به این نوع حرکت، حرکت پراکنده یا نامنظم^۲ گفته می شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در شرایط مناسبی، تمام قشون را یک جا کرد و توان نظامی خود را که امروزه در پهنه ی علوم نظامی از آن به استراتژی^۳ یاد می شود، به نمایش گذاشت.^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان فرماندهی کل، حضوری معنوی در میادین نبرد داشت و همواره فرماندهان لشکری اسلام را با صدور فرمان های به موقع راهنمایی می کرد. وی، با شناخت موقعیت جغرافیایی مناطق و با ژرف اندیشی و دورنگری بی نظیرش، در خیزاندن قشون در بهترین زمان و وضع، موفق بود و از همین رو نیز گزینش درستی در تعیین فرماندهان داشت و فرماندهانی را بر لشکرها می گماشت که به خوبی از عهده ی انجام مأموریتشان بر می آمدند و طوری خواسته ها و دستورات فرماندهی کل را اجرا می کردند که گویا شخص خلیفه، آن را اجرا کرده است.

۱- البداية و النهایة (۵/۷)

۲- حرکت نامنظم، نوعی شیوه ی حرکتی در انتقال رزمندگان به مناطق عملیاتی می باشد که شباهت بسیاری با شیوه ی حرکت جنگجویان چریک دارد و از آن به حرکت گوریلابی نیز یاد می شود. گوریلا، واژه ای است اسپانیایی به معنای جنگ پراکنده. (مترجم)

۳- استراتژی، واژه ای است یونانی به معنای سرداری و سپه سالاری و در اصل اصطلاحی است نظامی به معنای سنجیدن وضع خود و دشمن و طرح نقشه به قصد رویارویی با حریف در بهترین و مناسب ترین وضع ممکن. البته این واژه، مفهومی گسترده تر یافته و اینک به هر روش کلی برای رسیدن به هدفی مشخص و کلی استراتژی می گویند. (مترجم)

۴- الفن العسکری الاسلامی، ص ۸۹؛ ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص ۶۰

اعتماد دوطرفه‌ای که میان خلیفه و فرماندهان لشکری قرار داشت، باعث می‌شد تا فرماندهان، اهداف خلیفه را به درستی در مخیله‌ی خود شناسایی و در پهنه‌ی عمل اجرا کنند. به همین سبب نیز جبهه‌های جهاد، طوری اداره شد که گویا خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عنوان فرمانده‌ی کل در تمام نبردها حضور داشته و از نزدیک، جریان جنگ را رهبری می‌کرده است. چرا که عملکرد مجاهدان، دقیقاً با خواست‌ها، اهداف و رهنمودهای خلیفه هماهنگ بود.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر نامه‌ای که برای خالد رضی الله عنه فرستاد و او را به فرماندهی قشون اسلامی در شام گماشت، نامه‌ای نیز به ابو عبیده رضی الله عنه نوشت و به او خبر داد که خالد رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر شام منصوب کرده و از ابو عبیده رضی الله عنه خواست که از خالد رضی الله عنه حرف شنوی داشته باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه علت انتصاب خالد رضی الله عنه به فرماندهی قشون شام را هم برای ابو عبیده رضی الله عنه بیان فرمود: «من، خالد را به فرماندهی نبرد با رومیان در شام برگزیده‌ام؛ پس با او مخالفت نکن و از او حرف شنوی داشته باش که من، او را در حالی بر تو امیر کرده‌ام که می‌دانم تو، از او بهتری؛ اما او، از تو جنگاورتر است و تجربه‌ی جنگی بیش‌تری دارد. خدای متعال، ما و تو را به رشد و کمال رهنمون گردد. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد.»^۲

خالد بن ولید رضی الله عنه نیز از عراق نامه‌ای برای ابو عبیده رضی الله عنه در شام فرستاد که به شرح زیر بود:

- به ابو عبیده بن جراح از خالد بن ولید.

السلام علیکم

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. اما بعد، از خدای متعال می‌خواهم که ما و شما را در روز هراس، در پناه خود قرار دهد و در دنیا محافظت فرماید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دستم رسیده که مرا مأمور کرده به سوی شام حرکت کنم و خودم را به سپاهیان اسلام برسانم و فرماندهی آنان را عهده‌دار شوم؛ به خدا سوگند که من، هرگز خواهان این نبودم که فرمانده شوم و هیچ‌گاه این پست را درخواست نکردم و نامه‌ای هم به ابوبکر نفرستادم که از او چنین تقاضایی بکنم. تو، هم‌چنان بر همان وضع گذشته‌ات خواهی بود و با هیچ‌یک از دستورات و پیشنهادهای مخالفت نخواهد شد که تو، از بزرگان و سرآمدان مسلمانان هستی و برتری و فضیلت، بر کسی پوشیده نیست و کسی هم از نظرات و راهنمایی‌های بی‌نیاز

۱- الفن العسکری الإسلامی، ص ۹۸

۲- مجموعة الوثائق السياسية، ص ۳۹۲ و ۳۹۳

نمی‌باشد. خداوند، نعمت‌هایش را بر ما و شما کامل گرداند و همه‌ی ما را به رحمتش، از عذاب جهنم رهایی بخشد. والسلام علیک و رحمة الله.»^۱

خالد رضی الله عنه نامه‌ای برای سپاهیان مسلمان در شام نیز نوشت و آن را با همان نامه‌بر، به شام فرستاد. در نامه‌ی خالد رضی الله عنه به عموم مسلمانانی که در شام بودند، چنین آمده بود: «من، از خدایی که ما را به وسیله‌ی اسلام عزت بخشید، با دینش شرافت داد، با پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت و با ایمان، کرامت‌مان بخشید، می‌خواهم که به رحمت گسترده و نعمت بیکران‌ش، نعمتش را بر ما و شما کامل گرداند. ای بندگان خدا! پروردگارتان را شاکر باشید تا نعمت‌هایش را بر شما بیفزاید و به او روی آورید تا احسان و نیکیش را بر شما تداوم بخشد. ای بندگان خدا! همواره سپاس‌گزار نعمت‌های خدا باشید. نامه‌ای از خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من رسیده و مرا فرمان داده تا به سوی شما حرکت کنم. من، نیز به قصد پیوستن به شما حرکت کرده‌ام و به زودی با سپاهیانم به شما می‌رسم. مژده باد شما را که تحقق وعده‌ی الهی نزدیک است و شادمان باشید که از سوی خدا بهترین پاداش را می‌یابید. خدای متعال، ایمان ما و شما را مصون بدارد و همه‌ی ما را بر اسلام، ثابت‌قدم بفرماید و بهترین پاداش مجاهدان را به ما ارزانی نماید. والسلام علیکم.»^۲

عمرو بن طفیل رضی الله عنه که نامه‌بر خالد رضی الله عنه بود، نامه‌ی عموم مسلمانان را در جایبه بر آنان خواند. ابو عبیده رضی الله عنه نیز پس از خواندن نامه‌اش فرمود: «خدای متعال، نظر خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرخنده و مبارک بگرداند و خالد رضی الله عنه را زنده و سالم نگه دارد.»^۳ این تعامل ارزنده میان ابو عبیده و خالد، اخوت و برادری را معنا می‌کند و نشان می‌دهد که روابط میان صحابه، برگرفته از توحید درست و اخلاق پسندیده و سترگی بود که تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن آراسته بودند. خالد رضی الله عنه تغییر نکرد و به خاطر موفقیتش در فتوحات عراق و اعتمادی که خلیفه به او داشت، خود را بزرگ‌تر و برتر از برادرانش نپنداشت؛ بلکه به جایگاه والای اهل فضیلت اذعان نمود و به صراحت بیان کرد که هم‌چنان از ابو عبیده رضی الله عنه حرف‌شنوی خواهد داشت. ابو عبیده رضی الله عنه نیز که مأموریت یافت زیر نظر و فرماندهی خالد رضی الله عنه انجام مسؤولیت کند، برای خالد رضی الله عنه آرزوی موفقیت و سلامتی نمود و دعا کرد که خدای متعال، فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را فرخنده و مبارک بگرداند. رویکرد خالد و ابو عبیده در این

۱- مجموعه الوثائق السياسية، ص ۳۹۲

۲- فتوح الشام از دی، ص ۶۸-۷۲

۳- منبع سابق.

جریان، دلیلی است بر این که آن‌ها از خودخواهی بدور بودند و همواره به مصلحت امت می‌اندیشیدند و در کارهایشان تنها رضای خدا را در نظر می‌گرفتند.^۱ آری، آنچه خالد و ابو عبیده کردند، آموزه‌ی بزرگی برای همه‌ی افراد امت اعم از دعوت‌گران، فرماندهان، سران و بزرگان در تمام طبقات و سطوح حکومتی و جنیشی، می‌باشد تا در مقاطع مختلف کاری، همین رویه را در پیش بگیرند و به هنگام عزل و نصب، این چنین تعاملی با یکدیگر داشته باشند.

جنگ اجنادین

خالد رضی الله عنه به شام رسید و بصری را فتح کرد و با سایر فرماندهان مسلمانان (ابو عبیده، شرحبیل و یزید) یک جا شد و به بررسی مسایل و مواضع نظامی پرداخت. وی، پس از واریسی چند و چون مسایل نظامی، با خبر شد که لشکر عمرو بن عاص رضی الله عنه از کناره‌های رود اردن به سوی سایر قشون اسلامی در حرکت است و لشکر رومیان نیز در تعقیب لشکر عمرو رضی الله عنه می‌باشد. هدف رومیان، این بود که با سپاهیان عمرو رضی الله عنه درگیر شوند و کار این دسته از قشون مسلمان را یک سره کنند. اما عمرو رضی الله عنه نیز کاملاً هشیار بود که در آن شرایط نباید با رومیان درگیر شود؛ چراکه فقط هفت هزار نیرو در اختیار داشت و رومی‌ها، لشکری فراتر از این گرد آورده بودند. خالد رضی الله عنه پس از بررسی شرایط جنگی، به این نتیجه رسید که یا خودش را به لشکر عمرو رضی الله عنه برساند و به همراه افراد عمرو رضی الله عنه با رومیان بجنگد و بدین سان خط بازگشت مسلمانان را به مواضع پیشین، از وجود رومی‌ها پاک کند و از طریق پشتیبانی مسلمانان، موضعشان را در فلسطین تثبیت نماید و یا سر جایش بماند و به عمرو رضی الله عنه خبر دهد که زودتر خودش را به لشکر او برساند تا به اتفاق عمرو رضی الله عنه، با رومیانی که از دمشق به تعقیبش پرداخته‌اند، وارد جنگ شود. خالد رضی الله عنه گزینه‌ی اول را انتخاب کرد تا خط بازگشت مسلمانان را از وجود رومی‌ها پاک کند و مواضع مسلمانان را در فلسطین تثبیت نماید. خالد رضی الله عنه به خوبی می‌دانست که شکست رومیان در این جبهه، سبب می‌شود که قشون اسلامی، این ناحیه را پوشش دهند و بدین ترتیب نیروی مهاجم دشمن را از حالت تهاجمی درآورده و به دفاع مجبور کنند. خالد رضی الله عنه به اتفاق قشون اسلامی از یرموک به کمک عمرو رضی الله عنه در فلسطین شتافت و به عمرو رضی الله عنه نیز فرمان نوشت که طوری عقب‌نشینی کند که بدون درگیری با رومیان آن‌ها را به دنبال خود بکشد تا این که به لشکر خالد رضی الله عنه برسد تا به اتفاق هم، کار رومیان را

بسازند. عمرو رضی الله عنه به اجنادین^۱ رفت و خالد رضی الله عنه نیز خودش را همان جا به او رسانید و جمع سپاهیان اسلام به حدود سی هزار نفر رسید. خالد رضی الله عنه در زمان مناسبی که سپاهیان عمرو رضی الله عنه و رومیان با هم درگیر شده بودند، به اجنادین رسید و بدین ترتیب جنگ شدیدی در گرفت؛ تجربه‌ی جنگی عمرو و خالد، نقش مهمی در شکست رومیان داشت؛ طوری که تعدادی از مجاهدان، به صفوف دشمن نفوذ کرده و فرماندهی رومیان را کشتند و بدین سان سپاهیان دشمن، توانشان را از دست داده و گریختند.^۲

جنگ اجنادین، نخستین جنگ بزرگی بود که میان رومی‌ها و مسلمانان در شام روی داد و چون خبر شکست، به هرقل در - حمص - رسید، دانست که به مصیبت بزرگی گرفتار شده است.^۳ خالد رضی الله عنه خبر پیروزی را برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نوشت. متن نامه‌اش بدین شرح بود:

مشرکان. اما بعد:

سلام علیکم.

من، در برابر شما ضمن ستایش پروردگار یکتا، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه و بی‌شریک نیست. ای صدیق! گزارشم، به شما این است که ما با مشرکان در اجنادین درگیر شدیم. آن‌ها، قشون زیادی فراهم آورده، صلیب‌هایشان را برافراشته و کتاب‌های مقدسشان را گشوده بودند (تا سپاهیان‌شان را به جنگ بر ضد ما تشویق کنند و) با این سوگند به میدان نبرد وارد شده بودند که از میدان بدر نشوند و رویارویمان ایستادگی کنند و ما را از خاکشان بیرون نمایند. ما هم با اعتماد

۱- اجنادین، نام منطقه‌ی معروفی در فلسطین است. نگاه کنید به: المعجم یاقوت، ج ۱، ص ۲۰۳
 ۲- ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص ۷۰؛ ابن اسحاق و مدائنی، جنگ اجنادین را پیش از جنگ یرموک دانسته‌اند. در این جنگ تعدادی از صحابه شهید شدند. فرماندهی رومیان، شخصی به نام ابن هزارف را که از قضاعه بود، برای بررسی وضع مسلمانان فرستاد و چون ابن هزارف بازگشت، به رومیان این چنین گزارش داد که: مسلمانان در شب همانند راهبان عابدند و در روز مجاهدان یکه‌سوار؛ اگر پسر پادشاه این‌ها هم دزدی کند، دستش را قطع می‌کنند و اگر زنا نماید، سنگ‌سارش می‌نمایند. فرماندهی رومیان با شنیدن گزارش جاسوسش گفت: اگر راست بگویی، مردن و زیر زمین رفتن، بهتر از رویارویی با چنین افرادی است. فرماندهی رومیان در این جنگ بنا بر آنچه در البدایة و النهایة آمده، قیقلان بوده است. طبری، قیقلار را نام فرماندهی رومیان در جنگ اجنادین آورده و گفته است: علمای شام، تذارق برادر هرقل را فرماندهی رومیان در این جنگ دانسته‌اند و ابن اثیر نیز در الکامل، تذارق را فرماندهی رومی‌ها گفته است. (مترجم)

۳- ابوبکر الصدیق، نزار حدیثی، ص ۷۰

و توکل بر خدا بر آنان حمله‌ور شدیم و آن‌ها را با نیزه هدف قرار داده، سپس با شمشیرها زدیم و آنان را در میان هر دره، کوه و سرزمینی شکست دادیم. اینک خدا را می‌ستایم که دینش را پیروز نمود و دشمنش را شکست و خواری داد و با دوستانش خوب و نیک، تا کرد. سلام و رحمت و برکات الهی بر شما باد.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه با شنیدن خیر پیروزی شادمان شد و فرمود: «سپاس خدا را که مسلمانان را یاری نمود و چشمانم را به این پیروزی، شاد فرمود.»^۱

جنگ یرموک

پیروزی مسلمانان، با پیروزی در جنگ اجنادین و شکست رومیان آغاز شد و مسلمانان، به فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یرموک جمع شدند. رومیان، به فرماندهی تیدور در منطقه‌ای که امکان دفع نیروهای حریف زیاد بود و راه گریز را تنگ می‌نمود، اردو زدند. اردوگاه قشون رومی، در واقوصه^۲ در نزدیکی یرموک بود.

تعداد مسلمانان و رومی‌ها در جنگ یرموک

مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه، چهل یا چهل و پنج هزار نفر بودند.^۳

تعداد رومی‌ها به فرماندهی تیدور، به دویست و چهل هزار نفر می‌رسید.

مسلمانان، به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه در یرموک اردو زدند و رومی‌ها در کرانه‌ی جنوبی رود اردن جمع شدند. عمرو بن عاص رضی الله عنه فرمود: «ای مسلمانان! شما را بشارت باد که من، رومی‌ها را محاصره کردم و هر که در محاصره قرار بگیرد، به ندرت عاقبت به‌خیر می‌شود.»^۴

خالد رضی الله عنه در آرایش نظامی لشکر اسلام، شیوه‌ی جدیدی به کار برد که پیش از آن در میان عرب‌ها رایج نبود. او، قشون اسلامی را به چند واحد نظامی تقسیم کرد و با سی و شش گردان وارد عمل شد. تقسیم‌بندی واحدهای نظامی قشون اسلامی به ترتیب زیر بود:

۱- فتوح الشام از دی، ص ۸۴-۹۳

۲- در تاریخ طبری، واقوصه ثبت شده و در البدایة و النهایة، واقوصه آمده است که نام رود و صحرائی در منطقه‌ی حوران شام می‌باشد. (مترجم)

۳- حافظ عمادالدین اسماعیل ابن‌کثیر، در البدایة و النهایة تعداد مجاهدان را سی و شش تا چهل هزار نفر ذکر کرده است. (مترجم)

۴- العمليات التعرضية و الدفاعية، ص ۱۶۳

- چند فوج که هر یک متشکل از ده تا بیست گردان بود و فرماندهی جدایی داشت.

- چندین گردان که از هزار رزمنده تشکیل می‌شد و هر گردانی، فرماندهی جدایی داشت. آرایش لشکر مسلمانان که از چهل گردان تشکیل شده بود، به ترتیب زیر بود:

- سپاه مرکزی: از ۱۸ گردان به فرماندهی ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه تشکیل شده بود و عکرمه رضی الله عنه پسر ابوجهل و قعقاع بن عمرو رضی الله عنه در این فوج حضور داشتند.

- سپاه راست: متشکل از ۱۰ گردان بود و تحت فرماندهی عمرو بن عاص رضی الله عنه قرار داشت و شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه نیز با او بود.

- سپاه چپ: ۱۰ گردان داشت و تحت فرماندهی یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه بود.

- دسته‌ی پیشگامان: دسته‌ی کوچکی از سوارکاران و نگهبانان در خط مقدم بود که بررسی تحرکات دشمن، کسب اطلاعات و برخورد با جاسوس‌های احتمالی دشمن را بر عهده داشت.^۲

- دنباله‌داران لشکر: از پنج گردان (۵۰۰۰ نفر) به فرماندهی سعید بن زید رضی الله عنه تشکیل یافته بود و رسیدگی به امور سپاهیان را بر عهده داشت. ابودرداء رضی الله عنه در همین واحد، به عنوان قاضی خدمت می‌کرد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نیز انباردار بود و مسئولیت تدارکات را بر عهده داشت. مقداد بن اسود رضی الله عنه از افراد این دسته بود و در میان مجاهدان دور می‌زد و سوره‌ی انفال و آیات جهاد را تلاوت می‌کرد تا عواطف ایمانی و جهادی صحابه را برانگیزد. ابوسفیان بن حرب رضی الله عنه نیز به عنوان واعظ در میان صفوف می‌گشت و سربازان اسلام را به جهاد و جان‌فشانی تشویق می‌نمود.^۳ خالد بن ولید رضی الله عنه به عنوان فرماندهی ارشد لشکر اسلام با تعدادی از صحابه در میان سپاهیان بود. به هر حال لشکر اسلام برای رویارویی با دشمن به آمادگی نسبی، دست یافت؛ هر یک از فرماندهان، افرادش را به جهاد، جان‌فشانی و صبر و شکیبایی در راه خدا فرا می‌خواند. مسلمانان و فرماندهانشان خوب می‌دانستند که این جنگ، جنگ سرنوشت‌سازی است و به عقب راندن دشمن، پیروزی بزرگی می‌باشد و چنانچه نتوانند دشمن را شکست بدهند، در ادامه‌ی کارشان با مشکل و بلکه شکست مواجه می‌شوند. عقب‌نشینی و شکست روم در یرموک، به معنای فتح شام و آزادسازی آن از دست رومیان

۱- العمليات التعرضية و الدفاعية، ص ۱۶۳

۲- در البداية و النهاية آمده است که قباب بن اشیم، امیر این دسته بود و طبری، نام قبات را ذکر کرده است. (مترجم)

۳- البداية و النهاية (۸/۷)

بود و این، گشایش دروازه‌های شام و برجیده شدن موانع و عوامل بازدارنده‌ی فراروی مسلمانان و رهایی به مصر و پس از آن، گسترش اسلام به آسیا و اروپا به شمار می‌رفت.^۱

آمادگی ایمانی مسلمانان برای رویارویی با دشمن

زمانی که مسلمانان و رومیان، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند، ابوعبیده رضی الله عنه خطاب به مسلمانان فرمود: «ای بندگان خدا! دین خدا را یاری کنید تا خدای متعال، شما را نصرت دهد و گام‌هایتان را استوار و ثابت بدارد که وعده‌ی الهی، حق است. ای مسلمانان! صبر و شکیبایی ورزید که صبر، مایه‌ی خشنودی خدا، رهایی از کفر و دوری از ننگ و عار است. وقتی که دشمن، تیراندازی را آغاز کرد، از صف‌هایتان جدا نشوید و به سوی دشمن، گام برندارید و جنگ را شروع نکنید؛ بلکه پشت سپرها پناه بگیرید؛ ساکت باشید و تنها خدا را یاد کنید تا به خواست خدا به شما فرمان حمله بدهم.»

معاذ بن جبل رضی الله عنه نیز خطاب به مسلمانان فرمود: «ای اهل قرآن و ای نگهبانان و حافظان کتاب خدا! ای انصار هدایت و ای دوستان حق! دست‌یابی به رحمت الهی و ورود به بهشت، به آرزو نیست و تنها راستان و وفاداران به حق، به مغفرت و رحمت گسترده‌ی الهی دست می‌یابند. مگر فرموده‌ی الهی را نشنیده‌اید که: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾^۲ خدا، شما را بیمارزد؛ از خدایتان حیا کنید که مبدا شما را در حال گریز ببیند و بداند که شما، در قبضه و مشت خداید و پناهی، جز او ندارید و فقط او، شما را عزت و سرافرازی می‌بخشد.»

عمرو بن عاص رضی الله عنه مسلمانان را بدین شکل نصیحت و آماده‌ی جهاد کرد: «ای مسلمانان! چشمانتان را فرو اندازید^۳ و روی زانوهای خود بنشینید و تیراندازی کنید و وقتی سپاهیان دشمن، بر شما حمله‌ور شدند، کاری نداشته باشید تا به شما نزدیک شوند و آن موقع، همانند شیر به آن‌ها حمله کنید که سوگند به آن کس که از صدق و راستی خشنود می‌شود و به آن پاداش می‌دهد و دروغ را گناه می‌شمارد و بندگان را به خاطر دروغ‌گویی، مجازات

۱- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۶۴

۲- (نور - ۵۵) یعنی: «خداوند، به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را در زمین خلیفه سازد؛ همان گونه که پیشینیان (نیکوکار و دادگر) ایشان را جایگزین (ستم‌گران) پیش از آن‌ها کرد...»

۳- یعنی: درست هدف بگیرید و... (مترجم)

می کند و در ازای نیکی، بذل و احسان می فرماید که من این (وعده‌ی خدا و رسول) را شنیده‌ام که مسلمانان، آبادی‌ها و قصرهای شام را یک به یک فتح می کنند؛ بنابراین قشون و کثرت دشمن، شما را در هراس نیندازد. چرا که اگر شما با آنان به شدت برخورد کنید، جفتک می زنند و می گریزند. ابوسفیان رضی الله عنه مجاهدان را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای مسلمانان! اینک شما، دور از امیر مؤمنان و پشتیبانی مسلمانان و در سرزمینی غیر عربی هستید و از خانواده‌هایتان دور افتاده‌اید و به خدا قسم که با دشمنانی روبرو شده‌اید که کینه‌ی زیادی درباره‌ی خودشان، فرزندانشان، زنانشان و اموال و سرزمینشان، از شما به دل دارند. به خدا سوگند که تنها شجاعت و شکیبایی در کارزار فردا، شما را از این‌ها می‌رهاند و خشنودی و رضایت الهی را نصیبتان می‌کند. پس به شمشیرها و جهادتان، قوی و پشت گرم باشید و از آن برای (نجات و رستگاری) خود کار بگیرید و آن را سنگر و ابزار دفاع از خود قرار دهید.» ابوسفیان رضی الله عنه به میان زنان نیز رفت و آنان را نیز نصیحت کرد و دوباره به میان مجاهدان بازگشت و فرمود: «ای مسلمانان! می‌بینید که چه در پیش رو دارید. اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بهشت، پیش رویتان هستند و شیطان و جهنم پشت سرتان.»^۱

ابوهریره رضی الله عنه نیز مسلمانان را نصیحت کرد و فرمود: «به سوی زنان بهشتی و هم‌جواری با پروردگارتان در بهشت‌های پر نعمت بشتابید. شما در هیچ محلی این قدر به خدایتان نزدیک نمی‌شوید که اینک در این محل (برای رویارویی با دشمنان خدا) ایستاده‌اید. بدانید که صبرپیشگان، (بر دیگران) برتری دارند.» ابوسفیان رضی الله عنه کنار هر دسته‌ای می‌ایستاد و می‌گفت: «از خدا بترسید؛ خدا را به یاد داشته باشید. شما، بزرگان اسلام و انصار اسلام هستید و این‌ها، اشراف روم و انصار شرکند. خدایا! امروز، یکی از روزهای تو است؛ خدایا! پیروزی را بر بندگانت نازل فرما.» یکی از عرب‌های مسیحی، به خالد رضی الله عنه گفت: «رومی‌ها، چه قدر زیادند و مسلمانان، چه اندک!» خالد رضی الله عنه فرمود: «وای بر تو؛ مرا از رومی‌ها می‌ترسانی؟ کثرت و توان لشکر، به نصرت الهی بستگی دارد و چون، نصرت خدا نباشد، لشکر انبوه نیز اندک و ناتوان است و به تعداد مردان ربطی ندارد. به خدا سوگند که دوست دارم اسبم بهبود یابد و (هر چه سریع‌تر وارد عمل شوم تا) رومیان، ناتوان و اندک شوند.» پای اسب خالد رضی الله عنه در مسیر عراق به شام، آماس کرده و آسیب دیده بود.^۲

۱- ترتیب و تهذیب البداية و النهایة، ص ۱۶۳

۲- البداية و النهایة (۱۰/۷)

معاذ بن جبل رضی الله عنه هر بار که صدای راهبان و کشیش‌ها را می‌شنید، می‌فرمود: «خدایا! قدم‌هایشان را بلرزان و در دل‌هایشان، وحشت و هراس بیفکن؛ بر ما آرامش و سکینه نازل فرما و ما را به تقوای پیشگی، پایدار و ثابت بدار؛ جهاد را بر ما گوارا و خوشایند فرما و ما را به آنچه مقدر می‌کنی، راضی بگردان.»^۱

چگونگی آرایش نظامی رومیان در جنگ یرموک

دسته‌های رومیان، طوری در محل خود مستقر شده بودند که به‌سان ابر سیاهی به نظر می‌رسیدند و با صدای بلند فریاد می‌زدند؛ کشیش‌ها و راهبان‌شان، انجیل می‌خواندند و سپاهیان روم را به جنگ تشویق می‌کردند.^۲ رومیان در محلی در نزدیکی یرموک به نام واقوصه اردو زدند و رودخانه‌ی آن‌جا همانند خندقی برای آنان بود. رومیان، قشون خود را به چند واحد تقسیم کرده و طوری آرایش داده بودند که در هر واحد، پنج گردان قرار گرفته بود و با واحد اول مقداری فاصله داشت. آرایش قشون رومی به ترتیب زیر بود:

- تیراندازان، جلوتر از همه قرار داشتند و وظیفه‌شان، این بود که به سوی مسلمانان تیراندازی کنند و سپس عقب بروند.

- سوارکاران، در دو طرف لشکر عهده‌دار پشتیبانی از تیراندازان بودند.

- گردان‌ها، موظف بودند به میان صفوف مسلمانان، حمله‌ور شوند.

- فرماندهی جلو داران (پیشگامان) لشکر، جرحه بود.

فرماندهان دسته‌های پشتیبانی که در دو طرف قشون روم قرار داشتند، ماهان و دراقص بودند.^۳

آنچه پیش از جنگ رخ داد...

ابوعبیده و یزید بن ابوسفیان به همراه ضرار بن ازور و حارث بن هشام به سپاه روم نزدیک شدند و بانگ برآوردند که می‌خواهیم با فرماندهی شما صحبت کنیم. به آنان اجازه دادند تا به نزد تدارق بروند که در خیمه‌ای از پرنیان و ابریشم، نشسته بود. صحابه گفتند: «ما ورود به چنین جایی را روا نمی‌دانیم.» تدارق دستور داد تا فرش ابریشمی برایشان پهن کنند. بزرگان مسلمان باز هم از نشستن بر فرش ابریشمی امتناع کردند و بدین ترتیب تدارق به همان شکلی

۱- ابوبکر رجل الدولة، ص ۸۸

۲- ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، ص ۱۶۳

۳- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين، ص ۱۶۷

که مسلمانان دوست داشتند، با آنها نشست تا با هم مذاکره کنند. صحابه پس از آن که رومیان را به سوی خدا دعوت دادند و به نتیجه‌ای نرسیدند، به اردوگاه لشکر اسلام بازگشتند. ماهان، خالد رضی الله عنه را به میان دو صف خواست تا همان‌جا با او مذاکره و گفتگو کند. ماهان گفت: «ما می‌دانیم که گرسنگی و سختی زندگانی، شما را از دیارتان به این‌جا کشانده است. پس بیاید تا به هر کدامتان ده دینار و لباس و مقداری غذا بدهم و به سرزمین خود بازگردید. سال بعد هم همین مقدار به شما خواهیم داد.» خالد رضی الله عنه در پاسخ ماهان، چنین فرمود: «آنچه تو گفتی، ما را از دیارمان به این‌جا نکشانده است؛ بلکه ما قوم خون‌آشامی هستیم که شنیده‌ایم هیچ خونی، بهتر از خون رومیان نیست و به همین خاطر هم به این‌جا آمده‌ایم (تا خون شما را بیاشامیم).» یاران ماهان که از شنیدن این سخنان یکه خورده بودند، گفتند: «به خدا که چنین چیزی درباره‌ی عرب‌ها به ما گفته نشده بود.»^۱

آغاز جنگ

پس از آمادگی کامل و بی‌نتیجه ماندن مذاکرات، خالد بن ولید رضی الله عنه به عکرمه بن ابوجهل و قعقاع بن عمرو که در دو پهلوی لشکر بودند، فرمان شروع جنگ داد. آن دو شروع به رجزخوانی کردند و هم‌اورد خواستند. تعدادی از جنگاوران دو طرف، با هم درگیر شدند و شعله‌ی جنگ بالا گرفت و تمام سپاهیان در هم آمیختند و جنگ شدیدی آغاز شد. خالد رضی الله عنه به همراه گردانی از مجاهدان، پیشاپیش لشکر قرار داشت و با پیشروی مجاهدان و به هم پیوستن دسته‌ها، هر یک را متناسب با قابلیت‌هایش به کار می‌گرفت و جریان جنگ را به بهترین شکل رهبری می‌نمود.^۲

مسلمان شدن یکی از فرماندهان رومی در میدان نبرد

یکی از فرماندهان و بزرگان سپاه روم به نام جرجه از لشکرش جدا شد و خالد رضی الله عنه را به حضور خود فراخواند. خالد رضی الله عنه پیش او رفت و طوری به هم نزدیک شدند که گردن اسب‌هایشان به هم می‌خورد. جرجه به خالد رضی الله عنه گفت: «ای خالد! به سؤالات من، درست پاسخ بده و دروغ نگو که انسان آزاده، دروغ نمی‌گوید؛ به من مکر و فریب هم نزن که انسان شرافتمند، فریب کار و حقه‌باز نیست. آیا این، درست است که خداوند، شمشیری بر پیامبرتان از آسمان نازل کرده و پیامبرتان نیز آن را به تو داده است و تو، آن شمشیر را بر هر

۱- البداية و النهاية (۱۰/۷)

۲- البداية و النهاية (۱۰/۷)

که در جنگ بلند کنی، حتماً شکستشان می دهی؟» خالد رضی الله عنه گفت: «نه؛ (این طور نیست.)» جرجه دوباره پرسید: «پس چرا به تو سیف الله (شمشیر خدا) می گویند؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «خدای متعال، در میان ما پیامبری برانگیخت که ما را به سوی خدا فراخواند؛ اما همگی ما از او فرار کرده و فاصله می گرفتیم تا این که برخی از ما او را تصدیق نموده و از او پیروی کردند و بعضی نیز هم چنان او را تکذیب کرده و از او دوری می جستند. من، از آن دست کسانی بودم که پیامبر خدا را تکذیب نموده و از او دوری می کردند؛ سپس خدای متعال، قلوب و موهای پیشانیمان را گرفت و به سوی خود هدایت نمود و ما، با آن حضرت بیعت کردیم. آن جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: (تو، شمشیری از شمشیرهای خدا هستی که تو را بر ضد مشرکان از نیام بیرون کشیده است.) رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم دعای پیروزی فرمود و از همان روز، سیف الله نامیده شدم و به همین سبب نیز من، از میان تمام مسلمانان، نسبت به مشرکان سخت تر و شدیدترم.» جرجه گفت: ای خالد! شما، به چه چیزی دعوت می دهید؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «شما را به گفتن کلمه‌ی شهادت (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) فرا می خوانیم و شما را به این دعوت می دهیم که به تمام احکام و آورده های پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا اقرار کنید.» جرجه دوباره سؤال کرد: «اگر کسی دین شما را نپذیرد، چه می کنید؟» خالد رضی الله عنه پاسخ داد: «باید به ما جزیه بدهند تا کاری به کارشان نداشته و از آن ها حمایت نکنیم.» جرجه پرسید: «اگر جزیه هم ندادند؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «با آن ها اعلان جنگ کرده و با آنان می جنگیم.» جرجه سؤال کرد: «جایگاه و منزلت کسی که امروز دینتان را بپذیرد، چگونه خواهد بود؟» خالد رضی الله عنه گفت: «جایگاه همه‌ی ما در اجرای دستورات الهی، یک سان است و همه اعم از بزرگان و سایر افراد و همین طور آنان که قبلاً مسلمان شده یا بعدها ایمان آورده اند، برابرند.» جرجه از خالد رضی الله عنه پرسید: «آیا کسی که امروز مسلمان شود، در اجر و پاداش نیز با شما هم سان و مساوی خواهد بود؟» خالد رضی الله عنه فرمود: «بله و بلکه اجر و پاداش بیش تری خواهد یافت.» جرجه گفت: «چگونه چنین چیزی امکان دارد که شما قبلاً مسلمان شده و پیشینه‌ی شما در اسلام بیش تر است؟!» خالد رضی الله عنه فرمود: «علتش، این است که ما، این دین را پس از سرسختی و تحت فشار پذیرفتیم و زمانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم که ایشان، در میان ما بودند و از آسمان بر ایشان، وحی می شد و از کتاب خدا برایمان سخن می گفت. ما، باید به او ایمان می آوردیم؛ چرا که به ما معجزاتی نشان می داد و ما، دلایل و چیزهای شگفت انگیزی دیده و شنیده ایم که شما ندیده و نشنیده اید. بنابراین هر یک از شما که به حق و صادقانه، این دین را بپذیرد، از ما برتر خواهد بود.» جرجه گفت: «به

خدا سوگند که به من، راست گفتمی و فرییم ندادی.» خالد رضی الله عنه فرمود: «والله که به تو راست گفتم و خدا، گواه است که هر یک از پرسش‌هایت را درست پاسخ دادم.» جرجه سپرش را کنار گذاشت و همراه خالد حرکت کرد و گفت: «اسلام را به من بیاموز.» خالد رضی الله عنه جرجه را به خیمه‌اش برد و مشک آبی بر سرش ریخت تا او را غسل دهد و دو رکعت نماز برای جرجه امامت داد (تا چگونگی نماز را نیز فرا بگیرد). رومی‌ها که رفتن جرجه با خالد رضی الله عنه را نوعی فریب و حمله از سوی او پنداشتند، به مسلمانان یورش بردند و صفوف مجاهدان را در هم شکستند. اما نیروهای پشتیبانی به فرماندهی عکرمه بن ابوجهل و حارث بن هشام در برابر حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی دشمن، پایداری کردند.^۱

یورش دسته‌ی چپ لشکر روم به دسته‌ی راست سپاه اسلام

سپاهیان روم که از فزونی و انبوه، به‌سان پاره‌ی شب، سیاهی می‌زدند، بر لشکر اسلام حمله‌ور شدند؛ قسمت چپ سپاه روم با بخش راست لشکر اسلام^۲ در آمیخت و قلب سپاه اسلام از ناحیه‌ی راست دچار مشکل شد و بدین ترتیب رومیان موفق شدند صفوف مسلمانان را در هم شکنند و به دنباله‌ی لشکر اسلام برسند. معاذ بن جبل رضی الله عنه بانگ برآورد: «ای بندگان مسلمان خدا! این‌ها به شما حمله کرده‌اند تا شما را نابود کنند؛ به خدا سوگند که تنها شجاعت در رویارویی با دشمن و صبر و شکیبایی در سختی‌های مبارزه، آن‌ها را به عقب می‌راند.» معاذ رضی الله عنه از اسبش پیاده شد و فرمود: «هر که می‌خواهد اسبم را بگیرد و سوار بر آن بجنگد و بهتر آن می‌بینم که با پای پیاده با پیادگان بجنگد.»^۳ قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در برابر دشمنان خدا پایداری کردند. جمع انبوهی از سواره‌نظامان رومی، حمله‌ور شدند و مسلمانان از ناحیه‌ی راست لشکر به قلب سپاه عقب نشستند و برخی هم به اردوگاه گریختند. بعضی از مسلمانان، که پایداری کرده بودند، یک‌تن و هماهنگ بانگ برآورده و با رومیان پیش رویشان در آمیختند و آنان را از تعقیب مسلمانان گریزان بازداشتند. زنان

۱- البدایة و النهایة (۱۳/۷)

۲- قبایل ازد، مذحج، حضرموت و خولان در راست سپاه اسلام قرار داشتند. نگاه کنید به: البدایة و النهایة. فرماندهی دسته‌ی چپ سپاه روم شخصی به نام دیرجان بود که به گفته‌ی واقدی فرماندار بصری بوده و با خالد جنگیده بود. وی، به دست عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق به هلاکت رسید. (مترجم)

۳- العمليات التعرضیة و الدفاعیة عند المسلمین، ص ۱۶۹

مسلمان نیز، افرادی را که در حال گریز بودند، با سنگ و چوب می زدند تا آنها را به میدان نبرد باز گردانند که بدین ترتیب مسلمانان گریزان، به میدان باز گشتند.^۱

عکرمه بن ابوجهل فرمود: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ ها کرده ام و اینک از شما بگریزم؟!» و سپس بانگ برآورد که: «چه کسی تا پای مرگ مرا همراهی می کند؟» عمویش حارث بن هشام و همین طور ضرار بن ازور با چهارصد نفر از بزرگان و سواران مسلمان، با او همراه شدند و جلوی خیمه ی خالد رضی الله عنه به جنگ پرداختند و همه ی آنها زخمی شدند و برخی هم از جمله ضرار بن ازور به شهادت رسیدند.^۲ واقدی رحمه الله می گوید: این ها که به شدت مجروح شده بودند، درخواست آب کردند. وقتی برای هر یک از آنها آب آوردند، آب را حواله ی مجروح دیگر کرد و به همین منوال هر یک از مجاهدان زخمی، آب را به مجروح کناری، حواله می کرد تا برادرش سیراب شود و بدین سان یکایک آنها، بی آن که آب بنوشند، شهید شدند. گفته شده که نخستین مسلمانی که در یرموک شهید شد، شخصی بود که نزد ابو عبیده رضی الله عنه رفت و گفت: «من، آماده ی شهادت هستم؛ با رسول خدا صلی الله علیه و آله کاری که نداری؟» ابو عبیده رضی الله عنه فرمود: «چرا؛ سلام مرا به ایشان برسان و بگو: ای رسول خدا! ما، همه ی آن چه را پروردگاران به ما وعده داده بود، حق یافتیم.» این شخص پا در میدان نبرد نهاد و به شهادت رسید. دسته های مختلف سپاه اسلام طوری پایداری کردند که سپاهیان روم، همانند آسیاب به دور خود می چرخیدند؛ در آن روز به هر کجای میدان نبرد که نگاه می کردید، جز مخها و مغزهای ریخته، معج های جدا شده و دست های پریده و افتاده، چیز دیگری دیده نمی شد.^۳

یورش دسته ی راست سپاه روم به دسته ی چپ لشکر اسلام

دسته ی راست سپاه روم به فرماندهی قناطر بر دسته ی چپ لشکر اسلام که از قبایل کنانه، قیس، خثم، جذام، قضاعه، عامله و غسان تشکیل یافته بود، حمله ور شد. این ناحیه از سپاه اسلام از مواضع خود عقب نشست. رومیان، به تعقیب مسلمانان فراری پرداختند و بخش

۱- فتوح الشام از دی، ص ۲۲۲؛ در البدایة و النهایة آمده است که ابوسفیان پیش از آغاز جنگ به زنان گفته بود: «هر که را گریزان دیدید، با سنگ بزنید تا به میدان باز گردد.» البته در یرموک برخی از زنان مسلمان نیز جنگیدند و تعداد زیادی از رومی ها را به هلاکت رساندند؛ از زنان رزمنده می توان، اشاره کرد به: خوله بنت ازور، خوله بنت ثعلبه ی انصاری، کعب بنت مالک بن عاصم، سلمی بنت هاشم، هند بنت عتبه بن ربیع و... (مترجم)

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص ۱۷۰

۳- البدایة و النهایة (۱۲/۷)

مرکزی لشکر مسلمانان، با مشکل مواجه شد. مسلمانان گریزان، به اردوگاه لشکر اسلام وارد شدند و زنان مسلمان، آن‌ها را با سنگ و پایه‌های خیمه‌ها زدند و به آنان گفتند: «عزت اسلام و شرف مادران و زنانان چه شده که این چنین می‌گریزید و ما را با کافران تنها می‌گذارید؟» مسلمانان فراری با شنیدن این سخنان توبیخ آمیز به خود آمده و به میدان نبرد بازگشتند و تعداد زیادی از رومی‌ها را به هلاکت رسانیدند. سعید بن زید رضی الله عنه نیز در همین گیر و دار به شهادت رسید. دسته‌ی چپ سپاه روم، بار دیگر به بخش راست لشکر اسلام حمله کرد تا از طریق شکست دسته‌ی تحت فرمان عمرو بن عاص رضی الله عنه و نفوذ به صفوف سپاهیان مسلمان، لشکر اسلام را به طور کامل محاصره کنند. مسلمانان، در ابتدای امر عقب نشستند و چون به اردوگاه لشکر وارد شدند، زنان از تپه‌ها پایین آمدند و شروع به زدن مسلمانان فراری کردند. دختر عمرو رضی الله عنه بانگ برآورد: «خداوند متعال، مردانی را که زنانشان را تنها می‌گذارند و از کرامتشان دفاع نمی‌کنند، زشت بدارد و از خیر و نیکی دورشان کند.» دیگر زنان مسلمان نیز حرف‌ها، عزم و اراده‌ی دوباره یافتند و به میدان نبرد بازگشتند و از نو، به رومیان حمله‌ور شدند و آنان را به عقب راندند.^۱

حمله‌ی نهایی مسلمانان و شکست رومی‌ها

خالد بن ولید رضی الله عنه به همراه عده‌ای از سواران، به آن دسته از سپاه روم حمله کرد که به ناحیه‌ی راست لشکر اسلام یورش برده بودند. خالد رضی الله عنه به کمک هم‌رهانش در این حمله، حدود شش هزار نفر از نیروهای دشمن را به هلاکت رسانید و سپس فرمود: «به خدا سوگند که دیگر توانی، برایشان نمانده است و من، امیدوارم که خدای متعال، آن‌ها را شکست دهد.» خالد رضی الله عنه به همراه صد سوار از مجاهدان، به یک‌صد هزار نفر از نیروهای دشمن حمله کرد و همه‌ی آنان را در هم کوبید و پس از آن، تمام مسلمانان، هماهنگ و یک‌تن حمله نمودند و با فرار رومی‌ها، به تعقیبشان پرداختند.^۲ ناحیه‌ی راست سپاه اسلام نیز به ترمیم صفوف خود پرداخت و رومی‌ها را در میان وادی یرموک و نهر زرقاء^۳ محاصره کردند و توانستند میان سواره‌نظام و پیاده‌نظام دشمن فاصله بیندازند. مسلمانان، بر رومی‌ها حمله‌ور شدند و آنان را به زیر کشاندند. سواران رومی در پی فرار برآمدند؛ خالد رضی الله عنه به عمرو رضی الله عنه دستور داد تا

۱- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۷۴

۲- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص ۱۷۱؛ فتوح البلدان از دی، ص ۱۷۱

۳- این نهر به نام یرموک نیز نامیده شده و در منطقه‌ی یرموک به نهر اردن می‌ریزد. (مترجم)

گریزگاهی برای سواران رومی باز کند. سواران رومی گریختند و بدین ترتیب پیاده‌نظام دشمن در حالی که پاهایشان را به قصد پایداری در جنگ، با زنجیر بسته بودند، بدون هیچ پوششی به خندق گریختند و چنان درهم کوفته شدند که همانند دیواری به نظر می‌رسیدند که گویی خراب شده است. مسلمانان، در تاریکی شب به پیاده‌نظام دشمن حمله کردند و چون آن‌ها، یک‌دیگر را به زنجیر بسته بودند، جلودارشان را که در رود می‌انداختند، دیگران نیز به همراهش در رود افتاده و هلاک می‌شدند. در این مرحله از جنگ حدود صد و بیست هزار نفر از نیروهای دشمن هلاک شدند و آن دسته از کسانی که نجات یافتند، به فعل^۱ در شام گریختند و برخی هم به دمشق فرار کردند.^۲

یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه نیز در جنگ یرموک خوب پایداری کرد و به خوبی جنگید. پدرش بر او گذر نمود و فرمود: «ای پسر! تقوای الهی را بر خود لازم بگیر و صبر و شکیبایی پیشه کن؛ چراکه هیچ مسلمانی در این وادی نیست مگر آن که شایسته و سزاوار جنگ می‌باشد (و باید خوب بجنگد). پس تو و امثال که فرماندهی مسلمانان هستید، چگونه باید باشید؟ قطعاً چنین کسانی بیش از دیگران باید شکیبا باشند و از همه به نصیحت سزاوارترند. بنابراین از خدا بترس و تقوا پسنده کن و طوری باش که هیچ یک از یارانت، بیش از تو علاقه‌مند به پاداش جهاد نباشد و مجاهد شکیباتری از تو یافت نشود. تو به گونه‌ای باش که هیچ مسلمانی به شجاعت و سختی تو در برابر دشمن اسلام نرسد.» یزید رضی الله عنه که در دسته‌ی مرکزی سپاه قرار داشت، فرمود: «ان شاء الله همین گونه عمل می‌کنم.» وی، در جنگ یرموک جنگ سخت و خوبی کرد.^۳ سعید بن مسیب از پدرش چنین نقل کرده است: در روز یرموک، اندکی سر و صداها فرو نشست؛ در همان حال صدای بلندی که گویی به تمام لشکر می‌رسید، شنیدیم که می‌گفت: «ای یاری‌دهندگان دین خدا! به هم نزدیک شوید؛ ای مسلمانان! پایداری کنید، پایداری کنید.» نگاه کردیم و دیدیم که ابوسفیان رضی الله عنه است که تحت فرماندهی پسرش یزید رضی الله عنه قرار دارد و بانگ می‌زند. مسلمانان، نماز عشاء را به تأخیر انداختند و هم‌چنان جنگیدند تا پیروز شدند. خالد رضی الله عنه آن شب را در خیمه‌ی تذارق که برادر هرقل و فرماندهی لشکر رومیان بود، به سر برد. تذارق گریخته بود و سواران مسلمان، پیرامون خیمه‌ی خالد رضی الله عنه تا صبح گشت می‌زدند و رومیانی را که می‌دیدند، می‌کشتند. در این میان تذارق نیز

۱- فحل: نام شهر و موضعی در شام می‌باشد. (مترجم)

۲- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين، ص ۱۷۵

۳- فتوح البلدان از دی، ص ۲۲۸

کشته شد و از او سی چادر و سراپرده‌ی ابریشمی بر جای ماند که در آن فرش‌های نفیس و ابریشم بود. مسلمانان، هنگام صبح غنایم را جمع‌آوری و تقسیم کردند.^۱ سه‌هزار نفر از مسلمانان که تعدادی از صحابه‌ی پیامبر و بزرگان و سرآمدان مسلمانان نیز در میانشان بودند، شهید شدند. از شهدای یرموک، می‌توان عکرمه بن ابوجهل و پسرش عمرو، سلمه بن هشام، عمرو بن سعید و ابان بن سعید رضی الله عنهم و... را نام برد. کشته‌های رومی‌ها هم به صد و بیست‌هزار نفر می‌رسید که هشتاد هزارشان در زنجیر و چهل هزار از آن‌ها آزاد بودند و در رودخانه افتادند.^۲ مسلمانان، از این پیروزی بزرگ خشنود شدند؛ اما دیری نپایید که خبر ناگوار وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، این شادی را به غم تبدیل کرد و مسلمانان را در غم و اندوه بزرگی فرو برد؛ خدای متعال، بر مسلمانان منت نهاد و عمر فاروق رضی الله عنه را به جای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خلافت مسلمانان گماشت.^۳ خبر وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانی به خالد رضی الله عنه رسید که مسلمانان در مصاف رومیان قرار داشتند و خالد رضی الله عنه مسلمانان را از این ماجرا باخبر نکرد تا ضعف و سستی، مجاهدان را در بر نگیرد. عمر فاروق رضی الله عنه در این نامه ابو عبیده رضی الله عنه را به جای خالد رضی الله عنه به فرماندهی لشکر منصوب کرده بود؛ خالد رضی الله عنه نیز با سینه‌ای فراخ و پرحوصله فرمان عمر فاروق رضی الله عنه را پذیرفت^۴ و وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به مسلمانان تسلیت گفت و ضمن حمد و ثنای الهی فرمود: «خدای متعال، ابوبکر رضی الله عنه را از میان ما برد و الحمد لله که او، برای من از عمر رضی الله عنه دوست‌داشتنی‌تر بود. خدا را شکر که اینک عمر رضی الله عنه را خلیفه کرده و محبتش را در دلم انداخته است.»^۵

هرقل از شکست سپاهیان در یرموک بسیار ناراحت شد و چون بازماندگان سپاهش در انطاکیه به حضورش رفتند، از آنان پرسید: «وای بر شما؛ به من درباره‌ی این‌ها که با شما می‌جنگند، گزارش دهید و بگویید که مگر آن‌ها مانند شما بشر نیستند؟» گفتند: بله. هرقل

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة، ص ۱۷۳

۲- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۷۹؛ در البدایة و النهایة و نهاية الارب آمده است که این تعداد از کشته‌های دشمن، غیر از سواران و پیاده‌هایی است که در میدان جنگ کشته شدند. (مترجم)

۳- البدایة و النهایة (۱۴/۷)؛ در البدایة و النهایة بدین نکته تصریح شده که خبر وفات ابوبکر صدیق در اثنای جنگ به خالد رسید و او نامه را در تیردانش گذاشت و به مسلمانان چیزی از وفات ابوبکر نگفت تا روحیه‌ی مسلمانان ضعیف نشود. ابن‌کثیر، منجمه بن زینم را بیک حجاز به یرموک به هنگام وفات ابوبکر ذکر کرده و طبری، نام محمیة را آورده است. (مترجم)

۴- البدایة و النهایة (۱۶/۷)

۵- البدایة و النهایة (۱۴/۷)

گفت: «شما بیش تر هستید یا آنها؟» گفتند: «ما، همه جا از آنها بیش تریم.» هرقل پرسید: «پس چرا از آنها شکست می خورید؟» پیرمردی برخاست و گفت: «آنان، به این خاطر پیروز می شوند که شب زنده دارند و روزها روزه می گیرند؛ به عهد و پیمانشان وفا می کنند؛ به نیکی فرا می خوانند و از بدی باز می دارند و در میان خود عدل و انصاف را رعایت می کنند. ولی ما، بدین جهت شکست می خوریم که شراب می نوشیم؛ زنا می کنیم؛ مرتکب حرام می شویم؛ عهد شکنی و ظلم و ستم می کنیم؛ به نافرمانی خدا فرا می خوانیم و از آنچه مایه ی خشنودی خدا است، باز می داریم و در زمین فساد می کنیم.» هرقل گفت: «تو، راستش را به من گفتی.»^۱

مبحث سوم

تحلیلی بر فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه

شاخص‌های سیاست خارجی ابوبکر رضی الله عنه

در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی به شرح زیر تبیین شد:

۱- ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها

استراتژی ابوبکر رضی الله عنه در تحقق این هدف، به روش‌های زیر به اجرا درآمد:

الف) خبر پیروزی مسلمانان، در رویارویی با جریان ارتداد و آشوب فتنه‌گران که به فروکش کردن آتش فتنه و تثبیت پایه‌های حکومت اسلامی انجامید، به حکومت‌های مجاور خلافت اسلامی رسید. تحولات قلمرو اسلامی در آن زمان زیر نگاه دو قدرت ایران و روم بود و چون خبر پیروزی مسلمانان در این جریان به ایران و روم رسید، دانستند که این قدرت جدید، دسیسه‌ها و چالش‌ها را به راحتی پشت سر می‌گذارد و همین، جلوه‌ی قدرتمند و باشکوهی از اسلام به نمایش گذاشت.

ب) لشکر اسامه: گسیل لشکر اسامه نقش مهمی در ایجاد وحشت در دل دشمنان اسلام و ارائه‌ی تصویری قدرتمند از اسلام داشت و طوری شده بود که بازگشت پیروزمندانه‌ی لشکر اسلام به مدینه، رومی‌ها را به سؤال و شگفت‌و‌اداشته و آنان را به قدری در هراس انداخته بود که هرقل را بر آن داشت تا ده‌ها هزار از نیروهایش را در مرزها مستقر کند. با انتشار این خبر و رسیدن آن به ایرانی‌ها، هیبت و شوکت اسلام و مسلمانان، بیش از هر زمانی در این قدرت‌ها رخنه کرد.^۱

۲- پیگیری فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جهاد

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای تأمین دعوت و رساندن آن به مردم، راه جهاد را ادامه داد و برای گسترش دعوت حق، عموم مسلمانان را به جهاد و خروج در راه خدا فراخواند تا طاغوتیانی را که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را رد کرده و نور حق را از ملت‌هایشان دریغ نموده بودند، نابود کند. عموم مسلمانان نیز فراخوان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را لیک گفتند تا زیر پرچم جنگاوران

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۲۵۹ و ۲۶۰

مجاهدی چون خالد، ابو عبیده، عمرو، شرحبیل و یزید رضی الله عنهم انجام وظیفه نمایند. این فرماندهان از سوی خلیفه‌ی باتجربه و کارآزموده‌ای منصوب شده بودند که دانش نظامی شگفت‌انگیزی داشت؛ دانشی که در شرایط بحرانی و چالش‌های فراروی مردمش، به دست آورده و او را در گزینش بهترین فرماندهان لشکری به نحو احسن یاری داده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر گزینش درست فرماندهان، همواره آنان را راهنمایی می‌کرد و همین، باعث شد تا شام و عراق در کوتاه‌ترین زمان ممکن و در حداقل تلفات و سختی‌ها فتح شوند.^۱

۳- عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح شده

سیاست خارجی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مبتنی بر عدل‌گستری، برقراری امنیت و ایجاد اطمینان و آرامش خاطر برای توده‌ی مردمان مناطق فتح شده بود تا بتوانند به وضوح تفاوت حکومت حق و حکومت باطل را دریابند و در پی آن چنین نپندارند که حکومت ستم‌پیشه‌ای نابود شده تا حکومت ستم‌گر دیگری و یا ظالم‌تر از آن، روی کار بیاید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهانش سفارش نمود که رفتار عادلانه و محبت‌آمیزی با مردم داشته باشند؛ چراکه شکست‌خورده، بیش از هر کس دیگری نیازمند مهر و عطف است تا انگیزه‌های جنگ و شورش، از او برداشته شود. مسلمانان فاتح نیز این رویه را با مردم مناطق فتح شده در پیش گرفتند و توجه ویژه‌ای به سازندگی و عمران نمودند. توده‌ی ملت‌ها، با برپایی ترازوی عدل، منش نوینی از انسانیت راستین دیدند که باعث انتشار نور اسلام و شکار دل‌ها شد و بدین سان همه، در برابر اسلام گردن نهادند. سپاهیان فارس و روم، به هر جا که قدم می‌گذاشتند، خرابی به راه می‌انداختند و با هتک حرمت و تجاوزگری، آن‌چنان وحشت و هراس شدیدی ایجاد می‌کردند که خاطره‌ی تلخش، سینه به سینه و نسل به نسل می‌گشت. اما ورود سپاهیان اسلام به قلمرو فارس و روم، جلوه‌ی زیبایی از عدالت و مهرورزی را نمایان کرد و جایگاه انسانی آحاد ملت‌ها را که در اثر ظلم و خفقان حکام ستم‌پیشه‌ی فارس و روم، به نابودی کشیده شده بود، به آنان باز گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به این استراتژی، توجه ویژه‌ای داشت و همواره به رفع اشتباهات و کجی‌ها می‌پرداخت. بیهقی رحمه الله می‌گوید: عجم‌ها، پس از هر پیروزی، به غارت‌گری پرداخته و هر طور که می‌خواستند با بزرگان و سرآمدان حریف شکست‌خورده، برخورد می‌کردند و سرکشته‌های دشمن را جهت افتخار و به‌نشان پیروزی، برای شاهانشان می‌فرستادند. مسلمانان در جنگ با رومیان، به قصد مقابله به‌مثل، همین رویه

را در پیش گرفتند که از آن جمله می‌توان به کار عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه اشاره کرد که سر یکی از فرماندهان رومی به نام بنان را با عقبه بن عامر^{رضی} به مدینه فرستادند. اما ابوبکر صدیق^{رضی} این کارشان را نکوهش کرد. عقبه^{رضی} عرض کرد: «ای خلیفه‌ی رسول‌خدا! دشمن، با ما همین کار را می‌کند.» ابوبکر صدیق^{رضی} فرمود: «آیا می‌خواهید روش فارس و روم را در پیش بگیرید؟! پس از این، هیچ سری را برایم نفرستید و به نامه و گزارش کارتان بسنده کنید.»^۱

۴- برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم

یکی از شاخص‌ترین سیاست‌های خارجی ابوبکر صدیق^{رضی} برداشتن زور و اجبار از مردم مناطق فتح‌شده بود و هیچ کسی را به پذیرش اسلام مجبور نمی‌کرد؛ این رویه‌اش، برخاسته از فرموده‌ی الهی بود که: ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (یونس: ۹۹)

یعنی: «آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور کنی به این که ایمان بیاورند؟!»

هدف مسلمانان از جهاد برون‌مرزی و فتح سرزمین‌ها، نابودی سرکشان و در پی آن گشایش درها به سوی ملت‌ها بود تا کابوس ستم را از بین ببرند و شرافت و انسانیت راستین را به مردم هدیه کنند؛ نور اسلام را ببینند و آزادانه تصمیم بگیرند. آری! مسلمانان، کسی را به پذیرش اسلام، مجبور نکردند و تا زمانی که با آن‌ها عهدشکنی نشد، بر پیمان خود به ترتیب زیر پایند ماندند:

الف) پرداخت جزیه از سوی کسانی که اسلام را قبول نکردند.

ب) عدم به کارگیری و استخدام غیرمسلمانان در کارهای کلیدی از قبیل فعالیت‌های لشکری و نظامی.

ج) اخذ پیمان از غیرمسلمانان قلمرو حکومت اسلامی مبنی بر این که از فعالیت‌های ضد اسلامی پرهیزند.

د) در صورتی که هر غیرمسلمانی، خواسته باشد دینش را تغییر دهد، تنها باید مسلمان شود.

با توجه به این که به زور و اجبار نمی توان عقیده‌ای را بر کسی تحمیل کرد، اسلام و حکومت اسلامی، برای غیرمسلمانان از طریق شرح عملی و تئوری به گونه‌ای تبیین شد که به میل خود این دین را بپذیرند و مسلمان شوند.^۱

اساسی ترین برنامه‌ها و شیوه‌های جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گشته و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارتند از:

۱- پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شدت مسلمانان را از ورود پرشتاب و نسنجیده به قلمرو دشمن پیش از فتح کامل برحذر می‌داشت که این امر، در جریان فتح عراق و شام کاملاً واضح می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح عراق به خالد و عیاض دستور داد تا به‌طور جداگانه از شمال و جنوب وارد عراق شوند. در فرمان ابوبکر رضی الله عنه به این دو فرمانده آمده بود: «زمانی که در حیره گرد هم آمدید، هر یک از شما که زودتر به حیره رسیده بود، امیر آن یکی است. در حیره که با هم شدید و دیده‌بان‌های پارسیان را در هم شکستید و مطمئن شدید که مسلمانان از پشت سرشان غافل گیر نمی‌شوند، یکی از شما در حیره برای پشتیبانی از همکاری و دیگر مسلمانان بماند و دیگری، بر شهرهایی که دشمنان خدا و دشمنان خودتان از پارسیان در آن، قدرت و جا گرفته‌اند، شیخون بزنند. با آن‌ها بجنگید تا آن‌چه را که در دست دارند، فراجنگ آورید و از خدای متعال بترسید و از او یاری بخواهید. آخرت را بر دنیا ترجیح دهید تا هر دو، نصیبتان گردد و دنیا را بر آخرت مقدم نشمارید که هم دنیا و هم آخرت را از دست می‌دهید. از طریق دوری از گناهان و شتاب در توبه، از نواهی خداوند، باز آید و از پافشاری بر گناه و به تأخیر انداختن توبه جداً پرهیزید.»^۲

این نامه‌ی پر محتوای ابوبکر صدیق رضی الله عنه نشان‌دهنده‌ی اندیشه‌ی والای وی و باریک‌بینیش در راهنمایی فرماندهان لشکری است و البته توفیق الهی بر این توانمندی ابوبکر رضی الله عنه مقدم می‌باشد. برنامه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه در کمال تناسب و سازگاری با مصالح قشون

۱- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۲۶۳

۲- تاریخ طبری (۱۸۸، ۱۸۹/۴)

اسلامی در جریان عملیاتی کردن این رهنمود قرار داشت و به قدری پخته و کامل بود که جنگاورانی چون خالد رضی الله عنه به ژرف‌اندیشی نظامی ابوبکر رضی الله عنه گواهی داده‌اند. چنان‌چه خالد رضی الله عنه در جریان انجام مأموریتش که در ادامه‌ی کار عیاض رضی الله عنه در فتح شمال عراق بود، به کربلاء رسید و مسلمانان از انبوه مگس‌های پرآزار آن‌جا به ستوه آمدند. خالد رضی الله عنه به عبدالله بن وثم فرمود: «صبر کن که من، می‌خواهم قلعه‌هایی را که عیاض رضی الله عنه مأمور فتح آن شده، از نیروها و دیده‌بان‌های دشمن خالی کنم تا مسلمانان در آن مستقر شوند و قشون اسلامی از این ناحیه در امان باشند و عرب‌ها با اطمینان خاطر و بدون آشفتگی به نزد ما بیایند که این، فرمان خلیفه است و نظرش، با توانایی و کارآیی تمام امت برابری می‌کند.»^۱ مثنی بن حارثه رضی الله عنه نیز در جریان فتح عراق بر اساس همین رهنمود، انجام وظیفه می‌کرد که فرماندهی کل دستور داده بود: «با ایرانی‌ها در نزدیک‌ترین نقطه‌ی مرزیشان با سرزمین عرب‌ها بجنگید و در نقاط مرکزی و اندرونی خاکشان وارد جنگ نشوید که اگر خدای متعال، مسلمانان را پیروز کرد از پشت سر ایمن هستند و اگر نتیجه عکس این بود، باز هم در بازگشت مشکلی ندارند که راهشان را خوب می‌شناسند و در خاکشان بی‌باک‌ترند تا این که خدای متعال، آن‌ها را در یورشی دوباره موفق کند.»^۲ در فتح شام نیز بیابانی که پشت سر مسلمانان بود، آنان را از پشت سر در امان قرار می‌داد. البته باز هم مسلمانان هرگونه زمینه‌ای را که به دشمن امید می‌داد تا مسلمانان را از پشت غافل‌گیر کنند، برچیدند و با بستن همه‌ی شکاف‌هایی که از آن احتمال حمله‌ی دشمن می‌رفت، به فتح شهرها پرداختند و توجه ویژه‌ای به رعایت این اصل جنگی نمودند.^۳

۲- بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن که به خلافت رسید، فراخوان یا بسیج عمومی را یکی از اصلی‌ترین ابزار آمادگی نظامی حکومت اسلامی قرار داد و مسلمانان را برای رویارویی با جریان ارتداد و همین‌طور حضور در حرکت فتوحات به خدمت فراخواند که از آن جمله می‌توان به نامه‌ای اشاره کرد که به یمنی‌ها نوشت و آنان را به خروج در راه خدا فراخواند.^۴

۱- تاریخ طبری (۱۸۹/۴)

۲- الإصابه (۵۶۸/۵) شماره‌ی ۷۷۳۶؛ تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۳۳۱

۳- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۳۳۱

۴- تاریخ الدعوة إلى الإسلام، ص ۳۳۲

۳- تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی

زمانی که جبهه‌ی شرق، شدید شد و خالد و مثنی احساس کردند که نیروهایشان برای انجام مأموریتشان کافی نیستند و به نیروی انسانی بیش‌تری نیاز دارند، به ابوبکر صدیق رضی الله عنه نامه نوشتند و از وی درخواست نیروی کمکی کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخشان چنین نوشت: «کسانی را به همراهی لشکر اسلام فراخوانید که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اسلام ثابت ورزیده و با مرتد‌ها جنگیده‌اند؛ هیچ‌یک از کسانی را که پیشینه‌ی ارتداد دارند، برای جهاد با خود همراه نکنید تا بعداً بینم چه می‌شود.»^۱ ابوبکر رضی الله عنه تا واپسین لحظات حیاتش از گسیل نیروهای کمکی و پشتیبانی به جبهه‌های عراق و شام دریغ نکرد.

۴- هدفمند کردن جنگ

هدف مشخصی در جریان فتوحات اسلامی، فراروی مجاهدان بود تا عملیات هدفمند جهادی، کوششی همگانی در راستای دست‌یابی به مقصود ایجاد کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر همین اساس، برنامه‌اش را بر این مبنا قرار داد که هر رزمنده‌ای بداند که هدف نهایی مسلمانان از فتوحات، گسترش اسلام و رساندن آن به تمام ملت‌ها از طریق نابودی حکام و سرکشان است که مردمشان را از این خیر عمومی و فراگیر محروم می‌کنند. فرماندهان مسلمان، پیش از آغاز جنگ سه انتخاب فراروی دشمن قرار می‌دادند که عبارتند از: *پذیرش اسلام؛ *پرداخت جزیه *و یا جنگ.^۲

۵ - اولویت‌بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شخصاً عملیات سرکوبی مرتد‌ها را در ابتدا عهده‌دار شد و سپس سپاهیان برای این امر فراهم آورد و در عین حال از سایر صحنه‌های نبرد نیز غفلت نکرد و اسامه رضی الله عنه را برابر فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به شام گسیل نمود. ابوبکر رضی الله عنه در سال نخست خلافتش، فعالیت جهادی را در سرکوبی مرتد‌ها متمرکز کرد و پس از یک‌سان‌سازی شبه‌جزیره و برقراری امنیت، دو جبهه‌ی عراق و شام را فعال کرد و چون جبهه‌ی شام به نیروی کمکی و پشتیبانی نیاز پیدا کرد، خالد رضی الله عنه را از عراق به شام فرستاد و مثنی رضی الله عنه را در عراق گذاشت و بدین ترتیب به حسب شرایط، جهاد برون‌مرزی را در شام فعال‌تر نمود.

۱- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۲- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۳۲

۶- عملکرد فرماندهان، سنجهی عزل و نصب

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از فراخوان مردم برای خروج در راه خدا به قصد جنگ با رومیان، خالد بن سعید رضی الله عنه را به تبوک فرستاد تا در آنجا که مرکز پیشروی بود، سپاهیان را فراهم آورد و به عنوان نیروی پشتیبانی انجام وظیفه نماید و چون خالد بن سعید رضی الله عنه به خوبی از عهدهی مأموریتش بر نیامد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه عزلش نمود و عکرمة بن ابوجهل را به جای او به مقام فرماندهی منصوب کرد.^۱

۷- ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط

زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از پیشروی رومی‌ها و پیوستن مردم دمشق به آنها اطلاع یافت، در فرمانی به ابوعبیده رضی الله عنه نوشت: «سوارانت را در روستاها پراکنده کن و با قطع رسیدن خواربار و خوراکی به دشمن، آنها را در تنگنا قرار بده و از محاصره‌ی شهرها خودداری کن تا این که فرمان بعدی من، به تو برسد. پس اگر به جنگ با تو برخاستند، با آنان بجنگ و برای پیروزی بر دشمن، از خدا مدد بخواه و من، نیز آن گونه که برای آنان نیروی کمکی می‌آید، برایت نیروی کمکی می‌فرستم.»^۲

۸- بی‌نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری

خطوط ارتباطی ابوبکر صدیق رضی الله عنه با فرماندهان قشون اسلامی به گونه‌ای منظم و بی‌نقص بود که گزارش‌های فرماندهان، در سلامت و امنیت کامل به خلیفه می‌رسید و پاسخ خلیفه نیز مخفیانه و بدور از دسترسی دشمن به آن و در سریع‌ترین وقت ممکن، در اختیار فرماندهان قرار می‌گرفت و مجالی به دشمن نمی‌داد که مسلمانان را غافل گیر کنند و بدین ترتیب مکاتبات خلیفه و فرماندهان، در سلامت و ظرافت بی‌نظیری به انجام می‌رسید و همین، یکی از عوامل شکست دشمن در جریان فتوحات اسلامی بود.^۳

۹- فراست و تیزبینی خلیفه

برنامه‌های عملیاتی فتوحات از همان نخست، برخاسته از فراست و هشیاروی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و اندیشه‌ی استوار وی بود که می‌توان آن را پیامد همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۳۴

۲- نگاه کنید به: العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمین، ص ۱۴۸

۳- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۳۴

دانست که همواره از آموزه‌ها و رهنمودهای آن حضرت رضی الله عنه بهره گرفت و دانستنی‌های زیادی کسب کرد و به همین سبب نیز توانست پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام خلافت، به بهترین نحو و با بصیرت تمام، انجام مسؤولیت نماید و به لشکریان اسلام، نصایح ارزنده‌ای ارائه کند و در مناسب‌ترین زمان‌ها که مجاهدان، در تنگنا قرار می‌گرفتند، برایشان نیروی کمکی بفرستد و از طریق جزم‌اندیشی و اراده‌ی استوار، یاری‌گرشان باشد.^۱

تبیین حقوق الهی، فرماندهان و سربازان در دستورات و رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۱- حقوق الهی

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف) شکیبایی در برابر دشمن:

از جمله رهنمودهایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام گسیل عکرمه بن ابوجهل به عمان ایراد نمود، این بود که: «تقوای الهی پیشه کن و به وقت رویارویی با دشمن، شکیبیا باش.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام اعزام هاشم بن عتبّه بن ابی‌وقاص رضی الله عنه به شام، او را این چنین راهنمایی کرد که: «... هنگام رویارویی با دشمن، شکیبیا باش و همراهانت را نیز به صبر و شکیبایی فرا بخوان و بدان که تو، هر قدمی که در راه خدا برداری و هر مالی که خرج کنی و یا متحمل تشنگی، بیماری و سختی شوی، خدای متعال، برایت عمل نیکی ثبت می‌فرماید و او، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.»^۳

ب) نصرت دین، هدف و انگیزه اصلی مجاهد باشد:

این رهنمود، در فرمان ابوبکر رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه کاملاً نمایان است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام اعزام خالد رضی الله عنه به شام، به او تذکر داد که تمام تلاشش را به کار بگیرد و نیتش را تنها در جهت رضای خدای متعال، قرار دهد و از غرور و خودبینی پرهیزد که چنین غروری، نوعی خودخواهی است و باعث تباهی عمل انسان می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، خالد رضی الله عنه را منت‌گزاری نیز برحذر داشت و به او یادآوری کرد که خدای متعال، بر او منت نهاده که او

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۳۳۶

۲- عیون الاخبار (۱/۱۸۸)

۳- فتوح الشام از دی، ص ۳۴

را به کار بزرگی چون جهاد توفیق داده است.^۱ در بخشی از نامه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد آمده بود: «... کارت را به خوبی انجام بده تا خدای متعال، کارت را به سر منزل مقصود برساند و آن را کامل گرداند. به خود، عجب و خودبینی راه نده که شکست می‌خوری و خوار و زبون می‌گرددی. به خاطر کاری که می‌کنی، منت منه و آن را به رخ نکش که منت، تنها از آن خدای متعال است و او است که بر بنده منت می‌نهد و او صاحب جزا می‌باشد.»^۲

ج) امانت‌داری

امانت‌داری در غنایم جنگی، یکی از اشارات روشن ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری می‌باشد و به این نکته تأکید می‌کند که هیچ کس، در غنایم خیانت نکند و دستور می‌دهد که غنایم را یک‌جا کرده و سپس در میان مجاهدان تقسیم نمایند و در برابر دشمن، یک‌سان و چون دست واحدی باشند.^۳ به‌طور مثال می‌توان به سفارش ابوبکر صدیق رضی الله عنه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه اشاره کرد که او را از خیانت در غنایم برحذر می‌دارد.^۴ این‌ها بخشی از رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان و سپاهیان اسلام در مورد رعایت حقوق الهی بود.

۲- حقوق فرماندهان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) حرف‌شنوی و اطاعت از فرمانده

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نخستین سخنرانی خود پس از آن‌که در مقام خلافت قرار گرفت، بر این نکته تأکید کرد که راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ادامه خواهد داد و بر مردم است که از او اطاعت کنند. وی در بخشی از خطبه‌اش چنین فرمود: «بدانید از جمله اعمالی که می‌توانید خالصانه در راه خدا انجام دهید، طاعتی است که (از خلیفه در چارچوب دین و شریعت) می‌کنید.»^۵ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برخی از فرماندهان را نیز دستور داد تا تحت فرمان فرماندهی دیگر انجام وظیفه نمایند و از او حرف‌شنوی داشته باشند. از این دست می‌توان به فرمان

۱- تاریخ الدعوة الی الاسلام، ص ۲۹۵

۲- تاریخ طبری (۲۰۲/۴)

۳- الإدارة العسكرية فی دولة الصدیق (۴۶/۱)

۴- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۱۲۱

۵- تاریخ طبری (۴۴/۴)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مثنی بن حارثه‌ی شیبانی رضی الله عنه اشاره کرد که: «... من، خالد بن ولید را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی (و از او فرمان ببری)؛ دستیارش باش و او را کمک نما؛ با نظرانش مخالفت نکن و از فرمانش سر نتاب که او از کسانی است که خدای متعال، در کتابش آنان را ستوده و فرموده است: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾^۱ تا زمانی که خالد رضی الله عنه با توست، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»^۲

ابوبکر صدیق رضی الله عنه سپاهیان اسلام را نیز هنگام گسیلشان به شام، به اطاعت و حرف‌شنوی از فرماندهان فراخواند و فرمود: «ای مردم! خداوند، به شما نعمت اسلام عنایت کرد و شما را با حکم جهاد گرامی داشت و شما را به وسیله‌ی این دین بر پیروان سایر ادیان برتری بخشید. پس ای بندگان خدا! خودتان را برای جهاد با رومی‌ها در شام آماده کنید که من، برای جنگ با روم، امیرانی بر شما می‌گمارم و پرچم‌هایی می‌بندم. بر شما است که از خداوند اطاعت کنید و با فرماندهانتان مخالفت نوزید. نیت خود را درست کنید و به راه درست بروید که خدای متعال، با کسانی است که تقوا پیشه می‌کنند و کار نیک انجام می‌دهند.»^۳ مسلمانان، در پاسخ ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفتند: «تو، امیر ما هستی و ما، رعیت تو می‌باشیم؛ تو، فرمان می‌دهی و از ما اطاعت و حرف‌شنوی است و ما، مطیع دستور تو هستیم. به هر کجا که ما را بفرستی، می‌رویم.»^۴ زمانی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید رضی الله عنه را برای ادره‌ی قشون اسلامی به شام فرستاد، از ابو عبیده رضی الله عنه خواست تا به خاطر تجربه‌ی جنگی خالد رضی الله عنه از او اطاعت کند و چون خالد رضی الله عنه به شام رسید، از ابو عبیده رضی الله عنه خواست تا کسی را به دسته‌های مختلف قشون اسلامی بفرستد و آنان را از فرمانده‌ی جدید باخبر کند و به اطاعت از وی دستور دهد. ابو عبیده رضی الله عنه ضحاک بن قیس را مأمور این کار کرد و ضحاک نیز به میان

۱- سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹: «محمد، فرستاده‌ی خدا است و کسانی که با او هستند، در برابر کافران، تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر، مهربان و دل‌سوزند. تو، ایشان را (همواره) در حال رکوع و سجود می‌بینی...»

۲- الوثائق السياسية، حمیدالله، ص ۳۷۱؛ فتوح الشام از دی، ص ۶۰

۳- فتوح الشام از دی، ص ۵

۴- الفتوح ابن اعثم (۸۲/۱)

سپاهیان رفت و از آنان خواست که از فرماندهی جدید اطاعت کنند. سپاهیان اسلام نیز بی چون و چرا پذیرفتند و از خالد رضی الله عنه اطاعت نمودند.^۱

ب) واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدْعَاؤُهُمْ وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نساء: ۸۳)

یعنی: «و هنگامی که کاری (از قبیل: جنگ یا صلح، شکست یا پیروزی و...) که موجب ترسیدن یا نترسیدن است، به آنان (مسلمانان ضعیف‌الایمان) پیش آید، خبرش را پخش می‌کنند (و همین، باعث می‌شود تا دشمنان از چند و چون مسایل مسلمانان آگاهی یابند). اگر این امور (و تصمیم‌گیری درباره‌اش) را به پیامبر و فرماندهان، واگذارند، تنها این دسته از ایشان (که کارشناس و صاحب‌نظرند)، آن را باید و شاید درک کرده (و به آن رسیدگی می‌کنند). اگر فضل و رحمت خدا، بر شما نبود، جز اندکی از شما، همه از شیطان پیروی می‌کردید.»

خدای متعال، در این آیه واگذاری امور را به فرماندهان، زمینه‌ای برای دست‌یابی به تصمیم درست و به‌جا معرفی کرده و بر همین اساس است که اگر چیزی به ذهن عموم مردم یا سپاهیان رسید که بر مسؤول یا فرمانده پوشیده می‌باشد، باید آن را با وی در میان بگذارند تا از طریق رایزنی و مشورت، تصمیم درست و شایسته‌ای بگیرد.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هنگام گسیل قشون اسلامی به شام، رسیدگی به امور لشکریان را به فرماندهان واگذار کرد و خطاب به آن‌ها فرمود: «ای ابو عبیده، ای معاذ، ای شرحبیل و ای یزید! شما، از حامیان و پاسداران این دین هستید و من، فرماندهی این لشکرها را به شما واگذار کرده‌ام. پس در کارتان بکوشید و استقامت کنید و در رویارویی با دشمن، یک‌دست باشید.»^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر این به فرماندهان دستور داد که به امور لشکریان رسیدگی کنند و با خلوص و یک‌پارچگی، انجام مسؤولیت نمایند تا دچار اختلاف و تفرقه نشوند.^۴ ایشان

۱- فتوح الشام از دی، ص ۱۸۹

۲- الاحکام السلطانیة از ماوردی، ص ۴۸

۳- فتوح الشام از دی، ص ۷

۴- الفتوح ابن‌عثم (۸۴/۱)

خطاب به فرماندهان افزود: «زمانی که به خاک دشمن رسیدید و با دشمن روبرو شدید و همه‌ی شما برای جنگ با آن‌ها گرد آمدید، ابوعبیده رضی الله عنه فرماندهی شما است و چنانچه او به شما نرسیده بود و شرایط جنگ پیش آمد، یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرماندهی شما می‌باشد.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسؤولیت رسیدگی به امور لشکریان را به یکی از فرماندهان واگذار کرد تا در انجام مسؤولیتشان دچار تفرقه و چنددستگی نشوند. خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمود: «تو، یکی از فرماندهان ما، در آنجا هستی و چون جنگ، شما را گرد آورد، ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه فرماندهی شما است.»^۲

ابوبکر رضی الله عنه در مورد فرماندهان عراق نیز همین رویه را در پیش گرفت و خطاب به مثنی بن حارثه چنین نوشت: «...من، خالد بن ولید را به سوی تو فرستادم تا در عراق، به همراه آن دسته از اقوامت که با تو هستند، به استقبالش بروی... تا زمانی که خالد با تو است، او فرمانده می‌باشد و وقتی از تو جدا شود، تو همانند گذشته امیر خواهی بود.»^۳

ج) اجرای فوری دستور فرمانده

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های ارتداد، نامه‌ای به خالد بن ولید رضی الله عنه نوشت و به او دستور داد عازم جنگ با مسیلمه‌ی کذاب شود. خالد رضی الله عنه سپاهیان را جمع کرد و فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برایشان خواند و نظرشان را پرسید. یاران خالد رضی الله عنه گفتند: «نظر، نظر شما است؛ هیچ یک از ما از دستورات شما سرپیچی نمی‌کند.»^۴ پیش از این فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه را آوردیم که هنگام اعزام خالد از عراق به شام، به او دستور داد: نیمی از سپاهیان را با خود به شام ببرد و نیم دیگر را در عراق بگذارد تا تحت فرماندهی مثنی انجام وظیفه کنند. در بخشی از فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه آمده بود: «ای خالد، هیچ فرد کوشا و پشت کاری را در سپاه خود قرار نده مگر آن که به همان نسبت برای آنان نیز افراد کوشا و پرتلاش را بگذاری.» خالد رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه را اجرا کرد و لشکر را میان خود و مثنی دو قسمت نمود.^۵ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه نیز فرمان نوشت که از قضاعه به یرموک برود و عمرو رضی الله عنه نیز بلافاصله دستور خلیفه را اجرا کرد. ابوعبیده و یزید نیز که از سوی خلیفه مأموریت یافته بودند، به خاک دشمن در شام یورش

۱- فتوح الشام، ص ۷

۲- فتوح الشام، ص ۴۸

۳- الوثائق السياسية، حمیدالله، ص ۳۷۱؛ فتوح الشام از دی، ص ۶۰

۴- الفتوح ابن اعثم (۲۹/۱)

۵- الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامية، نوشته‌ی سلیمان آل کمال (۱۱۲/۱)

ببرند و در آن، زیاد پیشروی نکنند تا دشمن از پشت سر غافل گیرشان نکند، مطابق فرمان و رهنمودهای ابوبکر صدیق رضی الله عنه مأموریتشان را انجام دادند.^۱

د) عدم نزاع و کشاکش با فرمانده به هنگام تقسیم غنایم

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در تقسیم غنایم جنگی، به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد. خالد بن ولید رضی الله عنه پس از پایان جنگ یمامه نامه‌ای به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرستاد و به ایشان گزارش داد که خدای متعال، مسلمانان را پیروز نموده و غنایم زیادی نصیبشان کرده است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ خالد رضی الله عنه چنین نوشت: «غنایم و اسیران بنی حنیفه را جمع کن و حق هر کسی را بده و خمسه را جدا کرده و به مدینه بفرست تا در میان مسلمانانی که این جا هستند، تقسیم شود. والسلام.» البته تمام فرماندهان، همین کار را می‌کردند و پس از کنار گذاشتن خمس، غنایم را تقسیم می‌نمودند و هیچ یک از مجاهدان و سپاهیان نیز به فرمانده در مورد چگونگی تقسیم غنایم اعتراض نمی‌کرد.^۲

۳- حقوق سربازان و سپاهیان (وظایف فرماندهان)

ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خلال دستورات و نامه‌هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را تبیین نموده که به شرح آن به ترتیب زیر می‌پردازیم:

الف) بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان

زمانی که مردها، رو به مدینه منوره نهادند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه مردم را در مسجد جمع کرد تا برای رویارویی با حمله‌ی احتمالی مردها در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این جریان، خطاب به مردم فرمود: «اینک، کفر همه جا را گرفته و نمایندگان قبایل نیز، شما را کم و اندک دیدند و نمی‌دانید که آنان، روز به شما حمله می‌کنند یا شبانگاه بر شما شیخون می‌زنند؟! فاصله‌ی چندانی هم با شما ندارند.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه ضمن بازدید از یارانش، عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند.^۳ زمانی که جمع انبوهی از مسلمانان گرد آمده بودند تا در خدمت لشکر اسلام به فتح شام بروند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بالای اسبش ایستاد و به آنان نگریست و شادی در چهره‌اش نمایان شد. وی پیش از حرکت سپاهیان اسلام از آنان، سان دید و برای پیرویشان دعا کرد؛

۱- منبع سابق (۱۱۳/۱)

۲- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۱۲۰/۱)

۳- تاریخ طبری (۶۴/۴)

رهنموده‌هایی ایراد فرمود و پس از بستن درفش‌ها و پرچم‌های قشون، مجاهدان را با پای پیاده بدرقه نمود.^۱

ب) مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت‌گیری بر ایشان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جنگ‌های دوران ارتداد، به خالد بن ولید رضی الله عنه و سایر فرماندهان سفارش کرد که با همراهانشان برخورد نرمی داشته باشند و در مسیر حرکتشان، عده‌ای را به عنوان راهنما به کار گیرند.^۲ در جریان فتح عراق، معاهده‌ای میان خالد و مردم الیس^۳ بسته شد که یکی از شرایطش، این بود که مردم الیس، ضمن گزارش اخبار به نفع مسلمانان، آن‌ها را راهنمایی کنند و یاری‌گشان در برابر حکومت ایران باشند؛ چرا که اهل الیس، راه‌های آن منطقه را بیش از هر کس دیگری می‌شناختند.^۴ زمانی که خالد رضی الله عنه از سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه مأموریت یافت که به کمک مجاهدان در شام برود، راهنمایان را به حضور خواست و با آن‌ها درباره‌ی مسیر حرکت به شام مشورت و رایزنی کرد تا زمینه‌ی یاری مجاهدان شام در سریع‌ترین وقت ممکن، فراهم شود و بدین منظور رافع بن عمیر طائی را به عنوان راهنما، در مسیر عراق به شام را به کار گرفت.^۵ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به هنگام اعزام یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه به شام، به او چنین فرمود: «در مسیر حرکت، بر خود و یارانت، سخت‌نگیر.» هنگامی که سپاهیان یزید رضی الله عنه، در مسیر حرکت به سوی مقصد، دچار مشکل شدند و راه‌پیمایی بر آنان دشوار شد، یکی از افراد یزید، سفارش ابوبکر رضی الله عنه را به او یادآوری کرد که نباید یارانش را در مشقت بیندازد.^۶ ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمانی که عمرو بن عاص رضی الله عنه را به فلسطین اعزام کرد، به او چنین فرمود: «برای همراهانت همانند پدر باش و در راه‌پیمایی، میانه‌روی کن که برخی از ایشان ضعیفند (و نمی‌توانند مسیر زیادی راه بروند).»^۷ فرماندهان قشون، برابر فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه سپاهیان‌شان را در مسیر حرکت به سوی منطقه‌ی عملیات، در مشقت نمی‌انداختند و به همین خاطر نیز راهنمایانی به خدمت می‌گرفتند تا مسیری

۱- الادارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۱۳۶/۰۱)

۲- منبع سابق (۱۴۷/۱)؛ مآثر الأنافة از قلقشندی (۱۴۰/۳)

۳- الیس، نام یکی از روستاهای انبار عراق می‌باشد. نگاه کنید به معجم البلدان (۲۴۸/۱)

۴- الخراج از ابویوسف، ص ۲۹۴

۵- الادارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۱۴۸/۱)

۶- فتوح الشام واقدی (۲۳/۱)

۷- فتوح الشام (۱۳۰/۱)

انتخاب کنند که آب و آبادی بیش تری داشته باشد و مجاهدان به راحتی، به مقصد برسند و در نتیجه توان جسمی و روحیشان برای رویارویی با دشمن، حفظ شود و تحلیل نرود.^۱

ج) وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌های فعال در لشکر

شعار لشکر اسامه رضی الله عنه در جنگ با رومیان، «یا منصور أمت»^۲ بود. شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب «یا محمداه، یا محمداه»^۳ بود. قبیله‌ی تنوخ در فتح عراق چنین بانگ برمی‌آوردند که: «یا آل عباد الله» در جنگ یرموک نیز هر قبیله و دسته‌ای، شعار مخصوصی داشت که با آن شناخته می‌شد تا افرادش، بهتر آن را در گیر و دار جنگ بیابند و یک‌جا و یک‌دست باشند. از جمله شعارهای دسته‌ها و طوایف مختلف در جنگ یرموک، می‌توان اشاره کرد به: شعار ابو عبیده رضی الله عنه و زیردستانش: «أمت، أمت»^۴؛ شعار خالد بن ولید رضی الله عنه و همراهانش: «یا حزب الله»؛ شعار قبیله‌ی عبس: «یا لعبس»^۵؛ شعار حمیر: «الفتح»؛ نشان طوایف دارم و سکاسک: «الصبر، الصبر» و شعار بنی مراد: «یا نصر الله انزل».^۶

د) واری سربازان و دقت نظر در به خدمت گرفتن سربازان جدید

یکی از سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکری در جریان جنگ با مرتد‌ها، این بود که یاران و هم‌زمانشان را از شتاب‌زدگی و تبه‌کاری باز دارند و افراد ناشناس را بدون شناخت قبلی، در میان سپاهیان وارد نکنند که مبادا جاسوس باشند و خطری از سوی

۱- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۱۴۹/۱)

۲- یعنی: ای یاری داده شده! بمیران.

۳- قابل یادآوری است که این شعار، به معنای مددخواهی از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بلکه به چنین ترکیب‌هایی در اصطلاح، ندبه می‌گویند که برانگیزنده‌ی عواطف و احساسات درونی است؛ از این رو «یا محمداه»، از آن جهت شعار مسلمانان در جنگ با مسیلمه‌ی کذاب بود که عواطف درونی مجاهدان را برای دفاع از دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم برانگیزد و سبب خیزش قوای درونی آن‌ها برای دلسوزی به آیین محمدی و در نتیجه، جان‌فشانی در راه دفاع از اسلام گردد. (مترجم)

۴- یعنی: بمیران، بمیران.

۵- جملات و کلماتی از این دست که در آن، پس از حرف ندا، «ال» تعجب می‌آید، چنین معنا می‌یابد که: شگفتنا از عبس که عجیب قبیله‌ای است و در واقع یادآور حماسه‌های قومی به قصد خیزش احساسات دینی در راستای قتال و جهاد فی سبیل الله می‌باشد. (مترجم)

۶- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۱۷۴/۱)

آن‌ها متوجه مسلمانان شود.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم‌چنین فرماندهان را از به خدمت گرفتن کسانی که سوء پیشینه‌ی ارتداد داشتند، منع کرد تا هیچ خطری از سوی آن‌ها متوجه سپاهیان اسلام نشود.^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان فتح شام به فرماندهان لشکری سفارش کرد که هنگام مذاکره با قاصدان و نمایندگان دشمن، محتاط و هشیارانه عمل کنند؛ چنان‌چه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «اگر پیک‌های دشمن، پشت آمدند، آنان را گرامی بدار و البته آن‌ها را زیاد، نزد خود نگه ندار تا در حالی اردوگاهت را ترک کنند که چیزی (از اطلاعات جنگی و اسرار نظامی شما) کسب نکرده باشند. قاصدان دشمن را از اهداف و کارهای خود باخبر نکن که به نقاط ضعفشان پی می‌برند و از برنامه‌هایشان مطلع می‌شوند. با آن‌ها در بخش انبوه لشکرت ملاقات کن (تا از قدرت لشکرت بترسند). کس دیگری را سخن گو نکن و خودت عهده‌دار مذاکره با قاصدان دشمن باش. راز خودت را برملا نکن که با مشکل مواجه می‌شوی و هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، به خرابی و آشفتگی می‌کشد.»^۳

ه) احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شیخون احتمالی دشمن

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عده‌ای را به گشت‌زنی و پاس‌بانی در راه‌های ورودی مدینه گماشت تا با هر حمله‌ی احتمالی مقابله کنند. ایشان به هنگام اعزام خالد بن ولید رضی الله عنه به جنگ با مرتد‌ها، به او درباره‌ی فریب و شیخون عرب‌ها هشدار دادند و فرمودند: «نسبت به شیخون عرب‌ها هشیار و آماده باش.»^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرها سفارش کرد که عده‌ای را به نگهبانی و پاسبانی در اطراف لشکرشان بگمارند و برخی را هم به گشت‌زنی بفرستند تا با حملات احتمالی و نابهنگام دشمن، مقابله کنند و بدین ترتیب در کمال آمادگی باشند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهانش دستور داد که گاهی به نگهبانان، سر بزنند و ببینند که در انجام مسؤولیتشان، کوتاهی نمی‌کنند. چنانچه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «نگهبانان زیادی را در اطراف اردوگاه پراکنده کن و شب و روز، به طور ناگهانی و بدون خبر قبلی از آنان سر بزن.»^۵ و به عمرو بن عاص رضی الله عنه چنین فرمود: «یارانت را به نگهبانی و پاسبانی، دستور بده و

۱- تاریخ طبری (۷۱/۴)

۲- تاریخ طبری (۱۶۳/۴)

۳- مروج الذهب از مسعودی (۳۰۹/۲)

۴- نه‌ایة الأرب از نویری (۱۶۸/۶)

۵- مروج الذهب (۳۰۹/۲)

خودت، به آنان سر بزن...^۱ فرماندهان لشکرها، مطابق دستور ابوبکر صدیق رضی الله عنه عده‌ای را در مسیر حرکت و در اردوگاه‌ها، به نگهبانی و پاسبانی می‌گماشتند.^۲

و) تأمین نیازمندی‌های لشکر

ابوبکر صدیق رضی الله عنه شتر، اسب و سلاح و جنگ‌افزار می‌خرید و در عرصه‌ی جهاد به کار می‌گرفت^۳ و غنایمی را که در جنگ، به دست مسلمانان می‌افتاد، در اختیارشان قرار می‌داد تا در میدان نبرد بر ضد دشمن، استفاده شود.^۴ یکی از دستورات ابوبکر صدیق رضی الله عنه به خالد رضی الله عنه در جریان جهاد با مرتد‌ها، این بود که با زاد و توشه‌ی کافی به سوی دشمن برود.^۵ هرگاه که فرماندهان لشکر اسلام، با دشمن، صلح می‌کردند، یکی از شرایط سازش را این ماده قرار می‌دادند که آن‌ها، با خوراکی‌های حلالی که دارند، از مسلمانان پذیرایی نمایند.^۶ ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرماندهان و سپاهیان اسلام را از کشتن گوسفندها و شترهای دشمن، منع کرد مگر آن که قصد خوردنش را داشته باشند.^۷

ز) آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ‌ها، شیوه‌ی دسته‌بندی سپاهیان را اجرا کرد که دسته‌ها به مقتضای موقعیت جنگ یا به صلاح‌دید فرمانده، کم و زیاد می‌شدند.^۸ خالد بن ولید رضی الله عنه نیز در جنگ یرموک، لشکر اسلام را به چندین دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر اسلام را به ترتیبی آرایش داد که چند مجاهد، در صفوف جداگانه و البته به هم پیوسته به طرزی قرار می‌گرفتند که گنجایش حرکت و انتشار داشته باشند. خالد رضی الله عنه در جنگ یرموک خطاب به سپاهیان اسلام چنین فرمود: «دشمنان شما، انبوه و بیداد‌گرند و از این رو آرایش سپاه به چند دسته، آن را در چشم دشمن، بیش تر می‌نمایاند.» خالد رضی الله عنه سپاه اسلام را به ترتیبی که در صفحات گذشته، بیان کردیم، به سی و شش تا چهل دسته و گردان تقسیم کرد و لشکر را آرایش خاصی داد که تا آن زمان در میان عرب‌ها بی سابقه بود و ضمن تعیین امیری برای هر

۱- فتوح الشام واقدی (۲۳/۱)

۲- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۱۹۶/۱)

۳- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۲۱۵/۱)

۴- الخراج از ابویوسف، ص ۲۸۶

۵- نگاه کنید به: نهاية الأرب (۱۶۸/۶)

۶- الخراج، ص ۲۸۹

۷- نهاية الأرب (۱۶۸/۶)

۸- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۲۳۱/۱)

دسته، حیطه‌ی کاری و مسؤولیت فرماندهان را تشریح نمود.^۱ سیستم صف‌بندی و آرایش نظامی به ترتیب مذکور، پس از جنگ یرموک در جنگ‌های اسلامی، معمول شد.^۲

ح) تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا

ابوبکر صدیق رضی الله عنه همواره مسلمانان را به جهاد در راه خدا تشویق می‌کرد و با یادآوری اسباب و زمینه‌های پیروزی به مجاهدان و ایجاد امید به پیروزی در آنان، روحیه‌شان را برای جهاد تقویت می‌نمود تا دشمن را در نگاهشان ناچیز و ناتوان بنمایاند و مجاهدان را در رویارویی با دشمن، جسور و شجاع بار بیاورد؛ چراکه جرأت و بی‌باکی، دست‌یابی به پیروزی را آسان‌تر می‌کند.^۳ ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد بن ولید رضی الله عنه را به جان‌فشانی در راه خدا تشویق نمود و به او چنین فرمود: «مشتاق مرگ در راه خدا باش تا زندگانی، به تو ارزانی گردد.»^۴ خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام گسیل لشکریان اسلام به شام، آنان را به جهاد و جان‌فشانی در راه خدا تشویق کرد و برایشان دعای نصرت و پیروزی نمود.^۵

ط) یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان

ابوبکر صدیق رضی الله عنه به سپاهیان که عازم شام بودند، چنین فرمود: «بدانید که در قرآن کریم درباره‌ی جهاد در راه خدا چنان ثوابی بیان شده که هر مسلمانی، باید آرزومند آن باشد؛ همان ثوابی که خدای متعال، آن را تجارتي بیان نموده که نجات‌بخش انسان از عذاب الهی است و مسلمان را به کرامت دنیا و آخرت می‌رساند.»^۶

ی) نظر خواهی از افراد صاحب‌نظر

نظر خواهی از صاحب‌نظران، همان رویه‌ای است که از ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جریان جهاد با مرتد ها و در فتوحات شام و در بسیاری از مسایل و پیشامدهای جامعه‌ی اسلامی، کاملاً نمودار است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان نیز دستور داد که با یکدیگر در مسایل و مصالح مسلمانان، مشورت و رایزنی کنند.^۷ خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز نمونه‌ی کامل و برجسته‌ای در پهنه‌ی مشورت و رایزنی می‌باشد. وی، در زمان ارتداد برخی از افراد و قبایل، عمرو بن

۱- رجوع کنید به: تاریخ طبری (۲۱۵/۴)

۲- الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامية (۲۳۲/۱)

۳- الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامية (۲۳۲/۱)

۴- الادارة العسكرية فی الدولة الاسلامية (۲۳۸/۱)

۵- فتوح الشام از دی، ص ۱۱-۱۵

۶- تاریخ طبری (۲۰۸/۴)

۷- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين، ص ۱۴۳

عاص رضی الله عنه را بحضور خواست و به او فرمود: «ای عمرو! تو در میان قریشیان، اندیشمند و صاحب نظر هستی. اینک که طلیحه، ادعای پیغمبری کرده، چه نظری داری؟» ابوبکر رضی الله عنه در مورد انتخاب فرماندهان لشکری نیز با عمرو رضی الله عنه مشورت کرد و از وی در مورد خالد رضی الله عنه نظر خواست. عمرو رضی الله عنه گفت: «او، در دل انسان، هوای جنگ و جهاد می‌اندازد و برای مرگ، داوطلب و آماده است؛ در میدان نبرد، صدایی چون صدای گربه و خروشی چون خروش شیر دارد.» و بدین ترتیب ابوبکر صدیق رضی الله عنه خالد رضی الله عنه را به فرماندهی لشکر اسلام گماشت.^۱ خالد رضی الله عنه برای انجام مأموریتش عازم شد و همواره از سپاهیان نیز در جریان جهاد با مرتدها، نظرخواهی می‌کرد و نتیجه‌ی مشورت‌ها و رایزنی‌هایش را به فرماندهی کل گزارش می‌داد.^۲ هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه تصمیم گرفت با رومیان جهاد کند، با گروهی از صحابه مشورت کرد و پس از اتفاق نظر صحابه در مورد جهاد با رومیان در شام، لشکری فراهم آورد تا به شام گسیل شوند.^۳ یکی از دستورات و سفارش‌های ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکرهایی که به شام اعزام شدند، این بود که همواره به مسأله‌ی مشورت، توجه داشته باشند. چنانچه به یزید بن ابوسفیان رضی الله عنه فرمود: «من، ربیعہ بن عامر را با تو همراه کرده‌ام و تو خودت، از توان و قدرتش آگاهی؛ پس او را پیشاپیش خود قرار بده و با او مشورت نما و با او مخالفت نکن.» یزید رضی الله عنه گفت: «باشد؛ با او، با احترام و محبت رفتار می‌کنم.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه افزود: «در مسیر حرکت، خودت و یارانت را در مشقت نینداز و بر قوم و یارانت خشم نگیر؛ در کارها، با آنان مشورت کن و عدل و عدالت را پیشه نما.»^۴ ابوبکر صدیق رضی الله عنه علاوه بر این، به یزید رضی الله عنه فرمود: «هرگاه از سپاهیان مشورت خواستی، سخن راست بگو تا مشورت درستی دریافت کنی و مسایل را از مشاوران پنهان نکن که در این صورت، کارت، از سوی خودت به خرابی و آشفتگی می‌کشد.»^۵ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکات دیگری نیز درباره‌ی شورا و مشورت به یزید رضی الله عنه و دیگر فرماندهان اعزامی به شام گفت که از اصل پایبندی به شورا و مشورت بیرون نیست.^۶ فرماندهان قشون اسلامی نیز فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را در مورد مشورت و رایزنی با یکدیگر، اجرا کردند که از آن جمله می‌توان به گفته‌ی ابو عبیده

۱- تاریخ یعقوبی (۱۲۹/۲)

۲- الفتوح ابن اعثم (۲۹/۱)

۳- تاریخ فتوح الشام، ص ۲؛ الفتوح ابن اعثم (۸۱/۱)

۴- فتوح الشام واقدی (۲۲/۱)

۵- مروج الذهب (۳۰۹/۲)

۶- رجوع کنید به: تاریخ فتوح الشام از دی، صفحات ۱۳، ۱۵، ۲۰ و ۲۱

بن جراح رضی الله عنه به عمرو بن عاص رضی الله عنه اشاره کرد که به او فرمود: «ای عمرو! در بسیاری از صحنه‌ها، حضور داشته‌ای و پیشنهادهای تو، برای مسلمانان مایه‌ی خیر و خجستگی شده و اینک که من، فرماندهی شما هستم، باز هم فرمان قطعی و بی‌چون و چرایی نمی‌دهم و خودم را فردی همانند شما می‌دانم. بنابراین هر نظر و پیشنهادی را که درست می‌دانی، به من بگو که من، خودم را از تو بی‌نیاز نمی‌پندارم.»^۱ فرماندهان قشون اسلامی، علاوه بر مشورت و گمانه‌زنی با یکدیگر، با فرماندهی کل نیز مکاتبه می‌کردند تا آن‌ها را در مشکلات و چالش‌هایی که در مورد اداره‌ی امور نظامی و چگونگی عملیاتی کردن برنامه‌های جنگی فرارویشان قرار می‌گرفت، راهنمایی کند.^۲

ک) ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی

یکی از دستورات اساسی ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکری و سپاهیان اسلام، توجه کامل به حقوق الهی بود. چنان‌چه وی، به هنگام گسیل عمرو بن عاص رضی الله عنه به فلسطین، به او این چنین فرمود: «در نهان و آشکار، از خدای متعال بترس و در خلوت و تنهایی از او شرم و آزرم داشته باش که او، تو را در حال انجام هر کاری که باشی، می‌بیند. من، تو را جلودار و فرماندهی کسانی قرار داده‌ام که پیش از تو مسلمان شده و حرمت و جایگاه والاتری دارند؛ بنابراین از کسانی باش که برای آخرت، کار و کوشش می‌کنند و در کارت تنها رضای خدا را هدف قرار بده و برای همراهانت به منزله‌ی پدر باش. تأکید می‌کنم که به نماز توجه زیادی داشته باشی و چون وقت نماز فرا رسد، اذان بدهی و هیچ نمازی نخوانی مگر آن که چنان اذانی داده شود که به گوش تمام لشکریان برسد. هنگام رویارویی با دشمن نیز تقوای الهی پیشه کن و یارانت را به تلاوت قرآن، ملزم نما و آن‌ها را از یادآوری دوران جاهلیت و آن‌چه از جنس آن دوره می‌باشد، منع کن که پرداختن به مسایل دوران جاهلیت، در میانشان عداوت و دشمنی می‌افکند. از خوشی‌ها و نعمت‌های موقت و گذرای دنیا روی بگردان تا به کسانی بیبندی که پیش از تو در گذشته‌اند و از آن دست راهبرانی باش که در قرآن ستوده شده‌اند؛ خدای متعال، می‌فرماید: ﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ ﴾^۳ (انبیاء: ۷۳)

۱- تاریخ فتوح الشام، ص ۵۱، ۸۴

۲- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۲۷۲/۱)

۳- الادارة العسكرية في الدولة الاسلامية (۲۵۱/۱)

یعنی: «ما، آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور و رهنمود ما (مردم را به انجام کارهای نیک رهبری و) راهنمایی می کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را به ایشان وحی کردیم و آنان، عبادت گزار ما بودند.»

دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان در برابر فارس و روم

اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیق^{رضی الله عنه} شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم گیری در عراق و شام به دست آورند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمان اندکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان را در دو دسته باید مورد بررسی قرار داد:

الف) عوامل و زمینه‌هایی که با خود مسلمانان در رابطه است.

ب) اسباب و عواملی که به وضعیت مناطق فتح شده مربوط می شود.

عوامل دسته‌ی اول، عبارتند از:

- ۱- ایمان و باور راستین مسلمانان به حق و حقیقتی که به خاطرش می جنگیدند.
- ۲- یقین کامل مسلمانان به پروردگارشان در مسایلی از قبیل چند و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این که همه چیز، به اذن و خواست خدای متعال می باشد.
- ۳- ریشه‌دار بودن اصول و اندیشه‌های درست و استوار جنگی و جهادی در مسلمانان.
- ۴- مهرورزی و عدالت گستره‌ی مسلمانان در میان مردم مناطق فتح شده.
- ۵ - آسان گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پایبندیشان به توافق نامه‌ها و پیمان‌ها.

۶- برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

۷- رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد.^۱

مهم ترین عوامل و زمینه‌های دسته‌ی دوم در پیروزی مسلمانان، عبارتند از:

* ضعف و ناتوانی روم و ایران که پیامد ظلم و ستم و فساد و تبهکاری، در میانشان بود. انحراف و کج روی در بین فارس و روم گسترش یافته و تمدنشان، رو به پیری و فرسودگی نهاده بود. شاهانشان از حق دور شده و جور و ستمشان، سر به فلک کشیده بود تا بدین

ترتیب قانون و سنت تغییرناپذیر الهی در موردشان تحقق یابد که فرجام هر ظلم و ستمی، نابودی و برپادی است. اما خدای متعال، مسلمانان را به چنان راه و روشی گرامی داشته بود که با در پیش گرفتن منهج و شریعت الهی، زمینه‌ها و اسباب نصرت و پیروزی مسلمانان، تحقق یافت. مسلمانان، در برخورد با مردم مناطق فتح شده و بنای حکومت، بر اساس دستورات و رهنمودهای الهی عمل کردند و به اصلاح و بهکرد جوامع پرداختند. این نوشتار بنده در مورد ضعف و ناتوانی فارس و روم، بدین معنا نیست که این مسأله، عامل مهمی در جریان پیروزی مسلمانان بوده است. بلکه ضعف و ناتوانی فارس و روم، تنها یکی از دلایلی بود که در کنار سایر عوامل، آن‌ها را در رویارویی با مسلمانان ناتوان کرده بود. چرا که آن‌ها از لحاظ قدرت نظامی و اسباب ظاهری قدرت، چیزی کم نداشتند و بلکه صدها هزار نیروی جنگی کارآموده که بسی بیش از تعداد مسلمانان بود، در اختیار داشتند. آن‌ها در میادین نبرد از سلاح‌هایی برخوردار بودند که برای مسلمانان تازگی داشت. فیل‌ها و سگ‌های پرورش‌یافته‌ای که آن‌ها را از پشت دژها برای له کردن و شکار مسلمانان می‌فرستادند، تنها نمونه‌ای از امکاناتی است که فارسیان و رومیان داشتند و مسلمانان، از آن بی‌بهره بودند. آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند، چنین نبوده که دشمنان اسلام، مسلمانان را اندک و ناتوان بپندارند و برای رویارویی با مسلمانان هیچ گونه آمادگی و اقدام پیش‌گیرانه‌ای اتخاذ نکنند. چنانچه در روایت ابن‌عساکر آمده است: هرقل، فرماندهان لشکریش را در حمص جمع کرد و به آنان گفت: «این، همان چیزی است که قبلاً به شما هشدار دادم و شما قبول نکردید! نتیجه‌اش این شد که عرب‌ها، مسیری یک‌ماهه را پیمودند و وضع شما را دگرگون کردند.» برادر هرقل پیشنهاد کرد تا سپاهسانی را برای مرزبانی به بلقاء بفرستند. این پیشنهاد، پذیرفته شد و مرزبانان در بلقاء مستقر شدند تا این که سپاهیان اسلام در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به سوی شام روان شدند.^۱

مبحث چهارم

وفات ابوبکر صدیق و چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق

چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ماه جمادی الآخر سال سیزدهم هجری به شدت مریض شد.^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه که مرگش را نزدیک می دانست، به مردمی که پیرامونش جمع شده بودند، فرمود: «شما، حال بیمار مرا می بینید و گمان خودم، این است که در اثر این بیماری خواهم مُرد و خدای متعال، (با مرگ من) شما را از بیعت و پیمانی که با من بسته اید، بیرون خواهد آورد و کارتان را به شما باز خواهد گرداند. پس هر که را می خواهید، امیر خود قرار دهید و اگر این کار را در زندگانیم انجام دهید، بهتر است تا پس از من، با هم اختلاف پیدا نکنید.»^۲ ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای تعیین خلیفه ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

۱- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بزرگان مهاجرین و انصار، درباره ی جانشین پس از خود مشورت و رایزنی کرد. هر یک از صحابه خودش را از پذیرش مسؤولیت خلافت، دور می گرفت و یکی از برادران مسلمانش را که شایسته ی این منصب می دانست، برای عهده دار شدن خلافت، پیشنهاد می کرد. نظرات صحابه به قدری گسترده و پراکنده بود که به این نتیجه رسیدند که انتخاب جانشین ابوبکر رضی الله عنه را به خود ایشان واگذار کنند. بنابراین به نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفتند و گفتند: «ما، به این نتیجه رسیدیم که هر کس را که شما پیشنهاد کنید، همان شخص خلیفه باشد.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «پس به من مهلت بدهید تا جوانب کار را بررسی کنم و نظری بدهم که به رضای خدا و مصلحت دین و بندگان خدا باشد.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه را احضار کرد و به او فرمود: «نظرت را درباره ی عمر بن خطاب رضی الله عنه به من بگو.» عبدالرحمن رضی الله عنه گفت: «از من، چیزی می پرسی که خودت از آن آگاه تری.» ابوبکر فرمود: «باشد؛ نظرت را بگو.» عبدالرحمن رضی الله عنه فرمود: «به خدا سوگند که عمر، بیش از تصور شما آدم خوبی است.» ابوبکر رضی الله عنه عثمان بن عفان رضی الله عنه را نیز به حضور خواست و به او فرمود: «مرا از ویژگی های عمر بن خطاب باخبر کن.» عثمان رضی الله عنه فرمود: «تو، از ما نسبت به ویژگی های عمر، آگاه تری.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «با این حال باز هم

۱- البدایة و النهایة (۱۸/۷)؛ تاریخ طبری (۲۳۸/۴)

۲- التاریخ الاسلامی (۲۵۸/۹)

نظرت را درباره‌ی عمر بگو.» عثمان رضی الله عنه فرمود: «خدا می‌داند که به گمان من، باطن عمر از ظاهرش خیلی بهتر است و کسی چون او، در میان ما نیست.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «خداوند، تو را مورد رحمت خود قرار دهد؛ به خدا سوگند که اگر عمر خلافت را نپذیرد، دست از تو برنخواهم داشت.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه اسید بن حضیر رضی الله عنه را نیز به حضور خواست و نظرش را درباره‌ی عمر رضی الله عنه پرسید. اسید رضی الله عنه فرمود: «خداوند، عمر را پس از تو، بهترین قرار داده؛ او، به رضای خدا خشنود می‌شود و آنچه، مایه‌ی ناخرسندی و خشم خدا است، او را به خشم می‌آورد. باطنش، از ظاهرش بهتر است و کسی به قوت او نیست که کار خلافت را عهده‌دار شود.» ابوبکر صدیق رضی الله عنه با سعید بن زید رضی الله عنه و برخی دیگر از بزرگان مهاجرین و انصار نیز مشورت کرد که همه‌ی آن‌ها غیر از طلحه رضی الله عنه، نظر یک‌سانی درباره‌ی عمر رضی الله عنه داشتند. طلحه رضی الله عنه از این می‌ترسید که شدت و سرسختی عمر فاروق رضی الله عنه، مشکل‌ساز شود. وی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «تو که عمر را این چنین شدید و سخت گیر می‌بینی و می‌خواهی او را جانشین خود کنی، در پاسخ این کارت به خدا چه خواهی گفت؟» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «مرا بنشانید» و چون او را نشانند، به طلحه رضی الله عنه چنین فرمود: «آیا مرا از خدا می‌ترسانی؟ ناکام باد آن کس که در اداره‌ی امورتان، ظلم و ستم کند. در پاسخ خدا خواهم گفت: خدایا! من، بهترین بنده‌ات را خلیفه ساختم.»^۱ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در پاسخ کسی که عمر رضی الله عنه را در کمال خوبی، خشن معرفی کرد، فرمود: «دلیلش، این است که او (عمر) مرا بسیار ملایم می‌بیند و چون عهده‌دار کار خلافت شود، بسیاری از سخت‌گیری‌هایش را ترک می‌کند.»^۲

۲- ابوبکر رضی الله عنه پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه، حکمی در این‌باره نوشت تا در مدینه و در میان سپاهیان اسلام خوانده شود. متن حکم، به شرح زیر بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

این، حکم ابوبکر صدیق رضی الله عنه در واپسین لحظات زندگانش و در زمانی است که در حال ترک دنیا و رفتن به آخرت می‌باشد؛ شرایطی که کافر، مسلمان می‌شود و دروغ‌گو، رو به صداقت و راستی می‌نهد. من، عمر را جانشین پس از خود بر شما ساختم؛ پس از او حرف‌شنوی و اطاعت کنید. من، در جهت رضای خدا و رسولش

۱- الکامل ابن اثیر (۷۹/۲)؛ التاریخ الاسلامی (الخلفاء الراشدون)، محمود شاکر، ص ۱۰۱

۲- الکامل (۷۹/۲)؛ نویری در نه‌ایة الأرب، گفته‌ی ابوبکر را بیش از این آورده که: «... عمر، در پاره‌ای از موارد که از کسی خشمگین می‌شدم، مرا به ملایمت و گذشت فرا می‌خواند و برخی اوقات که مرا می‌دید، بیش از حد نرمی و ملایمت می‌کنم، مرا به شدت و سخت‌گیری وادار می‌کرد.» (مترجم)

و در راه منافع دین، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و قصدی جز خیر و نیکی برای شما نداشته‌ام. بنابراین با شناختی که من، از عمر دارم، گمان من، این است که عمر، عدل و داد پیشه سازد و اگر غیر از این کند، هر کسی پیامد کارش را می‌بیند. من، خواهان خیر و نیکی بودم و از غیب خبر ندارم. ﴿ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴾^۱ (شعراء: ۲۲۷)

یعنی: «و کسانی که ستم می‌کنند، خواهند دانست که بازگشتشان، به کجا است و چگونه سرنوشتی دارند؟»

آخرین نظر و راهنمایی ابوبکر صدیق رضی الله عنه این بود که عمر رضی الله عنه عهده‌دار امور خلافت شود. چراکه دنیا، به مسلمانان رو نهاده بود و ابوبکر می‌دانست که اگر مردم، به دنیا دل بندند، غرق خواسته‌ها و مظاهر فریبده‌ی دنیا می‌شوند و بدین سان دنیا، بر آنان چیره گشته و آن‌ها را اسیر خود می‌کند. چراکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: (فوالله لا الفقر أخصى عليكم و لكن أخصى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوها و تهلككم كما أهلكتهم) یعنی: «به خدا که من، بر شما از فقر و تنگ‌دستی بیمناک نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دنیا، همان‌طور که بر پیشینیان شما گشوده شد، بر شما نیز گشوده گردد و همانند آنان، در دنیاطلبی زیاده‌روی کنید و بدین ترتیب دنیا، آن‌گونه که پیشینیان شما را نابود کرد، شما را نیز به هلاکت و نابودی بیفکند.»^۲

ابوبکر رضی الله عنه با درک آگاهانه‌ی این مسأله، کسی را عهده‌دار امور مردم کرد که مانند دارویی مفید، این مرض را درمان کند و به‌سان کوهی استوار در برابر دنیاطلبی بایستد تا پیامدهای شوم دنیاطلبی، از مردم دور شود. عمر رضی الله عنه شخصیتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرموده‌اند: (...والذی نفسی بیده ما لقیك الشیطان سألکاً فجاً قط إلا سلک فجاً غیر فجک) یعنی: «...قسم به ذاتی که جانم در دست اوست، شیطان، تو را (ای عمر) در حال گذر از راهی نمی‌بیند مگر آن‌که راهی غیر از راه تو را در پیش می‌گیرد.»^۳ به خاطر

۱- تاریخ الاسلام از ذهبی - عهد الخلفاء - ص ۱۱۶، ۱۱۷

۲- بخاری، کتاب الجزیه و المواعده، شماره‌ی ۳۱۵۸

۳- بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی، شماره‌ی ۳۶۸۳؛ شاید منظور از این فرموده‌ی رسول خدا این باشد که شیطان، همواره از فریب عمر ناتوان است و راهی که عمر برود، شیطان به آن راه ندارد و از این‌رو کار عمر، پیوسته درست می‌باشد. والله اعلم. (مترجم)

همین پختگی عمر فاروق رضی الله عنه بود که با شهادتش، خلأ بزرگی در امت ایجاد شد و حوادث ناگوار و فتنه‌های زیادی شکل گرفت. این، از فراست و خبرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود که شخصیتی چون عمر فاروق رضی الله عنه را جانشین خود و عهده‌دار اداره‌ی امور مسلمانان کرد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: سه نفر از همه زیرک‌تر و هشیارتر بوده‌اند:

- ۱- دختر شعیب که به پدرش گفت: «این شخص (موسی) را استخدام کن که بهترین شخصی را که باید به کار بگیری، شخصی است که نیرومند و درست کار باشد.»
- ۲- کسی که یوسف را در مصر خریداری کرد و به همسرش گفت: «او را گرامی بدار که شاید برای ما مفید باشد یا حتی او را به فرزندی بگیریم.»
- ۳- ابوبکر رضی الله عنه که عمر رضی الله عنه را جانشین خود کرد.^۱

عمر فاروق رضی الله عنه مانع بزرگی میان امواج فتنه‌ها و امت اسلامی بود.^۲

- ۳- عمر فاروق رضی الله عنه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و چون ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را از این قصد باخبر کرد که می‌خواهد او را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمر رضی الله عنه پذیرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را با شمشیر تهدید کرد و عمر رضی الله عنه که راهی جز پذیرش مسؤولیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.^۳

- ۴- ابوبکر رضی الله عنه برای آن که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه باقی نماند، شخصاً به مردم فرمود: «آیا به این شخص که خلیفه‌ی شما کردم، راضی هستید؟ به خدا سوگند که من، در این مورد بسیار اندیشیدم و هیچ‌یک از نزدیکان و خویشان خود را خلیفه نکردم و عمر بن خطاب رضی الله عنه را خلیفه‌ی شما نمودم؛ پس از او اطاعت کنید و سخنش را گوش دهید.» مردم گفتند: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم.^۴

- ۵- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهترینشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به

۱- مجمع الزوائد (۱۰/۲۶۸)؛ هینمی گفته است: طبرانی، این روایت را به دو سند، نقل کرده که مردان یکی از این دو سند، صحیح هستند. حاکم نیز ضمن نقل این روایت (۳/۹۰)، صحیحش دانسته و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.

۲- ابوبکر رجل الدولة، ص ۱۰۰

۳- مآثر الاناقة (۱/۴۹)

۴- تاریخ طبری (۴/۲۴۸)

خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد).^۱

۶- ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروق رضی الله عنه بود، به عثمان بن عفان رضی الله عنه دستور داد که حکم خلافت عمر رضی الله عنه را برای مردم بخواند و برای عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد. عثمان رضی الله عنه همین کار را کرد و خطاب به مردم فرمود: «آیا با کسی که در این حکم، مشخص شده، بیعت می کنید؟» مردم گفتند: بله. و بدین ترتیب همه، خلافت عمر رضی الله عنه را پذیرفتند و به آن راضی شدند.^۲

۷- پس از ابلاغ حکم خلافت عمر رضی الله عنه و قرائت آن در میان مردم، پیش از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه، با عمر رضی الله عنه بیعت شد و بی آن که بیعت دیگری صورت بگیرد، عمر رضی الله عنه بلافاصله پس از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمام امور خلافت را به دست گرفت.^۳ بازنگاهی در چگونگی به خلافت رسیدن عمر فاروق رضی الله عنه نشان می دهد که عمر رضی الله عنه به اتفاق خبرگان و صاحب نظران به خلافت رسیده است؛ چرا که خبرگان و بزرگان صحابه، مسأله‌ی انتخاب خلیفه را به شخص ابوبکر صدیق رضی الله عنه واگذار کردند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز پس از مشورت و رایزنی با مسلمانان، عمر رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود معرفی کرد که این امر، مورد پذیرش عموم مسلمانان قرار گرفت. به هر حال خبرگان و صاحب نظران هر جامعه‌ای، نمایندگان مردم به شمار می روند و بدین ترتیب انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه بر اساس صحیح ترین شیوه‌های انتخاباتی و مشورتی، انجام شده است.^۴ هر چند که کارهای انجام شده در انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت گرفت، متفاوت می باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست.^۵ عمر فاروق رضی الله عنه بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمر رضی الله عنه مدعی منصب

۱- طبقات ابن سعد (۱۹۹/۳)؛ تاریخ المدینة از ابن ابی شیبة (۶۶۵/۲-۶۶۹)

۲- طبقات ابن سعد (۲۰۰/۳)

۳- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ۲۷۳

۴- ابوبکر الصدیق، نوشته‌ی علی طنطاوی، ص ۲۳۷

۵- دراسات فی عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۷۳

خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمر رضی الله عنه به اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به طور کامل حرف شنوی داشته‌اند.^۱

۸- وصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به عمر فاروق رضی الله عنه:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردنش بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.^۲ در وصیت ابوبکر رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه آمده است: «ای عمر! تقوای الهی پیشه کن و بدان که برای خداوند در شب، حقوقی است که اگر روز انجام شود، پذیرفته نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال، آن را نمی‌پذیرد. او، عمل مستحب را تا آن‌گاه که به فرایض و واجبات رسیدگی نشود، قبول نمی‌کند. سنجه و ترازوی اعمال در روز قیامت، به پیروی حق بستگی دارد و ترازوی کسانی که در دنیا از حق پیروی می‌کنند، سنگین می‌باشد و سزاوار است که ترازویی که فردای قیامت در آن، حق سنجیده می‌شود، سنگین باشد. ترازوی کسانی که در دنیا از باطل پیروی کرده‌اند، بسیار سبک می‌باشد و باید ترازویی که فردای قیامت در آن، باطل، نهاده و سنجیده می‌شود، سبک باشد. خدای متعال، یادی از بهشتیان به میان آورده که در ازای بهترین اعمالشان، به آنان پاداش می‌دهد و از بدترین کرده‌هایشان درگذر می‌فرماید. پس هرگاه که این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، از این می‌ترسم که مبادا در زمره‌ی این افراد نباشم. خدای متعال جهنمی‌ها را یاد کرده که نتیجه‌ی بدترین اعمالشان را می‌چشند. هرگاه این‌ها را به یاد آوردی، بگو: من، امیدوارم که از جمله‌ی این افراد نباشم؛ چراکه هر بنده‌ای باید هم از خدا بترسد و هم به رحمتش امیدوار باشد؛ بی‌خودی و بدون عمل به این دل نبندد که خدا نجاتش می‌دهد و در عین حال از رحمت خداوند، ناامید نیز نباشد. بنابراین اگر به وصیتم عمل کنی، مرگِ نخواستنی که راه فراری از آن نداری و از آن بدت می‌آید، برایت دوست‌داشتنی می‌شود.»^۳

رحلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه در یک روز سرد، آب‌تنی کرد و پس از آن پانزده روز تب نمود و بیمار شد و چون نمی‌توانست به مسجد برود، عمر رضی الله عنه را امام کرده

۱- النظرية السياسية الاسلامية، ضياء الريس، ص ۱۸۱

۲- دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۷۲

۳- صفة الصفوة (۱/۲۶۵، ۲۶۴)

بود. مردم برای عیادت ابوبکر رضی الله عنه می آمدند و عثمان رضی الله عنه بیش از همه در دوره‌ی بیماری ابوبکر رضی الله عنه به دیدنش می آمد. ^۱ هنگامی که بیماری ابوبکر رضی الله عنه شدید شد، به او گفتند: آیا برای طیب بیاوریم؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «مرا دیده و گفته است که من، هر کاری که بخواهم انجام می دهم.» ^۲ عایشه رضی الله عنها می گوید: ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «نگاه کنید و ببینید که از زمانی که به خلافت رسیده‌ام، چه قدر در مال و دارایی من، افزوده شده و آن را به جانشین من بازپس دهید.» بررسی کردیم و دیدیم که یک غلام سودانی که پرستار بچه‌هایش بوده و یک شتر که در آبیاری باغش از آن استفاده می کرده، در این مدت به دارایش افزوده شده است. آن‌ها را پیش عمر رضی الله عنه فرستادیم. عمر رضی الله عنه آن‌ها را در حساب بیت‌المال منظور کرد و در حال گریه فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، کسانی را که پس از او عهده‌دار امور باشند، به زحمت انداخت.» ^۳

عایشه رضی الله عنها می فرماید: در بیماری وفات ابوبکر رضی الله عنه بر بالینش حاضر شده و چون دیدم که او، محتضر است و نفس، در سینه دارد، این بیت را خواندم:

لعمرك ما یعنی الثراء عن الفتى إذا حشرت يوماً و ضاق بها الصدر

یعنی: «قسم می خورم که چون جان جوان مرد، به گلویش رسد و سینه‌اش، تنگ شود، مال و ثروت هیچ سودی ندارد.»

عایشه رضی الله عنها می افزاید: ابوبکر رضی الله عنه طوری به من نگریست که گویا خشمگین است و سپس فرمود: «ای مادر مؤمنان! این طور نیست؛ بلکه فرموده‌ی خداوند، حق و راست تر است که: ﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴾ (ق: ۱۹)

یعنی: «سکرات و سختی‌های موت (سرانجام فرا می رسد و) حقیقت را به همراه می آورد (و صحنه‌های سخت آخرت را کم و بیش به شما نشان می دهد و) این، همان چیزی است که از آن می گریختی.»

ابوبکر رضی الله عنه سپس فرمود: «من، هیچ یک از افراد خانواده‌ام را به اندازه‌ی تو دوست ندارم و قبلاً فلان نخلستان را به تو بخشیده‌ام؛ اما اینک درباره‌ی این باغ در اندیشه‌ام و می خواهم آن را هم جزو میراث، منظور کنی.» عایشه رضی الله عنها گفت: باشد و سپس باغ اهدایی پدرش را در مال میراث قرار داد. ابوبکر رضی الله عنه علاوه بر این فرمود: «من، از زمانی که عهده‌دار امور

۱- اصحاب الرسول، نوشته‌ی محمود مصری (۱۰۴/۱)

۲- ترتیب و تهذیب البداية و النهاية، ص ۳۳

۳- صفة الصفة (۲۶۵/۱)

مسلمانان شده‌ام، هیچ درهم و دیناری از ایشان نخورده‌ام؛ بلکه از باقی مانده‌ی خوراک ایشان می‌خوردم و خشن‌ترین لباس را می‌پوشیدم. از اموال عمومی، چیزی جز این غلام حبشی^۱، این شتر و این قطیفه، پیش من نیست. این‌ها را پس از وفاتم، به عمر تحویل بده.» عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه، غلام، شتر و قطیفه را پیش عمر رضی الله عنه فرستاد و چون قاصد عایشه، آن‌ها را به عمر رضی الله عنه تحویل داد، عمر فاروق رضی الله عنه به شدت گریست و سه بار فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند؛ او، جانشینان خود را به زحمت انداخت.»^۲ در روایتی آمده است: ابوبکر رضی الله عنه در بیماری وفاتش فرمود: «من، از بیت‌المال شش هزار درهم برای خود (به عنوان حقوقی که برایم تعیین شده بود)، هزینه کرده‌ام و باغی در فلان جا دارم.»^۳ پس از وفات ابوبکر رضی الله عنه این ماجرا را برای عمر رضی الله عنه بازگو کردند. عمر فرمود: «خدا، ابوبکر را رحمت کند. او، دوست داشت که پس از خود، برای هیچ کس جای قیل و قالی به جا نگذارد.»^۴

آری! از آن‌چه گذشت، میزان توجه و پرهیزتگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به بیت‌المال و اموال عمومی، نمایان می‌شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آن که برای رسیدگی به امور مسلمانان ناگزیر شد دست از کار و تجارتش بدارد، باز هم به تأمین هزینه‌های ضروری از بیت‌المال در حد رفع گرسنگی و پوشش ساده‌ای که بدنش را بپوشاند، بسنده کرد و در عین حال چنان خدماتی به مسلمانان ارائه داد که هیچ خزانه‌ای، قادر به انجام و به عبارتی پرداخت هزینه‌های چنان خدماتی نیست. ابوبکر رضی الله عنه به هنگام وفاتش که مقدار اندکی از اموال عمومی را در اختیار داشت، دستور داد آن را به‌طور کامل به خزانه‌ی مسلمانان مسترد کنند تا سبک‌بار و آسوده‌خاطر به دیدار خدایش بروند و تنها تقوای الهی و ایمانی کامل، توشه‌ی سفرش باشد.

۱- در روایت نخست، آمده بود که غلامی سودانی، جزو مانده‌های مالی ابوبکر صدیق، بوده و در این روایت، به غلامی حبشی اشاره شده است. میان این دو روایت، هیچ تعارضی وجود ندارد. در متن روایت نخست، به غلامی از منطقه‌ی (نوبه) اشاره شده که اینک در کشور سودان واقع شده و از این جهت در ترجمه، غلامی سودانی نوشته شد. منطقه و رشته‌کوه نوبه، در آن زمان جزو قلمرو حبشه بوده است و به همین خاطر نیز در روایت بعدی، به حبشی بودن غلام ابوبکر اشاره شده است. (مترجم)

۲- طبقات ابن سعد (۱۴۶/۳)

۳- نویری در نهایتاً الارب، این روایت را به شکل کامل‌تری روایت کرده که از این قرار است: «اموالی را که پیش من است، به بیت‌المال بازگردانید و فلان باغم را در اموال عمومی به حساب آورید تا به عوض استفاده‌ای که از بیت‌المال کرده‌ام، از مسلمانان باشد.» (مترجم)

۴- المنتظم از ابن جوزی (۱۲۷/۴)؛ اصحاب الرسول (۱۰۵/۱)

قطعاً این عملکرد ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آموزه‌ای برای خردمندان است.^۱ این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در ازای میزان برداشتش از بیت‌المال، زمین شخصی خود را به حساب اموال عمومی منظور کرد، نشانه‌ی زهد و تقوای پیشگی وی می‌باشد که می‌خواست بدور از دنیا طلبی و هر منفعت گیتیانه و تنها به رضای خدای متعال، به امور مسلمانان رسیدگی کند.

بیماری ابوبکر صدیق رضی الله عنه مدت پانزده روز طول کشید تا این که روز دوشنبه ۲۲ جمادی الثانی سپری شد و شب سه‌شنبه فرا رسید. ابوبکر رضی الله عنه از عایشه رضی الله عنها پرسید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چه روزی وفات کردند؟» عایشه رضی الله عنها پاسخ داد: «روز دوشنبه.» ابوبکر رضی الله عنه، ابراز امیدواری کرد که همان شب به دیدار حق برود و سپس پرسید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در چه کفن کردید؟» عایشه فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در سه پارچه‌ی سفید که بافت سحول یمن بود، کفن کردند و پیراهن و عمامه‌ای در آن نبود.» ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «این جامه‌ام را ببین؛ آن را شسته و دو پارچه‌ی دیگر به آن اضافه کن.» به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «اینک خدای متعال، فراخی نعمت داده است. شما را در پارچه‌ای نو کفن می‌کنیم.» ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ این پیشنهاد فرمود: «شخص زنده برای نگهداری از خود، به لباس نو و جدید، نیازمندتر است؛ چرا که مرده، چرکین شده و می‌پوسد و (نیازی به لباس نو ندارد).»^۲ ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد که همسرش اسماء بنت عمیس^۳ او را غسل دهد و در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دفن کنند. آخرین سخن ابوبکر رضی الله عنه این بود: «خدایا! مرا مسلمان بمیران و به نیکوکاران ملحق فرما.»^۴

مدینه که از وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه یکه خورده بود، از زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان غم و اندوهی به خود ندیده و آکنده از غم و اندوه شده بود. علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حالی که گریه می‌کرد و کلمه‌ی استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبانش بود، به خانه‌ی ابوبکر رضی الله عنه رفت و فرمود: «ای ابوبکر! خدا تو را پیامرزد. تو، رفیق و مونس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودی؛ تو، دل‌آرام و مورد اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رازش را با تو

۱- شهر مشاهیر الاسلام (۹۴/۱)

۲- التاریخ الاسلامی، نوشته‌ی محمود شاکر، الخلفاء الراشدون، ص ۱۰۴

۳- در نهایت‌الارب آمده است که ابوبکر وصیت کرد همسرش اسماء و پسرش عبدالرحمن، او را غسل دهند. (مترجم)

۴- الشیخان ابوبکر الصدیق و عمر بن الخطاب بروایة البلاذری فی انساب الاشراف، به تحقیق احسان صدقی العمد، ص ۶۹

در میان می گذاشت و از تو نظر می خواست؛ تو، خالصانه تر و پیش از همه مسلمان شدی و ایمان و یقینت، از همه محکم تر بود. بیش از همه خداترس و دین دار بودی؛ تو، بیش تر و بهتر از همه رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراهی کردی و به خاطر اسلام، سختی های زیادی کشیدی. مناقب و فضایل تو، از همه بیش تر است و جایگاهت، رفیع و والاتر از همگان؛ راه و روش تو، از راهها و شیوه های دیگر مسلمانان، همانندی و شباهت بیش تری به رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و منزلت و مقامت در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه فراتر بود. خدای متعال، به تو پاداش نیکی از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام، عنایت کند؛ چراکه تو، در زمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کردی که مردم، تکذیبش کردند و برای آن حضرت صلی الله علیه و آله به منزله ی گوش و دیده بودی.^۱ **اللَّهُ جَعَلَكَ تَوْ رًا فِي الْقُرْآنِ، صَدِيقٌ وَ رَاسْتُ كُو نَامِيْدٌ وَ فَرَمُوْدٌ: ﴿ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ - أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴾**^۲ تو، در آن زمان که مردم، بخل ورزیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با اموالت یاری رساندی و بدان گاه که مردم از یاری او خودداری کرده و نشستند، تو به همراه آن حضرت صلی الله علیه و آله در برابر سختی ها ایستادی و در شرایط سخت، به بهترین شکل، او را همراهی نمودی. تو، در سفر هجرت با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه شدی و آن گاه که در غار بودید، سکینه و آرامش نازل شد. تو، جانشین خوبی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در دفاع از دین و رسیدگی به امور امت بودی و هنگام ارتداد و از دین برگشتن مردم، به بهترین شکل، خلافت کردی و طوری امور را سر و سامان دادی که خلیفه و جانشین هیچ پیامبری، چنان عملکردی نداشته است. زمانی که صحابه رضی الله عنهم سستی کردند، تو بپا خاستی و به هنگام سستی و ضعفشان، قوی و قدرتمند ظاهر شدی و راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را محکم و استوار پیمودی. تو، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ات فرموده اند، از لحاظ جسمی نحیف و لاغر بودی و در امر دین، قوی و استوار؛ تو در نگاه خود کوچک بودی و فروتنی می ورزیدی؛ اما نزد خدا و در چشم مردم، بزرگ و قابل احترام بودی. نه تو از کسی

۱- نویری در نهاية الارب حدیثی از عمرو بن عاص در فضیلت ابوبکر صدیق آورده که به همین گفتار علی مرتضی شباهت دارد که ابوبکر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزله ی چشم و گوش بوده است. عمرو بن عاص می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «می خواهم چند نفر از یارانم را نزد پادشاهان بفرستم تا همانند حواریون عیسی، آنان را به اسلام دعوت دهند.» صحابه عرض کردند: «آیا ابوبکر و عمر را هم با ما می فرستید که آن ها بلیغ تر و آگاه ترند؟» رسول خدا فرمودند: «به آن ها نیاز دارم که همین جا باشند؛ آنان، به منزله ی چشم و گوش دین هستند.» (مترجم)

۲- سوره ی زمر، آیه ی ۳۳: «کسانی که حقیقت و صداقت را (از سوی خدا با خود) آورده و کسانی که حقیقت و صداقت (تبلیغ شده از سوی پیامبران را) تصدیق کرده اند، پرهیزکاران واقعی هستند.»

عیب‌جویی می‌کردی و نه در تو، برای دیگران جای طعن و عیب‌جویی بود. هیچ مخلوقی، نزد تو خوار و زیون نبود. انسان ضعیف و حق‌باخته را گرامی می‌داشتی و حقش را ستانده، به او بازپس می‌دادی. هر دور و نزدیکی در چشم تو یک‌سان بود. کسی به تو نزدیک‌تر بود که بیش از دیگران فرمان‌بردارتر و متقی‌تر بود. حال و وضع تو، حقیقت، صداقت و مهرورزی بود. گفتارت، آکنده از دانش و دوراندیشی و کردارت، مملو از صبر، استواری و نظم بود. اندیشه‌ی استوار و آگاهی‌اشتی. دین و ایمان، به وسیله‌ی تو قوت و نیرو یافت و بدین ترتیب دین خدا، نمایان شد و پیروز گشت. به خدا سوگند که تو، از همگان پیشی گرفتی و (آن‌چنان کارنامه‌ی درخشانی از خود باقی گذاشتی که) جانشینان پس از خود را در زحمت و مشقت انداختی و به خیر و نیکی آشکاری، دست یافتی. همه، از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. به قضای الهی راضی هستیم و کارمان را به او واگذار می‌کنیم. به خدا سوگند که مسلمانان، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی چون تو را نمی‌یابند که تو، مایه‌ی عزت دین بودی و برای اسلام، حکم سنگر و پناهگاه را داشتی. اینک که خدای متعال، تو را به پیامبرش ملحق کرده، از او می‌خواهیم که ما را از خیر و نیکی‌های محروم نکند و ما را پس از تو، از ضلالت و گمراهی مصون بدارد.»

مردم ساکت بودند و به سخنان علی مرتضی رضی الله عنه گوش می‌دادند تا این که سخنانش تمام شد و صدای گریه برخاست و به علی رضی الله عنه گفتند: «راست گفتی.»^۱

در روایتی آمده است: پس از آن که ابوبکر رضی الله عنه را کفن کردند، علی رضی الله عنه کنار جنازه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و فرمود: «کسی، نزد من دوست‌داشتنی‌تر از ابوبکر که اینک در کفن پیچیده شده، نبود؛ هیچ کس، نمی‌توانست همانند ابوبکر، درباره‌ی خدا، از قرآن سخنرانی کند.»^۲

در این مورد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن ۶۳ سالگی وفات نمود، اتفاق نظر وجود دارد. همسرش اسماء بنت عمیس رضی الله عنها بنا بر وصیت خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه ایشان را غسل داد.^۳ ابوبکر در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری دفن شد که سرش برابر شانهِی آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار گرفت.^۴ عمر بن خطاب رضی الله عنه نماز جنازه‌اش را امامت داد و

۱- التنصرة از ابن جوزی (۴۷۷-۴۷۹)؛ نگاه کنید به: اصحاب الرسول صلی الله علیه و آله (۱۰۸/۱)

۲- تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۱۲۰

۳- طبقات ابن سعد (۲۰۳/۳)

۴- تاریخ الاسلام ذهبی، عهد الخلفاء الراشدين، ص ۱۲۰

عثمان، طلحه و عبدالرحمن پسر ابوبکر به همراه عمر رضی الله عنه برای خاک سپاری ابوبکر رضی الله عنه وارد قبر شدند و لحد (شکاف کنار قبر) ابوبکر رضی الله عنه متصل به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت.^۱

ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این بزرگ مرد تاریخ است که پرچم دار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان و الامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

خلاصه‌ی کتاب

۱- سیرت خلفای راشدین، از قوی‌ترین مصادر ایمانی است که عاطفه و احساس درست اسلامی به همراه فهم و شناخت صحیح از دین را به ارمغان می‌آورد. امت اسلامی، همچنان از تاریخ شکوهمند آن دوران، انوار ایمان برمی‌گیرد و از آن، به عنوان زاد و توشه‌ی دعوت، بهره می‌برد تا پرتو حق را در قلوب مردم، بتاباند و حق و حقیقت را در برابر طوفان دسیسه‌گری دشمنان امت بر ضد دعوت و تاریخ مسلمانان، مصون و محفوظ بدارد.

۲- اینک مسلمانان و بلکه تمام انسانیت، نیازمند شناخت فضایل یاران پیامبر ﷺ و کانِ وجودی آن‌ها هستند و باید به میزان اثرپذیری آنان از آموزه‌های رسول خدا ﷺ پی برده و به بازشناسی دلایلی بپردازند که صحابه را در چنان جایگاهی قرار داد که به عنوان نسلی نمونه و بی‌نظیر در تاریخ بشریت، مطرح شدند.

۳- دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان، مادی‌گرایان و... به تأثیر عمیق و وافر تاریخ اسلامی در ایجاد و پرورش شخصیت‌های قوی فکری و عملی و همچنین خیزش و فوران نیروهای درونی امت، پی برده و از این‌رو همواره کوشیده‌اند تا با ایجاد تغییر و دگرگونی در تاریخ اسلام و زشت جلوه دادن گذشته‌ی پرافتخار امت، در آن، شک و شبهه ایجاد کنند؛ دست‌های ناپاک دشمنان گذشته‌ی امت و همچنین دست‌های خاورشناسان عصر حاضر، در پس این تلاش شوم، هویدا است. بنابراین از آن‌جا که تاریخ اسلام، همواره به‌طور عمومی و تاریخ صدر اسلام، به‌طور خاص و ویژه از طریق کم و زیاد کردن گزارش‌های تاریخی، در معرض تحریف و زشت‌نمایی قرار گرفته، این وظیفه فراروی اهل علم و کارشناسان متعهد تاریخی و مذهبی، قرار می‌گیرد که به تصحیح تاریخ صدر اسلام پرداخته و بازنگاری درست و اصولی

تاریخ را از برترین عبادت‌ها به شمار آورند تا تصویری درست و الگوساز از پیشینیان نیک این امت، در برابر دیدگان مسلمانان قرار بگیرد و بدین ترتیب، آحاد امت، بتوانند با الگوگزینی از سیرت نیکان گذشته، به پویایی و بالندگی برسند.

۴- سیرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آکنده از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نشان می‌دهد: ابوبکر رضی الله عنه، برترین فرد این امت، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. ابوبکر رضی الله عنه پیش از ظهور اسلام نیز از صفات و ویژگی‌های پسندیده‌ای برخوردار بود که از آن جمله می‌توان به عدم باده‌نوشی و یا عدم سجده در برابر بت‌ها اشاره کرد.

۵ - ابوبکر رضی الله عنه یکی از نسب‌شناسان و تاریخ‌دانان عرب بود؛ وی، در این زمینه توانایی و دانش چشم‌گیری داشت که او را در رتبه‌ی استادی نسب‌شناسانی چون عقیل بن ابی‌طالب قرار داده بود. او، در این پهنه، از مزیت و امتیازی برخوردار بود که او را در دل عرب‌ها، محبوب و دوست‌داشتنی می‌کرد؛ آن امتیاز، این بود که وی، هرگز بر نسب و تبار کسی خرده نمی‌گرفت و بر خلاف دیگران، از نسب و تبار مردم عیب‌جویی و عیب‌جویی نمی‌کرد. تجارت و بازرگانی و همچنین سخاوت و گشاده‌دستی از دیگر عوامل شهرت و چیرگی ابوبکر رضی الله عنه در دوران جاهلیت بود.

۶ - ابوبکر رضی الله عنه گنجینه‌ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛ خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به‌گونه‌ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند.

۷- تلاش و فعالیت ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی دعوت الی الله، تصویر روشنی از ایمان، ترسیم می‌کند و این حقیقت را روشن می‌سازد که پذیرش دین خدا، قرار و آرام مؤمن را می‌گیرد و او را آسوده‌خاطر نمی‌گذارد تا

این‌که در دنیای مردم، آن‌چه را که به آن ایمان آورده، محقق نماید. البته این خیزش و حرکت ابوبکر، یک حرکت صرفاً عاطفی و گذرا نبود که زود، فرو کشد و سرد و زایل شود. بلکه نشاط، هیجان و دلیری ابوبکر رضی الله عنه در پهنه‌ی دعوت تا هنگام وفاتش، ماندگار ماند و هرگز در مسیر دعوت، دچار خستگی، ضعف و سستی نشد.

۸- ابوبکر رضی الله عنه به شدت مورد اذیت و آزار کفار قرار گرفت؛ بر سرش خاک و خاکستر ریختند و در مسجدالحرام او را طوری کتک زدند که بینی و صورتش، زخمی و خونین شد و او را در حالی که در میان مرگ و زندگی بود، بر روی پارچه‌ای نهاده و به خانه‌اش بردند.

۹- جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی‌های ابوبکر رضی الله عنه بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می‌ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی‌هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و همچنین حمایت و پشتیبانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از هیچ سرزنش و توبیخی، متأثر نمی‌شد.

۱۰- ابوبکر صدیق رضی الله عنه استراتژی آزاد کردن بردگان مسلمان و تحت شکنجه را دنبال کرد و این رویه را به عنوان یک برنامه‌ی منظم و هدفمند اسلامی به منظور مقاومت در برابر شکنجه‌گری‌ها و خشونت‌های کفار، ادامه داد و بدین‌سان، دعوت اسلامی، مورد حمایت و پشتیبانی مالی و انسانی قرار گرفت. ابوبکر رضی الله عنه، بردگان مسلمان اعم از زن و مرد را خریداری و آزاد می‌کرد.

۱۱- ابوبکر صدیق رضی الله عنه از دانش نسب‌شناسی خود در عرصه‌ی دعوت استفاده می‌کرد. چنان‌چه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان قبایل می‌رفت و دانش نسب‌شناسی خود را در دعوت آنان به سوی خدا، به‌کار می‌گرفت.

۱۲- صدیق رضی الله عنه از هنگام طلوع دعوت تا وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در سفر هجرت، بازوی آن حضرت و دستیار ایشان بود. وی، به‌خوبی از منابع و چشمه‌های نبوت، سیراب گشت و از آن‌ها حکمت و ایمان، یقین و اراده و اخلاص و تقوا نوشید. هم‌نشینی و همراهی ابوبکر رضی الله عنه با رسول خدا صلی الله علیه و آله،

ثمرات و پیامدهای زیادی برای ابوبکر، به دنبال داشت؛ از جمله: شایستگی و راستی، آگاهی و بیداری، صفا و صمیمیت، عزم و اراده‌ی آهنین، اخلاص و فهم درست از دین و... واکنش‌های درست و بجای ابوبکر رضی الله عنه در جریان وقایع پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله (در سقیفه‌ی بنی ساعده، گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه و جنگ با مرتد‌ها)، نماد تمام توانمندی‌ها و شایستگی‌هایی است که ابوبکر رضی الله عنه را قادر ساخت تا فسادها را قلع و قمع نماید، ویرانی‌ها و خرابی‌ها را از نو بنا کند و تفرقه و پراکندگی را به اتحاد و هم‌بستگی تبدیل نماید و انحرافات و کجی‌ها را بهبود بخشد و اصلاح کند.

۱۳- ابوبکر رضی الله عنه به عنوان وزیر با صداقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه‌ی حالات، آن حضرت را همراهی نمود و در هیچ یک از صحنه‌ها غایب نبود؛ وی، به‌هنگام گریز مسلمانان در جنگ احد، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت‌قدم ماند و مقاومت نمود.

۱۴- زندگانی ابوبکر رضی الله عنه در مدینه، سرشار از درس‌ها و آموزه‌هایی است که نمونه‌ای زنده از فهم دین و اجرای آن در دنیای مردم را جلوه‌گر می‌سازد. شخصیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پایه‌ی صفات و ویژگی‌های منحصر به فردش، بر دیگران تمایز و برتری می‌یابد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در بسیاری از احادیث، به بیان فضایل ابوبکر و برتری او بر سایر صحابه رضی الله عنهم پرداخته‌اند.

۱۵- باور و ایمان ابوبکر رضی الله عنه به خداوند متعال، بس بزرگ و محکم بود. او، حقیقت ایمان را شناخت و کلمه‌ی توحید، به‌گونه‌ای سراسر قلب و وجودش را دربرگرفت که نشانه‌هایش، در عمل کرد وی، پدیدار گشت و تمام زندگیش را آکنده از نشانه‌ها و فرآیندهای عمق ایمان و ژرفای توحیدش نمود. اخلاق ابوبکر رضی الله عنه بس والا و رفیع بود و ذره‌ای از کُنش پست و فرومایه، در او یافت نمی‌شد. ابوبکر رضی الله عنه همواره به دین خدا و رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می‌ورزید و در حقیقت، ایمانش، سبب

حرکت و خیزش، همت و اراده، تلاش و تکاپو، نشاط و بالندگی، جهاد و مجاهده و عزت و سرافرازی بود. او، از یقین و ایمان بی‌مانندی برخوردار بود که هیچ یک از صحابه[ؓ] را نمی‌توان در ایمان و یقین، در حد و پایه‌ی او دانست.

۱۶- ابوبکر[ؓ] از عالم‌ترین و داناترین مردم نسبت به دین خدا و بلکه ترس‌اترین آن‌ها بود و بیش از همه از خدا می‌ترسید. اهل سنت بر این اتفاق نظر و بلکه اجماع دارند که ابوبکر[ؓ] عالم‌ترین شخص امت است. دلیلش، این‌که ابوبکر[ؓ] همواره ملازم و همراه رسول خدا^ﷺ بوده است. او، بیش از دیگران در سفر و حضر، شب و روزش را با رسول خدا^ﷺ می‌گذراند و شبانگاهان و پس از نماز عشاء با آن حضرت^ﷺ مجلس می‌کرد و با ایشان به قدری درباره‌ی مسایل مسلمانان سخن می‌گفت که کم‌تر کسی به این افتخار مشرف می‌شد. رسول خدا^ﷺ، ابوبکر[ؓ] را به عنوان امیرحج در سال ۹ هجری به مکه فرستادند؛ می‌دانیم که احکام حج، مسایل باریکی دارد که دانش زیادی می‌طلبد. از این‌رو اگر ابوبکر[ؓ] از دانش زیادی برخوردار نبود، به سرپرستی چنین حج مهمی گماشته نمی‌شد. رسول خدا^ﷺ، ابوبکر[ؓ] را پیش‌نماز نیز کردند و او، تنها کسی است که رسول خدا^ﷺ او را در نماز و حج، جایگزین خود فرمودند. در باب احکام زکات نیز فقها به احکامی در این مورد اعتماد کرده‌اند که انس[ؓ] از ابوبکر[ؓ] فرا گرفته است. چراکه ابوبکر[ؓ] بیش از دیگران به آموزه‌های پیامبر^ﷺ و ناسخ و منسوخ در این باب تسلط و آگاهی داشته و همین، طریق فراگیری انس[ؓ] از ابوبکر[ؓ] را در مورد مسایل زکات قوت بخشیده است. دانش ابوبکر[ؓ] در نهایت پختگی و وسعت بوده است؛ زیرا نمی‌توان از ابوبکر[ؓ] حتی یک اشتباه هم در مورد مسایل شرعی سراغ گرفت و یک گفته‌اش را مخالف نصوص و تصریحات شرعی یافت.

۱۷- با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، وضعیت آشفته‌ای به وجود آمد. اما خدای متعال، مسلمانان را به وسیله‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه، آرام گردانید و ابوبکر، در میان مردم برخاست و فرمود: «کسی که محمد صلی الله علیه و آله را عبادت می‌کرده، بداند که محمد صلی الله علیه و آله وفات کرده و هر کس، خدای متعال را می‌پرستیده، بداند که خداوند، زنده است و هرگز نمی‌میرد.» موضع ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده نیز، تحسین برانگیز است؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه توانست در درون و روان انصار رضی الله عنهم نفوذ کند و بی‌آن‌که مسلمانان را در معرض فتنه قرار دهد، آنان را به حق قانع سازد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه به بیان فضایل انصار در کتاب و سنت پرداخت و سپس فرموده‌های صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد حقانیت خلافت قریش، تبیین نمود.

۱۸- سعد بن عباد رضی الله عنه پس از پایان گفتگوهایی که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جریان یافت، با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و از موضع نخستش که مدعی خلافت بود، عقب نشست. بشیر بن سعد انصاری رضی الله عنه (پسرعموی سعد بن عباد رضی الله عنه) نخستین کسی بود که با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیعت نمود. هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که مطابق پندار برخی از تاریخ‌نگاران، بیان‌گر بروز بحران یا اختلاف کوچک و بزرگی در میان صحابه در سقیفه‌ی بنی‌ساعده باشد و نشان دهد که حتی یک نفر از صحابه در امر خلافت طمع ورزیده است. آن‌گونه که روایات صحیح نشان می‌دهد، اخوت اسلامی، همانند گذشته و بلکه بیش از آن تداوم یافت.

۱۹- در برخی از آیات قرآن و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حقانیت خلافت ابوبکر رضی الله عنه اشاره شده است. صحابه رضی الله عنهم و همچنین اهل سنت بر این اجماع کرده‌اند که ابوبکر رضی الله عنه سزاوارترین شخص صحابه برای خلافت بوده است.

۲۰- شالوده‌ی قوانین خلافت که نماد نظام حکومت اسلامی است، قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. فقها، پایه‌های حکومت اسلامی را شورا و بیعت دانسته‌اند که در قرآن کریم نیز به این دو اصل مهم اشاره شده

است. گاهی عناوینی چون امامت و امارت، مترادف خلافت بکار می‌رود. مسلمانان بر این اجماع دارند که تشکیل خلافت، واجب است تا با تعیین خلیفه به امور مسلمانان رسیدگی شود، حدود و قوانین شرعی اجرا گردد و خلیفه، توانمندی‌های حکومت و مردم را برای گسترش دعوت اسلامی بکار بندد؛ برای حمایت دین و امت، جهاد را بپا دارد؛ حقوق مردم را تأمین کند و با عدالت و دادگستری، بیداد و ستم را ریشه‌کن کند و نیازهای ضروری آحاد جامعه را به خوبی برآورده سازد... تشکیل خلافت به عنوان یک وظیفه و فریضه‌ی دینی، از قرآن، سنت و اجماع ثابت می‌شود.

۲۱- علامه ابوالحسن ندوی رحمه الله شرایط خلافت و مواردی را که در پس این منصب لازم است، بررسی نموده و با کنکاش دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پایه‌ی دلایل و شواهد موجود در آن برهه از تاریخ اسلام، ثابت کرده که تمام شرایط خلافت در شخصیت ابوبکر و دوران وی تحقق یافته است.

۲۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از آن‌که عموم مردم با او بیعت کردند، در میان آن‌ها برخاست و خطبه‌ی شکوهمندی ایراد فرمود. این سخنرانی، با آن‌که مختصر و کوتاه می‌باشد، از باارزش‌ترین خطبه‌های اسلامی به شمار می‌آید؛ چراکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه در آن، به بیان اصول عدالت‌گستری و مهرورزی در تعامل میان حکومت و مردم می‌پردازد و بر این تأکید می‌کند که اطاعت از ولی‌امر و کاردار مسلمانان، منوط به این است که او، فرمان‌بردار خدا و رسول باشد؛ ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این خطبه به صراحت، نقش جهاد را در سرافرازی امت بیان می‌فرماید و از فحشا و بدکاری برحذر می‌دارد که مایه‌ی فساد، فروپاشی و ازهم‌گسیختگی جامعه می‌باشد.

۲۳- ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از ترسیم و تبیین سیاست‌های دولتش، از صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم برای اجرای برنامه‌هایش، کمک گرفت؛ ابوبکر رضی الله عنه امین این امت

(ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه) را مسؤول امور مالی (وزیر دارایی) قرار داد؛ مسؤولیت قضاوت (وزارت دادگستری) را به عمر بن خطاب رضی الله عنه سپرد و خود نیز قضاوت می‌کرد؛ زید بن ثابت رضی الله عنه نیز عهده‌دار پست و ارتباطات شد؛ برخی دیگر از صحابه نظیر علی بن ابی‌طالب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما نیز نامه‌ها و دستورات حکومتی را می‌نگاشتند. مسلمانان، لقب خلیفه‌النبی صلی الله علیه و آله را بر ابوبکر رضی الله عنه نهادند و چنین صلاح دیدند که ابوبکر رضی الله عنه تمام وقت، به اداره‌ی امور بپردازد و کار دیگری نکند. از این رو قرار بر آن شد که مسلمانان، خرجی ابوبکر رضی الله عنه را تأمین کنند.

۲۴- ابوبکر رضی الله عنه پس از آن که به مقام خلافت رسید، چون گذشته‌ی درخشانش در میان مردم بود و هر فرصت ممکن را غنیمت می‌دانست تا تعالیم و آموزه‌های دینی را به مردم انتقال دهد؛ مردم را به نیکی‌ها فراخواند و از بدی‌ها باز دارد. انوار خوبی‌های ابوبکر رضی الله عنه بر مردم پرتو هدایت، ایمان و اخلاق می‌افکند.

۲۵- دوره‌ی خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن جهت که آغاز دوره‌ی خلافت راشد و متصل به دوران رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، از اهمیت و جایگاه والایی در تاریخ اسلام برخوردار است. دوره‌ی خلافت راشد به‌طور عمومی و ساختار قضایی آن به‌طور خاص، تداوم دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و ساختار قضایی آن زمان است؛ در دوران خلافت، تمام جوانب قضایی عهد نبوی به‌طور کامل تداوم یافت و نصوص و مصادیق قضایی دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله در پهنه‌ی قضاوت و دادگستری خلافت راشد به اجرا درآمد.

۲۶- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای مناطق مختلف، کارگزارانی تعیین کرد و اداره‌ی عمومی هر منطقه‌ای را به والی و کاردار آن منطقه سپرد. ابوبکر رضی الله عنه در گزینش کارداران و والیان، شیوه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ادامه داد و به همین جهت نیز والیانی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از وفاتشان بر مناطق مختلف گماشته بودند، همچنان بر کارشان ابقا نمود و هیچ یک را برکنار

نکرد مگر که او را به امارت منطقه‌ای گمارد که از موقعیت مهم‌تری برخوردار بود. استراتژی ابوبکر رضی الله عنه در تعیین و نصب والیان و کارگزاران، در درجه‌ی اول، ادامه‌ی مسؤولیت‌های کارداران زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پایه‌ی توانمندی‌های آنان بود؛ ابوبکر رضی الله عنه در راستای اجرای این سیاست، شرح وظایف کارداران را بر اساس وظایف و مسؤولیت‌های کاردارانی قرار داد که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را تعیین و نصب نموده بودند.

۲۷- روایاتی درباره‌ی تأخیر بیعت علی بن ابی‌طالب و زبیر بن عوام رضی الله عنهما با ابوبکر نقل شده که صحیح نیست؛ البته در این میان روایت صحیحی از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که: «علی و زبیر و کسانی که با آنان در خانه‌ی فاطمه دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند، از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه عقب ماندند.» جمع شدن علی و زبیر و عده‌ی دیگری از صحابه رضی الله عنهم در آن شرایط مصیبت‌بار وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ی دختر آن حضرت رضی الله عنها امری کاملاً عادی بود که بر پایه‌ی روایت‌های صحیح دیگر، روشن و واضح می‌گردد که عده‌ای از مهاجرین و در رأسشان علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه در تدارک غسل و خاک‌سپاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند؛ از روایت سالم بن عبید رضی الله عنه نیز همین نکته روشن می‌شود که ابوبکر رضی الله عنه از خانواده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جمله علی رضی الله عنه خواست تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را غسل دهند و برای خاک‌سپاری آماده کنند. زبیر بن عوام و علی بن ابی‌طالب رضی الله عنهما روز پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی در روز سه‌شنبه با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند.

۲۸- عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها می‌گوید: فاطمه و عباس رضی الله عنهما به نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند و سهم خود را از ارثیه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند؛ آنان، خواهان زمین آن حضرت از فدک و سهم ایشان از خیبر بودند. ابوبکر رضی الله عنه در پاسخ فاطمه و عباس رضی الله عنهما فرمود: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: (لأنورث، ما ترکنا صدقة، إنما يأکل

آل محمد من هذا المال) یعنی: «ما پیامبران، چیزی به ارث نمی‌گذاریم؛ آن‌چه از خود می‌گذاریم، صدقه است؛ خانواده‌ی محمد (صلی الله علیه و آله) فقط از این مال می‌خورند.» به روایتی ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمود: «من، عملی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌داده‌اند، ترک نمی‌کنم و آن را انجام می‌دهم؛ چراکه من از این می‌ترسم که اگر چیزی از رویه‌ی آن حضرت صلی الله علیه و آله را رهاکنم، گمراه شوم.» علاوه بر این تاریخ، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در دوران خلافتش، بی‌آن‌که بنا به فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله احکام میراث را در اموال فدک یا باقی‌مانده‌ی خمس خبیر اجرا کند، حق خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله (اهل بیت) را از این اموال می‌داده است.

۲۹- ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یکی از سخنرانی‌هایش، به‌صراحت بیان کرد که: خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام جانشینی آن حضرت صلی الله علیه و آله است و نه در عین آن جایگاه که چون پیغمبر، معصوم باشد؛ بلکه خلیفه، بشری است غیرمعصوم که یارای آن‌چه را پیامبر داشته‌اند، ندارد؛ به همین سبب ابوبکر رضی الله عنه به این نکته اشاره نمود که در سیاستش راه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پیش خواهد گرفت و از خود بدعت و نوآوری نخواهد کرد و به عبارت دیگر در برپایی عدل و احسان، منهج و شیوه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اجرا خواهد گذاشت.

۳۰- آموزه‌ها و پیامدهای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه توسط ابوبکر صدیق رضی الله عنه عبارتند از: *مصایب و سختی‌ها هرچند بزرگ و شدید باشند، اهل ایمان و مؤمنان راستین را از انجام امور دینی باز نمی‌دارند. چنان‌چه رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق رضی الله عنه را از انجام وظایف و مسؤولیت‌های دینی باز نداشت. *تداوم دعوت اسلامی، قایم به افراد نیست و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شرایطی واجب است. *به‌هم‌پیوستگی دعوت و عمل و جایگاه جوانان در پهنه‌ی فعالیت‌های دینی، نکته‌ی دیگری است که از ماجرای اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه روشن می‌شود. *جلوه‌های زیبا و تابنده‌ی آداب جهاد اسلامی، در

نصیحت ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجاهدان کاملاً نمودار می‌گردد. *جبهه‌ی مرتدان در شمال شبه جزیره‌ی عرب، ضعیف‌ترین جبهه‌ی پیش روی مسلمانان به شمار می‌رفت و این، از نتایج و آثار لشکر اسامه رضی الله عنه بود که باعث شد تا شکست جبهه‌ی شمال برای مسلمانان، آسان‌تر از شکست دشمنان در عراق باشد. اعزام لشکر اسامه رضی الله عنه و پیامدهای مثبت آن، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آگاهی و توانایی بیشتری از دیگران برای حل و فصل بحران‌ها داشته است.

۳۱- چرایی و اسباب ارتداد قبایل عرب را می‌توان چنین برشمرد: یکه‌خوردن افراد به مصیبت ناگهانی وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ عدم شناخت درست و اصولی از اسلام؛ وجود زمینه‌های جاهلیت، در قبایل و عدم گسیختگی کامل از آداب و باورهای دوره‌ی جاهلی؛ خروج و برون‌رفت از پذیرش حکومت اسلامی و شورش و خیزش بر ضد آن؛ تعصب قومی و قبیله‌ای؛ جاه‌طلبی و حرص و آز شدید به حکومت‌داری؛ دنیاطلبی و ثروت‌اندوزی از طریق دین؛ دشمنی و حسدورزی نسبت به یکدیگر و دسیسه‌گری دشمنان اسلام اعم از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان.

۳۲- ارتداد، چند نوع و گونه‌ی متفاوت داشت: برخی، اسلام را کاملاً رها کردند و به بت‌پرستی پرداختند. بعضی، ادعای نبوت و پیغمبری نمودند. عده‌ای نیز نماز را فروگذاشتند. بعضی از مرتدان، اسلام را قبول داشتند و نماز هم می‌گزارند؛ اما از ادای زکات امتناع می‌کردند. دسته‌ای دیگر با وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عادات و باورهای جاهلی خود بازگشتند. با وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عده‌ای، سرگشته و دودل شدند و خود را به گذشت ایام سپردند تا ببینند عاقبت چه می‌شود.

۳۳- دیدگاه ابوبکر رضی الله عنه در مورد جهاد با مرتدان، نگاه درست و بجایی بود و همین موضع و دیدگاه، مایه‌ی خیر و مصلحت اسلام و مسلمانان شد و قطعاً هر موضع دیگری در آن موقعیت، به شکست اسلام می‌انجامید و باعث شکل‌گیری دوباره‌ی جاهلیت می‌شد. اگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه به

خواست و توفیق خدای متعال چنان تصمیمی نمی‌گرفت، مسیر تاریخ، دگرگون می‌شد و شکل دیگری می‌یافت؛ گذر زمان بر عکس می‌شد و بار دیگر جاهلیت فسادانگیز سر برمی‌آورد.

۳۴- باید دانست که فتنه‌ی ارتداد با وجود گستردگی جغرافیایی، همه‌گیر نبود؛ بلکه بسیاری از افراد و قبایل مناطقی که فتنه‌ی ارتداد در آن شکل گرفت، همچنان بر اسلام ماندگار ماندند.

۳۵- در جریان جهاد با مرتدهای یمن، دو تصویر متفاوت از زن نمایان می‌گردد. یکی از تصویرهایی که از زن در جریان جهاد با مرتدان یمن پدیدار می‌شود، تصویر زن پاکی است که بر اسلام پایداری می‌کند و در کنار اسلام، به جنگ رذالت و پستی می‌رود و همراه مسلمانان قرار می‌گیرد تا آتش کینه و دشمنی شیاطین جنی و انسی با اسلام را فرو کشد. آری، این بانوی پاک و پاکدامن، آزاد (همسر شهر بن باذان و دختر عموی فیروز) است که با عزم و اراده‌ای آهنین در جبهه‌ی اسلام قرار می‌گیرد و با مسلمانان، نقشه‌ی قتل دروغ‌گوی یمن (اسود عنسی) را برنامه‌ریزی می‌کند و چنان راهی در پیش می‌گیرد که مسلمانان تمام ادوار، از غیرت دینی آن بانوی بزرگوار یاد می‌کنند. شکل کریه و ظلمت‌بار زن در یمن، توسط زنانی یهودی یا کسانی که از جنس و دسته‌ی آنها بودند، به تصویر کشیده شد. این تصویر از سوی زنانی نمایان شد که بر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اظهار شادمانی کردند؛ آنها، خود را آراستند و با بدکاران، مراسم شادی و پایکوبی برپا نمودند و بی‌شرمانه، به فساد و بدی تشویق کردند و به نکوهش فضایل و مکارم پرداختند. شیطان و شیطان‌صفتان، همراه با زنان بدکار، محفل رقص و شادی برپا کردند تا بر این‌که برخی از مردم، از اسلام دست کشیده‌اند، ابراز سرور و شادمانی کنند.

۳۶- برخی از یمنی‌ها، در دعوت به اسلام و پایداری بر حق، نقش بزرگی ایفا کردند و نزدیکان و افراد هم‌قبیله‌ای خود را از خطر ارتداد برحذر

داشتند. مران بن ذی‌عمیر همدانی که یکی از سران و حکمرانان یمن بود و قبلاً به همراه بسیاری از اهل یمن مسلمان شده بود، از آن دست دعوت‌گرانی می‌باشد که نقش بزرگی در دعوت به اسلام و پایداری بر آن داشته است. یکی دیگر از دعوت‌گران یمنی، عبدالله بن مالک ارحبی رضی الله عنه بود. وی، از اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. شرحبیل بن سمط و پسرش نیز بنی‌معاویه از کنده را به اسلام فراخواندند.

۳۷- پس از پایان جنگ‌های خلافت اسلامی با جریان ارتداد، تمام یمن در برابر حکومت اسلام به مرکزیت مدینه‌ی منوره تسلیم شد و یمن به سه بخش اداری تقسیم گردید: صنعاء، جند و حضرموت. سنجه و تراز تقسیم اداری یمن، تنها، معیارهای ایمانی (تقوا، اخلاص و عمل صالح) بود و در تعیین کارگزاران و رؤسای مناطق، مسایل قبیله‌ای کنار زده شد و مورد توجه قرار نگرفت. یمن، از انواع شرک اعم از شرک اعتقادی و شرک گفتاری و کرداری پاک شد و اهل یمن دانستند که جایگاه نبوت، بسی والاتر و فراتر از آن است که کسی، آن را ابزار رسیدن به اهداف و اغراض شخصی خود قرار دهد.

۳۸- سرکوبی طلیحه‌اسدی (یکی از بزرگ‌ترین مدعیان پیغمبری) و بازگشت دوباره‌ی جمع زیادی از اعراب به دایره‌ی اسلام، از مهم‌ترین پیامدهای جنگ بزاخه می‌باشد. چنان‌چه بنی‌عامر پس از شکست بزاخه گفتند: «ما به همان دینی برمی‌گردیم که از آن خارج شده‌ایم»، خالد رضی الله عنه نیز به همان شرایطی که از اهل بزاخه اعم از بنی‌اسد، غطفان و طیء بیعت گرفته بود، از بنی‌عامر نیز بیعت گرفت.

۳۹- آن‌چه مالک را در ورطه‌ی نابودی انداخت، تکبرش بود که او را در دام جاهلیت و تله‌ی دودلی نسبت به اسلام، گرفتار کرد و اگر چنین نبود، در اجرای حکم شریعت اسلام و ادای زکات به بیت‌المال مسلمانان، درنگ نمی‌کرد. من، چنین می‌پندارم که حرص و آز وی به ریاست بنی‌تمیم، او را به سرکشی واداشت؛ چراکه او از گردن‌نهادن برخی از بزرگان و

سرآمدان قبیله‌ی بنی‌تمیم در برابر حکومت اسلامی و پرداخت زکات توسط آنان، ناراحت شد و بر سر این موضوع با آنان پرخاشگری و جدال کرد. نگاهی به افعال و اقوال مالک، این تصور را تأیید می‌کند که او، آزمند ریاست بوده است و همین، باعث شد تا از دین برگردد و با سجاج همراه شود. پیامد دیگر ریاست‌طلبی مالک، این بود که او را بر آن داشت تا مانع ادای شترهای زکات به ابوبکر صدیق رضی الله عنه شود و آن‌ها را در میان قومش تقسیم کند. او نصیحت نزدیکانش را نپذیرفت و هم‌چنان به گردن‌کشی و طغیانش ادامه داد و مجموع این افعال، از او فردی ساخت که به کفر نزدیک‌تر باشد تا به اسلام و ایمان. صرف نظر از تمام دلایلی که درباره‌ی کافر بودن مالک بن نویره وجود دارد، تنها خودداری او از ادای زکات، دلیلی کافی بر درستی کشتنش می‌باشد.

۴۰- ابوبکر صدیق رضی الله عنه موضوع کشته شدن مالک بن نویره را مورد بررسی قرار داد و در نهایت خالد رضی الله عنه را از اتهاماتی که در مورد کشتن مالک بر او وارد شده بود، بی‌تقصیر دانست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این موضوع، آگاه‌تر و دورنگ‌تر از سایر صحابه رضی الله عنهم بود؛ چراکه علاوه بر برتری ایمانیش بر دیگران، به عنوان خلیفه در چنان جایگاهی قرار داشت که از تمام مسایل، آگاهی می‌یافت.

۴۱- انتخاب و بکارگیری خالد رضی الله عنه از سوی ابوبکر رضی الله عنه به عنوان فرمانده، نشان‌دهنده‌ی کمال و پختگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد؛ چراکه ابوبکر رضی الله عنه شخصی نرم‌خو بود و خالد رضی الله عنه شدید و سخت‌گیر؛ بدین‌سان نرمی و شدت در هم می‌آمیخت و تعادل، برقرار می‌شد. زیرا نرم‌خویی به تنهایی فسادآور است و مایه‌ی سوء استفاده‌ی دیگران می‌شود؛ چنان‌چه سخت‌گیری تنها نیز آفت‌هایی را به دنبال دارد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای ایجاد تعادل در نرم‌منشی خود، با عمر رضی الله عنه مشورت می‌کرد و از خالد رضی الله عنه در انجام امور کار می‌گرفت و این، از کمال و پختگی او به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که در سرکوب مرتدها، شدت عمل

بی‌سابقه‌ای به خرج داد و به شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه نزدیک و همانند شد.

۴۲- مثنی بن حارثه، نقش زیادی در سرکوب فتنه‌ی بحرین و همکاری با علاء رضی الله عنه داشت. وی، مسیر شمال بحرین را در پیش گرفت و پس از تصرف (قطیف) و (هجر) به دهانه‌ی رود دجله رسید و با نیروهای ایرانی که از مرتدین بحرین پشتیبانی می‌کردند، درگیر شد و آنان را شکست داد. مثنی در رأس آن دسته از مسلمانان بحرینی قرار داشت که بر اسلام پایداری کردند و برای جهاد با مرتدها به علاء رضی الله عنه پیوستند. مثنی بن حارثه، مسیر شمالی ساحل را تا دلتای شط‌العرب پیمود و با قبایل ساکن در این منطقه پیرامون اسلام گفتگو و مذاکره کرد و با آنان پیمان صلح و اتحاد بست. ابوبکر صدیق رضی الله عنه درباره‌ی مثنی بن حارثه جست و جو کرد که چگونه آدمی است؟ قیس بن عاصم منقری چنین پاسخ داد: «او، آدم بی‌آوازه، گم‌نام و ناشناخته‌ای نیست؛ بلکه او، مثنی بن حارثه‌ی شیبانی و آدمی سرآمد و صاحب‌نام است.

۴۳- شکست بنی‌حنیفه در برابر سپاه خالد رضی الله عنه در جنگ یمامه، پایان کار جریان ارتداد بود. تعدادی از حافظان قرآن کریم در جنگ یمامه به شهادت رسیدند. همین امر ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بر آن داشت تا در مورد جمع‌آوری قرآن با عمر فاروق رضی الله عنه مشورت نماید. قرآن کریم به شکل پراکنده بر روی پوستین‌های چرمی، استخوان‌ها (کتف‌ها)ی شتر و شاخه‌های پهن خرما نوشته شده و در سینه‌ی افراد، پراکنده بود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسؤلیت جمع‌آوری قرآن را که هیچ پیشینه‌ای نداشت و کار جدیدی بود، به صحابی بزرگوار رسول‌خدا صلی الله علیه و آله زید بن ثابت انصاری رضی الله عنه واگذار کرد.

۴۴- شرایط دستیابی مسلمانان به قدرت و خلافت، در دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بلکه در زمان تمام خلفای راشدین تحقق یافت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یادآور و بلکه آموزه‌ای عملی از فراهم آوردن شرایط

دستیابی به خلافت و عزت است و بر اساس همین شوکت و هیبت دینی بود که درخواست اعراب را در ندادن زکات نپذیرفت و بر گسیل لشکر اسامه رضی الله عنه تأکید و پافشاری کرد و از هیچ اصل و ارزش کوچک و بزرگی نگذشت و شریعت اسلامی را به طور کامل در پهنه‌ی حکومت و قدرت به اجرا درآورد.

۴۵- ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای رویارویی با کفار و مرتدها، توان نظامی لشکر اسلام را به شکلی همه‌جانبه و مادی و معنوی افزایش داد و با آمادگی بالا و کاملی رویاروی از دین‌برگشته‌ها ایستاد. آن حضرت رضی الله عنه برای مبارزه با مرتدها، لشکرهایی را فراهم آورد و فرماندهان جنگی کارآموده‌ای را برای هدایت و فرماندهی لشکر منصوب فرمود؛ صحابه را برای جنگ با مرتدها تشویق کرد و اسب‌ها و شترانی برای لشکر اسلام فراهم ساخت و لشکر و لشکریان را به سلاح مجهز نمود. او برای تقویت خلافت اسلامی، با نوآوری‌ها و بدعت‌گری‌ها و با جهالت و هواپرستی مبارزه کرد و با اتحاد و یکپارچگی و وحدت کلمه، مطابق شریعت اسلام حکم راند و با تعهد کاری و مسؤولیت‌شناسی، شایسته‌سالاری و کارآمدگی را ملاک تعیین فرماندهان لشکری قرار داد و بر اساس شایستگی‌ها و توانایی‌های افراد، مسؤولیت‌ها و وظایف را تقسیم نمود که از آن جمله می‌توان به مأموریت زید بن ثابت رضی الله عنه برای جمع‌آوری قرآن و همچنین مسؤولیت ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه به عنوان پیک جنگی اشاره کرد. ابوبکر رضی الله عنه در عرصه‌ی آمادگی برای رویارویی با دشمنان اسلام از مسایل امنیتی و تبلیغاتی نیز غفلت نکرد.

۴۶- پیامدها و نشانه‌های حکومت الهی در خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کاملاً نمایان و هویدا است. در آن زمان که مسلمانان راستین به خواست و توفیق خدای متعال قدرت یافتند، شدیداً مشتاق بودند تا شعایر دینی را در خود و خانواده‌هایشان بپادارند. آنان، برای اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نکردند. به همین سبب نیز

خدای متعال، آنان را تقویت فرمود و در برابر دشمنان یاریشان داد و طعم آرامش و امنیت را به آنان چشانید.

۴۷- جهاد صحابه رضی الله عنهم با مرتدها، مقدمه و زمینه‌ای برای رشد و پرورش ایمانی و معنویشان جهت گسترش قلمرو اسلام بود. جنگ با مرتدها، توانایی‌های مجاهدان را نمایان کرد و پرده از توان فرماندهی سرداران لشکری برداشت و از آنان رزم‌آورانی صاحب‌نام و کارآزموده ساخت و شایستگی‌های سپاهیان را بروز داد که با چه نظم و انضباطی از فرماندهانشان اطاعت می‌کردند و می‌دانستند که برای چه می‌جنگند و چرا از خودگذشتگی و جان‌فشانی می‌کنند و همین ویژگی و هدفمندی، سبب می‌شد تا اخلاص و جدیت زیادی از خود نشان بدهند.

۴۸- به فضل خدای متعال و جهاد صحابه و هم‌یاری و هم‌کاری آنان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه شبه‌جزیره‌ی عرب به‌طور کامل و یکپارچه زیر پرچم اسلام درآمد و خلافت و قدرتی مرکزی و البته اسلامی به مرکزیت مدینه، تمام شبه‌جزیره را در بر گرفت تا همه‌ی مردم، تحت فرماندهی و رهبری یک نفر قرار بگیرند که بر اساس اسلام حکم می‌راند. پیروزی مسلمانان در جنگ با مرتدها، پیروزی اسلام بود و باعث می‌شد تا وحدت و یکپارچگی دینی و اسلامی، بر تعصب‌های قومی و تفرقه‌افکن، غالب گردد و دلیلی بر این شود که حکومت اسلامی به رهبری ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌تواند بر سخت‌ترین و شدیدترین بحران‌ها فائق گردد.

۴۹- هرگونه دسیسه و حيله‌گری بر ضد اسلام -چه فردی باشد و چه جمعی و یا حکومتی- کوشش بیهوده‌ای است که نتیجه‌ای جز ناکامی و رسوایی دسیسه‌گران را در پی ندارد؛ چراکه خدای متعال، حافظ و نگهدار اسلام است و کسانی را که برای پاس‌داری از این دین همیشه‌پاینده، تلاش و کوشش می‌کنند، به رحمت و نصرتش می‌نوازد و فرجام نیک را از آن پرهیزکاران قرار می‌دهد و از ضعیفان و مستضعفان در برابر ظالمان و ستم‌پیشگان حمایت می‌فرماید؛ قطعاً

فرجام کسانی که بر ضد اسلام و مسلمانان نقشه می‌کشند، ناکامی دنیا و آخرت است و به بُزی می‌مانند که به امید شکستن سنگ، شاخ می‌زند و عاقبت شاخ خودش می‌شکند.

۵۰- هم‌زمان با پایان سرکوب مرتدها و برقراری امنیت و آرامش در شبه‌جزیره‌ی عرب، ابوبکر صدیق رضی الله عنه بنا بر رهنمودهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله به فکر گسترش قلمرو اسلام افتاد و برای این منظور، لشکریانی برای فتح عراق و هم‌چنین شام گسیل کرد.

۵۱- دستورات ابوبکر صدیق رضی الله عنه به فرماندهان لشکریش (خالد و عیاض رضی الله عنهما) نشان تجربه‌ی جنگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه و کیفیت بالا و توانمند تاکتیک نظامی وی، می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه با تبیین استراتژی جنگی و تاکتیک نظامی درست و بی‌نظیری، نقاط عملیاتی هر یک از فرماندهان مسلمان را برای ورود به عراق به‌گونه‌ای مشخص کرد که گویا در اتاق فرماندهی، نقشه‌ی کاملی از عراق را پیش روی خود داشته و فتح عراق را فرماندهی می‌کرده است.

۵۲- خالد رضی الله عنه در مجموعه‌ای از جنگ‌ها، زمینه‌های فتح عراق را فراهم نمود. جنگ‌هایی از قبیل: ذات‌السلاسل، مذار، ولجه، الیس، فتح حیره، انبار، عین‌التمر، دومه‌الجندل و جنگ‌های حصید، مصیخ و فراض.

۵۳- هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه آهنگ فتح شام را نمود، در این‌باره از بزرگان صحابه نظر خواست، اهل یمن را به حضور در لشکر اسلام فراخواند و سپس چهار لشکر را به سوی شام گسیل کرد. فرماندهان لشکری فتح شام عبارت بودند از: یزید بن ابوسفیان، ابوعبیده بن جراح، عمرو بن عاص و شرحبیل بن حسنه رضی الله عنه.

۵۴- لشکرهایی که مأمور فتح شام شده بودند، در انجام مأموریتشان با سختی‌های زیادی روبرو شدند؛ چراکه قشون رومی، توان و تعداد زیادی داشتند و حصارها و دژهای بسیاری نیز پیرامون شهرها ساخته بودند. فرماندهان قشون اسلامی، تحرکات رومی‌ها را به‌طور کامل زیر

نظر داشتند و دریافتند که وضعیت سختی پیش رو دارند. به همین سبب گرد هم آمدند و ابو عبیده رضی الله عنه در نامه‌ای، وضعیت را به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گزارش داد و در همان زمان قرار بر آن شد که مسلمانان، از تمام اراضی فتح شده، عقب نشینند و در یک مکان جمع شوند تا بتوانند با هم‌دستی و یکپارچگی، نقشه‌ی رومیان را خنثی کرده و به اتفاق هم جبهه‌ی بزرگی فراروی رومیان ایجاد نمایند. عمرو بن عاص رضی الله عنه پیشنهاد کرد تا تمام قوای مسلمانان در یرموک جمع شوند. فرمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق پیشنهاد عمرو رضی الله عنه رسید و به قشون اسلامی مأموریت داد که در یرموک جمع شوند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم‌چنین به خالد رضی الله عنه که در آن زمان در عراق بود دستور داد تا به همراه نیمی از سپاهیان‌ش عازم شام شود و فرماندهی قشون اسلامی را بر عهده بگیرد.

- ۵۵ - خالد رضی الله عنه به پیروزی‌های چشم‌گیری در برابر رومی‌ها دست یافت که از آن جمله می‌توان به پیروزی در جنگ‌های اجنادین و یرموک اشاره کرد.
- ۵۶ - در دوران خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مهم‌ترین اهداف و شاخص‌های سیاست‌گذاری خارجی حکومت اسلامی بدین شرح، تبیین شد: *ارائه‌ی نمایی باشکوه و قدرتمند از اسلام به سایر ملت‌ها، *پیگیری فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی جهاد، *عدالت‌گستری و مهرورزی در میان مردم مناطق فتح شده، *برداشتن هرگونه زور و اجبار از مردم، *برچیدن موانع فراروی دعوت تا دعوت اسلام به عموم انسان‌ها برسد.
- ۵۷ - بازنگاهی به فتوحات دوران ابوبکر صدیق رضی الله عنه این امکان را فراهم می‌آورد تا اساسی‌ترین برنامه‌های جنگی این خلیفه‌ی بزرگوار و چگونگی کاربری اسباب و زمینه‌ها از سوی وی، به عنوان یک سنت الهی نمایان گردد و از چند و چون عوامل نزول نصرت و پیروزی مسلمانان در جریان فتوحات خلیفه‌ی اول آگاهی یابیم. برخی از این برنامه‌ها عبارت بودند از: *پرهیز از شتاب‌زدگی در ورود به قلمرو دشمن،

* بسیج و فراخوان عمومی برای جهاد در راه خدا، * تشکیل نیروهای امداد و پشتیبانی، * هدفمند کردن جنگ، * اولویت بندی و سنجیدگی در عملیات نظامی، * عمل کرد فرماندهان، سنجشی عزل و نصب بود. * ایجاد تحول در شیوه‌های عملیاتی بر اساس شرایط * بی نقص بودن خطوط ارتباطی خلیفه با فرماندهان لشکری، * فراست و تیزبینی خلیفه.

۵۸ - ابوبکر صدیق رضی الله عنه در رهنمودهایش به فرماندهان لشکری، پاره‌ای از حقوق الهی را برشمرد که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به: * شکیبایی در برابر دشمن، * هدف قرار دادن نصرت دین، در عرصه‌ی جهاد، * امانت‌داری. ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نامه‌هایش، حقوق فرماندهان (وظایف رزمندگان) را شرح داده که می‌توان این موارد را نام برد: * حرف‌شنوی و اطاعت از فرمانده، * واگذاری تصمیم‌گیری امور به فرمانده، * اجرای فوری دستور فرمانده، * عدم کشاکش با فرمانده به هنگام تقسیم غنایم.. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از خلال دستورات و نامه‌هایش، حقوق سربازان و سپاهیان را نیز بدین شرح تبیین نموده است: * بازدید فرمانده از سپاهیان و بررسی اوضاع و احوالشان، * مهرورزی و مدارا با سپاهیان و عدم سخت‌گیری بر ایشان، * وضع شعار (نشان شناسایی) برای هر یک از طوایف و دسته‌های فعال در لشکر، * وارسی سربازان و دقت نظر در به خدمت گرفتن سربازان جدید، * احتیاط و آمادگی کامل در برابر فریب و شیبخون احتمالی دشمن، * تأمین نیازمندی‌های لشکر، * آرایش نظامی و صف‌بندی سپاهیان، * تشویق و برانگیختن سربازان به قتال در راه خدا، * یادآوری فضیلت جهاد و شهادت در راه خدا به سپاهیان، * نظرخواهی و از افراد صاحب‌نظر، * ملزم ساختن سپاهیان به انجام حقوق الهی و تکالیف شرعی.

۵۹ - اندکی تأمل در جریان فتوحات اسلامی، این نکته را روشن می‌کند که توفیق الهی، طوری قشون اسلامی را در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه شامل شد که لشکریان اسلام توانستند پیروزی‌های چشم‌گیری در عراق و

شام به دست آوردند و شوکت دو قدرت ایران و روم را در زمان اندکی درهم شکنند و بسیاری از سرزمین‌های زیر سلطه‌ی این دو قدرت را به قلمرو اسلامی بیفزایند. مهم‌ترین دلایل و زمینه‌های پیروزی مسلمانان عبارتند از:

أ- ایمان و باور راستین مسلمانان به حق و حقیقتی که به خاطرش می‌جنگیدند.

ب- یقین کامل مسلمانان به پروردگارشان در مسایلی از قبیل چند و چون رزق و روزی، اجل، قضا و قدر و این‌که همه چیز، به اذن و خواست خدای متعال می‌باشد.

ج- ریشه‌دار بودن اصول و اندیشه‌های درست و استوار جنگی و جهادی در مسلمانان.

د- مهرورزی و عدالت‌گستری مسلمانان در میان مردم مناطق فتح‌شده.

ه- آسان‌گیری مسلمانان در تعیین مقدار جزیه و خراج و پایبندیشان به توافق‌نامه‌ها و پیمان‌ها.

و- برخورداری مسلمانان از مردان و فرماندهان بزرگ و ارزشمند.

ز- رعایت کامل رهنمودهای دینی در مورد جنگ و جهاد.

۶۰- هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه مریض شد و وفاتش را حتمی دانست، برای

تعیین خلیفه‌ی پس از خود، اقدامات زیر را انجام داد:

أ- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با بزرگان مهاجرین و انصار، درباره‌ی جانشین پس از خود مشورت و رایزنی کرد.

ب- ابوبکر رضی الله عنه پس از رایزنی با صحابه در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه، حکمی در این باره نوشت تا در مدینه و در میان سپاهیان اسلام خوانده شود.

ج- عمر فاروق رضی الله عنه به حضور ابوبکر صدیق رضی الله عنه رفت و چون ابوبکر رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را از این قصد باخبر کرد که می‌خواهد او را به عنوان جانشین پس از خود معرفی کند، عمر رضی الله عنه نپذیرفت. ابوبکر صدیق رضی الله عنه او را با شمشیر تهدید کرد و عمر رضی الله عنه که راهی جز پذیرش مسؤلیت خلافت نمی‌دید، ناگزیر پذیرفت.

د- ابوبکر رضی الله عنه برای آن که هیچ‌گونه ابهامی در مورد جانشینی عمر رضی الله عنه باقی نماند، شخصاً به میان مردم رفت و حکم خلافت عمر رضی الله عنه را به آن‌ها ابلاغ کرد.

ه- ابوبکر صدیق رضی الله عنه با خدایش راز و نیاز کرد و اذعان کرد که: «خدایا! من، عمر را بدون دستور پیامبرت خلیفه کردم و جز خیر و صلاح مردم را نمی‌خواستم. من، از این ترسیدم که آنان دچار فتنه شوند؛ به همین خاطر بهترینشان را به عنوان کاردارشان معرفی نمودم؛ او بیش از همه مشتاق آن چیزی است که مایه‌ی رشد و تعالی مردم است و اینک به خواست تو چنین حالی دارم که گویا خواهم مُرد؛ پس کسی را به جای من بر بندگانت بگمار (که نیک و شایسته باشد).»

و- ابوبکر صدیق رضی الله عنه که به قصد جلوگیری از بروز فتنه و پیامدهای منفی آن، خواهان خلیفه شدن عمر فاروق رضی الله عنه بود، به عثمان بن عفان رضی الله عنه دستور داد که حکم خلافت عمر رضی الله عنه را برای مردم بخواند و برای عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد.

ز- ابوبکر صدیق رضی الله عنه، عمر رضی الله عنه را احضار کرد تا به او اهمیت کاری را که عهده‌دار شده، یادآوری کند و هرگونه مسؤولیتی را از گردن خود بردارد تا در حالی به سفر آخرت برود که تمام تلاشش را در انجام مسؤولیتش انجام داده و هیچ‌گونه کوتاهی و قصوری نکرده باشد.

۶۱ - هرچند که کارهای انجام شده در انتخاب عمر رضی الله عنه به عنوان خلیفه، با اقداماتی که در به خلافت رسیدن ابوبکر صدیق رضی الله عنه صورت گرفت، متفاوت می‌باشد، اما قدم‌هایی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای انتخاب و معرفی جانشین خود برداشت، در هیچ حالی از دایره‌ی شورا و مشورت بیرون نیست. عمر فاروق رضی الله عنه بر اساس مشورت و اتفاق نظر مسلمانان به خلافت رسید و تاریخ، هیچ‌گونه اختلافی گزارش نداده که در مورد به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه به وجود آمده و یا کسی در دوران خلافت عمر رضی الله عنه مدعی منصب خلافت شده باشد. بلکه همگان درباره‌ی خلافت عمر رضی الله عنه به

اتفاق نظر رسیده و در زمان خلافتش نیز از او به‌طور کامل حرف‌شنوی داشته‌اند.

۶۲ - ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس از جهاد بزرگ و فراوانی که در راه خدا کرد و دین اسلام را گسترش داد، از دنیا رحلت کرد. بدون تردید تمدن بشری، مدیون این برگ‌مرد تاریخ است که پرچم‌دار دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از وفات ایشان شد و درخت دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در برابر آفات، مصون داشت و تخم عدالت و آزادی را در زمین کاشت و با خون شهیدان و الامقام، آبیاری نمود و بدین ترتیب درخت دعوت، به بار نشست و جامعه‌ی بشری، به علم و دانش و فرهنگ بی‌نظیری دست یافت تا تمدن و آرمان‌خواهی جنس بشر همواره مدیون ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که با صبر و شکیبایی و جهاد شکوهمندش، اسلام را در دوران ارتداد، پایدار و ماندگار نگه داشت و این آیین راستین را با جنبش فتح‌گرایانه‌اش، طوری به دیگر ملت‌ها رسانید که تاریخ، همانندش را سراغ ندارد.

۶۳ - آن‌چه پیش رو دارید، کوششی است در جهت بازشناسی حقیقت دوران خلافت راشدانه تا بلکه از آن، در مسیر دعوت الی الله و گسترش اسلام در دنیای مردم، بهره‌ی کافی ببریم. به هر حال این اثر نیز از اصل انتقاد، مستثنی نمی‌باشد و راهنمایی‌های اهل علم را می‌طلبد. چراکه تنها خدای بلندمرتبه و حکیم، بی‌نقص و بدون عیب است.

از خدای متعال می‌خواهم که این اثر را جزو نیکی‌های بنده به‌شمار آورده، آن را بپذیرد و در آن خجستگی و برکت ارزانی دارد و من و تمام برادرانی که در تکمیل این نوشتار، مرا یاری کردند (و مترجم و ناشر این کتاب) را از پاداش بی‌کرانش و همراهی با پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحان، بی‌بهره نگرداند.

پایان کتابم را این دعا قرار می‌دهم که: ﴿ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴾ (حشر: ۱۰)

یعنی: «پروردگارا! ما را و برادرانمان را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند، بیامرز و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای نده؛ پروردگارا! تو، دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.»

(سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك و أتوب إليك)

(و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين)

كتاب نامہی مؤلف

- ۱- أباطيل يجب أن تمحي من التاريخ: دكتور ابراهيم علي شعوط، المكتب الاسلامي، چاپ ششم، ۱۴۰۸ھ/۱۹۹۸م.
- ۲- أبوبكر الصديق، أول الخلفاء الراشدين: محمد رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۳ھ/۱۹۸۳م.
- ۳- أبوبكر الصديق، أفضل الصحابة و أحقهم بالخلافة: محمد عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، دارالقاسم، چاپ اول، ۱۴۱۷ھ/۱۹۹۶م.
- ۴- أبوبكر الصديق: دكتور نزار حديشي و دكتور خالد حاسم جنابي، دار الشؤون الثقافية العامة، عراق، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
- ۵- أبوبكر الصديق: علي طنطاوي، دارالمنارة، جده عريستان، چاپ سوم، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۶م.
- ۶- أبوبكر الصديق: محمد مال الله، انتشارات ابن تيمية، چاپ اول، ۱۴۱۰ھ/۱۹۸۹م.
- ۷- ابوبكر رجل الدولة: مجدي حمدي، دار طيبة، رياض، چاپ اول، ۱۴۱۵ھ.
- ۸- الأحكام السلطانية: ابوالحسن ماوردي، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ۹- أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ، إستخلاف أبي بكر الصديق: دكتور جمال عبدالهادي محمد مسعود و دكتور محمد رفعت جمعه، دارالوفاء، المنصورة، چاپ اول، ۱۴۰۶ھ/۱۹۸۶م.
- ۱۰- الأساس في السنة: سعيد حوي، دارالسلام مصر، چاپ اول، ۱۴۰۹ھ/۱۹۸۹م.
- ۱۱- أسد الغابة في معرفة الصحابة: ابوالحسن علي بن محمد جزري، دار إحياء التراث العربي، چاپ ۱۴۱۷ھ/۱۹۹۶م.
- ۱۲- أشهر مشاهير الإسلام في الحرب و السياسة: رفيق العظم، دار الرائد العربي، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۰۳ھ/۱۹۸۳م.
- ۱۳- أصحاب الرسول ص: محمود مصري، مكتبة أبوحذيفه، چاپ اول، ۱۴۲۰ھ/۱۹۹۹م.
- ۱۴- أضواء البيان في ايضاح القرآن بالقرآن: محمد امين بن محمد مختار جنكي شنقيطي، چاپ خانہي مدني، ۱۳۸۶ھ.
- ۱۵- أضواء علي الهجرة: توفيق محمد سبيع، چاپ الهيئة العامة لشؤون المطابع الأميرية، ۱۳۹۳ھ/۱۹۷۳م.

- ١٦- الأنصار في العصر الراشدي (سياسياً و عسكرياً و فكرياً): بيان نامهي دكتراي حامد محمد خليفه از دانشكدهي ادبيات دانشگاه بغداد. چاپ نشده است.
- ١٧- الإبانة عن أصول الديانة: ابوالحسن اشعري، چاپ الجامعة الإسلامية، ١٩٧٥م.
- ١٨- الإحسان في صحيح ابن حبان: علاءالدين علي بن بليان فارسي، مؤسسهي الرسالة، بيروت، چاپ اول، ١٤١٢هـ/١٩٩١م.
- ١٩- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية نشأتها و تطورها: دكتور سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، دانشگاه ام القري، چاپ اول، ١٤١٩هـ/١٩٩٨م.
- ٢٠- الإصابة في تمييز الصحابة: احمد بن علي بن حجر، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.
- ٢١- الإمامة العظمي عند أهل السنة و الجماعة: عبدالله بن عمر بن سليمان دميحي، دار طيبة، چاپ دوم، ١٤٠٩هـ.
- ٢٢- الإيمان و أثره في الحياة: دكتور يوسف قرضاوي، مؤسسهي الرسالة، بيروت، چاپ دهم، ١٤٠٥هـ/١٩٨٤م.
- ٢٣- الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن في الإسلام: مصطفى محمود منجود، مجتمع عالي انديشه اسلامي، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.
- ٢٤- إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء: محمود خضري، دارالمعرفة بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.
- ٢٥- أحكام المرتد في الشريعة الإسلامية: نعمان عبدالرزاق سامرائي، دارالعربية، ١٩٦٨م.
- ٢٦- الاستيعاب في معرفة الأصحاب- ابو عمر بن عبدالبر، دارالكتاب العربي، بيروت.
- ٢٧- الإعتقاد علي مذهب سلف أهل السنة و الجماعة: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، باكستان.
- ٢٨- الاكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله و الثلاثة الخلفاء: ابوربيع سليمان كلاعي اندلسي، عالم الكتب بيروت، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٧م.
- ٢٩- البداية و النهاية: ابوالفداء حافظ ابن كثير دمشقي، دارالريان قاهره، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٨م.
- ٣٠- تاريخ الأمم و الملوك: ابوجعفر طبري، دارالفكر بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- ٣١- تاريخ الأنصار السياسي: دكتور عبدالمنعم دسوقي، دارالخلفاء مصر.

- ۳۲- تاریخ الإسلام (عهد الخلفاء الراشدين): ذهبي، دارالكتاب العربي، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.
- ۳۳- التاريخ الاسلامي، الخلفاء الراشدون: محمود شاکر، المكتب الاسلامي، چاپ پنجم، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م.
- ۳۴- التاريخ الاسلامي، مواقف و عبر: دکتر عبدالعزيز عبدالله حميدي، دارالدعوة اسکندريه، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۸م.
- ۳۵- تاريخ الخلافة الراشدة: محمد بن احمد كنعان، مؤسسه ي معارف بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.
- ۳۶- تاريخ الخلفاء: امام جلال الدين سيوطي، به تحقيق: ابراهيم صالح، دار صادر بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.
- ۳۷- تاريخ الدعوة إلى الإسلام في عهد الخلفاء الراشدين: دکتر يسري محمد هاني، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ، دانشگاه ام القري.
- ۳۸- تاريخ الدعوة الاسلامية في زمن الرسول ﷺ و الخلفاء الراشدين: دکتر جميل عبدالله مصري، مكتبة الدار مدينه ي منوره، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.
- ۳۹- التاريخ السياسي و العسكري: دکتر علي معطي، مؤسسه ي معارف بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.
- ۴۰- تاريخ القضاء في الإسلام: دکتر محمد زحيلي، دارالفكر المعاصر، بيروت؛ دارالفكر دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۵م.
- ۴۱- تاريخ يعقوبي، دار بيروت، چاپ ۱۴۰۰هـ/۱۹۸۰م.
- ۴۲- تاريخ بغداد (مدينة السلام): ابوبكر احمد بن علي خطيب بغدادي، دارالكتب العلمية، بيروت.
- ۴۳- تاريخ صدر الاسلام و فجره: دکتر شحاته علي ناطور. ۱۹۹۵م.
- ۴۴- تاريخ فتوح الشام: ابوزكريا يزيد بن محمد ازدي، به تحقيق: عبدالمنعم عبدالله عامر، مؤسسه ي قاهره، ۱۹۷۰م.
- ۴۵- التبيين في أنساب القرشيين: ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسي، عالم الكتب، بيروت.
- ۴۶- التحالف السياسي في الإسلام: منير غضبان، دار السلام، چاپ دوم، ۱۴۰۸هـ/۱۹۹۸م.

- ٤٧- تحفة الأهودي بشرح الترمذي: عبدالرحمن عبدالرحيم مباركپوري، دار الاتحاد العربي، چاپ دوم، ١٣٨٥هـ/١٩٦٥م.
- ٤٨- ثراث الخلفاء الراشدين في الفقه الإسلامي: صبحي محمصياني، دارالعلم، چاپ اول، ١٩٨٤م.
- ٤٩- التربية القيادية: غضبان، دارالوفاء المنصورة، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٨م.
- ٥٠- ترتيب و تهذيب البداية و النهاية (خلافة ابي بكر الصديق): دكتور محمد بن صامل سلمى، دار الوطن رياض، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.
- ٥١- تفسير ابن كثير: دارالفكر بيروت، چاپ دوم، ١٣٨٩هـ/١٩٧٠م.
- ٥٢- تفسير آلوسي (روح المعاني في تفسير القرآن الكريم و السبع المثاني): محمود آلوسي بغدادى.
- ٥٣- تفسير رازي، دار إحياء التراث العربي بيروت، چاپ دوم.
- ٥٤- تفسير قاسمي (محاسن التأويل): محمد جمال الدين قاسمي، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٨هـ/١٩٧٨م.
- ٥٥- تفسير قرطبي: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاري قرطبي، دار احياء التراث العربي بيروت، ١٩٦٥م.
- ٥٦- التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج: دكتور وهبة الزحيلي، دارالفكر بيروت، دارالفكر دمشق، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩١م.
- ٥٧- التفوق و النجابة علي نهج الصحابة: حمد بن بليّة بن مرهان عجمي، نشر عبيكان رياض، چاپ اول.
- ٥٨- التمكين للأمة الإسلامية في ضوء القرآن الكريم: محمد سيد محمد يوسف، دارالسلام مصر، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.
- ٥٩- تهذيب تاريخ دمشق الكبير: ابن عساكر، داراحياء التراث العربي بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- ٦٠- الثابتون علي الاسلام أيام فتنة الردة في عهد الخليفة أبي بكر الصديق: دكتور مهدي رزق الله احمد، دار طيبة، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.
- ٦١- جامع الأصول في أحاديث الرسول: مبارك بن محمد جزري، به تحقيق: عبدالقادر ارناؤوط، نشر حلواني سوريه و معارف رياض، ١٣٩٢هـ.

- ۶۲- الجامع لأخلاق الراوي و آداب السامع: خطيب بغدادى، نشر معارف رياض، ۱۹۸۳/هـ ۱۴۰۳ م.
- ۶۳- الجهاد و القتال في السياسة الشرعية: محمد خير هيكل، دار البيارق عمان، چاپ اول، ۱۹۹۳/هـ ۱۴۱۴ م.
- ۶۴- الحجاز و الدولة الإسلامية: دكتور ابراهيم بيضون، دارالنهضة العربية، ۱۹۹۵/هـ ۱۴۱۶ م.
- ۶۵- الحرب النفسية من منظور إسلامي: دكتور احمد نوفل، دار الفرقان عمان، چاپ دوم، ۱۹۸۷/هـ ۱۴۰۷ م.
- ۶۶- حركة الردة: دكتور علي عتوم، الرسالة عمان، چاپ دوم، ۱۹۹۷ م.
- ۶۷- الحركة السنوسية في ليبيا: دكتور علي محمد صلابي، دار البيارق عمان، چاپ اول، ۱۹۹۹ م.
- ۶۸- حركة الفتح الإسلامي: شكري فيصل، دار العلم، چاپ ششم، ۱۹۸۲ م.
- ۶۹- حروب الإسلام في الشام: محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، ۱۹۸۰/هـ ۱۴۰۰ م.
- ۷۰- حروب الردة من قيادة النبي ﷺ إلى إمرة أبي بكر رضي الله عنه: شوقي ابوخليل، دارالفكر دمشق.
- ۷۱- حروب الردة و بناء الدولة الإسلامية: احمد سعيد بن سالم، دار المنار، ۱۹۹۴/هـ ۱۴۱۵ م.
- ۷۲- حروب الردة- محمد احمد باشميل، دارالفكر، چاپ اول، ۱۹۷۹/هـ ۱۳۹۹ م.
- ۷۳- الحكم بغير ما أنزل الله، أحواله و أحكامه: دكتور عبدالرحمن بن صالح محمود، دار طيبة رياض، چاپ اول، ۱۹۹۹/هـ ۱۴۲۰ م.
- ۷۴- حلية الأولياء و طبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتب العلمية بيروت.
- ۷۵- حياة أبي بكر: محمود شلبي، دار الجليل بيروت، چاپ اول، ۱۹۷۹ م.
- ۷۶- خاتم النبيين ابوزهره: چاپ اول، دارالفكر بيروت، ۱۹۷۲ م.
- ۷۷- خالد بن وليد: صادق عرجون، دار السعودية، چاپ چهارم، ۱۹۸۷/هـ ۱۴۰۷ م.
- ۷۸- الخراج: ابويوسف.
- ۷۹- خطب ابي بكر الصديق: دكتور محمد احمد عاشور، جمال عبدالمنعم كومي، دار الاعتصام.
- ۸۰- الخلافة الراشدة و الدولة الأموية من فتح الباري: دكتور يحيى ابراهيم يحيى، دار الهجرة عربستان، چاپ اول، ۱۹۹۶/هـ ۱۴۱۷ م.

- ٨١- الخلافة و الخلفاء الراشدون بين الشوري و الديمقراطية: سالم بمنساوي، نشر اسلامي المنار كويت، چاپ دوم، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.
- ٨٢- الخلفاء الراشدون بين الإستخلاف و الإستشهاد: صلاح عبدالفتاح خالد، دار القلم دمشق، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٥م.
- ٨٣- الخلفاء الراشدون: عبدالوهاب نجار، دار القلم بيروت، چاپ اول، ١٤٠٦هـ/١٩٨٦م.
- ٨٤- خلفاء الرسول ﷺ: خالد محمد خالد، دار ثابت قاهره، دار الفكر دمشق، چاپ اول، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.
- ٨٥- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: امام جلال الدين سيوطي، ناشر: محمد امين دمج، بيروت.
- ٨٦- دراسات في الحضارة الإسلامية: احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربي.
- ٨٧- دراسات في السيرة النبوية: عماد الدين خليل، چاپ يازدهم، ١٤٠٩هـ/١٩٨٩م، بيروت.
- ٨٨- دراسات في عهد النبوة و الخلافة الراشدة: دكتور عبدالرحمن شجاع، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٩هـ/١٩٩٩م.
- ٨٩- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: ابوبكر احمد بيهقي، به تحقيق: عبدالعطي قلعي، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤٠٥هـ.
- ٩٠- دواعي الفتوحات الإسلامية و دواعي المستشرقين: دكتور جميل عبدالله مصري، دار القلم دمشق و الدار الشاميه بيروت، چاپ اول، ١٤١١هـ/١٩٩١م.
- ٩١- دور الحجاز في الحياة السياسية العامة في القرنين الأول و الثاني للهجرة: دكتور احمد ابراهيم شريف، دار الفكر العربي، چاپ دوم، ١٩٧٧م.
- ٩٢- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام: سيد عمر، چاپ ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.
- ٩٣- الدولة العربية الإسلامية الأولى: عصام محمد شاپور، دار النهضة العربية بيروت، چاپ سوم، ١٩٩٥م.
- ٩٤- الدولة العربية الإسلامية: منصور حرايبي، از منشورات جماعت دعوت اسلامي لبيبي، چاپ دوم، ١٣٩٦هـ.
- ٩٥- ديوان الردة: دكتور علي عتوم، نشر الرسالة عمان، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٧م.
- ٩٦- ديوان حسان بن ثابت - به تحقيق: وليد عرفات.

۹۷- الرياض النضرة في مناقب العشرة- ابوجعفر مشهور به محب طبري درگذشته به سال: ۵۶۹۴هـ.

۹۸- السلسلة الأحاديث الصحيحة- محمد ناصر الدين آلباني.

۹۹- سنن أبي داود- سليمان سحستاني، به تحقيق و تعليق: عزت دعاس.

۱۰۰- سنن ترمذي- ابو عيسي محمد بن عيسي ترمذي، دارالفكر.

۱۰۱- السياسة الشرعية- شيخ الاسلام ابن تيميه.

۱۰۲- سير أعلام النبلاء- محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسه الرسالة، چاپ ششم، ۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م.

۱۰۳- السيرة الحلبية في سيرة الأمين و المأمون- علي بن برهان الدين حلي، دار المعرفة.

۱۰۴- السيرة النبوية عرض لوقائعها و تحليل لأحداثها- دكتور علي محمد صلابي.

۱۰۵- السيرة النبوية في ضوء المصادر الأصلية- دكتور مهدي رزق الله احمد.

۱۰۶- السيرة النبوية- ابوشهبه، دار القلم دمشق، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م.

۱۰۷- السيرة النبوية- ابن هشام، دار احياء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.

۱۰۸- السيرة النبوية دروس و عبر- دكتور مصطفى سباعي، المكتب الاسلامي بيروت، چاپ نهم، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م.

۱۰۹- السيرة النبوية- ابن كثير (ابوالفداء اسماعيل)، به تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دارالفكر بيروت، چاپ دوم، ۱۳۹۸هـ.

۱۱۰- سيرة و حياة الصديق- مجدي فتحي سيد، دار الصحابه طنطا، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م.

۱۱۱- الشوري بين الإصالة و المعاصرة- عزالدين تميمي، دار البشير، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ/۱۹۸۵م.

۱۱۲- الشيخان ابوبكر الصديق و عمر بن الخطاب برواية البلاذري في أنساب الأشراف- دكتور احسان صدقي عمد، چاپ سوم، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م.

۱۱۳- صحيح البخاري- امام ابوعبدالله محمد بن اسماعيل بخاري، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۱م.

- ١١٤- صحيح الجامع الصغير وزيادته- محمد ناصرالدين آلبياني، المكتب الاسلامي بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٨هـ/١٩٩٨م.
- ١١٥- صحيح السيرة النبوية- ابراهيم صالح علي، دار النفائس، چاپ سوم، ١٤٠٨هـ/١٩٩٨م.
- ١١٦- الصحيح المسند من فضائل الصحابة- ابو عبدالله مصطفي عدوي، دار ابن عفان عربستان، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٥م.
- ١١٧- صحيح ابن ماجه- محمد ناصر الدين آلبياني، المكتب الاسلامي.
- ١١٨- صحيح سنن ابي داود- محمد ناصر الدين آلبياني، المكتب الاسلامي.
- ١١٩- صحيح مسلم بشرح النووي.
- ١٢٠- صحيح امام مسلم- به تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث بيروت، چاپ دوم، ١٩٧٢م.
- ١٢١- الصديق أول الخلفاء- عبدالرحمن شرقاوي، دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.
- ١٢٢- الصديق، أبوبكر- محمد حسين هيكل، دار المعارف مصر، ١٩٧١م.
- ١٢٣- صفة الصفوة- امام ابوالفرج ابن جوزي، دار المعرفة بيروت.
- ١٢٤- صفحات من تاريخ ليبيا الاسلامي- دكتور علي محمد صلابي، دارالليبارق عمان، ١٤١٨هـ/١٩٩٨م.
- ١٢٥- صور من جهاد الصحابة عمليات جهاديه خاصة تنفذها مجموعات خاصة من الصحابة- دكتور عبدالفتاح خالددي، دار القلم دمشق، چاپ اول، ١٤٢١هـ/٢٠٠٠م.
- ١٢٦- الطبقات الكبرى- ابن سعد، دار صادر بيروت.
- ١٢٧- عبقرية الصديق- عباس محمود عقاد.
- ١٢٨- عتيق العتقاء الإمام أبوبكر الصديق- محمود علي بغداددي، دار الندوة بيروت، چاپ اول، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٢٩- العشرة المبشرون بالجنة- دكتور سيد جميلي، دار الريان بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٨هـ.
- ١٣٠- عصر الخلافة الراشدة- دكتور اكرم ضياء عمري، مكتبة العلوم و الحكم مدينه منوره، چاپ اول، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٣١- عصر الخلفاء الراشدين- خانم دكتور فتحية عبدالفتاح نبراوي، الدار السعودية، چاپ سوم، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.

- ۱۳۲- عصر الصحابة- عبدالمنعم هاشمي، دار ابن كثير، چاپ سوم، ۱۴۲۱هـ.
- ۱۳۳- عقيدة أهل السنة و الجماعة في الصحابة الكرام- دكتور ناصر بن علي عائض بن حسن، نشر رشد رياض، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.
- ۱۳۴- العقيدة في أهل البيت بين الإفراط و التفريط- دكتور سليمان بن سالم بن رجاء سحيمي، نشر امام بخاري، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ./۲۰۰۰م.
- ۱۳۵- العمليات التعرضية و الدفاعية عند المسلمين- نهاد عباس شهاب، دار الحرية بغداد.
- ۱۳۶- العواصم من القواصم- به تحقيق: محب الدين خطيب، دار الثقافة دوحه، چاپ دوم، ۱۹۸۹م.
- ۱۳۷- عيون الأخبار- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م.
- ۱۳۸- فتح الباري.
- ۱۳۹- فتوح البلدان- ابوالعباس احمد بن يحيى بلاذري، مؤسسه ي معارف بيروت، ۱۴۰۷هـ.
- ۱۴۰- فتوح الشام- محمد بن عمر واقدي، دار ابن خلدون.
- ۱۴۱- فرائد الكلام للخلفاء الكرام- قاسم عاشور، دار طويق عربستان، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.
- ۱۴۲- الفصل في الملل و الأهواء و النحل- ابو محمد بن حزم ظاهري، نشر خابجي مصر.
- ۱۴۳- فضائل الصحابة- ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، دار ابن جوزي عربستان، چاپ دوم، ۱۴۲۰هـ/۱۹۹۹م.
- ۱۴۴- فقه التمكين في القرآن الكريم- دكتور علي محمد صلابي، دار الوفاء المنصورة، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ/۲۰۰۱م.
- ۱۴۵- فقه الشوري و الإستشارة- دكتور توفيق شاوي، دار الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م.
- ۱۴۶- الفن العسكري الإسلامي- دكتور ياسين سويد، شركت چاپ، نشر وتوزيع لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ/۱۹۸۸م.
- ۱۴۷- في التاريخ الإسلامي- دكتور شوقي ابوخليل، دار الفكر بيروت، چاپ دوم، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م.
- ۱۴۸- في ظلال القرآن- سيد قطب، دار الشروق، چاپ نهم، ۱۴۰۰هـ/۱۹۸۰م.

- ١٤٩- قراءة سياسية للسيرة النبوية- محمد قلعجي، دار النفائس بيروت، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٦م.
- ١٥٠- قصة بعث جيش أسامه- دكتور فضل الهي، دار ابن حزم بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٠هـ/٢٠٠٠م.
- ١٥١- القيادة العسكرية في عهد الرسول ﷺ - دكتور عبدالله محمد رشيد، دار القلم دمشق، چاپ اول، ١٤١٠هـ/١٩٩٠م.
- ١٥٢- الكامل في التاريخ- ابوالحسن علي بن ابي المكارم شيباني معروف به ابن اثير، به تحقيق: علي شيري، دار احياء التراث بيروت، چاپ اول، ١٤٠٨هـ/١٩٨٩م.
- ١٥٣- كيف نكتب التاريخ الإسلامي؟- محمد قطب، دار الوطن عربستان، چاپ اول، ١٤١٢هـ.
- ١٥٤- لطائف المعارف- ابن رجب حنبلي.
- ١٥٥- مآثر الأناقة في معالم الخلافة- فلقشندي، به تحقيق: عبدالستار احمد الفرج، عالم الكتب بيروت.
- ١٥٦- مجمع الزوائد و منبع الفوائد- نورالدين علي بن ابوبكر هيثمي، دار الريان قاهره و دار الكتاب بيروت.
- ١٥٧- مجموعة الفتاوى- تقي الدين احمد بن تيميهي حراني، دار الوفاء، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.
- ١٥٨- مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوي و الخلافة الراشدة- محمد حميد الله، دار النفائس، چاپ پنجم، ١٤٠٥هـ/١٩٨٥م.
- ١٥٩- محمد رسول الله ﷺ - محمد صادق عرجون، دار القلم، چاپ دوم، ١٤١٥هـ/١٩٩٥م.
- ١٦٠- محنة المسلمين في العهد المكي- دكتور سليمان سويكت، نشر توبه رياض، چاپ اول، ١٤١٢هـ/١٩٩٢م.
- ١٦١- المرتضي، سيرة أمير المؤمنين علي بن ابي طالب- ابوالحسن علي ندوي، دار القلم دمشق، چاپ دوم، ١٤١٩هـ/١٩٩٨م.
- ١٦٢- مرض النبي ﷺ و وفاته و أثره علي الأمة- خالد ابوصالح، دار الوطن، چاپ اول، ١٤١٤هـ.
- ١٦٣- مروج الذهب و معادن الجواهر- ابوالحسن علي بن حسين بن علي مسعودي، دار المعرفة بيروت، ١٤٠٣هـ/١٩٨٢م.

- ۱۶۴- مرويات ابي مخنف في تاريخ الطبري، عصر الخلافة الراشدة- دكتور يحيى ابراهيم يحيى، دار العاصمة رياض، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.
- ۱۶۵- المستدرک علي الصحيحين- ابو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري، دار الكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م.
- ۱۶۶- المستفاد من قصص القرآن- عبدالکريم زيدان، مؤسسہ رسالہ، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م.
- ۱۶۷- المسلمون و الروم في عصر النبوة- دكتور عبدالرحمن احمد سالم، دار الفكر العربي، ۱۴۱۸هـ/۱۹۹۷م.
- ۱۶۸- معارك خالد بن الوليد ضد الفرس- عبدالجبار محمود سامرائي، چاپ اول، ۱۹۸۴م.
- ۱۶۹- معارك خالد بن الوليد- دكتور ياسين سويد، چاپ ۱۹۸۹م.
- ۱۷۰- معجم البلدان ياقوت حموي، دار صادر بيروت، ۱۳۹۷هـ/۱۹۷۷م.
- ۱۷۱- المعجم الكبير- ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، دار مكتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۵م.
- ۱۷۲- المغازي واقدي (محمد بن عمر)- عالم الكتب بيروت، چاپ سوم، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
- ۱۷۳- مقدمه ي ابن خلدون.
- ۱۷۴- مقومات النصر في ضوء القرآن و السنة- دكتور احمد ابوالشباب، المكتبة العصرية بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ/۱۹۹۹م.
- ۱۷۵- ملامح الشوري في الدعوة الإسلامية- عدنان علي رضا نحوي، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
- ۱۷۶- من دولة عمر إلي دولة عبدالملك- ابراهيم بيضون، دار النهضة العربية بيروت، ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۱م.
- ۱۷۷- من معين السيرة- صالح احمد شامي، المكتب الاسلامي، چاپ دوم، ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م.
- ۱۷۸- منهاج السنة- ابن تيمية، به تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسہ قرطبه.
- ۱۷۹- منهج كتابة التاريخ الإسلامي- محمد صامل علياني، دار طيبة، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ/۱۹۸۶م.

- ١٨٠- مواقف الصديق مع النبي ص في مكة- دكتور عاطف لماضه، دار الصحابه و التراث طنطا (مصر)، چاپ اول، ١٤١٣هـ/١٩٩٣م.
- ١٨١- مواقف الصديق مع النبي ﷺ في المدينة- دكتور عاطف لماضه، دار الصحابه، چاپ اول، ١٤١٣هـ/١٩٩٣م.
- ١٨٢- موسوعة التاريخ الإسلامي- دكتور احمد شاكر، مكتبة النهضة قاهره، چاپ سيزدهم، ١٩٨٧م.
- ١٨٣- موسوعة فقهه أبي بكر- دكتور محمد رواس قلعجي، دار النفائس، چاپ دوم، ١٤١٥هـ/١٩٩٤م.
- ١٨٤- موسوعة نظرة النعيم في مكارم أخلاق الرسول الكريم ﷺ - نوشته ي جمعي از علما با نظارت و سرپرستي صالح عبدالله بن حميد (امام و خطيب مسجدالحرام)، دار الوسيله جده، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٨م.
- ١٨٥- نسب قریش- ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بم مصعب زبيري، دار المعارف قاهره.
- ١٨٦- نظام الحكم في الإسلام- عارف ابويعيد، دار النفائس اردن، چاپ اول، ١٤١٦هـ/١٩٩٦م.
- ١٨٧- نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي- ظافر قاسمي، دارالنفائس بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧هـ/١٩٨٧م.
- ١٨٨- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين- حمد محمد عمد، چاپ اول، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٨٩- نظام الحكومة النبوية (التراتيب الإدارية)- محمد عبدالحی كتابي ادريسي، چاپ شرکت ارقم بن ابی الارقم بيروت.
- ١٩٠- نقد علمي لكتاب الإسلام و أصول الحكم- محمد طاهر بن عاشور.
- ١٩١- النهايه في غريب الحديث- ابن اثير، به تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طنناحي.
- ١٩٢- نونية القحطاني- ابو محمد عبدالله بن محمد اندلسي قحطاني، دار السوادي عربستان، چاپ سوم، ١٤١٠هـ/١٩٨٩م.
- ١٩٣- الهجرة النبوية المباركة- دكتور عبدالرحمن بر، دار الكلمة المنصورة، مصر، چاپ اول، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م.
- ١٩٤- الهجرة في القرآن الكريم- احزمي سامعون جزولي، نشر راشد رياض، چاپ اول، ١٤١٧هـ/١٩٩٦م.

- ١٩٥- الوحي و تبليغ الرسالة- دكتور يحيى يحيى .
- ١٩٦- وقائع ندوة النظم الإسلامية، ابوظبي، ١٤٠٥هـ/١٩٨٤م.
- ١٩٧- ولاية الشرط في الإسلام- سرهنگ دكتور نمر بن محمد حميداني، عالم الكتب رياض، چاپ دوم، ١٤١٤هـ/١٩٩٤م.
- ١٩٨- الولاية علي البلدان في عصر الخلفاء الراشدين- دكتور عبدالعزيز ابراهيم عمري، چاپ اول، ١٤٠٩هـ.
- ١٩٩- اليمن في صدر الإسلام- دكتور عبدالرحمن شجاع، دار الفكر دمشق.